

کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سوره آل عمران و سوره النساء

تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد نهم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الشوری الی آخر سورةالحدید

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدةالابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ. ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴) ــ. ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) ــ. ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲)
ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷) ــ. ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) ــ. ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵)
ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰) ــ. ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) ــ. ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ. عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدةالابرار (جلد نهم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964-00-0350-6 (Vol.9) ISBN: 964-00-0341-7 (10 Vol.Set)

شابک ۶-۰۳۵۰-۰۰-۹۶۴ (جلد نهم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقـــدمه

« هوالذی ینزّل علی عبده آیـات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور »(۱) .

این کتاب مسطور ورقّ منشور آیتی از سرور است که با خامهٔ نور بررخسارهٔ حور نمایان و رازی مستور است ، دستوری پرشوراست که از فلک عز وعظمت ، برشش جهت ارض شوق و طلب نور افشان . **«کتاب مکنون ، لا یمسه الاّ المطهرون ، تنزیل من رب العالمین »**(۲) همانا سفرنهم ازاسفارعشرهٔ **کشف الاسرار**است ، اخیاررا مایهٔ عز و فخار و اغیار را موجب ذل و ادبار.

«کتاب مصدّق لساناً عربیاً لتنذرالذین ظلموا و بشری للمحسنین» (۳) .

منت خدایرا که راز نهان بربندگان مخلص عیان فرمود و این ضعیفان را قوی ساخت تا به‌تألیف و تحریر وطبع ونشر این نامهٔ عنبرشمامه توفیق یافتند وبمنطوق کریمهٔ **«والذین اهتدوا زادهم هدی وآتاهم تقویهم»**(٤) بشرف‌خدمت‌کتاب اومشرف گشتند. اینک که نهمین مرحله از مراحل سعی ایشان بپایان رسیده و مجلدات تسعه که حکایت از**«تسع آیات بینات»** می‌نماید چون فلک نهمین به عالم وجود احاطه یافته است.

دوازده سال است‌که نویسندهٔ این سطور درجمع‌آوری و استنساخ وعکس برداری و استکتاب و طباعت و انتشار این کتاب مبین مشغول و برای این دنیا باقیات صالحات و برای آن جهان توشهٔ راه و زاد سفر فراهم ساخته ، در این هدف شریف و مقصد بلند و منظور عالی و مطلوب محبوب رنج بسیار برده و سعی فراوان کرده است **« فضلاً من ربك ذلك هوالفوزالعظیم»** (۵) .

---

۱ ـ الحدید ۵۷ـ۸ . ۲ ـ الواقعه ۵٦ ـ ۷۸ تا ۸۰ . ۳ ـ الاحقاف ٤٦ ـ ۱۱

٤ ـ محمد ٤۷ ـ ۱۷ . ۵ ـ الدخان ٤٤ ـ ۵۷ .

تاخود آن جوانمردکه این گوهر شاهوار ازقعر دریای فکر برآورد ، واین جواهر آبدار از معدن خرد بیرون کرد وبرطبق اخلاص نهاد و در تألیف و تصنیف این کتاب بزرگ توفیق یافت ،تاچه پایه صبر وشکیب کرد ودرطریق سعی وطلب تاچه حد استقامت ورزید وهمواره دستور شریف : **«فلذلك فادع واستقم کما امرت»** (۱) را راهنمای طریق خود فرمود تااینکه این دردانهٔ ثمین وگوهر گرانبهارا بیادگار گذاشت.

الحق **میبدی** صاحب این تألیف شریف در ارادت بکلام الهی و تمسک بذیل مصحف صاحب شریعت ، باقلبی مخلص وقدمی صادق پیش آمده است وهمواره آتش عشق به نبی اسلام و خاندان عزیز او درکانون سینه فروزان داشته : **« هذا ما توعدون لکل اوّاب حفیظ ، من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب »**(۲) .

این عالم جلیل القدر درنوبت اولی از تفسیر خودکمال براعت را درحسن انشاء و سهولت کلام و ترجمهٔ لطیف باعبارات ظریف ظاهر فرموده است ، و یکی از آثار مخلد منثور را در زبان فارسی درجهان گذاشته که بروزگاران فارسی زبانان از زلال سرچشمهٔ آن سیراب توانند شد.

درنوبت دوم ازمباحث لغویه و احادیث مأثوره وعقاید فقهیه درمبادی اهل اصول بالاخص بطریقهٔ شافعی و در علم کلام از روش اشعریه سخن میگوید ، ولی درعین حال احاطهٔ او بر همه مکاتب اربعه هویدا وعلم او بر مبادی کل متکلمین ازمرجئه ومعتزله وجهمیه و اشعریه و غیره پیداست.

درنوبت سوم بمشرب اهل عرفان ومسلک ارباب سلوك ، خاصه طریقه **شیخ انصار** قدس سره تحقیقات کافیه کرده وکلمات پروجد وشوق گفته وهمه جا سخن را بکلام بزرگان صوفیه و پیران طریقت زیب وزینت داده است.

درهمه حال وهمه جا بذکر احادیث صحیحه و نقل روایات مرویه ازاهل بیت رسالت و معادن علم و حکمت متمسك شده و در فضائل آن خاندان زبان بصدق گشوده وهمت **شحنة النجف** بدرقهٔ راه اوبوده وازجام : **ویجزی الذین احسنوا بالحسنی** (۳) سیراب شده است.

در این مجلد دریک مقام اشاره و تلویحی است بتاریخ کتاب. آنجا که میگوید :

« پس از پانصد و اند سال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ... » (٤)

اکنون که این کتاب زینت طبع یافته هشتصد واند سال از زمان مؤلف میگذرد. ما برای او از آستان ولی الاحسان طلب رحمت و مغفرت مینمائیم . ایکاش در قید حیات میبود وسعی طالبان صادق وسالکان موافق را درتتمیم وتکمیل این زادهٔ فکرخویش برأی العین مشاهده میکرد ، و میدید که چگونه جمعی ازکمترین شاگردان مکتب محمدی (ص)

---

۱ ـ الشوری ٤٢ ـ ۱۵ ۲ ـ ق ۵۰ ـ ۳۲ و۳۳. ۳ ـ النجم۵۳-۳۱ . ٤ ـ صفحه ۱۵ ازهمین مجلد

به انتشاراین صحیفه گرانبها توفیق یافته‌اند و بعضی از سران و سروران که زبده اهل علم و نخبهٔ اصحاب دانش‌اند ، خاصه رئیس دانشمند و اعضاء فرزانه شورای دانشکده معقول ومنقول وشورای دانشگاه همه یاری فرموده ودرتهیه وسائل مددکاری کرداه‌اند ومضمون آیه شریفه : «**والذین‌استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون** » (۱) ایشانرا بسزا موافق حال افتاده است.

در میان گروه جوانان دانش پژوه که با ما در این طریق مبارك گام برداشته و دراین میدان مقدس علم سعی‌برافراشته‌اند **آقای عبدالحسین حائری** جوانی گرانمایه است ودرسباق علم وادب مردی بلند پایه. درتصحیح جزوات ومقابله باسوروآیات وتطبیق سواد با اصل وتحریرحاشیه برمتن سعی وافروجد وافی‌مبذول داشته جزاه‌الله احسن‌الجزاء.

باری هریك ازمسلمانان بطریقی درنشر نفحات این‌سخن عطرآمیز سعی‌کرده‌اند ، امیدکه خوانندگان صدیق نیز ازطیب کلام آن مشام جان خوشبو سازند.

« **الیه یصعدالکلم‌الطیّب والعمل الصالح یرفعه** » (۲)

و اگر خبط وخطا وسهو واشتباهی بینند عفو نمایند واگر قصور و فتوری روی داده معاف و معذور دانند .

« **هذا بصائر للناس وهدی و رحمة لقوم یوقنون** »(۳).

کتب هذا التمهید اللطیف العبد الضعیف علی اصغر الشریف طلباً لمرضاةالله ووفقه‌الله لمایحب ویرضی. فی یوم‌الاربعاء الثامن عشر من‌شهر شعبان‌المعظم سنة ثمانین وثلاثمائة بعدالالف فی بلدة طهران . والحمدلله رب‌العالمین .

---

۱ ـ الشوری ۴۲ـ۳۸ . ۲ ـ فاطر ۳۵ ـ ۱۰ . ۳ ـ الجاثیة ۴۵ ـ ۲۰

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة ۴۲ ـ سورة الشوری (مکیه)

١ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: ـ «**بسم الله**» بنام خداوند «**الرحمن**» فراخ بخشایش «**الرحیم**» مهربان

«**حم**(١) **عسق**(٢) **کذلك**»، این سورهٔ حم عسق، همچنین. [که میشنوی ومیدانی]، «**یوحی الیک والی الذین من قبلک**» پیغام میدهد بتو وایشان که پیش ازتو بودند، «**الله العزیز الحکیم.** (٣)» آن خدای توانای [بی همتا]، آن راست دانش [راست کار].

«**له ما فی السموات وما فی الارض**» اوراست هرچه درآسمانها وهرچه در زمینها «**وهو العلی العظیم** (٤)» واوست آن برتر بزرگوار.

«**تکاد السموات**» کامید و نزدیک بود آسمانها، «**یتفطّرن من فوقهن**» که اززبر خویش درشکنند، «**والملائکة یسبّحون بحمد ربّهم**» وفرشتگان [بپاکی و بی‌عیبی] می‌ستایند خداوند خویش را «**ویستغفرون لمن فی الارض**» وآمرزش میخواهند ایشانرا که درزمین‌اند، «**الآ انّ الله هو الغفور الرحیم.** (٥)» آگاه باشید که الله اوست آن آمرزگار بخشاینده.

«**والذین اتخذوا من دونه اولیاء**»، وایشان که می‌خدایان گیرند فرود ازاو، «**الله حفیظ علیهم**» الله کوشنده ونگه بان [گفت و کرد] ایشانست برایشان، «**وما انت علیهم بوکیل.** (٦)» تو برایشان کارساز وگماشته ونگه‌بان نیستی.

«**کذلک اوحینا الیک**» همچنان پیغام کردیم بتو، «**قرآناً عربیاً**»

قرآنی تازی، « **لتنذر ام القری** » تابیم نمائی [وآگاه کنی] مردمان مکه‌را « **و من حولها** » وهر که گرد بر گردان، [ازجهان وجهانیان] « **وتُنذر یوم الجمع** » وآگاه کنی وبیم نمائی ازروز فراهم‌آوردن خلق، « **لاریب فیه** »، که گمان نیست در آن، « **فریق فی الجنه وفریق فی السعیر.** (۷)» گروهی در بهشت و گروهی در آتش.

« **ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة** » واگر الله خواستی، همه خلق را یک گروه آفریدی گردیده « **ولکن یدخل من یشاء فی رحمته** » لکن می درآرد اوراکه خواهد دربخشایش خویش، «**والظالمون ما لهم من ولیّ ولا نصیر.**(۸)» وستمکاران ناگرویدگان آنند که نیست ایشان را هیچ یاری دهی‌ونه هیچ فریادرسی.

« **أم اتّخذوا من دونه اولیاء** » فرود ازاوخدایان گرفتند ویاران جستند « **فالّله هوالولی** » الله اوست که یار وفریاد رس است، « **وهو یحیی الموتی** » واوست که زنده کند مردگان را، « **وهوعلی کل شیئی قدیر.**(۹)» و اوست بر همه چیز توانا.

« **و ما اختلفتم فیه من شیءٍ** » و هر چیزی که در آن مختلف شوید [جداگزینی ازهرچه بود] «**فحکمه الی الله**» بر گزاردن‌آن وبریدن آن باالله‌است.

« **ذلکم الله ربی** » بگو آن الله است خداوند من، « **علیه توکّلت** » وبراو توکل کردم [وباوپشتی داشتم] «**والیه اُنیب.** (۱۰)» وباو میگردم بدل وبکردار.

« **فاطر السموات و الارض** » کردگار آسمان و زمین « **جعل لکم من انفسکم ازواجاً** » شمارا هم ازشما جفتان آفرید، « **و من الانعام ازواجاً** »، و چهارپایان را هم ازچهار پایان جفتان آفرید، « **یذرؤکم فیه** » میآفریند شما را [و میدارد و انبوه میکند بجفت ساختن،] « **لیس کمثله شیئی** » مانند نیست او را هیچیز « **وهوالسمیع البصیر.** (۱۱) » اوست آن شنوا و بینا.

« **له مقالیدالسموات والارض** » اوراست کلیدهای آسمان و زمین، « **یبسط الرزق لمن یشاء** » فراخ میگستراند روزی اورا که خواهد، « **ویقدر** » و می فرو گیرد باندازه [براو که خواهد]، « **انّه بکل شیئی علیم.** (۱۲) » او بهر چیزی داناست.

« **شرع لكم من الدين** » پیدا کرد ونهاد و راه ساخت شما را از دین ، « **ما وصّى به نوحاً** » آن چیز که وصیت کرد الله بآن نوح را « **والذی اوحینا الیک** » و [شریعت ساخت] آنچه پیغام دادیم بتو ، « **وما وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی** » و [شریعت ساخت] آنچه وصیت کردیم بآن ، ابراهیم و موسی و عیسی را « **أن اقیموا الدین** » شریعت و وصیت باین بود که این دین را بپای دارید، « **ولا تتفرّقوا فیه** » ومپراکنید جوك جوك درآن ، « **كبُر على المشركين** » گران آمد [وبزرگ وشگفت] برانباز گیران بامن، «**ما تدعوهم اليه**» آنچه میبآن خوانی ایشانرا، « **الله يجتبي اليه من يشاء** » الله میگزیند [ونزدیك میکند] بخود، اورا که خواهد «**ويهدي اليه من يُنيب**.(۱۳)» وراه مینماید بخود اورا که [بکردار ودل] میباو گراید.

« **وما تفرّقوا** » ودو گروه نشدند « **الّا من بعد ما جاءهم العلم** » مگر پس آنکه بایشان آمد آگاهی ودانش[وپیغام]« **بغياً بينهم** » ازافزون جوئی وبدنیتی میان ایشان، « **ولولا كلمة سبقت من ربک الى اجل مسمى** » وگر نه آید سخنی ازخداوند توپیش شد ازکرد ایشان تاهنگامی نام زد کرده ، «**لقضى بينهم**» داوری بریدند میان ایشان در وقت ، « **وانّ الذين اورثوا الكتاب** » و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را « **من بعدهم** » ازپس [جهودان وترسایان که ایشانرا توراة وانجیل دادند] ، «**لفي شک منه مريب**.(۱٤)» درگمانی‌اند ازاین پیغام دل‌را سوزنده.

« **فلذلک فادع** » باآن دین وآن شرع میخوان ، « **واستقم كما امرت** » و برایستاد،دار بان چنانك فرمودند ترا ، « **ولا تتّبع اهواءهم** » وبربی راستیهای ایشان مرو ، « **و قل امنت بما انزل الله من كتاب** » و گوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد ، « **وامرت لاعدل بينكم** » وفرمودند مرا تاداد کنم وراست روم میان شما ، «**الله ربنا وربّكم**» الله خداوند ماست وخداوند شما، «**لنا اعمالناولكم اعمالكم** » دین وکرد ما مارا ، ودین و کرد شما شمارا ، « **لاحجة بيننا و بينكم** » میان ما ومیان شما پیگار نیست ، « **الله يجمع بيننا** » الله باهم‌آرد مارا [فردا بهم،] «**واليه المصير**.(۱۵)» وباز گشت با اوست .

«**والذین یحاجّون فی‌الله**» وایشان که می حجت جویند وآرند درالله [وپیغام او،] «**من بعد ما استجیب له**» پس‌آنکه پاسخ کردند اورا وبگرویدند باو «**حجّتهم داحضةٌ عند ربهم**» حجت ایشان [وداوری جستن] ایشان ناچیزست ونابرجای بنزدیک خداوند ایشان، «**وعلیهم غضب**» وخشم‌الله برایشان، «**ولهم عذاب شدید.**(١٦)» و ایشانراست عذابی‌سخت.

«**الله‌الذی‌انزل الکتاب بالحق**» خدای اوست که نامه فرو فرستاد براستی «**والمیزان**» وترازو [وفرمان بداد،] «**وما یدریک لعلّ الساعة قریب.**(١٧)» دانا کرد ترا وچه دانی که رستاخیز نزدیک است.

«**یستعجل بها الذین لایؤمنون بها**» ایشان بآن میشتاوند که نگرویده‌اند بآن، «**والذین آمنوا مشفقون منها**» و ایشان که گرویده‌اند ترسانند از آن، «**و یعلمون انّها الحق**» ومیدانند که آن بودنی است، «**اَلا**» آگاه بید و بدانید «**ان الذین یمارون فی‌الساعة**» ایشان که [می‌پیچندو] درکار رستاخیز درگمان میباشند، «**لفی‌ضلال بعید.** (١٨)» ایشان درگمراهی‌اند دور.

النوبة الثانیه

این سورهٔ «حم، عسق» سورة «الشوری» خوانند، ودرمکیات شمرند.
ابن عباس گفت: جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت: «قل لااسئلکم علیه اجراً» تا آخر چهارآیت. وجملهٔ سوره پنجاه وسه آیت است وهشتصد وشصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد وهشت حرف. و در این سوره **هفت آیت** منسوخ است:

الاولی قوله تعالی: «و یستغفرون لمن فی الارض» نسخ ذلک بقوله: «ویستغفرون للذین آمنوا».

الثانیه. قوله: «وما انت علیهم بوکیل» نسختها آیة السیف.

الثالثه قوله: «لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم‌لاحجة بیننا وبینکم» نسخت بقوله: «قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر».

الرابعة قوله : « و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها » نسخت بقوله : « من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ».

الخامسة قوله : « والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون » و التی تلیها نسخت بقوله : « ولمن صبرو غفر انّ ذلک لمن عزم الامور ».

السادسه قوله : «فان اعرضوا فماارسلناك علیهم حفیظاً إن علیكالاالبلاغ» نسختها آیة السیف.

السابعه قوله: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّالمودة فیالقربی (۱)» اختلف فی تأویلها واکثرالمفسرین علیانها نسخت بقوله : « قل ما سألتكم من اجرٍ فهولکم انْ اجری الّا علیالله . »

و من فضائل هذه السوره : ماروی **اُبّی ابن کعب** قال رسول الله ص : ـ من قرأ سورة «حم عسق» کان ممن تصلی علیهالملائکة ویستغفرونلهویسترحمونله.

قوله:ـ «حم ، عسق» . **حسین فضل**را پرسیدند ، چونست که حروف تهجی در اوائل سورهمه متصل نوشتند چون : « **المص** » ، « **المر** » ، « **کهیعص** » و« **حم عسق**» منقطع نوشتند ، حم ـ از ـ عسق ـ باز بریده؟ جواب داد : که حم مستقل است بنفسخویش کالحوامیم قبله و بعده.

و مفسران این را دوآیت شمرند : « حم » یکآیت و«عسق» یکآیت ، حم مبتدا وعسقخبره. وآن دیگرحروف تهجی دراوائل سور همه یکآیت شمرند.

ونیزاهل تأویلرا اجماع است **که کهیعص** واخوات آن ازحروف تهجی است ، ودر**حم** خلاف است : ـ قومی آنرا ارحیز حروف بیرون کردند وبه حیز افعال بردند ، گفتند ـ معنی آنست که «حم» ای ـ قضی ماهو کائن ، اما درتفسیر این حروف مفسراندراز گفتهاند ، صحیح وسقیم ، وما لختیازآن که بحقنزدیکتراست بگوئیم.

ابنعباس بجواب نافعبن الازرق که ازوی تفسیر اینحروف پرسید گفت:

---

(۱) قال ابن عباس لمّا نزلت : « قل لااسئلکم علیه اجراً » الایه ، قالوا : یا رسول الله من هؤلاء الذین امرنا الله بمودّتهم. قال علی وفاطمه و ولدهما.

تفسیر مجمع البیان طبرسی جلد ۵ صفحهٔ ۲۸ چاپ صیدا

حا ، حلم خداوند است جل جلاله ، میم مجد او ، عین علم او ، سین سناء او ، قاف ، قدرت او .

محمد بن کعب گفت : - قسم است که رب‌العالمین یاد کرده ، یعنی «اقسم‌الله بحلمه ومجده و سنائه وعلمه وقدرته» انه کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک» ای کما اوحینا الی سائر الانبیاء من قبلک کذلک نوحی الیک .

وقیل - اقسم‌الله بهذه‌الحروف ان‌لایعذب من‌عاد الیه به‌لااله الاالله مخلصاً من‌قبله . و گفته‌اند آنروز که این‌آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت . گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی ؟ گفت مرا خبر دادند که در این امت من فتنه‌ها خواهد بود پیوسته تابوقت نزول **عیسی** وخروج **دجال** .

ازاینجا گفت **شهر بن‌خوشب وعطاء بن ابی رباح** درتفسیر« حم‌عسق » : -

حا ، حرب یعزّفیها الذلیل ویذلّ فیها العزیز فی **قریش** ، ثم تفضی الی‌العرب ثم الی العجم ، ثم تمتد الی خروج الدجال . میم ، ملک یتحول من قوم الی قوم . عین - عدو لقریش یقصدهم . سین - سبیٌ یکون فیهم . قاف ، قدرة‌الله النافذة فی خلقه .

وقیل - معنی « حم عسق » ای قضی‌عذاب سیکون واقعاً .

قوله تعالی : - «کذلک یوحی‌الیک والی الذین من‌قبلک» قال **ابن عباس** : لیس من نبیّ صاحب کتاب الاوقداوحی‌الیه«حم‌عسق» ، فلذلک قال کذلک یوحی الیک والی‌الذین من‌قبلک . قال **مقاتل**: نزل حکمها علی‌الانبیاء . وقیل-حروف المعجم، یوحی الیک والی‌الانبیاء من قبلک . قرأ **ابن کثیر** : یوحی ، بفتح الحاء و حجته قوله : ولقد اوحی‌الیک والی‌الذین من قبلک . وعلی هذه القراءة قوله ؛ «الله العزیز الحکیم» تبیین للفاعل ، کانّه قیل - من یوحی ؟ فقیل - الله العزیز الحکیم . و قیل تم الکلام عند قوله «والی‌الذین من قبلک» ، ثم تبتدی فیقول ، الله العزیز الحکیم .

قوله تعالی : - « له مافی‌السموات وما فی‌الارض » ،

میگوید چنین پیغام میدهند بتو وبایشان که پیش‌ازتو بودند ، اینجا سخن تمام شد، آنگه گوئی - الله آن توانای دانا است که او راست هرچه درآسمانها ودرزمینها همه فلک وملک اوست ، « وهوالعلی » ای الرفیع فوق خلقه «العظیم» . فلا اکبر منه .

قوله تعالی : -«تکاد السموات یتفطّرن» ای- یتشققن «من فوقهن» یعنی ممن فوقهن ، ای- من عظمة الله وجلاله فوقهن ، آسمانها نزدیک بود که همه درهم شکند ازعظمت وجلال الله که بالای آسمانهاست. وقیل : تکاد السموات- کل واحدة منهن تنفطر فوق التی تلیها من قول المشرکین «اتخذالله ولداً نظیره» ، قوله « تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخرّ الجبال» . هذا ، ان ادعوا للرحمن ولدا . وقیل معناه - قربت الساعة وانفطار السموات. وقوله : «والملائکة یسجون بحمد ربهم» ، ای باذنه ، وقیل بشکره . و «یستغفرون» لمن فی الارض من المؤمنین، کقوله:- « ویستغفرون للذین آمنوا ،» وقال فی الکفار: و «اولئک علیهم لعنة الله والملائکة» و استغفار الملائکة للمؤمنین شفاعتهم لهم،وقیل یسئلون لهم الرزق . «آلا ان الله هو الغفور الرحیم» هذا بشارة باجابته للمستغفرین، قال بعضهم- هیب فی الابتداء ثم بشر والطف فی الانتهاء.

«والذین اتخذوا من دونه اولیاء» ای - اعواناً وانصاراً ، اشرکوهم معه فی العبادة « الله حفیظ علیهم » حافظ لاعمالهم ، فیجازیهم علیها ، « وما انت علیهم بوکیل » ای انما انت یا **محمد** رسول علیک البلاغ ، و لیس علیک حملهم علی الایمان. وقیل -لم توکل علیهم حتی تؤخذ بهم.

« وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیا» ای کما اوحینا الی الانبیاء قبلک کتباً بلغات اممهم ، اوحینا الیک قرآناً عربیاً ، بلغة قومک لیفهموا ما فیه .

« لتنذر ام القری و من حولها » ،یعنی لتنذر اهل مکّة ، ولتنذر من حولها ، یعنی قری الارض کلها ، و سمیت **مکة ام القری** ، لانها اشرف البلاد لکون الحرم وبیت الله العتیق فیها ، ولان الارض دحیت من تحتها ، فمحل القری منها محل البنات من الامهات. « وتنذر یوم الجمع » ای تنذر الناس بیوم القیمة فیکون مفعولاً به لاظرفاً ، ویوم الجمع- یوم القیمة - یجمع الله الاولین والاخرین واهل السموات واهل الارض ، «لاریب فیه » ای لاشک فی الجمع انه کائن .

ثم بعد الجمع یتفرقون : -«فریق فی الجنة وفریق فی السعیر » کقوله : «یومئذ یصدّعون» یعنی اصحاب الیمین واصحاب الشمال وهوقوله: «یومئذ یصدر الناس اشتاتاً» .

قال **ابن السماك** : « ان خوف المنصرف للفریقین قطع نیاط قلوب العارفین .

روی عن **عبدالله بن عمرو بن العاص** ، قال : «خرج علینا رسول‌الله (ص) وفی یدیه کتابان . وفی روایة خرج رسول‌الله (ص) ذات یوم قابضاً علی کفیه ومعه کتابان فقال : اتدرون ما هذان الکتابان ؟ قلنا ، لا ، یارسول الله . فقال للذی فی یده الیمنی هذا کتاب من رب‌العالمین ، باسماء اهل‌الجنة واسماء آبائهم وعشائرهم وعدتهم قبل ان یستقروا نطفاً فی الاصلاب . و قیل ان یستقروا نطفاً فی الارحام ، اذهم فی الطینة منجدلون ، فلیس بزائد فیهم ولا بناقص منهم اجمال ، منّ‌الله علیهم الی یوم القیمة.

فقال **عبدالله بن عمرو** فنیم العمل اذاً ؟ فقال اعملوا و سدّدوا وقاربوا فان صاحب‌الجنة یختم له بعمل اهل الجنة و ان عمل ایّ عمل . وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و ان عمل ای عمل . ثم قال : « فریق فی‌الجنة وفریق فی السعیر » عدل من‌الله عزوجل .

«ولوشاء الله لجعلهم امةً واحدةً» . قال **ابن عباس** : ای - علی‌دین واحد .

وقال **مقاتل:** علی ملة‌الاسلام کقوله: «ولوشاء الله لجعلهم علی‌الهدی»، وقوله «ولوشاء لهدیکم اجمعین» ، «ولکن یدخل من یشاء فی رحمته » ای فی‌دینه الاسلام . «والظالمون » ای الکافرون ، « مالهم من ولیّ » یدفع عنهم‌العذاب ، « ولانصیر » یمنعهم من النار .

«اَم اتخذوا » یعنی - بل اتخذوا ، «من دونه اولیاء » - اصناماً یعبدونها «فالله هوالولّی،» قال **ابن عباس** : - ولّیک یامحمد (ص) وولّی من اتبعک وهوالذی ینفع ولایته **یونس** لاالصنم . «وهویحیی‌الموتی وهو علی کل شیئ‌قدیر» . لیس فی السماء والارض معبود تحیی الموتی غیره . وهو قول **ابراهیم** « ربی الذی یحیی ویمیت . » ولما نزل‌العذاب بقوم **یونس** لجائوا‌الی عالم فیهم کان عنده من العلم شیء و کان یونس ذهب مغاضباً ، فقال لهم - قولوا یا حّی حین لاحّی ، یاحی یحیی الموتی ، یا حیّ لااله الا انت ، فقالوا ما ، فکشف عنهم العذاب .

« وما اختلفتم فیه من شیء » من‌امورالدین والدنیا ، « فحکمه الی‌الله » ای فعلمه عندالله . وقیل معناه کلوا علمه‌الی کتاب‌الله وسنة‌الرسول کقوله : ، «فان‌تنازعتم‌فی شیء فردوه الی‌الله والرسول» وقیل :- « فحکمه الی‌الله » و قد بین ذلک فی القرآن اما ظاهراً منصوصاً و اما مضمناً فیه تضمیناً قریب المآخذ ، او تضمیناً بعید المآخذ . قال

مقاتل : - ان اهل **مكة** كفر بعضهم بالقرآن وآمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل ، فيصير المحق الى النعيم والمبطل الى الجحيم . وقيل - يحكم فى الدنيا باظهار المؤمنين عليهم وقتلهم و اسرهم . « ذلكم الله » الذى يحكم بين المختلفين هو « ربى عليه توكلت » فى جميع امورى « واليه أُنيب » فيما ينوبنى .

قوله تعالى :- «فاطر السموات والارض، جعل لكم» اى خلق لكم «من انفسكم» يعنى من جنسكم «ازواجاً» حلائل ، « ومن الانعام ازواجاً » اى اصناماً ، ذكوراً واناثاً لتر تفقوابها .وقيل- انما قال من انفسكم لان **حواء** خلقت من ضلع **آدم** . قال **مجاهد**: نسلاً بعد نسل من الناس، والانعام «يذرؤكم فيه »اى يخلقكم فى البطن وفى الرحم، وقيل- فى، هيهنا بمعنى الباء ،تأويله: يخلقكم و يكثر كم بالتزويج .«ليس كمثله شيء »هذا رد «على الذين اتخذوا من دونه اولياء » ومنسوق على قوله «يحيى الموتى» .والكاف زائده دخلت للتأكيد ، والمعنى : ليس مثله شيى ، و قيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام و تقديره : ليس كهوشيى ، كقوله : - « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به .» وفى حرف **ابن مسعود** « فان آمنوا بما آمنتم به » .ثم قال : « وهو السميع البصير » لئلا يتوهم انه لاصفات له كما لامثل له، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة ونفى التشبيه ،والتوحيد كلمة بين هذين الحرفين : اثبات صفة من غير تشبيه ونفى تشبيه من غير تعطيل ، فمن نزل عن الاثبات وارعى اتقاء التشبيه وقع فى التعطيل ، ومن ارتقى عن الظاهر واتّقى اتّقاء التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل .

« له مقاليد السموات والارض » ، اى - مفاتيح السموات والارض ومن ملك المفتاح ملك الخزانة ، وقال **الكلبى** : فى السماء خزانة المطر ،وفى الارض خزانة النبات، وقيل - خزانة السموات الغيوب و خزانة الارض الايات . « يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر »،لان مفتاح الرزق بيده؛ « انه بكل شيء »، من مصالح العباد ، «عليمٌ » فيعطيهم بقدر مصالحهم

قوله :- «شرع لكم من الدين » الشرعة السنّة والشرع المصدر والشريعة السبيل المسنونة السوية ، والقوم شرع فى الامر و الشارع الطريق الذى لا يملكه مالك ، ويكون الخلق فيه شرعاً واحداً ، « شرع لكم »،اى: بيّن لكم و تبين لكم و اختار لكم

من الادیان دینا ، « ماوصّی به نوحاً » ای : الذی امربه نوحاً وقدم نوحاً لانه اول من اوحی الیه الحلال و الحرام ، و اول من اوحی الیه تحریم الامهات و الاخوات والبنات ، « والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی وعیسی » ، ای شرع ذلک کلّه ، قال **مجاهد** : لم یبعث‌الله نبیاً ، الّا وصاه باقامة‌الصلوة و ایتاءالزکوة والاقرارلله بالطاعة ، فذلک دینه‌الذی شرع لهم‌وقال : هوالتوحید والبرائة من‌الشرک و قیل هو قوله :- « ان اقیموا الدین ولاتتفرقوافیه » بعث الانبیاء کلهم باقامة الدین والالفة و الجماعة و ترک الفرقة والمخالفة .

قال **علی**(ع): لاتتفرقوافُالجماعة رحمة والفرقة عذاب ،« کبرعلی‌المشرکین ماتدعوهم الیه » ، من التوحید وخبرالبعث و قیل ما خصصت به من‌النبوة والرسالة ، ای : ثقل علیهم ذلک ،ثم قال:« الله یجتبی‌الیه من یشاء »ای ـ یصطفی لنبوته ورسالته من یشاء من عباده و قیل یصطفی‌لدینه ، « من یشاء و یهدی‌الیه من ینیب » . ای ـ: یرجع الی طاعته .

« و ما تفرّقوا الّامن بعد ما جاء هم‌العلم » ، العلم ها هناالقرآن و هؤلآء المتفرقون هم‌اهل‌الکتاب تفرّقواعلی رسول الله(ص) فآمن به‌بعضهم‌وکفر به‌بعضهم ، و قدکانوا قبل مبعثه مجتمعین علی‌الایمان به ،فلما بعث تفرقواعلیه من‌بعد ماجاءهم القرآن . « بغیاً بینهم »، ای ـ: حسداً وعداوة والبغی الحسدالمطاع ، و قیل المتفرقون اهل الادیان المختلفة ، والعلم هوالعلم باقامة الدین وترک التفرق فیه وقیل جاءهم اسباب العلم فلم ینظروا فیها لانه‌ختم الایة بقوله: ـ « وانهم‌لفی‌شکّ » ،والشک والعلم لایجتمعان ، « بغیاً بینهم » ، یعنی‌لابتغاء الدنیا و طلب ملکها .

« ولولا کلمة سبقت من ربک » ، فی‌تأخیر العذاب‌عنهم ، « الی‌اجل‌مسمی»، و هو یوم‌القیمة ، والکلمة السابقة ، قوله : بل‌الساعة موعدهم ، «لقضی‌بینهم» ، ای ـ: لعوجلوابالعذاب‌فی‌الدنیا،«وان‌الذین اورثواالکتاب» یعنی‌الیهودوالنصاری«من‌بعدهم»، ای ـ : من بعد انبیائهم مثل الیهود من بعد موسی و النصاری من بعد عیسی ، « لفی شک منه » ، ای ـ: من کتابک الذی هوالقرآن ،« مریب » ای ـ: شک مع‌تهمة .و قیل لهم‌العرب ، « اورثواالکتاب » ، بعدالیهود والنصاری فشکوافیه .

«فلذلک فادع» ، ای -: فالی ذلک فادع کقوله: -« اوحی لها » ، ای -: اوحی الیها و « ذلک » ، اشارة الی ماوصّی به الانبیاء من التوحید واقامة الدین ، « واستقم کما امرت » ، ای : اثبت علی الذی امرت به من تبلیغ الرسالة ، و قیل استقم علی طاعة الله کما امرت فی القران ، « ولاتتّبع اهواء هم » ، وذلک حین ارادوا منه المداهنه کقوله : « و دّوالوتدهن فیدهنون» ، فنهاه الله عن ذلک. و قیل نزلت **فی الولید بن المغیرة** و **شیبة بن ربیعة** حین وعده الولید ان یعطیه نصف ماله و وعده **شیبة** ان یزوجه ابنته ان رجع عن دعوته ودینه الی دین **قریش** ، « وقل آمنت بما انزل الله من کتاب»، ای : آمنت بکتب الله کلها ، « و امرت لاعدل بینکم » ، ای : اسوی بینکم فی التبلیغ . قال **قتادة** : امران یعدل ، فعدل حتی مات وقیل معناه ، امرت ان اسوی بینی وبینکم فاعمل بما آمرکم به وانتهی عما انهیکم عنه ، روی انّ **داود** علیه السلام قال: ثلاثٌ من کنّ فیه فهو الفائز: - القصد فی الغنی، والفقر والعدل فی الرضا والغضب، والخشیة فی السرّ و العلانیة ، و ثلث من کنّ فیه اهلکته: - شحّ مطاع ، وهوی متّبع ، واعجاب المرء بنفسه . و اربع من اعطیهنّ فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة : - لسان ذا کر وقلب شاکر و بدن صابر و زوجة مؤمنة . « الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم » ، یعنی آلهنا واحد وان اختلفت اعمالنا فکلٌ یجازی بعمله و لا یؤاخذ بعمل غیره ، « لاحجة بیننا و بینکم » ، **ابن عباس** گفت حجت اینجا بمعنی خصومت است ، فالحجة بمعنی الحجاج کالخصومة بمعنی الخصام ، میگوید : خصومت میان ما وشما بقتال نیست که مرا بدعوت ، فرموده اند وبقتال نفرموده اند ، پس چون او را بقتال فرمودند ، این آیت منسوخ گشت . **مجاهد** گفت : حجت اینجا برهانست وبینت ، و آیهٔ محکم است ، ومنسوخ نه ،ای: ظهر الحق ووضحت الدلایل وقامت الحجج فلانحتاج الی حجة نقیمها، اما الاسلام و اما السیف. میگوید: پس از آنکه حق روشن گشت ، بدلایل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن و دلائل نمودن ، اکنون از شما اسلام پذیریم یا شمشیر ؟ و گفته اند تأویل این سخن آنست که : لا تستوی الحجة بیننا و بینکم ، حجتنا بالغة وحجتکم داحضة ، حجّت ما وحجت شمادردین یکسان نیست، حجت ما تمام است وروشن ، رسیده بهرجای وبهر کس وحجت شما باطل وتباه ، «الله

یجمع بیننا » ، فی‌القیامة للخصومة ، « و الیه المصیر » والمعاد لفصل‌القضاء .

« والذین یحاجّون فی‌الله » ، ای - یخاصمون فی‌دین‌الله نبیه . **قال قتاده** : هم‌الیهود ، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبینا قبل نبیکم ، فنحن خیر منکم . « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب له العرب ودخلوا فی‌دینه لظهورمعجزاته . و قیل من بعد ما استجاب له اهل الکتاب و اقرّوا بنبوته لوجودهم نعته فی کتبهم و استفتحوا به . بیشترین مفسران میگویند که این آیت درشأن جهودان فرو آمد ، که بامصطفی وبا مؤمنان خصومت میکردند درکار دین وحجت میاوردند که کتاب ماپیش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد ، ما بحق سزاتریم از شما،ودین مابه است از دین شما ، **رب‌العالمین** فرمود : این خصومت بعد ازآن کردند که بنبوت وی اقرار داده بودند وبنعت وصفت وی که درتوراة یافتند ایمان آورده ودر وقایع بوی نصرت خواسته .

معنی‌دیگر : این‌خصومت که جهودان کردند بارسول ، بعد ازآن کردند که عرب اورا منقاد شدند ودعوت وی اجابت کردند وبدین وی درآمدند ، بآن معجزات ظاهر که ازوی دیدند وحق بشناختند . قومی گفتند این‌مخاصمت قریش است ومشرکان با رسول خدا (ص) بامؤمنان درکار توحید ، « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب‌الله محمداً باظهار المعجزة الدالّة علی نبوته ، میگوید پس از آنکه رب‌العالمین ، محمد را اجابت کرد بهرچه خواست ازاظهار معجزات ، و دلائل وآیات نمود برصدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند وحجّت آرند ، « حجتهم داحضة عند ربهم » ، آن‌حجت ایشان تباه است وباطل ، ناچیز ونابرجای ، وقیل هؤلآء المحاجّون هم المتکلمون فی‌الله عزّوجل بغیرالکتاب و السّنه ، « من بعد ما استجیب له » : ای : من‌بعد ما استجاب المؤمنون لربّهم وآمنوا ، باین قول ، محاجّت در الله ، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و اقتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل **جهمیان** وساختهٔ فلسفیان که برأی وعقل خود درالله سخن گفتند ، وصواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند ، و معقول ، فراپیش کتاب مُنزل و سنت مُسند داشتند ، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرمودهٔ الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت

درنگذشتند ، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند ، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند. آنگه فرمود: « حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید.» حجت ایشان تباه است وبر ایشان خشم وعذاب الله است ، رای فرعون رأی ایشان که گفت: « ما اریکم الاما اری »، وابلیس پیشوای ایشان ، ودوزخ سرای ایشان است.

« الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان » ، ای : انّ الذی ادعوکم الی عبادته ، هو «الله الذی انزل الکتاب بالحق » ای ـ بالحقیقة والمیزان ، یعنی العدل، و سمّی العدل میزاناً لانّ المیزان آلة الانصاف والتسویه . و قیل معنی انزال المیزان الهامه الخلق ، العمل به وامره بالعدل والانصاف، کقوله :« قد انزلنا علیکم لباساً». وقیل :الهم اتخاذ المیزان، و قال **علقمة** المیزان محمد (ص) یقضی بینهم بالکتاب « و ما یدریک » یا **محمد** « لعلّ الساعة قریب » . و لم یقل قریبة لانّ تأنیثها غیر حقیقی و مجازه الوقت . و قیل معناه : اتیانها قریب و هذه الآیة تدل علی البعث و علی الاستعداد للقیامة.

«یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها»، و هم الذین کانوا یقولون :ـ« متی هذا الوعد»، « عجّل لنا قطّنا » ، « ائتنا بما تعدنا » ، قال **مقاتل**: ذکر النبی الساعة و عنده قوم من المشرکین ، فقالوا تکذیباً و استهزاءً : ـ متی تکون الساعة؟فانزل الله تعالی هذه الآیة، قوله : ـ «یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها »، یعنی ظناً منهم انها غیر آتیة ، وقیل طمعاً منهم انها غیر آتیة و قیل طمعاً منهم فی ان یذکر النبی لها وقتاً معیناً ، ثم یمضی الوقت فلا یقع فیصیر حجة لهم علیه . « و الذین آمنوا مشفقون منها » لانهم ایقنوا انها واقعةٌ لامحالة ، « مشفقون منها » ، ان تقوم فتحول بینهم و بین التوبة، « و یعلمون انها الحق »،الکائن لامحالة. و یعلمون انهم محاسبون علی اعمالهم. « الا انّ الذین یمارون فی الساعة»، ای ـ یجادلون فیها لیشککوا المؤمنین، وقیل الذین یدخلهم الشک فیجحدون کونها،« لفی ضلال بعید ». لانهم لو فکّروا العلموا انّ الذی انشأهم و خلقهم اول مرةٍ قادر علی ان یبعثهم.

النوبة الثالثه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بسم‌الله کلمةٌ بهامن تحقق بها ، خلع علی نفسه رداء الافضال والبس قلبه جلال الاقبال ، وافرد روحه بروح لطف الجمال ، واستخلص سره بوصف کشف‌الجلال.
نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتار است و مهر او روشنائی اسرار ، دیدار او نزهت ابصار است و رضاء او در دارالقرار خلعت ابرار.

روی گفتار روشن نشود تا نگوئی توحید او ، دل معنی شاد نگردد تا نجوئی رضاء او ، جان عقل ننازد تا نبوئی گل شکر او . خدای که از ادراك عقول منزه است جلال او ، از احاطت اوهام ، مقدس است جمال او . آب و خاك چه داند قدر عزت صمدیت او؟ عقل و خرد چون رسد بکنه جلال بر کمال او ؟ آدمی و پری کی دریا بد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او. ؟

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او ، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او ، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او ، جز سینهٔ آشنایان فکار نکند تیر بلاء او.

قال النبی (ص) علیه وآله وسلم : «ان‌الله عز و جل ادّخر البلاء لاولیائه کما ادّخر الشهادة لاحبائه»

قوله : - « حم عسق » قیل الاشارة من هذه‌الحروف الی علوّشأن **محمد** .
فالحاء حوضه‌المورود ، والمیم ملکه الممدود ، والعین عزه‌الموجود ، والسین سنائه‌المشهود ، والقاف قیامه فی‌المقام المحمود ، وقربه فی‌الکرامة من‌المعبود.

هر حرفی از این حروف اشارت بعلو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات‌الله و سلامه علیه ، که درخزائن غیب اوست که جواهر دولت دارد، و دردست روزگار اوست که حقوق جلالت دارد ، پس‌ازپانصد واندسال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ، و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده .

آسایش خلق ازاقوال واخبار او، آرایش دهر ازشمایل شرف سنت واحوال و آثار

او، ماه درعزت نقاب او،فلک درحسرت حجاب او. کمالش: نشان لطف رحمن،جمالش: ترجمان فضل یزدان، کمالش: آشوب دل مشتاقان، جمالش: عذر گناه عاشقان.

حاء اشارت است بحوض موروداو. قال النبی (ص) «حوضی مابین عدن الی عمان، شرابه اشد بیاضاً من اللبن واحلی من العسل،من شرب منه شربة لم یظماء بعدها ابداً و اول من یرده صعا لیک المهاجرین.

میم اشارت است بملک ممدود او: زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ماروی لی منها. عین، اشارت است بعزّ موجوداو: «ولله العزة ولرسوله و للمؤمنین». سین، اشارت است بسناء مشهود او: «وشاهد ومشهود»، الشاهد الانبیاء والمشهود **محمد**. قاف اشارت است فراقیام او بر مقام محمود: «عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً»، وقرب او بدرگاه خداوند معبود: «دنافتدلی، فکان قاب قوسین او ادنی»،، «وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذرامّ القری و من حولها». ای **محمد** (ص) این قرآن که ما بتو دادیم منشور نبوت تواست، حجت رسالت تو، معجز دعوت تو، حبل الله المتین ونوره المبین و صراطه المستقیم، آنرا بتو وحی کردیم تا تو برعالمیان خوانی و ایشانرا از قهر وسیاست ما آگاه کنی و از روز رستاخیر بترسانی. آنروز که: یجمع بین المرء وعمله وبین الجسد و روحه. آنروز که هرروحی با جسد خود شود وهر کسی بجزاء عمل خود رسد، نیکو کردار جزاء نیکو بیند و در نعیم بهشت نازد بشادی و آزادی. وبد کردار جزاء بدبیند ودرآتش دوزخ سوزد بزاری و خواری. اینست که **رب العالمین** فرمود: «فریق فی الجنّه وفریق فی السعیر». کما انهم الیوم فریقان: فریق فی راحة الطاعات وحلاوة العبادات و فریق فی ظلمات الشرک و عقوبات الجحد، غداً فریق هم اهل اللقاء و فریق هم اهل الشقاء والبلاء.

قوله تعالی: ـ«فاطر السموات والارض جعل لکم من انفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً یذرؤکم فیه.»، آفریدگار هفت آسمان وهفت زمین خداست ودرآفرینش یگانه ویکتاست، نیستهارا هست کننده،وز نبود، بودآرنده، وبهیچ هست نماننده. نه درقدرت او فتور، نه درقوت او قصور، قدر او از دریافت دورنه، فعلش بآلت نه، صنعش

بعلت نه ، کردش بحیلت نه ، عرش عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید ، ذرهٔ حقیر بیافرید و از دیده ها بپوشید.

از روی قدرت ، عرش چون ذره‌ای واز روی حکمت ، ذره چون عرشی.

اگر بعالم قدرت نظر کنی ، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید.

ازآنجا که قیاس عالم اساس بی‌نیازی است وجلال عزت الهی‌را وجودخلیقت بحقیقت نمی‌باید، وکون ایشان زحمتی مینماید ، لکن‌خود فرموده جل‌جلاله: «خلقنا کم لتربحوا علینا لالنربح علیکم »، شمارا که آفریدم نه بدان‌آفریدم تابرشما سودجویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی میباید .

ولوجهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل .

لکن بدان‌آفریدم تاشما برما سود جوئید وحظ خود از فضل ما بردارید.

صفت فضل برخاست بطلب مطیعان ، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان، صفت جلال وجمال برخاست بطلب عاشقان.

اوجل جلاله قهری ولطفی داشت بر کمال ، جلالی وجمالی داشت بی‌زوال . خواست که این گنجها نثار کند ، یکی را درباغ فضل تاج لطف بر سر نهد ،یکی را در زندان عدل، داغ قهر بر جگر نهد ، یکی را در نارجلال بگدازد ، یکی‌را در نور جمال بنوازد ، شمعی ازدعوت برافروخت که : «والله یدعوا الی دارالسلام»، هزاران هزار بیچارهٔ غمخواره خود را براین شمع زدند وسوختند و ذره‌ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت.

غم خوارهٔ آنم که غم من نخورد فرمان بر آنم که دل من ببرد
من جور وجفای او بصد جان بخرم او مهر و وفای من بیک جو نخرد

« لیس کمثله شیئی و هوالسمیع البصیر » الله خداوندیست که هیچ چیز وهیچ کس او را مانندہ نیست. و او را همتا و هم‌صفت و همسر نیست ، در اوصاف و در نعوت ، در قدرت و درعلم ، در رد ودرقبول ، درنشان و در برهان ، چنو کس نیست ، هر که عقیده جان او این نیست ، او را دردین بوی نیست .

این آیه بی راهی دو گروه بر آن دو گروه درست کرد : گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند ماندگی هست ، بی صفتی نیستی است ، والله هست است. و ماندگی از انبازیست والله تعالی از انباز و انبازی پاك است. او که ماندگی روا دارد ، ازحظیرهٔ اسلام بیرونست. واو که نفی صفت کند ، زندیق است.

حق جل جلاله فرمود : « لیس کمثله شیئی » وىم یقل لیس هناك شیئی ، نفرمود آنجا هیچ چیز نیست ، که آنجا صفت هست ، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است ،چنو سمیع هیچ نیست . بصیر است ، چنو بصیر هیچ نیست. همانست که جای دیگر فرمود :

« افمن یخلق کمن لا یخلق » اللهرا صفت بسزای ویست، خلق از آن دور ، و مخلوق‌را صفت بسزای ویست وخالق ازآن پاك . مخلوق، موجود است بایجادالله والله موجوداست بقیام خویش بازلیت و هستی و بقاء خویش. مخلوق ، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام ، والله زنده بحیوة خویش و بقاء خویش با ولیت و آخریت خویش، بی کی وبی چند وبی چون. مخلوق ، صانع است ، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه . والله صانع است ، بقدرت وحکمت ، بی‌آلت وبی‌حیلت و بی‌علت . هرچه خواهد چنانك خواهد هرگه که خواهد ، جلّ جلاله و تقدّست اسمائه وعزت صمدیته و حقت کلمته حقا.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی : «**الله لطیف بعباده**» ،الله باریك دانست[ودوربین نغز کار] بندگان‌خویش . «**یرزق من یشاء**» روزی میدهد اورا که خواهد ،[آنچه خواهد] ، «**وهوالقوی العزیز**» (۱۹)»واوست‌بانیروی‌بی‌همتا .«**من کان یرید حرث الاخره**»، هرکه برّ آن جهان میخواهد وپاداش آنرا[تخم پراکند وکردار ورزد] ، « **نزد له فی حرثه** » ماخود برّآن جهان [برین جهان] فرافزائیم ، « **و من کان یرید حرث الدنیا** » ، و هرکه بر این جهان را کشت کند و پاداش این جهان‌را کوشد ، « **نؤته منها** » بدهیم اورا ازآن چیز، « **و ماله فی الاخرة من نصیب**(۲۰)» . واورا درآن جهان بهره ای نه .

« **ام لهم شرکاؤا** » ،ایشانرا انبازانست باخدای، « **شرعوالهم من الدین** »، که ایشانرا می راهی نهند ازدین،« **مالم یأذن به‌الله** »، که الله [نپسندید] ودستوری نداد، « **ولولا کلمة‌الفصل** » ، واگرنه سخن راست ودرست [الله بودی که بعقوبت نشتابم]،« لقضی بینهم »، میان توبا ایشان کاری بر گزارده آمدید [بعذاب]،« **و ان الظالمین لهم عذاب الیم**(۲۱)» و ستمکاران ناگرویدگان‌را عذابی است دردناك .

« **تری الظالمین مشفقین** »، ستمکاران را می‌بینی ترسان و هراسان ، « **مما کسبوا** »،ازکرد بدخویش که میکردند،«**وهوواقع بهم**»، وآن بایشان بودنی‌است [واگفت آن ایشانرا افتادنی]،« **والذین آمنوا و عملوالصالحات** » ، وایشان که بگرویدندو کارهای نیک کردند، « **فی روضات الجنات**»،درمرغزارهای‌بهشتهایند، «**لهم مایشاؤن عند ربهم**»، ایشانراست‌هرچه ایشان‌خواهند بنزدیک خداوند ایشان، « **ذلك هوالفضل الکبیر**(۲۲)» آنست فضل بزرگوار [از نیکوکاری او] .

« **ذلك‌الذی یبشّرالله عباده** » ،این آنست که می بشارت‌دهد الله بندگان خویش را ، « **الذین‌آمنواوعملوالصالحات** »، ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، « **قل لااسئلکم علیه‌اجراً**»، گوی نمیخواهم ازشما براین[پیغام رسانیدن] هیچ مزدی،« **الاالمودّة فی القربی** » ،لکن[میفرمایم‌شمارا] بدوست داشتن[هرکس] که نزدیکی جوید [بالله] ، « **ومن یقترف حسنةً** » وهرکه یک نیکی کند ، «**نزدله فیها حسناً** ، » ما درافزائیم او را در آن نیکوئی [و مضاعف کنیم] ، « **انّ الله غفور شکور** (۲۳)» .الله بزرگ آمرز است خرد پذیر.

« **ام یقولون افتری علی‌الله کذبا** »،میگویند که دروغی ساخت برخدا . « **فان یشأالله یختم علی قلبك** »، اگر الله خواهد ، مهر بردل تو نهد [و پیغام خویش از آن ببرد] « **ویمح الله الباطل** »، و خود بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترد ، « **و یحق الحق** » ، وراستی پیدا کند وباز نماید که راست است ، « **بکلماته** »،بسخنان خویش [و پذیرفتاری خویش که فرموده است وپذیرفته که کنم]،«**انه علیم بذات الصدور** (۲٤)» که او داناست بهرچه دردلها است

« **و هوالذی یقبل التوبة عن عباده** »، اوست که می‌پذیرد بازگشت از

بندگان،« **و یعفو عن السّیئآت** » ، و می فرا گذارد بدیهای ایشان ، « **و یعلم ما یفعلون** (۲۵) ». ومیداند آنچه بندگان خواهند کرد [از پس توبه از گناه].

« **ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات** »، وپاسخ میکند ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند [آنچه خواهند ایشانرا میدهد]، « **ویزیدهم من فضله** » ناخواسته ایشانرا میافزاید ، « **والکافرون لهم عذابٌ شدید** (۲۶)» و ناگرویدگانرا عذابی است سخت.

« **ولو بسط اللّهالرّزق لعباده** » ،واگر الله روزی‌بر بندگان‌خویش،فراخ بگسترانیدی،« **لبغوا فی‌الارض** »،ایشان نافرمان و[افزون جوی] شدندی درزمین « **ولکن‌ینزّل بقدر ما یشاء** » ، لکن می فرو فرستد روزی باندازه و آنچه خواهد . « **انه بعباده خبیر بصیر**(۲۷)» او به‌بندگان خویش دانا است وبینا [وازایشان‌آگاه].

«**وهوالذی ینزّل‌الغیث من‌بعد ما قنطوا** » ،واوست که میفرستدباران ، پس اینک خلق نومید شدند ، « **وینشر رحمته** » ، وبخشایش خویش می‌پراکند « **وهوالولی الحمید**(۲۸) » واوست آن خداوند یاری ده [برهی نزدیک] ستوده .

« **ومن آیاته خلق‌السموات والارض** » ،وازنشانهای [توانائی] اوست آفرینش آسمانها وزمینها، «**ومابثّ‌فیهامن‌دابّة**»، وآنچه‌درآن‌هردوپیراکند ازجنبنده « **وهو علی جمعهم** » ، و او برهم فرا آوردن ایشان [رستاخیز را] ، « **اذایشاء قدیر**(۲۹) » هرگه که خواهد توانا است.

« **وما اصابکم من مصیبة** »، وهرچه بشما رسد ازرسیدنی ، «**فبماکسبت ایدیکم**»، بدان بکرد دودست شما است ، « **ویعفو عن‌کثیر** (۳۰) » و فراوانست که می‌فرو گذارد .

« **وما انتم بمعجزین فی‌الارض** » ، و شما نه آنید که [از او پیش شوید] در زمین اورا عاجز آرید، « **ومالکم من‌دون‌الله من ولی ولانصیر**(۳۱) » و شمارا فرود از الله نه یاری ده است ونه فریادرس.

« **ومن آیاته الجوار فی‌البحر کالاعلام** (۳۲) » وازنشانهای [توانائی] اوست [این کشتیهای روان] در دریا چون کوه.

« **ان یشأ یسکن الریح** » ، اگر الله خواهد باد کشتی ران‌را بیارامانند ، «**فیظللن رواکد علی ظهره**» ، تا [کشتیها بر پشت آب] فرو ایستاده [از رفتن بمانند] ، «**انّ فی ذلک لآیات لکل صبّار شکور** (۳۳) » در آن نشانهائی است آشکارا ، هر شکیبائی را سپاس دار .

« **او یوبقهنّ** » ، یا تباه کند [وغرق و هلاك] آن کشتیها را ، « **بما کسبوا** » ، بآن [بدها] که ایشان کردند [که در کشتی اند] ، « **و یعف عن کثیر** (۳٤) » وفراوانی هم فرا گذارد

« **و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا** » ، وبدانند ایشان که می پیکار کنند [درسخنان ما و می‌پیچند در دیدن وپذیرفتن] نشانهای ما ، « **مالهم من محیص** (۳٥) » که ایشانرا از عذاب باز پس نشستن نیست .

النوبة الثانیه

قوله تعالی : - «الله لطیف بعباده» ای - بارّ بهم رفیق حفی . قال **مقاتل**: یعنی بالبر والفاجر ، حیث لم یهلکهم جوعاً بمعاصیهم . یدل علیه قوله : - « یرزق من یشاء » ، فکل من رزقه الله من مؤمن و کافر و ذی روح ، فهو ممن یشاء الله ان یرزقه وقال **الصادق** (ع) : اللطف فی‌الرزق انه جعل رزقهم من‌الطیبات ، و رزقهم من حیث لایعلمون، ولم یدفعه الیهم بمرة بل یرزق کل عبد منهم ، قدر مایصلحه ویصلح له . و قیل لطفه بهم ان لایعاجلهم بالعقوبة کی یتوبوا . وقیل اللطیف الذی یعلم دقائق المصالح و غوا مضها ثم یسلک فی ایصالها الی المستصلح سبیل الرفق ، دون - العنف . فاذا اجتمع الرفق فی‌الفعل ، و اللطف فی‌العلم ، تم معنی اللطف ولایتصور کمال ذلک فی‌العلم و الفعل الّاالله وحده ، « یرزق من یشاء » ، کما یشاء ، من شاء موسّعاً و من شاء مقتراً و من شاء حلالاً و من‌شاء حراماً و من شاء فی خفض و دعة و من شاء فی کدوعناء و من شاء بحساب و من‌شاء بغیر حساب ، « و هوالقوی » ، بتعذیب الکفار یوم بدر ، «العزیز» فی‌الانتقام منهم .

« من کان یرید حرث الاخرة » ، ای - ثواب الاخرة بعمله ، « نزدله

فی حرثه » ، فنعطیه با لواحد عشراً و مائة و اضعافا ، و قیل : « نزدله فی حرثه » ، ای : نجمع له الدنیا والاخرة ، « ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها » ، ماقسمناه ومن هاهنا للتبعیض ، « و ماله فی الاخرة » ، ای : فی خیر الاخرة ، « من نصیب » لانه کذّب بها.

قال **قتاده** : نؤته بقدر ماقسم له کما قال : « عجلنا له فیها مانشاء لمن نرید » ، و قیل : ندفع عنه من آفات الدنیا ، « وماله فی الاخرة من نصیب ».

این آیت درشأن قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند درغزاها وباعداء دین جنگ کردند ، قومی‌را غرض، ثواب آخرت بود و رضاء حق ، رب‌العالمین ایشانرا وعدهٔ دیدار ورضاء خود داد در آخرت، و در دنیا ایشانرا مال وغنیمت‌داد فضل آنان ، ثواب آخرت. باز قومی منافقان بودند که غرض ایشان درآن حربها مال غنیمت بود نه‌ثواب آخرت ، رب‌العزه ایشانرا از آن‌مال غنیمت‌محروم نکرد ، لکن ازثواب آخرت محروم ماندند ، اینست که **مصطفی** (ص) فرمود : بشّر هذه‌الامة بالثناء و الرفعة والنصر والتمکین فی‌الارض ، فمن عمل منهم عمل الاخرة للدنیا لم یکن له فی‌الاخرة نصیب.

و گفته اند که بر **سلیمان** پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که ازاین سه یکی اختیار کن ، سلیمان علم اختیار کرد ، مال و ملک فرافزودند او را.

« ام لهم شرکاء شرعوا لهم من‌الدین مالم یأذن به الله » ، هم قریش وکفرة العرب من **خزاعه** وغیرهم بحروا البحیره وسیّبوا السوآئب ووصلواالوصیلة و حموا الحامی و ذبحوا للطواغیت وجعلوالله مماذرأ من الحرث و الانعام نصیباً و نسئوا النسیٔ وبدّلوادین ابراهیم وتأویل الآیة: الهم شرکاء فیما شرع الله من‌الدین یشرعون معه غیر شرعه . «مالم یأذن به الله » ، ای لم یأمر به الله. « ولولا کلمة الفصل » ، ای لولا ان‌الله حکم فی کلمة الفصل بین‌الخلق بتأخیرالعذاب عنهم الی یوم‌القیمة حیث قال : «بل‌الساعة موعدهم»، «لقضی بینهم» ، لفرغ من‌عذاب الذین یکذبونک فی‌الدنیا، « فان‌الظالمین لهم عذاب الیم » فی‌الاخرة.

« تری‌الظالمین » ، المشرکین یوم‌القیمة ، « مشفقین » ، ای : وجلین « مما

کسبوا وهو واقع بهم »، ای : جزاء کسبهم واقع بهم لامحیص لهم عنه . « والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات»، الروضات والروض جمع الروضة، والریاض جمع الروض جمع الجمع ، وهی الاماکن المعشبة المونقة ذات الریاحین والزهر ، « لهم مایشاؤن عند ربهم » ، ای : لهم مایتمنون ویشتهون فی الجنة ، « ذلک » ای- اعطاء هذه الاشیاء ، « هو الفضل الکبیر » . النعیم الدائم علی القلیل من العمل .

« ذلک » ای : الفضل الکبیر هو ، « الذی یبشّر الله عباده الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ، ای - هولهم خاصّة فانهم اهله . قرأ **ابوعمرو** و **ابن کثیر** یبشر بفتح الیای وضم الشین مخففا ، والتخفیف والتشدید فی المعنی واحد . «قل لااسئلکم علیه اجراً الّاالمودة فی القربی » ، **ابن‌عباس** گفت : این آیه بمدینه فرو آمد ، وسبب نزول آن بود که ، چون رسول خدا (ص) هجرت کرد بمدینه ، **انصار** آمدند و گفتند: انک ابن اختنا و قد هدانا الله علی یدیک وتنوبک نوائب وحقوق ولیس لک عندها سعة، فرأینا ان نجمع لک من اموالنا شطراً فنأتیک به و تستعین علی ماینوبک .

انصار گفتند یا رسول‌الله توخواهرزادهٔ مائی ورب‌العالمین بوسیلت رسالت و نبوت تو ، ما را هدایت داد و بمکان تو ما باسلام گرامی و عزیز گشتیم و حق تو برما واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی نیست و مالی نداری که حقها بدان بگذاری وآفتها بدان دفع کنی . اگر صواب بینی ، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و برتو آریم و بعضی شغلهای تو کفایت کنیم .

رب‌العالمین در شأن و جواب ایشان ، این آیت فرستاد : « قل لااسئلکم علیه اجراً » ، بگو ای **محمد** نمی خواهم از شما براین پیغام رسانیدن هیچ مزدی ولم یسئل نبی علی البلاغ اجراً قط ، وهرگز هیچ پیغامبر برتبلیغ رسالت هیچ مزد، نخواست ، همانست که آنجا گفت: « قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین » . ودر سورة **الشعراء** حکایت ازجماعتی پیغامبران کرد که گفتند : « وما اسئلکم علیه من اجران اجری الا علی رب‌العالمین » . آنگه گفت « الّاالمودة فی القربی » . این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی آنست که « لا اسئلکم علیه اجراً » لکن ودّونی فی القربی .

اکنون معنی این سخن برسه وجه گفته أند : یکی آنست که : آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بیتی ، مزد نمیخواهم ، لکن شما را میفرمایم که خویشان مرا و اهل بیت مرا دوست دارید. **ابن عباس** گفت : آنروزکه این آیت فرو آمد گفتند یارسول‌الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال **علی** (ع) و **فاطمه** وابناهما وفیهم نزل : «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» .
و عن **علی‌ابن ابیطالب** قال : شکوت الی رسول‌الله (ص) حسد الناس لی ، فقال اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنه انا و انت **والحسن والحسین** (ع) و از واجنا عن ایماننا وشما ئلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من و رائنا.
و عن **زیدبن ارقم** عن النبی قال : انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی ، اذکرکم الله فی اهل بیتی قیل **لزیدبن ارقم** من اهل بیته ، قال : هم **آل علی و آل‌عقیل** و **آل جعفر** و **آل عباس** وقال رسول‌الله **لعباس بن عبد المطلب :** والذی بعثنی بالحق لایؤمنون ، حتی یحبوکم لی و قیل هم الذین تحرم علیهم الصدقة من اقاربه ویقسم فیهم الخمس وهم **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** الذین لم یفترقوا فی جاهلیة ولا فی اسلام .

وجه دوم در معنی آیت ، قول **حسن بصری** است : ای ـ « لااسئلکم علیه اجراً » ، لکن آمرکم بموده التقرب الی‌الله عز وجل و التودد الیه بالطاعة و العمل الصالح ، مزد نمی‌خواهم لکن میفرمایم شما را بدوست داشتن هر کس که نزدیکی جوید بالله ، بطاعت وعمل نیکو ، وبروفق این قول ، هر کس که الله را فرمان‌بردار است و تقرب را بوی نیکوکار است ، واجب است برتو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی.
حسن بصری ازاینجا گفت:من تقرب الی‌الله بطاعته ، وجبت علیک مودته.

وجه سوم قول **ضحاك ومجاهد** و **سدی** وجماعتی مفسران. گفتند : این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب بامشرکان **قریش** است وبا کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند : اترون **محمداً** (ص) یسئل علی مایتعاطاه اجراً ؟ گوئی این **محمد** باین کار که پیش گرفته ، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد

که : «لااسئلکم‌علیه اجراً» ، لکن ، آمرکم ان تودونی لاجل قرابتی و ان لم تصدقونی برسالتی فلاتؤذونی . وروی انه قال صلی‌الله علیه و آله وسلم : یاقوم اذا ابیتم ان تتابعونی فاحفظوا قرابتی فیکم ولا تؤذونی فانکم قومی واحق بان تصلوا رحمی. مزد نمی‌خواهم ، لکن شما را می‌فرمایم که اگر مرا برسالت استوار نمی‌دارید ودعوت مرا اجابت نمیکنید ، باری بحکم قرابت که میان من و شماست مرا مرنجانید و مرا دوست دارید و رحم پیوندید.

قال ابن عباس : لم‌یکن بطن من‌بطون قریش الّا کان للنبی (ص) فیهم قرابة و قیل العرب کلاً ولدته و قال بعض المفسرین : کان المشرکون ، یؤذون رسول‌الله (ص) فانزل‌الله هذه الآیة ، فامرهم فیها بمودة رسول الله (ص) و صلة رحمه ، فلما هاجرالی‌المدینه و آواه الانصارو نصروه احب‌الله عز وجل ان یلحقه باخوانه من الانبیاء علیهم السلام ، حیث قالوا:« وما اسئلکم علیه من اجر،ان اجری الّاعلی رب‌العالمین» . فانزل‌الله : «قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من‌المتکلفین» . فصارت منسوخة بهذه الایة وهذاالقول غیر مرضی لان مودة النبی (ص) و کف الاذی عنه ، و مودة اقاربه ، و التقرب الی‌الله بالطاعة و العمل‌الصالح من فرائض الدین ، فلا یجوز نسخ شیء منها و المعنی الصحیح فی‌الآیة ماذکرناه من اقاویل السلف ، والله اعلم .

« ومن یقترف حسنةً نزدله فیها حسناً » ، الاقتراف الاکتساب ، والاعتمال ای : من یکتسب طاعةً ، « نزدله فیها » ، من‌الثواب « حسناً » ، بالتضعیف. وقیل معناه ، یثبت علی‌القلیل من‌الطاعة الکثیر من‌الثواب ، « ان‌الله غفور » ، لمن اذنب « شکور » لمن اطاع . وقیل « غفور » ، لذنوب آل رسول‌الله « شکور » لحسناتهم . « ام یقولون» ، ای : بل‌یقولون یعنی کفارمکه ، « افتری علی‌الله کذبا.فان یشأالله یختم علی قلبک »، قال مجاهد : یربط علی قلبک بالصبر علی اذاهم ، فلا یدخل قلبک حزن ولاضیق. معنی آنست که کفار مکه میگویند که ، تو برالله دروغ میسازی ، و این قرآن از برخود می‌نهی و گر الله خواهد دل تو بربطهٔ صبر ببندد ، تا براذای ایشان صبر کنی و بر آنچه ایشان میگویند ، در دل تو تنگی و اندوهی نیاید.

آنکه برسبیل ابتدا گفت : « و یمح الله الباطل » ، ای : ان مایقولونه باطل یمحه الله آنچه ایشان میگویند باطل است والله آنرا محو کند. « ویحق الحق بکلماته» ، ای : یظهر الحق ویثبته بما انزل من کتابه ، وینصر دینه بوعده. وقیل : «فان یشأالله یختم علی قلبك و یمح الله الباطل » ، تم الکلام هاهنا وهذا کالوعید للرسول (ص) و المراد به جواب الذین قالوا : « افتری علی‌الله کذبا » ، فخرج الجواب مخرج الاستفناء ، و المعنی: فان یشأالله یمسک ماأوحی الیک و یمح بنفسه الکفر من قلوب العباد بلاواسطة ولاسفارة ، این سخن هرچند که ظاهر آن وعید رسول (ص) می‌نماید اما جواب مشرکان است که میگفتند : « افتری علی‌الله کذبا » ودراین جواب بی‌نیازی خود جل جلاله پیدا میکنند یعنی که ما را حاجت بواسطه و سفارت نیست . اگر خواهیم مهر بردل تو نهیم و قرآن که بتو دادیم از دل تو ببریم ، تا فراموش کنی و بخودی خود ، باطل و کفر ازدلها بستریم ، یعنی شما که کافران اید چرا میگوئید که محمد (ص) برالله دروغ میسازد ؟ ، وی دروغ برما نمی‌سازد که اگر سازد باوی این کنیم که گفتیم.

قوله : « ویمح » حذف الواومنه لاللجزم و انما کتب فی‌المصحف علی‌اللفظ کما کتب قوله : ـ « سندع الزبانیه ». و«یدع الانسان» محذوف الواو ثم قال: « انّه علیم بذات‌الصدور ». ای : بضمائر القلوب ، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراء لعاجله با لعقوبة ، فکیف اذا نطق به وصرّح.

« و هوالذی یقبل التوبة عن‌عباده» ، اذا تابوا، لانه ان لم یقبل کان اغراءً بالمعاصی ، « و یعفو عن‌السیئات » ، ای : تجاوز عما کان منهم قبل‌التوبة من‌القبائح ، « ویعلم ماتفعلون ». تأویله یعفو عنها و هو یعلم انهم یعودون الیها ، فلایمنعه علمه من عفوه و لایرجع بعد عودهم الی السیئات عن عفوه نظیره. قوله عزوجل : ـ « و هوالذی یتوفیکم بـالليل و یعلم مـاجرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه ». التأویل: یبعثکم حتی تخوضوا فی مثل ماجرحتم بالنهار ، فلایمنعه علمه عن کلامکم. و قیل یعلم مـایفعلون ای : یعلم اعتقادهم ، فلایقبل الاالتوبـة النصوح ، والتوبـة النصوح ماروی جابر قال : دخل اعرابی علی رسول‌الله وقال اللهم انی استغفرك واتوب الیك

سریعاً و کبر ، فلما فرغ عن صلاته ، قال له یا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة ـ الکذابین وتوبتک تحتاج الی توبة . قال : وماالتوبة ، قال : اسم یقع علی ستة معان، علی‌الماضی، من الذنوب: الندامة ولتضییع الفرائض: الاعادة ورد المظالم‌وازاقة النفس فی‌الطاعة کما ربیتها فی‌المعصیة و اذاقة النفس مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعصیة و البکاء بدل کل ضحک ضحکته . وقیل حقیقة التوبة ترک المعاصی نیةً وفعلاً والاقبال علی‌الطاعة نیةً و فعلاً .

وعن **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله : الله اشد فرحاً بتوبة عبده حین یتوب الیه من احدکم کان راحلته بارض فلاة فانفلتت وعلیها طعامه و شرابه فایس منها ، فاتی شجرة فاضطجع فی ظلها قدیئس من راحلته فبینما هو کذلک اذبها قائمة عنده فأخذ بخطامها ، ثم قال من شدة الفرح : انت عبدی وانا ربک اخطا من شدة الفرح . وفی‌روایة **ابی‌هریره:** الله افرح بتوبة عبده من‌العقیم الوالد و من‌الظمآن الوارد فمن تاب الی‌الله توبة نصوحاً ، انسی‌الله حفظته وبقاع الارض خطایاه و ذنوبه . قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** ، «و یعلم ماتفعلون » . بالتاء ، وهو خطاب للمشرکین ، و الباقون بالیای لانه بین خبرین عن قوم فقال قبله عن عباده وبعده. « و یزیدهم من فضله » .

«ویستجیب‌الذین آمنوا »، ای: یجیب‌الله الذین آمنوا ، «وعملوا‌الصالحات» ، اذا دعوه کقوله :-« ادعونی استجب لکم» ، «اجیب دعوة الداع اذادعان » . وقال **ابن‌عباس** : معناه یثیب الذین آمنوا و عملواالصالحات علی اعمالهم ، « و یزیدهم من فضله » ، سوی ثواب اعمالهم تفضلاً منه. و فی روایة **ابی‌صالح‌عن‌ابن عباس** قال : « ویستجیب‌الدین آمنوا » ، ای . یشفعهم فی اخوانهم ، « ویزیدهم من‌فضله » ، یشفّعهم فی اخوان اخوانهم .

و فی‌الخبرعن رسول‌الله (ص) : « ویزیدهم من فضله»، الشفاعة لمن وجبت له النار ، و قیل‌الذین آمنوا فی موضع الرفع و هو استجابة العبید لربهم کقوله :- « فلیستجیبوالی » ، « و یزیدهم من فضله » ، ای یزیدالله لهم‌الهدی من فضله ، کقوله : - « یزیدالله الذین اهتدوا هدی » . « و الکافرون لهم عذاب شدید » .

فی‌الآخرة . معنی هردو آیه آنست که : الله تعالی توبهٔ بندگان بپذیرد ، هرگه که باخلاص وصدق بوی باز گردند و توبهٔ ایشان نصوح باشد و گناهان گذشتهٔ ایشان همه بیامرزد ، هرچند که میداند که ایشان پس از توبه گناه کنند ، توبهٔ ایشان رد نکند و از عفو خود فراپس نیاید وخواندن ایشان مر اورا جل جلاله، اجابت کند، و کردار نیک ایشان را ثواب دهد ، وبفضل خود ، زیادتی برسر نهد ، این کرامت و نواخت الله است مؤمنانرا هم در دنیا و هم در آخرت ، و کافرانرا عذاب سخت است در دنیا و در آخرت.

« ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی‌الارض » ، ای لو جعلهم الله اغنیاء لطغوا وبغوا بعضهم علی بعض . قال **ابن‌عباس** : بغیهم طلبهم منزلة بعد منزلة ومرکباً بعد مرکب وملبساً بعد ملبس و قیل معناه : لترامواالی افسادالارض بان لایحتاج بعضهم الی بعض فلایتعاونوا قال **شقیق بن ابراهیم** : معنی الآیةلورزق الله العباد من غیر کسب وتفرغوا عن المعاش والکسب لطغوا وبغوا وسعوا «فی‌الارض فساداً»، ولکن شغلهم بالکسب و المعاش رحمة منه وامتناناً ، « و لکن ینزل بقدرمایشاء » ، یوصل الرزق الی من یشاء کمایشاء بالقدر الذی یعلم مصلحته فیه .

گفته‌اند : این آیه درشأن قومی ازعرب فرو آمد که بوقت خصب وفراخی نعمت ، با محاربت ومعادات یکدیگرمیپرداختند ومال یکدیگر بغارت میبردند ودرزمین تباه کاری میکردند وبوقت قحط وجدوبت با انتجاع وتجارت وطلب رزق میپرداختند.

وفی‌ذلک یقول الشاعر :

قوم اذانبت الربیع بارضهم نبتت عداوتهم مع البقل

خباب ارت گفت : این آیه درشأن ما فرو آمد ، جمع **اصحاب صفه**، که براموال **بنی قریظه** و **نضیر** و **بنی قینقاع** ما را نظر آمد ، آن مواشی ایشان دیدیم فراوان و عروض تجارت و نعمت بی‌کران ، آرزوی آن در دل ما تحرّک کرد و رب‌العالمین باین آیه ما را از سر آن تمنی فرا داشت و سکینهٔ قناعت بدل ما فرو آورد.

مصطفی(ص) گفت : « اخوف ما اخاف علی امتی زهرة الدنیا و کثرتها » .

و قال بعض الحکماء : ان من العصمة ان لاتجد. و قال **مقاتل** : « ینزل بقدر مایشاء » فیجعل واحداً فقیراً و آخر غنیاً. « انه بعباده خبیر بصیر ».

روی **انس بن مالک** عن النبی (ص) عن **جبرئیل** عن الله عز وجل انه قال: « من اهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة. وانی لاسرع شیء الی نصرة اولیائی انی لاغضب لهم کما یغضب اللیث الحرد وما تقرب الیّ عبدی المؤمن بمثل اداء ماافترضت علیه ، و مازال عبدی المؤمن یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه، فاذا احببته، کنت له سمعاً و بصراً ویداً ومؤیداً. ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وما ترددت فی شیء انافاعله ترددی ، فی قبض روح عبدی المؤمن ، یکره الموت و اکره مسائته ولابدله منه و ان من عبادی المؤمنین لمن یسألنی الباب من العبادة ، فاکفه عنه ان لایدخله عجب فیفسده ذلک . وان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالغنی ولو افقرته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالفقر ولو اغنیته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالصحة، ولواسقمته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الا السقم ولو اصلحته لافسده ذلک . انی ادبّر امر عبادی بعلمی بقلوبهم. «انی بعبادی خبیر بصیر ».

« و هوالذی ینزل الغیث من بعد ماقنطوا » ، الغیث المطر ، سمی غیثاً لانه غیاث الخلق به بقائهم و علیه نمائهم . و قیل الغیث من المطر مایکون نافعاً ، و یکون فی وقته لان المطر قدیکون مضراً ، وقدیکون فی غیر وقته، «من بعد ما قنطوا» ، یئسوا منه لتأخر نزوله والغیث بعدالیأس ادعی لهم الی الشکر ، « و ینشر رحمته » نعمته وخصبه وقیل مطره فیعم السهل والجبل والعامر و الغامر . ونشرها، عمومها ، جمیع الخلیقة . « و هوالولی» ، ای : ولی المؤمنین بانزال الغیث ، « الحمید » . الذی لایفاه به الامدحاً ولایذکر الاّ حمداً.

قال **مقاتل**: حبس الله المطر عن اهل **مکة** سبع سنین ، حتی قنطوا ، ثم انزل الله المطر فذکرهم نعمته ، قوله : - « و من آیاته » ، ای - من علامات قدرته . «خلق السموات والارض» ، مع عظمهما و کثرة اجزائهما ،« ومابث » ای : خلق وفرق « فیهما من دابة » ، ای : ذی روح الانس والجن والملائکة وسایر الحیوان ، «و هو علی

جمعهم » ، اى : على احيائهم بعد الموت ، «اذا يشاء قدير ». كامل القدرة .

« وما اصابكم من مصيبة » ، اى‌ـ غمّ والم و مكروه ، « فبما كسبت ايديكم»، يعنى فهوعتوبة للمعاصى التى اكتسبتموها ، كقوله : ـ «قل هو من عندانفسكم »، «وما اصابك من سيئة فمن نفسك» «بما كسبت ايدى الناس» قرأ اهل **المدينة والشام**، بما كسبت بغير فاء و كذلك هوفى مصاحفهم فيكون مافى اول الاية بمعنى الذى اصابكم بما كسبت ايديكم ، وهو مع الفاء احسن واشهر فى اللغة كما هوفى مصاحف **اهل العراق** لانه شرط وجوابه ، «ويعفوعن كثير» . من الذنوب، فلايعاقب عليه . وقيل : « يعفوعن كثير ». من الناس فلايعاجلهم بالعقوبة اما عطفاً و رحمةً و اما زيادة فى العذاب و استدراجاً .

قال **الحسن** : « ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم » ، اراد به اقامة الحدود على المعاصى ، « ويعفو عن كثير» . فلم يجعل له حداً .

وقال **الضحاك** : ما تعلم رجل القرآن ثم نسيه الابذنب ، ثم قرأ : «وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم » ، اىّ مصيبة اعظم من نسيان القرآن .

و قال **الحسن** : لما نزلت هذه الاية ، قال رسول الله (ص) : «والذى نفسى بيده مامن خدش عود و لا عثرة قدم ولااختلاج عرق الابذنب ومايعفوالله عنه اكثر . وقال **على بن ابيطالب** (ع) : الا اخبركم بافضل آية فى كتاب الله حدّ ثنابها رسول الله (ص)، « ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفو عن كثير . » قال و سافسرها لك يا **على** « ما اصابكم» ،من مرض او عقوبة اوبلاء فى الدنيا ،« فبما كسبت ايديكم »، والله عزوجل اكرم من ان يثنى عليهم العقوبة فى الاخرة ، وما عفاالله عنه فى الدنيا ، فالله احلم من ان يعود بعد عفوه . وقال **عكرمة** : مامن نكبة اصابت عبداً فمافوقها الا بذنب لم يكن الله ليغفرله الابها اودرجة لم يكن الله ليبلغه الابها . وعن **انس بن مالك** عن رسول الله (ص) قال : اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة فى الدنيا و اذا اراد بعبده الشر ، امسك عليه بذنبه حتى يوافى به يوم القيمة .

« وما انتم بمعجزين فى الارض» ، اى : و ما انتم بفائتين هرباً فى الارض، قال اهل اللغة اعجزته اى ـ صيرته عاجزاً وعجزته فتّه وسبقته ، يعنى اذا اراد الله العقوبة بكم فلا تفوتونه حيثما كنتم ولاتسبقونه ، « ومالكم من دون الله من ولى» ، يحفظكم،

« ولانصیر » . یدفع عنکم العذاب اذا حل بکم .

« ومن آیاته‌الجوار» ، یعنی السفن‌واحدتها جاریة و هی‌السائرة ، «فی‌البحر کالاعلام »، یعنی کالجبال فی‌العظم .

« ان یشأیسکن الریح» التی تجریها ، « فیظللن رواکد علی‌ظهره » ، یعنی فیبقین واقفة علی ظهرالبحر ، تقول رکدالماء اذا وقف ، «ان‌فی ذلک لآیات‌لکل‌صبار شکور ». یعنی لکل مؤمن لان صفة المؤمن : الصبر فی‌الشدة والشکر فی‌الرخاء . وفی‌الخبر : الایمان نصفان ، نصف صبر ، و نصف شکر .

« او یوبقهن بماکسبوا » یهلک کثیراً من السفن و من‌فیهابذنوبهم‌اوبقته ذنوبه‌ای : اهلکته ، « ویعف عن کثیر » . فینجیهم ، وقیل : یعف عن کثیر . من ذنوبهم فلایعاقب علیها

« و یعلم‌الذین یجادلون » ، قرأ اهل **الکوفة و الشام** و یعلم برفع المیم استأنف به‌الکلام کقوله فی‌سورة التوبة :- « ویتوب‌الله علی‌من یشاء » ، وقرأ الآخرون و یعلم بالنصب علی‌الصرف کقوله: - «ویعلم الصابرین». ای : صرف من حال الجزم الی النصب استخفافاً و کراهیة لتوالی الجزم و کقول‌الشاعر :

لاتنه عن خلق وتأتی مثله عارعلیک اذا فعلت عظیم

و معنی‌الآیة ، انما نفعل ذلک من‌العفو والاهلاک «لیعلم الذین یجادلون» انبیاء نا « فی » ، رد « آیاتنا » ، ان لیس ، « لهم من » ، عذاب‌الله « محیص » . مهرب وانه لیس بمنج من ذلک غیرالله عز وجل .

النوبة الثالثه

قوله تعالی عزوجل : - الله لطیف بعباده ، الله لطیف است به بندگان ، رفیق‌است ومهربان برایشان لطف وی بودکه ترا توفیق داد تااورا پرستیدی ،توفیق کرد ، تاازاو خواستی دل معدن نورکرد تانادیده دوست داشتی ونادریافته بشناختی.

لطف وی بودکه از تو طاعات موقت خواست و مثوبات مؤبد بداد « عطاءً غیر مجذوذٍ ».

لطف وی بود که نعمت بقدر خود داد و از بنده شکر بقدر بنده خواست « فاتقوالله ماستطعتم ».

لطف وی بود که بنده را توفیق خدمت داد و آنگه هم خود مدحت وستایش برسرنهاد که : « التائبون العابدون » الی آخر .

لطف وی بود که بوقت گناه ترا جاهل خواند تا عفو کند « انه من عمل منکم سوءً بجهالة » بوقت شهادت عالم خواند تا گواهیت بپذیرد « الا من شهد بالحق و هم یعلمونَ ».

بوقت تقصیر ضعیف خواند ، تا تقصیرت محو کند . « وخلق الانسان ضعیفاً » .
آن درویش گوید ، از سرسوز ونیاز در آن خلوت راز :

« الهی تو ما را ضعیف خواندی ، از ضعیف چه آید جز از خطا و ما را جاهل خواندی واز جاهل چه آید جز از جفا وتو خداوندی کریم ولطیف ، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا . سزای بنده آنست که چون لطف و رفق او جل جلاله برخود بشناخت ، دامن ازکونین درچیند ، بساط هوس درنوردد ، کمر عبودیت برمیان بندد بردرگاه خدمت و حرمت لزوم گیرد ، دیده ازنظر اغیار بردوزد ، خرمن اطماع بخلق بسوزد ، بادلی بی‌غبار وسینه ای بی‌بار ، منتظر الطاف ومبارالهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی میسازد . ودل وی درمهد عهد مینوازد « الله لطیف بعباده » خدایرا جل جلاله هم لطف است وهم مهر .بلطف او کعبه و مسجد ها بنا کردند ، بقهر او کلیساها و بت‌کده ها برآورند .
توفیق را فرستاد تاطلیعهٔ لشکر لطف بود ، خذلان را برانگیخت تامقدمهٔ لشکر عدل بود .

مسکین آدمی بیچاره که او را گذر برلشکر لطف و مهر آمد ، نداند که طلیعهٔ لشکر لطف او را دربر گیرد بناز ، یا مقدمهٔ لشکر عدل اورا بپای فروگیرد ، زار و خوار .

ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی ، مبادا که عمر میگذاری ، زیر مکر نهانی . آه از پای بندی نهانی ، فغان از حسرتی جاودانی .

ای بسا پیرمناجاتی که برظاهر اسلام عمری بسرآورده شب را بانونهٔ آب گرم دیده کرده بروزسبحهٔ‌تسبیح دردست گرفته و امیدی درسرانجام کار خویش بسته ، بعاقبت چون رشتهٔ عمرش باریک شود ، روز امیدش تاریک شود.

« و بدالهم من‌الله مالم یکونوا یحتسبون » **مؤذنی** بود چندین سال‌بانگ نمازگفته روزی برمناره برفت ، دیدهٔ وی برزنی ترسا افتاد ، درکار آن زن برفت، چون از مناره فرود آمد ، هرچند با خویشتن برآویخت برنیامد ، بدر سرای آن زن ترسا شد ، قصه با وی بگفت ، آن زن گفت اگردعوی راست است و درعشق‌صادقی، موافقت شرط است . زنار ترسائی برمیان باید بست ، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسائی بربست ،

بیم‌است که ازعشق تو رسوا گردم   دفتر بنهم گرد چلیپا گردم
گر تو ز پی رهی مسلمان نشوی   من خود زپی عشق تو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد ، چون مست گشت ، قصد آن زن کرد ، زن بگریخت و در خانه‌ای شد آن بدبخت بربام رفت تا بحیلتی خویش‌را در آن خانه افکند ، خذلان ازلی تاختن آورد ، از بام درافتاد و بر ترسائی هلاك شد.

چندین سال مؤذنی کرده وشرایع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسائی هلاك شده و بمقصود نارسید « وهوالذی یقبل‌التوبة عن عباده ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد ، نالهٔ صلحجویان نیوشد ، عیب عذرخواهان پوشد.

اگر بتقدیربنده‌ای صد سال معصیت کند ، آنکه گوید تبت ، الله گوید قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت ، تو حرفت خود رها نکنی ، من صفت خود کی رها کنم. عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی ، تا نخواندم ،نیامدی، توبه‌دادن از من ، تو به پذیرفتن بر من .

« ثم تاب علیهم لیتوبوا » توبه کردن تو،به ندم ، توبه‌دادن من‌بحلم‌و کرم توبه‌کردن تو بدعا ، توبه دادن من بعطا ، توبه کردن تو بسؤال ، توبه‌دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت ، توبه دادن من باجابت.

خبر درست است از **مصطفی** (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت‌شوند

و در درجات و منازل خود فروآیند ، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آنرا ساکنان نباشند ، تا **رب‌العزه** خلقی نو آفریند و آن جایگاه بایشان دهد ، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت نا کرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد ، اولی‌تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند . بروم و ترك وهند کس میفرستد تا نآمده را بیارد ، آمده را کی راند.

در خبر است که روز قیامت بنده‌ای را بدوزخ میبرند ، **مصطفی** (ص) ببیند ، فرماید یا رب امتی ، امتی ، خطابُ آید که یا **محمد** ، تو ندانی که وی چه کرد، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند ، **مصطفی** (ص) گوید : « سحقاً سحقاً » دور بادا و هلاك دور بادا و هلاك، چنانستی که رب‌العزه فرمودی: بندهٔ من ، او که‌ترا شفیع است چون بداتست جفاهای تو ، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من ، نکشد بار جفاء ترا ، جز فضل من نپوشد عیب وعوار تو.

« ویستجیب‌الذین آمنوا وعملوا‌الصالحات و نزیدهم من‌فضله » این‌زیادت بقول مفسران اهل سنت، دیدار خداونداست جل جلاله.

همچنانکه جای دیگر گفت : « للذین احسنوا الحسنی و زیادة » وبنده که بدیدار الله رسد ، بفضل‌الله میرسد نه بطاعت خود، چنانکه فرمود « و نزیدهم من فضله » فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بشر مختصر را هرگز زهرهٔ آن نبود که باین تقاضا پیدا آید. عجب کاریست ، از آنجا که عزت غیرت است از دیدهٔ اغیار ، نقاب نقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند :

هرچند نهفت است بپردهٔ درهموار نور دورخش در همه آفاق‌عیانست

بوبکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت : « بار خدایا فردا همه‌را نابینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند » بازوقتی دیگر گفت : بار خدایا **شبلی**‌را نابینا انگیز ، دریغ بود که چون من ترا بیند ، آن‌سخن اول غیرت بود برجمال ، ازدیدهٔ اغیار و آن دیگر غیرت بود برجمال از دیدهٔ خود. ودر راه جوانمردان این قدم‌ازآن

قدم تمامتر است و عزیزتر.

از رشک توبر کنم دل ودیدهٔ خویش تا اینت نبیند و نه آن داند پیش

و دلیل برآنکه دیدار خداوند ذوالجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که: «اذا دخل اهل‌الجنة، نودوا یا اهل الجنة انّ لکم عندالله موعداً یریدان ینجزکموه.. الحدیث. چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل ومساکن‌طیبهٔ خود قرار گیرند، ندا آید که ای دوستان‌حق، شما را بنزدیک‌خداوند وعده‌ایست،حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده‌را تحقیق خواهد کرد، ایشان گویند آن چه وعده‌ایست؟ حبذا وعدهٔ دوستان و گرچه خلاف بود، فکیف که آن وعده، خود عین صدق باشدو گفتهٔ مخلوقی است درحق مخلوقی: امطلینی‌وسوفی و عدینی ولاتفی، بهشتیان گویند، آن وعدهٔ موعود چیست؟ و نه آن باشد که‌ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند.

این چنانست که شافعی را گفتند عاقل کیست؟ گفت: الفطن المتغافل دانائی که‌خودرا بنادانی آورد. قال: فیکشف‌الحجاب فینظرون الیه. حق جل‌جلاله حجاب از دیده‌ها بر گیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عزکبریائه وعظم‌شأنه.« وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعد ما قنطوا»، الاشارة من هذه‌الایة،ان‌العبد اذا ذبل غصن وقته و تکدر صفو وده و کسفت شمس انسه و بعد بساحات‌القرب طراوة عهده فربما ینظر الیه الحق بنظررحمته فیُنزل علی سره امطارالرحمة و یعید عوده طریاً و ینبت‌من مشاهدانسه و ردا جنیاً و انشدوا:

ان راعنی منک‌الصدود فلعل ایامی تعود
و لعل عهدك باللوی یحیی فقد یحیی‌العهود
والغصن، ییبس تارةً و تریه مخضراً یمید

پیر طریقت گفت: چون نیک ماند آخر این کار، باول این کار. راه بدوست حلقه‌ایست،ازاو درآید وهم باو باز گردد، اول این کاربیهارماند وبشکوفه، مرد دراو خوش بود وتازه وپرروح، پس‌ازآن نشیبها وفرازها بیند، ناکامیها وتفرقها پیش آید که: درعبودیت‌هم جمع است وهم تفرقت ودرمقامات هم‌نور است وهم‌ظلمت.

بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش بیند که گوید آه که میلرزم از آنک نیرزم ، چه سازم جز ز آنکه می‌سوزم ، تا از این افتادگی برخیزم آنگه چه بود .

« ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا » ، ابر جود ، باران وجود ریزد ، سحاب افضال درّ اقبال فشاند، گل‌وصال در باغ نوال شکفته گردد ، آخر کار باول بازشود . بنده از سرّ ناز و دلال گوید :

برخبر همی رفتم جویان یقین . ترس مایه وامید قرین . مقصود از من نهان ومن کوشندهٔ دین . ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، ازظن چنان بیند وز دوست چنین .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « **فما اوتیتم من شیء** » ، هرچه شما را دادند از چیز [این جهانی] ، « **فمتاع الحیوة الدنیا** » آن ناپاینده است برسیدنی(۱) درزندگانی این جهان ، « **و ما عندالله خیروابقی** » ، و آنج (۲) بنزدیک الله است ، به است وپاینده‌تر ، « **للذین آمنوا** » ، ایشانرا که بگرویدند ، « **وعلی ربهم یتوکلون**(۳۶) » وبخداوند خویش پشتی میدارند.

« **والذین یجتنبون** » ، و ایشان که می‌پرهیزند ، « **کبائر الاثم** » ، ازبزرگهای گناهان ، « **والفواحش** » ، واز کارهای زشت ، « **و اذاما غضبوا** » وچون درخشم شوند ، « **هم یغفرون** (۳۷) » ، ایشانرا میآمرزند.

«**والذین استجابوا لربهم** » ، وایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش‌را ، « **و اقاموا الصلوة** » ، و نماز بپای میدارند ، « **و امرهم شوری بینهم** » ، و کار ایشان درمیان ایشان درمشاورت بود [وبررسیدن ازصواب دیدن یکدیگر] ، « **و مما رزقناهم ینفقون** (۳۸) » . و از آنج ایشانرا روزی دادیم ، هزینه میکنند.

« **والذین اذا اصابهم البغی** » ، و ایشان آنندکه چون افزونی جستن [افزون جو] بایشان رسد ، « **هم ینتصرون** (۳۹) » . ایشان از [افزونی جوی] کین میکشند و داد می‌ستانند.

---

۱ ـ برسیدنی و برسیده بمعنی فانی شدنی و فانی شده در این‌کتاب مکرر آمده ۲ ـ آنج ـ آنچه .

« **وجزاء سیئة سیئة مثلها** » ، پاداش بدی ، بدی‌است‌همچنان ، «**فمن‌عفا واصلح** » ، هر که فرا گذارد و آشتی کند ، « **فاجره علی‌الله** » ، مزد او بر خدای است ، « **انه لایحب الظالمین** (٤٠) » . الله ستمکاران را دوست ندارد.

« **ولمن انتصر بعد ظلمه** » ،وهر که کین کشد [از ستم کارخویش] ، پس ستم کردن او ، « **فاولئك ماعلیهم من‌سبیل** (٤١) » . ایشان آنند که برایشان [نکوهیدن را و نکوهنده را] راهی نیست.

« **انما السبیل علی‌الذین یظلمون الناس** » ، راه [بدنامی] برایشانست که ستم میکنند برمردمان ، « **و یبغون فی‌الارض بغیرالحق** » ، و افزونی میجویند درزمین ، به بی‌حق ، « **اولئک لهم عذاب الیم** (٤٢) » ، ایشانراست‌عذابی دردنمای.

« **ولمن صبر وغفر** » ، هر کـه شکیبائی کند و بیامرزد ، « **انّ ذلک لمن عزم - الامور** (٤٣) » . آن از کارهاء جدّاست و قصدهاء درست.

« **ومن یضلل الله** » ، وهر که، الله اورا بی راه کند ، «**فما له من ولی من بعده** » ، اورا یاری دهی نیست از پس [بی‌راه کردن] الله ، « **وتری الظالمین لمارأوا العذاب** » ، و کافرانرا بین آنگه که ایشان عذاب بینند ، « **یقولون هل الی مردٍ من‌سبیل** (٤٤) » ؟ میگویند ، بازبردن را [با آن جهان] - هیچ راهی هست ؟

« **و تریهم یعرضون علیها** » ، و بینی ایشانرا که [آتش] با ایشان مینمایند ، « **خاشعین من‌الذل** » ، فرومانده وازدست افتاده ازخواری ، « **ینظرون** » ، مینگرند [در دوزخ] ، « **من طرف خفی** » ، [ببعضی] ازچشم نهان مینگرند ، [چشم از آن پر نکنند از ترس] .

« **و قال‌الذین آمنوا** » ، وگرویدگان گویند ، [روز رستاخیز چون مآل کافران بینند] ، « **ان‌الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم‌القیمة** » ، زیان‌کاران ایشانند که از خویشتن و کسان خویش درماندند ، « **الا ان الظالمین فی‌عذاب مقیم** (٤٥) » آگاه باشید که کافران درعذابی‌اند پاینده و همیشگی.

« **وما کان لهم من‌اولیاء** » ، وایشانرا هیچ یاری دهی نبود ، «**ینصرونهم من دون الله** » ، که ایشانرا فریاد رسدویاری دهدفزود از الله ، « **ومن یضلل‌الله** » ،

وهر که الله او را بی‌راه کند ، « **فما له من سبیل** (۴۶) » . او را هیچ راهی نیست .

« **استجیبوا لربکم** » ، پاسخ کنید خداوند خویش را [وبگروید باو] ، « **من قبل ان یأتی یوم** » ، پیش از آنکه روزی آید ، « **لامرد له من الله** » ، که آن روز از خدای هیچ بازپس بردنی نیست ، « **مالکم من ملجأ یومئذ** » ، شمارا آن روز ، هیچ پناهی نه ، « **وما لکم من نکیر** (۴۷) » . و نتوانید که گوئید ، این نشاید و نباید .

« **فان اعرضوا** » ، اگر بر گردند از پذیرفتن ، « **فما ارسلناك علیهم حفیظاً** » ، [تیمارمخور] که ترا بر ایشان نگهبان نفرستادیم ، « **ان علیك الا البلاغ** » ، نیست برتو مگر پیغام رسانیدن ، « **وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة** » ، و ما هر گه که مردم را بچشانیم از خویشتن بخشایشی ، « **فرح بها** » ، شادی در گیرد بآن ، « **وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم** » ، و اگر رسد بایشان بدی ، بکرد دو دست ایشان ، « **فان الانسان کفور** (۴۸) » . آدمی ناسپاس است .

« **لله ملك السموات والارض** » ، خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها ، «**یخلق مایشاء**» ، میآفریند آنچه خواهد ، «**یهب لمن یشاء اناثا**» ، می‌بخشد اورا که خواهد فرزندان مادینه ، [که در ایشان هیچ نرینه نه] ، « **و یهب لمن یشاء الذکور** (۴۹)» . میبخشد اورا که خواهد پسران [که درایشان هیچ دختران نه] .

«**اویزوجهم**» ، یاایشانرا صنف صنف کند آمیخته ، «**ذکرانآو اناثاً**» ، نرینان و مادینان ، «**ویجعل من یشاء عقیماً**» ، و هر که را خواهد سترون کند نازاینده ، «**انه علیم قدیر** (۵۰)» . او دانائی توانا است ، [چنانکه داند که باید کرد میکند] .

« **و ماکان لبشر** » ، هرگز نبود [پیش از تو ای محمد] هیچ مردم را ، « **ان یکلمه الله** » ، که الله سخن گفتید بااو ، « **الاوحیاً** » ، مگر بنمودن درخواب ، [یا افکندن دردل] ، « **اومن ورآء حجاب** » ، [یا سخن گفتن] از پس پرده ، « **اویرسل رسولاً** » ، یا رسول فرستد ، « **فیوحی باذنه مایشاء** » ، تا پیغام رساند بدستوری وفرمان او آنچه میخواهد ، « **انه علی حکیم** (۵۱) » . او بر است زبرخلق ، دانائی راست کار .

«**و کذلك اوحینا الیك**» ، و همچنان پیغام دادیم بتو ، «**روحاً**» ، نامهٔ زندگانی دلها را ، «**من امرنا**» ، از فرمان و سخن ما ، «**ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان**» ، تو ندانستی که نامه چه بود وندانستی که ایمان چه بود ، «**ولکن جعلناه نوراً**» ، لکن ما این نامه را روشنائی کردیم ، «**نهدی به من یشاء من عبادنا**» ، راه مینمائیم باین نامه ،هر که را خواهیم ازبندگان خویش را ، «**و انّک لتهدی الی صراط مستقیم** (۵۲) » . و تو راه مینمائی [و میخوانی] براه راست.

«**صراط الله**» ، راه خدای ، «**الذی له مافی السموات ومافی الارض**» ، آن خدای که اوراست هرچه در آسمانها وهرچه در زمینها ، «**الا الی الله تصیر الامور** (۵۳) » . آگاه باشید که باخواست خدا گردد ، همهٔ کارها.

النوبة الثانية

قوله تعالی : فما اوتیتم من شیئی فمتاع الحیوة الدنیا » ، ای : اموالکم تنفعکم مدة حیوتکم فی‌الدنیا ، و هو نفع یسیر ، «و ما عندالله خیرو ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون » . و منافع الاخرة المعدة للمؤمنین المتوکلین ، خیر لانه امتع والذ و ابقی ، لانه دائم لاینقطع ، و قیل معناه « فما اوتیتم من » ریاش الدنیا « فمتاع الحیوة الدنیا » لیس من زادالمعاد . و ثواب‌الاخرة ،لاخیر« و ابقی للذین آمنوا» فیه بیان ان‌المؤمن والکافر ، یستویان ، فی ان‌الدنیا متاع لهما یتمتعان بها واذاصارا الی‌الاخرة کان ما عندالله خیراً للمؤمن‌الذی یتوکل علیه ویفوض امره الیه ویفزع الیه بالدعاء فی‌السرآء والضرآء.

بیان آیت آنست که : دنیا و هرچه در آنست از لذات و شهوات ومنافع، متاعی اندك است ، بقدر حیوة آدمیان ، مؤمن و کافر در آن یکسان : عرض حاضر یا کل منه‌البر والفاجر . نیکان وبدان راازآن برخورداری است، چندانکه زندگانی‌است، پس چون بآخرت باز گردند و برالله رسند ، آنچه الله ساخته ، مؤمنان ومتوکلان را بنزدیك خویش، ازآن نعیم باقی وملك جاودانی ، آن نیکوتراست و بهتر که هر گز

بنرسد ومنقطع نگردد ، چنانک **رب العزة** فرمود: « اكلها دائم و ظلها» «لامقطوعة و لا ممنوعة » ، « عطاء غير مجذوذ » .

قوله : ـ « والذين يجتنبون » ، عطف على الذين آمنوا ، ومحله جر ،ومعنى آنست كه نعيم باقی پاينده ، مؤمنانرا ساخته و متوكلانرا و ايشانرا كه از كبائر و فواحش پرهيز كنند ، و من الكبائر والفواحش ، الاشراك بالله و اليأس من روح الله والامن من مكر الله و عقوق الوالدين و قتل النفس التى حرّم الله و قذف المحصنات و اكل مال اليتيم والفرار من الزحف و اكل الربوا ، والسحر والزنا واليمين الفاجرة و الغلول و منع الزكوة و شهادة الزور و كتمان الشهادة و شرب الخمر و نقض العهد وقطيعة الرحم . و اختلاف العلماء فى عدالكبائر ذكرناه فى سورة النساء و قوله : « كبائر الاثم » ، اضاف الى الاثم ، فان من الاثم الصغيرة والكبيرة ، و الصغيرة مغفورة اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى « ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه ، نكفر عنكم سيئاتكم » قرأ **حمزة** و **الكسائى** كبير الاثم على الواحد هاهنا و فى سورة **والنجم** و المراد به الشرك . قاله **ابن عباس** قوله : « و اذا ما غضبوا هم يغفرون » يحلمون و يكظمون الغيظ .

« والذين استجابوا لربهم » اجابوه الى ما دعاهم اليه من طاعته ، « و اقاموا الصلوة » يعنى الصلوات الخمس فى مواقيتها بشرائطها « و امرهم شورى بينهم » اى : اذا حزنهم امر استشاروا ذوى الرأى منهم . اصله من الشور و هو الاخراج . سمى به لان كل واحد من المتشاورين فى الامر كذالك يستخرج من صاحبه ما عنده ، « ومما رزقناهم ينفقون » . فى طاعة الله والدين و قيل ينفقون مقرين بانه من رزق الله فان الكافر ايضاً ينفق مما رزقه الله لكنه جاحد . « والذين اذا اصابهم البغى » اى : الظلم « هم ينتصرون » . ينتقمون من ظالميهم من غير ان يعتدوا ، قال **مقاتل** : هذا فى المجروح ينتصر من الجارح ، فيقتص منه . مدح هاهنا المنتقم من ظالمه و عذره فى الاية الثالثة و هى قوله : « و لمن انتصر بعد ظلمه » الاية . و مدحه فى آخر الشعراء فى قوله : « وانتصروا من بعد ما ظلموا » ، و ذلك لانه يكره للمؤمن ان يعرض نفسه للذل . و فى الخبر : لا ينبغى للمؤمن ان يذل نفسه ، قيل يا رسول الله و كيف هو ، قال: يتعرض من البلاء لما يطيق . وقيل

نزلت هذه‌الایات فی **ابی‌بکر الصدیق** و قال **ابن زید** : جعل‌الله‌المؤمنین صنفین : صنف یعفون‌عن‌ظالمیهم ، فبدأ بذکرهم وهو قوله :- « واذا ما غضبوا هم یغفرون»، وصنف ینتصرون‌من ظالمیهم ، وهم‌الذین ذکروا فی‌هذه‌الایة ، و قال‌**عطاء**: هم‌الذین اخرجهم‌الکفار من مکة و بغوا علیهم، ثم مکّنهم‌الله فی‌الارض حتی انتصروا ممن‌ظلمهم ثم ذکرالانتصار. بقوله:-«و جزاء سیئة سیئةٌ‌مثلها»، الاولی هی‌السیئةفی اللفظوالمعنی، و الثانیة سیئة فی‌اللفظ و عاملهالیس بمسیء‌لانها مجازاة بالسوء لاتوجب ذنباً کقوله:- « فمن اعتدی علیکم فاعتدواعلیه بمثل ما اعتدی علیکم » قال **مقاتل** : یرید به‌القصاص فی‌الجراحات والدماء وقال **السدّی** هو ان یجاب قائل‌الکلمةالقبیحة بمثلها من غیر ان‌یعتدی فاذا قال اخزاک‌الله یقول ، اخزاک‌الله.ثم‌ذکرالعفو ، فقال: «فمن عفا» یعنی عن ظلمه « و اصلح » بالعفو بینه و بین ظالمه ، «فاجره علی‌الله ».و فی‌الخبر اذا کان یوم‌القیمة نادی مناد:من کان‌له اجر علی‌الله فلیقم ، قال: فیقوم عنق کثیر ، قال:فیقال ما اجرکم‌علی‌الله ، قال : فیقولون نحن‌الذین عفونا عمن ظلمنا وذلک قوله عزوجل:- « فمن عفا و اصلح فاجره علی‌الله » ، فیقال لهم: ادخلواالجنة باذن‌الله. و قال صلی‌الله علیه و آله و سلم : مازاد عبد بعفو الا عزاً ، و قال (ص) : من سرّه ان یشرف له‌البنیان او ترفع له الدرجات فلیعف عمن ظلمه ، ولیصل من قطعه ولیعط‌من‌حرمه. « انه لایحب‌الظالمین ». هذا راجع الی‌السیئةالاولی. قال **ابن عباس** : یعنی‌الذین یبدئون بالظلم.

قوله :- « و لمن انتصر بعد ظلمه » ای - بعد ظلم‌الظالم ، ایاه « فاولئک » یعنی‌المنتصرین ، « ما علیهم من سبیل ». بعقوبة و مؤاخذة و ملام.

« انماالسبیل علی‌الذین یظلمون‌الناس » ، ای - یبدئون بالظلم « و یبغون فی‌الارض بغیرالحق » یعملون فیها بالمعاصی ، ای : یطلبون فیها ما لیس لهم بحق ، « اولئک لهم ، عذاب الیم ».

« ولمن صبر وغفر » ای صبر علی مظلمة ولم یقتصّ ولم ینتصر و تجاوز عنه ، « انّ ذلک » الصبر و المغفرة « لمن عزم الامور ». عزم‌الامورجدها وحقیقتها تقول عزمت علیک ، ای : امرتک امراً جداً ، و العزیمة والصریمة الرأی الجد ،

و قوله : ـ « فاذا عزم الاسر » ، اى : جدالامر .

و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) فى بعض الاحكام عزمة من عزمات ربى والعازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق له قصدك .

«ومن يضلل‌الله» ، بالخذلان ، «فما له من ولى من بعده» ، اى : ماله احد يلى هدايته بعد اضلال الله اياه وخذلانه ، «و ترى الظالمين لمارأوا العذاب» يوم القيمة «يقولون هل الى مردّ من سبيل» . اى : هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك .

« وتريهم يعرضون عليها» اى : يساقون اليها . انّث العذاب حملاً على المعنى وهوالنار ـ « خاشعين » اى : ساكتين متواضعين ، « من الذّل » و الخزى ، « ينظرون من طرف خفى » اى ـ بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل . والطرف : العين ، واصله مصدر ، فلم يجمع و قيل معناه : من طرف خفى النظر . اى : يسارقون النظر الى النار من‌الفزع لايملأون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم وقيل : الطرف الخفى عين القلب ، اى : ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عمياً ، « و قال الذين آمنوا » ، فى‌الايـة اضمار ، يعنى : وقال‌الذين آمنوا ، يوم القيمة اذا عاينوا المشركين على هذه الحالة ، « ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم » بـان صاروا الى‌النار ، « و اهليهم » : اى ـ خسروا اهليهم فى‌الجنة اذ صاروا لغيرهم ، « الا ان الظالمين فى‌عذاب مقيم » . دائم لايزول عنهم .

« وما كان لهم من‌اولياء » ، من اقرباء ، « ينصرونهم من‌دون‌الله » اى ـ يمنعونم من‌عذاب الله ، «ومن يضلل‌الله فما له من سبيل » . طريق الى‌الوصول الى‌الحق فى‌الدنيا و الجنة فى‌العقبى قد انسد عليهم طريق‌الخير .

« استجيبوا لربكم » بالايمان و الطاعة ، « من قبل ان يأتى يوم » ـ وهو يوم‌القيمة . و قيل يوم الموت ، «لامرد له من‌الله» اى : لايرده الله ، وقيل معناه يوم من‌الله لايقدر احد على رده و دفعه ، « مـالكم من ملجأ يومئذ » ، الملجأ هاهنا هوا الوَزَرفى سورة **القيامة** ، والمناص فى سورة **ص** ، « وما لكم من‌نكير » . منكر يغير ماحل بكم من‌العذاب .

« فـان اعرضوا » عن‌الایمان ، « فما ارسلناك عليهم حفيظاً » هذا كقوله : ـ « وما انت عليهم بوكيل » ، « ولست عليهم بمسيطر » ، وقيل: ما ارسلناك عليهم حفيظاً ، تحفظهم على‌الايمـان و تمنعهم من‌الـكفر ، « ان عليك الاالبلاغ » اى ـ ليس عليك الاتبليغ الرسالة ، وقد فعلت و هذا قبل ان امر بالقتال ، « و انا اذا اذقنا الانسان منارحمة » ، نعمة وخصباً وسعة ، « فرح بها » اى : بطر لاجلها و زهى اعجاباً بها ، فلم يشكر من ازلّها و اسداها ، « و ان تصبهم سيئة » محنة و قحط وضيق ، « بما قدمت ايديهم » اى : بسبب معاصيهم عقوبة لهـا ، « فان الانسان كفور » . هذا من كفران النعمة ، اى ـ يسخط من قضاءالله ولم يره عقوبة و قيل ينسى و يجحد باول شدة جميع ماسلف من‌النعم .ويحتمل انه خاص و المراد به الكفر باللهسبحانه و لهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم عظّم نفسه عزوجل فقال :

« لله ملك السموات والارض » ، المعنى : فان لم يستجيبوا لك فاعرض عنهم و اعبدالله الذى له ملك‌السموات والارض له التصرف فيهما بما يريد « يخلق ما يشاء » من غير اعتراض عليه ، « يهب لمن يشاء اناثاً » فلا يكون له‌ولد ذكر .و فى‌الخبر : ان من يمن المرأة تبكير ها بالانثى قبل‌الذكر ، و ذلك لان الله عزوجل بدأ بالاناث ، فقال : « يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور » . فلاتكون له انثى.

«اونزوجهم ذكراناً واناثاً » اى : يجمع له بينهما فيولدله الذكور والاناث. معنى هذاالتزويج التصنيف والا زواج الاصناف ، كقوله عزوجل : ـ «من كل زوج بهيج » اى من كل صنف حسن.

قال **مجاهد** : هو ان تلدالمراة غلاماً ثم جارية ثم غلاما ثم جارية‌وقال **ابن‌الحنيفة** : تلدتوأما غلاماً و جارية والعرب تقول هولاء و لدفلان شطرة اذا كانوا بنين و بنات :« ويجعل من يشاء عقيماً » . فلاتلد ولا يولد له. قيل : هذه‌الاية خاصة فى‌الانبياء ، « يهب لمن يشاء» يعنى **لوطا** لم يولد له ذكر انما ولد له‌ابنتان، « ويهب لمن يشاءالذكور » . **ابراهيم** (ع) ، لم يولد له انثى، كان له اولاد ذكور « اويز وجهم ذكراناً و اناثاً » ، **محمد** (ص) ولد له بنون و بنات ، « و يجعل من

يشاء عقيماً» **عيسى** و **يحيى** كاناعقيمين لم يولد لهما ولد وقيل هذا على وجه التمثيل، و الاية عامة فى حق كافة الناس.

و عن **عايشة** قالت: قال **رسول الله** (ص): ان اولادكم هبة الله لكم، «يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور»، و اموالهم لكم اذا احتجتم اليها و قيل معنى الاية «يهب لمن يشاء اناثاً»: و يهب لمن يشاء الدنيا «و يهب لمن يشاء الذكور» الاخرة. «اويزوجهم ذكراناً و اناثاً»، الدنيا والاخرة، «و يجعل من يشاء عقيماً» لا دنيا و لا عقبى، «انه عليم» بمصالح العباد، «قدير»، قادر على الكمال.

«و ما كان لبشر اَن يكلمه الله الا وحياً»، سبب نزول اين آيت آن بود كه: **جهودان** گفتند: اى **محمد** تو دعوى نبوت ميكنى، ميگوئى پيغامبرم وفرستادۀ الله بخلق، هيچ با الله سخن گوئى و در وى نگرى چنانكه **موسى** با الله سخن گفت و در الله مينگريست؟ و تا ترا با الله اين كلام و اين نظر نبود، چنانكه **موسى** را بود با او، ما بتوايمان نياريم. **مصطفى** (ص) فرمود: لم ينظر **موسى** الى الله، حديث نظر مكنيد درحق **موسى**، كه **موسى** الله را نديد، سخن شنيد ولكن گوينده را نديد. رب العالمين بروفق اين سخن وى، اين آيت فرستاد:

قوله تعالى: ـ «و ما كان لبشر»، هرگز هيچ بشر را نبود پيش از تو اى **محمد** كه الله با وى سخن گفتى مگر از سه گونه: اما و حياً يوحى اليه اوفى المنام او بالهام، و رؤيا الانبياء وحى. يك وجه آنست كه با نمودن در خواب يا افكندن در دل، و بيشترين وحى پيغامبران پيش از مصطفى (ص) از اين دو وجه بوده، يا الهام يا رؤيا. گفته‌اند، كه **داود** (ع) بالهام حق جل جلاله **زبور** بدانست تا از حفظ بنوشت، اما پيغمبران مرسل كه سيصدوسيزده اند ايشان فرشته‌اى را ديدند، يا آواز فرشته شنيدند، يا كلام حق از پس پرده شنيدند. و روى ان **النبى** (ص) قال: من الانبياء من يسمع الصوت فيكون بذلك نبياً و منهم من ينفث فى اذنه قلبه فيكون بذلك نبياً و انّ **جبرئيل**، يأتينى فيكلمنى كما يكلم احدكم صاحبه. **هشام بن عروة** عن **ابيه** عن **عايشه**: انّ **الحرث بن هشام**، سأل رسول الله (ص): كيف

یأتیک الوحی فقال احیاناً یأتینی مثل صلصلة الجرس و هواشده علی، فیفصم عنی وقد و عیت عنه ما قال، و احیاناً یتمثل لی الملک رجلاً، فیکلمنی فاعی مایقول، قالت **عایشة**: ولقد رأتیه ینزل علیه الوحی من الیوم الشدید البرد، فیفصم عنه و ان جبینه، لیتفصد عرقاً.

وجه دیگرسخن گفتن الله است، با بشر ازپس پرده، چنانکه با **موسی**(ع) گفت، کلّمه و بینهما حجاب من نار، **موسی** از حق بی واسطه سخن شنید، حجاب در میان و رؤیت نه. و **مصطفی** (ص) شب معراج از حق جل جلاله سخن شنید بی‌واسطه وحق را دید بی‌حجاب، ومؤمنان فردای قیامت دربهشت حق را جل‌جلاله ببینند بی‌حجاب، وسخن وی‌شنوندبی‌واسطه. وجه‌سوم آنست که فرمود: - «اویرسل رسولاً» امّا **جبرئیل** او غیره من الملئکة فیوحی ذلک‌الرسول الی‌المرسل الیه، باذن‌الله ما یشاءالله. ارسال رسول یک قسم نهاد از اقسام کلام یعنی که رسول فرستد تا پیغام رساند بدستوری وفرمان‌وی، چنانکه **جبرئیل** را فرستاد **بمحمد** (ص) تا پیغام الله بگزارد و **محمد** (ص) را فرستاد بخلق تا پیغام‌الله برسانید. الله با **جبرئیل** فرمود و **جبرئیل** با **محمد** (ص) گفت و **محمد** با خلق گفت. قرأ **نافع** «اویرسل» برفع اللام علی الاستیناف تقدیره او هو یرسل رسولاً فیوحی ساکنة الیای، و قرأ الاخرون «او یرسل» بنصب اللام، «فیوحی»، بنصب الیای عطفاً علی محل الوحی، لان معناه، و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا ان یوحی الیه، او یرسل رسولاً «انه علی علی حکیم». یدبر مایرید.

«و کذلک»، یعنی و کما اوحینا الی سائر رسلنا «اوحینا الیک روحاً من امرنا»، الروح هاهنا الوحی والکتاب سمی روحا لانه حیوة القلوب کما ان الارواح حیوة الاجساد، «ما کنت تدری» یعنی قبل الوحی فی اربعین سنة، «ماالکتاب ولا» شرایع «الایمان» ومعالمه، یعنی لولا اصطفاؤنا ایاک بالایمان والکتاب والرسالة، «ما کنت تدری»، قال **محمدبن اسحق بن خزیمة**: الایمان فی هذاالموضع الصلاة کقوله: - «و ما کان الله لیضیع ایمانکم»، و اهل الاصول علی ان الانبیآء (ع) کانوا مؤمنین قبل الوحی و کان **النبی** (ص)، یعبدالله قبل الوحی علی دین **ابراهیم**،

ولم یتبین له شرایع دینه ، «ولکن جعلناه نوراً» الهاء راجعة الی‌الکتاب لانه‌الاصل والایمان ، فرع ، والکتاب دلیل علی‌الایمان ، ومعنی جعلناه: الزمناه و رسمناه. ولیس الجعل‌الخلق ، و قوله : ـ « فجعلهم کعصف مأکول » ، لیس معناه جعل‌الخلق ، انما معنی‌الکلام ، صیرناه ، « نهدی به » ، ای : نرشد بالکتاب ، « من نشاء من عبادنا و انک لتهدی » ، ای ـ لتدعو « الی صراط مستقیم » . یعنی‌الاسلام ، هدی الله الارشاد و هدی‌الرسول‌الدعوة .

« صراط‌الله‌الذی له ما فی‌السموات و ما فی‌الارض » خلقاً و ملکاً ، « الا »، کلمة تذکرة لتبصرة او تنبیه لحجة ، « الی‌الله تصیرالامور » . ای : امور الخلائق فی الاخرة ، فیجزیهم باعمالهم . هذا و عید بالجحیم و وعد بالجنة والنعیم . قال بعض‌السلف : احترق مصحف فلم یبق الا قوله : ـ « الا الی‌الله تصیرالامور » .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی : ـ « فما اوتیتم من شییء فمتاع‌الحیوة الدنیا و ما عندالله خیر و ابقی. . . الایة » ، مفهوم آیت آنست که : ایمان راست و توکل درست ، کسی‌را بود که درجملهٔ احوال اعتماد برضمان الله کند ونظام کار وراستی حال خود، ازعنایت و رعایت الله جوید ، نه از دنیا و متاع دنیا ، که این دنیا پلی گذشتنی است‌وبساطی در نوشتنی ومنزلی که بنا کام می بباید گذاشت وعمرعزیز سرمایه‌ایکه بی‌مراد ، می دربابد باخت. پس سزای بنده آنست که از این آلایش دنیا کرانه گیرد و روی بآرایش دین نهد ، تافردا داغ خسار، برخسار خود نبیند ودرهاویهٔ حرمان‌وخسران نیفتد .

و فی‌الخبر : من جعل‌الهموم هماً واحداً کفاه‌الله کل هم ، و من تشعبت به‌الهموم لم یبال الله فی ای واد اهلکه . دنیا همه پراکندگی است و گسستگی ، بایستهاء گوناگون واندیشه‌هاء رنگارنگ ، هرکه این پراکندگی واین بایستهای بیهوده ، اردل بیرون کند وبدلی صافی وسینه‌ای خالی و همتی عالی روی بقبلهٔ حق نهد ، وجزدرگاه اوپناه خود نسازد ، **رب‌العزة** همه اندوه وی ، کفایت کند وازهرچه ترسد او را ایمن گرداند ، وراهش بخود نزدیک کند.

ای درویش،اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقهٔ قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف‌الحال **بوبکر شبلی** قدس‌الله روحه: پیش‌ازآنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میرسیه پوشان **بغداد** بود، عادت‌داشت که دزدیده بمجلس **جنید** رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده دراین کوی‌سری دارد. روزی بر زبان **جنید** برفت که: اگر همهٔ‌بت‌پرستان وناکسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق‌کرم خود نگزارده است. **شبلی** از جای برجست، نعره زنان و جامه‌دران وگفت منم میر سیه‌پوشان و از ناکسی خویش، خروشان، چه‌کوئی مرا پذیرد؟ دراین حال **جنید** گفت :ای جوانمرد، بمراسلت **موسی وهارون**، چندین سال**فرعون** مدبررا میخواند تا بپذیرد، اگر بیابد سوخته ای موحد که بپای خود آید و دروزارد چونکه نپذیرد. **شبلی** درکار آمد و هرچه داشت از ضیاع و اسباب و اموال، پاك در باخت ومجرد بایستاد، آنکه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و دریوزه باید کرد. همچنان‌کرد تا چنان‌گشت که‌کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه‌ای بوی داد وگفت در این سردابه شو و دلرا، با اندوه و درد دین پرداز وچشم‌را بآب‌حسرت وندامت سپار، وهر گه، که جزحق-رخاطرت گذر کند، باین‌تازیانه‌اندامهای‌خویش، درهم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی‌ریخت و بر روزگار گذشته دریغ و تحسر همی‌خورد وزینهار همی‌خواست، بعداز سه‌سال،سکری دروی پدید آمد، همچون مستان، واله وسر گردان ازآن‌سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در **بغداد** همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کارد،سرش ازتن جدا کنم، آن خبربه **جنید** رسید، **جنید** گفت: اورا شربتی داده‌اند و مست گشته، از مستی و بیخودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. یکسال در آن مقامش بداشتند، چون از آن مقام درگذشت، دامن حویس پراز شکر کرد و بگرد محلها میگشت‌ومیگفت: هر که بگوید الله ،دهانش پراز شکر کنم. پس عشق وی روی در خرابی نهاد، پیوسته در همهٔ اوقات همی

گفت : **الله الله** ، تا روزی که **جنید** گفت : یا **بابکر** ، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترك ادبی از کجاست؟ سخن **جنید** او را ساکن کرد ، پس **جنید** بفرمود تا او را بحمام بردند وموی چند ساله از سروی فرو کردند ، آنگه ، دست وی گرفت و **بمسجد شونیزیه** برد ، هشتادواند کس ، از این جوانمردان طریقت وسلاطین حقیقت حاضر بودند. **بوالحسین نوری** و **بوعلی رودباری** و **سمنون محب** و **رویم بغدادی** و **جعفر خلدی** وامثال ایشان. **جنید** گفت : ای اصحاب و مشایخ ، هرچه پیرما **سری سقطی** قدس سره از ریاضت ومجاهدت ازما بدید ، ما ازاین کودك بدیدیم، اگراجازت فرمائید تا لباس بگرداند، باشد که برکات این لباس او را براستقامت دین بدارد واگرحق این لباس فرونهد لباس ، خود ، از وی ، داد خود بستاند.

جنید برپای خاست و مرقع از سر خود برکشید ودرگردن **شبلی** افکند. ای جوانمرد ، گوهر وصال او نه چیزیست که بدست هردون همتی رسد ، درّی است که جز درصندوق صدق صدیقان نیابند ، عبهریست که جز در باغ رازوناز دوستان نبینند ، کسی را که این دولت در راه بود ، اگر بهزارکوی فرو شود ، آخر هرکوی بخود بربسته بیند ، تا قبلهٔ وی ، یکی گردد ومقصد وی یکی شود ، یك دل و یك همت بود ، کار از یکجای و حکم از یك دربیند. و الیه الاشارة بقوله: - «الا الی الله تصیر الامور . منه الابتداء و الیه الانتهاء ، قال الله تعالی : - « و ان الی ربك المنتهی » ، « والله خیر و ابقی ».

سورة ۴۳ - سورة الزخرف - (مکیه).

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

قوله تعالی : - **«بسم الله»** بنام خداوند ، **«الرحمن»** ، فراخ بخشایش ، **«الرحیم»** مهربان.

« حم(۱) » بحلم من وبمجد من **« و الکتاب المبین (۲) »** . وباین نامهٔ روشن ، [روشن کنند] .

« **اناجعلناه قرآناً عربیاً** »، ما کردیم قرآنی تازی، « **لعلکم تعقلون** (۳) » تا مگر شما [که عرب اید] دریابید. « **و انه فی ام الکتاب** » ، و این نامه درمهینهٔ همهٔ کتابهاست [لوح محفوظ] ، « **لدینا** » نزدیک ما ، « **لعلی حکیم**(۴) » [نامه ای] بلند قدر است.

« **افنضرب عنکم الذکر صفحاً** » ، باش ما این سخن و این پیغام ازشما بازگردانیم ، « **ان کنتم قوماً مسرفین**(۵) » ، ازبهر آنکه شما گروهی گرانکارانید.

« **و کم ارسلنا من نبی فی الاولین** (۶) » و چند فرستادیم از پیغامبر ، در پیشینان و گذشتگان.

« **وما یأتیهم من نبی** » ، و نیامد بایشان هیچ پیغامبری ، « **الاکانوا به یستهزؤن** (۷) » مگر افسوس میکردند برو.

« **فاهلکنا اشد منهم بطشاً** » ، هلاک کردیم و تباه ، بانیروترازایشان و بازورتر ، « **و مضی مثل الاولین** (۸) وبرفت پیش ازاین [عقوبتها] پیشینیان‌را که مثل زنند بآن.

« **ولئن سألتهم من خلق السموات والارض** » ، واگر پرسی ایشانرا : که آفرید آسمانها وزمینها ، « **لیقولن خلقهن العزیزالعلیم** (۹) » . ایشان گویند آن توانای دانا آفرید آنرا . « **الذی جعل لکم الارض مهداً** » ، او آنست که شما را زمین آرامگاه کرد ، « **وجعل لکم فیها سبلاً** » ، و شما را در آن راهها اخت ، « **لعلکم تهتدون** (۱۰) » . تا راه میدانید برد [در آن از جای بجای] .

« **والذی نزّل من السماء ماءً بقدرٍ** ». و آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه ، « **فاحیینا به بلدة میتاً** » ، زنده کردیم بآن آب ، رمینی‌مرده ،« **کذلک تخرجون** (۱۱) » . همچنانکه [براز زمین بیرون آریم ، شما را از گور] بیرون آرند.

« **والذی خلق الازواج کلها** » ، و آنست که بیافرید همهٔ گوناگونها وجنسها ، « **وجعل لکم من الفلک والانعام** » ، وشمارا بیافرید ازکشتیهاوستوران ، « **ماترکبون** (۱۲) » . آنچه برآن برنشینید.

« **لتستووا علی ظهوره** » ، تا راست نشینید [و آرام گیرید] بر پشتهای ستوران ، « **ثم تذکروا نعمة ربکم** » ،آنگه نیکوکاری خداوند خویش یاد میکنید ، « **اذا استویتم علیه** » ، آنگه که برستور راست نشینید.

« **و تقولوا** »و آنگه گوئید ، « **سبحان الذی سخر لنا هذا** » ، پاکی و بی‌عیبی اورا که‌زیردست کردونرم مارا این ستور ، « **و ما کنا له مقرنین**(۱۳)» یا نه ، ما با او برنتوانستیمی (۱) وبرنیامدیمی ، « **و انا الی ربنا لمنقلبون** (۱۴) » و ما در این نعمت با خداوند خویش میگردیم [بآزادی] .

« **و جعلوا له من عباده جزءاً** » او را از رهیگان او بهره‌ای ساختند ، «**ان الانسان لکفور مبین** (۱۵) » این مردم ناسپاسی است آشکارا.

« **ام اتخذ مما یخلق بنات** » ، باش ازآنچه خود آفرید ، دختران گرفت ومادینه گزید خودرا ،« **و اصفیکم بالبنین** (۱۶) » وشما را خالص کرد وبر گزید پسران. « **و اذا بشر احدهم** » ، وآنگه که‌بشارت دهند یکی را از ایشان ، «**بما ضرب للرحمن مثلا** » ، بآنچه‌رحمن را صفت ساخت ، « **ظل وجهه مسوداً**»، روی وی سیاه گردد ، « **و هو کظیم** (۱۷) » و او پر اندوه.

« **اومن ینشؤ فی الحلیة** » ، باش کسی که در زیور برآید و ببالد ، «**وهوفی الخصام غیر مبین** (۱۸) » و او در داوری بی زبان و بی سخن بود ، [همچو کسی‌است که خصومت بسربرد ، و درد اوری نیک آید] .

« **و جعلوا الملائکة الذین هم عبادالرحمن اناثاً** » ، و فریشتگانرا که ایشان بندگان رحمانند [در سخن] مادینان کردند ، «**اشهدوا خلقهم**» ، بودند آنجا که [الله] فرشتگانرا میآفرید ، « **ستکتب شهادتهم** » ، [آری] می نویسند گواهیهای ایشان [برما] « **و یسئلون** (۱۹) » و بپرسند ایشانرا [فردا از آن] .

« **و قالوا لوشاء الرحمن ماعبدناهم** » ،گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگانرا نپرستیم نپرستیدیمی ایشانرا.

« **مالهم بذلک من علم** » ، ایشانرا هیچ دانش نیست بآنچه میگویند ،

۱ ـ نسخهٔ‌الف : برنتوا نستمانید .

ان هم الا یخرصون (۲۰) » نیستند مگر دروغ زنان [که دروغ میگویند] .

« **ام آتیناهم کتاباً من قبله** » ، یا ماایشانرا پیش‌ازقرآن نامه‌ای‌داده‌ایم [که این حدیث دختر در آنست] ، « **فهم به مستمسکون** (۲۱) » ، ایشان دست در آن زده‌اند« **بل قالوا** » ، نه که گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ، ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم ، « **و انا علی آثارهم مهتدون** (۲۲) وما بر پیهای ایشان راه میبریم .

«**و کذلک ما ارسلنا** » ، و همچنان نفرستادیم، « **من قبلک فی قریة من نذیر** »،پیش‌از تو در هیچ شهر هیچ آگاه‌کننده‌ای ، «**الا قال مترفوها** » ، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ما پدران خویش‌رابر کیشی یافتیم ،« **و انا علی آثارهم مقتدون** (۲۳) »وما بر پیهای‌ایشان پس رو میباشیم .

«**قال اولو جئتکم**» ، گفت باش و اگرمن بشما آمدم‌وآوردم ، « **باهدی مما وجدتم علیه آبائکم** » ، راست‌تر ازآن چیز که‌پدران خویش‌را بر آن یافتید، [چه گوئید] ، « **قالوا انا بما ارسلتم به کافرون** (۲٤) » ، گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم .

« **فانتقمنا منهم** » ، کین کشیدیم از ایشان ، « **فانظر کیف کان عاقبة المکذبین** (۲۰)» ، نگر چون بود سرانجام دروغ‌زن گیران .

« **و اذ قال ابراهیم لابیه و قومه** » ، ابراهیم گفت پدرخویش‌راوقوم خویشرا : « **اننی برآء مما تعبدون** (۲٦) » من بیزارم از آنچه شما میپرستید . « **الا الذی فطرنی** » ، مگرآن‌خدای که مرا آفرید ، « **فانه سیهدین** (۲۷) » که او خود مرا راه مینماید .

« **وجعلها کلمة باقیة** » ، آن سخن را سخنی پاینده کرد ، « **فی عقبه** » ، در نژادفرزندان خویش ، « **لعلهم یرجعون** (۲۸) » تا مگربا خدا آیند [بتصدیق و توحید] .

« **بل متعت** » ، بلکه برخوردار کردم [و روزگار دادم و فرا گذاشتم]

« **هؤلاء و آبائهم** » ، اینانرا وپدران ایشانرا ، « **حتی جائهم الحق** » ، تا آنگه که بایشان آمد قرآن ، « **و رسول مبین** (۲۹) » و رسولی آشکارا ،

« **و لما جائهم الحق** » ،چون بایشان آمد چیزی درست وراست« **قالوا هذا سحر** » ، گفتند این سر(۱)دیواست وجادوئی ، « **و انا به کافرون** (۳۰) » وما بآن نا گرویدگانیم .

« **و قالوا لولا نزل هذا القرآن** » گفتند چرا نه این قرآن فروفرستادند، « **علی رجل من القریتین عظیم** (۳۱) » بر مردی بزرگ از این دوشهر .

النوبة الثانية

این **سورة الزخرف** سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت و هشتاد و نه آیت ، جمله بمکه فروآمد ، باتفاق مفسران ، مگر **مقاتل** که گفت : و سئل من ارسلنا، به **بیت المقدس** فروآمد ، شب معراج، واین آیت هم مکی شمرند ، زیرا که ازمکه **مصطفی** (ص)را به **بیت المقدس** برده بودند ودراین سوره سه آیت منسوخ است :

اول : « فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون» دوم . « فذرهم یخوضوا ویلعبوا » .سوم :« فاصفح عنهم وقل سلام » . تا اینجا منسوخ است وباقی آیت محکم . این هرسه آیت منسوخند بآیت سیف. ودر فضیلت سورة **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة الزخرف** کان ممن یقال لهم یوم القیمة «یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون ، ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون» .

« حم . والکتاب المبین » . الکتاب ، القرآن . اقسم الله تعالی به و بصفاته ؛ انه جعله قرآناً عربیاً ، و لیس بمفتری کما زعمه بعضهم . و قیل الکتاب ، اللوح المحفوظ. وقیل الکتاب، الخط واقسم به تعظیماً لنعمته فیه .«المبین»الذی ابان طریق الهدی من طریق الضلالة و ابان مایحتاج الیه الامة من الشریعة وقیل «المبین » البین لانه من حروف یعرفونها.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج بردیواست

قال **ابن‌عیسی** : البیان مایظهر به المعنی للنفس عندالادراك بالبصر اوالسمع . و ذلك علی خمسة اوجه ؛ لفظ وخط و اشارة وعقد وهیئة کالاعراض وتکلیح الوجه .

« انا جعلناه قرآناً عربیاً » ، ای ـ بیناه و انزلناه علی لغةالعرب . وقیل وصفناه وسمیناه کقوله : ـ « ماجعل‌الله من بحیرة » « وجعلواالملائکة الذین هم عبادالرحمن اناثاً » ، « الذین جعلوا القرآن عضین » ، « اجعلتم سقایة الحاج » ، کلها بمعنی الوصف و التسمیة و یستحیل ان یکون بمنی الخلق ، « لعلکم تعقلون » . لکی تفهموا معانیه وما شرع لکم فیه . « و انه » ، یعنی القرآن ، « فی‌ام‌الکتاب» ، ای فی اللوح المحفوظ ، کقوله : ـ « بل هوقرآن مجید فی‌لوح محفوظ » ای : القرآن نسخ من اللوح المحفوظ الذی عندالله . قال **ابن‌عباس** : ان اول ما خلق الله القلم ، فامره ان یکتب مایرید ان یخلق بالکتاب عنده ثم قرأ : « وانه فی‌ام‌الکتاب لدنیالعلی حکیم» ای ـ علیّ‌الشأن رفیع‌الذکر ، محکم من‌التناقض والاختلاف ، تقدیرالایة ، «وانه‌لعلی‌حکیم‌فی‌ام‌الکتاب لدنیا » .

قال **قتاده** : یخبرعن منزلته و شرفه ، ای : ان کذّبتم بالقرآن یا اهل **مکة** فانه عندنالعلی رفیع شریف محکم من الباطل .

«افنضرب‌عنکم الذکر صفحاً» ، یقال ، : ضربت عنه واضربت عنه اذاترکته و اسکت عنه ، والصفح مصدرقولهم صفحت عنه ، اذا اعرضت عنه ،لان من اعرض عنك اراك صفحة عنقه وسمی العفو صفحاً لانه اعراض عن‌الانتقام . والمراد بالذکر : القران . والمعنی افنترك عنکم‌الوحی و نمسك عن انزال القرآن « صفحاً » ، اعراضاً عن تنبیهکم ، فلا نأمر ولانهیکم، من‌اجل انکم اسرفتم فی کفر کم وترکتم‌الایمان والعمل به ، مع علمنا بانه سیأتی من یقبله ، و یعمل به ، استفهام است بمعنی انکار ، میگوید : باش ما این بساط وحی وتنزیل‌درنوردیم و وعظ وتنبیه ازشما بازگردانیم و امر و نهی‌درباقی کنیم، ازبهرآنکه شما ایمان نیاوردید ودر کفر وشرك، گزافکاری کردید ، یعنی این‌نکنیم که ما میدانیم بعلم‌قدیم که‌قومی خواهند بود ازآفریدگان که این قرآن و این و حی وپیغام ، بجان ودل بپذیرند و برموجب آن عمل کنند . همانست که **قتاده** گفت :

والله لو کان هذاالقرآن رفع حین رده اوائل هذه‌الامة،لهلکوا ولکن الله عاد بعائدته و رحمته ، فکرره (۱) علیهم عشرین سنة او ماشاءالله . گفتا والله که اگر در صدر این امت ، رب العزه **قرآن** از زمین بر داشتی بکفر کافران و ردایشان ، خلق همه هلاك شدندی و یک کس بنماندی ، لکن حق جل جلاله بانکارو کفرایشان ننگرست ، بفضل و رحمت خود نگرست ، همچنان ، قرآن روز بروز میفرستاد ، تمامی بیست سال ، تا کاردین تمام گشت و اسلام قوی شد .

قال **مجاهد والسّدی** :الذکرفی هذه‌الآیة‌الوعید والمعنی : افنعرض عنکم فلا نعاقبکم علی کفرکم ، « ان کنتم‌قوماً مسرفین» .نافع وحمزه و کسائی، « **ان** کنتم» ، بکسر همزه خوانند ، یعنی : ان تکونوا قوماً مسرفین ، نضرب عنکم ، میگوید : ما این سخن واین وعید باز گردانیم از شما ، نه‌آگاه کردن ، نه ترسانیدن ، نه عقوبت کردن. اگرشما گروهی‌مشرکان گزافکاران اید ، المسرف هاهنا المشرك ، «وکذلك نجزی من‌اسرف» ای ـ اشرك .

« وکم‌ارسلنا من‌نبی‌فی‌الاولین » ای ـ کم بعثنا فی‌القرون‌الماضیة من‌الرسل والانبیاء .

«وما یأتیهم من‌نبی الا کانوابه یستهزؤن »،کاستهزاء قومك بك، یعزّی نبیه (ص) « فاهلکنا اشد منهم بطشاً» ، ای ـ اشد بطشاً من **قریش** ، **کعاد** و **ثمود.** «ومضی‌مثل الاولین» ، کقوله :ـ«مضت سنةالاولین» ، ومعناهما العبرة والعقوبة وقیل: مضی ذکرهم وحدیثهم فی‌القرآن وتبین لکم کیف فعلنابهم ، و ضربنالکم الامثال .

« ولئن سألتهم » ای ـ سئلت کفار مکة ، « من‌خلق‌السموات والارض‌لیقولن خلقهن العزیز العلیم» . اقروا بان‌الله خالقها واقروا بعزه وعلمه ثم عبدواغیره وانکروا قدرته علی‌البعث ، لفرط جهلهم . ثم قال : « الذی جعل لکم الارض مهداً » ، فیه وجهان : احدهما ان الکلام متصل و تأویل الایات الثلاث: من‌الذی‌جعل لکم‌الارض مهداً ، من‌الذی نزل من‌السماء ماء بقدر ، من‌الذی خلق الازواج کلها مع‌قوله: ـ« من خلق‌السموات والارض » .

---

۱ ـ در نسخهٔ الف : فکوّن

الوجه الثانی : ان الکلام تم عندقوله : - « العزیزالعلیم » ، ثم ابتدءالله عزوجل دالا علی نفسه بضنعه فقال :

« الذی جعل » ، ای - هوالذی « جعل لکم الارض مهداً » ، ای - موضع قرار وطمأنینة ، « وجعل لکم فیهاسبلاً »، طرقاً «لتسلکوافیها»لامورالدین والدنیا «لعلکم تهتدون » الی مقاصدکم فی اسفارکم و قیل تهتدون الی الایمان.

« والذی نزل من السماء ماء بقدر » ، ای - بمقدار حاجتکم الیه ، «فانشرنا» ای - احیینا ، « بلدة میتاً » ، لازرع فیها ولانبات ، ولم یؤنث المیت کانه اراد المکان او الفضاء «کذلک تخرجون » ای - کما احیینا الارض بعد موتها یحییکم(١) بعد موتکم فتخرجون من قبورکم احیاءً. قرأ **ابن عامر وحمزة و الکسائی** : تخرجون بفتح التاء و ضم الراء . و قرأ الباقون : تخرجون بضم التاء و فتح الراء .

« والذی خلق الازواج کلها» ، یعنی الاصناف کلها کالذکر والانثی والسماء والارض والشمس و القمر واللیل والنهار والصیف والشتاء والجنة و النار « وجعل لکم من الفلک» ، ای - السفن،« والانعام ماترکبون لتستووا، علی ظهوره» ، لم یقل ظهورها لموضع ما ، « ثم تذکروا، نعمة ربکم اذا استویتم علیه» ، بتسخیرالمرکب فی البر والبحر « وتقولوا، سبحان الذی سخرلنا هذا و ماکناله مقرنین » الاقران: الضبط والطاقة، تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساویته فی القوة، فصرت له قرناً ، کان **الحسن بن علی ابن ابی طالب** ویروی عن **الحسین**: انه کان اذا رکب دابة قال: الحمدلله الذی هدانا للاسلام والحمدلله الذی اکرمنا بالقرآن والحمدلله الذی منّ علینا بنبینا **محمد** (ص) .ثم قال : « الحمدلله الذی سخرلنا هذا وما کناله مقرنین » وروی عنه : انه کان اذا عثرت دابته قال : اللهم لاطیر الاطیرک ، ولاخیر الاخیرک ، ولااله غیرک و لا ملجأ ولامنجا منک الاالیک ، ولا حول و لا قوة الابک . و روی عن **علی بن ربیعه** انه شهد **علیاً** (ع) حین رکب ، فلما وضع رجله فی الرکاب ، قال : بسم الله، فلما استوی قال: الحمدلله. ثم قال : « سبحان الذی سخرلنا هذا وما کناله مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون » ثم حمد ثلاثاً و کبر ثلاثاً ، ثم قال : لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفرلی انه لایغفر الذنب الا

---

١ - ظ : نحییکم .

انت ، ثم ضحک فقیل له : ما یضحکک یا امیر المؤمنین؟ قال رأیت **رسول الله**(ص) فعل مافعلت ، وقال مثل ما قلت ، ثم ضحک ، فقلنا ، مم ضحکت یارسول الله؟ قال: یعجب ربنا عزوجل من عبده اذا قال لااله الا انت ظلمت نفسی ، فاغفرلی انه لایغفر الذنوب الاانت. ویقول : علم عبدی ، انه لایغفر الذنوب غیری. قوله : «وانا الی ربنا لمنقلبون» یعنی منقلبون الیه ، بالشکر وقیل منقلبون الیه فی المعاد ، مقرون بالبعث.

« وجعلواله » ، ای ـ اعتقدوا و اثبتواله ، « من عباده » ، یعنی الملائکة ، « جزء » ، ای : ولداً ، لان الولد بعض ابیه و جزء منه و قیل : جزء ، ای : بنتاً من قول العرب ، اجزأت المرأة اذا انثت . وهم قبائل من العرب ، قالوا : ان الله صاهر الجن فولدت له الملائکة ، تعالی الله عن ذلک وقیل الجزء ، هاهنا النصیب ، و معنی هذه الایة ، معنی قوله : ـ « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصیباً »

« ان الانسان لکفورمبین » ای ـ ان الانسان فی قوله ذلک کافرظاهر .

« ام اتخذ مما یخلق بنات » ، هذا استفهام توبیخ و انکار ، یقول اتخذربکم لنفسه البنات و هن ادون « واصفیکم» ، ای ـ اخلصکم » « بالبنین » و هم افضل ، هذا کقوله : ـ « افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثاً » .

« و اذا بشر احدهم ، بما ضرب للرحمن مثلاً » ، ای ـ جعل له نعتاً و قیل جعل له شبهاً و ذلک ان ولد کل شیئی، شبهه ، والمعنی : اذا بشر احدهم بالبنات، « ظلّ وجهه مسوداً »، لمایعتریه من الکآبة والغم ، «وهو کظیم». مملو حزناً وغیظاً.

« اومن ینشؤ» ، قرأ **حمزة والکسائی وحفص** : ینشؤ بضم الیاء وفتح النون و تشدید الشین ، و معناه: التربیة. و قرأ الاخرون : ینشؤ ، بفتح الیاء و سکون النون و تخفیف الشیی ، ای ینبت و یکبر ، « فی الحلیة » ، فی الزینة ، یعنی النساء ، « و هو فی الخصام » ، ای ـ فی المخاصمة ، « غیر مبین » للحجة ، من ضعفهن و سفههن.

قال **قتاده** فی هذه الایة : قلما تکلمت امرأة فتریدان تتکلم بحجتها ، الا تکلمت بالحجة علیها. و قیل: عنی بها اوثانهم یزینونها و هی لاتتکلم ولاتبین و من فی محل النصب علی الاضمار ، مجازه اومن ینشؤ فی الحلیة ، تجعلونه بنات الله. و قیل محله الرفع علی الابتدآء و خبره مضمر ، تأویله : اومن ینشؤ فی الحلیة کمن هوضده .

و فی الآیة تحلیل لبس الذهب و الحریر للنسآء و ذم تزین‌الرجال بزینة‌النساء والحلیة ما یتحلی به‌الانسان و سمی‌الله عزوجل اللؤلؤ فی موضعین من‌القرآن حلیةً و یقال حلیةٌ وحلی و جمع‌الحلیة حلی و جمع‌الحلی حلی.

« و جعلوا الملائکةالذین هم عبادالرحمن » ، قرأ **ابن‌عامر** و **ابن کثیر** و **نافع** : عندالرحمن ، بالنون ونصب‌الدال علی‌الظرف وتصدیقه قوله: «ان‌الذین عند ربک »، و قرأ الاخرون « عبادالرحمن» جمع عبد ، و قیل جمع عابد ، « اناثاً » ، ای‌ـ و صفوهم بالتأنیث خطأً ، کما و صفوه بالولد خطأً ثم بالادون خطأ وجهلا. ومعنی ، جعلوا ، فی هذه‌الآیة : و صفوا و عدوا ، کقول‌النبی (ص) حین قال له رجل : ان شاءالله و شئت فقال اجعلتنی لله نداً ، قل ما شاءالله ثم شئت . « اشهدوا خلقهم » ، یعنی : احضروا خلقهم حین خلقوا ، کقوله: « ام‌خلقنا الملائکة اناثاً وهم شاهدون». قرأ نافع : ا أشهدو اخلقهم ، علی مالم یسم فاعله و لین‌الهمزة الثانیة بعد همزةـ الاستفهام ، والمعنی: ا احضروا خلقهم ، « ستکتب شهادتهم» ، هذا تهدید ، کقوله:ـ « والله یکتب ما یبیتون » ، و کقوله: ـ « سنکتب ما قالوا» و هذا کتابة‌الملک علیهم اعمالهم،و قرء فی‌الشواذ ، سنکتب شهاداتهم . وقال **الکلبی و مقاتل**: لما قالوا هذه القول، سألهم‌النبی ، فقال : ما یدریکم انهم اناث ، قالوا سمعنا من آبائنا و نحن نشهد انهم لم یکذبوا . فقال‌الله تعالی : ستکتب شهادتهم و یسئلون عنها فی الآخرة .

« و قالوا لوشاء الرحمن ما عبدناهم » ، ای الملئکة و قیل الاصنام ، قالوا لوشاءالرحمن ، ما امرنا بعبادتهم ، کقولهم : « والله امرنابهـا » ، و کانوا یقولون ذلک علی وجه‌الاستهزآء. وقیل لم‌یعجل عقوبتنا علی عبادتنا ایاهالرضاه منا بعبادتها .

قال الله تعالی : ـ « مالهم بذلک من‌علم » ، ای ـ مالهم بحقیقة ما یقولون علم ، « ان هم الا یخرصون ». ای ـ ماهم الا کاذبین ، فی قولهم: ان‌الله رضی عنا بعبادتها ، و قیل : ان هم الایخرصون ، فی‌قولهم : ان‌الملائکة اناث وانهم بنات‌الله.

« ام آتیناهم کتاباً من قبله » ، ای ـ من قبل‌القرآن بان یعبدوا غیرالله «فهم به » ، ای ـ بذلک‌الکتاب ، «مستمسکون » آخذون عاملون و قیل‌فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره « اشهدوا خلقهم ام آتیناهم کتاباً فیه ان‌الملائکة اناث وانهم‌بنات‌الله.

« بل قالوا » ، ای ـ لم يقولوا ذلک عن سمع ولا عن مشاهدة ، « بل قالوا انا وجدنا آبائنا على امة» ، ای ـ على دين وملة وطريقة ، «وانا على آثارهم مهتدون». جعلوا انفسهم باتباع آبائهم مهتدين ، ای ـ قلدوا آبائهم من غير حجة. قيل : نزلت هذا **فی الوليد بن المغيرة و ابی جهل بن هشام وعتبة وشيبة** ابنی **ربيعة** من **قريش**.

« و كذلک ما ارسلنا من قبلك فی قرية من نذير الا قال مترفوها » ، متنعموها و رؤساؤها ، « انا وجدنا آبائنا على امة وانا على اثارهم مقتدون » . بهم. هذا تسلية للنبی (ص) ای ـ هذا دأب كل قوم و ان تقليد الاباء و الكبرآء دآء قديم.

« قل او لوجئتكم » . قرأ **ابن عامر و حفص** ، قال، على الخبر ، ای : قال ـ النذير « او لوجئتكم » ، و قرأ الباقون : قل ، على الامر ای ـ قل يا **محمد** (ص) « او لوجئتكم باهدى» ، ای : بدين اصوب ، «مما وجدتم عليه آبائكم » ، اين سخن محذوف ـ الجواب است ، و معنی آنست كه يا **محمد** (ص) ايشانرا گوی كه تقليد پدران ميكنند بكيش باطل، كه: اگر من بشما آوردم دينی راست‌تر ازآنكه پدران خويش‌را برآن يافتيد ، هم برآن دين پدران خويش خواهيد بود و اتباع دين من نخواهيد كرد.

وجه ديگر گفته اند : « او لوجئتكم باهدی مما وجدتم عليه آبائكم» ، ما تقولون. اگر من دينی به ازآن كه پدران خويش‌را برآن يافتيد آورم شما چه گوئيد؟ ايشان جواب دادند كه : « انا بما ارسلتم به كافرون » ما بآنچه شما را بآن فرستادند نخواهيم گرويدن. قيل هذا اخبار عنهم وعمن تقدمهم من الامم ، انهم اجابوا الانبياء بذلك حين دعوهم الى ترك التقليد ، ثم رجع الى ذكر الامم الخالية ، فقال :

« فانتقمنا منهم » . اهلكناهم ، هلاك استيصال ، « فانظر كيف كان عاقبة ـ المكذبين » . قال **القفال** ليس هذا **لمحمد** و لا لامته.

« و اذ قال ابراهيم » ، يعنی و اذكر ، « اذقال ابراهيم لابيه و قومه اننی برآء » ای ـ بریء ، « مما تعبدون » والبرائة مصدر وضع موضع النعت ، لا يثنی و لا يجمع و لا يؤنث، تقول رجل برآء و رجال برآء وامرأة برآء و نساء برآء ، فاما البریء فانه يؤنث و يجمع ، يقال بریء و بريؤن وبريئة و بريئات .

« الا الذی فطرنی » ، ای ـ خلقنی ، «فانه سيهدين » ، ای ـ يرشدنی لدينه.

یحتمل ان الاستثناء متصل و کان فیهم من یعبد الله، ویحتمل انه منقطع.

« وجعلها کلمة باقیة فی عقبه » ، عقب‌الرجل: ولده‌الذکور والاناث واولاد ذکورهم ولایزال فی‌عقب ابراهیم من یوحدالله. والکلمة هی لا، فی قولک ، لااله الاالله ، کلمة البرآئة مما دون الله ، «لعلهم یرجعون» ، الترجی **لابراهیم** ، ای ـ قال ما قال‌لقومه ، رجاء قبولهم ذلک منه. وقیل: قل : یا **محمد** مثله لقومک فانهم ولده ، لعلهم یرجعون الی‌الله و الی ملته.

« بل متعت هؤلاء و آبائهم » ، یعنی **قریشاً** و آبائهم. متعتهم فی‌الدنیا بالامهال والسلامة من‌العذاب ، لعلمی بمن یولد منهم لیؤمنون. « حتی جائهم‌الحق» ای ـ التوحید والایمان والقرآن ، « و رسول مبین » یبین لهم‌الاحکام و قیل «مبین» ظاهر بالمعجزات و هو **محمد**(ص).

« و لما جائهم الحق » ، ای ـ القرآن والمعجزة « قالوا هذا سحروانابه کافرون ».

« و قالوا لولا نزل » ، ای ـ هلّانزل ، « هذاالقرآن علی رجل من‌القریتین عظیم » ، القریتان **مکة** و **طائف** ، و عظیم **مکة** جبار **قریش: عتبة‌بن ربیعه** و قیل **ابوجهل** وقیل **الولیدبن المغیرة** ، و عظیم **الطائف** هوابن‌عبدیالیل[1] **الثقفی** وقیل هو **عروة‌بن مسعودالثقفی** و قیل **عمروبن مسعود** و قیل **عمیربن عمروبن‌عوف** کنیته**ابومسعودالثقفی** و روی **ان‌الولیدبن‌المغیره** ، قال: لوکان مایقول **محمد**حقاً انزل علیّ او علی**ابی‌مسعودالثقفی** .

النوبة‌الثالثة

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نام خداوندی نکو نام بهر نام ، ستوده بهر هنگام ، اینت خوش نظام و شیرین کلام و عزیز نام ، دل را انس است و جانرا پیغام . از دوست یادگار

---

۱ ـ نسخة الف ابن عبد یاکیل

و برجان عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که بیاد او یازان، وآباد آن دل، که بمهر او نازان، و شاد آنکس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یکدم توست شادان بود آندل که درآن دل، غم توست
دانی صنما که روشنائی دو چشم در دیدن زلف سیه پر خم توست

پیر طریقت گفت: الهی گر درعمل، تقصیر است، آخر ایندل پر درد کجاست وگر در خدمت، فترت است آخر این مهردل بجاست، و رفعل ما تباه است، فضل تو آشکار است، ور آب و خاك، برشد بل تا برسد، نور ازلی بجاست:

محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

قوله: - «حم، والکتاب المبین» حا، اشارت است بحیات حق جل جلاله، میم اشارت است بملك او، قسم یاد میکند، میفرماید: بحیات من، بملك من، بقرآن کلام من، که عذاب نکنم کسیرا که گواهی دهد بیکتائی وبی همتائی من. من آن خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایشانرا محل خطاب خود گردانیدم، نعمت برایشان ریختم و ببدکردایشان، نعمت باز نبریدم. چگوئی مؤمن موحد که در دنیا بذات و صفات من ایمان آورد و بیکتائی و بی‌همتائی من گواهی داد، اگرچه در عمل تقصیر کرد، فردا که روز بازار و هنگام بار بود، او را از لطائف رحمت و کرائم مغفرت خود کی نومید گردانم.

فذلک قوله تعالی: - «افنضرب عنکم الذکر صفحاً ان کنتم قوماً مسرفین»، من لایقطع الیوم خطابه عمن تمادی فی عصیانه و اسرف فی اکثر شأنه، کیف یمنع غداً لطائف غفرانه وکرائم احسانه، عمن لم یقصر فی ایمانه، ولم یدخل خلل فی عرفانه، و ان تلطخ بعصیانه.

پیرطریقت در مناجات خویش گفته: الهی تو آنی که ازبنده، ناسزا بینی، وبعقوبت، نشتابی. ازبنده کفرمیشنوی، ونعمت ازوی بازنگیری، توبت وعفو بروی عرضه میکنی، وبه پیغام وخطاب‌خود، اورا می‌بازخوانی، وگربازآید وعدهٔ مغفرت میدهی، «که ان ینتهوا یغفرلهم ما قد سلف». چون با دشمن‌بدکردارچنینی، چگویم که با دوستان نیکوکار چونی.

« و کم ارسلنامن نبی فی‌الاولین ، وما یأتیهم من نبی الا کانوا به یستهزؤن»
عجب کاریست. هرجا که‌حدیث دوستان در گیرد ،داستان بیگانگان درآن پیوندد ، هرجا که‌لطافتی و کرامتی‌نماید ، قهری وسیاستی دربرابرآن نهد. هرجا حقیقتی‌است ، مجازی آفریده ، تا برروی حقیقت گرد میافشاند. درهرحجتی شبهتی آمیخته تارخسارهٔ حجت میخراشد. هرجا که علمی است ، جهلی‌پیش آورده‌تا با سلطان علم برمیاویزد. هرجا که توحیدیست شرکی پدید آورده تا با توحیدطریق منازعت میسپرد. بعدد هر دوستی هزار دشمن آفریده ، بعدد هر صدیقی صدهزار زندیق آورده ، هرکجا مسجدیست کلیسائی در برابر او بنا کرده ، هرکجا صومعه‌ای ، خراباتی ، هرکجا طیلسانی ، زناری ، هرکجا اقراری ، انکاری ، هرکجا عابدی ، جاهلی ، هرکجا دوستی، دشمنی ، هرکجا صادقی ، فاسقی . ازشرق تا غرب پرزینت و نعمت‌کرده و در هر نعمتی تعبیهٔ محنتی و بلیتی ساخته ؛من نکدالدنیا مضرةاللوزینج ومنفعة-الهلیلج ، مسکین آدمی عاجز ، میان اینکار متحیر(۱) فرومانده و زهرهٔ دم زدن نه.

میکشد این جورازآن رخان چو ماه زهرهٔ آن نه ورا که آه کند
از آنک(۲) رویش بسان آینه است و آه آئینه را تباه کند.

پیرطریقت گفت : آدمی را سه حالت است که وی بآن مشغولست : یا طاعت است که اورا ازآن سودمندیست ، یا معصیت است که اورا ازآن پشیمانیست، یا غفلت است ، که اورا از آن زیانکاری است ، پند نیکوتر از قرآن چیست؟ ناصح مهربانتر از مولی کیست؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست؟ رابحتر از تجارت باالله چیست؟ مگر که آدمی‌را بزیان خرسندیست وبقطیعت رضا دادنی است ، و او را از مولی‌بیزاریست ، بیدار آنروز گردد که ببودیوی هرچه بود نیست. پند آنگه پذیرد که باو رسد هرچه رسید نیست. اینست صفت آنقوم که رب‌العزة گوید : « فاهلکنا اشد منهم بطشاً و مضی مثل‌الاولین » ، پیغامبران‌مارا دروغ‌زن گرفتند ، و بایشان افسوس میکردند وپند ایشان می‌نپذیرفتند ،لاجرم ایشانرا سیاست وقهرخود نمودیم ، برانداختیم واز بیخ بر کندیم ، هرکه با ماکاود ، قهرما با وی تاود ، ما دادستان ازگردن کشانیم وکین‌خواه ازبرگشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم.

---

۱ - در نسخهٔ ج : حیران . ۲ - ظ : زانکه .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « **اهم يقسمون رحمة ربک**» ، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو ، «نحن قسمنا بینهم » ، ما بخش کردیم میان ایشان ، « **معیشتهم فی - الحیوة الدنیا**» ، زیش ایشان وجهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی ،« **ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات** » ، وبرداشتیم ایشانرا زبر یکدیگر درعز و درمال، پایه ها افزونی ، « **لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا** » تا یکدیگر را بچاکری و بندگی گیرند وزیردستی سازند ، « **ورحمة ربک خیر مما یجمعون** (۳۲)» وبهشت خداوند تو ، به است ازآنچه ایشان [از این جهان] می‌فراهم کنند.

« **و لولا ان یکون الناس امةً واحدة** »، واگرنه آن بودی(۱) که [ما خواستیم که]مؤمن و کافر ، [درعیش این جهان]چون هم باشند ، [توانگران ودرویشان] « **لجعلنا لمن یکفر بالرحمن** » ، ما ساختیمی و کردیمی(۲) هرکس‌را که برحمن کافرشود،« **لبیوتهم سقفاً من فضة** » ،خانهاءایشانرا کاذی(۳)سیمین، « **و معارج علیها یظهرون** (۳۳)» و نردبانهای سیمین که بآن برمیشدندی(۴).

« **و لبیوتهم ابواباً وسرراً** » ، وخانه‌های ایشانرا ما ، درها و تختها کردیم ، «**علیها یتکؤن** (۳۴) » که برآن تکیه میزدندی.

«**وزخرفاً** » ، وآنهمه ایشانرا زرین کریمی ، «**وان کل ذلک لماامتاع۔ الحیوة الدنیا** » ، ونبودی(۵) آن مگر[بسرآمدنی] چیزاین جهانی ، « **والاخرة عند ربک للمتقین** (۳۵) » و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو ، پرهیزگاران راست .

« **و من یعش عن ذکرالرحمن** » ، و هرکه بگردد از ذکر رحمن ، « **نقیض له شیطاناً** » ، دیوی‌را فرا ، دست اوسازیم ، « **فهوله قرین** (۳۶)» تااورا دمسازی بود .

---

۱ - نسخهٔ الف : بودید . ۲ - در نسخهٔ الف ما ساختید وکردید . ۳ - کذا ۴ - در نسخهٔ الف برمیشد ندید. ۵ - در نسخهٔ الف : و نبودید

« **وانهم لیصدونهم عن السبیل** »، تاآن دیو ایشانرا ازراه‌بازمیگرداند ، « **و یحسبون انهم مهتدون** (٣٧) » وایشان میپندارند که برراه راست‌اند .

« **حتی اذا جاءنا** » ، تاآنگه که هردو آیند بما ، « **قال** »، گوید آدمی، [فرادیو] ، « **یالیت بینی و بینک** » ، کاش میان من ومیان تو ، « **بعدالمشرقین** »، چندان بودی که میان دو گوشهٔ جهان ، « **فبئس القرین** (٣٨) » بددمساز که توئی.

« **ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم** » ، سود ندارد شما را آنروز که ستمکارانید ، « **انکم فی العذاب مشترکون** (٣٩) » که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید .

« **افانت تسمع الصم** » ، باش توآنی که گوش دل کردلان شنوانی ، « **اوتهدی العمی** » ، یاچشم دل نا بینادلان را راهنمائی ، « **ومن کان فی ضلال مبین** (٤٠) » یااو که درگمراهی آشکار است ، با راه آری.

« **فاما نذهبن بک** » ، اگر تو را ببریم ، « **فانا منهم منتقمون** (٤١) » ما از ایشان کین خواهیم ستد.

« **او نرینک الذی وعدناهم** »، یا باتو نمائیم آنچه ایشانرا می وعده دهیم، « **فانا علیهم مقتدرون** (٤٢) » [اگراین کنیم یاآن]، ما برایشان‌پادشاهیم .

« **فاستمسک بالذی اوحی الیک** » ، سخت دار و دست محکم در این پیغام زن که بتو فرستادم ، « **انک علی صراط مستقیم** (٤٣) » که تو بر راه راستی.

«**وانه لذکرلک ولقومک**» ، واین قرآن تازی ودین تازی وحکم تازی و قبله تازی وعیدتازی آواو بزرگ نامی توست ، وعرب که قوم تواند ، « **وسوف تسئلون** (٤٤) »وشما را از شکر این بخواهند پرسید.

« **وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا** » پرس ایشانرا که فرستادیم پیش‌ازتوازفرستادگان‌ما[به‌پیغام]، « **اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون** (٤٥) » پرس که ما فزود از رحمن ، خدایان کردیم تا پرستند هرگزازما پسند و دستوری آن بود .

« **ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا** »، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه‌های

خویش ، « **الی فرعون و ملائه** » ، بفرعون و حشم او ، « **فقال انی رسول رب‌العالمین** (۴۶) » گفت من فرستادهٔ خداوند جهانیانم.

« **فلما جائهم بآیاتنا** » ، چون بایشان آمد ، بپیغامها و نشانهای ما « **اذاهم منها یضحکون**(۴۷) » ایشان از آن خنده در گرفتند.

« **و ما نریهم من آیة** »، ننمودیم ایشانرا هیچ نشانی ، « **الاهی اکبرمن اختها** » ، مگر همه از یکدیگر مهتر و بهتر ، « **و اخذناهم بالعذاب** » ، و فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب ، « **لعلهم یرجعون** (۴۸)» تا مگر بتوبه باز گردند.

« **و قالوا یا ایهاالساحر ادع لناربک** »، گفتند ای‌جادو،خوان خداوند خویش[مارا و خواه ازاو]« **بما عهد عندك** »، بآن عهد و پیمان که نزدیک تونهاده است ، «**اننا لمهتدون** (۴۹) » که ما برآن پیمان بخواهیم پائیدوبا راه‌خواهیم‌آمد.

« **فلماکشفنا عنهم‌العذاب** »،چون بازبردیمی‌ازایشان عذاب ، « **اذاهم ینکثون** » ایشان پیمان میشکستندی(۱).

« **و نادی فرعون فی‌قومه** » ، بانگ زد فرعون درقوم‌خویش،« **قال یا قوم الیس لی ملک مصر** » ، گفت ای قوم نه مراست پادشاهی زمین مصر ، « **و هذه‌الانهار تجری من تحتی** » و ، واین جویها آنک روان زیرمن ، « **افلا تبصرون** (۵۰) ».

« **ام** » نمی‌بینید یا میبینید ؟ ، « **انا خیر من هذالذی هو مهین** » ، من به‌ام ازاین مرد که خواراست ،« **ولایکاد یبین** (۵۱) » و نمیتواند که سخن گشاید آسان.

« **فلولا القی علیه اسورة من ذهب**»، چرا برو،دستینهاء زرین‌نیو کنند و نیاراستند ، « **اوجاء معه‌الملائکة مقترنین** (۵۲) » یا چرا باو فرشتگان نیامدند ، دست در دست .

« **فاستخف قومه فاطاعوه** » ، سبک وبی مغز(۲) دردست‌آمد اورا قوم او ، و ایشانرا زبون گرفت ،[سبک باخودخواند ایشانرا]وتن فراوی دادند ، « **انهم**

---

۱ ـ در نسخهٔ الف : میشکستندید ۲ ـ درنسخه ج : بی مزغ

کانوا قوماً فاسقین(٥٣) » که ایشان گروهی بودند نافرمانان وبدان.

« **فلما آسفونا انتقمنا منهم** »،چون ما را بخشم آوردند،کین کشیدیم از ایشان ، « **فاغرقنا هم اجمعین (٥٤)** » بآب بکشتیم ایشانرا همه.

« **فجعلناهم سلفاً** » ، ایشانرا سر گذشتی کردیم ، « **و مثلاً للآخرین (٥٥)** » و داستانی پسینانرا.

« **ولماضرب ابن مریم مثلاً** » وآنکه که پسر مریم‌را مثل زدند [واورا عیار ساختند تکذیب را] ، « **اذا قومك منه یصدون (٥٦)** » وقوم تو **قریش** از آن ، بانگ و خنده درگرفتند و از تصدیق بر گشتند.

« **و قالوا ، أ آلهتنا خیر ام هو** » ، گفتند : این خدایان ما بهتر که بتان‌اند یاعیسی، [اگر **عیسی** بآتش شاید ، بتان هم شابند] ، « **ماضربوه لك الا جدلا** » ، بعیسی مثل نزدند ترا دراین سخن مگربه‌پیکار و پیچیدن در حق ، « **بل هم قوم خصمون** » **قریش** قومی‌اند جنگین.

« **ان هو الا عبد انعمنا علیه** » ، نیست**عیسی** مگر بنده‌ای که بنواختیم اورا و نیکوئی کردیم با او ، « **و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل** » ، و او را عبرتی کردیم بنی**اسرائیل**را، « **ولو نشآء لجعلنا منکم ملائکة** »، واگرماخواستیمی(١) هم از شما فرشتگان آفریدیمی (٢) ، « **فی الارض یخلفون (٦٠)** » که درزمین میبودندید ، یکی‌پس دیگر و جوکی پس جوکی.

« **و انه لعلم للساعة** » ، و **عیسی** آگاهی خلق است رستاخیز را ، « **فلا تمترن بها** » نگر بگمان نبید(٣)درین ، « **و اتبعونِ** » ، [وتوگوی ای **محمد**] برپی من‌روید ، « **هذا صراط مستقیم (٦١)** » که راه راست اینست.

« **ولایصدنکم‌الشیطان** » ، و نبادا کـه شیطان شما را از راه بر گرداند، « **انه لکم عدو مبین (٦٢)** » که او شما را دشمنی است آشکارا.

« **ولما جاء عیسی بالبینات** » ، و آنکه که**عیسی**آمد بپیغامها ونشانهای روشن ، « **قال قدجئتکم بالحکمة** »، گفت آوردم شمـا را سخن راست ، درست ،

١ ـ در نسخهٔ الف: خواستید ٢ ـ در نسخهٔ الف : آفریدید . ٣ ـ در نسخهٔ ج : نباشید

« **ولابيّن لكم بعض الذى تختلفون فيه** » ، و تابیان کنم شما راچیزی ازآنچه در آن مختلف شدید(۱)، « **فاتقوالله و اطیعونِ** (٦٣)» بپرهیزیدازخشم وعذاب خدا ومرا، فرمانبردار باشید.

« **انّ الله هوربی وربکم**»، الله اوست که خداوند من وخداوند شماست، « **فاعبدوه هذا صراطٌ مستقیم** (٦٤)» اورا پرستید که راه راست اینست.

« **فاختلف الاحزاب من بینهم** »مختلف شدند، جدا جدا گوی(۲) سپاهها از میان ترسایان ، « **فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم**(٦٥)»پس ویل ایشانرا که ستم کردند برخویشتن ، از عذاب روزی درد نمای.

« **هل ینظرون الا الساعة** » ، چه چشم دارند ، مگررستاخیز را ، « **ان تأتیهم بغتةً** » ،که بایشان آید نا گاه ، « **و هم لایشعرون** (٦٦)» و ایشان نمیدانند [که خواهد بود] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : - « اهم یقسمون رحمة ربک » ، یعنی النبوة والرسالة ، قال **مقاتل** : معناه: اباید یهم مفاتیح الرسالة ، فیضعونها حیث یشاؤن ، این آیت جواب ایشانست که گفتند : «لولانزّل هذاالقرآن علی رجل من القریتین عظیم » میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند؟ . آنگه گفت : « نحن قسمنا بینهم معیشتهم ، فی الحیوة الدنیا » ، فجعلنا هذا غنیاً و هذا فقیراً و هذا مالکاً و هذا مملوکاً ، فکما فضّلنا بعضهم علی بعض فی الرزق کما شئنا ، کذلک اصطفینا بالرسالة من شئنا ، قسمت معیشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم ، که خود کردیم ، بعلم وحکمت خویش ، یکی توانگر ، یکی درویش ، یکی مالک ، یکی مملوك. چون قسمت معیشت و رزق باختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی تر که باختیار ایشان نبود ، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق ، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم ، چنانک خواستیم،

۱ - در نسخه ج : شدند ۲ - درنسخهٔ ج : اختلاف گویان

و کسی‌را برحکم ما اعتراض نه، همچنان قومی‌را برسالت ونبوت بر گزیدیم بخواست خویش، و کسی‌را روی اعتراض نه. آنگه بیان کرد که تفاوت ارزاق ازبهرچیست؟ گفت: - «لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریاً» این لام لام غرض گویند، ای - لیستخدم بعضهم بعضا، فیسخر الاغنیاء باموالهم الفقرآء بالعمل فیکون بعضهم لبعض سبب المعاش، هذا بماله وهذا بعمله، فیلتئم قوام امر العالم، «ورحمة ربک» یعنی النبوة، «خیرٌمما یجمعون» من المال، میفرماید توانگری نبوت، به است از توانگری مال، وآنکه توانگری مال دردست شما وباختیارشما نیست، کرامت نبوت وتوانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیارشما نبود، و قیل معناه: «و رحمة ربک»، عباده بالایمان والاسلام، «خیر» من الاموال التی یجمعونها، مؤمنانرا ایمان واسلام به است از خواسته دنیا که جمع میکنند، زیرا که خواستهٔ دنیا، اگر حلالست، حسابست، و اگرحرامست، عذابست، و قیل: «و رحمة ربک» یعنی الجنة، «خیر»، للمؤمنین، «مما یجمعون» یجمع الکفار من الاموال.

«ولولا ان یکون الناس امّةً واحدة»، ای - لولا قضاءالله السابق فی الخلق، ان یکونوا اغنیاء وفقراء، لجعلنا الکفار کلّهم اغنیاء، لیعلموا انه لاقیمة للدنیا، این هم جواب ایشانست که گفتند «لولا نزل هذاالقرآن علی رجل من القریتین عظیم» ایشان ظن چنان بردند که استحقاق نبوت و رسالت، بمال وخواستهٔ دنیاست. و تا مال نباشد، سزاواری نبوت نباشد.

رب العالمین وا ایشان نمود که این دنیا ومال دنیا محلی وقیمتی نیست، اگر نه حکم رفته و سابقهٔ ازل بودی که خلق باید که چون هم باشند بتوانگری و درویشی، ما این کافرانرا همه توانگر آفریدی وخانه‌هاء ایشان سیمین و زرین کردی، از خواری و ناچیزی دنیا.

و فی الخبر: لوکان الدنیا تزن عندالله جناح بعوضة ماسقی کافراً منها شربة ماء وعن **المستور دبن شدّاد** احد **بنی فهر** قال: کنت[1] فی الرکب الذین وقفوا مع **رسول‌الله** (ص) علی السخلة المیتة، فقال رسول‌الله: اترون هذه هانت علی اهلها

---

١ - نسخهٔ ج: ما کنت. و صحیح ضبط نسخه الف است.

حين القوها، قالوا : من هوانها القوها. قال رسول‌الله : الدنيا اهون على‌الله من هذه على اهلها. وقال الحسن. معنی‌الاية لولا ان يكون‌الناس امة واحدة مجتمعين على‌الكفر و على اختيارالدنيا على‌الاخرة، «لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من‌فضة» وذلك، لهوان‌الدنيا على‌الله. قرء ابن كثير و ابو عمرو سَقْفاً بفتح السين‌وسكون‌القاف على الواحد و معناه الجمع، كقوله : «فخرّ عليهم‌السقف من فوقهم» و قرء‌الاخرون سُقُفاً بضم السين والقاف على‌الجمع، و هى جمع‌السقف مثل رُهُن و رهن وقيل : هى جمع‌السقيف وقيل : هى جمع‌الجمع سقف وسقوف وسُقُف وقيل: سقيفة وسقائف وسقف،

«ومعارج» اى- مصاعد ومراقى وقُرء : معاريج وهما لغتان، واحدهما : معراج مثل مفتاح و مفاتح و مفاتيح.

«عليها يظهرون» اى- يعلون و يرتقون، يقال : ذهبت على‌السطح اذا علوته، قال‌النابغة :

بلغنا السماقى‌مجدنا وعلونا و انالنر جوفوق ذلك مظهراً

اى : مصعداً، اى : جعلنا معارج من فضة عليها يعلون.

«ولبيوتهم ابواباً و سرراً من فضة عليها يتّكئون»، يجلسون وينامون.

«وزخرفاً» الزخرف فى‌اللغة، الزينة، قال‌الله عزوجل :

«حتى اذا اخذت‌الارض زخرفها» وقال : «زخرف‌القول غروراً» والمزخرف المزين، والمراد به هاهناالذهب وهو معطوف على محل «من فضة»، يعنى سقفاً من فضة وزخرف اى: ذهب. وقيل: معنى‌الاية : لو فعلنا ذلك بالكفار، لافتتن بهم‌غيرهم و توهّموا ان ذلك لفضيلة فى‌الكفار فيكفرون ويكونون فى‌الكفر امة واحدة. قوله:- «و ان كلُّ ذلك لما متاع الحيوةالدنيا». قرء عاصم وحمزة: لما بالتشديد بمعنى الا اى : وما كل ذلك الامتاع الحيوة الدنيا وقرء الباقون لما بالتخفيف. والوجه انَّ، ان‌على‌هذا هى المخففةمن الثقيلة، و زائدة، والتقدير: و ان كل ذلك لمتاع الحيوة الدنيا، يزول و يذهب، «و الاخرة عندربك للمتقين» اى ثواب‌الاخرة خيرللمتقين. وقيل معناه: والجنة عند ربك للمتقين خاصة.

روى ان عمر كان يقول : لوان رجلاً هرب من‌رزقه لاتبعه حتى يدركه

کما ان الموت یدرک من هرب منه ، له اجل هوبالغه واثر هو و اطئه و رزق هوآ کله وحتف هو قاتله ، فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنّکم استبطاء شیئی من الرزق ان تطلبوه بمعصیةالله فان الله عز و جل لا یُنال ما عنده الا بطاعته ولن یدرک ما عنده بمعصیته ، فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب .

«و من یعشُ» ، ای : یعرض عن ذکر الرحمن فلم یخف عتابه ولم یرج ثوابه، تقول عشوت الی کذا ، ای :ملت الیه وعشوت عنه ، ای : ملت عنه کما تقول ، عدلت الی فلان و عدلت عنه .

و قرء **ابن عباس** : و من یعش بفتح الشین ای یعم یقال عشی یعشی عشیً اذاعمی، فهواعشی وامراة عشواء وقیل :عن ذکر الرحمن ، ای: عن معرفته وطاعته لانه لایذکره الا من عرفه واطاعه . و قیل یحتمل ان المراد به ، من نزل فیهم قوله : - « واذاقیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وماالرحمن » نظیر الایة قوله : - «الذین کانت اعینهم فی غطاءٍ عن ذکری »

«نقیّض له شیطاناً »ای - نهییٔ له و نسبب له شیطاناً و نضمه الیه ونسلطه علیه « فهوله قرین » لایفارقه یزین له العمی و یخیل الیه انه علی الهدی . و قیل ذلک فی القیامة یقرن کل انسی بالشیطان الذی کان یدعوه ، قرء **یعقوب وحماد** عن **عاصم** یقیض له بالیای علی ضمیر الرحمن و قرء الباقون : نقیض بالنون علی اخبارالله تعالی عن نفسه بالتقییض . «وانهم» یعنی **الشیاطین** « لیصدونهم عن السبیل » ای : یصدون الکافرون عن الاسلام و یمنعونهم علی الهدی«و یحسبون انفسهم مهتدون» ای یحسب الکفار انهم علی هدی و انهم محقون فی قولهم و عملهم . « حتی اذاجائنا » قرء **اهل العراق** غیر **ابی بکر** علی الواحد یعنون الکافر وقرء الاخرون جائانا علی التثنیة - یعنون الکافر و قرینه جعلا فی سلسلة واحدة ، فقال الکافر لقرینه « یالیت بینی و بینک بعدالمشرقین » ای : بعد مابین المشرق والمغرب فغلب اسم احدهما علی الاخر کما یقال للشمس و القمر ، القمران ، و**لابی بکر و عمر العمران** ، « فبئس القرین » کنت فی الدنیا وقیل « بئس القرین» انت فی النار قال **ابوسعیدالخدری** اذا بعث الکفار، زوّج کل واحد منهم بقرینه من الشیاطین فلایفارقه حتی یصیر الی النار « ولن ینفعکم الیوم

اذ ظلمتم»اشر کتم فی‌الدنیا«انکم فی العذاب مشتر کون»ای ـ لن ینفعکم الیوم اشترا ککم فی‌العذاب ، این سخن جواب آنکس است که بدی میکند ومیگوید که این نه همه من میکنم که دیگران نیز می کنند، یعنی که اشتراك درعذاب، شمارا سودندارد ودرعذاب تخفیف نیارد که در دوزخ ، تأسی و تسلی بیکدیگر نبود ، هر کسی بخود مشغول بود و درعذاب خود گرفتار .

و قال **مقاتل** معناه لن ینفعکم الاعتذار والندم الیوم لانکم انتم وقرناؤکم مشتر کون الیوم فی‌العذاب کما کنتم فی‌الدنیا مشتر کین فی‌الکفر ، عذر و پشیمانی امروز شما را سود ندارد که شما امروز باقرناء خویش درعذاب مشترك خواهید بود، چنانکه در دنیا در کفر مشترك بودید .

« افانت تسمع الصم اوتهدی العمی ومن کان فی ضلال مبین» . هذا خطاب للنبی (ص) ای ـ لا یضیق صدرك فان من سبق علم الله بکفره لا یسمع ولا یهتدی . «فاما نذهبن بک» بان نمیتک قبل ان نعذبهم ، «فانا منهم منتقمون » بالقتل بعدك .

« او نرینک» فی حیوتک « الذی وعدناهم من العذاب فانّا علیهم مقتدرون» متی شئنا عذبناهم واراد به مشر کی **مکة** انتقم منهم **یوم بدر** . هذا قول اکثر المفسرین وقال **الحسن** و**قتاده** عنی به اهل الاسلام من امّة **محمد**، وقد کان بعد **النبی** نقمة شدیدة فی امته ، فاکرم الله نبیه وذهب به ولم یرفی امته الاالذی تقرعینه به وابقی النقمة بعده . و روی ان النبی اُری مایصیب امته بعده فمارؤی ضاحکاً متبسماً حتی قبضه الله .

« فاستمسک بالذی اوحی الیک» ای ـ تمسک بالقرآن و اتله حق تلاوته و امتثل او امره ، و اجتنب نواهیه ، « انک علی صراط مستقیم » ای ـ علی الدین الذی لاعوج له و «انه» یعنی قرآن «لذکر لک » ای شرف لک ولقومک **قریش** ،نظیره : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکر کم » ای شرفکم « وسوف تسئلون » عن حقه و اداء شکره .

روی **الضحاك عن ابن عباس**: ان **النبی** (ص) اذاسئل : لمن هذا الامر بعدك لم یخبر بشیء حتی نزلت هذه الایة و کان بعد ذلک اذا(۱) قال: **لقریش** . وعن **ابن عمر** قال

---

۱ ـ در هردونسخه چنین است و ظ در اصل چنین بوده : اذا سئل قال لقریش .

قال **رسول‌الله** لایزال هذاالامر فی **قریش** مابقی اثنان. وقال ان هذا الامر فی **قریش** لایعادیهم احد الا کبه‌الله علی وجهه ما اقامواالدین وقال (ص) من یردهوان **قریش** اهانه‌الله. و قال **مجاهد** : القوم هم **العرب فالقرآن** لهم‌شرف اذ نزل بلغتهم‌ثم‌یختص بذلک الشرف، الاخص فالاخص من‌**العرب** حتی یکون الاکثر **لقریش ولبنی‌هاشم**. وعن‌**ابی بردة** قال قال‌**رسول‌الله** الامراء من **قریش** لی علیهم حق ولهم علیکم حق ماحکموا ، فعدلوا. واسترحموا، فرحموا. وعاهدوا، فوفوا، فمن‌لم‌یفعل ذلک، فعلیه لعنةالله والملائکة والناس اجمعین.

«وسئل من‌ارسلنا من‌قبلک من رسلنا» ، لهذاالکلام وجهان، احدهما **ان الله** عزوجل جمع رسله لیلة اسری برسوله فی مسجد بیت المقدس فاذّن جبرئیل ثم اقام وقال یامحمد: تقدم فصل بهم فتقدم وصلی بهم فلمافرغ من الصلوة قال له جبرئیل «سل» یامحمد «من‌ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من‌دون الرحمن آلهة‌یعبدون» فقال **رسول‌الله** (ص) لا اسئل قد اکتفیت و هذاقول **الزهری و سعید بن جبیر و ابن زید** قالوا : جمع له الرسل لیلة اسری به و اُمران یسئلهم فلم یشکّ و لم یسئل وهذه الایة عدّت مکیة لان **رسول‌الله** (ص) لم یکن هاجراً لیلتئذ بعدوکل مانزل من **القرآن** بعد مهاجرة **رسول‌الله بمکة** فی عمرة القضاء و فی‌الفتح فی‌اسفاره. فانه یعد مدنیّة والوجه‌الثانی: وسئل من‌ارسلنا الیهم من‌قبلک رسولاً من رسلنا ، یعنی سل مؤمنی اهل الکتاب الذین ارسلنا الیهم الانبیاء هل جائتهم الرسل الا بالتوحید والمراد بالسئوال ، التقریرلمشرکی**قریش**انه لم‌یأت رسول ولاکتاب‌بعبادة غیر**الله** عز وجل.

« ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا الی‌فرعون وملائه فقال انی‌رسول رب‌العالمین» آیاته العصاء و الیدالبیضاء « فلما جائهم بآیاتنا اذاهم منها یضحکون» استهزؤا بها و قالوا انها سحر و تخییل و هذا تسلیة **للنبی** (ص) « و ما نریهم آیة الاهی اکبر من اختها » این آنستکه پارسیان گویند که همه از یکدیگر نیکوتر ، همه از یکدیگر بهتر و مهتر ، اکبر من اختها ای ـ قریبها و صاحبتها التی کانت قبلها « و اخذناهم بالعذاب » یعنی بالسنین ونقص من الثمرات و الطوفان والجراد والقمل

و الضفادع والدم والطمس فكانت هذه دلالات لموسى و عذاباً لهم و كانت كل واحدة اكبرمن التى قبلها « لعلهم يرجعون » عن كفرهم «وقالوا» **لموسى** لماعاينوا العذاب ، «ياايهاالساحر» ياايهاالعالمالكامل الحاذق و انما قالواهذا توقيراً وتعظيماً له لانالسحرعندهم كان علماً عظيما وصفة ممدوحة « اُدع لنا ربك بما عهد عندك » ای ـ بما اخبرتنا عن عهده اليك ، انّا ان آمنّا كشف عنا العذابفسلهبكشف العذابعنا « اننا لمهتدون » مؤمنون ، فدعا **موسى** فكشف عنهم العذاب فلم يؤمنوا فذالك قوله عزوجل:« فلما كشفنا عنهم العذاب اذا هم ينكثون » ای ينقضون عهدهم ويصرّون على كفرهم .

« و نادى فرعون فی قومه » چون **موسى** دعـا كرد و رب العزة بدعـاء وی عذاب از **قبطيان** باز برد ، **فرعون** ترسيد كه ايشان **بموسى** ايمان آرندهمه را جمع كرد و ملك خود و قوت خود فرا يـاد ايشان داد و ضعف **موسى** فرا نمود تاانپندارند كه كشف عذاب بدعاء **موسى** بود كه اگر بدعاء وی بودی و او بدعوی صادق بودی ، ملك وی را بودی و دعاء ازبهرخود كردی تاآن لثغة كه برزبان وی است زائل گشتی، گفت:« اليس لی ملك مصر وهذه الانهار تجری من تحتی » نه ملك زمين **مصر** مرا است و اينك جويهای **نيل** زيرقصرمن و دربوستان ورزان من ميرود بفرمان من ، وآن جويهای **نيل** سيصد و شصت بودند ، اصل آن ومعظم آن چهارند :

يكی نهر **ملك** ، ديگری نهر **طولون** سوم نهر **دمياط** ، چهارم **طنيس** « افلاتبصرون ام » سخن اينجا تمام است يعنی افلا تبصرون ام تبصرون ، نمی‌بينيد يامی‌بينيد آنكه گفت : « انا خير من هذا الذی هو مهين » و قيل معناه افلا تبصرون شدة ملكی و عجز **موسى** . ثم قال : ام انا خيرٌ بل انـا خير من هذ الذی هومهين ای : فقير لاحشم معه «ولا يكاد يُبين »ای ـ لايكاد يفصح بكلامه للثغةالتی فی لسانه، كان **موسى**(ع) بليغاً فصيحاً و كانت عليه حلاوة و مهابة و ملاحة غير ان لسانه كانت به عقدة فلما قال : « و احلل عقدة من لسانی » قيل لـه « اوتيت سئولك » فبقيت منها لثغة . **فرعون** خود را فضل نهاد بر**موسى** و گفت طاعت من اوليتر

که مرا ملک است و فرمان وحشم من برم ، ازاین **موسی** حقیر ضعیف و درویش که او را نه حشم است ونه مال ونه معیشت که بدان زیش کند و نه فصاحتی که بیان سخن کند.

« فلولا القی علیه » ان کان صادقاً « اساورة من ذهب » جمع الاسورة و هی جمع الجمع قرء **حفص** و **یعقوب** اسورة وهی جمع سوار قال **مجاهد** «کانوا اذا سوّدوا رجلاً سوروه بسوار وطوقوه بطوق من ذهب یکون ذلک دلالة لسیادته وعلامة‌لر یاسته فقال **فرعون** هلّا القی رب **موسی** علیه اسورة من ذهب ان کان سیداً یجب طاعته «اوجاء معه الملئکة مقترنین» متتابعین یقارن بعضهم بعضا یشهدون له بصدقه ویعینونه علی امره قال‌الله تعالی « واستخف قومه فاطاعوه » ، ای استخف **فرعون** قومه **القبط** یعنی وجدهم جهالاً واستخف عقولهم وقیل طلب منهم الخفة فی الطاعة وهی الاسراع الیها فاطاعوه یقال اخف الی کذا ای اسرع الیه واستخفه غیره دعاه الی ذالک ، ای : واستخفهم بهذا الکلام المزحزف«فاطاعوه انهم کانوا قوماً فاسقین» خارجین عن دین الله.

«فلما آسفونا» ای اغضبونا و الاسف اشد الغضب ، «انتقمنا منهم» ، ای احللنا بهم النقمة والعذاب « فاغرقناهم اجمعین » .

« فجعلناهم سلفاً » قرأ **حمزة** و **الکسائی** سلفا بضم السین واللام جمع سلیف من سلف ای تقدم وقرأ الباقون سلفا بفتح السین و اللام علی جمع السالف مثل حارس وحرس وخادم وخدم وراصد ورصد وهم الماضون المتقدمون من الامم ، و المعنی ، جعلناهم متقدمین لیتعظ بهم الاخرون « ومثلاً للاخرین » ای عبرة وعظة . وقیل سلفا لکفار هذه الامة الی النار ای مقدمة کفار هذه الامة الی النار « و مثلاً للاخرین » ای یضرب بهم الامثال فیما بینهم .

«ولما ضرب ابن مریم مثلاً » مفسران اندرین آیت مختلف القول اند بر سه گروه: قومی گفتند الضارب للمثل **عبدالله بن الزبعری** کان من مردة **قریش** قبل ان یسلم این مثل **عبدالله الزبعری** زد که آمد **برسول خدا** صلوات الله وسلامه علیه گفت تو میگوئی انکم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنم شما وهرچه فرود **از الله** می‌پرستید (**عیسی**)هیزم دوزخ است و تو میگوئی **عیسی** برادر منست و پیغامبر خدای .چون

وی چنین گفت، **مصطفی** صلی‌الله‌والسلام (ص) خاموش گشت منتظر وحی تا از حق جواب چه آید **عبدالله الزبعری** گفت **خصمته و اللات و العزی**، **قریش** که حاضر بودند دست زدند وخنده در گرفتند واز تصدیق بر گشتند. اینست که **رب‌العالمین** فرمود «اذا قومک» یعنی **قریشاً** «منه یصدون» ای یضجون و یصیحون و یضحکون و قیل یعرضون عن القرآن وعن التصدیق.

«وقالواءَ آلهتنا خیر ام هو» گفتند این خدایان ما بهتر یا **عیسی** اگر **عیسی** بآتش شاید بتان، هم شاید. قول دوم آنست که این مثل مشرکان زدند ایشان که ملائکه را دختران گفتند یعنی اذا جازان یکون **عیسی** ابن‌الله، جازان تکون الملئکة بنات‌الله. باین‌قول، «اذا قومک منه یصدون» مؤمنان‌اند که این‌سخن بر ایشان صعب آمد از آن بر گشتند و دیگران را ازآن بر گردانیدند قال **قتادة**: یصدون ای یخرجون وقال **القرظی**: یضجرون. قول سوم آنست که الضارب للمثل هوالله عزوجل این مثل آنست که‌الله زددرقرآن که «انّ مثل **عیسی عندالله** کمثل آدم». مثل **عیسی** بنزدیک **الله** چون مثل **آدم است آدم** را بیافرید ازخاک‌بی‌پدر وبی مادر، **عیسی** را بیافرید از باد بی‌پدر. در تخلیف بنزدیک الله درقدرت اوهردو یکی‌اند. چون این آیت فرو آمد کافران گفتند **محمد** می‌خواهد که ما او را خدای خوانیم و او را پرستیم چنانک ترسایان **عیسی** راپرستیدند: باین قول «اذا قومک منه یصدون» مشرکان **قریش** اند که ازضرب مثل برمیگشتند ومی‌خندیدند «و قالواءَ آلهتنا خیر ام هو»، یعنون **محمداً** خدایان ما به‌اندپرستیدن‌را یا **محمد** یعنی که خدایان خود فرونگذاریم و اورا پرستیم، «یصدون» بضم‌صاد قرائت **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** است و باقی بکسر صاد خوانند همالغتان مثل یعرُشون ویعرشون «ماضربوه لک الاجدلاً» ای انهم قد علموا انک لاتریدمنهم ان ینزلوک منزلة المسیح وماقالوا هذا القول الاّجدلا» ای خصومة بالباطل وعلی‌القول الاول‌ماضربوا هذاالمثل لک الاجدلا بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله «انکم و ماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم» هؤلاءالاصنام دون **عیسی** (ع) «بل هم قوم خصمون» حاذقون‌فی‌الخصومه. عن **ابی امامة** قال‌قال رسول‌الله (ص) ماضل قوم بعد هدی کانوا علیه، الااوتوا الجدل ثم‌قرأ «ما ضربوه لک الاجدلاً»

بل هم قوم خصمون» ثم ذکر **عیسی** علیه السلام فقال:

«ان هوالاعبد انعمنا علیه » بالتقوی « وجعلناه مثلاً » ای آیة وعبرة **لبنی اسرائیل** یعرفون قدرة الله علی ما یشاء حیث خلقه من غیراب « و لونشاء لجعلنا منکم ملائکة» ای لونشاء لاهلکنا کم وجعلنا بدلکم و مکانکم ملائکة «فی الارض یخلفون» یکونون خلفاء منکم یعمرون الارض ویعبدونی و یطیعونی. وقیل یخلفون ای یخلف بعضهم بعضاً وقیل معنی الایة: لونشاء لجعلنا من الانس ملائکة و ان لم تجر العادة کما خلقنا **عیسی** من غیر اب وانه لعلم للساعه ای ان **عیسی** نزوله من اشراط الساعة یُعلم بنزوله، قربها وثبوتها وقیل ان **عیسی** کان یحیی الموتی فعُلم به الساعة والبعث و قراء **ابن عباس** و **ابوهریرة** و انه لعَلَمٌ للساعة بفتح العین و اللام ای علامة و امارةٌ للساعة «فلاتمترن بها» یعنی اذ انزل فلاتشکن فی قیامها .یقولها **لقریش** قال **النبی** صلی الله علیه واله سلم لیوشکن ان ینزل فیکم **ابن مریم** حکما عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یهلک فی زمانه الملک کلها، الا الاسلام. ویروی انه ینزل علی ثنیة **بالارض المقدسة** یقال لها **افیق** و علیه ممصران یعنی ثوبین مصبوغین بالصفرة وشعر راسه دهین وبیده حربة یقتل بها الدجال فیاتی **بیت المقدس** والناس فی صلوة العصر و الامام یؤمّ بهم فیتاخر الامام فیتقدمه **عیسی** و یصلی خلفه علی شریعة **محمد** (ص) ثم یقتل الخنازیر و یکسر الصلیب و یخرب البیع والکنانس و یقتل **النصاری** الّامن آمن به . و قال **الحسن** و جماعة و انه یعنی و ان **القرآن** لعلم للساعة یعلمکم قیامها ویخبر کم باحوالها واهوالها «فلاتمترن بها» ای لاتشکن فیها قال **ابن عباس** ای لا تکذبوابها « و اتبعونی» القول هاهنا مضمر ای قل یا **محمد** اتبعونی علی التوحید «هذا صراط مستقیم» ای هذا دین قیم و **قال الحسن** هذا **القرآن** صراطه الی الجنة مستقیم.

«ولایصدنّکم الشیطان» عن الایمان بالساعة **والقرآن** « انه لکم عدو مبین » ظاهر العداوة « و لما جاء عیسی بالبینات » ای بالحجج و المعجزات « قال قد جئتکم بالحکمة» ای بالنبوة وقیل **بالانجیل**« ولابیّن لکم بعض الذی تختلفون فیه » من احکام **التورية** قال **قتاده** یعنی اختلاف الفرق الذین تحزبوا علی امر **عیسی** و قیل: لابین

لکم ما کان بینکم من الاختلاف فی الدین قال. **الزجّاج** الذی جاء به **عیسی** فی **الانجیل** انما هو بعض الذی اختلفوا فیه وبین لهم فی غیر **الانجیل** ما احتا جوا الیه« فاتقوا الله و اطیعونِ ان الله هو ربی و ربکم» خالقی ورازقی و انا عبد مخلوق محتاج الی الرزق «فاعبدونِ هذا صراط مستقیم، فاختلف الاحزاب من بینهم »ای فیمابینهم وهم احزاب **النصاری** تحزبوا فی **عیسی** ثلث فرق **الملکانیة** و **النسطوریة** و **الیعقوبیة** « فویل للذین ظلموا » ای قالوا فی **عیسی** ما کفروا به «من عذاب یوم الیم» العذاب.

« هل ینظرون » ای ینتظرون « الا الساعة » یعنی انها تاتیهم لا محالة، فکانهم ینتظرونها ، یعنی القاعدین عن الایمان « ان تأتیهم بغتةً » فجأةً « و هم لایشعرون » بمجیئها.

النوبة الثالثة

قوله : «اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا »**صنادید قریش** ازسرسبکباری و طیش میگفتند که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم **بوطالب** نهادند اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست، پیغام رسان **ولید مغیره** بودی سرور **قریش** وعظیم **مکه**، یا **بومسعود ثقفی** سید **ثقیف** وعظیم **طائف** .ایشان چنین میگویند و منادی عزت ندا میکند که « نحن قسمنا » ما آنرا که نخواهیم در مفازهٔ تحیر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسلهٔ لطف بدرگاه میکشیم، یکی را بهر لحظه در منازل درجات بدست ترقی جلوهٔ میکنیم و آنرا که نخواهیم هر ساعتی سرنگونتر همی داریم. « نحن قسمنا » قسمت ما چنین است و حکم ما اینست.

شهریست بزرگ و من بدودرمیرم تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم

فرمان آمد : که ای **جبرئیل** بآن روضهٔ رضارو و **رخش** فضل را بر گستوان عنایت، برنه ، **یتیم بوطالب** را بحضرت آر، عنان **براق** دولت اودرشاخ **سدرة** بند، ما میخواهیم که ازخزانهٔ غیب، اورا خلعتها روان کنیم، گفتند جلوه گری فرزند باعلی علیین وخواری مادراسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که : « نحن قسمنا» برقسمت ما اعتراض نیست و کس را روی سؤال نیست « لایُسئل عما یفعل و هم یُسئلون »

نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات‌مأوی ،میان‌نعیم وفوزمقیم شادان ونازان وجگر گوشهٔ نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئهٔ سوزان و گدازان چیست؟ « نحن قسمنا » قسمت الهی را مردّ نیست و حکمی که در ازل کرد آنرا تغییر و تبدیل نیست. « ما یُبدل‌القول لدیّ ». **ابلیس** مهجوررا ازآتش بیافرید ودر **سدرهٔ منتهی** او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بروی فرستاد و صدهزار سال او را برمقام خدمت بداشت آنگه زنار لعنت برمیان او بست ، **آدم** خاکی را ازخاک‌تیره برکشید و نا کرده خدمت، تاج کرامت و اصطفاء برفرق وی نهاد ،گفتند این عز ومنقبت **آدم** ازکجا و آن ذل و نومیدی **ابلیس**چرا ، گفت « نحن قسمنا » برقسمت ما چون و چرا نیست و هرکه چون و چرا گوید ۱۰ بر درگاه ما بار نیست . او جل جلاله چون ازکسی اعراض کرد جراحتی است که هیچ علاج نپذیردوچون برکسی اقبال کرد از خاك خانهٔ او همهٔ گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دو گروهند : توانگران مال وتوانگران حال . توانگران مال بمال مینازند و توانگران حال با « نحن قسمنا »میسازند و اگر ازاین باریکترخواهی توانگران حال دو گروهند : گروهی‌را دیده برقسمت قسام آمد ، بهرچه یافتند رضا دادند و قانع گشتند ، گروهی دیده بر « نحن » آمد « قسمنا » ندیدند از شهود قسام نپرداختند ، هردوکون برایشان جلوه کردند درآن‌نیاویختند ، برسنت **سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین** راست رفتند وبر سیرت وی که « مازادالبصر وما طغی » ، پی بردند لاجرم امروز مفتاح در رشاد گشتند و مصباح سرای سداد وفردا ایشانرا آن ساختند که : لاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. **بوبکر رضی** شیخ **شام** وقتی در بادیه‌ای بود بتجرید و در**الله** زارید و گفت : الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهرهٔ من بر دل من چیزی آشکارا کن تا جان من بیاساید ، دری از آن حقایق قربت بروی گشادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که تباه گشتید . گفت : الهی‌بپوش که من طاقت آن ندارم ، آنرا بپوشیدند **شیخ‌الاسلام انصاری** گفت نهان‌کردن غیب و پوشیدن حقایق آن از **الله** تعالی رحمت است که آن در این جهان نگنجد. هرچه از آن آشکارا شود یا آن بود که آنکس را در وقت ببرند ، یا عقل

وی طاقت آن ندارد ، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نهان به تـا در سرای غیب و حقیقت برسر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است وزندان اندوه تا روزی که این مدت بسرآید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود .

ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید ودر حقایق وغیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسرآید و صبح کرامت از مشرق قربت برآید، اشخاص پیروزی بدرآید ، ظلمتُ فرقت را نور وصلت با برآید ، گیر چنانکه تو خواهی چنان برآید. بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود. دست علایق از دامن حقایق رهان شود ، قصهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود ، دیده و دل و جان هرسه بدو نگران شود. «من یعش عن ذکر الرحمن نقّیض له شیطاناً فهو له قرین» من لم یعرف قدرالخلوة مع‌الله فحاد عن ذکره واخلد الی خواطره‌الردیئة، قیض‌الله له من یشغله عن‌الله. هر که قدر خلوت باحق نداند ازذکر او بازماند و هر که ازذکر او بازماند ، حلاوت ایمان ازکجا یابد. لاجرم بجای ذکر **رحمن** وساوس **شیطان** نشیند و هواجس نفس بیند و هر که برپی **شیطان** رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر **الله** چه داند و از درد دین چه خبز دارد ، **بلال** سوخته باید و **سلمان** ریخته و **معاذ** کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند.

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید

مسلمـانی زسلمان جوی و درد دین زبو دردا

اگر **بلال است** از تیمارمسلمانی بیمارونحیف گشته ، و **رمعاذ** است سراپردهٔ عشق درصحرای درد نایافت، زده که : تعالوا نؤمن ساعةً . ، ورسلمان است جان ودل خویش غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سرّ خود گم کرده ، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر**مسجد رسول** (ص) بر گذشت از خود چنان بیخود گشته و درمذکورچنان مستغرق شده که سلام بر**رسول** فراموش کرد ، جلال وعظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بررسول نگذاشته . مصراع: یعلم الله گر همی دانم نگارا شب ز روز.

چون بر گذشت و سلام نکرد **مصطفی** (ص) تیز دروی نگریست دل ویرا دید ، چون کشتی دربحر غیب افکنده ، باد جلال ازمهب تجلی خاسته ، کشتی‌بشکسته و **سلمان** سر گشته. زبان سلمان بزیارت دل رفته ، دل درجان آویخته ، جان درحق گریخته. **مصطفی** (ص) دانست که سلمان از خود رهاشده ومرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده. ای جوانمرد ، کار آن مرغ دارد. قفس که دراومرغ نبود بچه شاید. گفته اند قفس ، قالب است و امانت مرغ ، پراو عشق ، پرواز او ارادت ، افق اوغیب ، منزل او درد ، استقبال از راه اتیته هرولة . هر گه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند ، کرو بیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند ، تا برق این جمال دیده های ایشان نرباید. **مصطفی** (ص) هرچند که از احوال **سلمان** باخبربود غیرتی برصحرای سینهٔ وی گذر کرد گفت : **ای سلمان** می بر گذری وسلام می‌نکنی ، **سلمان** جواب نداد ، **رسول** فرمود ای **سلمان** آخر نه من راهت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری ، **سلمان**هم جواب نداد ، سرّ**سلمان** آن ساعت درالله زارید که الهی یا زبانی بازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده. **جبرئیل** آن ساعت از هواء قدرت بشتاب درآمد **رسول** فرمود : ای **جبرئیل** امروز بشتاب‌آمدی ، گفت آری که **سلمان** درغرقاب است. **ای محمد** الله ترا سلام میکند میفرماید که با **سلمان** میگوئی نه‌راهت من‌نمودم؟ ترا راه که‌نمود ؟ میگوئی نه امید بشفاعت من داری ؟ در کل عالم کرا زهرهٔ شفاعت بود تا دستوری‌من نباشد؟ **ای محمد** تو بر طور نبودی آنروز که ما نداکردیم آن ذرهٔ **سلمان** در میان ذره‌ها متواری، خیمهٔ عشق برصحرا زد وغیرت ارنی استقبال کرد ،که یا **موسی** تو پنداری که دراین مملکت ، عاشق خود توئی ، درنگر باین‌خاك طور ، تا در زیر هرذره‌ای ، عاشقی بینی ایستاده ومیگوید : ارنی ارنی ، قال **النبی** (ص) : من ارادان ینظر الی عبد نوّرالله قلبه ، فلینظر الی **سلمان**.

۳ - النوبة الاولی

« الاخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوّ» ، دوستان همه‌آنروز یکدیگررا

دشمن باشند ، « **الّا المتقین** (۶۷) » مگر [گرویدگان] پرهیزندگان [ازشرك] .

« **یاعبادِ** » [ایشانرا گویند]: ای‌بندگان من ، « **لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون** (۶۸) » برشما نه بیم است امروز ونه اندوه .

« **الذین امنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین**(۶۹) » ای ایشان که بگرویدند وسلمانان بودند. « **ادخلواالجنة** » در روید دربهشت ، « **انتم و ازواجکم** » شما و جفتان شما ، « **تُحبرون**(۷۰)» شما را شادان میدارند .

«**یُطاف‌علیهم**»بر[سر های]ایشان‌میگردانند،«**بصحاف‌من‌ذهبٍ‌واکوابٍ**»، کاسهای زرین وآبدستهاء زرین ، « **وفیهاماتشتهیه** (۱) **الانفس** » ، ودرآن بهشت است هرچه دلها خواهد ، « **و تلذالاعین** » ، وچشمها را خوش‌آید ، «**و انتم فیها خالدون**(۷۱) » و شما درآن جاویدان.

« **وتلك‌الجنة** » و آن بهشت آنست « **التی اورثتموها** » که شما را میراث دادند [ازناگرویدگان]، « **بماکنتم‌تعملون** (۷۲) » بآنچه میکردید [در دار دنیا از نیکوئی] .

« **لکم فیهافاکهةٌ کثیرةٌ** » شما راست در آن ، میوه‌های فراوان ، « **منهاتأکلون**(۷۳) » ازآن میخورید .

« **ان‌المجرمین فی‌عذاب‌جهنم خالدون**(۷۴) » ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان اند.

« **لایفتّرعنهم** » ، هیچ کم نکنند وسست از ایشان عذاب آن ، « **وهم‌فیه مبلسون**(۷۵) » و ایشان درآن عذاب اند فرومانده بیچاره ونومید وخوار .

« **وماظلمناهم** » وبرایشان‌ستم نکردیم،« **ولکن کانواهم‌الظالمین**(۷۶)» لکن ایشان ستمکاران بودند [برخود] .

« **ونادوا یامالكُ** » باوازخوانند خازن دوزخ را **مالك** وگویند ، **لِیقض علینا ربك** » ، [ازخداوند خویش‌خواه] تا مرگ راند برما ، «**قال انکم ماکثون**۷۷» **مالك** ایشانر جواب دهد که ایدر خواهید بود.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : تشتهی .

« **لقدجئناکم بالحق** » پیغام راست آوردیم بشما دردنیا ، «**ولکن اکثرکم للحق کارهون**(۷۸) » لکن بیشتر شما سخن راست را دشوار دار بودید وناخواه.

« **ام ابرموا امراً** » یا ایشان کاری محکم [در مکربا رسول ما] میسازند فراهم ، « **فانا مبرمون**(۷۹) » ما نیز کاری محکم میسازیم فراهم.

« **ام یحسبون انّا لانسمع سرهم ونجویهم** » یا می‌پندارند که ما نمی‌شنویم نهان ایشان دردلها ، وراز ایشان درزبانها ، «**بلی**» ، آری [میشنویم] ، « **ورسلنا لدیهم یکتبون** (۸۰) » و فرستادگان ما بنزدیک ایشان ، [کرد و گفت ایشان] می‌نویسند.

« **قل ان کان للرحمن ولد** » ، گوی (۱) اگر رحمن را فرزند بودی ، « **فانا اول العابدین**(۸۱) » من پیشین کسی بودمی که ننگ داشتمی از پرستش او.

« **سبحان رب السموات والارض رب العرش** » ، پاکی و بی عیبی خداوند آسمان وزمین را خداوند عرش ، « **عما یصفون** (۸۲) » ازآن صفتها [که آن دروغ زنان میگویند او را].

« **فذرهم یخوضوا** » ، گذار ایشانرا تا همان نابکار میکنند و میگویند « **ویلعبوا** » وببازی‌میزیند ، « **حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون** (۸۳) » تاآنگاه که بآنروز رسند که ایشانرا می وعده دهند.

« **وهوالذی فی السماء الهٌ** » ، اوست که در آسمان خدا اوست ، « **وفی الارض الهٌ** » و درزمین خدا، هم اوست ، « **و هوالحکیم العلیم** » (۸۴) » واوست آن راست کار راست دانش.

« **تبارك الذی له ملک السموات و الارض** » و برتر است و پاکتر وبزرگوارتر آن خدای که اوراست پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین « **ومابینهما** » وهرچه میان آن هردو ، « **وعنده علم الساعة** » و بنزدیک اوست روز رستاخیز ، « **و الیه تُرجعون**(۸۵) » وهمهٔ آفریده را با او خواهند برد.

« **ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة** » و نه پادشاهند ایشان

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : مگر

که بخدای میخوانند ایشانرا فرود از او برشفاعت ایشانرا ، « **الا من شهد بالحق وهم یعلمون** (٨٦) » مگر کسی که گواهی دهد براستی [که الله یکی] وبدل میداند . « **و لئن سئلتهم من خلقهم** » ، و اگر پرسی ایشانرا ، که آفرید ایشانرا ؟ ، « **لیقولنّ الله** » ، ناچار گویند که **الله** . « **فانی یؤفکون** (٨٧) » پس ایشانرا ازحق چون برمیگردانند .

« **وقیله یارب** » ، [میپندارند که مانمی شنویم سخن رسول که] میگوید : یارب « **انّ هؤلاء قومٌ لایؤمنون** (٨٨) » ینان گروهی اند پند بنمیگروند . « **فاصفح عنهم** » ، فراگذار از ایشان ، « **وقل سلام** » وگوی من از پاسخ نابکار گوی ، بیزارم « **فسوف یعلمون** (٨٩) » آری آگاه شوند .

النوبة الثانية

قوله : ـ « الاخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدو » مفسران را در این آیت دو قولست : یک قول آنست که مراد باین، کفار و احزاب اند که روز قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند ، همانست که جای دیگر فرمود : « ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً » روزقیامت بیکدیگر کافر سرید ویکدیگر را نفرین کنید .

قول دیگر آنست که : الاخلاء علی المعصیة فی الدنیا یوم القیمة بعضهم لبعض عدو « الا المتقین » ای ـ الا المتحابین فی الله علی طاعة الله . ایشان که در دنیا بر معصیت و بر مخالفت شریعة با یکدیگر دوستی گیرند و دمساز یکدیگر باشند ، فردا درقیامت ایشانرا از آن دوستی نفعی نیاید بلکه دشمن یکدیگر شوند .

مجاهد گفت : اصحاب المعاصی متعادون یوم القیمة ، آنگه استثنا کرد گفت : « الا المتقین » مگر ایشان که از معصیت بپرهیزند و در دنیا از بهر خدا ، در طاعت خدا ، دوست یکدیگر باشند . آن دوستی بپیوندد ودر قیامت گسسته نشود .

قال **النبی** (ص): ان **الله** تعالی یقول **یوم القیمة**: این المتحابّون بجلالی، الیوم اظلهم فی ظلی یوم لاظل الا ظلی .

وفی روایة اخری : یقول الله تعالی المتحابّون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون والشهدآء. وقال **ابن عباس** : اَحِبَّ للّه وأبغض للّه ووال للّه و عادللّه ، فانه انما ینال ما عندالله بهذا ولن ینفع احدا ، کثرة صومه وصلاته وحجّه حتی یکون هکذا و قدصارالناس الیوم یحبون و یبغضون للدنیا ولن ینفع ذلک اهله ، ثم قراء : « الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین » و قال **علی** (ع) فی هذه الآیة : خلیلان مؤمنان و خلیلان کافران ، فمات احد المؤمنین فقال یا رب ان فلاناً کان یأمرنی بطاعتک و طاعة رسولک ویأ مرنی بالخیر و ینهانی عن الشر و یخبرنی انی ملاقیک ، یارب فلا تضلّنّه بعدی و اهده کما هدیتنی و اکرمه کما اکرمتنی ، فاذا مات خلیله المؤمن، جمع بینهما فیقول لیثن احدکما علی صاحبه فیقول نعم الاخ ونعم الخلیل ونعم الصاحب. قال ویموت احدالکافرین فیقول یا رب ان فلاناً کان ینهانی عن طاعتک وطاعة رسولک ویأمرنی‌بالشر وینهانی عن‌الخیر ویخبرنی انی غیرملاقیک، فلاتهده بعدی واضلله کما اضللتنی واهنه کما اهنتنی ، فاذامات خلیله الکافرجمع بینهما فیقول لیذمّ احدکما ،صاحبه ، فیقول بئس الاخ وبئس‌الخلیل‌وبئس الصاحب. ثم قرأ: « یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین »

« یا عبادی لاخوف » القول هـا هنا مضمر یعنی یقول‌الله تعالی للمتقین : « یا عبادی » گفته اند در روز قیامت در وقت بعث که **رب‌العالمین** خلق را زنده گرداند، همه ترسان و لرزان باشند ، جانها از فزع قیامت بچنبر گردن رسیده‌اند ، ندا آید که : « یا عبادی لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون » خلق همه امید دارند که‌این‌ندا عامست همگنانرا ، تا برپی‌آن ، ندا آید که: « الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین » آنگه ، کافران همه نومید شوند و مسلمانان ازکافران جدا شوندو ایشانرا گویند : « ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون »

مفسران گفتند نظم این آیات بردو وجه است : یکی بر تقدیم وتأخیر، یعنی یا عبادی الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین لاخوف علیکم‌ولا انتم‌تحزنون. ای‌بندگان من که بسخنان من‌بگرویدید ومسلمان بودید ، شما را امروز نه بیم است ونه اندوه.

وجه دیگر : « یا عبادی، لاخوفٌ علیکم‌الیوم و لا انتم تحزنون » سخن

اینجا تمام شد،آنکه برمعنی‌ندا گفت بی‌حرف ندا : «الذین آمنوا» یعنی یا ایهاالذین آمنوا کقوله :- « یوسف اعرض عن هذا » یعنی یا یوسف ، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند ، «ادخلوا الجنة » درروید در بهشت ، « انتم‌وازواجکم تحبرون » ای - تسرّون و تنعّمون و قیل - الخبر،السماع .

« یطاف علیهم بصحاف‌من ذهب و اکواب » الطائف‌الخادم و الصحاف القصاع الواسعة ،واحدتها :صحفة .والاکواب:جمع کوب،وهواناء‌مستدیر مدورالرأس، لا عروةله ولااذن ولاخرطوم ، والمعنی: بایدی‌الغلمان صحاف من ذهب فیها طعام، و اکواب من ذهب فیها شراب« فیها» ای - فی‌الجنة « ماتشتهیه‌الانفس‌وتلذالاعین » هذا من جوامع القرآن لانه‌جمع بهاتین اللفظتین، مالو اجتمع الخلق کلهم علی‌وصف ما فیها علی‌التفصیل ،لم یخرجوا عنه. قرأ **نافع وابن عامر وحفص** ، ما تشهیه‌الانفس ، و کذلک هی فی مصاحفهم‌و قرأ الاخرون بحذف‌الهاء. وحذف الضمیر من‌الموصول ، احسن من‌الاثبات، تقول : لذّالشئی یلذ فهو ملذوذ و لذیذ ، قال‌الشاعر :

و لقد هممت بقتلها من اجلها کیما تکون خصیمتی فی‌المحشر
کیما یطول خصامنا و نزاعنا فتلذّ عینی من لذیذ المنظر

تقول: هذاالشراب ملذوذ و لذید و لذّو لذّة. **قال‌الله تعالی** عزوجل :- « و انهار من خمر لذّة للشاربین » والمصدر:اللذاذة ، قال **الحسن‌البصری** : لذاذة شهادة ان لااله الاالله فی‌الاخرة کلذاذةالماء البارد فی‌الدنیا و«تلذالاعین » ای - تجد للنظر الیه لذةً لافراط حسنه فی مرآها وماالتذبه‌العین ،قبلته‌النفس، لانها رائدالعین، « و انتم فیها خالدون » لان نعیمها لایزول و لا ینقطع . و فی‌الخبر: ان اعرابیاً قال یا **رسول‌الله** افی‌الجنة ابل فانی احبّ‌الابل ، فقال یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة، اصبت فیها ما اشتهت نفسک و لذّت عینک.

وعن **ابی هریره** قال : قال **رسول‌الله** (ص) : ان ادنی اهل‌الجنة منزلة ، من‌له سبع درجات وهو علی‌السادسة و فوقه‌السابعة ، و ان له ثلثمائة خادم وانه یُغدی علیه ویراح فی کل یوم ثلثمائة صحفة ، فی کل صحفة لون من‌الطعام لیس‌فی‌الاخری ، و انه لیلذ اوّله کمایلذ آخره و ان له من‌الاشربة ، ثلثمائة اناء فی کل اناء شراب

لیس فی‌الاخر، وانه لیقول یارب، لواذنت لی، لاطعمت اهل‌الجنة وسقیتهم ولم ینقص ذلک مما عندی شیئاً، و ان له من الحور العین ثنتین و ستین زوجة، سوی ازواجه من‌الدنیا. و عن **ابی ظبیة السلمی** قال: ان الشرب من‌اهل‌الجنة لتظلّهم سحابة، فتقول ما امطر کم، فمایدعو داع من‌القوم، بشیئی، الاامطر ته، حتی ان‌القائل منهم، لیقول: امطر ینا کواعب اترابا. وعن **ابی‌امامة** قال ان‌الرجل من‌اهل‌الجنة لیشتهی الطائر وهو یطیر، فیقع متعلقا نضیجاً فی کفه، فیأ کل منه حی تنتهی نفسه ثم یطیر و یشتهی الشراب، فیقع الابریق فی‌یده فیشرب منه مایریده ثم یرجع الی مکانه.

« و تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعلمون » یقال لهم: هذه الجنة التی وعدکم الله فی کتابه انه یورثکموها فی قوله: « تلک‌الجنة التی نورث من‌عبادنا من کان تقیاً ». و فی‌قوله: « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » قیل: ورّث الله الذین قبلوا امره، منازل الذین لم یقبلوه.

« لکم فیها فا کهة کثیرة » تتعللون بها بعدالطعام و الشراب « منها تأ کلون» ای: ماشتهیتم منها. و فی‌الخبر: لاینزع رجل فی‌الجنة من ثمرها الانبت مکانها مثلاها، ثم ذکر جزاء الکفار للتقابل، فقال:

« ان‌المجرمین فی‌عذاب جهنّم خالدون » رفع خالدون بالخبر لانه المقصود بالذکر و یجوزان یکون خبراً بعد خبر.

« لاَیفتَّر عنهم » ای - لایخفف عنهم زماناً ولانقصاناً « و هم فیه » ای - فی‌العذاب « مبلسون » آئسون من‌النجاة، متحیرون.

« وما ظلمناهم» بالعذاب «ولکن کانوا هم‌الظالمین » ظلموا انفسهم بکفرهم،

« و نادوا یا مالک » لما یئسو من فتور العذاب، نادوا یا **مالک** و هو خازن النار، « لیقض علینا ربک » یعنی لیمتنا ربک فنستریح فیجیبهم **مالک** بعد مائة سنة و قیل بعد الف سنة، « انکم ما کثون» فی العذاب، لاتتخلصون عنه لابموت ولافتور. وقیل هده تمنّ منهم لاطمع، لانّهم یعلمون انه لا مخلص لهم.

قال عبدالله بن‌عمرو: ینادون مالکاً اربعین سنةً فیجیبهم بعدها « انکم ما کثون»ثم ینادون رب العزة « ربنا اخرجنا منها، فان عدنا فانا ظالمون» فلا یجیبهم

مثل عمر الدنيا ثم يقول « اخسئوا فيها ولا تكلمون » ، فليس بعدها الا كصياح الحمير اوّله زفير وآخره شهيق.

« لقد جئنا كم بالحق» **ای بالقرآن والنبی**، «ولكن اكثر كم للحق كارهون» كرهتم ما جائكم الرسول به وخفتم زوال رياستكم.

« ام ابرموا امراً فانا مبرمون » يعني احكموا امراً في المكر **بمحمد(ص)** فانا محكمون امراً في مجازاتهم وذلك حين اجتمع كفار **قريش** في **دار الندوة** بعد موت **ابي طالب**، ليمكروا **بالنبي**،(ص) فنزل **جبرئيل** فاخبره بمكرهم وامره بالخروج، فخرج من ليلته الى الغار وقتل اولئك النفر **ببدر** فذلك قوله : انّا مبرمون.

«ام يحسبون انا لانسمع سرهم» حديث انفسهم « و نجويهم » ما يتحدثون فيما بينهم ويخفونه عن غيرهم ، « بلى » نسمع ذلك ونعلم ، « و رسلنا » ايضاً يعني الحفظة ، « لديهم يكتبون» ثم يعرض عليهم في القيامة ليعلموا انه لايخفى على ملائكتنا فكيف علينا.

اين آيت درشأن سه کس فرو آمد : **صفوان بن اميه و ربيعة و حبيب بن عمرو الثقفيين** ، بر در **كعبه** نشسته بودند و با يكديگر راز ميگفتند ، **حبيب** گفت : **محمد** با اصحاب خويش ميگويد که خداوند من راز نهانی که میان دو کس رود میداند و هرجا که سه کس فراهم آیند چهارم ایشان بود ، گوئی آنچ میان ما میرود میداند. **ربيعة** گفت : مگر بعضی داند همه نه ، **صفوان** گفت و نه یک کلمه که اگر دانستید همه دانستید **حبیب** گفت : چنانست که **صفوان** میگوید ، ازاین رازها ونهانیها هیچ نداند ، بجواب ایشان این آیت آمد : ، میپندارند که ما سرّ دل ایشان نمیدانیم و راز ایشان نمی‌شنویم ، بلی میدانیم ومیشنویم وفرشتگان نیزمینویسند که بر ایشان موکّلند. «قل ان كان للرحمن ولد » في قولكم وعلى زعمكم ، « فانا اول العابدين » اى- فانا اول من عبده بانه واحد لاشريك له ولا ولد و اول من كذّبكم وخالفكم فيما قلتم. قال **ابن عباس** ، ان، هاهنا بمعنى النفي والجحد ، اى - ما كان للرحمن ولد وانا اول الشاهدين له بذالك، العابدين له وقيل العابدين ، بمعنى الآنفين، يعني انا اول الآنفين من هذا القول ، المنكرين ان له ولداً، يقال عبد يعبد عبداً ، اذا انف وغضب ، والمعنى:

انا اول من غضب للرحمن ، ان یقال له ولد ، قرأ **حمزة** و **الکسائی** ، وُلد نضم الواو و سکون اللام و قرأ الباقون و لد بفتحتین و الوجه انهما لغتان کالصلب و الصلب و یجوزان یکون وُلد جمع ولد کاسد لجمع الاسد. ثم نزّه نفسه عن الولدفقال :

« سبحان رب السموات والارض رب العرش عما یصفون » ای عما یقولون من الکذب .

«فذرهم یخوضوا» ، فی باطلهم « ویلعبوا » فی دنیاهم« حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون » یعنی **یوم القیمة** .

« وهوالذی فی السماء الهٌ و فی الارض الهٌ» قوله فی الارض ، فی هاهنا زائدة، تأویله : وهوالذی فی السماء والارض اله ، قال **قتاده** : یعبد فی السماء والارض تعبده الملئکة فی السماء و تعبده الانس والجن فی الارض ، لیس له فیهما ولد ولا شریک ، « و هوالحکیم » فی ندبیر خلقه « العلیم » بمصالحهم.

« تبارک الذی له ملک السموات و الارض و ما بینهما » ای ـ جل لم یزل ولا یزال الذی له ملک السموات والارض و مابینهمایعنی مافیهما من المخلوقات، وقیل و مابینهما ، هوالهوآء ، « و عنده علم الساعة »ای ـ تفرد بعلم قیام الساعة « والیه ترجعون » . قرأ **ابن کثیر** و **حمزة** و **الکسائی** و **یعقوب** بروایة **رویس** ، بالیاء و الوجه انه علی الغیبة لان ماقبله کذلک و هوقوله : ـ « فذرهم یخوضوا ویلعبوا» و قرأ الباقون و **یعقوب** بروایة **روح** ، ترجعون بالتاء ، و الوجه انه علی تقدیرقل ، کانه قال : قل لهم و الیه ترجعون. و یجوزان یراد به مخاطبون وغائبون ، فغلب حکم الخطاب و کان **یعقوب** وحده یفتح اوله و یکسرالجیم ، و الباقون یضمون اوله و یفتحون الجیم یعنی : الیه ترجعون للثواب و العقاب.

« ولا یملک الذین یدعون » ای ـ یدعونهم فهو عام فی المدعوین ، من الملئکة والانس و الجن والاصنام ، ثم استثنی فقال « الا من شهد بالحق» و هو**عیسی** و **عزیر** و **الملئکة** فانهم یملکون الشفاعة لانهم یشهدون بالحق « وهم یعلمون » . حقیقة ماشهدوابه ، میگوید ، روز رستاخیز این معبوداز، که ایشانرا فرود از **الله** می پرستند، شفاعت نکنند وشفاعت نتوانند هیچ کس را مگر **عیسی** و **عزیر** و **فرشتگان** ، اگرچه

ایشانرا فرود از الله میپرستند، ایشان شفاعت توانند، زیراکه ایشان براستی، **الله** را گواهی میدهند بیکتائی و بی‌همتائی و بدل و اعتقاد ویقین، یکتائی و بی‌همتائی وی میدانند. این قول **قتاده** است که: «الذین یدعون» برعموم میراند، اما قول **مجاهد** آنست که: الذین یدعون» خاص است **بعیسی** و **عزیر** و **فرشتگان** ومعنی آنستکه: لایملك **عیسی** و **عزیر** و **الملئکة** الشفاعة «الامن شهد» ای ـ الالمن شهد بالحق فیقول لااله الا الله و یعلم بقلبه ماشهدبه لسانه، میگوید: **عیسی** و **عزیر** و **ملائکه** که ایشان را فزود از **الله** میپرستند، شفاعت نتوانند، مگر کسی را که گواهی دهد **الله** را بیکتائی وبدل یقین داندکه **الله** یکی است.

قولی‌دیگر گفته اندکه: «الذین یدعون» عابدان میخواهد نه معبودان، و باین قول یملك بمعنی ینال است و الا بمعنی لکن و هوالاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فزود از **الله** کسی را میپرستند، شفاعت، هیچ شفیع در نیابند و برهیچ شفاعت، پادشاه نه‌اندکه هیچ کس ازبهر ایشان شفاعت نکند، لکن کسی‌که براستی گواهی دهدکه **الله** یکی است وبدل داندکه یکی است، او مالك شفاعت باشد و شفاعت شفیعان دریابد.

«ولئن سألتهم»، یعنی **قریشا** «من خلقهم لیقولنّ الله فانی یؤفکون» یصرفون عن‌الحق الی الباطل.

«وقیله یارب» الهاء راجعة الی **النبی** (ص). **عاصم** و **حمزة**، و قیله بکسر لام خوانند عطف است برساعت، یعنی «و عنده علم الساعة» وقیل **النبی** (ص): یارب، میگوید آگاهی بنزدیك **الله** است از سخن **رسول** که میگوید: یارب باقی بفتح لام خوانند، عطف برسرّ و نجوی، معناه: ام یحسبون انا لانسمع سرهم و نجویهم و قیله یارب. میپندارندکه ما سر ونجوی ایشان نمی‌شنویم‌وسخن **رسول** که‌میگوید: «یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون» رسول خدا از **قریش به‌الله** نالید و گفت: «یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون» اینان گروهی اند که بنمی گروند.

«فاصفح عنهم» القول هاهنا مضمر، التاویل فقلناله فاصفح عنهم. والصفح

۱ ـ ظاهراً (که) ساقط شده است.

الاعراض و العفو و هو منسوخ بآیة القتال ، « و قل سلام » هذه برآءة و لیست بتحیة ، کقول ابراهیم لابیه ، « سلامٌ علیک ساستغفرلک ربی » و کقوله تعالی : - « سلام علیکم لانبتغی الجاهلین » ثم هدّدهم فقال : « فسوف یعلمون » . قرأ نافع و ابن عامر بالتاء علی‌المخاطبة ای - قل لهم یا محمد « فسوف تعلمون » و الباقون بالیای للغیبة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : - « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض‌عدوالاالمتقین » بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس ، زیرا که جمال بر کمال وجلال بی‌زوال اوراست ، ذات ازلی و صفات سرمدی اوراست ، و وجود بی‌غایت وجود بی‌نهایت اوراست ، علم بی‌آلت و قدرت بی‌حیلت اوراست .

بوبکر صدّیق گفت : من‌ذاق من‌خالص محبة الله عزوجل ، منعه ذلک من طلب الدنیا واوحشه من جمیع البشر .

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل کرد ، کدورت طلب دنیا وقبول خلق ، از دل وی رخت برداشت ، اگر کسی‌را دوست دارد از مخلوقان ، ازآن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد ، یا از روی دوستی باحق مناسبتی دارد . هر کرا دوستی بود ، بحقیقت سرا و کوی ومحلت او ، او را دوست بود . قال‌الشاعر :

وما عهدی بحب تراب ارض ولکن مـا یحلّ به الحبیب .

مصراع : مقصود رهی ز کوی تو روی توبود .

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید : - « انْ اولیاؤه الاالمتقون » دوستی رسول خدا از آنست که خود میفرماید :

احبّونی لحب الله عزوجل ، پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت است و الیه الاشارة بقوله : « وانّ الی ربک‌المنتهی » و نشان محبت‌آنست که هرمکروه طبیعت و نهاد که ازدوست بتوآید آنرا بر دیده نهی ، مصطفی (ص) گفت: لخلوف فم‌الصائم اطیب عندالله من ریح‌المسک. بوی متغیر از دهن روزه‌دار عطر

سراپردهٔ قدوسیت است. برهمهٔ عطرهاء عالم مقدم دارچون دوست آنرا می‌پسندد. قال الشاعر :

و لو بید الحبیب سُقیت سماً	لکان السم من یده یطیب
آن‌دل که‌توسوختی‌تراشکر کند	وان‌خون که‌توریختی‌بتوفخر کند
وان دما اجریته لک شاکر	و ان فؤاداً رعته لک حامد
زهری که بیادتوخورم‌نوش‌آید	دیوانه ترا بیند با هوش آید[۱]

و گفته اند ای هر که ترا دید بشناخت وهر که بشناخت بیاویخت وهر که بیاویخت بسوخت. وسوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند، باین‌نداء کرامت که : « یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون » .

چنانکه درازل گفت ، عبادی ، در ابدهم‌خود گوید، عبادی. درازل گفت : عبادی انتم خلقی و انا ربکم الیّ فارفعوا حوآئجکم ، ودرابد گوید: عبادی «لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون » این خود خطاب است با عامهٔ مؤمنان.

اما خطاب با صدّیقان و نزدیکان آنست که گوید :

عبادی‌هل‌اشتقتم الیّ،عبادی هل احببتم لقائی. اینست عزیزحالتی‌وبزرگوار منزلتی ، قاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب ، درخت وصل برآمده ورسول مقصود بدرآمده ، یار بشرط عشق درآمده .

یارهم آخر بشرط عشق درآید	رنج من از عاشقیش هم بسرآید

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب » این نصیب زاهدان وعابدان است که یکبارگی خود را باطاعت وعبارت دارند وبحکم ریاضت ومجاهدت بروفق شریعت ، روزگاز بگرسنگی و تشنگی بسرآوردند. و بملذوذات اطعمه واشربهٔ دنیا بکار نداشتند ، لاجرم فردا دربهشت غلمان و ولدان ، پیالهاء زرین بر سرایشان میگردانند و میگویند :

« کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی‌الایام الخالیة ـ وفیها ماتشتهی‌الانفس

---

۱ ـ بیت ۲ ترجمهٔ تقریبی بیت ۳ و بیت ٤ ترجمه تقریبی بیت ۱ است گویا در این نسخه ترتیب نسخه اصل رعایت نشده باشد .

و تلذالاعین » این نصیب عارفانست و مشتاقان ، که تا بودند درآرزوی دیدارجلال و جمال حق بودند ، با دلی تشنه و نفسی سوخته وجانی بعشق افروخته ، شمه ای ازعالم دوستی بایشان رسیده وایشان درآن شمه سراسیمه ومتحیر گشته ، تحیری که درون پرده است نه برون پرده ، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده ، از آثار کمال جلال الهی است.

هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گم‌راهست ، هر که از حق بخلق نتواند آمد ، متحیر حضرت در گاهست ، هرچند که رود جز بوی بازنگردد.

پیر طریقت از ینجا گفت : روزگاری او را می جستم ، خود را میبافتم ، اکنون خود را میجویم او را میبابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته اند که : یا دلیل المتحیرین ، زدنی تحیراً و انشدوا.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلاً لمن تحیر فیکا

قومی خدایرا پرستند بربیم و طمع ، دیدهٔ ایشان برین‌آمد که :

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب » مزدوران اند در بند پاداش مانده و دل در غم خلد بسته ، قومی او را بمهر و محبت پرستند ، عارفان اند دل با مهر او داده ودرآرزوی دیدار وی سوخته. **پیر طریقت** گفت : من‌چه‌دانستم که مزدوراست ، کسی کو رابهشت رأس‌المال است و عارف اوست که درآرزوءیک‌لحظهٔ وصالست ، من دانستم که حیرت بوصال تو طریق‌است وترا اوبیش جوید که در تو غریق است :

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان تو
کی خیمه از صحرآء جانم بر کند هجران تو
تا کی روم بر بوی‌تو در کوی جست وجوی‌تو
با مهرو گفت و گوی تو از هرسوئی جویان تو

به داود وحی آمد که : یاداود،انّ اودّالاوداّء الیّ، من عبدنی‌لغیرنوال ولکن لیعطی‌الربوبیة حقها. یاداود من اظلم ممن عبدنی لجنة اونار، لولم اخلق جنة وناراً لم‌اکن‌اهلاً ان اطاع ؟ .ومرعیسی علیه‌السلام بطائفة من العباد قد نحلوا و قالوا

نخاف النارو نرجوا الجنة، فقال مخلوقاً خفتم ومخلوقاً رجوتم، ومر بقوم آخر، كذلك قالوا نعبده حبّاًله و تعظيماً لجلاله، فقال انتم اولياء الله حقاً، معكم امرت ان اقيم. میگوید: عیسی (ع) بقومی عابدان بر گذشت که از عبادت گداخته بودند ومیگفتند از دوزخ میترسیم و بهشت امیدداریم، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امیدداريد وبقومی دیگر بر گذشت که میگفتند، ما اورا بدوستی او میپرستیم، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که باشما باشم نشینم، والله اعلم.

سورة الدخان

۱ ـ النوبةُ الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «حم(۱)» «والکتاب المبین۲» باین نامهٔ پیدا کنندهٔ حق از باطل «انا انزلناه فی لیلة مبارکة»، ما فرو فرستادیم این نامه را در شبی با برکت خیر افزای، «انا کنا منذرين(۳)» که ما میآگاه کنیم خلق را باین نامه.

«فیها یفرق» درین شب حکم کنند وبرجای خویش بنهند، «کل امر حکیم(۴)» هر فرمانی نیکو و کاری زاست.

«امراً من عندنا» بفرمان از نزدیک ما، «انا کنا مرسلين (۵)» ما فرو فرستیم این شب فرشتگان خویش.

«رحمةً من ربك»، به بخشایشی از خداوند تو، «انه هو السمیع العلیم(۶)» که او خداوندیست شنوا و دانا.

«ربُّ السموات والارض و ما بینهما»، خداوند آسمان ها و زمین وهرچه میان آن، «ان کنتم موقنين(۷)» اگرخداوندان یقین اید بی گمان بدانید که چنین است.

«لااله الا هو» نیست خدائی جزاو، «یحیی ویمیت»، زنده میکند و میمیراند «ربکم و رب آبائکم الاولين(۸)» خداوند شماست و خداوند پدران پیشینیان شما.

« **بل‌هم فی شكٍّ يلعبون**(۹) » آری ایشان در گمان خویش بازی میکنند.

« **فارتقب** » ، چشم دار ، « **يوم تأتی‌السماء بدخان مبين**(۱۰) » آن روز که آسمان دودی آرد آشکارا.

«**يغشى‌الناس**» پیچد در مردمان ، « **هذا عذاب اليم**(۱۱) » اینست عذابی دردنمای.

« **ربنا اكشف عناالعذاب** » [کافران گویند]خداوند ما ، بازبر ازما این عذاب ، « **انا مؤمنون**(۱۲) » ، که ما بگرویدیم.

« **اَنّى لهم الذكرى** » ایشان را آنکه از کجا جای پند پذیرفتن است وچه جای عتاب نیوشیدن است ، « **وقد جاء هم رسول مبين**(۱۳) » و بایشان آمد فرستاده‌ای آشکارا.

« **ثم تولّوا عنه** » ، آنکه برگشتند از او ، «**وقالوا معلم‌مجنون** (۱٤)» وگفتند بشریست مجنون ، دروی آموخته آنچه میخواهد و میگوید.

« **انا كاشفوا العذاب قليلاً** » ، ما عذاب می بازبریم از شما یکچندی اندك ، « **انكم عائدون**(۱۵) » و شما می‌بازگردید باکفر.

« **يوم نبطش البطشة الكبرى** » آنروز که برکوبیم برکوفتن مهترین ، « **انا منتقمون**(۱٦) » ما کین ستانیم از ایشان.

« **ولقد فتنّا قبلهم قوم فرعون** » ،وبیازمودیم پیش‌ازایشان‌قوم‌فرعون « **و جاءهم رسول كريم**(۱۷) » و بایشان آمد فرستاده‌ای پاك راست نیکو آزاده.

« **ان ادوا الى عبادالله** » ، گفت با من دهید بندگان خدای ، « **انى لكم رسول امين** » (۱۸) که من بشما رسولی استوارم.

« **وان لاتعلوا على‌الله** » ، و [نیزبشما پیغام آورده‌ام] که بالله گردن مکشید ، « **انى آتيكم بسلطان مبين** (۱۹) » که من بشما برهانی آشکارا آورم.

« **وانى عذت بربى وربكم ان ترجمونِ** (۲۰) ». و من می‌فریادجویم بخداوند خویش و خداوند شما که مرا بکشید بسنگ. (۱)

۱ ـ درنسخهٔ ج «بسنگ» نیست

« **وان لم تؤمنوا لى فاعتزلون** (٢١) » واگر بنگرويد بمن از من بازشيد(١) و مرا فرو گذاريد.

« **فدعا ربه** » ، پس موسى خداوند خويش را خواند و گفت ، « **انّ هؤلاء قوم مجرمون** (٢٢) » اينان گروهيند كه بنه خواهند گرويد.

« **فأسر بعبادى ليلاً** »، [گفتم] بندگان مرا بشب بر ، « **انكم متبعون** (٢٣) » كه دشمن پس شما بيرون خواهد آمد ، بر پى شما.

« **و اترك البحر رهواً** » ودريا را همچنان آرميده گذار ، « **انهم جند مغرقون** (٢٤) » كه ايشان قومى اند بآب كشتنى.

« **كم تركوا** » ، چند فرو گذاشتند [دريك ساعت آنروز] ، « **من جنات و عيون** (٢٥) » (٢)از رزان و چشمه ها.

« **وزروع ومقام كريم** (٢٦) »و كشت‌زارها ونشستن گاهها،نيكوبشكوه.

« **و نعمة كانوا فيها فاكهين** (٢٧) » وتن آسانى كه درآن بودند ، شادان و نازان و خندان.

« **كذلك و اورثناها قوماً آخرين** (٢٨) » آنرا همچنان آراسته وساخته از ايشان بازمانده، داديم در دست قومى ديگر.

« **فما بكت عليهم السماء و الارض** » نه آسمان بايشان بگريست ونه زمين ، « **وما كانوا منظرين** (٢٩) » و نه ايشانرا هيچ درنگ دادند.

« **و لقد نجينا بنى اسرائيل** » ، برهانيديم فرزندان يعقوب را ، « **من العذاب المهين** (٣٠) » از عذاب خوار كننده.

« **من فرعون** » ، از فرعون ، « **انه كان عالياً من المسرفين** (٣١) » كه او برترى بود از گزاف كاران.

النوبة الثانية

اين سورة الدخان هزار و چهارصد وسى ويك حرف است وسيصد وچهل

---

١ - درنسخهٔ ج : شويد ٢ - درنسخهٔ ج : « وزروع » اززران و چشمها و كشت زار ها « ومقام كريم» ونشستن‌گاهها ...

و شش کلمة و پنجاه ونه آیت. جمله بمکه فرو آمد. جمهور مفسران آنرا درمکیات شمرند. ودر این سورة ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سورة :

« فارتقب انهم مرتقبون » این یک آیت منسوخ است بآیت سیف ودرفضائل این سورة ابوهریره روایت کند ازمصطفی (ص) فرمود : هر که سورة الدخان شب آدینه برخواند ، بامداد که بروی روشن شود هفتادهزار فرشته از بهر وی استغفار کنند ، گناهان ویرا آمرزش خواهند.

وبروایت ابوامامه مصطفی(ص) فرمود: هر که شب آدینه سورة‌الدخان برخواند یا روز آدینه بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة.

« حم و الکتاب‌المبین » اختلفوا فی‌جواب القسم ، قیل جوابه مقدم ، ای ـ و الکتاب‌المبین حم ماهو کائن و قیل جوابه قوله : ـ « انا انزلناه » و هوالاصح و المعنی انا انزلنا القرآن « فی‌لیلة مبارکة » وهی لیلة القدر انزله جملة فی‌لیلة القدر من‌اللوح المحفوظ الی‌السماء الدنیا ثم نزل به جبرئیل علی‌النبی (ص) نجوماً فی‌عشرین سنة. و قیل انزل فی‌لیلة القدر مایحتاج الیه فی‌طول السنة الی قابل. و قیل کان بدو انزاله فی‌لیلة القدر. وقیل « اناانزلناه » یعنی جبرئیل‌علیه‌السلام ینزل فی لیلة القدر. وقیل انا انزلناه الی‌الارض و معه الملئکة جم غفیر. قال‌عکرمة: اللیلة المبارکة لیلة النصف من شعبان انزل‌الله‌جبرئیل الی‌السماء الدنیافی‌تلک اللیلة حتی‌املی القرآن علی الکتبة و سماها مبارکة لانها کثیرة الخیر و البرکة لما ینزل فیها من‌الرحمة ویجاب فیهامن‌الدعوة ، وفی‌الخبر الصحیح عن‌رسول‌الله(ص)قال ینزل‌الله‌جل ثناؤه لیلة النصف من شعبان الی‌السماء الدنیا فیغفر لکل نفس‌الا انساناً فی‌قبله شحناء اومشرکاً بالله. وروی انه قال (ص) اذا کان لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموانها رها ، فان‌الله عزوجل ینزل فیها لغروب‌الشمس الی‌السماء الدنیا فیقول الامستغفرفاغفرله، الامبتلی فاعافیه، الامسترزق فارزقه، الاکذا الاکذا حتی یطلع الفجر و فی‌روایة حتی تطلع الشمس. وعن ابی ثعلبه‌الخشنی ، قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول ان الله لیطلع علی عباده فی‌لیلة النصف من شعبان فیغفر للمؤمنین و یمهل الکافرین و یدع اهل الحقد بحقدهم.

وعن **ابی امامة الباهلی** قال قال **رسول الله** (ص) یهبط الله الی سماء الدنیا الی عباده فی نصف من شعبان فیطلع الیهم ، فیغفر لکل مؤمن و مؤمنة و کل مسلم و مسلمة الا کافراً او کافرة اومشرکاً اومشرکة ، او رجلاً بینه وبین اخیه مشاحنة ویدع اهل الحقد بحقدهم . وفی روایة اخری: الاقاطع رحم اوقاتل نفس اومشاحناً. فسر اهل العلم المشاحن فی هذا الموضع اهل البدع والاهواء والحقد علی اهل الاسلام .

« فیها یفرق » ای - یحکم و یثبت. تقول فرقت الامر اذا حکمته و فرغت منه وهوقوله عزوجل : - « وقرآناً فرقناه » ای - احکمناه وقوله : « کل امرحکیم » ای - صواب حسن مستقیم. قال **ابن عبّاس** : یکتب ام الکتاب فی لیلة القدر ای فی لیلة التقدیر ماهو کائن فی السنة من الخیر و الشر و الارزاق و الاجال حتی الحجاج ، یقال یحج فلان و یحج فلان .

قال اکثر المفسرین هوعام فی الرزق والاجل والحیوة و الموت والسعادة و الشقاوة . وقال **ابن عمر** الاالسعادة و الشقاوة فانهما فی ام الکتاب لایغیرولایبدل . و فی الخبر عن **رسول الله** قال : یقطع الاجال من شعبان الی شعبان ، حتی ان الرجل لینکح ویولدله ولقداخرج اسمه فی الموتی. وروی **ابوالضحی** عن **ابن عباس** قال : ان الله یقضی الاقضیة فی لیلة النصف من شعبان و یسلمها الی اربابها فی لیلة القدر ، قوله : « امراً من عندنا » نصب علی المصدر ای - امرنا امراً من عندنا . والمعنی کل الذی یقضی فی تلک اللیلة فهو امر من عندنا لایشرکنا فی تقدیره احد وقیل امرا من عندنا ای بیاناً منا نبین للملئکة ماهم موکلون علیه من سنة الی سنة ، « انا کنامرسلین » یعنی **محمد** (ص) ومن قبله من الانبیاء . « رحمة من ربک » ای - رأفة منی بخلقی و نعمة علیهم بما بعثنا الیهم من الرسل . وقیل معناه : انزلنا القرآن امراً من عندنا ، وارسلنا **محمداً** رحمة منا لقوله : - « وما ارسلناك الارحمة للعالمین ، انه هوالسمیع العلیم » یسمع اقوال الخلق و یعلم اعمالهم .

«رب السموات والارض ومابینهما» قرأ **اهل الکوفة** رب بالجر رداً علی قوله «من ربک» والباقون بالرفع رداً علی قوله : «هوالسمع العلیم» .

«ان کنتم موقنین » فی اقرار کم اذا سئلتم من خلقها فقلتم الله فاتقنوا[1]

---

١ - درنسخهٔ الف و ج چنین است و صحیح ایقنوا است.

انه‌لایهلکهم(۱)_و قیل : - « ان کنتم موقنین » بشیء فایقنوا بما اخبرتکم « لا اله الاهو» ، ای - لامعبود یستحق‌العبادة ، « الاهویحیی » للبعث « و یمیت » فی الدنیا ، « ربکم و رب آبائکم الاولین » ، لم یزل رباً و لایزال رباً .

« بل هم فی شک یلعبون » ای - لیسوا بموقنین ، بل قلدوا آبائهم یلعبون، فی کلامهم ، فان کلا مهم ینقض بعضه بعضاً و قیل یلعبون فی الدنیا لایتفکرون ولایتدبرون .

« فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین » . نزول این آیة برطریق وعیداست مرقریش را که رسول خدا را اذی مینمودند ، رب العالمین فرمود : « فارتقب » ای - انتظرلهم هذااليوم و توقعه . یا محمد چشم بر روزی نه که آسمان ایشانرادخان آرد ، خلافست میان علماء دین که این دخان چیست وهنگام آن کی، قومی‌میگفتند این نه دود آتش است که این‌عبارتست از گرسنگی‌صعب که‌مردم چون گرسنه شود دربصر وی ضعف آید چون برآسمان نگرد مانند دودی بیند واین واقعه قریش‌را بود که رسول خدا (ص) برایشان دعاء بدگفت که : «اللهم اشدد و طأتک علی مضر واجعلها سنین کسنی‌یوسف و ذلک بعد قتلی» بیر معونة . هفت سال بدعاء رسول ایشانرا قحط رسید که مردارها واستخوانها میخوردند ، فکان یری‌الرجل منهم مابین السماء والارض کهیئة الدخان بوسفیان آمد گفت : یا محمد تو بصلت رحم میفرمائی و برقوم خویش رحمت نمیکنی که ازگرسنگی هلاك شدند. دعاکن تا رب‌العزة این عذاب گرسنگی و قحط ازما باز برد وما ایمان‌آریم ، فذلک قوله : -

« ربنا اکشف عناالعذاب انامؤمنون » قومی گفتند این‌صفت روزبدراست که که کافران بوقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی بسروچشم ایشان درآمد که بر هوا همه دود میدیدند. اینست بطشهٔ کبری که رب‌العزة میفرماید :- « یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون » هذا قول ابن‌مسعود فانه قال: خمس‌قد - مضین اللزام والروم والبطشة والقمرو الدخان و قومی دیگر گفتند ، دخان نگذشت و در مستقبل خواهد بود ، نشانی است از نشانهای مهین قیامت و هوقول ابن‌عباس

---

۱ - نسخهٔ الف : لایمهلکم وصحیح : لایهلکهم است .

وابن عمر والحسن. گفتند: دودی پدیدآید میان آسمان وزمین ، چنانکه درخانه‌ای آتش افروزند و پر دود شود ، همه روی زمین پر دود شود و درخلق پیچد . اما مؤمن را مانند زکامی در گیرد وبیش ازآن او را رنج نبود وبر کافر و منافق صعب باشد ، که دود درباطن وی شود وازبینی و گوش وزیروی بیرون میآید وظاهروباطن وی میسوزد .

از رسول خدا پرسیدند که ماالدخان ؟ این آیت را برخواند که :

« یوم تأتی السماء بدخان مبین » آنگه فرمود : یملأ مابین المشرق والمغرب یمکث اربعین یوماً و لیلةً ، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئة الزکمة و اما الکافر کمنزلة السکران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره . و قیل : هو دخان یظهر من نار تسوق الناس الی المحشر، تجمعهم **بالشام** تنزل اذا نزلوا و ترحل اذا رحلوا وهومن نذرالساعة ، وعن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله**(ص) با دروا بالا عمال ستاً: **الدجال** والدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امرالعامة و خویصة احدکم .وعن **حذیفة** قال قال **رسول الله**(ص): اول الایات: الدخان ونزول **عیسی بن مریم** و نارتخرج من قعر **عدن** تسوق الناس الی المحشر . وقیل الدخان ، یکون فی القیامة اذا خرجوا من قبورهم « تأتی السماء بدخان مبین » یحیط بالخلائق ، فذلک قوله :

« یغشی الناس هذا عذابٌ الیم » ای ـ یقولون « هذا عذاب الیم » ،

« ربنا اکشف عنا العذاب » ای هذا العذاب ، « انا مؤمنون » ای ، آمنّا فاکشف العذاب عنا ، «انّی لهم الذکری » هذا کقوله :« فانی لهم اذا جاء تهم ذکریهم» انّی لهم یعنی من این لهم ان یتذکروا و یتعظوا و کیف یتذکرون ویتّعظون. « و قد جائهم رسول مبین » یعنی **محمداً** (ص) فلم یتذکروبالرسول وهو «مبین» ظاهرالصدق « ثم تولّوا عنه » اعرضوا ، « و قالوا معلّم مجنون ، ای ـ یعلّمه بشر مجنون کقوله : « انمایعلّمه بشر» و قیل معناه یعلّمه بشرومع ذلک به جنون و قیل ما اتی به من البیان والقرآن یعلّمه **الشیطان** کما یعلّمه الکهنة.

« انا کاشفوا العذاب قلیلاً » یعنی عذاب الجوع و القحط بدعاء النبی(ص) «قلیلاً» ای ـ زماناً یسیرا الی یوم بدر. وقیل قالت **قریش** « ربنا اکشف عنا العذاب

انا مؤمنون » فکشف‌الله عنهم یوم بدر فذلک قوله : « یوم نبطش‌البطشة‌الکبری انا منتقمون ».لم یلق **قریش** یوماً کیوم بدر قتلاً و اسرا.

« و لقد فتنّا قبلهم » ای ابتلینا قبل **قریش ، قوم فرعون** بالعذاب. و قیل امتحنّاهم بالایمان وطاعةالله و رسوله و «جآء هم رسول کریم» کریم الاخلاق نسیب فی‌قومه و هو **موسی بن عمران** .

« اَن ادّوا » یعنی بان ادّوا « الیّ عبـادالله » **بنی اسرائیل**. هذا کقوله: - « ارسل معی‌بنی اسرائیل » فانهم عبادالله لیسوا بعبیدکم. **فرعون قبطی** بود وقوم وی **قبط** بودند و **بنی اسرائیل** درسرزمین‌ایشان غریب بودند ، اززمین **کنعان** بایشان افتادند، نژاد **یعقوب** بودند با پدر خویش **یعقوب، بمصر** شدند بر **یوسف** وآنروز هشتاد و دوکس بودند و ایشانرا در**مصر** توالد و تناسل بود و بعد از غرق شدن **فرعون** ،چون از**مصر** بیرون‌آمدندبا**موسی بقصبهٔ فلسطین**، هزارهزاروششصد بودند ، **فرعون** ایشان را در زمین خویش زبون گرفته بود و ایشان را معذب همی داشت وکارهای صعب دشخوار همی فرمود تا **رب‌العزة موسی** را بپیغامبری بایشان فرستاد بدوکار: یکی آوردن ایمان بوحدانیت **الله** جل جلاله وعبادت وی کردن. دیگر**بنی اسرائیل** را با **موسی** دادن و ایشانرا از عذاب رها کردن . اینست که رب‌العالمین فرمود :

« اَن ادّوا الیّ عبادالله » و قیل : ادّوا الیّ حق‌الله ، و ما وجب علیکم من‌الایمان به والاعتراف بنعمه یاعبادالله بحذف حرف‌النداء.

«انی‌لکم رسول امین »علی وحی‌الله وقیل«امین»غیرمتهم‌فی‌ارادة‌الخیر لکم .

« وَاَن لاتعلوا علی‌الله » ای - لاتتکبّروا علیه ولاترفعوا انفسکم عن‌طاعته و طاعة رسولـه . « انی آتیکم بسلطان مبین » ای - برهان بین علی صدق قـولی ، وهوالعصاء والیدالبیضاء فلمّا قال ذلک، توعّدوه بالقتل فقال **موسی** : « وانی عذت و بربی و ربکم ان ترجمون » هذا کلام‌یعاذ به من شرالظلمة والجبابرة، وبه عاذت **مریم** حین تمثل لها **جبرئیل** بشراً سویاً، و به عاذ مؤمن آل **فرعون** حین خافهم ، وبه عاذ **سعیدبن جبیر** من‌**الحجّاج** حین‌قام بین یدیه . والمعنی - انی‌التجأت الی ربی

و ربكم وتوكلت عليه من ان تعذّبونى رجماً بالحجارة، وقيل: من ان تشتمونى وتقولوا هوساحر .وقيل: مجازقوله : « عذت بربى» نشدتك الله واقسمت عليك بان تفعل كذا « و ان لم تؤمنوا لى فاعتزلون » اى ـ ان لم تصدّقونى فيما اخبركم به عن الله ففارقونى و كونوا بمعزل منى، لاعلىّ ولالى .فلم يؤمنوا .«فدعا ربه»، شاكياً قومه « انّ هؤلاء قوم مجرمون » مصرون على الكفر ،فاعمل بهم مايعمل بالمجرمين ، فاجابه **الله** عز وجل و امره ان يخرج بقومه من ارضهم قبل نزول العذاب بالعدوّ، كما امر **لوطاً** بقوله : ـ « فاسربا هلك » فكذلك قال **لموسى** : « فاسربعبادى » يعنى **بنى اسرائيل** ومن آمن **بموسى** من غيرهم، «ليلاً »قبل الصبح « انكم متّبعون» يتبعكم **فرعون** وقومه ، اذاعلموا بخروجكم من **مصر** .«واترك البحر رهواً»، الرهو: الشيء الساكن تقول : رها ، يرهو ، رهواً فهوراه ، اى : ساكن مطمئن، معناه : اترك البحر رهواً راهيا اى ـ ساكناً فسمى بالمصدر اى ـ ذارهو، وهذا حين جاوز **موسى** بقومه البحر ، فاراد ان يضرب البحر بعصاه حتى يطمّ ويلتئم ليتحصن به من العدو، فقال **جبرئيل** : اتركه رهواً كما هو« انهم جند مغرقون » اخبر **جبرئيل** انهم مغرقون ، ليطمئن قلب **موسى** فى تركه البحر كما هو. و قيل رهواً صفة سير **موسى**، لانه عجل حين دخل البحر فقيل له سرساكناً ولاتخف من العدوّ ، « انهم جند مغرقون » .ثم ذكرما تركوا بمصر فقال؛ « كم تركوا» يعنى بعد الغرق، «من جنات» بساتين كثيرة الاشجار «وعيون» نابعة بالماء، قال **سعيد بن جبير** يعنى الذهب« وزروع »فنون الاقوات والوان الاطعمة، اى ـ كانوا اهل ريف و خصب خلاف حال **العرب** ،« و مقام كريم» محافل الاجتماعات للتدبير و التشاور فيها، و قيل هى مجالس الملوك «ونعمة» اى ، وتنعّم فى عيش « كانوا فيها فاكهين » لاعبين لاهين وقيل : اشرين بطرين ،«كذلك» اى ـ هكذا كانت القصة فلا تشكّنّ فيه . وقيل ـ كذلك افعل بمن عصانى ، « و اورثناها قوماً آخرين » اى ملّكنا هذه النعم **بنى اسرائيل** و قيل ـ اراد به غير **بنى اسرائيل** لانهم لم يعودوا الى **مصر**، «فمابكت عليهم السماء والارض» وذلك انّ المؤمن ، اذا مات تبكى عليه السماء والارض اربعين صباحاً وهؤلاء لم يكن يصعد لهم عمل صالح فتبكى السماء على فقدهم ولا لهم على الارض عمل صالح ، فتبكى الارض عليهم.

روی **انس بن مالک** قال قال **رسول‌الله**(ص) : ما من عبد الا له فی السماء بابان ، باب یخرج منه ، رزقه ، وباب یدخل فیه عمله. فاذا مات فقداه وبکیا علیه، وتلا: «فما بکت علیهم السماء والارض».

وقال(ص) : انّ المؤمن یبکی علیه من الارض مصلّاه وموضع عبادته و من السماء مصعد عمله. وروی: اذا مات کافر استراح منه السماء والارض والبلاد و العباد ، فلا تبکی علیه ارض ولا سماء. قال عطاء: بکاء السماء حمرة اطرافها.

وقال **السّدّی** لما قتل **الحسین بن علی**(ع)، بکت علیه السماء وبکائها حمرتها.

وقیل کانت **العرب** یجعلون الخسوف و الکسوف و الحمرة تحدث فی السماء ، بکاءً علی المیت ولهذا قال علیه السلام عند موت ابنه **ابراهیم**، یوم کسفت الشمس، وقال الناس کسفت لموت **ابراهیم**، فخطبهم ، فقال- ان **الشمس والقمر** آیتان من آیات الله لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاته ، فاذا رأیتم ذلک فافزعوا الی الصلوة « وما کانوا مِنظرین » لم ینظروا حین اخذهم العذاب لتوبة ولا لغیرها.

« ولقد نجّینا بنی اسرائیل من العذاب المهین » من استعباده ایاهم واستخدامه لهم وقتله اولادهم، ثم فسّر العذاب، فقال «من فرعون» وقرأ **ابوجعفر** من **فرعون** بفتح المیم، فیکون جواباً لقوله : - « فمن ربکما یا موسی » وقوله : « ماربّ العالمین انه کان عالیاً من المسرفین » کقوله « کان من العالین » و کقوله : « ان فرعون علا فی الارض » قراءة **ابوجعفر**، جواب **فرعون** است که فرا **موسی** گفت: این خدای شما خود کیست تا نام او برند ؟ جواب وی اینست که : من **فرعون** « انه کان عالیاً من المسرفین» **فرعون** خود کیست از این ناپاکی، شوخ گزاف کاری از جملهٔ گزاف کاران.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحیم». بنام او که آئین زبان ما ذکر او، قوت دل ما مهر او، بنام او که شاهد جان ما نظر او، روح روح ما یاد او، مبارك آنکس که مونسش نام او ، عزیز آنکس که همراهش یاد او، وشاد آندل که درآن دل مهر او ، آباد آن زبان که بر آن زبان ذکر او ، آزاد آنکس که بود وی دربند او ، بزرگوار آن نفس که برامید دیدار او .

الهی یادت چون کنم که من خود همه یادم، من خرمن نشان خویش فراباد نهادم . الهی یادی و یادگاری و دریافتن خود ، یاری . معنی دعوی صادقانی ، فروزندهٔ نفسهاء دوستانی ، آرام دل غریبانی، چون درمیان جان حاضری ، ازبی‌دلی میگویم که کجائی . جانرا زندگی میباید، توآنی. بخود ، ازخود ترجمانی. بحق‌تو برتو، که ما را درسایهٔ غرور ننشانی وبعز وصال خود رسانی .

اذا کنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث‌النفس التی انت قوتها

جان‌و جهانم توئی و گرت نبینم یکسر بد روز باد جان وجهانهم .

« حم والکتاب‌المبین ، انـا انزلناه فی‌لیلة مبارکة » این شب مبارك بقول بیشتر مفسران، شب نیمهٔ شعبان است،آنرا مبارك خواند ازبهرآنکه پرخیروپربرکت است. همه شب داعیانرا اجابت است، سائلانرا عطیت‌است ، مجتهدان‌را معونت‌است، مطیعان‌را مثوبت است ، عاصیانرا اقالت است ، محبان را کرامت است . همه شب درهای آسمان گشاده ، جنات عدن وفرادیس اعلی درها باز نهاده ، ساکنان جنّةالخلد بر کنگره‌ها نشسته ، ارواح انبیا وشهداء درعلیین فراطرب آمده، همه شب نسیم‌روح ازلی ، از جانب قربت ، بدل دوستان میدمد و بادکرم از هـواء فردانیت بر جان عاشقـان میوزد و از دوست خطاب میآید : هل من سائل فاعطیه ؟ هل من مستغفر فاغفرله ؟ ای درویش بیدار باش دراین‌شب که همه بساط نزول بیفکنده وگل‌وصال جانان در باغ رازداری شکفته ، نسیم سحر مبارک ، بهاری‌وارمیدمد ، وپیغام ملك برمزی باریك و برازی عجیب میگوید : «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله» وانشدوا :

الم یأن للهجران ان یتصرما وللعود غصن البان ان یتضرما

وللعاشق‌الصب الذی ذاب وانحنی الم یأن ان یبکی علیه و یرحما

وفی‌بعض الاثار:عجباً لمن‌آمن بی کیف یتّکل علی غیری، لوانهم نظروا الی لطائف بری ماعبدواغیری. ای عجب کسی که ما را شناخت باغیرما آرام چون گیرد. کسی که ما را یافت با دیگری چون پردازد. کسی که رنگ وبوی وصال ویاد ما دارد، دل دررنگ و بوی دنیا چون بندد.

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کی عجب هر که زلف یار دارد چنگ چون‌درما زند

« فیها یفرق کل امر حکیم » تنزل النسخة من السماء لما یحصل فی السنة من اقسام الحوادث . **شب نیمهٔ شعبان** را نامهاست: **شب براة** گویند و **شب نسخة**، **شب فرق** ،**شب عرض** . هر که از این شب تا دیگرسال ازدنیا رفتنی است ، نسخت آن از **لوح محفوظ** بردارند و**بعزرائیل** دهند، گویند این‌شغل‌تواست تا دیگرسال . هرچه خسف و مسخ بود ، سیاسات وبلیات وانواع عذاب، نسخت کنند و**بجبرئیل** دهند ، گویند این کار تو است تا دیگر سال . هرچه نعمت وراحت وروزی بندگان بود نسخت کنند و **بمیکائیل** دهند ، هرچه عزّ ومرتبت و اقبال ودولت بود نسخت کنند و**باسرافیل** دهند و ذلک قوله :- « انا کنانستنسخ ما کنتم تعملون » گفته اند درمیان فرشتگان ، فرشته ای حلیم‌تر ورحیم‌تر ومهربانتر از **میکائیل** نیست وفرشته‌ای مهیب‌تر وبا سیاست‌تر از **جبرئیل** نیست.

درخبر است که روزی هردو مناظره کردند ، **جبرئیل** گفت : مرا عجب آید که با این همه بی‌حرمتی‌وجفا کاری خلق، **رب‌العزة بهشت** از بهر چه میآفرید؟ **میکائیل** گفت مرا آن عجب میآید که با آن همه فضل و کرم ورحمت که **الله** را بربندگان است **دوزخ** از بهر چه میآفرید ؟ از حضرت عزت و جناب جبروت ندا آمد که : احبّکما الیّ‌احسنکما بی‌ظنا، از شما هردو، آنرا دوست‌تر دارم که بمن ظن نیکوتری برد یعنی **میکائیل**، که رحمت بر غضب فضل می‌نهد وقد قال‌الله عزوجل، انّ رحمتی سبقت غضبی. **عایشهٔ صدّیقه** گفت: **شب نیمهٔ شعبان رسول‌خدا** درحجره ونوبت من بود ، درمیانهٔ شب او را نیافتم ، بخاطر من گذشت ، مگر بدیگرحجره ای از حجره های زنان خود رفته ، با خویشتن برنامدم ، برخاستم بطلب وی بیرون شدم ، او را در سجده یافتم ، سربرسجود نهاده و میفرماید :

اعوذ بعفوك من عقابك ، اعوذبرضاك من سخطك ، اعوذ بك منك ،لااحصی ثناء علیك. انت کما اثنیت علی‌نفسك .

این چند کلمت اشارت است بمنازل ومراتب راه روان سوی حق، روشی از روی همم ، نه از روی قدم .**رسول خدا** اول‌نظارهٔ فعل کرد فرمرد:اعوذ بعفوك

من عقابک . آنگه از این مقام درگذشت، نظارهٔ صفت کرد ، فرمود : اعوذ برضاك من سخطك ، آنگه از صفت درگذشت ، نظارهٔ ذات کرد فرمود : اعوذبک منک ، آنگه از صفات خود مجرد گشت، فرمود : لااحصی ثناءً علیک ، آنگه فردا نیت حق جل جلاله یاد کرد ، فرمود : انت کما اثنیت علی‌نفسک . اول مقام استدلال است. دیگر مقام افتقار . سوم مقام مشاهدة . چهارم مقام حیوة. پنجم مقام فناء.

بروایتی دیگر **عایشه** گفت : رأیت النبی (ص) فی‌لیلة النصف من **شعبان** ساجداً یدعو ، فنزل **جبرئیل** ، فقال : ان **الله** عزوجل قداعتق من النار اللیلة بشفاعتک ثلث امّتک. فزاد النبی فی الدعاء. فنزل **جبرئیل** فقال : ان‌الله یقرئک السلام ویقول اعتقت نصف امّتک من النار . فزاد **النبی** فی الدعاء ، فنزل **جبرئیل** وقال : ان‌الله اعتق جمیع امّتک من النار بشفاعتک ، الا من کان له خصم حتی یرضی خصمه . فزاد **النبی** فی الدعاء ، فنزل **جبرئیل** عندالصبح و قال : ان **الله** تعالی قد ضمن لخصماء امّتک ان یرضیهم بفضله و رحمته ، فرضی **النبی** (ص) وقال : ان‌الله تعالی عتقاء من النار فی‌لیلة النصف من **شعبان** بعدد شعور غنم **بنی کلاب**(۱). وفی‌روایة **انس بن مالک** رضی‌الله عنه قال : بعثنی **النبی** الی **عایشه** ، فقلت لها اسرعی ، فانی ترکت **رسول‌الله** (ص) یحدّثهم بحدیث لیلة النصف من **شعبان** ، فقالت یا **أنس** اجلس حتی احد ثک عن لیلة النصف من **شعبان** ، قالت کان لیلة النصف من **شعبان** لیلتی ، فجاء النبی(ص) حتی دخل معی فی لحاف، فانتبهت من اللیل فلم اجده قلت ذهب الی جاریته ماریة القبطیة، قالت : فخرجت و مررت بالمسجد فوقعت رجلی علیه و هوساجد و هویقول: سجدلک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی وهذه یدیّ التی جنیت بها علی نفسی ، فیا عظیم هل یغفر الذنب العظیم الاالرب العظیم ، اغفرلی الذنب العظیم ، ثم رفع رأسه ، فقال: اللهم هب لی قلباً تقیاً نقیاً من الشرك بریّا، لا کافراً ولاشقیاً. ثم عاد فسجد فقال: اقول لک کما قال اخی **داود**، اعفّروجهی فی التراب لسیدی وحق لسیدی ان تعفّر الوجوه لوجهه . ثم قال یا**حمیراء** اما تدرین ما هذه اللیلة؟ هذه لیلة النصف من **شعبان** ، ان‌الله فی هذه اللیلة عتقاء من النار بعدد شعر غنم **کلب**. قالت :قلت یا نبی‌الله، ومابال غنم **کلب**

۱ ـ در نسخهٔ ج : کلب

قال: لیس الیوم فی **العرب** قوم اکثر غنماً منهم، لااقول منهم ستة نفر: مد من خمر ولاعاق لوالدیه ولامصر علی زنا ولامصارم ولامصوّر ولافتات.

و روی **مجاهد** عن **علی بن ابی طالب** قال قال **رسول الله** (ص): **یاعلی** من صلی مائة رکعة فی لیلة النصف **من شعبان** فقرأ فی **کل** رکعة بفاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد، عشر مرات. قال النبی (ص): یاعلی ما من عبد یصلی هذه الصلوة الاقضی الله عز وجل له کل حاجة طلبها تلک اللیلة، قال و یبعث **الله** عزوجل سبعین الف ملک یکتبون له الحسنات ویمحون عنه السیآت ویرفعون له الدرجات الی رأس السنة.

قال و یبعث الله عز وجل فی جنات عدن سبعین الف ملک او سبع مأة الف یبنون له المدائن والقصور ویغرسون له الاشجار مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب المخلوقین، وان مات من لیلته قبل ان یحول الحول، مات شهیداً. قال: و یعطیه الله بکل حرف من قل هو الله احد فی لیلته تلک، سبعین حورآء.

٢- النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**ولقد اخترناهم علی علم**» برگزیدیم ایشانرا بردانشی بی‌غلط، «**علی العالمین** (٣٢)» برجهانیان [روزگار ایشان].

«**وآتیناهم من الایات**»، و دادیم ایشانرا از نشانها، «**ما فیه بلاء مبین** (٣٣)» چیزهائی که [ایشان‌را] درآن آزمایشی آشکارا بود.

«**انّ هؤلاء لیقولون** (٣٤)» اینان میگویند.

«**ان هی الّا موتتنا الاولی**»، نیست مگر یک مرگ پیشین [که در دنیا بمیریم وبس بسرآمد]، «**و ما نحن بمنشرین** (٣٥)» وما برانگیزانیدنی نیستیم.

«**فأتوا بآبائنا**»، پس پدران ما [از گور] بازآرید امروز، «**ان کنتم صادقین** (٣٦)» اگر می راست گوئید [که ما انگیختنی‌ایم پس از مرگ].

«**اهم خیر ام قوم تبّع**»، ایشان به‌اند یاقوم تبع؟ «**والذین من قبلهم**» و ایشان که پیش از ایشان بودند، «**اهلکناهم**» نیست کردیم ایشانرا، «**انّهم کانوا مجرمین** (٣٧)» ایشان قومی بدکاران بودند.

« **وما خلقنا السموات والارض** » ، نیافریدیم آسمان و زمین را ، « **و ما بینهما** » و آنچه میان آنست ، «**لاعبین**(٣٨)» ببازی گری « **ما خلقناهما الا بالحق** »نیافریدیم آنرا مگربفرمان روان[وپاداش سپردن رابکار گران] « **ولکنّ اکثرهم لایعلمون** (٣٩) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

« **اِنّ یوم الفصل** » روزگار بر گزاردن ، «**میقاتهم اجمعین** (٤٠)» هنگام نامزد کردهٔ ایشانست همگان.

« **یوم لایُغنی مولیً عن مولیً شیئاً** » ، آنروز که هیچ خویش هیچ خویش را بکار نیاید ، «**ولاهم یُنصرون**(٤١) » ونه ایشانرا فریاد رسند.

« **اِلاّ من رحم الله**» ، مگر کسی که الله بروببخشاید ، «**انّه هوالعزیز الرحیم** (٤٢) » که الله توانای است دانا.

« **اِنّ شجرة الزقوم**(٤٣) » درخت زقوم ، « **طعام الاثیم**(٤٤) » خورش بدکاران است.

«**کالمُهل** » چون مس گداخته « **یَغلی فی البطون**(٤٥) » میجوشد درشکمها. «**کغلی الحمیم**(٤٦)» چون جوشیدن آب جوشان.

«**خذوه**»[زبانیه را گویند] گیرید اورا،«**فاعتلوه الی سَواء الجحیم**(٤٧)» کشید او را تامیان دوزخ.

« **ثم صُبّوا فوق رأسه** » آنکه برسراوریزید ، «**من عذاب الحمیم**(٤٨)» آب گرم، عذاب کردن را.

«**ذُق**» [گویند]چش آتشم ، « **اِنّک انت العزیز الکریم** (٤٩) » تو آن عزیز و کریمی بارخدا ومهتر.

« **انّ هذا ما کنتم به تمترون**(٥٠) » آن آتش است که در آن بگمان بودید و پیکار کردید.

« **اِنّ المتّقین فی مقام امین**(٥١) » پرهیزکاران در جای جاویدی اند.
« **فی جنات و عیون** » در بهشت وچشمه های روان.

« **يلبسون من سُندس واستبرق** » می پوشند از جامهٔ سندس و استبرق ، « **متقابلين** (٥٣) » رویها فارویها.

« **كذلك** » چنان‌است، «**وزوّجناهم**» وایشانرا جفت‌دادیم،« **بحورعين** (٥٤) » کنیزکان سخت پاکیزه سپیدی چشم وسیاهی چشم ، فراخ چشمان «**يدعون فيها** » ، می‌فراخوانند درآن بهشت ، « **بكلّ فاكهة** » ازهرمیوه‌ای «**آمنين**(٥٥)» بی‌ترس و بی‌بیم .

« **لايذوقون فيها الموت** » مرگ نچشند [هرگز درآن بهشت] ، « **الّا الموتة الاولى**» لکن‌مرگ‌اول که دردنیاچشیدند[مؤمنان را مرگ‌آنست]، **ووقيهم عذاب الجحيم**(٥٦) » و بازداشت الله از ایشان عذاب آتش .

« **فضلا من ربّك** » ، نیکوئی ازخداوند تو[که رهی‌را بروی آن‌نبود]، « **ذالك هو الفوز العظيم** (٥٧) » آنست پیروزی بزرگوار.

« **فانّما يسّرناه بلسانك** » ما آسان‌کردیم این سخن خویش بر زبان تو ، « **لعلهم يتذكرون** (٥٨) » تا دریابند و یاد دارند وپند پذیرند.

« **فارتقب انهم مرتقبون**(٥٩)» چشم میدار تا ایشان چشم میدارند.

النوبة الثانية

« و لقد اخترناهم » یعنی مؤمنی **بنی اسرائیل** ، « علی‌علم » منا باستحقاقهم ذلك و قیامهم بالشکر علیه ، « علی العالمین » ای عالمی زمانهم فجعلنا فیهم‌الکتاب والنبوة والملك وقیل: اخترناهم علی‌جمیع العالمین بماجعلنا فیهم من کثرة الانبیاء و هذه خاصة لهم لیست لغیرهم .

« و آتیناهم من الایات » یعنی من‌الحسنات والسیئات المذکورة فی‌سورة‌ـ الاعراف: «وبلوناهم بالحسنات والسیئات».فالحسنات: المنّ والسلوی والماء المنبجس من‌الحجر بعد الخلاص من فرعون . و السیئات : ماکانوا یلقون ، من ذبح اولادهم واستحیاء نسآئهم وتعذبتهم .

قال ابن زید : ابتلاهم بالرخآء و الشدة کقوله : ـ « و نبلوکم بالشر الخیر فتنة »

« انّ هولاء » يعنى اهل مكة ، « ليقولون » .

« ان هى » اى - ماهى ، « الا موتتنا الا ولى » اى - لاموتة الا هذه التى نموتها فى الدنيا ثم لابعث بعدها . و هوقوله : « و ما نحن بمنشرين » اى - بمبعوّثين بعد موتنا .

«فأتوا بآبائنا» ، الذين ماتوا ، «ان كنتم صادقين » انّا نُبعث احياء بعد الموت . سألوه ان يحيى لهم **قصى بن كلاب** قالوا انه كان شيخاً كبيراً لنسأله عنك ، فلم يجبهم الله بل اوعدهم و انما لم يجبهم لان البعث الموعود ، انما هو فى دار الجزآء يوم القيمة والذى كانوا يطلبونه بعثٌ فى الدنيا فى حالة التكليف وبينهما تغاير . وقوله : فأتوا ، مخاطبة للنبى (ص) وحده على مايستعمله العرب فى مخاطبة الجليل . ثم خوّفهم مثل عذاب الامم الخالية ، فقال : « أهم خير أم قوم تبع » معناه أهؤلاء اعز واشدّقوة واكثر اموالاً ، «أم قوم تبع » . مفسران گفتند : **تبع** پادشاهى بود ازپادشاهان **يمن** ازقبيلۀ **قحطان** ، چنانكه دراسلام ، ملوك را خليفه گويند، ودر **روم**، **قيصر** ودر **فرس**، **كسرى** ، ايشان **تبع** گويند . و سمّى تبّعاً لكثرة تبعه ، ومعروف ازايشان سه بودند : يكى سهينه اول بوده ، يكى ميانه ، يكى كهينۀ آخر بوده . واو كه درقرآن نام برده است تبّع آخر بود ، نام وى **اسعد بن كليكرب الحميرى** . مردى مؤمن صالح بوده و **بعيسى(ع)** ايمان آورده وچون حديث و نعت وصفت **رسول** ما (ص) شنيد از اهل كتاب ، برسالت وى ايمان آورد و گفت :

شهدت على احمد انه رسول من الله بارى النسم

فلومد عمرى الى عمره لكنت وزيراً له و ابن عم .

عايشه گفت : لاتسبوا **تبّعاً** فانه كان رجلاً صالحاً ذم الله قومه ولم يذمّه . وقال **سعيد بن جبير**: هوالذى كسى **الكعبة** الانطاع والبرود المعضدة ونصب عليها الباب وجعل له اقليداً، و قيل: هوالذى بنى **الحيرة** وبنى **سمرقند** . وذكر **ابوحاتم** عن **الرقاشى** قال: كان **اسعد الحميرى من التبابعة**، آمن بالنبى(ص) قبل ان يبعث بسبع مائة سنة .وعن **سهل بن سعد** قال : سمعت **رسول الله** (ص) يقول لاتسبوا تبّعاً فانه قد كان اسلم .وعن **ابى هريرة** قال : **رسول الله**(ص) ما ادرى تبّع نبيا كان او غيرنبى.

ودر قصهٔ تبع و اسلام وی روایات مختلف است:

اما روایة **محمدبن‌اسحق** و **عکرمة** از **ابن‌عباس** آنست که **تبّع** آخر که نام وی **اسعد** و کنیت او ابو کرب است مردی آتش پرست بود برمذهب **مجوس**، از نواحی **مشرق** درآمد با لشکری عظیم وحشمی فراوان **بمدینهٔ مصطفی** بگذشت و پسری از آن خویشْ آنجا رها کرد . اهل **مدینه** آن پسر را بکشتند بفریب وحیلت. **تبّع** بازگشت برعزم آن که **مدینه**را خراب کند واهل آنرا استیصال کند، جماعتی که **انصار** رسول از نژاد ایشانند همه مجتمع شدند وبقتال وی بیرون‌آمدند، بروز باوی جنگ میکردند وبشب اورا مهمان‌داری میکردند، **تبّع** را سیرت ایشان عجب آمد، گفت: انّ هؤلاء لکرام ، اینان قومی انْد کریمان و جوانمردان. پس دوحبر از احبار **بنی‌قریظه** نام ایشان **کعب** و **اسد** هردو ابن عم یکدیگر بودند، برخاستند و پیش **تبّع** شدند واورا نصیحت کردند، گفتند: این **مدینه** هجرت‌گاه **پیغامبر آخرالزمان**است ومهبط وحی‌بدو، پیغامبری از**قبیلهٔ قریش** خاتم پیغامبران و گزیدهٔ خداوند جهان، صاحب‌القضیب، والناقة و التاج والهراوة . و ما در کتاب خدای، نعت وصفت وی خوانده ایم وبرامید دیدار وی اینجا نشسته ایم ودانیم که ترا براهل این شهر دستی نباشد و نصرتی نبود، مکن، خویشتن‌را درمعرض بلا وعقوبت حق جل وعلامنه، نصیحت ما بشنو وعزم ونیت خود بگردان وبرخویشتن بدمخواه، مبادا که ترا نکبتی رسد که درسر آن شوی . آن وعظ ونصیحت ایشان بر**تبّع** اثری عظیم کرد واز آن عزم و نیت که کرده بود بازگشت و از ایشان عذر خواست. ایشان چون اثر قبول دروی دیدند، او را بردین خویش دعوت کردند. **تبّع** دعوتِ ایشانرا اجابت کرد و بدین ایشان باز گشت و ایشان را گرامی کرد و از **مدینه** باز گشت بسوی **یمن**، وآن دوحبر ونفری دیگر از **یهود بنی‌قریظه** باوی مساعدت کردند و رفتند، جمعی از**بنی‌هذیل** فرا پیش وی آمدند، گفتند: ایهاالملک اناندلک علی بیت فیه کنز من‌لؤلؤ وزبرجد. ما ترا دلالت کنیم برخانه ای که زیر آن کنزیست از مراورید وزبرجد. اگر خواهی که برداری، بردست تو آسان بود. گفت آن کدام خانه است؟ گفتند خانه ایست در**مکه** و مقصود **هذیل**

هلاك وی بود که از نقمت وی میترسیدند ، دانستند که هر که قصد خانهٔ **کعبه** کند بزودی دمار از وی برآرند و نیست گردد .

تبّع با احبار **یهود** مشورت کرد وآن سخن که **هذیل** گفته بود با ایشان گفت ، احبار گفتند : زینهار که اندیشهٔ بد نکنی در کار آن خانه ، که درروی زمین خانه ای از آن بزرگوارتر وعظیم‌تر نیست ، آنرا **بیت‌الله** گویند بروی رقم اضافت ازلی و فرّ الهی ، مقرّ ابرار ومنزل اخیار ، بزرگ داشتهٔ حق وعبادت‌گاه خلق ، وآن قوم که ترا این دلالت کردند جز هلاك تو نخواستند ، چون آنجا رسی تعظیم آن در دل‌دار و مقدس و معظم دان ومناسك آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر تا ترا سعادت ابد حاصل شود .

تبّع چون این سخن بشنید از ایشان ، آن جمع **هذیل** را بگرفت ، وبر ایشان سیاست راند ، آنکه روی سوی **مکه** نهاد .

وتعظیم خانه **کعبه** در دل داشت ، چون آنجا رسید طواف کرد و **کعبه** را در نبود آنرا در برنهاد و قفل برزد و آنرا جامه پوشید ، واول کسی که **کعبه** را جامه پوشید **تبّع** بود ، وشش روز آنجا مقیم گشت ، هرروز در **منحر** ، هزارشترقربان کرد و موی بازکرد ، آنکه از **مکه** بازگشت و سوی **یمن** شد و قوم وی **حمیر** بودند کاهنان و بت‌پرستان . **تبع** ایشانرا بردین خویش و برحکم **تورات** دعوت کرد وایشان اجابت نکردند و دین او نپذیرفتنه تا آنکه که حکم خویش بر آتش بردند وآن آتشی بود که فرادید آمدی دردامن کوه وهر که را خصمی بودی وحکمی که درآن مختلف بودند هردوخصم بنزدیك آتش آمدندی(١) ، آنکس که برحق بودی او را از آتش گزند نرسیدی ، و اوکه بر حق نبودی بسوختی . جماعتی از **حمیر** بتان خود را برداشتند و آمدند بدامن آن کوه و همچنین آن دو حبر که با **تُبّع** بودند . دفتر **توریة** را برداشته وبدامن کوه آمده ودر راه آتش نشسته ، آتش ازمخرج خویش فرادید آمد وآن قوم **حمیر** را وآن بتان ایشانرا همه نیست کرد وبسوخت وآن دوحبر که **توریة** داشتند ومیخواندند ، ازآتش ایشانرا هیچ رنج و گزند نرسید ،

١ ـ در نسخهٔ الف : آمدید

مگر که از پیشانی ایشان ، عرقی روان گشت و آتش در گذشت تا بمخرج خویش بازشد ، آنکه باقی **حمیر** که بودند همه بدین احبارباز گشتند. فمن هناك اصل الیهودیة بالیمن ، بروایتی‌دیگر، **تبّع** که به **رسول خدا** پیش از مبعث وی ایمان آورد ، **تبع** پیشین بود وملک جهان ویرا بود وبهرشهر که رسیدی علماء وحکماء آن شهرباخود ببردی(۱) تا قریب دو هزار مرد عالم حکیم بروی جمع آمدند(۲) بیرون از دویست وچهل هزارسوار و پیاده که داشت . و اوّل به **مکه** رسید واهل **مکه** اورا طاعت نداشتند وخدمت نکردند .

تبّع گفت وزیر خویش‌را، که این‌چه شهر است وچه قومند که درخدمت وطاعت ما تقصیر کردند ، بعد از آنکه جهانیان همه سر برخط طاعت ما نهادند.

وزیر گفت ایشانرا خانه ایست که آنرا **کعبه** گویند مگر به‌آن‌خانه معجب شده‌اند ، **تبّع** دردل خویش نیت کرد که این خانه‌را خراب کنم ومردان این شهررا بکشم و زنان را اسیر گیرم ، هنوز این اندیشه تمام نکرده بود که رب العزه او را بدرد سرمبتلا کرد ، چنانکه او را طاقت نماند و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی گشاد ، چنانکه هیچکس را بنزدیک وی قرارنبود و اطباء همه از معالجهٔ وی عاجز گشته گفتند این بیماری ازچهارطبع بیرون افتاده ، کارآسمانی است ،وما بمعالجهٔ آن راه نبریم. پس دانشمندی فرا پیش آمد ، گفت : ایها الملك اگرسرّ خود با من بگوئی من این درد را درمان سازم ، ملك گفت من درکاراین شهرواین خانهٔ **کعبه** چنین اندیشه کرده‌ام ، دانشمند گفت ، زینهار ای ملك ، این اندیشه مکن وازاین‌نیت بازگرد که این خانه را خداوندیست قادر که آنرا بحفظ خویش میدارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی برآرد. **تبّع** از آن اندیشه توبت کرد وتعظیم خانه واهل آن دردل خود جای داد ودرحال شفا یافت، عنایت الهی‌وسابقهٔ ازلی دررسید واز آن دین و ملت کفر که داشت بر گشت و بخداوند **کعبه** ایمان آورد و در دین **ابراهیم خلیل** علیه السلام شد. پس **کعبه** را جامه پوشانید وقوم خودرا فرمود تا آنرا بزرگ دارند و با اهل آن نیکوئی کنند. از **مکه** بزمین **یثرب** شد آنجا که

۱ ـ درنسخهٔ الف : آمدید ۲ ـ در نسخهٔ ج : بروی آمدند .

مدینه مصطفی است (ص) و در آن وقت رقم شهر و بنا نبود، چشمهٔ آب بود و **تبّع** با حشم ولشگر بسر آن چشمه فروآمد. دانشمندان که باوی بودند در کتاب خوانده بودند که آن زمین **یثرب** مهاجَر رسول آخرالزمـان است و مهبط وحی قرآنست، چهار صد مرد از ایشان که عالمتروفاضلتر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند وبر امید دیدار او آنجا مقام کنند، اگر او را خود دریابند والا فرزندان و نسل ایشان ناچار اورا دریابند و برکات دیدار اوباعقاب وارواح ایشان برسد. این قصه با **تبّع** بگفتند و**تبّع** را همین رغبت افتـاد. یکسال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهار صد قصر بنا کردند آنجایگه، هر عـالمی را قصری و هر یکی را کنیزکی بخرید و آزاد کرد و بزنی بوی‌داد باجهاز تمام و ایشانرا وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تاپیغامبر آخرالزمان را دریابید وخود نامه‌ای نبشت ومهرزرین بر آن نهاد وبآن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر **محمد** را دریابی این نامه بدو رسان و اگرنیابیَ بفرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نـامه این بود :

ای پیغامبر آخرالزمان، ای گزیدهٔ خداوند جهان، ای بروز شمار شفیع بندگان، من که **تبّع** ام، بتوایمان آوردم و گرویده، گواهی دهم که نبوت تو حق است ودین تو پاك وقول توصدق. تو خاتم پیغمبرانی، فرستادهٔ حق جل و جلاله بعالمیانی، ایمان آوردم بآن خداوند که توبنده وپیغامبر اوئی، فرستاده وپیغام رسان اوئی، گواه باش که من، برملّت توام وبرملّت پدرتو **ابراهیم خلیل** (ع)، اگرترا بینم واگرنه بینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آنگه نامه را مهر برنهاد وبرآن مهر نبشته بود: «لله الامرمن قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله» و عنوان نـامه نبشته بود: الی محمد بن عبدالله خاتم النبین ورسول رب العالمین (ص) من **تبّع**، امانة الله فی ید من وقع الی‌ان یوصل الی صاحبه.

گفته‌اند مردمان **مدینه** ایشان که انصار رسول خدااند ازنژاد آن چهارصد مرد علماء بودند و **ابو ایوب انصاری** که رسول خدا بخانه او فروآمد ازفرزندان

آن عالم بود که **تبّع** را نصیحت کرده بود تا ازآن علت شفا یافت. وخانهٔ **بوایوب** که رسول آنجا فرو آمد ازجملهٔ آن بناها بود که **تبّع** فرموده بود وچون رسول خدا هجرت کرد **بمدینه** ، نامهٔ **تبّع** بوی رسانیدند رسول نامه **بعلی** داد تا برخواند ، رسول سخنان **تبّع** بشنید و او را دعا کرد و آنکس که نامه رسانید نام وی **بولیلی** او را بنواخت و گرامی کرد. قوله :

« والذین من قبلهم » یعنی من الامم الکافرة ، « اهلکناهم انهم کانوا مجرمین » ای لیس کفار **قریش** بخیر من اولئک ، فاهلکهم الله ، هذا کقوله: «أکفّارکم خیر من اولئکم ».

« وما خلقنا السموات والارض ومابینهما لاعبین » یعنی ما خلقناهما لئلایکون بعث و لانشور ولاحساب کقوله : « ایحسب الانسان ان یُترک سدی » و کقوله : « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً » .

« ما خلقنا هما الا بالحق » ، یعنی الا للمجازاة بالقسط ای : لیُجزی المحق والمبطل مایستحقانه ، « ولکن اکثرهم لایعلمون » یعنی کفار **قریش** لایعلمون انا لم نخلقهما باطلاً ثم خوّفهم فقال :

« انّ یوم الفصل » ، یعنی یوم القیمة یفصل بین المحق والمبطل و یفصل بین الوالدو ولده والرجل وزوجه والمرء وخلیله. قیل جعله الله وقتا لفصل الحکم فیه بین خلقه ، «میقاتم اجمعین» ای وقت موعودهم کلهم یعنی یوافی الاولون والاخرون من الامم الخالیة ومن هذه الامّة(۱) ثم نعت ذلک الیوم فقال : - « یوم لایغنی مولیً عن مولیً شیئاً» یعنی لاینفع قریبٌ قریبه ولایدفع عنه شیئاً. هذا کقوله: - «لایجزی والدعن ولده ولامولود هوجازعن والده شیئاً » ، « ولاهم ینُصرون) ای : لیس لهم من ینصرهم من عذاب الله بالشفاعة فان النصرة فی القیامة بالشفاعة.

« الا من رحم الله » یجوزان یکون الاستثناء متصلاً یعنی الا المؤمنین فانه یشفع بعضهم لبعض باذن الله. و قیل الاستثناء منقطع ومعناه : لکن من رحمه الله فانه مغفورله « انه هوالعزیز » علی اعدائه ، « الرحیم » لاولیائه.

---

۱ - در نسخهٔ ج : جملهٔ « و من هذه‌الامة » نیست .

«اِنّ شجرة الزقوم » على صورة شجرالدنيا لكنها من النار والزقوم ثمرها وهوماا كل بكره شديد وقيل كل طعام ثقيل فهوزقّوم. وفى التفسير ان **ابن الزبعرى** قال: ان اهل **اليمن** يسمّون اكل التمر بالزبد التزقّم فدعا **ابوجهل** بتمروزبد فقال تزقموا فـان هذا هوالذى يخو فكم به **محمد** فنزل: « **ان** شجرة الزقوم طعام الاثيم » يعنى بالاثيم: **اباجهل** والاثم : الكفرلان الكفر اعظم **الاثم**.

روى عن **ابن عباس** : قال قال رسول‌الله (ص) : ايها الناس اتّقواالله حق تقاته فلوان قطرة من الزقوم قطرت على الارض لامرّت على اهل الدنيا معيشتهم فكيف بمن هوطعامه وليس له طعام غيره.

« كالمهل » و هوالنحاس‌المذاب والصفر المذاب ، وقيل هودردى الزيت اسود، وعرض على **ابى بكرالصديق** حين احتضر، ثوبا حبرة ليكفن فيهما ، فقال كفنونى فى‌ثوبيّ هذين يعنى اللذين على جسده فانما هما للمهل يعنى للصديد و ما يسيل من البدن، و الحى اولى بالجديد من الميت « يغلى‌فى‌البطون» قرأ **ابن كثير** و **حفص** بالياء جعلوا الفعل للمهل ، و قرأ الآخرون بالتاء لتأنيث الشجرة ،« كغلى‌الحميم » يعنى كالمآء الحارّ اذا اشتد غليانه.

« خـذوه » اى ـ يقـال للزبانية خذوه يعنى الاثيم ، « فـاعتلوه » ، قرأ اهل **الكوفة** و **ابوعمرو** و **ابوجعفر** بكسرالتآء. والباقون بضمها وهما لغتان ، اى : ادفعوه وسوقوه يقال عتله يعتُله و يعلته عتلا اذا ساقه بالعنف والدفع و الجذب ، « الى سوآء الجحيم » وسطها الذى يستوى المسافة اليه من جميع اطرافه.

«ثم صبّوا فوق رأسه من عذِاب‌الحميم » تأويله:ثم صبّوا فوق رأسه‌الحميم للتعذيب ، كقوله : «يُصَبّ من‌فوق رؤسهم‌الحميم» **قال مقاتل** : ان خازن‌الناريضرب على رأسه فينقب رأسه عن دماغه ثم يصبّ فيه مآءً حميماً قد انتهى حرّه ثم يقال له : « ذق » هذاالعذاب ، « انک» قرأ **الكسائى** **اَنَک** بفتح الالف يعنى ـ لانک قلت اناالعزيزالكريم و قرأ الاخرون بالكسر على‌الابتداء اى ـ « انت‌العزيزالكريم» عند قومک بزعمک و ذلک ان **النبى** (ص) لقى **اباجهل** فهزّه فقال اولى لک يا باجهل فاولى، فانزل‌الله تعالى‌ماقاله له،وردّ عليه **ابوجهل** **فقال** : ما تقدر انت ولاربک‌علىّ

انی لاکرم اهل‌الوادی و اعزّهم فیقول له خزنة‌النار علی طریق‌الاستخفاف والتوبیخ ذق ذلک انت‌العزیزالکریم‌ای ذق بسبب هذا القول‌الذی قلته

« انّ هذا ما کنتم به تمترون » ای - ان هذاالعذاب ما کنتم فیه تشکّون فی‌دارالدنیا فقد لقیتموه فذوقوه ، ثم ذکر مستقر المتقین فقال : « انّ‌المتّقین فی‌مقام امین » قرأ اهل **المدینة والشام** فی مُقام بضم‌المیم علی‌المصدر ای - فی اقامة و قرأالاخرون بفتح‌المیم ای - فی‌مجلس امین یأ من فیه صاحبه من‌الغوائل‌والآفات والاحزان « فی جنات و عیون . یلبسون من سندس » و هو مارقّ من‌الحریر فجری مجری الشعار لهم و هوالین من‌الدثار فی‌المعتاد « و استبرق » یعنی ما غلظ وصفق نسجه یجری مجری‌الدثار و هو ارفع نوع من انواع‌الحریر ، والحریر نوعان : نوع کلما کان ارق کان انفس،ونوع کلما کان ارزن بکثرة الابریسم کان انفس . وقیل : استبرق من کلام‌العجم و هوالدیباج‌الغلیظ عرّبت بالقاف «متقابلین» کنایةعن التألف والتوادّ والتواخی ، « کذلک و زوّجناهم بحور عین » ای - کما اکرمناهم بما وصفنا من‌الجنات والعیون واللباس، کذلک اکرمناهم بان زوّجناهم بحور عین . وقیل - کذلک هم‌فی‌حکم‌الله ومحله رفع ، ای‌الامر کذلک وزوجناهم‌بحورعین ، یقال‌زوّجته امرأة وزوّجته بامرأة لغتان وانکره بعضهم فقال لیس هذا من‌عقدالتزویج لانه‌لایقال زوّجته بامرأة و انماالمعنی‌جعلناهم ازواجاً لهن کما یزوّج‌النعل بالنعل‌ای - جعلناهم اثنین .والحور، هنّ‌النساء النقیات‌البیاض ،یحار فیهن‌الطرف من‌بیاضهن وصفاء لونهنّ .

وقال**ابوعبیدة** : الحوَر:شدة بیاض‌العین یکون ذلک اظهرلسوادها ، والعین جمع‌العیناء و هی‌العظیمةالعینین .

« یدعون فیها » ، ای یحکمون فیأمرون باحضارما یشتهون ، « بکل‌فاکهة»، ای - فاکهة کلّ زمان و کلّ مکان وذلک لا یجتمع فی‌الدنیا ، « آمنین » من‌الزوال والانقطاع و تولّد ضرر من‌الاکثار .

« لایذوقون فیهاالموت »، سخن‌اینجا تمام شد ، میگوید: بهشتیان دربهشت، مرگ نچشند هرگز . و در خبرمیآید که در بهشت ده چیز نیست : لیس فیها هرم ولاموت ولاخوف ولالیل ولانهار ولاظلمة ولابرد ولاخروج ، آنگه گفت : «الاالموتة

الاولی » این نه مستثنی است از اول که این استثنا منقطع گویند الا بمعنی لکن ای۔ لکن الموتةالاولی فی‌الدنیا قد ذاقوها ، لکن مرگ اول که در دنیا چشیدندمؤمنانرا مرگ آنست ،

قولی دیگر گفته‌اند الا بمعنی‌سوی ای سوی الموتة الاولی التی ذاقوها فی‌الدنیا ،کقوله : « ولا تنکحوا مانکح آباؤکم من‌النساء الا ما سلف » یعنی سوی ما قد سلف ، والضمیر فی فیها راجع الی حال‌المتقین التی هم فیها ، میگوید متّقیانرا و نیک مردان را جز آن مرگ که دردنیا چشیدند، مرگی دیگر نخواهد بود ،درآن حال تقوی ونیکی که ایشان در آن‌اند، بخلاف مجرمان و احوال ایشان که‌بر ایشان دو مرگ جمع آید . لقوله تعالی : « ربنا امتّنا اثنتین » مقصود و مراد آنست که تا فضل متّقیان برمجرمان ظاهر گردد و معلوم شود که مجرمان را دو مرگ است و متّقیانرا یک مرگ.

و لهذاالمعنی لما کشف **ابوبکر** عن وجه **النبی** (ص) و قد قبض قال: والله لایجمع‌الله علیک موتتین،اما الموتة التی کتبت علیک فقد متّها . وقوله«الاولی» یدل علی ان هناك ثانیة نفاها عن‌المتّقین‌واثبتها للمجرمین فی‌حال مّا ثم یحیون‌بعدها . و قیل انّ‌المؤمنین فی وقت‌المعاینة یصیرون بلطف‌الله الی اسباب‌الجنة یلقون‌الروح والریحان‌ویرون‌منازلهم فی‌الجنّةفکانّ موتتهم‌الاولی‌فی‌الدنیا کانت فی‌الجنّة لاتصالهم باسبابها و مشاهدتهم ایاها . برین قول استثناء متصل است و مرگ اول که دردنیا چشیدند، گوئی خود دربهشت چشیدند، زیرا که مؤمن بوقت‌معاینه، بهشت‌بروعرضه کنند تا در روح و ریحان و منازل آن مینگرد ، گوئی که در بهشت مرگ میچشد و جان تسلیم میکند . برین معنی گفت «لایذوقون فیهاالموت الاالموتةالاولی ووقیهم عذاب‌الجحیم » صرف عنهم عذاب‌النار « فضلاً من ربک » ای ـ فعل ذلک تفضّلا منه . روی عن **النبی** (ص) انه قال۔ لایدخل‌الجنة احد الا بفضل‌الله ، فقیل ولا انت یا رسول‌الله، فقال ولاانا الاان یتغمّدنی‌الله برحمته و فضله ، « ذلک هوالفوزالعظیم» ای ـ ذلک‌الثواب الذی هو صرف‌العذاب و دخول‌الجنة ، هوالفلاح‌العظیم الذی لا یعلم کنهه الاالله .

« فانما یسّرناه بلسانک » یعنی علی‌لسانک، ولو لا انّ‌الله عزوجل یسّره‌علی السنةالعباد لما استطاع لسان ان یحمل کلام‌الخالق او یؤدّیه و قیل ـ « انما یسّرناه بلسانک » ای ـ انزلناه بلغتک لیکون ایسر للعرب و یسهل علیهم تعلّمه ، « لعلّهم یتذکّرون » لکی یتّعظوا بمواعظه . ـ

« فارتقب » ای ـ فانتظرالنصر من ربک ، « انهم مرتقبون » ای ـ منتظرون بزعمهم ،قهر ك والله غالب علی امره وقیل «فارتقب » ای ـ انتظر لهم العذاب‌والهلاك « انّهم مرتقبون » منتظرون‌الدوائر و علیهم دائرةالسوء. و قیل : فارتقب ، فعن قریب یتحقق‌الملك ویخیب آمالهم، والله اعلم .

النوبة الثالثه

قوله : « و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین » اخترناهم علی علم بمحبّة قلوبهم لنامع کثرة ذنوبهم فینا،واخترناهم علی علم مما نودع عندهم من‌اسرارنا ونکاشفهم‌به من حقائق حقنا . هرچند که نزول‌این آیةعلی‌الخصوص،مؤمنان‌بنی‌اسرائیل راست ، اما ازروی فهم ،برطریق اشارت، تشریف فرزندآدم است علی‌العموم ، وتفضیل ایشان برهمهٔ آفریدگان،چنانکه جای دیگر فرمود : « ولقدکرّمنا بنی‌آدم »،میگوید ایشانراکه برگزیدیم نه‌بغلط گزیدیم، که بعلم‌پاك گزیدیم (۱)وبدانش تمام‌دانستیم که از همهٔ آفریدگان سزاء گزیدن ایشانند ازآن گزیدیم. اختیارما بعلم و ارادت ماست‌بی‌علت، نواخت‌ما بفضل و کرم ماست بی‌سبب ،آنراکه‌خواهیم، گزینیم‌ونوازیم و کس‌را برفعل ما چون و چرانه، و آنراکه خواهیم، رانیم و سوزیم و برحکم ما اعتراض نه .

آنروزکه دائرهٔ تکوین برین شخص کاین کشید ، خطاب کرد که شخصی سیآفرینم‌که هرگزچنین نیافریده ام، نه‌آنکه در قدرتم مستحیل است ، لکن غیرت، عنان‌قدرت فرو گرفت ، عبارت این آمد که : « والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق

۱ ـ کلمهٔ گزیدیم ظاهراً اضافت ناروای ناسخ است وجملهٔ صحیح چنین است: بعلم باك و دانش تمام دانستیم .

بها واهلها ». ای جوانمرد درقدرتچون ما را صدهزار آفریدن بلحظتی روا است ، اما از روی محبت وغیرت نه رواست ، زیرا که سرّ محبت بی کیفیت، علی‌الخصوص ماراست ، «یحبّهم و یحبّونه ـ الله ولی‌الذین آمنوا » . کدام خلعت ما را نداد کدام تشریف که ما را ارزانی نداشت ، کدام لطف که درجریدهٔ کرم بنام ما ثبت نکرد .

مقرّبان درگاه عزت و ساکنان حضرت جبروت ، انگشت تحیر در دهان تعجب گرفته ، که شگرف کاری وعجب حالی که خاکیانرا برآمد. نواختگان لطف او اند ، برکشیدگان عطف او اند ، عارفان بتعریف او اند ، مشرّفان بتشریف او اند ، واصلان بایصال اواند، نازان بوصال او اند . نرگس روضهٔ جود ایشانند ، سرو باغ وجود ایشانند ، حقهٔ درّحکمت ایشانند ، نورحدقهٔ عالم قدرت ایشانند ، خالق بی‌نظیر یکی است و مخلوق بی‌نظیر ایشانند ، احسن‌الخالقین یکی است ، احسن المخلوقین ایشانند . « لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم » عالم و آدم نبود ، عرش و لوح وقلم نبود ، بهشت و دوزخ نبود ، که ایشانرا بی‌ایشان حدیث محبت بود که «یحبّهم و یحبّونه» .

سقیاً بمعهدك الذی لولم یکن ماکان قلبی للصبابة معهداً

ای جوانمرد توسل بندگان بدو ، هم باحسان قدیم اوست.

حسن بن سهل وزیر **مامون** بوده است ، روزی یکی بروی در آمد ، **حسن** ویرا نمی‌شناخت ، گفت : تو کیستی ؟ آن مرد گفت : انا‌الذی احسنت الیّ عام کذا ، من‌آنم که تو بامن درفلان سال احسان کردی . **حسن** گفت : مرحباً بمن توسّل الینابنا ، مرحبا بکسی که باحسان ما بما وسیلت جست ، پس آنگه بفرمود ، تا او را صلهٔ دادند وبنواختند. همین است حال درویشان ومؤمنان که بحق جل جلاله وسیلت میجویند ، هم باحسان قدیم وی میجویند.

انّ ابتداء العرف مجد باسق والمجد کل المجدفی‌استتمامه

هذاالهلال یروق‌ابصارالوری حسناً ولیس کحسنه لتمامه

الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی،برسالت انبیا آب دادی ، بمعونت وتوفیق رویانیدی ، بنظر و احسان خود ببرآوردی ، از لطف تو درمی خواهم که سموم قهر

از آن بازداری و باد عدل بروی نجهانی، کشتهٔ عنایت ازلی‌را برعایت ابدی مدد کنی.

« وآتیناهم من‌الآیات مافیه بلاء مبین» ابتلاهم بالرخاء و البلاء، فطالبهم بالشکر عندالرخاء و الصبر عندالبلاء. آدمی گهی خستهٔ تیر بلاست، گهی غرقهٔ لطف و عطا. حق جل جلاله از وی تقاضاء شکر میکند بوقت راحت و نعمت، و تقاضاء صبر میکند درحال بلا وشدت. **مصطفی** (ص) قومی‌را دید از **انصار**، گفت: شما مؤمنانید، گفتند آری مؤمنانیم، گفت نشان ایمان شما چیست؟ گفتند برنعمت شکر کنیم ودر غضب صبر کنیم وبقضاءالله راضی شویم. گفت؛ مؤمنون ورب‌الکعبة.

« أهم خیر ام قوم تبّع والذین من قبلهم اهلکناهم، انهم کانوا مجرمین»، ای **صنادید قریش** وای رؤساء کفر که پیغامبر مارا دروغ‌زن میگیرید(۱) وبعداوت وی برخاسته‌اید ودین اسلام بازی میشمرید و از بطش و قهر ما ایمن نشسته اید، خبر ندارید که ما با کفار پیشین و اعداء دین که سروران کفر و ضلالت بودند و پیشروان شرک وغوایت بودند چه کردیم؟! وبسطوت ونقمت خویش چون دمار ازایشان برآوردیم، آنک آن **نمرودلعین**، آن مردود شقی، که عالم از کفر و استکبار خود پر کرد پشهٔ ضعیف را فرستادیم تا سزاء وی در کنار او نهاد وآن دیگر، **فرعون** طاغی یاغی که دعوی خدائی کرد ونعرهٔ «انا ربکم الاعلی» زد، پاره ای چوب از حضرت خود فرستادیم تاقدر وی بوی نمود ودریارا فرمان دادیم(۲) تا اورا در چنگ قهر خود گرفت. وآن دیگر **اصحاب فیل** که قصد خانهٔ ما کردند و برساز وعدّت و آلت خود اعتماد ساختند، مرغکی چند ضعیف فرستادیم، تادمار از ایشان برآورد. و علی هذا **قوم تبّع** و **قوم نوح** و **قوم لوط** و **عاد** و **ثمود** و امثال ایشان که از شما قویتر بودند و ازشما باسازتر وجهاندارتر بودند، چون برما عصیان و کفران آوردند و تجبر و تمرد نمودند، نگر که ایشانرا ببطش خویش چون کم آوردیم و از جهان برانداختیم ونام ونشان ایشان محو کردیم، شما نیز اگر همان کنید که ایشان کردند، همان بینید که ایشان دیدند. امروز عذاب وهلاک واستیصال، وفردا حمیم و زقّوم، فذلک قوله تعالی: « ان شجرة الزّقوم طعام الاثیم، کالمهل یغلی فی‌البطون کغلی‌الحمیم ».

---

۱ ـ در نسخهٔ الف و ج: میگیرند. ۲ ـ درنسخهٔ الف: داد

سورة الجاثية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «**بسم الله الرحمن الرحيم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**حم**(١) **تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم**(٢)» فرو فرستادن این نامه از خدای است ، آن توانای دانا.

«**انّ في السموات وارض**» در آسمان و زمین [و آفرینش آن] ، «**لآيات للمؤمنين**»(٣)» نشانهاست گرویدگانرا [از توانائی و دانائی الله].

«**وفي خلقكم وما يبث من دابة**» و در آفرینش شما ودرآنچه آفریدگار سپرا کند در جهان از جنبنده ، «**آياتٌ لقومٍ يوقنون**(٤)» نشانهاست ایشانرا که بی گمان اند.

«**و اختلاف الليل والنهار**» ، و درآمد شد شب و روز پس یکدیگر ، «**وما انزل الله من السماء**» ، و در آنچه فرو فرستاد الله از آسمان ، «**من رزق**» ، ازبارانی که روزی خلق بآنست ، «**فاحيا به الارض بعد موتها**» تازنده کرد بآن زمین را پس مرگی آن ، «**و تصريف الرياح**» و گردانیدن بادها از روی بروی جهان ، «**آياتٌ**» نشانهاست [توانائی اورا] ، «**لقومٍ يعقلون**(٥)» گروهی را که خرد دارند و دریابند.

«**تلك آيات الله**» ، این آیات وسخنان الله است ، «**نتلوها عليك بالحق**» که میخوانیم بر تو براستی ، «**فباىّ حديث بعد الله و آياته يؤمنون**(٦)» پس بکدام سخن پس الله وسخنان او بخواهید گروید.

«**ويل لكلّ افّاكٍ اثيم**(٧)» وتباهی هر دروغ زنی را بزه کار. «**يسمع آيات الله تتلى عليه**» میشنود سخنان الله که میخوانند بر او ، «**ثم يُصرّ مستكبراً**» آنگه می ستیهد بگردنکشی ، «**كان لم يسمعها**» گوئی هرگز آنرا نشنید ، «**فبشّره بعذاب اليم**(٨)» بشارت ده اورا بعذابی دردنمای.

«واذا علم من آیاتنا شیئاً» و هر گه که [بشنود]و بداند ازسخنان ماچیزی **«اتّخذها هُزُواً»** آنرا بافسوس گیرد ، **«اولئك لهم عذاب مُهین(۹)»** ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده .

«من ورائهم جهنم» از پیش ایشانست دوزخ ، **«ولایُغنی عنهم ما کسبوا شیئاً»** و بکار نیاید ایشانرا هیچ چیز از آنچه میساختند و میکردند و میزادند ، **«ولا مااتّخذوا من دون الله اولیاء»** و نه آنچه بخدای میگرفتند فزود ازالله ، **«ولهم عذاب عظیم(۱۰)»** و ایشانراست عذابی بزرگ.

«هذاهدًی» اندرین سخن واین نامه و پیغام، آگاه کردنی است و پنددادنی و پیغام رسانیدن و ترسانیدن ، **«والذین کفروا بآیات ربهم»** وایشان که کافرشدند بسخنان خداوند خویش ، **«لهم عذاب من رجز الیم(۱۱)»** ایشانراست عذابی دردنمای از عذابی سخت .

«الله الذی سخّر لکم البحر» الله آن خدائی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته ، **«لِتجریَ الفلك فیه بامره»** ، تا میرود درآن کشتیها، بفرمان او، **«ولِتبتغوا من فضله»** و تا از فضل او وروزی او بجوئید ، **«ولعلّکم تشکرون(۱۲)»** و تا مگر آزادی کنید.

«و سخّر لکم مافی السّموات وما فی الارض» و شمارا نرم کرد وساخته و زیر دست ، آنچه درآسمانهاست و درزمین ، **«جمیعاً منه»** همه ازاوست ازبخشیدن او وساختن او و ارزانی داشتن او ، **«انّ فی ذلک لآیاتٍ لقوم یتفکّرون(۱۳)»** ، در آنچه کرد نشانهای روشن است ایشانرا که در اندیشند.

«قل للذین آمنوا» گوی ایشانرا که گرویده‌اند ، **«یغفروا للذین لایرجون ایّام‌الله»** تابیامرزند ایشانرا که ازروزهای [عذاب]خدای [و گرفتن او] نمیترسند ، **«لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون(۱۴)»** تا پاداش دهدالله گروهی را بآنچه میکردند.

«من عمل صالحاً فلنفسه» هر که نیکی کند، خویشتن را کند ، **«ومن اساء فعلیها»** ، و هر که بدکند بر خود کند ، **«ثمّ الی ربکم تُرجعون(۱۵)»** و آنکه

شما را با خداوند شما خواهند برد .

« **ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة** » دادیم فرزندان **یعقوب** را نامه و دانش در دین وپیغمبری ، « **ورزقناهم من‌الطّیبات** » وروزی دادیم ایشانرا از پاکها وخوشها ، « **وفضّلناهم علی العالمین**(١٦) » وافزونی دادیم ایشانرا بر همهٔ جهانیان [روزگار ایشان] .

«**وآتیناهم بیّنات من‌الامر** » ، دادیم‌ایشانرا نشانهای روشن درست‌ازکار پیغامبرخویش ، «**فما اختلفوا**» دوگروه نشدند ، درکار او ، «**اِلّا من بعدماجاءهم العلم** » ، مگر پسِ آن که بایشان آمُد آنچه میدانستند ، « **بغیاً بینهم** » ببدنیّتی و ستم برخود ؛ « **اِنّ ربک یقضی بینهم یوم‌القیمة**» ، خداوند تو داوری برد روز رستاخیز میان ایشان ، « **فیما کانوا فیه یختلفون** (١٧) » درآنچه ایشان دوگروه میباشند .

النوبة الثانية

این سوره را سه نام است : سورة الجاثیة ، سورةالشریعة و سورة الدهر . دوهزارو صد و نود ویکحرف است وچهار صدهشتاد وهشت کلمت وسی ونه آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت : « قل‌للذین آمنوا یغفروا ... » این‌یک آیت **بمدینه** فرود آمد درشأن **عمرخطاب** . و درین سورة ازمنسوخـات همین یک آیت است : « قل‌للذین آمنوا یغفروا...» منسوخ است بآیت قتال. و درفضیلت سورة ، **ابیّ‌بن‌کعب** روایت کند از **مصطفی(ص)** قال : من‌قرأ سورة حم الجاثیة ، ستراللّه عورته وسکن روعته عندالحساب ، « حم » محله رفع بالابتداء فیمن جعله اسم‌السورة، « تنزیل الکتاب » خبره. و من جعله قسماً فالمقسم علیه تنزیل الکتاب ، و من جعله لافتتاح الکلام کقولهم‌الا ، فتنزیل الکتاب رفع بالابتداء و قوله : « من‌اللّه » خبره ، والمعنی ـ القرآن کلام‌اللّه العزیز فی انتقامه‌الحکیم فی‌تدبیره‌ولیس کما زعم‌المبطلون، انه شعراو کهانةاوتقوّله **محمد(ص)** « اِنّ فی‌السموات والارض لآیات» یجوزان‌یکون المراد ـ فی‌السموات و الارض دلائل علی الوحدانیة، ویجوزان یکون المرادبالایات.

مافی السماء من الشمس و القمر والنجوم و غیرها و فی‌الارض من الجبال والاشجار والانهار وغیرها ، فانّ کل واحد منها آیة دالة علی توحیدالله عزوجل، وخصّ المؤمنین بالذکر لانتفاعهم بها.

« و فی خلقکم وما یبث من دابة آیات‌لقوم یوقنون » ای من تأمل فی‌خلق نفسه و خلق‌الحیوان جمیعاً و اختلاف طبایعها و عجائب صنعها یتیقن ان لها صانعاً حکیماً ، و خَصّ‌الموقنین ، لِان‌الیقین یقع بالاستدلال ،

« و اختلاف‌اللیل و النهار » بالظلمة و الضیاء و قیل بتعاقبهما ، « و ما انزل‌الله من‌السماء» ای ـ من‌السحاب «من رزق» ای ـ مطر، لانه سبب رزق الحیوان، « فاحیابه الارض بعد موتها » انبت بالمطرنبانها و اشجارها و تلک حیوتها بعد یبسها بانقطاع الماء عنها ، « وتصریف الریاح » جنوباً وشمالاً ودبوراً و صباء و نکباء و قیل تصریفها رحمة و عذاباً ، « آیات لقوم یعقلون » خصّ العقلاء بالذکر لان بالعقل یمکن الوقوف علی‌الدلائل المذکورة فی هذه الایات الثلث .

قرأ **حمزة** و **الکسائی** : « و تصریف الریاح آیات » وکذلک فی قوله « من دابة آیات » بکسرالتاء فیهما عطفاً علی قوله «لآیات» و هو فی موضع النصب فی‌الاعراب. وقرء الاخرون برفعهما ، عطفاً علی‌موضع انّ مع‌ما عملت فیه ، والایات فی المواضع الثلاثة اللائی قدمناها، هی الصنایع وفی قوله : « تلک آیات الله نتلوها علیک » هی‌آیات القرآن کماهی فی‌الایة التی تلیها والتی بعدها و اماالآیات فی‌قوله فبایّ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون» فهی‌آیات‌القرآن و آیات الصنایع معاً ،

قوله : « وتلک آیات الله » ای هذه‌آیات القرآن ، «نتلوها علیک بالحق» لایستعمل التلاوة الا فی کتب‌الله ، والاصل‌فیها اتیان الثانی‌اثرالاول . « فبایّ‌حدیث بعدالله » ای ـ بعد حدیث‌الله کقوله : « احسن الحدیث کتاباً » « و آیاته یؤمنون » یعنی من لم یؤمن بکلام‌الله ، فلن یؤمن بحدیث سواه ، و قیل معناه : القرآن آخر کتب‌الله و **محمد** (ص) آخر رسله فان لم‌یؤمنوابه فبایّ کتاب یؤمنون و لا کتاب بعده ولانبی .قرأ **بن عامر** و**حمزة**و **الکسائی** و **ابوبکر** و **یعقوب** ، تؤمنون بالتاء علی‌معنی ـ قل‌لهم یا**محمد** « فبای حدیث تؤمنون » وقرأالباقون بالیاء حملاعلی‌القوم .

« ویل لکل افاك » کثیر الکذب ، « اثیم » کثیرالاثم ، یعنی **النضربن الحرث**

« یسمع آیاتالله تتلی علیه ثم یُصرّ » ، ای ـ یبقی بعد سماع القرآن کافراً والاصرار العزم علی الامر ، و اکثر مایستعمل ، فیالاقامة علیالذنب « مستکبراً »، ای ـ عنالایمان « کان لم یسمعها » فیعدم الانتفاع بها و القبول لهـا ، « فبشّره بعذاب الیم » اخبره خبراً یظهراثره علی بشرته منالترح، « و اذا علم منآیاتنا شیئاً » هذاالعلم معناه السماع کقولک ـ اعلم ، ترید ـ اسمع ، « اتّخذها هزؤاً » ای ـ استهزأ بها وعارضها بحدیث الفرس یُری العوام انهلاحقیقة لذلک ، «اولئک لهم عذاب مهین » ذکر بلفظ الجمیع رداً الی کلّ فی قوله : « لکل افاك».

« من ورائهم جهنم » یعنیقُدّامهم .لانهلم یأت بعد، و قیل من خلفهم لانه یکون بعد انقضاء آجالهم و قیامهم من قبورهم ،وکل ماتواری عنک فهووراء،تقدّم اوتأخر« ولا یغنی عنهم » ای ـ لایدفع عنهم« ما کسبوا » ای ـ کسبهم المال والا ولاد « شیئاً » من عذابالله ، « ولاما اتّخذوا من دونالله اولیاء » یعنیالاصنام وما عبدوه، « ولهم عذاب عظیم » دائم لاینقطع.

« هذاهدیً » ای هذا اعلام وعظة وبلاغ ،وقیل هذا القرآن سبب الهدایة والرشاد لمن تدبّره وتفکرفیه ، « والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجزالیم». الرجزاشد العذاب ای ـ لهم عذاب من اشدّ العذاب.

« الله الذی سخّرلکم البحر » ای ـ سهّل لکم رکوب البحر « لتجری الفلک فیه بامره » ای ـ بتسخیره ذلک لکم ، « و لتبتغوا من فضله » لتطلبوا المال بالتجارة فی البحر واستخراج الجواهرمنه وصید ما فیه ، « ولعلّکم تشکرون » علی هذه النعم.

« وسخّر لکمما فیالسموات ومافیالارض جمیعاً » ای ـ صیّره بحیث تتصرفون فیه وتنتفعون(١) به فیدنیاکم ودینکمبالاستدلال به علی التوحید. قال **ابن عباس** : « سخرلکم ما فیالسموات » یعنی الشمس والقمر والنجوم و المطر و الریاح ، « و ما فیالارض » یعنی النبات والاشجاروالثمار وقیل الحیوانات والجمادات « جمیعاً» نصب

---

١ ـ در نسخهٔ ج : یتصرفون و ینتفعون .

علی الحال «منه» ای - هذه النعم کلها منه خلقاً، فیکون خبر مبتدء محذوف، وقیل- تسخیر الجمیع منه، و قیل- تقدیره: من خلقه، فحذف المضاف و یجوز ای یکون صفة للمصدر ای - تسخیراً منه «ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» ای - فی تسخیر القویّ للضعیف دلالة علی صانع قدیر حکیم.

«قل للذین آمنوا یغفروا» ای - لیغفروا یعنی لیعفوا و لیصفحوا «للذین لایرجون ایام الله» ای - لایخافون سطواته. و قیل لایخافون مثل عقوبات الایام الخالیة. والعرب تعبّر عن الوقایع بالایام کیوم **احد** و یوم **حنین**. وقیل- معناه: لا یطمعون فی ایام الله نصرة لاولیآء الله و قیل لا یطمعون فی ایام الله التی وعدها الله المؤمنین فی الجنه و اضاف الی الله کبیت الله.

ابن عباس گفت این آیت درشأن **عمر خطاب** فروآمد، درغزاء **بنی المصطلق** بودند ولشکر اسلام، بسرچاهی فرود آمد که آنرا **مریسیع** میگفتند. **عبدالله ابیّ** که سر منافقان بود، غلام خود بطلب آب فرستاد، دیر باز آمد، **عبدالله** گفت چه سبب بود که برسرچاه دراز بماندی ودیر آمدی، غلام گفت از آن دیر آمدم، که **غلام عمر خطاب** برسرچاه نشسته بود وآب میکشید تا قربهاء **پیغامبر** پر کرد وقربهاء **بوبکر** وقربهاء مولی خویش، **عبدالله** منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته‌اند: سمّن کلبک یأکلک. این سخن **بعمر** رسید، **عمر** درخشم‌شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، **جبرئیل** آمد واین آیت آورد، **عمر** بحکم آیت برفت وآن عزم خویش فسخ کرد (۱).

سدّی گفت و جماعتی مفسران که این آیت درشأن جمعی صحابه فروآمد که ازاهل **مکه** در رنج عظیم بودند، از گفتار و کردارایشان واز رنج و اذی مشرکان به **رسول خدا** نالیدند و از وی دستوری قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود، **رب العزه** این آیت فرستاد وایشانرا بحکم وقت، عفو وصفح فرمود، چنانک حائی دیگرفرمود: «فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بامره»، پس آیت قتال فروآمد واین آیت منسوخ گشت: «لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون»، قرأ **ابن عامر** و **حمزة**

---

۱ - در نسخهٔ ج: بحکم آیت آن عزم خویش فسخ کرد و رفت.

الکسائی « لنجزی »بالنون و قرأ الاخرون «لیجزی» بالیآء یعنی « لیجزی‌الله قوماً ، و قرأ **ابوجعفر** ، « لیُجزی » بضم الیاء و فتح الزاء ، تأویله لیُجزی الجزآءَ قوماً ، فیکون‌الجزآء مضمراً و نصب قوماً لانه‌المفعول‌الثانی .

« من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها » ای ـ لها‌الثواب وعلیها‌العقاب « ثم الی ربکم ترجعون » فی‌المعاد .

« و لقد آتینا **بنی‌اسرائیل** الکتاب» یعنی **التوریة** « والحکم » یعنی‌الحکمة والسنة وقیل‌القضآء بین‌الناس«والنبوة» ، فان **ابراهیم** کان شجرة‌الانبیاء «ورزقناهم من الطیبات ای ـ الحلالات وهی **المن** و **السلوی** والمآء المنفجر من‌الحجر فی‌التیه و مواریث **فرعون** ، « و فضلناهم علی العالمین » ای ـ عالمی زمانهم و قیل خصصناهم بکثرة الانبیآء من بین سائر‌الامم ، قال **ابن‌عباس** لم یکن من‌العالمین احد فی زمانهم ، اکرم علی‌الله و لا احب الیه منهم .

« و آتیناهم بیّنات من‌الامر» یعنی‌العلم بمبعث **محمد** (ص) و علامات نبوته ومابیّن لهم من امره ، « فما اختلفوا الا من بعدماجائهم‌العلم» هذا‌العلم‌هوالقرآن ای ـ ما اختلفوا فی کونه بیّناً حتی جائهم القرآن و لمآ بعث **رسول‌الله** (ص) نبیاً اختلف علیه **بنو اسرائیل** فریقین: فریق صدّقه وهم‌الذین قال‌الله تعالی : ـ « وشهد شاهد من بنی‌اسرائیل علی مثله فآمن » و قال تعالی : ـ « یفرحون بما انزل الیک » و قال‌تعالی : ـ « فسئل‌الذین یقرئون‌الکتاب من قبلک» یعنی **عبدالله بن سلام**وغیره ، وفریق جحدوه و کذّبوه ، « بغیاً بینهم » وحسداً من عند انفسهم لامن جهل یکون به‌الانسان معذوراً و هم الذین قال‌الله عزوجل : « الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناء هم و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون » کانوا کلمةً واحدة فیه قبل ان یبعث ، یشهدون له و یستفتحون به وینتظرونه ویبشّرون به‌فلما جائهم اختلفوا فیه و تحزبوا علیه ، « ان ربک یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » . و قیل اراد بالاختلاف اختلافهم فی اوامر‌الله و نواهیه فی‌**التوریة** .

النوبة الثالثة

بسم‌الله معراج قلوب‌الاولیاء . بسم‌الله نور سر الاصفیاء . بسم‌الله شفاء صدور

الاتقیاء . بسم‌الله کلمة‌التقوی و راحة الثکلی و شفاءالمرضی. بسم‌الله اصل همهٔ دولتهاست ، مایهٔ همهٔ سعادتها است ، ختم همهٔ عزتهاست توقیع منشور نیازهاست. بسم‌الله برید حضرت انبیاست ، کلیدقربت اولیاست ، سلوت وسکون اصفیاست. بسم‌الله آشنائی‌را سبب است وروشنائی‌را مدداست. ازقطیعت امانست،وبی‌قراری‌را درمانست، نام خداوند جهان وجهانیانست. پادشاه برهمه شاهانست ، پیش‌از هر زمان وپیش‌از هر نشانست . خدائی که وجودش را بدایت نه ، جودش را نهایت نه ، یکی یگانه که او را مثل ، مانندی نه ، فرد داننده که او را خویش وپیوند نه ، صمدی پاینده که دریافت او را بخرد راه نه. حکیمی که یاد وی ، دلهارا بستانت. لطیفی که‌انس با وی ، زندگانی دوستانست ، کریمی که مهر وی شادی جاودانست ، شیرین سخن و زیبا صنع و راست‌پیمانست.

مهر تو بمُهر خاتم جم ندهم وصلت بدم مسیح مریم ندهم
عشقت بهزار باغ خرم ندهم یکدم غم تو بهردوعالم ندهم.

الحاء تدل علی حیوته ، والمیم تدل علی مودته ، کانه قال جل جلاله : بحیوتی و سودتی لاولیائی لاشیء احب علی احبائی من لقائی. بحیوة من ، بمهرمن و دوستان من ، که دوستان را عز دو جهانست امید دیدار من ، هر که را امروز در سرای فناانس جان او نامهٔ من ، فردا در سرای بقا توتیای چشم او لقاء من.

« تنزیل‌الکتاب من‌الله‌العزیزالحکیم » تنزیل اونامهٔ اوو نامهٔ اوپیغام او و پیغام او نشان مهراو ، با دوستان او. مؤمنان چون نامهٔ دوست خوانند بربصرشان بصیرت بیفزاید ، زنگارغمان از دلشان بزداید ، نسیم صبای معرفت ازجانب قربت درآید ، ریحان حیوة سرازباغ وصال برکشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد ،صبح شادی ازمطلع آزادی سربرزند. آری قدرنامهٔ دوست، دوستان دانند.عزت آن‌خطاب، مؤمنان شناسند.

بوبکر شبلی وقتی ببازار بغداد بگذشت پاره‌ای کاغذ دید که نام دوست بروی رقم بود و در زیر اقدام خلق افتاده.**شبلی** چون حروف نام او برآن صفت دید ، همهٔ اجزآء او حرمت گشت ، اضطرابی بر اعضاء وی افتاد ، سر فرو کردوآن

رقعه برداشت و ببوسید ، آنرا معطر و معنبر کرد و قبلهٔ دیدهٔ خود ساخت و پیوسته با خود داشت که برسینه نهادی ظلمت غفلت بزدودی ، که بر دیده نهادی ، نورچشم بیفزودی . همچنان با خود میداشت تا آنروز که بقصد بیت‌الله‌الحرام از بغداد بیرون آمد ، روی ببادیه نهاد آن رقعه در دست گرفته و آنرا بدرقهٔ روزگار خود ساخته ، در میان بادیه جوانی‌را دید فرید وحید غریب و طرید بی‌زاد و بی‌راحله ، بی‌رفیق و بی‌قافله ، از خاك بستر کرده و از سنگ بالین ساخته ، سراپردهٔ اندوه و حیرت گرد او زده ، سرشك از چشم او روان شده و دیده درهوا نهاده ، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته. **شبلی** بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیدهٔ او داشت ، گفت : ای‌جوان‌برین‌عهد هستی، جوان روی بگردانید ، شبلی گفت ، انّاالله مگر اندرین‌سکرات و غمرات ، حال این جوان‌را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای **شبلی** نهمار در غلطی‌آنچه تو در کاغذ میبینی ومیخوانی مادرصفحهٔ دل می‌بینیم ومیخوانیم .

«ان فی‌السموات والارض لَآیاتٍ للمؤمنین». اندرین آیت کمال قدرت‌خود بخلق مینماید ، در آفرینش آسمان و زمین .

« و فی خلقکم و ما یبث من دابة » اظهار لطف خود میکند در آفرینش همهٔ جانوران وخاصّه آدمیان، « واختلاف‌اللیل والنهارو ما انزل‌الله من‌السماءمن‌رزق» نعمت خود با یاد خلق میدهد ، در آفرینش‌آب وباد وباران و تعبیهٔ روزی ایشان در آن ، آنگه گفت : « لَآیات لقوم یعقلون » عاقل کسی باید که اندرین آیات تدبر و تفکر کند ، تا ازآیت اولی قدرت او جل جلاله فهم کند ومقتضی قدرت‌خوف‌است، از سیاست و سطوت او بترسد و از آیت دوم لطف او فهم کند ومقتضی لطف‌رجاست، دل درکرم او بندد و از آیت سوم نعمت او بر خود بشناسد ، بشکر آن قیام کند . اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است ، سوم مقام شاکران . و درمقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب‌العزة فرموده « اختلاف‌اللیل والنهار » اشارت فرا کشف و حجاب است.

روز روشن مثال کشف است‌وشب تاریک‌نشان‌حجاب . وبنده میان‌هردوحال گردان . درحال کشف همه منعم بیند ، نه در نعمت،شادی برد ، نه درمحنت، غم

خورد. در مشاهدهٔ منعم او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. وفی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد مشغول بفرق باشم آنگه نه بتو

ودر وقت حجاب مشاهدهٔ منعم ازوی روی بپوشد، همه التفات وی بانعمت و محبت بود، لاجرم درنعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد. **پیر طریقت** گفت درد ودرمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست درمنازل راه. اما مرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل، نه وقت ونه حال نه جان و نه دل.

مکن درجسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مینازم وزیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگدازم درد و راحت هردو براندازم.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی: - « **ثم جعلناك علی شریعة من الامر** »، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانیدیم و کردیم، « **فاتّبعها** »، بر پی آن میرو، « **ولا تتّبع اهوآء الذین لا یعلمون**(۱۸)» وبر پی خوش آمد وبایست نادانان مرو. « **انّهم لن یغنوا عنک من الله شیئاً** »، که ایشان ازخدای تراهیچ بکارنیایند. « **وانّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض** »، و ستمکاران یکدیگر را بربدی یا رند و بر بیداد ساخته، « **والله ولیّ المتّقین**(۱۹)» والله نیکان را [بر نیکی] یار.

« **هذا بصائر للناس** »، این قرآن بازنمودهاست ودیدورهاء راست مردمانرا، « **وهدیً ورحمة لقوم یوقنون**(۲۰)» وراهنمونی وبخشایشی ایشانرا که بی گمانان اند.

« **ام حسب الذین اجترحوا السیّئات** » یا می پندارند ایشان که می بدیها کنند، « **ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات** » که ما ایشانرا چون ایشان کنیم که بگرویدند و نیکیها کردند، « **سوآءٌ محیاهم ومماتهم** »، بر همسانی است

زندگانی ومرگ ایشان ، «**سآء مایحکمون**(٢١) » چون بدحکم و کژآوری که میکنند .

«**وخلق الله السموات والارض بالحق**» بیافرید الله آسمانها وزمینها بسخن روان و بتنهائی ، «**ولِتجزی کلّ نفس بما کسبت** » ، آنرا تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد ، «**وهم لایُظلمون**(٢٢) » و از ایشان هیچ چیز نکاهند وبی گناه ازایشان کس را نگیرند .

« **أفرأیت من اتّخذ الهه هواه** » چه بینی وچه گوئی، دیدی آن مرد را که پسند خویش،خدای خویش گرفت ، « **واضلّه الله علی علم** » ، و گمره کرد الله او را که دانست که باید کرد ، «**وختم علی سمعه و قلبه**» و مهر [به نشنیدن حق] بر گوش اونهاد و مهر [درنیافتن] حق بردل اونهاد ، « **وجعل علی بصره غشاوةً** » و پردهٔ حق به نه دیدن ، برچشم او او کند ، « **فمن یهدیه من بعد اللّه**» ، پس کی راه نماید او را ، پس الله ، « **افلا تذکّرون** (٢٣)؟ » پند نپذیرید ؟

« **و قالوا** » ، [زنادقه] گفتند ، « **ماهی الّاحیوتنا الدنیا** » ، نیست مگر زندگانی ما این جهانی ، « **نموت و نحیا** » ، میزییم و میمیریم ، « **و ما یُهلکنا اِلّاالدهر** » و نمی میراند ما را مگر گیتی ، « **ومالهم بذلک من علم** » ، و ایشانرا بآنچه میگویند هیچ دانشی نیست ، « **اِن هم الایظنّون**٢٤ » نیستند مگر قومی که پنداره‌ای میپندارند .

« **واذا تتلی علیهم آیاتنا** » و هر گه که بر ایشان خوانند سخنان ما ، « **بیّناتٍ** » سخنان درست روشن پیدا ، « **ماکان حجّتهم** » ، نباشد حجت ایشان و درستی ساختن ایشان سخن خویش را ، « **الّا اَن قالوا ائتوا بآبآئنا**» ، مگر آنکه گویند پدران ما را ازگوربازآرید، «**ان کنتم صادقین**(٢٥)» اگرمی راست گوئید که پس مرگ زندگانیست .

« **قل الله یُحییکم** » ، گوی الله شما را زنده میکند [از نطفهٔ مرده] و زنده میدارد دراین جهان ، « **ثم یمیتکم** » وپس شما را میمیراند ، « **ثمّ یجمعکم الی یوم القیمة** » وآنگه شما را پس ربزیدن فراهم آرد روز رستاخیز، «**لاریب فیه**» شک

نیست در آن روز و در فراهم آوردن در آن روز « **ولکنّ اکثر الناس لایعلمون**[۲۶]»، لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

« **وللّه ملک السموات والارض** » ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین ، « **ویوم تقوم الساعة** » ، و آنروز که رستاخیز بپای شود ، «**یومئذٍ یخسر المبطلون**(۲۷) » آنروز آنست که دروغ زنان و کژ راهان و ناراستی ورزان زیان کار آیند.

« **وتری کل امّةٍ جاثیةً** » ، وهر گروهی را بینی آنروز بزانو درافتاده ازفزع . « **کلّ امّةٍ تدعی الی کتابها** » ، هر گروهی می باز خوانند با نامهٔ کردار ایشان ، « **الیوم تجزون ماکنتم تعملون**(۲۸) »[ایشانرا گویند] امروزپاداش دهند شما را بآنچه میکردید.

« **هذا کتابنا** »، این نامهٔ ماست[که کردارشما نبشته‌ایم درآن]، «**ینطق علیکم بالحق** » ، گواهی میدهد برشما بعدل و راستی ، « **انّا کنا نستنسخ ماکنتم تعملون**(۲۹) » ما نسخت میفرمودیم [از اصل و از لوح] آنرا که شما میکردید . « **فاماالذین آمنوا وعملواالصالحات** » اما ایشان که بگرویدند وکردارهای نیک کردند ، « **فیدخلهم ربّهم فی رحمته** » ، درآورد الله ایشانرا دربخشایش خویش و مهربانی خویش ، « **ذلک هوالفوزالمبین**(۳۰) » آنت پیروزی بزرگوار.

« **و امّا الذین کفروا** » و اما ایشان که کافر شدند ، « **افلم تکن آیاتی تتلی علیکم**»، [ایشانرا گویند]سخنان ما نه برشمامیخواندند، « **فاستکبرتم** » گردن کشیدید از آن ، « **وکنتم قوماً مجرمین**(۳۱) » وقومی بدان بودید.

« **و اذا قیل انّ وعدالله حق** » ، وآنگه که شما را گفتندید که وعدهٔ‌الله راست است ، « **والساعة لاریب فیها** » ، و رستاخیز بی گمانست ، « **قلتم ماندری ماالساعة** » سخن شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست ؟ « **ان نظنّ الاّ ظنّاً** » ، نه مگر پنداره ای که میپنداریم ، « **و ما نحن بمستیقنین**(۳۲) » و ما هیچ بی گمان نیستیم.

« **وبدالهم سیّئات ماعملوا** » ، بروی آمد ایشانرا و با دید آمد ایشانرا

سرانجامهاءبدآنچه میکردند ، « **و حاق بهم ماكانوا به يستهزؤن** (٣٣) » وفراسر ایشان نشست آنچه برآن افسوس میکردند.

« **وقيل اليوم ننسيكم** » ، وگویند ایشانرا امروز شما را فرو گذاریم ، « **كمانسيتم لقاء يومكم هذا** » چنانکه درآنجهان فراموش کردید دیداراین‌روز، « **و مأويكم النار** » ، و بنگاه شما آتش ، « **ومالكم من ناصرين** (٣٤) » و شما را هیچ یاری ده وفریادرس نه.

« **ذلكم بأنّكم اتّخذتم آيات الله هزواً** » ، آن بآنست که شما سخنان الله بافسوس گرفتید ، « **وغرّتكم الحيوة الدّنيا** » ، و زندگانی دنیا شما را بفریفت « **فاليوم لايُخرَجون منها** » آنروز ایشانرا از آتش بیرون نکنند ، « **ولاهم يستعتبون** (٣٥) » و ایشانرا فرا عذردادن وخشنودی جستن نگذارند.

« **فللّه الحمد** » ، خدایراست ستایش نیکو و آزادی ، « **ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين** (٣٦) » خدای آسمان وخدای زمین و خدای جهانیان.

« **وله الكبرياء في السموات و الارض** » ، و او راست بی همتائی و بزرگواری در آسمانها و زمینها ، « **وهوالعزيز الحكيم** (٣٧) » و اوست آن توانای دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ثم جعلناك على شريعةٍ » اى ـ بعد اختلاف اهل الكتاب جعلناك يا **محمد** على طريقة ومنهج « من الامر» اى ـ من الدين وقيل على ملّة مشروعة من امرنا الذى امرناه من قبلك من رسلنا وقيل من الامر الذى انت بصدده.

قال **قتاده** : الشريعة ـ الفرائض والحدود والامر والنهى. وقال **ابن‌عيسى** : الشريعة ـ علامة تنصب على الطريق دلالة على الماء « فاتّبعها» يعنى فاتّبع هذه الشريعة واعمل بها واتّخذها اماما ، « ولا تتّبع اهواء الذين لايعلمون » اى ـ لاتتّبع الكافرين والمنافقين ، ولاتعمل بهواهم.

« انّهم لن يُغنوا عنك من الله شيئاً » اى ـ لن يدفعوا عنك من عذاب الله

شیئاً ان اتّبعت اهوآءهم وذلک انّهم کانوا یقولون له : ارجع الی دین آبائک فانّهم کانوا افضل منک ، فقال عز وجل: «انهم لن یغنواعنک من‌الله شیئاً » .

« وانّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض » ای ـ الکافرالظالم یوالی ظالماً مثله وینصره ویعینه. وقیل ـ هم متّفقون علی عداوتک ، « والله ولی المتّقین » ای ـ یوالی المؤمنین الذین یتّقون‌الشرك والفواحش .« هذا » ، ای ـ هذا القرآن ، « بصائرللناس» ، معالم للناس فی الحدود والاحکام یبصرون بها ، «و هدیً » من الضلالة « و رحمةً » ، من العقاب ، « لقوم یوقنون » لایشوب ایمانهم شک وارتیاب. وقیل « هذا» ای ـ ما تقدم من‌اتّباع الشریعة و ترك طاعة الظالم ، « بصائر للناس » ای ـ بیّنات و دلائل فی‌اموردینهم ، « وهدیً » ای ـ رشد ، « ورحمة » ای ـ نعمة من‌الله ، « لقوم یوقنون » .

« ام حسب » یعنی بل حسب « الذین اجترحوا السیئات » ای ـ اکتسبوا المعاصی والکفر ، « ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملواالصالحات » ،این آیت در شأن نفری مشرکان فرود آمد که گفتند : اگر آنچه **محمد** میگوید حق است وراست ، پس ما را در آن جهان بریشان افزونی دهند در نعمت و راحت ، چنانکه در دنیا ما را افزونی دادند . رب العالمین بجواب ایشان فرمود : « ام حسب » یعنی ـ احسب ، استفهام است بمعنی انکار ، میپندارند ایشان که شرك آوردند وکفرورزیدند یعنی ـ **عتبة** و **شیبة** و **ولید** که ایشانرا همچون مؤمنان و گرویدگان کنیم یعنی **علی** و **حمزة** و**عبیدة بن‌الحرث** . آنگه گفت : «سواء محیاهم‌ومماتهم» ، **حمزه** و **کسائی** و **حفص** و **یعقوب** ، « سواءً » بنصب خوانند و هو نصب علی الحال، یعنی‌ـ احسبوا ان یسوّی بین‌الفریقین فی‌المحیا والممات، میپندارند که زندگانی ایشان چون زندگانی نیکان است ومرگ ایشان چون مرگ نیکان یکسان ، کلاّ ولمّا، نیست ، که مؤمنانرا نصرت‌است ورفعت، دردنیا وآخرت ،وکافران راخزی‌ونکال‌وعقوبت، دردنیاوآخرت . معنی دیگر : میپندارند کافران که با مؤمنان مشارك خواهند بود در نعیم آخرت چنانکه مشارك ایشانند در نعمت دنیا ، **یا محمد** تو ایشانرا جواب ده که :« هی‌للذین آمنوا فی‌الحیوة الدنیا خالصةً یوم‌القیمة » ، باقی قرآء سواءٌ برفع خوانند ، یعنی :

محیاهم ومماتهم سواء ، فقدّم الخبرعلی‌الابتدآء . میگوید برهامسانی(١)است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود ، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماته یعنی فی الدنیا والاخرة ، والکافر کافر فی الدنیا و الاخرة . مؤمن را در ایمان، زندگانی ومرگی یکسان ، یعنی درعقبی همچنان مؤمن است که در دنیا وکافر کافراست هم در دنیا وهم در عقبی.

خبر درست است که **مصطفی** (ص) در مسجد شد **واصحاب صفه** دید فرمود ، المحیا محیاکم والممات مماتکم . ثم قال : « ساءَ ما یحکمون » ای بئس ما یقضون لانفسهم.

« و خلق الله السموات و الارض بالحق » ای ـ بالعدل فلایقتضی التساوی بین‌الفریقین .وقیل ـ بالحق یعنی ـ للحق ، ای ـ لم یخلقه عبثاً لکن‌للجزآء،ثم‌بیّنه ، فقال: « ولتجزی کل نفس بما کسبت » من خیر او شر ، « و هم لایُظلمون » ای ـ لایُنقص من حسناتهم ولا یُزاد علی سیآتهم.

« افرأیت من اتّخذ الهه هواه » فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره ، « افرأیت من اتّخذ هواه الهه ،کقول الشاعر :

« کماجعل الزناءَ فریضة الرجم »

یعنی کما جعل الرجم فریضة الزناء. قال **ابن عباس** : لیس بین السماء و الارض اله یعبد ابغض الی الله من هوی متّبع . وفی‌الخبر عن **رسول الله** : ثلث مهلکات : شحٌ مطاع وهوی متّبع و اعجاب المرء برأیه . وقال **الحسن** و **قتاده** : ذلک الکافر اتّخذ دینه ما یهویه فلا یهوی شیأً الا رکبه من غیر زاجر ، لانه لایؤمن بالله ولا یخافه ولا یحرّم ماحرّم الله. و قیل ـ اتخذ دینه بهواه و ایثاره لابالادلة والبراهین . وقال **سعید بن جبیر** ـ کانت العرب ، یعبدون الحجارة والذهب والفضة ، فاذا وجدوا شیئاً احسن من الاول، رموه وکسروه وعبدوا ما هواحسن ، و قال **الشعبی** انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه فی‌النار ، « و اضلّه الله » عن الایمان : ، « علی علم » منه بعاقبة امره و قیل ـ علی ماسبق فی علمه انه ضالٌ قبل ان یخلقه ، « وختم » ای ـ طبع

١ ـ درنسخهٔ ج : برهمسانی

« علی سمعه » کی لا یسمع الحق « وقلبه » کی لا یفهم الحق « وجعل علی بصره غشاوة ».
قرأ **حمزة** و **الکسائی**: غشوةً بفتح الغین و سکون الشین ، و الباقون غشاوةً ای - ظلمةً فهولا یبصر الحق و الهدی ، هذا کقوله : « و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون ». « فمن یهدیه من بعدالله » ای - من بعد اضلال الله ، « افلا تذکّرون » ، تتّعظون بالقرآن ، انّ الله واحد ، قوله: « من اتّخذ» جوابه : « فمن یهدیه ».

« وقالوا ماهی الاحیوتنا الدنیا » ، هذا من قول الزنادقة الذین قالوا: الناس کالحشیش قالوا - ما الحیوة الّاحیوة الدنیا « نموت و نحیا » فیه تقدیم وتأخیر ، ای - نحیاونموت وقیل یموت الآباء ویحی الابناء وحیوة الابناء حیوة الاباء، لان الابناء بحیوة الاباء صاروا احیاء ، « وما یهلکنا الا الدهر» ای - مایفنینا الّا مرالزمان و طول العمر واختلاف اللیل والنهار، «وما لهم بذلک من علم » ای - لم یقولوه عن علم علموه وقیل - مالهم بذلک من حجة ولا بیان ، « ان هم الا یظنّون » ای - ما هم فی اعتقاد هذاالقول الا علی شکّ . روی **ابوهریرة** قال - قال **رسول‌الله** (ص) : قال **الله** تعالی : لایقل **ابن آدم** یا خیبة الدهر ، فانی انا الدهر ارسل اللیل و النهار ، فاذا شئت قبضتهما . و فی روایة اخری عن **ابی‌هریرة** قال - قال **رسول الله** (ص): لایسبّ احدکم الدهر فان الله هوالدهر ولایقولنّ للعنب الکرم ، فان الکرم هوالرجل المسلم .
« واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات » یعنی - القرآن و اضحات الدلایل ویرید بالایات هیهنا مافیه ذکرالبعث و النشور ، « ماکان حجتهم » ای - جوابهم و ما احتجوابه، فسمی حجّة علی زعمهم ، « الّا ان قالوا ائتوا بآبائنا » احیوهم ، « ان کنتم صادقین » فی دعوی البعث .

« قل‌الله یحییکم » ای - قل یا **محمد** لابی **جهل** و اصحابه ، الله یحییکم فی الدنیا « ثم یمیتکم » ، منها ، « ثم یجمعکم» فی القبور ، « الی یوم القیمة ». وقیل - معناه ثم یحییکم ویجمعکم فی القیامة ، «لاریب فیه » ای - فی الیوم وقیل - فی الجمع، ای - لاترتابوا فیه وقدقامت الدلالة علی صحة البعث، فلم یبق فیه ارتیاب ، «ولکنّ اکثر الناس لایعلمون » قدرة الله علی البعث لاعراضهم عن التدبر والتفکر فی الدلایل .
« و لله ملک السموات والارض ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون » یعنی -

الكافرين الذين هم اصحاب الا باطيل يظهر فى ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار .

« و ترى كلّ امّة جاثية » هذا كقوله : « حول جهنم جثيا » اى ـ ترى امّة كل نبىّ يوم القيمة باركة على الرُّكَب و هى جلسة المخاصم بين يدى الحاكم ، ينتظر القضاء . وقيل مستوفزاً لا يصيب الارض الا ركبتاه و اطراف اناملة . قال **سلمان الفارسى** : انّ فى القيامة ساعة هى عشرسنين يخرّ الناس فيها جثاة على ركبهم ، حتى **ابراهيم** ينادى: نفسى لااسئلك الا نفسى ،

« كلّ امّة تدعى الى كتابها » قرأ **يعقوب** كلّ امّة بالنصب يعنى و ترى كل امّة تدعى الى كتاب عملها ، اى كتاب الحفظة ليقرئوه و يستوفوا الجزاء و هو قوله : ـ « اليوم تجزون ما كنتم تعملون » فى الدنيا . « هذا كتابنا » اى يقال لهم ـ هذا كتابنا الذى كتبنا فيه اعمالكم يعنى ـ ديوان الحفظة « ينطق عليكم بالحق » ، اى ـ يشهد عليكم بالعدل و بالبيان ، كانه ينطق « انّا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون » . مامن صباح و لامساء الا نزل فيه ملك من عند **اسرافيل** الى كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذى يعمله فى يومه و فى ليلته و ما هو لاق فيهما ، و قال **الحسن** : نستنسخ اى ـ نحفظ و قال **الضحاك** : نثبت ، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو ، نحو قولهم ـ هلم و اذهب .

« فاما الذين آمنوا » **بمحمد** و **القرآن** ، « و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم فى رحمته » جنته ، « ذلك هو الفوز المبين » . الظفر الظاهر وهم الذين يعطّون كتابهم بايمانهم .

« واما الذين كفروا افلم تكن آياتى » القول هاهنا مضمر ، يعنى ـ يقال لهم: « افلم تكن آياتى تتلى عليكم » يعنى ـ الكتب المنزلة على الانبياء ، « فاستكبرتم » . تعظمتم عن الانقياد و الايمان بها ، « و كنتم قوماً مجرمين » منكرين كافرين .

« و اذا قيل انّ وعدالله حق » اى ـ اذا قيل لكم انّ الجزاء و البعث كائن ، « و الساعة لاريب فيها » اى ـ القيامة قائمة لامحالة .

قرأ **حمزة** : و الساعة بالنصب عطفاً بها على الوعد و الباقون بالرفع على

الابتداء، « قلتم ماندری ما الساعة ان نظنّ الاظناً » ای - مانحن الانظن ظناً ، ای - لانعلم ذلک الاحدساً و توهّماً ، « ومانحن بمستیقنین ».

« و بدالهم » فی‌الاخرة ای - ظهرلهم حین شاهدوا القیمة و اخرج لهم ما کتبت الحفظة من اعمالهم ، « سیئاتِ ماعملوا » ای - قبائح افعالهم فی‌الدنیا ، ای - بدالهم جزاؤها ، « وحاق بهم » ای - احاط بهم و لزمهم ، « ما کانوا به یستهزؤن » ای - جزاء استهزائهم بالرسل و الکتب .

« و قیل‌الیوم ننسیکم » ای - تقول لهم الملئکة : الیوم نترککم فی‌النار ترک الشیئ المنسیّ الذی لایذکر ، « کما نسیتم لقآء یومکم هذا » ، یعنی کما ترکتم الایمان والعمل للقاء هذاالیوم . وقیل - کما اعرضتم عن تدبرالوعید . والانذار اعراض من نسی‌الشییء « ومأویکم النار » منزلکم ومثویکم جهنم ، « ومالکم من ناصرین » من ینصرکم و یدفع عنکم ممن کنتم تتعززون بهم فی‌الدنیا .

« ذلکم » ، ای - ذلکم العذاب ، « بانّکم » ای بسبب انّکم ، « اتّخذتم آیات‌الله هزؤاً » ، تنزلونها منزلة الهزؤ الذی لایقبل علیه ولایتدبرفیه ، « و غرّتکم الحیوة الدنیا » اغترتم بما مدلکم فیها من‌الحیوة السریعة الانقضاء وما وسّع علیکم من‌اسباب دنیاکم حتی قلتم- لابعث ولاحساب ، « فالیوم لایخرجون منها » **قرأ حمزة و الکسائی** : بفتح الیاء وضم الراء ، « ولاهم یستعتبون » ای - لایطلب منهم ان یرجعوا الی طاعة الله لانه لایقبل ذلک‌الیوم عذر ولاتوبة . وقیل - لایقبل منهم‌العتبی وهو اعطاء الرضا .

« فللّه الحمد رب‌السموات ورب‌الارض رب‌العالمین » . ختم‌السورة بکلمة - الاخلاص وقیل-معناه : قولوا « فلله الحمد » عرّفهم کیف یحمدون ربهم .

« وله الکبریاء فی‌السموات والارض » ای - له العظمة و الجلال ، و قیل- استحقاق التعظیم فی‌اعلی المراتب له وحده ، « وهوالعزیز » ، بسلطانه ، « الحکیم » . فیما امر و نهی و خلق وقضی .

روی **ابوهریرة** : قال- قال **رسول‌الله** (ص): یقول‌الله عزوجل:الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « ثم جعلناك على شريعة من‌الامر فاتّبعها » اى - افردناك بلطائف فاعرفها و سننّا لک طرائق فاسلکها و اثبتنالک حقائق فلاتتجاوزها ولاتجنح الی متابعة غیرك « انّهم لن یغنوا عنک من‌الله شیئاً » ان اراداللّه بک نعمةً فلایمنعها احد و ان ارادبک فتنة فلایصرفها احد، فلاتُعلّق بمخلوق فکرك ولاتتوجه بضمیرك الی شیءٍ وثق بربک و توکّل علیه.

ای مهتر عالم ، ای سید ولد آدم ، ای خورشید فلک سعادت ، ای ماه آسمان سیادت ، ای منزل عالم علم ، ای درّصدف شرف ، ای طراز کسوت وجود ، ما ترا از جهانیان باز بریدیم ، و از پدر ومادر یتیم کردیم ، و خویش وپیوندبرتو بیرون‌آوردیم ، تادل‌خویش‌ازهمه فارغ داری ویکبارگی باطاعت وخدمت مابرداری. از شرایع تراراه دین ساختیم ، وازحقائق ترا شمع معرفت افروختیم ، تابتأیید وتمکین ما آنراه روی ، وعالمیانرا بآن راه خوانی ، « قل هذه سبیلی‌ادعو الی‌اللّه » ای مهتر، ما شب معراج ترا درقبهٔ قربت بنشاندیم و صدهزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشاندیم و کونین را خاك قدم تو گردانیدیم وهیکل علوی ومرکز سفلی درتحت رایت ولایت تو آوردیم و مقصود آن بودکه تاترا بربساط شفاعت انبساط دهیم ، تا قصهٔ درد عاصیان امت ، برما برداری(١) وعذری ازآن، بهرایشان بخواهی که : « لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا » یا محمد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی ، هنوز خاك قدم خود خواسته باشی ، واگر ما بلطف قدم ، خاك آن قدم درکار خادمی از خدم توکنیم از کمال ما مستبعد نبود.

آن مهترانبیاء(ص) دردیدهٔ نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند، دانست که خاك را بارکش باید بود نه سرکش، که خاك بارکشی راست ، نه سرکشی‌را ، نه‌بینی که رب‌العزة ایشانرا که سرکشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینماید که :

---

١ - در نسخهٔ ج : بما برداری

«ام حسب الذین اجترحوا السیّآت ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سوآء محیاهم ومماتهم» وهم ایشانرا میگوید که در بیراهی وسرکشی برپی هواء خویش رفتند وبرانبیا وداعیان راه حق، افسوس داشتند که: «فمن یهدیه من بعدالله». پس از آن که الله ایشان را بی راه کرد در کلّ عالم کیست که ایشانرا براه باز آرد و کرا وسیلت گیرند چون راه وسائل برایشان فروبستند. ایشانرا امروز درخت نومیدی پیرشده، واشخاص بیزاری بدرآمده، وازهدم عدل گرد نوایست برآمده، وفردا منادی عدل بانگ بیزاری درگرفته که: «الیوم ننسیکم کمانسیتم لقآء یومکم هذا ومأویکم النار»

آری گفتم خاك را بارکشی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نوائی را ازمیان راه برگیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خودرا فراموش نکند وقدر خود بداند. همواره آن بینوائی و بی‌آبی خویش پیش دیدهٔ خویش میدارد.

بسمع **عمربن عبدالعزیز** رسانیدند که پسر تو انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ودر وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدم که انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ای ودر وی بنشانده؟ اگر رضآء من میخواهی آن نگین بفروش واز بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده وازپاره ای سیم، خودرا انگشتری ساز و برآنجا نقش کن که: رحم‌الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای برآن بنده باد که قدر خود بداند وخویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس برقد خاك راست‌تر وزیباتر از لباس تواضع نیست. الذی جری فی مجری البول مرتین لیس له ان یتکبّر. کسی که دوبار در ره گذر بول رفته باشد او را نرسد که سر تکبّر برافرازد. تکبر و کبریا و عزّ وعلاء و عظمت و بهاء صفت خداوند ذوالجلال است.

قال **الله** عزوجل: «وله الکبریآءفی السموات والارض وهوالعزیز الحکیم» اوراست برتری و بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگوار درقدر و درکردار، بزرگوار در نام و در گفتار. در پاکی خود برتر از پنداشت، در بزرگی خود مهتراز دریافت، درقدر خود بیشتر از حدّ شناخت. سبحانه جلّ جلاله وعظم شأنه و عزّ کبریاؤه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیّته.

جزء بيست و ششم

سورة الاحقاف

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « **بسم‌الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان. « **حم**(١) » ، اين حروف « **تنزيل الكتاب** »(١) ، فروفرستاده نامهٔ است ، « **من‌الله العزيز الحكيم** (٢) » از الله ، آن توانای بی‌همتای دانا.

« **ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما** » ، نيافريديم آسمانها وزمينها و آنچه ميان آن ، « **الا بالحقّ** » مگر براستی و يكتائی ، « **و اجل مسمّى** » وهنگامی نامزد كرده ، « **والّذين كفروا** » ، وايشان كه كافرشدند ، « **عمّا انذروا معرضون** (٣) » از آنچه ايشانرا بآن می‌ترسانند وبآن می‌آگاه كنند روی گردانيده‌اند، [چون ناآگاهان] . « **قل ارأيتم** »، گوی يا **محمد**چه بينيد ، به بينيد ، « **ما تدعون من‌دون‌الله** » آنچه ميپرستيد فزود از الله ، « **اَرونی ماذا خلقوا من‌الارض** » با من نمائيد كه چه آفريدند از زمين و از جهان ، « **ام لهم شِرك فی‌السموات** » يا ايشانرا انبازی هست با الله درآسمان [ودر آفريدن آن] ، « **ائتونی بكتابٍ** » ، بياريد نامه ای [از آن الله] ، «**من‌قبل‌هذا**» ، كه پيش از اين قرآن آمد از الله ، « **او اَثارة من‌علم** » ، يا نشانی آريد دانسته يا شنيده از دانش ، « **اِن كنتم صادقين** (٤) » اگر می راست گوئيد.

« **ومن اضلّ ممن يدعو من دون‌الله** » ، وكيست گمراه تر ازآنكس كه بخدای ميخواند فرودالله ، « **من لايستجيب له الی يوم القيمة** » ، چيزی كه اورا پاسخ نكند تا روز رستاخيز « **وهم عن دعائهم غافلون** (٥) » و آن پرستيدگان ازآن پرستكاران بی‌آگاهند.

---

١ - درنسخهٔ ج : حم : تنزيل‌الكتاب ، اين حروف فرو فرستاده..

« **و اذا حشر الناس** » ، وبرستاخیز چون مردمان فراهم آرند ، « **کانوا لهم اعدآء** » ، آن پرستیدگان ایشانرا دشمن باشند ، « **وکانوا بعبادتهم کافرین(۶)** » و بپرستش ایشان کافر باشند.

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات** » ، و آنگه که برایشان خوانند سخنان ما ، چنان روشن و نیکو ، « **قال الذین کفروا** » ، ناگرویدگان گویند ، « **للحق لما جآنهم** » ، سخن راست را که بایشان آمد ، « **هذا سحر مبین(۷)** » اینست جادوئی آشکار.

« **ام یقولون افتریه** » ، یا میگویند که **محمد** این سخن فرا ساخت. « **قل ان افتریته** » ، گوی اگر من فرا نهادم و من فرا ساختم ، « **فلاتملکون لی من‌الله شیئاً** » ، من باخدای نتاوم برشما ، رهائی مرا از خدای هیچ چاره ندارید ، « **هو اعلم بما تفیضون فیه** » ، او داناتر عزجلاله بآنچه شما میروید در آن [و سخن میرانید] ، « **کفی به شهیداً بینی و بینکم** » ، او بگواهی بسنده است میان من ومیان شما ، « **و هو الغفورالرحیم (۸)** » و اوست آن آمرزگار مهربان.

« **قل ماکنت بدعاً من‌الرسل** » ، گوی من از پیغامبران نه پیشین‌ام ، « **وما ادری مایفعل بی‌ولابکم** » ، و ندانم که بامن چه خواهند کرد ونه باشما ، « **ان اتبع الا مایوحی الیّ** » ، پی نمیبرم مگر پیغامی که بمن میرسانند ، « **وما انا الّا نذیرمبین (۹)** » ، و نیستم من مگر [آگاه کنند ای] ترسانندهٔ آشکارا.

«**قل ارأیتم** » ، گوی [چه گوئید] وچه بینید ، « **ان کان من‌عندالله وکفرتم** » ، اگر این سخن وپیغام از نزدیک الله است و شما بآن می کافرشید(۱) [شما را چه عذر بود] ، « **و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله** » وگواهی بداد گواهی از **بنی‌اسرائیل** برآن [که این از نزدیک خداست] ، « **فآمن** » وایمان آورد ، « **واستکبرتم** » وشما از گواهی، گردن کشیدید ، « **انّ الله لایهدی القوم الظالمین (۱۰)** » الله پیش ببرندکار و راه نمای ستمکاران نیست.

«**وقال الذین کفروا للذین آمنوا**» ، ناگرویدگان گفتند گرویدگانرا :

۱ ـ درنسخهٔ ج : کافرمی شوید

« **لوكان خيراً ماسبقونا اليه** » ، اگر آن دین راست بودید ایشان بآن برما پیشی نیافتید ، « **و اذلم يهتدوا به** » ، وچون راه نمی‌یاوند بآن « **فسيقولون هذا افك قديم** (١١) » میگویند اینست دروغی کهن . « **ومن قبله كتاب موسى** » ، وپیش از قرآن نامهٔ موسی « **اماماً و رحمة** » ، راهی وپیشوائی بود [واز الله مهربانی] ، « **و هذا كتابٌ مصدّق** » ، واین قرآن نامه ایست ، [**توراة**را] گواه درست دارنده ، « **لساناً عربيّاً** » ، زبانی تازی ، « **لينذر الذين ظلموا** » ، تا بیم نماید ستمکاران را ، « **و بشرى للمحسنين**)(١٢) » ، و بشارتی نیکوکاران را .

« **انّ الذين قالوا ربّنا الله** » ، ایشان که گفتند خداوند ما الله است ، « **ثم استقاموا** » ، بپائیدند برآن ، « **فلاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون** (١٣) » . برایشان بیم نیست واندوهگن نباشند.

« **اولئك اصحاب الجنة** » ، ایشانند بهشتیان ، «**خالدين فيها**» جاوید درآن ، « **جزاءً بماكانوا يعملون**(١٤) » بپاداش آنچه میکردند.

«**ووصّينا الانسان بوالديه**»، وصیت کردیم مردم‌را بپدر ومادر ، «**حُسناً**»، بنیکوئی با ایشان ، «**حملته امّه كرها**» ، ما دراورا بدشواری و گران باری برداشت. « **ووضعته كرهاً** » ، و بدردمندی ودشواری بنهاد ، «**وحمله وفصاله ثلثون شهراً**» وبرداشتن او درشکم و شیردادن تا از شیر باز کردن سی ماه ، «**حتى اذا بلغ اَشُدّه**»، تا مرد آسا گردد وبسختی خوی و اندام وهنرهای خویش رسد ، «**و بلغ اربعين سنة**»، و تا بچهل سال رسد ، «**قال ربّ اوزعني**» ، گفت خداوند من فرادل من ده وفرازبان من و مرا برآن دار ، «**اَن اشكر نعمتك التي انعمت**» ، تا آزادی کنم آن نیکوئی‌را که با من کردی و نعمت که برمن نهادی ، «**وعلى والدىّ**» ، و بردو زایندهٔ من ، «**وان اعمل صالحاً ترضيه**» ، وتا کردار کنم نیک به پسند تو، «**واصلح لي في ذريّتي**» و فرزندان و نژاد من نیکان کن ، « **انّي تبت اليك** » ، من بازگشتم با تو «**وانّي من المسلمين**(١٥)» ومن از مسلمانانم .

«**اولئك الذين نتقبّل عنهم**» ایشان آنند که فراپذیرند از ایشان «**احسن ماعملوا**» ، نیکوتر آنچه میکردند ، «**ونتجاوز عن سيّئاتهم**» ، و از بدهای ایشان

فرا گذارند، «**فی اصحاب الجنة**» ، [وایشان با بهشتیانند] دربهشت ، «**وعدالصدق الذی کانوا یوعدون**(١٦)» وعده ای راست آن وعده که ایشانرا میدادند.

«**والذی قال لوالدیه**» وآن مرد که پدرومادر خویش را گفت :«**افٍّ لکما**» اف شما را ستوهی از شما ، «**اتعداننی ان اخرج**» باش مرا سی وعده دهید که مرا از گوربیرون خواهند آورد ، «**وقدخلت القرون من قبلی**» ، و جهانیان پیش از من بمردند ، یکی باز نیامد ، «**وهما یستغیثان الله**» ، وپدر و مادراو ازخدای فریادرسی میجویند از جفای او ، «**ویلک آمن**» و میگویند ای ویل برتو ، بپذیر واستوار گیر، «**انّ وعدالله حق**»، که وعدهٔالله راست است ،«**فیقول ماهذا الّا اساطیر الاولین**(١٧)» و میگوید نیست این سخن مگر اوسانهٔ[١] پیشینیان.

«**اولئك الذین حق علیهم القول**»،ایشان [که این سخن میگویند] آنند که درست گشت و رایشان سخن الله [بتهدید که دوزخیان اند] ، «**فی امم قدخلت من قبلهم من الجن والانس**» ، در گروهانی که هم این سخن گفتند و گذشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان ، «**انّهم کانوا خاسرین**(١٨)» که ایشان زیانکارانند.

«**ولکلٍّ درجات**»، وهر کسی را درفروتری وبرتری چنددرجه‌است وچند پایه ، «**مما عملوا**» ، ازپاداش آنچه میکردند ، «**ولیوفّیهم اعمالهم**» والله‌بایشان خواهد گزارد پاداش کردار ایشان ، «**وهم لا یُظلمون**(١٩)» و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

النوبة الثانية

این سورة‌الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دوهزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت که در مدینه فروآمد و خلافست که آن یک آیت کدام است ، قومی گفتند : فاصبر کما صبر اولوا العزم». **ابن‌عباس** و **قتاده** گفتند : « قل ارأیتم ان کان من عندالله »ودراین سوره دِوآیت است منسوخ : یکی « و ما ادری ما یُفعل بی ولابکم » این‌قدرازآیت

---

١ - در نسخهٔ ج : افسانهٔ

منسوخ است بفاتحهٔ سورة الفتح . دیگر آیت : «فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل» معنی صبر منسوخ است بآیت سیف . و درفضیلت سورة، **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات.

« حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم » مضی تفسیره و انمّا کرر تنزیل الکتاب لانه بمنزلة عنوان الکتب ثم ذکر ما انزل فقال :

« ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق » یعنی الا بالتوحید والوحدانیة من غیر شریک کقوله : - « مالهم فیهما من شرک » و کقوله : أم لهم شرک فی السموات » ، و قیل « الا بالحق » ای بالعدل فی الخلق و قیل للحق ولاقامة الحق « واجل مسمی » ای - خلقه مقرونا باجل سمی الی وقت معلوم ، قدسماه و ان کان قدطوی علمه عن عباده. و قیل المراد به یوم القیمة و هوالاجل الذی تنتهی الیه السموات والارض و هواشارة الی فنائها وقیل - الاجل المسمی ، قوله : - «فی ستة ایام » یعنی خلقها فی ستة ایام ، « والذین کفروا » ، بالاخرة ، « عما انذروا » به فی القرآن من البعث و الحساب والجزآء ، « معرضون » لایتفکرون وقیل اعرضوا بعدما قامت الحجة علیهم.

« قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض » ، ای هل خلق واحد منهم شیئاً من الارض ، «ام لهم شرک فی السموات » ، فی خلقها و ملکها. هذا کقوله فی سورة الملئکة : - « قل ارأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی...»الایة و کقوله : « هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه »، «ائتونی بکتاب من قبل هذا » ، ای - بکتاب جائکم من الله قبل القرآن فیه بیان ما تقولون و برهان ما تدّعون یعنی التوریة والانجیل والزبور وسائر کتبه التی انزلها قبل القرآن ، « او اثارة من علم » ، . فسروه علی ثلثة اوجه ، قال **الکلبی** معناه او بقیة من علم یؤثر عن الاولین و یسند الیهم جعله من الاثر الذی هوالباقی من الشیء. و قال **قتادة** ، « او اثارة » ، یعنی او خاصّة من علم ، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشیء اذا ضننت به واختصصت به نفسک. الوجه الثالث و هوقول **مجاهد** و **عکرمة** و **مقاتل**: اواثارة

یعنی روایة عن‌الانبیاء تقول اثرت‌الحدیث عن فلان و انا آثره عنه ای ـ ارویه اثراً و اثارة و منه ـ قیل للخبر اثر و مأثور و منه المأثور من الدعاء. قال **ابن‌عباس** : الاثارة علم‌الخط ، سئل رسول‌الله (ص) عن‌الخط فقال فعله نبی من‌الانبیاء فمن‌وافقه خطه ، فذاك یقال معناه ان یهم‌الرجل بالامر بین ان یفعله اولا یفعله فیخط خطوطا من غیر تأمل و لا رویة بل بالعجلة لئلا یلحقها العدد ثم یعد فیقول لخط افعل ولاخر لاافعل الی‌آخر الخطوط فاذا انتهی الی افعل فعل و اذ انتهی الی لاافعل لم یفعل ، و روی عن **ابن‌عباس** قال : هذاالخط علم قدیم ترکه‌الناس

«ومن‌اضل» معناه ای ـ هل‌احد ابین ضلالاً ، « ممن یدعو» ای ـ یعبد وقیل یطلب ویسئل ، « من دون الله من لایستجیب له » ، دعاءه ، « الی یوم‌القیمة » ، ای ـ یسئل شیئاً لودعاه الی یوم‌القیمة لم یستجب دعائه « وهم عن‌دعائهم غافلون » یعنی الاصنام التی هی جماد لاتسمع ولاتفهم ، فاجری مجری العقلاء فی‌الاخبار علی زعمهم. وقیل ـ هم **الملئکة والجن و الانس** مشتغلون عنهم غیرعالمین بعبادتهم. « و اذا حشرالناس کانوا لهم اعدآء » ، ـ هذا کقوله تعالی : « و یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ـ و کانوا بعبادتهم کافرین »هذا کحکایة الله تعالی عنهم : « تبرأنا الیك ما کانوا ایانا یعبدون ».

« و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات » ، و اضحات الدلایل و هی القرآن ، « قال‌الذین کفروا للحق لما جآئهم » ، یعنی القرآن ، « هذا سحر مبین » ای ـ لاحقیقة له یوهم اذا قرع السمع انه شیء ولا اصل له وقیل ـ « هذاسحر مبین » ای ـ کلام منظوم نظماً دقیقاً یأخذالقلوب کما یقال هوالسحرالحلال . « ام یقولون افتریه » ، اختلقه **محمد** و اضافه الی‌الله کذباً ، « قل ان افتریته فلاتملکون لی من الله شیئاً » ، هنا تهدید لنفسه (ص) لو فعل ، ای ـ لاتقدرون ان تردوا عذابه علی افترآئی فکیف افتری علی‌الله من اجلکم ، « هو اعلم بما تفیضون فیه » ، ای ـ الله اعلم بما تقولون فیمابینکم وبما ترموننی به و تخوضون فیه من‌التکذیب بالقرآن و القول فیه انه سحر ، « کفی به شهیداً بینی وبینکم » ، ان القرآن جآء من عنده ، وقیل معناه ان افتریته فغایة ذلك ان اخدعکم فتتبعونی وما انتفاعی باتباعکم و انتم لاتملکون دفع

عذاب‌الله عنی «کفی به شهیداً بینی وبینکم» ، ای ـ هوشاهدی علی صدق ما ادعوکم الیه ، اذهوالمرسل الیکم «وهوالغفور الرحیم» فی‌تأخیرالعذاب عنکم.

قال‌الزجاج : هذا دعاء لهم الی التّوبة ، معناه : انّ‌الله غفور لمن‌تاب منکم و اسلم ، رحیمٌ به.

«قل ماکنت بدعاً من‌الرّسل» ، البدع ماالاسابق له ، و البدع و البدیع واحد مثل نصف و نصیف و جمع‌البدع ابداع و المعنی لست باول رسول ارسله الله ولاجئتکم بامر بدیع لم‌یکن لی الی‌مثله‌سابق فکیف تنکرون نبوّتی ، هذا کقوله :ـ «قل قدجائکم رسل من قبلی بالبیّنات» ، و فی‌الخبرالصحیح قال **النبی** (ص) : بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبی ، منهم اربعة آلاف من‌بنی اسرائیل ، «و ما ادری مایُفعل بی‌ولابکم» ، علماء تفسیر درمعنی این آیت مختلف‌اند ، **ابن‌عباس** وجماعتی گفتند : این در احکام دنیاست نه در احکام آخرت‌که رسول خدا را معلوم بود که در آخرت، وی دربهشت است وهر کس که دردنیا اورا دروغ زن گرفت دردوزخ. اما دردنیا بوی‌پوشیده گشت که او را وقوم وی را چه خواهند فرمود وبرسر ایشان چه خواهد رفت از رنج و راحت و نفع وضر. **ابن عباس** گفت **رسول خدا** در **مکه** بود و در خواب او را نمودند زمینی فراخ ، نخلستانی‌که در آنجا هم درختان بود وهم آب‌روان و **رسول** بآن زمین هجرت میکرد ، این خواب با یاران بگفت ویاران آنوقت دربلا و شدّت بودند و در اذی و رنج ، مشرکان گفتند : یارسول‌الله ، متی نهاجر الی الارض التی أریت ؟، این هجرت ما کی خواهد بود بآن زمین که ترا نمودند در خواب ؟. رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فروآمد، گفت : «ما أدری مایُفعل بی ولابکم»،أُترك فی‌مکانی، ام اُخرج و ایّاکم الی الارض التی‌رفعت لی. من ندانم که بامن چه خواهندکرد و نه با شما،هم درین **مکه** ما را بخواهند گذاشت یا بآن زمین که مرا نمودند هجرت خواهند فرمود.و گفته‌اند ـ معنی آنستکه : من ندانم که دراین دنیا بامن چه خواهندکرد و آخرکار من بچه باز آید. بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانک با انبیاء پیشین کردند ، یا بخواهند کشت مرا چنانک قومی را کشتند ازپیغمبران گذشته. وشما که یاران ومؤمنان اید ، ندانم که

با من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت وشما که ناگرویدگان‌اید و تکذیب میکنید ، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاك خواهد بود چنانک پیشینیان را بود . آنگه گفت : « اِن اتّبع الا مایوحی الی » ، من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و سرا از آن خبر کنند بوحی ، ومن برپی آن وحی میروم. پس ربّ‌العالمین بوحی پاك او را خبر داد که ویرا بر دشمنان نصرت باشد و دین وی بر همهٔ دنیا غلبه دارد . و ذلک فی قوله : « هوالّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لِیُظهره علی‌الدین کلّه ولو کره المشرکون » و در کار امت خبر داد که: « وما کان‌الله لیعذّبهم و انت فیهم وما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون» . قومی گفتند :« مادری مایفعل بی‌ولابکم» یعنی‌ـ یوم‌القیمة. والایة منسوخة، نسختها فاتحة سورة الفتح ، **قتاده** و **عکرمه** گفتند : آنروز که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند ، گفتند کار ما و کار **محمد** هردو یکسانست و او را برما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش ،و این دلیل است که **محمد** آنچه میگوید از برِخویش میگوید و از ذات خویش می‌نهد ، که اگر فرستادهٔ الله بودی باوی بگفتید که چه خواهد کرد باوی و عاقبت وی چه خواهد بود، پس ما اتّباع وی چون کنیم که نمیداند که باوی وبا اصحاب وی چه خواهند کرد و آنگه حکم این آیت دراز بکشید ، ده سال به **مکه** وشش سال به **مدینه** ومنافقان **مدینه** همین سخن میگفتند که مشرکان **مکه** میگفتند ، تاسال **حدیبیّة** که **ربّ‌العالمین** ناسخ این آیت فرستاد: « لِیغفرلک الله ماتقدم من‌ذنبک وما تأخر » . **رسول خدا** عظیم شاد شد بنزول این آیت و از شادی ، روی مبارك وی میفروخت ومیفرمود : ولقد نزلت علیّ‌الیوم آیات هن احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . یاران را گفت‌ـ خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آیتی چند فرو آورد که نزول آن دوست تر دارم از دنیا و هرچه در دنیا است ، آنگه برایشان خواند : « اِنّا فتحنالک فتحاً مبیناً لیغفرلک الله ماتقدّم من ذنبک وما تأخّر » الی قوله : « وکان الله علیماً حکیماً » ، یاران گفتند یا رسول‌الله هنیئاً لک قد علمنا مایفعل بک فما ذایفعل بنا. نوشت باد یا رسول‌الله این کرامت که **الله** باتو کرد و معلوم گشت که باتو **چه** خواهد کرد ، گوئی باما چه خواهد

کرد که یاران توایم. **جبرئیل** آمد و آیت آورد : « لِيُدخل المؤمنين و المؤمنات جنّات » الى قوله : « و كان ذلك عندالله فوزاً عظيماً » منافقان **مدينه** وسشركان **مكه** گفتند ـ معلوم شد که با **محمد** وپس‌روان و یاران وی چه خواهد کرد ،با ما گوئی چه کند ، فانزل الله تعالى : « و يعذّب المنافقين و المنافقات » ، الى قوله : ـ « **وساءت مصيرا** » .

قوله تعالى : « قل ارأيتم ان كان من عندالله وكفرتم به » ، هذا كلام محذوف‌الجواب ،تقديره : ان كان من‌عندالله و كفرتم به فما عذركم .و قوله«ان» هاهنا ليس بشكّ كقول شعيب « اولو كنا كارهين » لوها هنا ليس بشك ، هما من‌صلات الكلام ، « وشهد شاهد من بنی‌اسرائیل على مثله فآمن » الشاهد هاهنا و فی خاتمة سورةالرعد **عبدالله‌بن سلام** حبر **اهل‌التورية** « على مثله » ای ـ على‌ما شهدالله‌عليه من تصديق رسوله و تثبيت رسالته فی‌قوله : « كفى بالله شهيداً » . و قيل ـ على‌مثله، المثل صلة ، يعنى ـ عليه ای ـ على انه من‌عندالله،« فآمن» ، يعنى ـ فآمن الشاهد ، و الفاء هاهنا تفسير انّ شهادته ايمانه « و استكبرتم » ، عن‌الايمان به يعنى شهد**عبدالله‌بن سلام** على نبوة **المصطفى** وآمن به و استكبر**اليهود** فلم يؤمنوا .

روی عن‌**سعدبن‌ابی‌وقاص** ،قال : ما سمعت‌النبی (ص) يقول لاحد يمشی على‌الارض انّه من اهل الجنّة الا **لعبدالله‌بن سلام** وفيه نزلت هذه‌الآية :« و شهدشاهد من بنی‌اسرائیل» . وقال بعضهم ـ الشاهد من **بنی‌اسرائیل**، هو**موسی** علیه‌السلام،ای ـ شهد **موسی** على القرآن فآمن به **بنواسرائیل** و كفرتم يا معشر**العرب بمحمد** و **القرآن** ، « انّ‌الله لايهدی‌القوم‌الظالمين » .

«وقال‌الذين كفروا للّذين آمنوا » اللاّم هاهنالام‌العلّة ، يعنى ـ و قال‌الكافرون لاجل‌المؤمنين ، والمراد بالّذين كفروا ـ **اليهود** ؛ قالوا ـ « لو كان » ، ما اتى به**محمد** « خيراً » ، ای ـ صدقاً و حقاً ، « ما سبقونا اليه » ، و لكُنّا اسرع الى قبوله من‌الّذين آمنوا لانّا ارباب‌العلم والكتاب . و قيل ـ المراد بهم مشركوا العرب و ذلك انّه لمّا اسلمت **جهينة ومزينة و اسلم** و **غفار** ،قالت **بنوعامر** و **غطفان** و **اسد واشجع**: «لو كان» ماجاء به **محمد**« خيراً ، ما سبقونا اليه » ، ونحن ارفع منهم حالاً و اكثر مالاً

و هؤ لاء رعاءالغنم. قال‌الله تعالی : « و اذ لم یهتدوا به » ، ای بالقرآن کما اهتدی به‌اهل‌الایمان ، «فسیقولون هذا افک‌قدیم» ، القدیم هاهنا کقولهم : « اساطیر الاولین» و هذا کقوله تعالی - « بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله».

« ومن قبله » ای - ومن‌قبل‌القرآن ، « کتاب موسی» یعنی **التوریة** ، « اماماً » یقتدی به ، « و رحمةً » ، لمن آمن به و هما منصوبان علی‌الحال ، و قیل - فیه اضمار ای - جعلناه اماماً ورحمةً . وفی‌الکلام محذوف تقدیره: جعلنا کتاب موسی‌اماماًورحمة و لم یهتدوا به « و هذا کتاب » ، ای - و هذاالقرآن کتاب « مصدّق » ، للکتب‌التی قبله . وفی‌مصحف **ابن‌مسعود**: « مصدّق لما بین یدیه» ، « لساناً عربیاً » ، یعنی-بلسان عربی ، و قیل- منصوب علی‌الحال یعنی یصدّق **التوریة و الانجیل** فی هذه‌الحال ، « لینذرالذین ظلموا » قرأ **ابن‌کثیر** و **نافع** و **ابن‌عامر** و **یعقوب** ، لتنذر بالتاء علی خطاب‌النبی (ص) و الباقون بالیای یعنی لینذرالکتاب ، « وبشری للمحسنین »بشری فی محل‌الرفع، ای - هذا کتاب مصدّق و بشری للمحسنین.

« انّ‌الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون »

« اولئک اصحاب‌الجنة خالدین فیهاجزاءً بما کانوا یعملون » مضی تفسیره.

« و وصّیناالانسان بوالدیه حسناً » ، قرأ اهل‌الکوفة - احساناً کقوله: « و بالوالدین احساناً» .«حملته امّه کرهاً » ، ای - بالمشقة والصعوبة، یرید حالة ثقل‌الحمل فی‌بطنها لافی ابتداءالحمل، « و وضعته کرهاً »یرید - شدة الطلق .قرأ اهل**الحجاز وابوعمرو** بفتح الکاف ، والباقون بضمها و هما لغتان. وقیل - الفتح-المصدر والضم-الاسم .وقیل- الفتح ما اکرهت علیه والضم‌ما کرهته ،« وحمله وفصاله » ، ای - فطامه وقرأ**یعقوب** و فصله بغیر الف ، « ثلثون شهراً»، یرید- اقلّ مدةالحمل و هی ستة اشهر و اکثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهراً و لیس هذا حتماً و اجباً . قال **ابن‌عباس** : اذا حملته‌المرأة تسعة اشهر ارضعته‌احد وعشرین‌شهراً ، وقیل-هذه‌الایةخاصة**لرسول‌الله** (ص) و کان حمله ستة اشهر. و فی‌الایة دلیل انّ‌الولد یلحق لستة اشهر ، «حتی اذا بلغ اشده » ای - نهایة قوته و غایة شبابه واستوائه و هو مابین ثمانی عشرة سنة الی اربعین سنة فذلک قوله : « و بلغ اربعین سنة » ، این آیت بقول **سدّی** و **ضحّاك**

در شأن **سعدبن ابی وقاص** فرود آمد و قصهٔ وی گفته آمد در **سورة‌العنكبوت** و بقول **ابن‌عباس** وجماعتی مفسران ، در شأن **بوبكر صديق** فرود آمد و پدر وی **ابوقحافة** واسمه **عثمان بن‌عامر بن‌عمرو** ، ومادروی **ام‌الخير بنت صخربن عمرو**.

علی‌بن‌ابیطالب (ع) گفت- ازمهاجران هيچ كس باپدر و مادر دراسلام مجتمع نشد مگر **بوبكر صدّيق** . و **رب‌العزّة** او را وصيت كرد بنيكوئی كردن با ايشان اندرين آيت. وفی‌الخبر؛ رضاءالرب فی‌رضاءالوالدين وسخطالله فی‌سخطهما. و گفته‌اند- **بوبكر** هشده ساله بود كه بصحبت **رسول** افتاد ، روايت كنند ازوی- گفت: من بتجارة **شام** ميرفتم و **رسول خدا** درآن كاروان بود وزير درخت سدرة فروآمد، برابر **صومعهٔ بحيراء راهب** . **بوبكر** گفت‌من بدر**صومعهٔ بحيراء** شدم تا ازكاردين چيزی پرسم ازوی، **بحيراء** گفت آن كيست كه زير آن درخت سدره فروآمد؟ گفتم **محمدبن‌عبدالله** (ص). **بحيراء** گفت والله كه او نيست مگر پيغامبر خدای، كه من دركتاب خوانده‌ام كه بعداز **عيسی‌بن‌مريم** (ع)- هيچ كس در سايهٔ اين درخت فرو نيامد مگر پيغامبری كه نام وی **محمد** است. **بوبكر** را تصديق و يقين آنروز در دل افتاد و بعد از اين در جاهليت و در اسلام از **رسول خدا** مفارقت نكرد ، و قيل لا **بی‌بوبكر** - أخبرنا عن نفسك هل رأيت شيئاً قط قبل‌الاسلام من دلائل نبوّة **محمد** (ص)، فقال ابوبكر- نعم و هل بقی احد من **قريش** اوغير **قريش** لم يجعل‌الله عليه **بمحمد** فی‌نبوته حجة، وفی غيرها ، ولكن‌الله هدی‌به من شاء واضل به من شاء ،بينا انا قاعد فی فیْ شجرة فی‌الجاهلية اذ تدلّی علیّ غصن من اغصانها حتی صار علی رأسی فجعلت انظر اليه و اقول ماهذا، فسمعت صوتا من‌الشجرة: هذا النّبی يخرج فی وقت كذا ويوم كذا فكن انت من‌اسعدالناس به ، فقلت- بيّنه ماسم هذا النبی‌قال- **محمدبن‌عبدالله بن‌عبدالمطلب‌الهاشمی** قال **ابوبكر**- فقلت- صاحبی واليفی و حبيبی، فتعاهدت‌الشجرة متی تبشرنی بخروج النبی (ص) ، فلما اتاه‌الوحی سمعت صوتا من‌الشجرة : جدّ و شمّر يا **ابن ابی‌قحافة** فقد جاء الوحی وربّ **موسی** لايسبقك الی‌الاسلام احد قال - فلما اصبحت ، عدوت الی‌النبی (ص) فلما رآنی‌قال - ياابابكرانی ادعوك الی‌الله والی رسوله ، قلت- اشهدانك **رسول‌الله** بعثك بالحق سراجاً منيراً،

فآمنت به و صدّقته «قال ربِّ او زعنی» این دعاء **ابوبکر** است آنگه که عمر وی بچهل سال رسید، چنانکه گفت- «وبلغ اربعین‌سنة» وایمان آورد **ومصطفی** را تصدیق کرد، گفت: «ربِّ اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علیّ»- خداوند من، فرادل و زبان من ده شکر این نعمت اسلام که مرا دادی و این کرامت که با من کردی و این نواخت که برمن نهادی «وعلی والدیّ»، وبرپدر ومادر من که ایشانرا باسلام و ایمان راه نمود و هدایت دادی، «و انّ اعمل صالحاً ترضیه»، **ابن‌عباس** گفت- عمل صالح که **بوبکر**، بدعاء ازالله خواست والله اجابت کرد واز وی بپسندید، آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند، **بوبکر** ایشانرا باز خرید و از عذاب برهانید و ایشانراآزاد کرد. از ایشان دو مرد بودند یکی **بلال‌بن رباح** و دیگر **عامربن فهیرة**. **بلال** غلامی بود در **بنی‌جمح** مولّد، ایشان او را عذاب میکردند در **بطحاء مکه**، **امیة‌بن‌خلف** دست وپای وی ببست و درآفتاب **حجاز** اورا بیفکند وسنگی عظیم بسینهٔ وی فرو گذاشت، گفت- اگر ازدین **محمد** بازگردی و الا همچنین ترا فرو گذارم تا هلاك شوی و **بلال** در آن حال میگفت احد، احد. **بوبکر صدّیق** آنجا بگذشت واو را چنان دید، فرا **امیّة** گفت: الاتتّقی‌الله فی هذا المسکین، حتی متی. تا کی این مسکین را در عذاب گرفتار داری از الله خود نمیترسی؟ **امیّة** گفت- تو او را بازرهان. **بوبکر** گفت- چنین کنم. مرا غلامی سیاه است بردین تو از وی قویتر و در کار شما مردانه‌تر، این را بمن‌ده تا تا من او را بتو دهم همچنان کردند و **بلال** از عذاب بازرست و **بوبکر** او را آزاد کرد، **مصطفی** (ص) فرمود: یرحم‌الله **ابابکر**، زوّجنی ابنته وحملنی الی‌دارالهجرة و اعتق بلالاً من ماله، و **عامربن فهیرة** از قبیله **ازد** بود مولّد ایشان، **بوبکر** او را بخرید و آزاد کرد و آنوقت که **مصطفی** (ص) و **بوبکر** در **غار ثور** بودند وی گوسفندان چرا داشت، هرشب گوسپندان بدر غار بردید و ایشانرا شیر دادید و در هجرت با ایشان **بمدینه** رفت و عاقبت در **بئر معونه**[1] شهید گشت. و از زنان

---

۱ - بئر معونه نام چاهی است درقطعه‌ای از زمین نجد بهمین نام، واقع بین موضع بنی‌عامر وبنی‌سلیم. بسال ٤ - ه. پیغمبر (ص) سریه‌ای بسرداری منذربن‌عمرو فرستاد تااهالی بئر معونه ورئیس

بقیه درصفحه بعد

مؤمنات پنج کس در عذاب کافران بودند ، بوبکر ایشان را بخرید و آزاد کرد . یکی **زبیره** . دیگر **ام عیسی**. سوم **نهدیه** بادختروی. پنجم کنیز کی مسلمان دربنی **عدی بن کعب** . قوله : « و اصلح لی فی ذریتی » ، این هم دعاء **بوبکر** است که کارفرزندان خودرا ازالله اسلام خواست ، و **رب العزه** دعاء وی اجابت کرد و همه را اسلام کرامت کرد و این کرامت از صحابه هیچ کس را نبود مگر **بوبکر** را.

قال **موسی بن عقبة** : لم یدرك اربعة النبی (ص) هم و ابناؤهم الّا هؤلاء: **ابوقحافة** و **ابوبکر** و **ابنه عبدالرحمن** و **ابوعتیق بن عبدالرحمن بن ابی بکر** ، « انّی تبت الیک و انی من المسلمین ».

« اولئك الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا » ، یعنی اعمالهم الصالحة التی عملوها فی الدنیا و کلّها حسن ، فالاحسن بمعنی الحسن فنثیبهم علیها ، « و نتجاوز عن سیّآتهم » ، فلا نعاقبهم و قرأ **حمزة** و **الکسائی و حفص** نتقبّل و نتجاوز بالنون و احسن بالنصب ، و الباقون بالیاء و ضمها و احسن بالرفع « فی اصحاب الجنة » ، ای ـ مع اصحاب الجنة « وعدالصدق » نصب علی المصدر، تأویله نعدهم وعدالصدق الذی کانوا یوعدون فی قوله : « و عدالله المؤمنین و المؤمنات جنات » و قیل ـ وعدالله علی برّالوالدین قبول الطاعة بقوله : « اولئك الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئآتهم » فقبول الطاعة وغفران الزلة مشروط ببرّ الوالدین .

قوله: « والذی قال لوالدیه » ، یعنی و اذکر الّذی قال لوالدیه اذا دعواه الی الایمان بالله والاقرار بالبعث ، « افّ لکما » ، هی کلمة تبرم یقصد بها اظهار السخط، «اتعدانني ان اُخرج » ، من قبری حیّاً ، « و قد خلت القرون من قبلی » ، یعنی و قد تفانت الامم فلم یرجع احد منهم الی الدنیا ولاخرج من قبره ، «وهما » یعنی الابوین ، « یستغیثان الله » ، علیه و یسألانه ان یوفّقه للایمان و یقولان له : « و یلك آمن » ، بالله والبعث ، « انّ وعدالله» ، بالبعث و ثواب المؤمن وعقاب الکافر ، « حقّ » وصدق

آن عامربن طفیل را باسلام دعوت کند . این سریه که ٤٠ یا ٧٠ تن بودند و عامربن فهیره غلام معروف ابوبکر نیز از آنان بود ، باخشم عامربن طفیل روبرو شدند وهمگی بقتل رسیدند .

(از تاریخ طبری مصحح دخویه سری۱ ص ١٤٤١ تا ١٤٤٧) .

« فیقول » لهما ، « ما هذا » ، الذی تدعو ننی‌الیه ، « الا اساطیرالاولین ».

ابن‌عباس گفت و **سدّی** و **مجاهد** ، که : این آیت در شأن **عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر** فروآمد پیش‌از اسلام وی ، پدر و مادر، اورا براسلام میخواندند ووی ازاسلام‌سرمی‌باززدومیگفت- **عبدالله‌بن جدعان** و **عامربن کعب** و **مشایخ قریش**را زنده گردانید و از خاك برآرید زنده ، تا از ایشان پرسم درستی اینکه شما میگوئید و پدرومادر وی در**الله** می‌زارند و اسلام وی از الله بدعا میخواهند و او را تهدید میکنند که: «ویلك‌آمن» تا ربّ‌العزة دعاء ایشان دروی مستجاب کرد و اورا ایمان و اسلام کرامت کرد، اما **عایشه** وجماعتی مفسران، این قول را منکرند ومیگویند. نزول این آیت در حقّ کافرست که برپدر و مادر خود عاقّ بود ، و دلیل براین قول آنستکه برعقب گفت :

« اولئك‌الذین حقّ علیهم القول » ، ای - وجب لهم‌العذاب « فی امم » ، ای - مع امم ، « قد خلت من قبلهم من‌الجن و الانس انّهم کانوا خاسرین » خسروا انفسهم .

« ولکلٍّ درجات مما عملوا » ، قال **ابن عباس** :یرید -مَن‌سبق الی‌الاسلام فهوافضل ممّن‌تخلّف عنه ولوبساعة ، وقیل- معناه : ولکلّ واحد من‌الفریقین‌المؤمنین و الکافرین درجات ای- منازل ومراتب عندالله یوم‌القیمة باعمالهم فیجازیهم علیها.

قال **ابن‌زید** -فی‌هذه‌الایة درج اهل‌النار تذهب سفالا و درج اهل‌الجنة تذهب علویاً ، « ولیوفّیهم » ، قرأ **ابن‌کثیر** و **اهل البصرة** و **عاصم** : بالیاء و قرأ الباقون بالنون وَ المعنی لیوفیهم جزآء « اعمالهم وهم‌لا یظلمون».

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » بنام او که فراخ علم است وشیرین گفتار. بنام او که فراخ رحمت است ونغز کردار. بنام او که یگانه ذات است وپاك صفات . بنام او که از کی پیش و بیش از جا. بنام او که پیش از ما آنِ‌ما و بی ما بهرهٔ ما. درصنعهاش حکمت پیدا ودر نشانهانش قدرت پیدا. دریکتائیش حجت پیدا

ودر صفاتش بی‌همتائی پیدا . همه عاجز ندو او توانا ، همه جاهلند واو دانا. همه درعدداند و او واحد. همه معیوب‌اند و او صمد. « لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد » ، علاّم سرّ عارفان. ستّار عیب عیبیان. غفّار جرم مجرمان. قهّار وقدّوس و نهان دان. واحد و وحید در نام ودر نشان. قادر و قدیر از ازل تا جاودان.

قدیرٌ عالمٌ حیٌ مریدٌ — سمیعٌ مبصرٌلبس الجلالا

وفی بعض کتب الله : عبدی اکرمتک باسمی وربّیتک بنعمتی و اقمتک فی خدمتی و اهّلتک لصحبتی و اجللتک برؤیتی فمن الطف منّی.
بندهٔ من ترا بنام‌خود گرامی کردم وبنعمت خود بپروردم ودرخدمت خود بر درگاه خود بداشتم. بلطف خود بصحبت خود رسانیدم ، بفضل خود دیدارخودت کرامت کردم. ازمن لطیف‌تر و مهربانتر بر بندگان بگو کیست ؟ چون فضل من درعالم بگو فضل کیست .؟

« حم » حاء مفتاح اسمه ـ حی. میم مفتاح اسمه ـ ملک . یقول تعالی : انا الحی انا الملک. منم خداوند زنده همیشه.منم پادشاه تواننده ، درذات و در صفات پاینده . هرهست وبودنی را داننده وبتوان ودریافت هرچیز رسنده. خداوندی هست و بوده و بودنی . گفت او شنیدنی ، مهر او پیوستنی و خود دیدنی . ای نوردیده و ولایت دل و نعمت جان ، عظیم‌الشأنی و همیشه مهربانی . نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم غارت جان ، برآر خورشید شهود یکبار از افق عیان وز ابر جود قطره ای چند برما باران.

ای نکونام رهی‌دار مهربان کریم ، گفتت شیرین وصنع زیبا ، فضل تمام و مهر قدیم .

ای پیش رو از هرچه بخوبیست جمالت
ای دور شده آفت نقصان و کمالت

قال اهل الاشارة فی‌قوله : ـ « حم » ای ـ حمیت قلوب اهل عنایتی فصفّیتها عن خواطرالعجب و عریتها عن هواجس‌النفس فلاح فیها شواهدالدین و اشرقت بنورالیقین .

میگوید ـ دلهای مؤمنان وسرّهای دوستان درحمایت خودآوردم ودرعنایت ورعایت خود بداشتم. تا نه کدورت خواطر عجب در آن شود ، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد و هر که ازین دو خصلت‌خلاص یافت ،اندر راه دین بروشنائی شمع یقین روان گشت. عمل اوهمه اخلاص بود ، گفت او همه صدق بود ، قبلهٔ او حق بود سرّ او صافی بود ، همّت او عالی بود ، سینهٔ اوخالی بود ، روش او مکاشفة فی‌مکاشفه و ملاطفة فی‌ملاطفة ومشاهدة فی مشاهدة.

قوله : « تنزیل الکتاب من‌الله العزیزالحکیم » این حروف فرو فرستادهٔ خداوند است ، نامه و پیغام او ، گفت شیرین و سخنان پرآفرین او.

از خداوندی که عزیزاست نام او. ویقال ـ العزیزهوالمعزّللمؤمنین بانزال الکتاب علیهم. عزیزبمعنی معزّاست یعنی که ـ مؤمنان راعزیز کرد که ایشانرا اهل خطاب خود کرد وایشانرا سزاءنامه وپیغام خود کرد. دلهاشان معادن انوار اسرار خود کرد. هفتصد هزارسال آن پاکان مملکت ومقرّبان درگاه عزت، سجّادهٔ طاعات درمقام کرامات فروکرده بودند و درخانگاه عصمت برمصلّای حرمت تکیهٔ خدمت زده که: « وانّا لنحن الصافون وانّا لنحن المسبحون». هرگز بردرگاه عزت آن قربت نیافتند وآن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند ، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگان‌اند ودوستان ، « یحبّهم ویحبّونه نحن اولیائکم » آن فرشتگان مرغان پرنده اند و اینان قانتان و ساجدان اند . نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلّت پیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است وصدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی ، صدف جوهردل است و دل ، صدف جوهرسرّست و سرّ ، صدف‌جوهرنظر حق است. توگوئی خاك سبب خرابی است ، من گویم گفتهٔ ایشانست که : الخراب وطن الحق. توگوئی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانست . آن عزیزی گفته :

دین زدرویشان طلب زیرا که شاهان را مقیم
رسم باشد گنجها درجای ویران داشتن

« ماخلقنا السموات و الارض و مابینهما الا بالحق » معنیه الاللحق واقامة

الحق. هفت آسمان وهفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که ازعدم در وجود آوردم،آنرا آفریدم ،تا توحق‌خداوندی و کردگاری ما برخود شناسی وبحکم‌بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی . ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است وخصلتی بزرگ. هفتصد هزارسال **ابلیس** مهجور بندگی کرد ویکدم بنده نتوانست بود. العبودیّة ترك الاختیار فیمایبدو من‌الاقدار. العبودیة ترك التدبیر وشهود التقدیر. خار اختیار درمجاری اقدار ، از قدم کام خود بباید کند ودرتصاریف تقدیر ربانی ،دست از تدبیربشری بباید شست. زیر بارحکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، درباقی باید کرد، تا بمقام بندگی رسی.

آن کس که او را بنصیب پرستد، بندهٔ نصیب است نه بندهٔ او . **پیر بو علی سیاه** قدس‌الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دورکعت نماز ، نگر تا بهشت اختیارنکنی ، دورکعت نماز اختیارکن ، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله ، وهرکجا نصیب تو درمیان آمد اگرچه کرامت بود ، روا باشد که کمین گاه مکر گردد ، وگزارد حق او بی‌غائله وبی مکر است .

موسی (ع)چون بنزدیک **خضر آمد** دوباربروی اعتراض کرد یکی‌درحق آن غلام ، دیگر از جهت‌شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود **خضر** صبرمیکرد اما درسوم حالت چون بنصیب خود پیدا آمد که : « لوشئت لاتّخذت علیه اجراً» **خضر** گفت ما را باتو روی صحبت نماند. « هذا فراق بینی و بینک ».

٢ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : ـ **« ویوم یُعرض الذین کفروا علی‌النّار »** ، و آنروز که آتش با ناگرویدگان نمایند وایشانرا فرا آن دارند ، **« اذهبتم‌طیّباتکم »** ،[ایشانرا گویند] همه خوشهای خویش ببردید ، **« فی حیوتکم الدُّنیا »** درزندگانی آن جهانی خویش ، **« و استمتعتم بها »** وبر آن بخوردید ، **« فالیوم تُجزون عذاب الهون »** امروز شمارا پاداش‌دهندعذاب خواری **« بما کنتم تستکبرون فی‌الارض »** بانچه گردن‌کشی میکردید درزمین ، **« بغیرالحق »** به بی‌حق که شما را آن نیامد

ونه سزید ، « **و بما کنتم تفسقون** (۲) » و بآنچه از طاعات خدای می‌بیرون آمدید.

« **و اذکر اخاعادٍ** » ، ویاد کن آن مرد عاد: هود ، « **اذ أنذر قومه** » ، آنکه که آگاه کرد قوم خویش را ، « **بالاحقاف** » بریگستانهای یمن ، « **و قد خلت النّذُر من بین یدیه** » وپیش از او پیغامبران و بیم نمایان و آگاه کنان بودند و گذشتند ، « **ومِن خلفه** » ، واز پس او بودند و گذشتند ، « **أن لاتعبدوا الا اللّه** » ، [ایشانرا آگاه از این کرد] که مپرستید مگر الله را .

« **إنّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم** (۲۱) » من برشما میترسم از عذاب روزی بزرگ.

« **قالوا اجئتنا** » ، گفتند باش آمدی بما ، « **لِتأفکنا عن آلهتنا** » ، تا برگردانی ما را از خدایان ما ، « **فَأتنا بما تعدنا اِن کنت من‌الصادقین** (۲۲) » بما آر آنچه می وعده دهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی.

« **قال** » ، هود گفت ، « **انّما العلم عنداللّه** » ، دانش [این باز پس افتادن عذاب شما] نزدیک خدا است ، « **و أُبلّغکم ما أُرسلت به** » ، و آنچه مرا بآن فرستادند بشما میرسانم ، « **ولکن أریکم قوماً تجهلون** (۲۳) » وشما را قومی می‌بینم که هیچ نمیدانید .

« **فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم** » ، چون میغ دیدند که از برابر رودهای ایشان پدید آمد ، « **قالوا هذا عارض مُمطرنا** » ، گفتند این میغ میغی است که برما باران خواهد بارید ، « **بل هو ما استعجلتم به** » ، [هود ایشان را گفت: باران نیست]، آن عذابست که میشتاوید بآن ، « **ریح فیها عذاب الیم** (۲۴) » بادیست در آن باد عذابی دردنمای.

« **تدمّر کلَّ شیی** » دمار می برآورد آن باد ازهرچیز که بآن رسید و تباه میکرد ، « **بامر ربّها** » ، بفرمان خداوند خویش ، «**فاصبحوا لایُری الا مساکنهم**» چنان‌شدند که نه‌بینی‌مگر نشستگاههای‌ایشان، « **کذلک‌نجزی القوم‌المجرّمین**(۲۵)» بدان را چنین پاداش دهیم ما .

« **ولقد مكّناهم فيها اِن مكّناكم فيه** » ، ایشانرا دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن ندادیم ، « **و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدةً** » ، و ایشانرا گوشها و چشمها و دلها دادیم ، « **فما اغنی عنهم سمعهم** » هیچ‌سود نداشت ایشانرا گوشهای ایشان ، « **ولا ابصارهم ولاافئدتهم من شیء** » ، ونه چشمهای ایشان و نه دلهای ایشان هیچ ، « **اذکانوا یجحدون بآیات‌الله** » ، آنگه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند و نه پذیرفتند ، « **وحاق بهم** » و فرا سر ایشان نشست ، « **ما کانوا به یستهزؤن** (٢٦) » آنچه بر آن میخندیدند وافسوس می‌کردند .

« **ولقد اهلکنا ماحولکم‌من‌القری** » ، نیست‌کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها ، « **وصرّفنا الایات** » و سخنان و پند و عبرت روی بر روی گردانیدیم ، « **لعلّهم یرجعون**(٢٧) » تامگر بازگردند.

« **فلولا نصرهم** » چرا یاری ندادند ایشانرا ودست‌نگرفتند ، «**الّذین اتّخذوا من دون‌الله قرباناً آلهةً** » ، آن پرستیدگان که فزود از الله ایشان را خدایان میخواندند وبپرستیدن ایشانرا بالله من نزدیکی جستند ، «**بل‌ضلّوا عنهم**» ، [یاری ندادند که] گم گشتند از ایشان بوقت ، « **و ذلك افکهم** » ، و آنچه میگفتند دروغ‌زنی ایشان بود ، « **وماکانوا یفترون** (٢٨) » وآن نادرست وناراست که میساختند.

« **واذ صرفنا الیك** » ، یادکن آنگه که بسوی توگردانیدیم ، « **نفراً من‌الجنّ** » ، جوکی ازپریان ، «**یستمعون‌القرآن** » می‌نیوشیدند قرآن.

« **فلمّا حضروه** » ، چون بقرآن رسیدند ، «**قالوا اَنصتوا**» ، یکدگررا گفتندخاموش ، بنیوش ، « **فلما قُضی** » ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمد ، « **ولّوا الی قومهم منذرین** (٢٩)» هریکی باقوم خویش شد آگاه‌کنان.

«**قالوا یاقومنا**» ، [چون برگشتند]قوم خویش را گفتند ای قوم ما ، « **اِنّا سمعنا کتاباً انزل من بعد موسی** » ما نامه ای شنیدیم که فرو فروستادند از پس موسی ، « **مصدّقاً لما بین یدیه** » ، راست‌گیرنده و استوار دارنده و گواه

هر نامه‌ای را که پیش ازآن فرستادند ، « **یهدی الی‌الحق** » راه‌مینماید براستی.
« **و الی طریق مستقیم** (۳۰) » و براه راستی.

« **یاقومنا اجیبوا داعی‌الله** » ، ای قوم استوار گیرید و پاسخ کنید باز خواننده را باخدای ، «**وآمنوا به** » و بگروید باو ، « **یغفر لکم من ذنوبکم** » تابیامرزد شما را گناهان شما ، « **و یُجرکم من عذاب الیم** (۳۱) » وزینهار دهد شما را ازعذابی دردنمای.

« **و من لایُجب داعی‌الله** » ، و هر که پاسخ نکند خواننده را بالله ، « **فلیس بمُعجزٍ فی‌الارض** » ، او را خدای پیش نشود درین جهان ، « **ولیس له من دونه اولیآء** » واورا فزودازالله یاران‌نیست ، «**اولئك فی‌ضلال‌مبین**(۳۲)» و ایشان دربی‌راهی آشکارا اند.

« **اولم یروا انّ‌الله‌الذی خلق‌السّموات و الارض** » ، نمی بینند که الله آسمانها و زمینها ، آفرید ، « **و لم یعی بخلقهن** » ، و در نماند در آفریدن آن ، « **بقادر علی ان یحیی الموتی** » ، تواناست بر آنچه مرده گان زنده کند.

« **بلی انّه علی‌کل شیء قدیر** (۳۳) » آری او بر همه چیز توانا است.

«**ویوم یُعرض‌الّذین کفروا علی‌النار**» ، آن روز که‌آتش بانا گرویدگان نمایند و ایشانرا فرا آن دارند ، « **الیس هذا بالحق** » ، ایشانرا گویند آنچه می‌بینند راست نیست ، « **قالوا بلی وربّنا** » گویند ـ آری راست است بخدای ما، « **قال فذوقواالعذاب** »،فرشته گویدایشانراچشید عذاب ، «**بماکنتم تکفرون**(۳٤)» بآنچه می کافر شدند.

«**فاصبر**» شکیبائی کن [یا محمد]،«**کما صبراولواالعزم من الرّسل**» ، چنانکه شکیبائی کردند خداوندان آهنگ درست ازپیغامبران ، «**ولاتستعجل‌لهم**» ، و مشتاب قوم و خویش را [بصواب خواستن] ، «**کانّهم یوم یرون مایوعدون**» آنروز که آن بینند که ایشانر میگفتند و وعده میدادند ، ، « **لم یلبثوا الاّ ساعة من نهار** » گوئی [درگور] نبودند مگر یك ساعت از روز ،«**بلاغ**» ، این سخن

وعید است و بیم رسانیدن. «**فهل یهلك الّا القوم الفاسقون** (٣٥)» ونیست خواهند کرد مگر آن گروه که ازطاعت بیرون‌اند.

النوبة الثانية

قوله : ـ « و یوم یعرض الذین کفروا علی النار » ، فیقال لهم ، « اذهبتم طیّباتکم » . قرأ ابن کثیر آاذهبتم بالاستفهام ممدوداً و ابن عامر بالاستفهام من غیر مدّ والباقون بلا استفهام علی الخبر . والمعنی ـ نلتم لذّاتکم و احببتم شهواتکم فی الدنیا غیر متفکرین فی حرامها و حلالها . و استمتعتم بملاذّها وقیل : اذهبتم طیباتکم ، من الرزق والحلالات الذی انفقتموها فی شهواتکم ولذّاتکم ولم تنفقوها فی مرضات الله عزوجل . وقیل : « اذهبتم طیباتکم » فی الاخرة بمعاصیکم ، «فی الحیوة الدنیا».

روی عمر قال : دخلت علی **رسول الله (ص)** فاذا هو مضطجع علی زمال حصیر قد اثر الزّمال فی جنبه . فقلت یارسول الله ادع الله فلیوسّع علی امّتک فان فارس والروم قد وسّع لهم وهم لایعبدون الله قال ذاك قوم عجّلوا طیّباتهم فی الحیوة الدّنیا .

وقال **جابر بن عبدالله** : رأی **عمر بن خطاب** لحما معلّقا فی یدی . فقال ما هذا یا **جابر**؟ قلت اشتهیت لحماً فاشتریته ، فقال اوکلّما اشتهیت یا **جابر** اشتریت ، اما تخاف هذه الایة : « اذهبتم طیّباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها » ثم قال عمر : لوشئت لجعلت اکباداً و اسنمة وصلاً وصناباً و صلائق ولکن استبقی حسناتی لان الله تعالی وصف قوماً فقال: « اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم بها » ، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و الصلائق الرقاق العریض وعن **عمر** ایضا ـ ان رجلا دعاه الی طعام فاکل ثم قدّم شیئاً حلواً فامتنع و قال رأیت الله وبّخ قوما بالتمتع بالطیبات فی الدنیا فقال : « اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا » ، فقال الرجل اقرأ یا امیرالمؤمنین ماقبلها . « و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا » ، فلست منهم فاکل وسره ماسمع ، « فالیوم تجزون عذاب الهون » ، الهون و الهوان واحد ، « بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تفسقون ـ ای ـ باستکبارکم و فسقکم .

« و اذکر اخاعاد » ، یعنی هودا ، « اذ انذر قومه بالاحقاف » ، جمع حقف و هوما استطال و اعوجّ من‌الرمل العظیم و هی مساکن **عاد** و کانوا عربا و هی اکثرارض رملاً .

قال **ابن‌عباس** : الاحقاف وادٍبین **عمان** و **مهرة** و **مهرة** موضع **بحضرموت** تنسب الیها الابل المهریه . و قال **قتاده** : ذکرلنا انّ **عاداً** کانوا حیاً **من‌العرب** **بالیمن** کانوا اهل رمل مشرفین علی‌البحر بارض یقال لها **الشجر** وهی الاحقاف. روی عن **علی** (ع) قال خیر وادیین فی‌الناس واد **بمکة** و وادنزل به **آدم** بارض **هند** وشرّواد بین فی‌الناس وادی **الاحقاف** وواد **بحضرموت** یدعی **برهوت** تلقی‌فیه ارواح الکفار. قال وخیربئر فی‌الناس **بئرزمزم** وشربئر فی‌الناس **بئربلهوت** فی‌ذلک الوادی الذی **بحضرموت** . قوله : « وقدخلت‌النذر » ، ای سبقت الرسل ، « من بین یدیه ومن‌خلفه » ، ای قبل هود وبعده ، « ان لاتعبدوا» ای ـ قال لهم : « لاتعبدوا الا الله انی اخاف علیکم » ، ان لم تؤمنوا ، « عذاب یوم عظیم » هائل یعنی ـ یوم‌القیمة وقیل ـ یوم عذابهم فی‌الدنیا.

« قالوا اجئتنا لتأفکنا » ای ـ لتصرفنا ، « عن آلهتنا » ، الی دینک و هذا مالایکون ، « فأتنا بما تعدنا » ، من العذاب ، « ان کنت من‌الصادقین » انّ العذاب نازل بنا « قال » ، **هود** : « ما العلم عندالله » ، یعنی ـ الله یعلم علم تأخرالعذاب عنکم ، « و ابلغکم ماارسلت به » ای ـ ابلغکم الذی امرت بتبلیغه الیکم ولیس فیه تعیین وقت العذاب ، «ولکن اریکم قوماً تجهلون» لاستعجا لکم العذاب.

« فلما راوه » ، ای ـ راوا ماوعدوا به واستعجلوه وهوالعذاب، « عارضاً » ، ای ـ سحاباً عرض فی نواحی السماء ، « مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا » ، ای ـ سحاب یأتینا بالمطر وکانوا اصیبوا بالجدب و وجهوا و فدآیستسقونهم بعرفات فیهم **لقمان** صاحب لبد وکانوا سبعة نفر فبدّوا فسألوا الله الحوآئج‌ثم استسقوه‌لقومهم فبعث الی قومهم سحابة سودآء فی‌واد یقال له **المغیث** فخرجوا من‌دورهم و ابنیتهم بالطبول و المزامیر و الخمر الی الوادی یستبشرون بالسحاب. فقال هود : « بل هوما استعجلتم به » ، من العذاب حیث قلتم : « ائتنا بما تعدنا » ثم فسره ، فقال : « ریح

فيها عذاب اليم » قيل كانت ريحاً تنسف رماداً حاراً وهى رِمدِد واول ماعرفوا انها عذاب ،راو ما كان خارجاً من ديارهم من الرجال والمواشى تطير بهم الريح بين السماء والارض فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالرميم. وقيل - امرالله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت الرّمل سبع ليال وثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمـال فـاحتملتهم فرمت بهم فى البحر. روى عن **عايشه** قالت : كان النبى (ص) اذا رأى مخيلة تغيّر وجهه وتلوّن و دخل و خرج و اقبل وادبر، فاذا امطرت السمآء سرّى عنه فقلت - يارسول‌الله انّ الناس اذا رأوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه المطرواذا رأيته عرف فى وجهك الكراهية، فقال يا**عايشه** مايؤمّننى ان يكون فيه عذابٌ. قد عذب قوم بالريح وقد رأى القوم العذاب فقالوا : « هذا عارض ممطرنا ».

قوله : « تدمّر كلّ شئ بامر ربها » ، يعنى تدمّر كلّ شئ مرّت به من رجال **عاد** واموالها كقوله : «ما تذر كلّ شئ اتت عليه الاجعلته كالرميم » والتّدمير اهلاك استيصال ، « فاصبحوا الايرى الا مساكنهم » قرأ **عاصم** و **حمزة** و **يعقوب** يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون ، وقرأ الاخرون بالتاء وفتحها و مساكنهم بالنصب اى - لاترى يا محمد الامساكنهم لوحضرت بلادهم ، لانَّ السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا**هود**ومن آمن معه. وفى الخبر عن **النبى** (ص) نصرت بالصباواهلكت **عاد** بالدّبور، « كذلك نجزى القوم المجرمين» اى - كذلك نجزى من اجرم مثل جرمهم وهذا تحذير لمشركى العرب.

«ولقدمكّناهم فيما اِن مكّنا كم فيه » ، اى - فيمالم نمكّنكم فيه من قوة الابدان وطول العمر وكثرة المال. قال **المبرّد** - ما فى قوله «فيما» ، بمنزلة الذى و«ان» بمنزلة ما وتقديره: ولقد مكّناهم، فى الذى مامكّنا كم فيه .وقيل - ان للشرط وجزآئه مضمر تقديره: فى الذى ان مكنا كم فيه كان بغيكم اكثر ، « و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدةً » ، قال **وهب بن منبه**: كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللّبن فى البيت المظلم ليلاً من غير سراج و يسمعون السرار من ميل ويثبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمّى ياريح ويدخلون فى الصخرة الصمّاء الى الرّكب ، « فما اغنى عنهم سمعهم ولا

ابصارهم ولا افئدتهم من شيءٍ اذ كانوا يجحدون بآيات‌الله » ، اى - كانت لهم آلة‌الدفع فلم يقدروا على دفعها لاقامتهم على الجحود باعلامه الدالّة على التوحيد وصدق الرسول، « وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن » اى - نزل بهم و احاط بهم جزاء استهزآئهم. «ولقد اهلكنا ما حولكم » ، يقوله **لقريش** ، « من القرى » ، **كحجر ثمود** و **قرى قوم لوط** ونحوها مما كان يجاور **بلادالحجاز** ، « وصرّفنا الايات » ، بتكرير ذكرها واعادة اقاصيص الامم الخالية بتكذيبها وشركها ، « لعلّهم يرجعون » عن شركهم.

« فلولا نصرهم » ، اى - هلّا نصرهم ، « الّذين اتّخذوا من دون‌الله قرباناً آلهةً » ، يعنى - الاوثان اتّخذوها آلهةً فيتقربون بها الى‌الله‌عزوجل، «قرباناً» مفعول له يعنى - للقربة بزعمهم و« آلهة » مفعول ثان ، والقربان كلّ مايتقرّب به‌الى‌الله‌عزوجل وجمعه قرابين كالرهبان والرهابين ، « بل ضلّوا عنهم » قال **مقاتل** ضلّت الالهة عنهم فلم ينفعهم عند نزول العذاب ، « و ذلك افكهم وما كانوا يفترون ». اى - هذا محصول افكهم الذى كانوا يقولون ، انما نقرّبهم الى‌الله عزوجل ونشفع لهم وقيل: معناه - ذلك عاقبة افكهم وافترآئهم .

« واذ صرفنا اليك » ، معطوف على قوله : « و اذكر اخاعاد » ، « نفراً من الجن يستمعون القرآن ». قال **ابن‌عباس** كانوا تسعة نفر من **جن نصيبين** من ارض **الموصل** و كانوا **يهوداً** و كانوا من رؤسهم وملوكهم،واسماؤهم: **حصا ومصا وشاصر وناصر وافحم و يرد واينان وزوبعة و عمربن‌جابر**. مفسران گفتند **رسول خدای** از مبعث وی ده سال و سه‌ماه گذشته بود که این **جن نصیبین** باسلام آمدند وبعدازآن بیک سال وشش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء قصه آنست که: **بوطالب** ازدنیارفته بود و مشرکان او را رنجه میداشتند ، رسول تنها برخاست و بطائف شد تا از **قبیلهٔ ثقیف** قومی با دست آرد که او را نصرت کنند وبقوّت ایشان، **قریش** از خود بازکند و درثقیف سه برادر بودند سادات واشراف ایشان یکی **عبدیالیل** دیگر **مسعود**، سوم **حبیب** پسران **عمروبن‌عمیر** ، ایشانرا باسلام دعوت کرد و ایشان هرسه سروازدند[1] و ناسزا گفتند ، رسول از ایشان نومید برخاست وایشان سفیهان وجاهلان قوم خویش

---

۱ - در نسخهٔ ج : بازدند

فرا پی وی داشتند تا بروی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را درباغی پیچیدند از آن **عتبة** و **شيبة** ، پسران **ربيعة** ، **رسول** (ص) در آن باغ شد و درگوشه‌ای بنشست و **عتبه** و **شيبه** هردودرآن باغ بودند ومیدیدند که آن سفیهان ثقیف ، باوی چه‌میکنند وتغافل میکردند تا آن‌سفیهان از وی باز گشتند . **رسول** در آن حال ازسر آن‌ضجرت و حیرت ، زبان تضرع بگشاد و درالله زارید و گفت :

اللّهم انی اشکوالیک ضعف قوّتی و قلّة حیلتي و هوانـي علی‌الناس انت ارحم‌الراحمين ، انت رب‌المستضعفين ، انت ربی الی‌من تکلنی الی بعید یتجهمنی اوالی عدوّ ملّکته امری ان لم‌یکن بک علیّ‌غضبٌ فلاابالي ولکن عافیتک هی‌اوسع لی، اعوذ بنور وجهك الذي اشرقت له‌الظّلمات و صلح علیه امرالدنیا والاخرة، من ان تنزل بی غضبك او تحلّ علیّ‌سخطك، لك العتبى،حتى ترضى لاحول ولا قوّة الابك.

عتبه و **شيبه** که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید ، غلامی داشتند نصرانی نام او **عداس** . گفتندیا **عداس** انگورپاره‌ای درآن طبق کن وپیش آن مرد بنه تابخورد ،**عداس** طبق انگورپیش **رسول** بنهاد ،**رسول** دست فراز کرد گفت ـ بسم‌الله . **عداس** در روی **رسول** مینگرد و میگوید : والله انّ هذاالكلام ما يقوله اهل هذه‌ـ البلدة ، والله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند **رسول** گفت : تو ازکدام شهری یا **عداس** و چه دین داری؟ **عداس** گفت : من نصرانی‌ام بر دین ترسائی از شهر **نينوی** ، رسول گفت : تو از شهر **يونس بن‌متی** ای ، آن مرد صالح نیک‌رای پاك‌راه؟ **عداس** گفت توچه دانی که **يونس بن‌متي** کیست؟ **.رسول** گفت: او برادر منست پیغامبر خدای ومن پیغامبر خدای . **عداس** ، بپای **رسول** درافتاد و بوسه برپای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند. **عتبه** و **شيبه** او را چنان دیدند گفتند ـ غلام ما بتباه برد آنگه گفتند یا **عداس** چرا بوسه بر دست و پای وی مینهادی ، نباید که ترا ازدین خود بر گرداند که این دین تو، به است از دین او. **عداس** گفت : یا سیدی ما فی‌الارض خير من هذا الرجل. لقدا خبرنی بامر ما يعلمه الانبی.پس **رسول خدا** از آنجا برفت تنها بسوی **مكه** ، چون **ببطن نخله** رسید میان **مكه وطائف** شب بود ، نماز خفتن آنجا میگزارد. بعضی مفسران

گفتند بامداد میکرد و در نماز سورهٔ الرحمن میخواند ، در میانهٔ نماز قومی از **جن نصیبین** بروی بگذشتند و بکار خویش میرفتند ، آواز خواندن **رسول** بسمع ایشان وازحرص سماع **قرآن** بسر یکدیگرمیافتادند و نزدیک بود که برسول درافتاد ندید. وذلک قوله تعالی : «کادوا یکونون علیه لبداً» و رسول در زیر درخت سمره نماز میکرد ، رب‌العالمین آندرخت بآواز آورد تا رسول را آگاهی داد ازایشان و **رسول** چون از نماز فارغ شد ، ایشانرا بر اسلام دعوت کرد و نبوّت خود برایشان عرضه کرد. ایشان گفتند : من یشهد لک؟ کیست که دراین نبوّت ترا گواهی دهد؟. رسول گفت-این درخت سمره. پس رسول ازآن درخت گواهی خواست ، درخت بآواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خواست ، ایشان نه کس بودند بردین جهودی وبروایتی هفتاد کس بودند از **بنی اقلیقی** ، همه مسلمان شدندند و برسول ایمان آوردند و ایشان از**نصیبین** آمده بودند ازنزدیک **ابلیس** و **ابلیس** ایشانرا بشغلی میفرستاد چون برسول درافتادند و ربّ‌العزه ایشانرا اسلام کرامت کرد نیز با پیش[1] ابلیس نرفتند و **مصطفی** (ص) ایشانرا با قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بر دین اسلام ، آگاه کنان و بیم نمایان.

اینست که رب‌العالمین فرمود : «فلمّا قضی» ای - فرغ النّبی من القرآءة، «ولّوا الی قومهم منذرین». انصرفوا الیهم مخوّفین داعین بامر رسول‌الله (ص). فکانوا رسل رسول‌الله وقیل لم یکونوا رسلاً بل کانوا منذرین . و یجوز ان یکون الرجل نذیراً ولا یکون نبیاً ، النذارة فی‌الجن من غیرنبوة . و گفته‌اند - رسول خدا در **بطن نخله** ایشانرا وعده داد که برشما **قرآن** خوانم وآداب دین در شما آموزم و بعداز آن قصهٔ لیلة‌الجن رفت در **شعب حجون** .

عبدالله مسعود روایت کند که - **رسول خدا** روزی گفت: انّی امرت ان اقرء علی‌الجن اللیلة،فایکم یتبعنی. مرا فرمودند که امشب قرآن‌خوانم برجن. کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید. **عبدالله مسعود** گفت: من با وی برفتم ودیگر هیچ کس با ما نبود چون **بشعب حجون** رسیدیم وادی‌ئی‌است

١ - درنسخه ، ج واپیش

بالاء مکه ، **رسول خدا** خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه‌نهی تا من بتو بازآیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و **قرآن** خواندن گرفت و پریان را دیدم برمثال مرغان کرکس که از بالا در زیر میپریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید که فراوی میبازیدند و لغطی و شغبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم وچندان آواز و شغب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی برآمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشانرا بعصا میزد که اجلسوا ، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب بآخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانک پاره‌های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر ازایشان فارغ شد و بنزدیک من بازآمد و فرمود یا **عبدالله** هیچ خفتی‌امشب؟ گفتم لاوالله یا رسول‌الله ، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که‌فریاد خوانم و بگریزم اما قول توسرا برجای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسول(ص) فرمود لوذهبت ما التقینا الی یوم‌القیمة ، اگر تو از این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول‌الله آن سیاهان با جامه های سپید که بودند؟، گفت ـ **جن نصیبین** بودند که ازمن‌متاع وزاد می‌خواستند ، فمتعتهم بکل عظم حائل[1] و روثة و بعرة فقالوا ـ یا رسول‌الله یقذرهاالناس علینا فنهی‌النبی(ص) ان ـ یستنجی بالعظم والروث . قال : فقلت ـ یا رسول‌الله و ما یغنی ذلک عنهم قال انهم لایجدون عظماً الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل ولاروثة الا وجدوا فیها حبها یوم اکلت. گفتم ـ یا رسول‌الله آنچه آشوب و شغب بود که ازایشان بسمع من میرسید . گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند ، من ایشانرا داوری بریدم و براستی حکم کردم. آنگه رسول خواست که وضو کند . گفت هل معک ماء قلت یا رسول‌الله معی اداوة فیها شیي من نبیذ التمر فاستدعاه فصببت علی یده فتوضأ وقال تمرة طیبة وماء طهور. وروی **مسلم بن الحجّاج** عن **محمدبن‌المثنی** عن **عبدالاعلی** عن **داودبن ابی هند** عن **عامر** قال ـ سالت **علقمة** ، هل کان **ابن‌مسعود**

---

١ ـ حائل : رنگ گشته . المنجد .

شهد مع رسول‌الله(ص) **ليلة الجن** قال - فقال **علقمة** - انا سألت **ابن مسعود** فقلت - هل شهد احد منكم مع رسول‌الله (ص) ليلة الجن فقال لاولكنّا كنّامع رسول‌الله ذات ليلة ففقدناه فالتمسناه فی‌الاودية و الشعاب فقلنا استطير اواغتيل. قال فبتنا بشر ليلة بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حرآء قال فقلنا يا رسول‌الله فقدناك فطلبناك فلم نجدك فبتنا بشرليلة بات بها قوم ، فقال اتانی داعی‌الجن فذهبت معه فقرأت عليهم‌القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم وآثار نيرانهم و سألوه الزاد فقال لكم كل‌عظم ذكر اسم‌الله عليه يقع فی‌ايديكم اوفر مايكون لحم وكل بعرة علف لدوابكم فقال رسول الله(ص) - فلاتستنجوابهما فانهما طعام اخوانكم من‌الجن. وفی‌الحديث‌ان‌الجن ثلثة اصناف صنف لهم اجنحة يطيرون فی‌الهواء وصنف حيّات و كلاب وصنف يحلون و يظعنون. « قالوا يا قومنا انّا سمعنا كتاباً انزل من بعد موسى مصدّقاً » ، موافقاً ، « لما بين يديه » ، من‌الكتب ، « يهدی الی‌الحق » ، يعنی - الی دين‌الحق ، « و الی طريق مستقيم ».

قال **ابن عباس :** فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعين رجلا من‌الجن فرجعوا الی رسول‌الله (ص) فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم. و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثاً الی الجن والانس جميعاً. قال **مقاتل :** لم يبعث قبله نبی الی الانس والجن جميعاً.

« ياقومنا اجيبوا داعی‌الله » ، يعنی **محمداً** (ص) ، « وآمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يُجركم من‌عذاب‌اليم ».

« و من لايُجب داعی‌الله » ، ای - كفر **بمحمد** (ص) ، « فليس بمعجز فی‌الارض» ، لايعجزالله فيفوته «وليس له من‌دونه اولياء» يمنعونه من‌الله ، « اولئك فی‌ضلال مبين ».

اختلف العلماء فی‌حكم مؤمنی الجن فقال قوم - ليس لهم ثواب الانجاتهم من‌النار و تأوّلوا قوله : « يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من‌عذاب اليم ». واليه ذهب **ابوحنيفة**. و قال **الحسن :** ثوابهم ان يجاروا من‌النار ثم يقال لهم : كونوا تراباً مثل البهائم . و عن ابی الزناد قال : اذا قضی بين الناس قيل لمؤمنی الجن -

عودوا تراباً فيعودون ترابا فعند ذلك « يقول الكافر يا ليتنى كنت تراباً» وقال آخرون يكون لهم الثواب فى الاحسان كمايكون عليهم العقاب فى الاساءة كالانس واليه ذهب **مالك** و **ابن ابى ليلى**. و قال **الضحاك** ـ يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر **النقاش** فى تفسيره حديثا انّهم يدخلون الجنة ،فقيل هل يصيبون من نعيمها قال يلهمهم الله تسبيحه وذكره فيصيبون من لذته مايصيبه بنو آدم من نعيم الجنة وقال **ارطاة ابن المنذر** : سألت **ضمرة بن حبيب** هل للجن ثواب قال ـ نعم و قرأ : « لم يطمثهن انس قبلهم ولاجان». قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن وقال **عمر بن عبدالعزيز** : ان مؤمنى الجن حول الجنة فى ربض ورحاب و ليسوا فيها .

« اولم يروا ان الله الذى خلق السموات والارض ولم يعى بخلقهن » ، اى ـ لم يعجز عن ابداعهن « بقادر » هكذا قراءة العامة والبازائدة دخلت للتأكيد ، كقوله تنبت بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفى فى اول الكلام لان المعنى: اليس الله بقادر على ان يحيى الموتى « بلى » ، جواب للنفى ، « انه على كل شيى » ، من الاحياء والاماتة ، « قدير » . و قرأ **يعقوب** يقدر بالياء على الفعل وهو اختيار **ابى حاتم** .

« ويوم يُعرض الذين كفر و اعلى النار » ، فيقال لهم « اليس هذا بالحق » ، يعنى اليس هذا الجزاء بالعدل ، « قالوا بلى و ربنا » ، انه لحق اعترفوابه و حلفوا عليه ، « قال فذ وقوا العذاب بما كنتم تكفرون » يعنى بكفركم فى الدنيا .

« فاصبر » ، **يامحمد** على اذى الكفار ، « كما صبرا ولوا العزم » ، ذووا الحزم . وقال **الضحاك** : ذووا الجد و الصبر و قيل ـ العزم القوة و الثبات و اختلفوا فيهم . قال **ابن زيد** : جميع رسل الله اولواالعزم لم يبعث الله نبياً الا كان ذاعزم و حزم و رأى و كمال عقل و من ، هاهنا للتبيين لا للتبعيض كقوله : « و اجتنبوا الرجس من الاوثان » وقال بعضهم ـ الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه الاترى انه قيل للنبى (ص) ـ « ولاتكن كصاحب الحوت » .

وقيل ـ هم الذين ذكرهم الله فى سورة الانعام، لقوله بعد ذكرهم : « اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده » ، وقيل ـ هم ستة: **نوح وهود** و **صالح** و **لوط وشعيب**

و **موسی** و هم المذکورون علی النسق فی سورة الاعراف و الشعرآء . و قال **مقاتل**: هم ستة: **نوح** صبر علی اذی قومه و **ابراهیم** صبر علی النار و **اسحق** صبر علی الذبح و **یعقوب** صبر علی فقد ولده و ذهاب بصره و **یوسف** صبر فی البئر والسجن و **ایّوب** صبر علی الضّرّ . و قال **ابن عباس** و **قتادة** :هم **نوح** و **ابراهیم** و **موسی** و **عیسی** اصحاب الشرآیع فهم مع **محمد** (ص) خمسة ذکرهم الله علی التخصیص فی قوله : - « و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم». و فی قوله : « شرع لکم من الدین ماوصی به نوحاً» ... الایة روی عن **الشعبی** عن **مسروق** ، قال قالت **عایشة** - قال لی رسول الله (ص) : یا **عایشة** ان الدنیا لاتنبغی **لمحمد** ولا **لال محمد** . یا **عایشه** اِنّ الله لم یرض من اولی العزم الا بالصبر علی مکروهها و الصبر عن محبوبها لم یرض الی ان کلّفنی ما کلّفهم و قال : « فاصبر کما صبرا ولوا العزم من الرسل » ، و انی والله ما بدّلی من طاعته والله لاصبرن کما صبروا واجهدن ولا قوة الاّ بالله. قوله : - « ولاتستعجل لهم » ، ای - لاتستعجل العذاب لهم ، فانه نازل بهم لامحالة ، کانه ضجر بعض الضجرفا حب ان ینزل العذاب بمن ابی منهم فامر بالصّبر وترک الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال : « کانّهم یوم یرون مایوعدون » ، من العذاب فی الاخرة ، « لم یلبثوا » ، فی الدنیا ، « الاساعةً من نهار » ، ای - اذا عاینوا العذاب ، فصار طول لبثهم فی الدنیا والبرزخ کانه ساعة من نهار لانّ مامضی و ان کان طویلاً کان لم یکن وقیل ینسیهم هول ماینزل بهم مدة اللبث. ثم قال: « بلاغ» ، ای - هذاالقرآن ومافیه من البیان بلاغ من الله الیکم و البلاغ بمعنی التبلیغ وقیل - هذا بلاغ ای - الایمان بالرسالة بلاغ ، یعنی اذا بلّغت فقد فعلت ماوجب علیک وقیل - بلاغ واقع موقع بلغ ای - بلّغ الرسالة ، « فهل یهلک الاالقوم الفاسقون » . ای - لن یهلک بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله.

قال **الزّجاج** - تأویله لایهلک مع رحمة الله وفضله ، « الا القوم الفاسقون» الخارجون من امر الله و هم المشرکون ولهذا. قال قوم مافی الرجاء لرحمة الله آیة اقوی من هذه الایة وقال **مقاتل** : انها نزلت یوم **احد** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و یوم یُعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم » ... الایة. لما و صف الله الکافرین بالتمتع بالطیبات فی الدنیا آثر النبی (ص) و اصحابه والصالحون اجتناب اللّذّات فی الدّنیا رجاء ثواب الاخرة.

مفهوم آیت آنستکه هر که طیّبات و لذات دنیا بکار دارد از ناز و نعیم آخرت بازماند، هر که سود خود درتنعم دنیاء فانی جوید، تنعم جاودانی درسرای باقی برخود بزیان آورد.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهندهٔ آن جز نادانی غافل نیست، ازآن اعراض کرد وبرقدر قوام اقتصار کرد و فقرو فاقت اختیار کرد.

خبر درست است از **عایشه** که بعداز وفات **پیغامبر** میگفت : لم ینم علی‌ـ السریر ولم یشبع من خبزالشعیر.

بروایتی دیگر گفت : لقد کان یأتی علینا الشهر لم نوقد فیه ناراً و ما هو الا الماء والتمر، غیر انه جزی الله نساءً من الانصار خیراً، کنّ ربما اهدین لنا شیئاً من اللبن.

گفت ـ بودی که ما یکماه درخاندان نبوت آتش نیفر و ختی ما را معلوم جز آب و خرما نبودی، جزان نبود که زنان انصارالله جزاء ایشان بخیر کناد، گاه گاه ما را شربت شیر دادید.[1] این نه ازآن بود که برایشان حرام بود یا نعمت‌دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هرچه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل ایشان یافتند، لکن **مصطفی** (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیّبات دنیا حجاب طیّبات عقبی است. و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و ازاینجا بود که ملک زمین بروی

---

۱ ـ در نسخه ج : دادندی

عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از مَلکی اعراض کرد گفت : اجوع یوماً و اشبع یوماً ، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی ویرا بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند بکار شدی ، با این همه نعمت ، پلاس پوشیدی و آردجوین با خاکستر بیامیختی و با میغ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی ، آن قرص برداشتی وبمسجد رفتی ، با درویشی با هم بخوردی، گفتید: مسکین جالس مسکیناً ، **وموسی** پیغامبر حال وی چنان کرد که **بمدین** رسید ، سروپای او برهنه و شکم گرسنه ، محتاج قرص جوین ، همی گفت :

« رب انّی لما انزلت الی من خیر فقیر» بگوشه‌ای باز شد ، سر برخاك نهاد گفت : الهی‌غریبم و بیمارو درویش، تا ازجبار کائنات ندا آمد که : یا **موسی** کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود ؛ کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود؟ و در کار **عیسی مریم** اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمهٔ وی گیاه بود و شراب وی آب بود ، بستروی زمین بود ، آتش وی آفتاب بود ، چراغ وی مهتاب بود . روزی گفت ، خداوندا سگ را و خوك‌را مأوی است و پسر مریم‌را مأوی نیست تا از حضرت عزت جواب آمد که : انا مأوی من لا مأوی له ، از انبیا درگذری درکار اولیاء اندیشه کن ، صحابهٔ رسول که بعد از انبیاء ورسل هیچ کس درحضرت عزّت ذوالجلال آن قربت وزلفت نداشت که ایشان داشتند. مهتران حضرت رسالت بودند ، اختران آسمان‌ملت بودند ، اعلام‌اسلام واسان ایمان بودند.ظاهروباطن ایشان سرمایهٔ شریعت وپیرایهٔ حقیقت بود وحال ایشان درفقر وفاقت چنان بود که خبر درست از **بوهریره** ، قال: لقد رأیت سبعین من **اصحاب‌الصفة** ما منهم رجل علیه ردآء اما از ار واما کساء قدر بطوا فی اعناقهم فمنها ما یبلغ نصف‌الساقین ومنها ما یبلغ الکعبین فیجمعه بیده کراهیة انَ تری عورته.

مهینهٔ صحابه **بوبکر** بود در بیماری مرگ او را شربتی آوردند از آب

و عسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد ، چنانک او را غشی رسید، چون باخود آمد پرسیدند که این گریستن وزاری ازچه بود؟ گفت ـ آنوقت که **مصطفی** (ص) از دنیا میرفت درخاندان او چندان عسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار تنگ رسید ونزدیک است که بحضرت او رسم ودر کدخدای من عسل است من بار خجلت این مخالفت چون کشم بعدازآنکه خود دیده‌ام که **مصطفی** (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از برخود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول‌الله کرا دفع کنی؟ گفت : دنیا بصورتی پیش من آمده وخودراعرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم ، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست، مقتاً و بغضاً لها اکنون که محروم باز گشت گفت من صبر کنم تا تو از میان امّت بیرون شوی و من بردلهای ایشان حمله ببرم و همه‌را بخود مشغول کنم و از متابعت تو باز گردانم . اکنون منکه **بوبکرم** میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بریشان تحقق کند ، این گریستن وزاری من از آنست.

وفی‌الخبرعن **البراءبن‌عازب** قال ـ قال رسول الله (ص) : من قضی نهمته فی‌الدنیا حیل بینه وبین شهوته فی‌الآخرة و من مدعینه الی زینة المترفین کان مهیناً فی ملکوت‌السموات و من صبر علی‌الفوت الشدید اسکنه‌الله الفردوس حیث شاء.

پیرطریقت گفت : هر که شعله ای ازنورصدق بروتافت ، ثقل‌دنیا نتوانکشید و زینت و تنعم دنیا نتواند دید وهر که ازتفرقهٔ رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط برفطرة او وزید ، ناز بهشت نتواند کشید.

بوسلیمان دارانی گفت، خدایرا دوستانی‌اند که جمال ونعیم بهشت‌ایشانرا صید نکند و از خدا بازندارد دنیاء خسیس کی تواند که ایشانرا صید کند و از خدا باز دارد .

« فاصبر کماصبراولواالعزم من الرسل » **رسول خدا** (ص). از پس طعنها و ناسزاها که از کافران می‌شنید و رنجها که از ایشان میکشید ضجر گشت وازسر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشانرا عقوبتی رسیدی وعذابی چشیدندی . **رب‌العالمین**

این آیت فرستاد که: فاصبر ولا تستعجل صبر کن یا **محمد** بر اذی وطعن مشرکان و مشتاب بعذاب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته، ایشان که بر رنجها ومکروههای قوم خویش صبر کردند، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت ننمودند. توهمان کن یا **محمد** که ایشان کردند، «فبهدیهم اقتده» نمی‌دانی که نامی ازنامهای من صبوراست. صبور اوست که بعقوبت نشتابد یمهل و لا یهمل مهلت دهد، اما مهمل فرونگذارد.

بندهٔ مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم ومتمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید. **مصطفی** گفت: الصبر نصف الایمان والیقین، الایمان کله. صبر یک نیمهٔ ایمانست ویقین همهٔ ایمان. مقام صبر مقام عابدان است و مقام یقین مقام عارفان. **مصطفی** (ص) **ابن‌عباس** را گفت: ان استطعت ان تعمل‌لله فی‌الرضا والیقین فافعل والافقی‌الصبرعلی‌ماتکره خیر کثیر. اول اورا بر یقین خواند که مقام مهین است و همگی ایمان است. پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام نرسی قدم برمقام صابران ثابت دارد که درصبر خیر هاء فراوانست. «انّما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب».

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست؟ گفت تجرع البلوی من غیر دعوی: زهر بلاچشیدن وآنگه از دعوی دم درکشیدن. الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة وصبر نهان داشتن محنت است وآشکارا کردن نعمت.

پیرطریقت گفت: الهی دوستان تو سران وسرهنگان‌اند بی گنج وخواسته توانگران اند بنام درویشان اند وتوانگران جهان خود ایشانند. دردها دارند و گفتن آن بی زبانند.

ای بسا درحقهٔ جان غیورانت که هست
نعره های سرّ بمهر از درد بی فریاد تو
حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست
جز «و یبقی وجه ربک» نقش بربنیاد تو.

سورة محمد (ص)

النوبة الاولى

قوله تعالی : «**بسم‌الله الرحمن‌الرحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **الّذین کفروا وصدّوا عن‌سبیل‌الله** » ، ایشان که کافرشدند و ازراه الله بر گشتند ، « **اضلّ اعمالهم** (١) » الله کردار ایشان همه باطل کرده ، « **الّذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ، و ایشان که بگرویدند وکار های نیک کردند ، « **وآمنوا بما نزّل علی محمد (ص)** » ، و ایمان آوردند بآنچه فرو فرستاده آمد برمحمد (ص) ، « **و هوالحقّ من ربهم** » ، وآن سخن راست است واز خداوند ایشان ، « **کفّر عنهم سیئاتهم** » ، الله بشست از ایشان گناهان ایشان ، « **واصلح بالهم** (٢) » ، وهمهٔ کار ایشان باز ساخت وراست کرد.

« **ذلك بانّ‌الذین کفروا اتبعوا الباطل** » ، آن از بهر آنست که کافران به بیهوده وباطل پی‌بردند ، «**وانّ‌الذین آمنوا اتّبعوا الحق من‌ربهم**» و گرویدگان براستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند ، « **کذلك یضرب‌الله للناس امثالهم** (٣) » همچنین پیدا میکند الله مردمانرا سانها و صفتهای ایشان . « **فاذا لقیتم الذین کفروا** » ، هرگاه که کافران بینند ، « **فضرب‌الرقاب** » ، بر شما بادا بگردن ها زدن ، « **حتّی اذا اثخنتموهم** » ، تا آنگه که ایشان را بسیار کشتید، « **فشدّوا الوثاق** » ، آنگه که میگیرید اسیر وسخت می‌بندید ، « **فامّا منّاً بعد** » پس آنگه یاسپاس می‌نهید و میگذارید ، « **و اما فدآءً** » ، یا می باز فروشید ، « **حتی تضع الحرب اوزارها** » ، تاجنگ ساخت خویش بنهد از دست ، «**ذلك**» ، چنین است ، « **ولو یشاءالله لا نتصر منهم** » ، واگر الله خواهد بلا وکین ستاند از دشمنان خویش بی‌غازیان ، « **ولکن لیبلو بعضکم ببعض** » ، لکن خواست که شما را بیکدیگر بیازماید ، « **والّذین قتلوا فی‌سبیل‌الله** » ، و ایشان که بکشتند ایشانرا در جنگ با دشمنان خدای ، « **فلن یضلّ اعمالهم** (٤) » الله کردار ایشان باطل نکند.

«سیهدیهم» ، آری ایشانرا راه نجات باز نماید ، « **و یصلح بالهم** (۵) » و کار ایشان باز سازد.

«و یدخلهم الجنة» ، و در آورد ایشانرا دربهشت.« **عرفها لهم** (٦) » آنرا شناختهٔ ایشان کرد وایشانرا خوشبوی کرد.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ، ای ایشان که بگرویدند ، « **اِن تنصروا اللّه ینصرکم** » ، اگر خدای را یاری دهید ، خدای شما را یاری دهد ، « **و یثبّت اقدامکم** (۷) » وپس شما برجای میدارد.

« **و الذین کفروا** » ، وایشان که کافرشدند ، «**فتعساً لهم** »، سرنگونی باد ایشانرا و بروی افتاده ، « **واضلّ اعمالهم**(۸) » وباطل کرد الله کردار ایشان و نا پیدا .

« **ذلك بانّهم کرهوا ماانزل اللّه** » ، آن ازبهر آنست که ایشانرا دشوار آمد و ناخوش ، این نامه که الله فرو فرستاد ، « **فاحبط اعمالهم**(۹) » بنیست بداد الله کردارهای ایشانرا.

«**افلم یسیرو فی الارض فینظروا** » ، نروند درزمین تابینند ،«**کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم** » ، که سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند چونست ، « **دمّراللّه علیهم** » ،[خان ومان ایشان]برسرایشان فروهشت[وهلاك کرد و دمار ازایشان برآورد]، « **و للکافرین امثالها** (۱۰) » واین کافرانرا اکنون همچنانست.

« **ذلك بانّ اللّه مولی الذین آمنوا** » ، این بآن چنانست که الله یار گرویدگانست ، « **و انّ الکافرین لامولی لهم** (۱۱) » و ناگرویدگان را یارنیست.

« **اِنّ اللّه یدخل الذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ، الله درآرد ایشانرا که بگرویدند و کردارهای نیک کردند ، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتهایی زیر درختان آن جویها روان ، « **و الذین کفروا یتمتعون** » ، وایشان که نگرویده‌اند کام میرانند ، « **و یأکلون کما تأکل الانعام** » ، و خورد می‌خورند چنانک ستوران خورند ، « **والنار مثوی لهم**(۱۲) » و آتش بنگاه ایشان.

« **و کاین من قریة** » ، ای بسا شهرها ، « **هی اشد قوّة** » ، که

شهریان آن سخت نیروتر بودند ، « **من قريتك التي اخرجتك** » ، ازشهریان شهر توکه ترا بیرون کردند ، « **اهلكنا هم فلا ناصر لهم** (١٣) » ، هلاك کردیم و تباه وایشانرا هیچ یاری ده نبود .

« **افمن كان على بيّنة من ربه** »، چه گوئی کسی که بر درستی وبینائی است از خداوند خویش ، « **كمن زيّن له سوء عمله** » ، او چنان دیگر کس است که بدکرد او برآراستند او را ، « **و اتّبعوا اهوائهم** (١٤) » وایشان بر پی خوش آمد خویش میروند.

«**مثل الجنة التي وعد المتّقون**» ، صفت و شأن آن بهشت که پرهیزگاران را وعده داده اند ، « **فيها انهار من ماء غير آسن** » ، در آن بهشت جویهاست از آب نه گندا و نه حال گشته ، « **و انهار من لبن لم يتغيّر طعمه** » ، و جویها از شیر نه ترش گشته و نه طعم آن گشته ، « **وانهار من خمر لذّة للشاربين** » ، و جویها از می که آشمندگان را خوش آید ، « **و انهار من عسل مصفّى** » ، و جویها از عسل پالوده آفریده ، « **ولهم فيها من كلّ الثمرات** » ، و ایشانراست درآن بهشت ازهمه میوه‌ها ، « **ومغفرة من ربهم** » ، وآمرزش ازخداوند ایشان ، « **كمن هو خالد في النار** » ، او چنان کس است که در آتش جاوید است ، « **و سقوا ماء حميماً** » ، ومی‌آشامند اورا آب جوشانیده ، «**فقطّع امعآء هم**(١٥)» رودگانی ایشان میبرد.

« **ومنهم من يستمع اليك** » ،وازایشان کس‌است که میآید ومی‌نیوشد ، « **حتى اذا خرجوا من عندك** » ، تاآنگه که بیرون شوند از نزدیک تو ، «**قالوا للذين اوتوا العلم** » ، دانایان را گویند ، « **ماذا قال آنفاً** » ، چه چیز میگفت او اکنون ، « **اولئك الذين طبع الله على قلوبهم** » ، ایشان‌آنند که مهرنهاد الله بر دلهای ایشان.

« **و اتّبعوا اهوائهم** (١٦) » ، وبرپی خوش‌آمدهای خویش میروند.

«**والذين اهتدوا**» ، وایشان که بر راه راست ایستادند ، «**زادهم هدى**» ، الله ایشانرا راست راهی‌افزود ، « **وآتيهم تقويهم**(١٧)» وایشانرا پرهیزگاری داد.

« **فهل ینظرون الاالساعة** » ، چشم نمی‌دارند مگر رستاخیر را « **ان تأتیهم بغتة** » ، که بایشان آید ناگاه ، « **فقد جآء اشراطها** » نشانهای آن پیش باز آمده . « **فانّی لهم** » ، چون و از کجا ایشانرا جای پذیرفتن بود ، « **اذاجائتهم ذکریهم**[18] » چون رستاخیز بایشان آمده بود .

النوبة الثانیة

این سورة دوهزاروسیصدوچهل و نه حرف است و پانصدو سی و نه کلمت وسی و هشت آیت. خلافست میان علماء تفسیر که این سورة مکی است یا مدنی . **سدّی و ضحاك** گفتندی مکی است ، **مجاهد** گفت مدنی است . **ابن‌عباس** گفت **و قتاده** مدنی است مگر یک آیت: «وکاین من قریة هی اشدقوة». میگویند این آیت آنروز فروآمد که از **مکه** بیرون آمد بهجرت ، **رسول خدا** (ص) با**مکه** مینگریست و اندوه مفارقت وطن دردل وی اثر میکرد ، تارب‌العزه تسلی دل ویرا این آیت فرستاد . ودراین سوره دوآیت منسوخ است : یکی «فاذالقیتم الذین کفروا فضرب ـ الرقاب » الی قوله : » فامّامنّاً بعد و اما فداء» این منسوخ است بآن آیت که درسورة الانفالست گفت : « فاضربوا فوق الاعناق واضربوامنهم کل بنان » .

آیت دیگر: « ولا یسئلکم اموالکم» ، منسوخ است بقوله:ـ « ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم » ، و درفضیلت سورة ، **ابی کعب** گفت ـ قال رسول‌الله(ص) من قرأ**سورة محمد** کان حقاً علی‌الله ان یسقیه من انهارالجنة .

قوله : والذین کفروا وصدوا عن سبیل‌الله » . ای ـ امتنعوا عن الایمان صدوداً وصدواالناس عن‌الایمان صداً ، « اضّل اعمالهم » ای ـ ابطلها فلم یقبلها .

این آیت درشأن قومی مشرکان فرودآمد که درکفر خویش صلهٔ‌رحم بپای داشتند وعمارت **مسجدحرام** میکردند و مردمانرا طعام میدادند . رب‌العالمین آن عملهای ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت وثواب‌آن ضایع . زیراکه خود ازراه هدی برگشتند ودیگرانرا نیز ازایمان برمیگردانیدند.

ابن‌عباس گفت ـ درشأن مطعمان **روزبدر** فرود آمد ، دوازده مرد بودند:

بوجهل و **عتبة** و **شيبه** و **وليد بن عتبة** و **عقبة بن ابی معیط** و **امية بن خلف** و **منبه** و **نبيه** و **حكيم بن حزام** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث ابن عامر بن نوفل** و **ابوالبختری**. این دوازده مرد، ورزیدن کفر، برعداوت رسول (ص) هزینه میکردند وطعام میدادند و پیوسته در راهها رصد داشتند تا مردم‌را از رسول خدا و اسلام باز میداشتند و بکفر میفرمودند.

«والّذين آمنوا وعملوا الصالحات»، **مهاجران و انصاراند**، **مهاجران** هجرت کردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بردوستی خدا و رسول و **انصار** با **مهاجران** مواسات کردند و ایشانرا در آنچه داشتند برخود میگزیدند، «آمنوا بما نزّل على محمد» يعنى القرآن «و هوالحق من ربهم»، لانه ناسخ لسائرالكتب والناسخ حق، وقيل ـ هو يعود الى **محمد** (ص) وقيل يعود الى ايمانهم، «كفّر عنهم سيّئاتهم»، اى ـ الله كفّر عنهم سيّئآتهم غفرها لهم وسترها عليهم، «واصلح بالهم» اى ـ حالهم و شأنهم فى دينهم و دنياهم، والبال لا يثنى ولا يجمع، قال **ابن عباس** ـ عصمهم ايام حيوتهم يعنى ـ ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لايعصوا و قيل ـ البال ـ القلب و انشدوا:

لو كنت من بالك لم تنسنى لكننى لم اك فى بالكا

«ذلك» اشارة الى الاضلال و الاصلاح، «بانّ الذين كفروا» يعنى بسبب انّ الذين كفروا، «اتّبعوا الباطل»، وهوالشرك «و» بسبب «ان الذين آمنوا اتّبعوا الحق من ربهم»، و هوالقرآن، «كذلك يضرب الله للناس امثالهم» اى ـ هكذا يبيّن الله لامّة **محمد** (ص) امثال من كان قبلهم وهلاكهم وقيل ـ يبيّن الله امثال حسنات المؤمنين وسيئآت الكافرين.

«فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب»، نصب على الاغرآء، اى ـ فاضربوا رقابهم وهذا كناية عن القتل بالسلاح، «حتى اذا اثخنتموهم»، اى ـ بالغتم فى القتل و قهرتموهم، «فشدّوا الوثاق»، يعنى ـ فى الاسر، شدّوهم بالحبال و السيور المحكمة الوثيقة حتى لايقتلوا منكم و الاسر يكون بعد المبالغة فى القتل، كماقال تعالى: «ما كان لنبىّ ان يكون له اسرى حتى يثخن فى الارض»

« فامّا منّاًبعد و امّا فدآء » ، یعنی ـ بعد ان تاسروهم فامّا ان تمنّوا علیهم منّاً باطلاقهم من غیرعوض و اما ان تفادوهم فداء. علماء دین در حکم این آیت مختلف‌اند. قول قتاده وسدّی وضحاك وابن جریج آنست که این آیت منسوخ است وناسخ آن ،آیات قتل است که رب‌العزة میگوید : « اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ـ و امـا تثقفنهم فی الحرب فشرّد بهم من خلفهم ـ فـاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کلّ بنان » واین مذهب اوزاعی است واصحاب رأی ، گفتند ـ بحکم این آیات چون کافر در دست مسلمان افتاد باسیری،منّ‌وفدا بروی روا نیست وجزقتل‌وی روی نیست، اما **ابن‌عمر وحسن** و **عطا** وبیشترین **صحابه** میگویند که: این آیت محکم است ومنسوخ نیست وحکم آن ثابت است ومذهب **شافعی واحمد** و **سفیان ثوری** و **اسحق** اینست که گفتند: مرد بالغ عاقل کافر که اسیر افتاد در دست مسلمانان امام در حق او مخیّر است ، اگرخواهد او را بکشد و گر خواهد برده گیرد و گرخواهد منت بروی نهد وبی‌عوض وبی فدا اورا رها کند و گر خواهد او را بمال بازفروشد یا باسیران مسلمان که در دست کافران باشند باز فروشد ، یك اسیر کافر، بدو اسیر مسلمان. **ابن‌عباس** گفت : آیت منّ و فداء آنگه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشتند وکار اسلام وسلطان دین قوی گشت واین حکم ثابت بود در روزگار **رسول** (ص) و در روزگار خلفاء راشدین. و خبر درست است که **ثمامة ابن اثال** از **بنی حنیفه** اسیر گرفتند یاران رسول ، واورا درستون مسجد بستند . **رسول خدا** (ص) بنزدیك وی شد گفت : ما عندك یا **ثمامة** نزدیك توچیست یا**ثمامة** یعنی ـ سرِچه داری وچه خواهی کرد و **رسول خدا** از وی تعرف اسلام میکرد. و**ثمامة** گفت : یا **محمد** ان تقتلنی تقتل ذادم وان تنعم، تنعم علی شاکروان کنت تریدالمال فسل منه ما شئت. یا **محمد** اگر بکشی خونیی را کشته باشی واگر انعام کنی ومنّت نهی ، برشاکری سپاس دار منت نهاده باشی واگرمال‌خواهی چندان که خواهی هست. **رسول** اورا همچنان فراگذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید. سوم روز باز آمد و همان سئوال و همان جواب رفت. آنگه **رسول خدا** منت نهاد و او را رها کرد ، گفت ـ اطلقوا **ثمامة** ، ازبند اسر، اورا بگشائید و رها کنید. **ثمامة**

درآن حال رفت وغسلی برآورد وبمسجد باز آمد و گفت : اشهد ان لااله الاالله وان محمداً رسول‌الله. آنگه گفت یا محمد والله که ازنخست هیچ کس بمن ازتودشمن‌تر نبود واکنون درروی زمین هیچ کس بمن از تو دوست‌تر نیست والله که بمن هیچ دین دشمن‌تر ازدین تونبود واکنون هیچ دین بمن دوست‌تر از دین تو نیست والله که بمن هیچ بقعت بغیض‌تر از بقعت تونبود واکنون هیچ بقعت بدل من شیرین‌تر وعزیزتر از بقعت تو نیست.

وعن عمران بن حصین قال: اسر اصحاب رسول‌الله(ص) رجلاً من بنی‌عقیل فاوثقوه وکانت ثقیف قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الّذین اسرتهما ثقیف. قوله : «حتی تضع الحرب اوزار ها» ای ـ اثقالها واحمالها یعنی ـ حتی تضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب واصل الوزرما یحمله الانسان فسمّی الاسلحة اوزاراً لانهاتحمل وقیل ـ الحرب هم‌المحاربون کالشرب والرکب وقیل ـ الاوزار الاثام و معناه ـ حتی یضع المحاربون آثامها ، بان یتوبوا من کفرهم ، فیؤمنوا بالله ورسوله. وقیل ـ حتّی تضع حربکم و قتالکم اوزارالمشرکین وقبائح اعمالهم بان یسلموا.

قال مجاهد وسعید وقتاده ـ حتی‌تنقطع الحرب ولایکون فی‌الارض مشرک و هذا یکون زمان نزول عیسی بن مریم و الجهاد لاینقطع مادام فی الارض مشرک ومعنی الایة : اثخنواالمشرکین بالقتل والاسرحتی یدخل اهل‌الملک کلها فی الاسلام ویکون‌الدین کلّه‌لله فلایکون‌بعده‌جهاد ولاقتال وذلک‌عند نزول عیسی بن مریم(ع). وجاء فی‌الحدیث عن النبی(ص) : الجهاد ماض منذ بعثنی‌الله الی ان یقاتل آخر امتی الدّجال ، وقال (ص) : یوشک من عاش منکم انْ یلقی عیسی اماماً هادیاً و حکماً عدلاً یکسرالصلیب ویقتل الخنزیر، وتضع‌الحرب اوزارها حتی‌تدخل کلمةالاخلاص کلّ بیت من وبراومدر بعزعزیز اوذل دلیل ویبتزّقریشاً الا مارة بان ینزعها عنهم. ابتزّای ـ سلب.

قوله : «ذلک» ای ـ الحکم فیهم ذلک ، فهو مبتداءٌ و خبر ، «ولو یشآءالله لانتصر منهم» فاهلکهم بغیرقتال ، «ولکن» ، امر بالقتال ، «لیبلو بعضکم

ببعض » ، یمتحنکم بمقاتلة الکفار لیظهر المحق من المبطل و یصیر من قتل من المؤمنین الی الثواب و من قتل من الکافرین الی العذاب، «والذین قتلوا فی سبیل الله ، قرأ **ابو عمرو** و **یعقوب** و **حفص** : قتلوا بضم الکاف و کسر التاء بالتخفیف ، یعنی ـ الشهدآء و قرأ الاخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة و هم المجاهدون ، «فلن یُضلّ اعمالهم » خلاف الکفّار .

قال **قتاده** : نزلت هذه الایة یوم احد و قد فشت فی المسلین الجراحات والقتل ،

«سیهدیهم» ایام حیوتهم فی الدنیا الی ارشد الامور و فی الاخرة الی الدرجات « و یصلح بالهم » ای ـ یرضی خصمائهم و یقبل اعمالهم . و قیل ـ «سیهدیهم » الی جواب المنکر و النکیر فی القبر ، « و یصلح بالهم» حالهم فی النعیم و کرّر لان الاول سبب للنعیم والثانی نفس النعیم ، یصلح بالهم ای ـ قلوبهم باخراج الغلّ منها .

« و یدخلهم الجنة عرّفها لهم » ، ای ـ بیّن لهم منازلهم فی الجنة ، حتی یهتدوا الی مساکنهم کانّهم سکّانها منذ خلقوا فیکون المؤمن اهدی الی درجته و خدمه منه الی منزله و اهله فی الدنیا . هذا قول اکثر المفسرین و قیل ـ عرّفها لهم ای ـ عرّف ان طریق الوصول الیها الحسنات و روی **عطاء** عن **ابن عباس**، عرفها لهم ، ای ـ طیّبها لهم من العرف و هو الریح الطیبة و طعام معرّف ای ـ مطیّب . روی عن **اسمعیل بن رافع** عن **انس بن مالک** (رض) قال : قال رسول الله (ص) : بینما اهل الجنة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب ولحمها من ذهب ، یتحدثون تحت ظل الشجرة کل ورقة منها یسبح الله عز وجل و یحمده و یقدسه فبینما هم یتحدثون عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربهم عزوجل ان اجیبوا ربکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسک ابیض افیح فیها منابر من ذهب و منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من فضة فیجلسون علیها فیقول الجبار جل جلاله و تقدست اسماؤه ـ مرحباً بخلقی وزواری و اهل طاعتی ، اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ماطعموا قبله مثله فی الجنة قط ، ثم یقول جل جلاله ـ مرحباً بخلقی وزواری ، و اهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیاباً ما لبسوا مثلها قط فی الجنة ، ثم یقول تبارک و تعالی ـ مرحباً بخلقی و زواری و اهل طاعتی اکلوا و شربوا والبسوا و عطروا، حق لی ان اتجلی لهم فینظرون الی

وجهه عزوجل فيتجلى لهم تبارك و تعالى فيقعون له سجداً فيقول ـ عبادى ارفعوارؤسكم فليس هذا موضع عبادة فيرفعون رؤسهم و يركبون خيولهم فيبعث الله عزوجل عليهم سحابة تمطرهم مسكا ابيض ثم يبعث الله عز وجل عليهم ريحاً تدعى المثيرة فتدخل ثيابهم المسک الابيض فاذا رجعوا الى ازواجهم من الحورالعين قلن ـ يا ولى الله الا نسمعک شيئاً ليس من مزامير الشيطان فيسمعنه من حمدالله عزوجل و تقديسه وتهليله شيئاً مادخل اذنيه قط، ثم ينظر الى واحدة لم يكن يراها فى منزله فيقول ـ من انت فتقول ـ انا المزيد زادنيک ربى عزوجل.

قوله: «ياايهاالذين آمنوا اِن تنصروا الله» يعني ـ دينه ورسوله، «ينصركم» على عدوكم «ويثبت اقدامكم» على الصراط. و قال **قتادة** حق على الله ان ينصر من نصره لقوله: «ان تنصروا الله ينصركم» وان يزيد من شكره لقوله: «لئن شكرتم لازيدنكم»، و ان يذكر من ذكره لقوله: «فاذكرونى اذكركم»، و ان يوفى بعهدكم لقوله تعالى: «اوفوا بعهدى اوف بعهدكم».

«والذين كفروا فتعساً لهم»، فى الدنيا بالقتل و فى العقبى بالتردّى فى النار اى ـ عثارالهم ضدالانتعاش و تثبيت الاقدام و قيل تعساً لهم اى ـ بعداً لهم و شفاء و خيبة والمعنى ـ اتعبهم الله فتعسوا تعساً، «واضل اعمالهم» لانها كانت فى طاعة ـ الشيطان.

«ذلک» اى ـ ذلک التعس والاضلال، «بانهم كرهوا ما انزل الله» استثقلوا القرآن، «فاحبط اعمالهم» فلم ينالوا بها خيراً. قال **ابن عيسى** انما كرّر ليكون كلّما ذكروا وصل ذكرهم بالذم والتحقير و الاخبار بسوءالحال ثم خوّف الكفار. فقال تعالى:

«افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم «دمّر الله عليهم» اى ـ اهلكهم، «و للكافرين امثالها» اى ـ لمشركى **قريش** امثال تلک ـ العقوبات ان لم يؤمنوا، هذا كقوله: «او لم نهلک الاولين ثم نتبعهم الاخرين».

«ذلک»، اى ـ ذلک الذى ذكرت من نصر المؤمنين وتعس الكافرين، «بان الله مولى الذين آمنوا»، وليّهم و ناصرهم، «و انّ الكافرين لامولى لهم» اى ـ لاناصر لهم.

قال المبرد: الله مولی العبد من ثلثة اوجه: الاختراع وملک‌التصرف فیه وهوغیر الاختراع والنصرة والولایة، فهوجل جلاله ولی‌المؤمنین والکافرین من‌جهة الاختراع والتصرف فیهم. و مولی المؤمنین خاصة من‌جهة النصرة والولایة. ثم ذکر مآل الفریقین فقال:

«انّ الله یدخل‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار، والذین کفروا یتمتعون» فی الدنیا، «و یأکلون کما تأکل الانعام»، لیس لهم همة الابطونهم وفروجهم وهم لاهون ساهون عما فی‌غد وقیل - من کانت همته ما یأکل، فقیمته مایخرج منه. وقیل-المؤمن فی‌الدنیا یتزود والمنافق یتزین والکافر یتمتع. وقیل- الاکل علی‌وجهین: اکل للشهوة والمصلحة وهو اکل العاقل واکل للشهوة فقط و هو اکل الانعام و البهائم و قیل - شبّههم بالانعام لاکلهم بالشره و النهم ولجهلهم عاقبة امرهم و ما یجب علیهم معرفته ولترکهم الاستدلال بالآیات، «والنار مثوی لهم» یجوزان یکون المثوی فی‌محل الرفع بالخبر و یجوز ان یکون فی محل النصب بالحال و لهم‌الخبر.

«وکأیّن من قریة»، ای - کم من قریة یعنی اهل قریة، «هی اشدّ قوةً من قریتک التی اخرجتک»، یعنی- **مکة** اخرجک منها اهلها، «اهلکناهم فلاناصرلهم».

قال **ابن‌عباس**: لما خرج رسول الله من **مکة** الی **الغار**، التفت الی **مکة** وقال: انت احب بلادالله الی‌الله واحبّ بلادالله الیّ. ولو ان المشرکین لم یخرجونی لم اخرج منک، فانزل‌الله هذه الایة: «افمن کان علی بیّنة من ربه»، ای - علی یقین من‌دینه وقیل - علی حجة وبیان و برهان وعقل. قیل هو **محمد** (ص) والبینة **القرآن** وقیل - هم‌المؤمنون والبینة معجزة النبی (ص)، «کمن زیّن له سوء عمله»، زین‌له الشیطان وسوّلت له نفسه «و اتبعوا اهوآءهم» بعبادة الاوثان وهم **ابوجهل** والمشرکون.

«مثل‌الجنة»، ای صفة الجنة، «التی وعدالمتقون»، فی قوله: «ان‌الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات»، والمتقون امّة **محمد** (ص)، «فیها انهار من ماء غیرآسن»، یعنی غیرآجن منتن. قرأ ابن‌کثیر: اسن بالقصر والباقون

بالمد و هما لغتان يقال اسن الماء ياسن اسنا واجن ياجن ، اجنا و اسن ياسن اسونا واجن ياجن اجوّنا اذا تغيّر و انتن ، « وانهار من لبن لم يتغير طعمه » ، الى حموضة و غيرها مما يعترى الالبان فى الدنيا لانه لم يخرج من ضرع ، « و انهار من خمرة لذّة للشاربين » ، لذيد طعمها يقال شراب لذّ ولذّة و لذيد ويحتمل ان يكون مصدراً و تقديره ـ من خمرذات لذة للشاربين . تطرب ولاتسكر ولاتصدع و ليست بحامض ولامرّ ولامنتن لانهالم تعصر بالايدى والارجل ، « و انهار من عسل مصفى » ، من الشمع و الرغدة والكدر لانه لم يخرج من بطن النّحل .

روى **ابوهريرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : سيحان و جيحان و الفرات والنيل كل من انهار الجنة وقال **كعب‌الاحبار** : نهر **دجلة** نهر ماء اهل الجنة ونهر **الفرات** نهر لبنهم و **نهر مصر** نهر خمرهم ونهر **سيحان** نهر عسلهم وهذه الانهار الاربعة تخرج من نهر **الكوثر** ، « ولهم فيها من كلّ الثمرات » ، مما يعرف و مما لايعرف ، « و مغفرة من ربهم » ، ستر الذنوب و ترك العتاب والتذكير . وفيه كمال لذّاتهم ، « كمن هو خالد فى النار » ، اى ـ من كان فى هذا النعيم ، « كمن هو خالد فى النار وسقوا ماءً حميماً » ، شديد الحرّ اذا ادنى منهم شوى وجوههم ووقعت فروة رؤسهم فاذا اشربوا ، قطع امعاءهم فخرجت من ادبارهم والامعاء جميع ما فى البطن من الحوايا واحدها معاء .

« ومنهم » ، اى ـ من المنافقين ، « من يستمع اليك » ، اى ـ الى خطبتك يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين وهم **عبدالله بن ابىّ بن سلول ورفاعة بن زيد** و **مالك بن جعشم** و **عمرو بن الحرث** و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبى والجمعات و يستمعون كلامه ولايعونه كما يعيه المسلم « حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم» ، من الصحابة قيل ـ هو **ابن‌عباس** و **ابن‌مسعود** و **ابوالدرداء** قالوا ـ اى شيئ قال **محمد** الآن و سؤالهم هذا استهزاء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله . قوله : « آنفاً » ، اى ـ فى ساعتنا هذه والآنف اقرب حين منك و سمى انف الرجل لانه اقرب جسده منك و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر ، اذا استقبل اوّله .

« اولئک‌الذین طبع‌الله علی قلوبهم » فلم یؤمنوا . « و اتبعوا اهواء هم » فی‌الکفر والنفاق.

« و الذین اهتدوا » یعنی ـ المؤمنین ، « زادهم » ، ما قال الرسول ، «هدی وآتیهم تقویهم». وفّقهم للعمل بماامر به وهوالتقوی وقال **سعید بن جبیر** : آتاهم ثواب تقویهم.

« فهل ینظرون الاالساعة ان تأتیهم بغتةً » ، روی **ابوهریرة** قال : قال النبی : ما ینتظراحدکم الا غنی مطغیاً ، اوفقرا منسیا ، اومرضا مفسدا ، اوهرما مقتدا اوموتا مجهزا، او**الدجال والدجال**شر غایب ینتظر ،اوالساعة والساعة هی‌ادهی‌وامرّ قوله : « فقد جاء اشراطها» ای ـ اماراتها وعلاماتها من‌انشقاق‌القمر و غیره و کان النبی(ص) من اشراط‌الساعة فانه قال ـ بعثت والساعة هاتین و اشاربالسبابة والوسطی ولانه (ص) آخرالانبیاء و امّته آخرالامم و قال **انس** ـ سمعت رسول‌الله (ص) یقول : ان من اشراط‌الساعة ان یرفع‌العلم و یکثر الجهل و یکثر الزنا و یکثر شرب الخمر ویقلّ‌الرجال و یکثرالنساء حتی یکون لخمسین امراة القیم‌الواحد. و قال النبی (ص) لاعرابی سأله عن‌الساعة قال: اذا اضیعت الامارة فانتظر الساعة قال : کیف اضاعتها قال اذا وسّد الامر الی غیراهله فانتظر الساعة ، « فانّی لهم اذا جائتهم ذکریهم»، فمن این لهم التذکر و الاتعاظ والتوبة اذا جائتهم الساعة . هذا کقوله : « یومئذ یتذکرالانسان وانی له‌الذکری » وقیل ـ الذکری دعاؤهم باسمائهم فی‌القیمة تبشیراً وتخویفاً ، عن **انس** قال: قال‌النبی(ص) ، احسنوا اسماءکم فانکم تدعون یوم‌القیمة یافلان قم الی نورک یافلان قم فلا نور لک.

النوبة الثالثه

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» بنام خداوندی قادر وقاهرو دیان، واحد و وحید در نام و در نشان ، یکی یگانهٔ یکتا ازازل تا جاودان ، رحمن است دارندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهانیان ،دوستان و دشمنان . رحیم است بمؤمنان و نوازندهٔ ایشان در دو جهان ، بنگاشت از کل صورت انسان و برگزید او را برهمهٔ آفریدگان .

همه را هست کرد دراین سرای بلا و امتحان. پس بحکمت اختلاف او کند[1] میان ایشان ، یکی گریان ، یکی خندان ، یکی شادان یکی باغم و احزان ، یکی نواختهٔ فضل ، آراستهٔ معرفت وایمان ، یکی خستهٔ عدل آلودهٔ کفروطغیان ، فردا برستاخیز همه را جمع کند. آدمیان وپریان همه را جزا دهد بکردار ایشان ، مؤمنانرا احسان ورضوان وغفران، کافرانرا انکال واغلال ، زقوم وقطران. رب‌العالمین درابتداء این سورة هردو گروه را یاد کرد ومآل و مرجع ایشان پیدا کرد، فرمود :

«الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم. والذین آمنوا وعملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد وهوالحق من ربهم کفّر عنهم سیئآتهم و اصلح بالهم» فردا برستاخیز هر که سر از خاك حسرت برآرد چنان بر آرد که بخاك فرو شده . المؤمن علی ایمانه والمنافق علی نفاقه ، یکی را میارند باهزاران کرامت و انواع لطافت . طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده ودست درفتراك دولت او زده واین منشور اقبال درپیش او داشته که : «سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة عرّفها لهم». یکی را درضحضاح ظلمت نفس خود بمانده کفران وطغیان وعصیان گرد او درآمده ودرعرصات سیاست این ندا برو زده که :

«و الذین کفروا فتعسالهم واضل اعمالهم» بندهٔ مؤمن اگراوراخود این شرف بودی واین کرامت که رب‌العزة میفرماید : «ذلک بان‌الله مولی‌الذین آمنوا وان‌الکافرین لامولی لهم». اورا شرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافرانرا نه . من دوست مؤمنانم و کافرانرا نه. دوست کافران طاغوت است که دردنیا او را پرستیدند و دوست داشتند چنانك فرمود:

«والذین کفرو اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من‌النور الی‌الظلمات» نتیجهٔ دوستی و پرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشانرا ازنور معرفت باظلمت کفر برد تا در عقبی از روشنائی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند .کافرانرا چنین فرمود که «اولیاؤهم الطاغوت». ومؤمنانرا فرمود: «نحن اولیاؤکم فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة»

[1] ـ نسخهٔ ج : افکند .

ای مؤمن موحد ، ای درویش دل ریش ، ای رنج وبلاء دنیا بسی کشیده ، ای در بی کامی و بی نوائی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در بر گرفته ، باش تافردا که رستاخیز بپای شود و سیاست و عظمت جباری بر خلق ظاهر گردد و این قوالب واشباح واین اجزاء واعضاء متفرق واین تنهاء خراب شده وصورتهای ازهم جدا گشته واین اشخاص ریزیده و ذره درعالم پراکنده شده همه را درعرصات قیامت جمع کند.

در آن موقف هیبت و در آن صفصف قهر بدارد و جبّار وار بخودی خود خطاب فرمایدنامهای خودرا بشنواندفرماید : اناالله، اناالرحمن ، اناالملك، اناالقدّوس، اناالسلام ، اناالمؤمن ، اناالمهیمن ، اناالعزیر ، اناالجبار ، اناالمتکبر ، اناالذی ابدأت السماء ولم تك شیئاً ، اناالذی اعیدها ، این‌الملوك والجبابرة .

ای‌جوانمرد،امروزاین‌نامها ازخلق‌میشنوی درسرای فانی،فرداازحق‌بشنوی در سرای باقی . امروز از مخلوق میشنوی درسرای خاکی ، فردا ازخالق لم یزل بشنوی درسرای پاکی. میفرماید : الله منم ، رحمن‌منم ، ملك منم ، قهر کننده‌منم، سلام منم ، سلامت دهنده منم ، مؤمن و مهیمن منم ، دانندهٔ راز خلق منم ، عزیز وبی نیاز از خلق منم ، جبار و کامران منم ، داد مظلوم از ظالم ستاننده منم ، متکبر باکبریا منم . خلق این نامها ازحق جل جلاله بی‌واسطه شنوند ، آنگه خطاب کند که دنیا من آفریدم ، نیست بود من هست کردم، باز من آنرا نیست کردم . خلق میآفریدم و از آفرینش ایشان در مملکت ما زیادتی نه و از نابودن ایشان ما را نقصانی نه . امروز آنروز است که مؤمنانرا بفضل خود بیامرزم و کافرانرا بعدل خود قهر کنم . نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قهر . مؤمنان و موحّدان مخلصان و معتقدان را حور و قصوراست وشراب طهور ، از ملك غفور درآن سرای سرور که صفتش اینست: « فیها انهارمن مآء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیرطعمه و انهار من خمرلذّة للشاربین وانهار من عسل مصفی » ، و دشمنان و بیگانگانرا ماتم بیگانگی و مصیبت جدائی و فضیحت و رسوائی ، مَلك با ایشان بخشم‌وایشان درعذاب، نه رستن را امید و نه خواندن را

جواب ، با آن عیش ناخوش، جاوید در آتش، چنانک رب العزه فرمود : «کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء حمیماً فقطّع امعاء هم».

٢ - النوبة الاولی

قوله تعالی :- **«فاعلم انه لااله الا الله»** ، میدان که نیست خدای مگر الله **«و استغفر لذنبك»** ، و آمرزش میخواه گناه خویش را ، **«و للمؤمنین والمؤمنات»**، ومردان وزنان گرویدگان را،**«والله یعلم متقلّبکم ومثویکم(١٩)»** الله میداند گردیدن شما [درین جهان که چون میگردد ازحال بحال] وبنگاه شما[در آن جهان که هر کس را در کدام سرایُ میباید بود].

«ویقول الذین آمنوا» ، گرویدگان میگویند ، **«لولا نُزّلت سورة»**، چرا سورتی فرونمیفرستند ازقرآن ، **«فاذا انزلت سورة محکمة»** ، وچون سورتی برجای بداشته فروفرستاده آید ، **«وذکر فیها القتال»** ، ودرآن سورة کشتن کردن بادشمنان یاد کرده، **«رأیت الذین فی قلوبهم مرض»**، ایشانرا بینی که دردل ایشان شكّ و گمانست ، **«ینظرون الیك»** مینگرند درتو، **«نظر المغشیّ علیه من الموت»** چنانك[درسلك الموت]نگرد کسی که مرگ برودرآمد ، **«فاولی لهم(٢٠)»**نزدیك آمد بایشان آنچه میترسند ازآن [ایدون بادا که پرهیز کنند].

«طاعة وقول معروف» ، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم واندام،**«فاذا عزم الامر»** چون کارفراکار نشیند وکاری بادید آید ازکردگار ، **«فلوصدقوا الله»** اگر راست میرفتند با الله ، **«لکان خیراً لهم (٢١)»** ایشانرا نه بودید.

«فهل عسیتم» ، چه میپندارید ودر سر چه میدارید ، **«ان تولّیتم»** ، که اگر روزی ولایت داران باشید و جهانداران و پادشاهان ، **«اَن تفسدوا فی الارض»** ، که در زمین تباهی کنید و جهانیانرا دو گروه کنید ، **«و تقطّعوا ارحامکم(٢٢)»** ، وخویشاوندیها ببرید.

«اولئك الذین لعنهم الله» ، فرقت او کنندگان[1] وجدائی میان مسلمانان

---

١ ـ در نسخهٔ ج : افکندگان

آنند که لعنت کرد الله بریشان ، « **فاصمّهم** » ، و گوش دل ایشان کر کرد ، « **واعمی ابصارهم**(۲۳)» وچشم دل ایشان کور.

« **افلا یتدبرون القرآن** » ، در نیندیشند درین قرآن ، « **ام علی قلوب اقفالها** (۲٤) » یا بردلهای ایشان مهر است.

« **ان الذین ارتدّوا علی ادبارهم** » ، ایشان که بر گشتند ازدین خویش با پس وا ،[1] « **من بعد ماتبیّن لهم‌الهدی** » ، پس آنکه ایشانرا پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول ، « **الشیطان سوّل لهم** » ، دیو ایشانرا آن برآراست ، « **واملی لهم**(۲۵) » ودیو ایشانرا امل ووعدهٔ زندگانی دراز نمود.

« **ذلك بانّهم قالوا للذین کرهوا ماانزل‌الله** » ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشانرا که دشوار آمد ایشانرا **قرآن** که الله فروفرستاد ، « **سنطیعکم فی بعض الامر** » ، که ما شما را فرمان بریم در کارکار، «**والله‌یعلم‌اسرارهم**(۲٦)» والله میداند نهانهای ایشان.

« **فکیف اذا توفّتهم الملئکة** » ، چون بود آنگه که میمیرانند ایشانرا فرشتگان، « **یضربون وجوههم وادبارهم** (۲۷) » میزنند بررویهای ایشان وقفاهای ایشان. «**ذلك بانهم اتبّعوا ما اسخط‌الله** » آن ازبهرآنست که ایشان برپی کاری رفتند که الله خشم گرفت برایشان بآن ، « **وکرهوا رضوانه** » ودشوار آمد ایشانرا پسندالله ، « **فاحبط اعمالهم**(۲۸)» تباه کرد وفرانیست دادکردارهای ایشان.

« **ام حسب‌الّذین فی قلوبهم مرض** » ، میپندارند ایشان که دردلهای ایشان گمانست ، « **ان لن یخرج الله اضغانهم** (۲۹) » که الله بیرون نیارد ازایشان کینهای ایشان.

« **ولونشاء لارینا کهم** » ، واگر خواهیم ایشانرا بتو نمائیم ، « **فلعرفتهم بسیماهم**(۳۰) » تا ایشانرا بنمون وسان ایشان بشناسی.

« **ولتعرفنهم فی لحن‌القول** » ، و بشناسی ایشانرا درآسای سخن ، « **والله یعلم اعمالکم** (۳۱) » والله کردارهای شما میداند.

---

۱ - در نسخهٔ ج بازپیش‌ایشان.

« ولنبلونّکم » ، و ناچار شما را بیازمائیم ، **« حتی نعلم المجاهدین منکم »** ، تا ببینیم که کوشنده از شما کیست ، **« والصابرین »** و شکیبا از شما کیست ، **« ونبلو اخبارکم(۳۲) »** وتا بررسیم برخبرهای شما.

« ان الذین کفروا » ، ایشان که بنگرویدند، **« وصدّواعن سبیل الله »** ، وبر گشتند از راه خدای ، **« وشاقّواالرسول »** ، و پیچ کردند با رسول او وستیز ، **« من بعد ماتبین لهم الهدی »** ، ازپس آنکه ایشانرا پیدا شد راستی نامه واستواری رسول ، **« لن یضرّواالله شیئاً »** ، الله را هیچ نگزایند بنبودخویش ، **« وسیحبط اعمالهم (۳۳) »** وکردارهای ایشان تباه کنند.

« یاایها الذین آمنوا » ، ای ایشان که بگرویدند ، **« اطیعوا الله و اطیعوا الرسول »** ، فرمان بریدالله را و فرمان برید رسول را ، **« ولاتبطلوا اعمالکم (۳۴) »** ، وکردارهای خویش تباه مکنید .

« ان الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله » ، ایشان که بنگرویدند و بر گشتند از راه خدای ، **« ثم ماتوا وهم کفار »** ، و درکافری مردند ، **« فلن یغفرالله لهم (۳۵) »** نیامرزد الله ایشانرا هرگز.

«فلا تهنوا» ، سست مکردید ، **« وتدعوا الی السّلم »** ، وصلح وآشتی نجوئید ، **« و انتم الاعلون »** ، وشما برترید وبه ، **« والله معکم »** ، والله با شما با یاری ، **« ولن یَتِرَکم اعمالکم (۳۶) »** و الله نکاهد از شما کردار شما هیچیز **« انما الحیوةالدنیا لعب ولهو »** ، این جهان بازی است و فرا داشتی ، **« و اِن تؤمنوا وتتقوا »** ، و اگر بگروید و بپرهیزید ، **« یؤتکم اجورکم »** ، بشما دهد الله مزد های شما ، **« ولا یسئلکم اموالکم »** ، و از شما مالهای شما همه نخواهد که بدرویشان دهید. **«اِن یسئلکموها»** ، اگرخواهد ازشماآنرا، **«فیُحفکم»** وهر چند که برشما پیچد [بفرمان] ، **« تبخلوا »** ، بخیل آئید ودست فروبندید ، **« ویخرج اضغانکم (۳۷) »** و بیرون آرد کینهای شما آگاه بید[1].

«هاانتم» ، شما ها گوش دارید ، **«هؤلاء تدعون »** ، میخوانند شما را

---

۱ - درنسخه ج : باشید .

و میفرمایند ، **« لتنفقوا فی‌سبیل‌الله »** ، تا نفقه کنید از بهر خدای ، **« فمنکم من یبخل »** ، ازشما کس هست که می‌دست فروبندد ، **« و من یبخل »** ، وهر که دست ببخل فروبندد ، **« فانما یبخل عن‌نفسه »** ، ازخود فروبندد ، **«والله‌الغنی»** و الله بی‌نیاز است ، **« و انتم‌الفقراء »** ، و شما نیازمندان و ذرویشان‌اید ، **« وان تتولوا »** ، و اگر بر گردید ، **« یستبدل قوماً غیرکم »** ، الله بجای شما گروهی آرد جز شما ، **« ثم لایکونوا امثالکم »** ، و آنکه چون شما نباشند[1] که **قریش**‌اید و آخر بشرف شما نباشند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الاالله » ، ای ـ اعلم خبراً یقیناً ما علمته نظراً و استدلالاً یا **محمد** آنچ بنظر و استدلال دانسته ای از توحید ما ، بخبر نیز بدان ویقین باش که الله یگانه و یکتاست. یگانه در ذات و یگانه در صفات ، بری زعلات ، مقدس ازآفات ، منزّه ازحاجات ، نامور پیش از نامبران ، و راست نامتر ازهمه نام وران ، خدای جهان و جهانیان ، دارندهٔ آفریدگان و فراخ بخشایش در دو جهان.

و قیل ـ معناه ـ فاعلم یا **محمد** انه لیس شیئ فضله کفضل لااله الاالله ، فاذکر لااله الاالله و اثبت علی قول لا اله الاالله بدان یا **محمد** که هیچیز آن شرف و فضیلت ندارد که کلمهٔ لااله‌الاالله دارد. یادکن این کلمه را و آن را محکم دار و برآن ثابت باش.

روی **ابوهریرة** عن‌النبی(ص) انه قال جدّدوا ایمانکم قالوا ـ یارسول‌الله کیف نجدد ایماننا قال : اکثروا من قول لااله‌الاالله و روی انه قال(ص) : جددوا الاسلام بلا اله الاالله وروی انه (ص) بعث **معاذبن جبل** الی اهل **الیمن** فاوصاه و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سألوکم عن مفتاح‌الجنة فقل لا اله الاالله. وعن **ابی‌هریرة** قال : قیل ـ یا رسول‌الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم‌القیمة قال : اسعدالناس بشفاعتی یوم‌القیمة، من قال لااله الاالله‌خالصاً من قبل نفسه. وروی انه

۱ ـ در نسخهٔ ج : (وکوشنده‌تر از شما باشند)

قال (ص) ـ اقول ـ یارب شفعنی فیمن قال: لااله الاالله فقال ـ یا محمد لیس ذلک لک و عزتی و کبریائی و عظمتی لاادع فیها احداً یشهد ان لااله الاالله الا اخرجته منها. وعن عثمان بن عفان قال: سمعت رسول الله (ص) یقول ـ من مات وهو یعلم ان لااله الاالله دخل الجنة و قیل ـ « فاعلم انّه لا اله الا الله » ، الخطاب مع النبی والمراد به امّته واحداً بعد واحد.

ابو العالیه گفت و **ابن عیینة** که این آیت متصل است بایت پیش ، یعنی ـ « اذا جاءتهم الساعة » فاعلم انه لاملجأ ولا مفزع عندقیامها الاالله ، چون رستاخیز آید یا **محمد** بدان که در آن احوال و اهوال رستاخیز، پناهی و درگاهی نیست که باوی گریزند مگر درگاه و پناه الله آن خداوند که جز وی خداوند نیست. ثم قال: « و استغفر لذنبک » ، گناهان کبائر بر پیغامبران روا نیست ، اما صغائر ، روا باشد که برایشان رود که بشراند و بشر از صغائر خالی نباشد وصغائر **مصطفی** (ص) که درجاهلیت برورفت یابعد ازنبوة، گذشته وآینده همه آمرزیده است که رب العالمین فرمود : « لیغفرلک الله ماتقدم من ذنبک وما تأخر» اما در این آیت ، اورا استغفار فرمود تا امت وی استغفار کنند وبرسنت وی دراستغفار راست روند.

روی عن **حذیفة** قال: شکوت الی رسول الله (ص) ذربا[1] فی لسانی فقال این انت من الاستغفار فانی لاستغفرالله کل یوم مأة مرة و جاء رجل فقال یا رسول الله انی ذرب اللسان و اکثر ذلک علی اهلی فقال له النبی(ص) فاین انت من الاستغفار انی استغفرالله فی الیوم واللیلة مائة مره وقال(ص) وتوبوا الی ربکم فوالله انی لاتوب الی الله فی کلّ یوم مرة. و روی انه قال (ص) : الملئکة لا یذنبون وانتم تذنبون. فشربوها انتم بالاستغفارفان افضل العلم لا اله الاالله و ان افضل الدعاء استغفرالله. ثم تلا رسول الله(ص):« فاعلم انه لااله الاالله و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات » ، قوله : « و للمؤمنین و المؤمنات » ، هذا اکرام من الله تعالی لهذه الامة حیث امر نبیهم (ص) ان یستغفر لذنوبهم وهوالشفیع المجاب فیهم. کرامتی وفضلی عظیم است که رب العزة این است را داد که فرمود پیغامبر را تا گناهان ایشان را مغفرت

---

۱ ـ ذرب بد زبانی است .

خواهد، و مغفرت خواستِ وی آنستکه از بهر ایشان شفاعت کند ورب‌العزة شفاعت وی قبول کند.

روی **ابوموسی‌الاشعری** قال : قال رسول‌الله (ص) : خیّرت بین‌الشفاعة وبین ان یدخل نصف ابتی الجنة فاخترت الشفاعة‌لانها اعم واکفی، اترونها للمتقین المؤمنین لا ولکنها للمذنبین الخطّائین و المتلوثین «والله یعلم متقلبکم و مثویکم» ای - تصرفکم فی‌الدنیا و منزلکم فیها، وقیل - «متقلبکم» ، فی‌الدنیا و مثویکم »، فی‌الاخرة ، و قیل - « متقلبکم» منتشرکم فی‌النهار، «ومثویکم» ، ای- مستقرکم باللیل و قیل - «متقلبکم و مثویکم» انقلابکم من اصلاب‌الاباء الی ارحام‌الامهات. ثم منها الی الدنیا ثم منها الی‌القبر ثم منه الی‌الجنة اوالی‌النار.

والمعنی- انه عالم بجمیع احوالکم ، فلایخفی علیه شیئ منها ،

«ویقول‌الذین آمنوا» حرصاً منهم علی الجهاد ، «لولا نزّلت سورة» تأمرنا بالجهاد مؤمنان صحابه ازسر ایمان و صدق خویش و استیناس بوحی منزل، پیوسته آرزوی نزول وحی‌میکردند و نیز تقاضاء قتال میکردند، تحمل مشقت را در راه حق وتحصیل‌مثوبت درآخرت،ولان‌فی‌القتال‌احدی‌الحسنیین: امّا الشهادة‌والجنة‌و امّاالظفر والغنیمة. ومنافقان نزول وحی کراهیت میداشتند. میترسیدندکه اگرفرمان بقتال آید وقتال‌بر یشان گران بود وصعب یا میترسیدندکه سرّ ایشان بوحی‌آشکارا گردد.وذلک فی قوله : «یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم» وقوله :- «فاذا انزلت سورة محکمة» ،کلّ مالم ینسخ من‌القرآن محکم و قیل محکمة یعنی فیها احکام‌الغزو و قال قتادة: ،کلّ سورة ، ذکر فیهاالقتال ، محکمة و هی اشدّها علی‌المنافقین ، «رأیت‌الذین فی‌قلوبهم مرض» یعنی‌المنافقین ، «ینظرون الیک» شزراً ، «نظرالمغشیّ علیه من‌الموت» ، یعنی کمن هو فی غشیان‌الموت کراهیة قتالهم مع‌العدو و قیل یشخصون نحوک بابصارهم نظراً حدیدا کما ینظرالشاخص بصره عندالموت لکراهتهم‌القتال ، «فاولی لهم» ،کلمة وعید و تهدید کقوله : «اولی‌لک فاولی» اخذت من‌الولی وهوالقرب ای - ولیک ما تکره و قاربک و قیل - معناه اولی - الاشیاء لهم ان یعاقبوا. ویحتمل انّ هذا الکلام لیس للوعید والمعنی - طاعة وقول

معروف، اولی لهم من الجزع عندالجهاد ، ای ـ لو اطاعوا و قالوا قولا معروفاً بالاجابة کان امثل و احسن و ذکرعن **ابن عباس** انه قال : اولی ، وعید والکلام به تام ثم قال :لهم طاعة ای ـ للمؤمنین طاعة لله و لرسوله و قول معروف و اما وزن اولی فقد قیل ـ انه اسم علی وزن افعل جعل علما للتهدید والوعید فلم ینصرف و قیل ـ وزنه فُعلی من آل یؤل ای ـ یؤل امرك الی شر فاحذره و قیل ـ «طاعة و قول معروف» معناه ـ یجب علیهم و ینبغی لهم طاعة و قول معروف وقیل ـ هذا کان من المنافقین قبل الامر بالجهاد ای ـ امرنا طاعة و قول معروف فلما امروا به امتنعوا عنه ، «فاذا عزم الامر» ، ای ـ جدّ الامر و لزم فرض القتال وصارالامر معروفاً ، «فلوصدقوا الله»، فی اظهارالایمان والطاعة ، «لکان خیراً لهم». وقیل: جواب اذا محذوف، تقدیره ـ فاذا عزم الامر نکلوا و کذبوا فیما وعدوا ولوصدقوا لکان خیراً لهم.

«فهل عسیتم ان تولّیتم» ، معناه فلعلّکم ان اعرضتم عن القرآن و فارقتم احکامه ، «ان تفسدوا فی الارض» ، ای ـ تعودوا الی ما کنتم علیه فی الجاهلیة فتفسدوا فی الارض بالمعصیة والبغی وسفک الدماء وترجعوا الی الفرقة بعدما جمعکم الله بالاسلام، «و تقطّعوا ارحامکم» قرأ **یعقوب** وتَقطعوا بفتح التاء والتخفیف والباقون بالتشدید من التقطیع علی التکثیر لاجل الارحام. معنی آنست که هیچ برآن اید، هیچ می اندیشید و می پندارید که اگر روزی از دین برگردید شما بحال جاهلیت بازشید که عصیان آرید وخون یکدیگر ریزید و دو گروه شوید و خویشاوندیها ببرید. بعضی مفسران گفتند : «ان تولیتم» مشتق ازولایت است یعنی «فهل عسیتم ان تولیتم» امرالناس ، «ان تفسدوا فی الارض» ، بالظلم چه پندارید و در سر چه دارید که اگر روزی ولایت دار و جهاندار شید و پادشاهان بیدکه در زمین تباهی کنید بظلم و معصیت وخویشاوندیها برید و دلیل براین ، قرآءة **علی بن ابی طالب (ع)** است: «ان تُوُلّیتم» بضم تاء و واو و کسر لام یعنی ـ ان اطعتم و ملکتم، چه میپندارید درخویشتن چه میسگالید اگر روزی شما را سالاران پسندند وبرخویشتن پادشاهان، که تباهی کنید در زمین و خویشاوندیها برید.

قال بعضهم: المخاطبون فی هذه الایة المنافقون وقیل ـ هم **قریش** وقیل ـ هم **الخوارج** .

« اولئک‌الذین لعنهم‌الله » ، ابعدهم من رحمته ، « فاصمّهم » ، عن الحق ، «و اعمی ابصارهم » ، عن‌الحق و الهدی فلایهتدون سبیلاً .

« افلا یتدبرون‌القرآن » ، فیعرفوا مالهم وعلیهم ، «ام علی قلوب اقفالها» قیل ـ « ام » بمعنی بل و اضاف‌الاقفال الی‌القلب لانها لیست من حدید و انما هی طبع و ختم و رین اوغشاء وغلاف مما وصف قلوب‌الکفار به فذلک اقفال‌القلوب و قیل ـ هذا جواب لهم حین « قالوا قلوبنا فی اکنّة ـ قلوبنا غلف ».

« انّ‌الذین ارتدّوا علی ادبارهم» ، رجعوا کفاراً ، « من بعد ما تبیّن لهم ـ الهدی » قال قتادة هم کفار اهل‌الکتاب یعنی ـ **الیهود** کفروا **بمحمد** (ص) بعد ما عرفوا و وجدوا نعته فی کتابهم وقال **ابن‌عباس‌والضحاک والسّدّی** : هم‌المنافقون ارتدّوا بعدما سمعوا القرآن ، « الشیطان سوّل لهم » ، التسویل التصویر والتزیین ای ـ زین‌الشیطان لهم‌القبیح « و املی »الله «لهم» ، ای ـ امهلهم فی‌العمر واخّرعنهم العذاب وقیل ـ «الشیطان املی لهم» ای ـ طوّل املهم فاغترّوا به . قرأ **اهل‌البصرة** : اُملی بضم الالف و کسراللام وفتح‌الیاء علی مالم یسم فاعله ، و قرأ **مجاهد** : املی بارسال‌الیاء علی وجه‌الخبر من‌الله عزوجل عن‌نفسه انه یفعل ذلک‌وتروی هذه‌القراءة عن **یعقوب** هذا کقوله : « و أملی لهم اِنّ کیدی متین »

« ذلک » ، ای ـ ذلک‌الاملاء ، «بانهم قالوا للذین کرهوا » ، دو قولست دراین آیت یکی : «قالوا » جهودان‌اند، «للذین کرهوا» منافقان‌اند یعنی که‌جهودان فرامنافقان گفتند : « سنطیعکم فی بعض‌الامر » ما شما را فرمان بریم در بعضی کارها یعنی که نعت و صفت **محمد** بپوشیم و او را تکذیب کنیم .

قول دیگر آنست که منافقان فرا **یهود** گفتند که ما در عداوت **محمد** و بازنشستن ازجهاد، شما را فرمان بریم و شما را پشتی دهیم و این سخن در سرّ با یکدیگر میگفتند . رب‌العالمین سرّایشان آشکارا کرد و **مصطفی** ومؤمنان‌را ازآن خبر کرد ، « والله یعلم اسرارهم » ای ـ اسرارالیهود مع‌المنافقین . قرأ اهل‌الکوفة اسرارهم بکسرالهمزة علی‌المصدر والباقون بفتحها علی جمع‌السرّ ثم وصف عظیم

ما حلّ بهم عندالموت فقال : « فكيف اذا توفّتهم الملائكة يضربون وجوههم »عند الموت « و ادبارهم » حالة السوق الى النار.

« ذلك » اى ـ ذلك الضرب بسبب « اَنّهم اتّبعوا ما اسخطالله » ، يعنى ـ المعاصى ومعاونة المشركين .قال **ابن عباس**ـ يعنى ـ ما كتموا من **التورية** و كفروا **بمحمد** (ص) ، « وكرهوا رضوانه » ، اى ـ ما فيه رضوان الله من الايمان والطاعة و نصرة ـ المؤمنين ، «فاحبط اعمالهم» اى ـ ابطل حسناتهم فى اليهودية و قيل ـ نزلت ، من قوله ـ « انّ الذين ارتدّوا » الى هاهنا فى شأن المنافقين الذين رجعوا من **المدينة** الى **مكة** مرتدّين.

« ام حسب الذين فى قلوبهم مرض » ، شكّ و نفاق ، « ان لن يخرج الله اضغانهم » ، اى ـ لن يظهر احقادهم وعداوتهم وحسدهم على المؤمنين فيبديها حتى يعرفوا نفاقهم و فى بعض الاثار ـ لايموت ذو زيغ فى الدين حتى يفتضح .

«ولونشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم »،بعلامتهم بان نجعل فى وجوههم علامة تعرفهم بها . قال **انس** : ما خفى على رسول الله (ص) بعد نزول هذه الاية شىء من المنافقين، كان يعرفهم بسيماهم ، « ولتعرفنّهم فى لحن القول » فيه قولان : احدهما فى صورة القول وفحواه يقال فلان الحن حجته من فلان ومنه الحديث عن النبى (ص) لعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض والفعل منه لحِن بكسر الحاء يلحن لحناً فهو لحن اذا فطن بالشيى والقول الثانى: ما قال **الكلبى** ـ فى لحن القول؛ فى كذبه وهو ازالة الكلام عن جهته و الفعل منه لحَن بفتح الحاء يلحن لحناً فهو لاحن و المعنى ـ انك تعرفهم فيما يتعرضون من تهجين امرك و امر المسلمين و الاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الاية لايتكلم منافق عند النبى (ص) الا عرفه بقوله و استدل بفحوى كلامه على فساد دخلته « والله يعلم اعمالكم » ويرى ظاهرها وباطنها ويميّز خيرها عن شرها .

« ولنبلونّكم » اى ـ لنعاملنّكم معاملة المختبرين نأمركم بالجهاد و القتال « حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين » ، اى ـ علم الوجود و المعنى حتى يتبين المجاهد والصابر على دينه من غيره و قيل ـ حتى نعلمهم عياناً كما علمناهم غيباً ، فان

المجازاة تقع على ما يظهر منهم ، «ونبلواخبار كم» ، اى - نظهرها ونكشفها باباء من يابى القتال ولا يصبرعلى الجهاد . قرأ **ابوبكر** عن **عاصم** « وليبلونّكم حتى يعلم المجاهدين و يبلو» بالياء فيهن لقوله : « والله يعلم اعمالكم » و قرأ الاخرون بالنون فيهن لقوله : « ولونشاء لاريناكهم » ، و قرأ **يعقوب** : و نبلوساكنة الواو ردا على قوله : « ولنبلونّكم » والاخرون بالفتح ردا على قوله - حتى يعلم: كان **الفضيل** اذا قرأ هذه الاية بكى. وقال اللهم لاتبلنا فانك ان بلوتنا هتكت استارنا وفضحتنا.

« انالذين كفروا وصدّوا عن سبيلالله وشاقّوا الرسول» ، اى - عادوه، « من بعد ما تبين لهمالهدى » ، اى - ظهر لهم انه الحق وعرفوا الرسول، « لن يضرّوالله شيئاً » ، انما يضرّون انفسهم ، « و سيحبط اعمالهم » ، فلايرون لها ثواباً فيالاخرة.

قال **ابن عباس** : هم المطعمون يوم بدر و نظيره قوله عزوجل : « ان الذين كفروا ينفقون اموالهم ليصدّوا عن سبيلالله».

« ياايها الذينآمنوا اطيعواالله »، بتوحيده ، « واطيعوا الرسول » ، بتصديقه ، « ولا تبطلوا اعمالكم » ، بالشک والنفاق.

قال **الكلبى** : « لاتبطلوا اعمالكم» بالرياء والسمعةوقال **الحسن** :لاتبطلوا اعمالكم ، بالمعاصى والكبائر . وقال **ابو العالية**- كان اصحاب رسولالله (ص) يرون انه لايضرمع الاخلاص بقول لااله الاالله ذنب كمالا ينفع مع الشرك عملفخافوا الكبائر بعده انتحبط الاعمال قال اللهتعالى: «لاتبطلوا اعمالكم»، فان الشريبطل الخيروالخير يبطل الشر وملاك العمل خواتمه وقيل : معناه لاترجعوا بعد الايمان كفاراً ولا بعد الطاعة عصاة . وقال **مقاتل** : معناه لاتمنوا علىرسولالله بالاسلام، نزلت فى **بنى اسد ابن خزيمة** كانوا يمنّون على رسولالله اذ اسلموا.

« ان الذين كفروا و صدّوا عن سبيلالله ثم ماتوا و هم كفار فلن يغفرالله لهم» نزلت فىاصحاب القليب وحكمها عاموقال **مقاتل**: نزلت فىرجل سأل النبى(ص) عن والده وقال انه كان محسناً فى كفره فقال(ص)- هوفى النارفولى الرجل وهويبكى فدعاه فقال (ص) والدك و والدى و والد **ابراهيم** فىالنار، فنزلت هذه الاية.

« فلاتهنوا وتدعوا الىالسلم » ، يعنى ولاتدعوا، فاكتفى بالاولى **منالاخرة**

ای ـ لا تضعفوا ولا تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء ،منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح وامرهم بحربهم حتى يسلموا ،السلم و السلام لغتان وقيل ـ السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء ، « و انتم الاعلون » ، اى ـ انتم الغالبون عليهم . قال **الكلبى** ـ آخر الامر لكم و ان غلبوكم فى بعض الاوقات و قيل ـ كان رسول الله (ص) اِتّقى العدو يوم احد فلجاء الى الشعب فنزلت هذه الاية، « والله معكم »، بالعون والنصرة ، « ولن يتركم اعمالكم » اى ـ لن ينقصكم شيئاً من ثواب اعمالكم يقال وتره يتره وتراً و ترةً اذا نقص حقه ومنه سمى الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حضّ على طلب الاخرة . فقال :

« انما الحيوة الدنيا لعب و لهو » اى باطل و غرور ينقطعان فى اسرع مدة ، « و ان تؤمنوا » ، بالله و رسوله ، « و تتّقوا » ، الشرك و المعاصى ، « يؤتكم اجوركم » ، اى ـ جزآء اعمالكم فى الاخرة ، تم الكلام ، ثم قال : « ولا يسئلكم اموالكم » يعنى لايسئلكم الله و رسوله اموالكم كلها فى الصدقات انما يسئلكم العشر و ربع العشر فطيبوا بها نفساً والى هذا القول ذهب **ابن عيينة** ، يدل عليه سياق الاية .

« ان يسئلكموها فيحفكم » ، اى يجهدكم و يلحف عليكم بمسئلة جميعها ، « تبخلوا » بها فلا تعطوها ، « ويخرج اضغانكم » ، بغضكم و عداوتكم ، اى ـ يبعث ذلك منكم حقداً يظهر و لايخفى وقيل ـ يصير سبباً للاضغان لان المؤمنين لم يكن فى قلوبهم اضغان . قال **قتاده** : علم الله عزوجل ان ابن آدم ينقم ممن يريد ماله ونظير هذه الاية قوله : « و لو انا كتبنا عليهم اَن اقتلوا انفسكم »... الاية و الاحفاء و الالحاح و الالحاف واحد و هو المبالغة فى المسئلة و قيل ـ معنى قوله : « لايسئلكم اموالكم » اى ـ لايسئلكم اموالكم لنفسه سبحانه وقيل ـ لايسئلكم اموالكم انما ذلك ماله وهو المنعم باعطائه كقوله : « وآتوهم من مال الله الذى آتيكم » .

قوله : « هاانتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فى سبيل الله » يعنى ـ اخراج ما فرض الله عليكم ، « فمنكم من يبخل » معناه ـ كيف يأمركم باخراج جميع اموالكم وقد دعاكم الى انفاق البعض فى سبيل الله فمنكم من يبخل فلاينفق وقيل ـ « فمنكم من يبخل » ، بما فرض عليه من الزكوة . « و من يبخل فانما يبخل عن نفسه » ، عن بمعنى على

ای - یبخل علی‌نفسه بالجزاء والثواب ، وقیل -انما یبخل عن نفسه یعنی- عن بخل نفسه لانّ نفسه لوکانت جواداً لم یبخل بالنفقه فی‌سبیل‌الله وقیل - یبخل عن داعی نفسه لاعن داعی ربه ، « والله الغنی » ، ای - الغنی عن انفاقکم لا حاجة به الی مالکم ، « و انتم الفقراء » ، الیه والی ماعنده من‌الخیر ، « وان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم » الخطاب **لقریش** ، و البدل **الانصار** هذاکقوله : « **فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنابها قوماً** » . . .الایة وقیل - الخطاب للعرب والبدل العجم .

روی **ابوهریرة** قال: تلارسول‌الله (ص) هذه‌الایة: « وإن تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » . قالوا - یارسول‌الله من هؤلاء الذین ان تولّینا استبدلوا بنا ثم لایکونوا امثالنا فضرب یده علی منکب **سلمان الفارسی** و قال هذا وقومه ، ولوکان الدین معلّقاً **بالثریا** لناله رجال من **فارس** .

قال **الکلبی** : شرط الاستبدال بهم بشرط تولیهم ، ثم لم یتولوا فلم یستبدل بهم .وقیل - تهدّد ثم مدح ، فقال: « ثم لایکونوا امثالکم » . وعن **ابن‌عمر** قال- قال رسول‌الله (ص) : لله عزوجل خیرتان من خلقه فی‌ارضه **قریش** خیرة الله من **العرب** و**فارس** خیرة الله من **العجم** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الا الله » بدان که این کلمهٔ توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکن مهین است . حصار امانست و شعار اهل ایمان است ومفتاح جنانست .،بی گفتاراین کلمه نه اسلامست نه سلامست. بی‌پذیرفتن این کلمه ، نه ایمانست نه امانست . تا بزبان نگوئی در دنیا سلامت نیست ، تا بدل نپذیری درعقبی کرامت نیست ، هر که در حمایت این کلمهٔ بزرگوار آمد درسراپردهٔ امان خدای جبار آمد . مردی که هفتاد سال در کفر وشرك بوده ودروهدهٔ ضلالت وغوایت افتاده ودر تعذیب خذلان وهجران مانده ، چون روی بقبول دین اسلام آرد و این کلمات بزبان بگوید و بدل بپذیرد آن شرك و کفروی همه نیست گرداند و در تاوش برق این کلمات در صدر توحید بربساط امن بنشیند . پس آنکس که بیگانه است

وميخواهد كه درسراى آشنائى آيد، مفتاح وى اين كلمات است وآن آشنا كه درحظيرهٔ اسلامست وخواهد كه از كورهٔ صورت در گذرد وبمناهج معانى رسد ابتداء وى گفتار اين كلمات است و آنكس كه خواهد از حجرهٔ رسم و نهاد خود هجرت كند بدرقهٔ راه وى حقايق اين كلمات است.

معانى اوراق **آدم** و صحف **شيث** و **ابراهيم** و **تورية موسى** و **انجيل عيسى** و **زبورداود** و **فرقان محمد** (ص)، آن جمله درضمن اين حروف و كلماتست. **آدم صفى** كه بديع قدرت وصنيع فطرت ونسيج ارادت بود، درنخستين منزل وجود درصدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنكه ترنم حال پاك وى درطنين انس اين كلمات بود.

ادريس كه از وهدهٔ ظلمت خاك، بسراى پاك توانست شد، معتصم وى اين كلمات بود. **نوح** شكور كه درسفينهٔ نجات سلامت و كرامت يافت، بعصمت وحشمت اين كلمات بود. **خليل** كه آتش گاه دشمن بروى بوستان انس وروضهٔ قدس گشت، از روح نسيم وفوح شميم اين كلمات بود. **موسى كليم** كه از زحمت وظلمت مجاورت فرعون برست و راه مكالمت و مناجات حق بروى روشن گشت از تاوش برق اين كلمات بود.

مهتر عالم وسيد ولدآدم **خاتم پيغامبران** ومقتداى جهانيان، تا بود درمطاف الطاف اين كلمات بود ودرنور بهجت اين كلمات بود وعزت خطاب اين كلمات بود. تا رب‌العزة باوى اين بفرمود: « فاعلم انه‌لااله الا الله »، فرمان آمد كه يا**محمد** كتاب الهى براست تو، تيغ سياست بچپ تو، برق كلمهٔ توحيد شمع راه تو، محو و اثبات بدولت وصولت تو، دولت با كتاب وصولت با تيغ. كتاب ازبهر اثبات وتيغ از بهر محو. يا **محمد** ما حكم چنان كرديم كه هر كه برتو تمرّد نمايد وروح خودرا بروح اين كلمهٔ: « لااله الا الله » معطر نكند، بريق شعاع تيغ قهر شرع تو دمار از آشيان صورت وى برآرد و هر كه درحمايت ولايت قبول اين كلمهٔ شهادت آيد همين تيغ پاسبان حريم وى باشد. اينست كه **مصطفى** (ص) فرمود: « امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالو ها عصموامنّى دماء هم واموالهم الا

بحقها و حسابهم علی الله عزوجل » گفت: مرا فرموده اند که درصف جهاد با کفار، قتال همی آرم تا آنکه بگویند : لا اله الا الله محمد رسول الله . چون صیغت این کلمات برزبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان درحمایت وعصمت این کلمات شد . نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم ، مگر بحقی واجب و سببی لازم که شرع آنرا واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندرآن جهان باخداوند بود عزوجل وصحت عقیدت ایشان آنجا ظاهر گردد. ای جوانمرد ، نجات از تیغ ظاهر بتیغ ظاهرست ونجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بزبان ظاهر گفتی- لااله الا الله ، تیغ این سرای از گردنت برخاست وچون بدل پذیرفتی- لا اله الا الله ، عقوبت آن سرای از تنت برخاست . زبان مؤمن پاسبان دلست. بذکر تسبیح وتهلیل پاسبانی دل کند. هرگه که دل بصفت اخلاص وپیرایهٔ صدق آراسته بود ، پاسبان برجای خود بود . اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد ، خراب بود ودرخانهٔ خراب پاسبان نشاندن محال بود. چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحّد وطن گرفت. همهٔ راهها بقهر عزّ خود فرو بندد . عبرت بدیده فرستد ، تا پرده داری کند . حکمت بگوش فرستد تا جاسوسی کند . شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند . ولایت جوارح سلطان وار فرو گیرد. نسیم رَوح او روح را معطر همی دارد وصولت نقمت او تزویر و سحر شیطانرا معطّل همی دارد . والله ولیّ التوفیق.

«فاعلم انّه لااله ألا الله » کان له (ص) علم الیقین فأمر بعین الیقین و کان له عین الیقین فأمر بحق الیقین .

مصطفی (ص) راعلم الیقین بود ، باین خطاب اورا از علم الیقین باعین الیقین خواندند و آنگه ازعین الیقین او را بحق الیقین بردند ، شعر

مازلت انزل من ودادك منزلاً یتحیر الالباب عند نزوله

علم الیقین استدلالی است ، عین الیقین استدراکی ، حق الیقین حقیقی است. علم الیقین مطالعت است ، عین الیقین مکاشفت است ، حق الیقین مشاهدت است . علم الیقین از سماع بود ، عین الیقین از الهام روید ، حق الیقین ازعیان خیزد . علم الیقین سبب

بشناختن است ، عین‌الیقین از سبب بازرستن است ، حق‌الیقین ازانتظار وتمییز آزاد گشتن است. کسی که خواهد تا از علم‌الیقین بعین‌الیقین رسد او را سه چیز بکار باید: استعمال علم وتعظیم امرو اتباع سنت. چون خواهد که ازعین‌الیقین بحق‌الیقین رسد ، ترك تدبیر بایدولزوم رضا وحرمت درخلوت وخجل ازخدمت. پس چون بحق‌الیقین رسد آنست **که پیر طریقت** گفت: یاران که بدریا رسید برسید. درخود برسید آنکس که بمولی‌رسید. اگر کسی گوید **ابراهیم خلیل** را گفتندی: اسلم‌جواب داد که: اسلمت. **مصطفی** حبیب‌را گفتند: فاعلم، نگفت که: علمت. جواب آنست که **خلیل** رونده‌بود در راه « انی ذاهب الی ربی » ، دروادی تفرقت مانده لاجرم جوابش خود بایست داد **وحبیب** ربودهٔ حق بود درنقطهٔ جمع ، نواختهٔ اسری بعبده، حق اورا بخود باز نگذاشت از بهروی جواب داد که- «آمن الرسول» والایمان هوالعلم ، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم ، اتم من اخباره بنفسه انّی علمت.

قوله : «واستغفر لذنبک» . ای - اذا علمت انک علمت «فاستغفر لذنبک» هذا فان الحق علی جلال قدره لایعلمه غیره یا **محمد** چون در خود بدانی که ما را دانستی ، از این دانش توبه بیار و استغفاری بکن کـه جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند .

ولو جهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل

ترا که داند ، ترا تودانی تو تراندا ند کس، تورا تودانی بس

« والله الغنی و انتم الفقرآء » والله الغنی عن طاعتکم و انتم الفقراء ، الی رحمته ، الله غنی است ، او را بکس نیاز نیست . واحد است ، او را شریك و انبار نیست. جبار است ، کس را دروصال او رنگ نیست . مالک‌الملک است ، هرچه کند کس‌را زهرهٔ اعتراض و روی جنگ نیست . اگراعمال صدّیقان زمین وطاعات قدّیسان آسمان جمع کنند درمیزان جلال ذوالجلال پر پشه ای نسنجد.

نگر تا باین عمل شوریدهٔ خود ننگری و درین عقل مختصر خود بدیدهٔ اعجاب نظر نکنی و او را که جویی بفضل او جویی نه بعقل و عمل خود.

« ولولافضل الله علیکم و رحمته مازکی منکم من‌احد ابداً » ای جوانمرد

عزت صفت اوست وغنی نعت او . علم وفهم و عقل کجا زهرهٔ آن دارد که پیش عزت او باز شود. فضل صفت اوست و عزت صفت او وپیش صفت او که باز شود هم صفت او باز شود. هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و اورا نومید بازگردانید و هر که درپناه فضل او رفت بردابرد او با علی علیین رسید.

هر که تکیه براعمال خویش کرد ، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او آویخت او را بجنات نعیم بر گذاشتند و بمقعد صدق رسانیدند «عند ملیک مقتدر» . قال النبی (ص) : مامنکم من احد ینجیه عمله ،قالوا ولاانت یا رسول‌الله، قال : ولا اناالاّ ان یتغمّدنی‌الله برحمته.

سورة الفتح

مدنیّة

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**انا فتحنا لك**» ، ما برگزاردیم ترا حکم و برگشادیم ترا داوری ، «**فتحاً مبینا** (۱)» برگشادی بی‌شبهت وبرگزاری برخیرت بی تهمت.

«**لیغفرلك الله**» ، تا الله بیامرزد ترا ، «**ما تقدّم من ذنبك**» ، هرچه گذشت از گناه تو ، «**وما تأخر**» ، وهرچه با پس‌ماند[که خواهی کرد]، «**ویتم نعمته علیك**» ، و تمام کند بر تو نیکوئی خویش که کرد ، «**ویهدیك صراطا مستقیما** (۲)» وراه سینماید ترا براه راست.

«**وینصرك الله نصراً عزیزا** (۳)» ویاری دهد خداوند ترا یاری‌دادنی بزرگ بنیروی.

«**هوالذی انزل السکینة فی‌قلوب المؤمنین**» ، الله آنستکه فروفرستاد آرام[ایمان]دردلهای گرویدگان ، «**لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم**» ،آنرا تا ایمان

افزایند با ایمان خویش که دارند، « **وللّه جنود السموات والارض** » خدایر است سپاهها‌ی آسمان وزمین، « **وکان الله علیماً حکیما** (٤) »والله دانائی‌است راست کار.

« **لیدخل المؤمنین و المؤمنات** » ، تادرآرد گرویدگان را مردان وزنان « **جنات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتها که میرود زیردرختان آن جویها ، «**خالدین فیها**» ، جاویدان درآن ، « **ویکفرعنهم سیآتهم** » ، و بسترد از ایشان کرده‌های بد ایشان ، « **وکان ذلك عندالله فوزاً عظیماً** (٥) ».وآن نزدیك الله پیروزیست بزرگوار.

« **و یعذب المنافقین والمنافقات** » ، وتاعذاب کند دورویان را مردان و زنان ، « **و المشرکین و المشرکات** » ، « **الظانین بالله ظن السوء** » ، آن بد اندیشان درخدای ، « **علیهم دائرة السوء** » ، بدنیت ایشان وبد افتادن جهان گرد ایشان بادا « **و غضب الله علیهم** » ، و خشم گرفت الله بریشان ، «**ولعنهم**» ، و بنفرید ایشانرا ، « **واعدّ لهم جهنم** » ، و ایشانرا دوزخ ساخت ، « **و ساءت مصیراً** (٦) » و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست.

« **ولله جنودالسموات والارض** » ، وخدایراست سپاهها‌ء آسمان وزمین ،
« **وکان الله عزیزاً حکیما** (٧) » الله است آن توانای دانا همیشه.

« **انّا ارسلناك** » ، ما فرستادیم ترا ، «**شاهداً**» ، تا گواه باشی [مرا برکافر و مؤمن]، «**ومبشراً**» ، و بشارت رسانی. « **و نذیراً** (٨) » ، وبیم نمائی.
« **لتؤمنوا بالله و رسوله** » ، تا بگروید شما که مؤمنان اید بالله و فرستادهٔ او ، « **وتعزروه** » ، ویاری دهیداورا ، « **و توقروه** » ، وشکوه دارید اورا و بزرگ ، « **وتسبحوه بکرة واصیلا** (٩) » والله را بستائید وپرستید بامداد وشبانگاه.

« **ان الذین یبایعونك** » ، ایشان که بیعت میکنند با تو ، « **انما یبایعون الله** » ، بیعت باالله میکنند،« **یدالله فوق ایدیهم** » ، دست الله زبردستهای ایشان ، « **فمن نکث** » ، هرکه پیمان شکند ، « **فانما ینکث علی نفسه** » ، بدنامی وزیان آن برخویشتن میاورد ، « **و من اوفی** » ، وهرکه بوفا بازآید ، « **بماعاهد علیه الله** » ، بآن پیمان که کرد وعهد که بست با الله،« **فسیؤتیه اجراً عظیماً** (١٠) » آری باو دهد الله مزد بزرگوار.

«**سیقول لك المخلّفون من الاعراب**» آری میگوید ترا با پس کردگان خدای از این اعراب بادیه نشین، «**شغلتنا اموالنا واهلونا**»، ناپرداخته داشت ما را مال ما و کسان ما، «**فاستغفرلنا**»، آمرزش خواه ما را ازخدای، «**یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم**»، بزبانهای خویش چیزی میگویند که دردلهای ایشان نیست، «**قل فمن یملك لکم من الله**»، گوی ازخدای و کارخدای شما را بدست که چیزیست، «**ان ارادبکم ضرّاً**»، اگر بشما گزندی خواهد، «**او ارادبکم نفعاً**»، یا بشما سودی خواهد، «**بل کان الله بما تعملون خبیراً** (۱۱)»، نه که الله بآنچه شما میکنید دانا وآگاه است.

«**بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول**»، آری چنان میپنداشتید که رسول بازنگردد، و باپس نیاید، «**والمؤمنون الی اهلیهم ابداً**»، و مؤمنان هرگز با خانمان خود نیایند، «**و زین ذلك فی قلوبکم**»، و آن پنداره در دلهاء شما آراسته‌اند، «**وظننتم ظن السوء**» و پندارهٔ بد پنداشتید، «**وکنتم قوماً بوراً** (۱۲)» و شما قومی‌اید بنیست شده.

«**ومن لم یؤمن بالله ورسوله**» وهر که بنگرود بخدای ورسول او [گرویدنی راست]، «**فانّا اعتدنا للکافرین سعیرا** (۱۳)» ما بساختیم ناگرویدگانرا آتش.

«**ولله ملك السموات والارض**»، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، «**یغفر لمن یشاء و یعذّب من یشاء**»، میگیرد اورا که خواهد وآمرزد اورا که خواهد، «**وکان الله غفوراً رحیماً** (۱٤)» والله آمرزگار است بخشاینده همیشه.

«**سیقول المخلّفون**»، آری میگویند با پس کردگان خدای، «**اذا انطلقتم الی مغانم**» آنگه که شما بغنیمتهای خیبر رفتید «**لتأخذوها**» تا آنرا دردست آرید، «**ذرونا نتّبعکم**»، گذارید مارا تا با شما بیائیم «**یریدون ان یبدّلوا کلام الله**»، میخواهند که گفت خدای دیگر گون کنند، «**قل لن تتبعونا**»، گوی نه که شما نیائید باما، «**کذلکم قال الله من قبل**»، چنین گفته است الله باز «**فیقولون بل تحسدوننا**»، آری ایشان خواهند گفت که شما می حسد آرید بما، «**بل کانوا لایفقهون الاّ قلیلا** (۱۵)» [نه حسد نیست] که ایشان گروهی اندکم دانان.

«قل للمخلّفین من الاعراب» ، گوی باپس بردگانرا از اعراب، **« ستُدعون الی قوم »** ، شما را باجنگ گروهی خواهند خواند ، **« اولی بأس شدید »** گروهی با زور سخت ، **« تقاتلونهم او یسلمون »** تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند، **« فان تطیعوا »** ، اگر آن روز فرمان برید [و جنگ کنید] ، **« یؤتکم الله اجراً حسناً »** ، شما را دهد الله مزدی نیکو ، **« وان تتولّوا »** و اگر آنروز برگردید ازطاعت ، **« کما تولّیتم من قبل»**، چنانکه پیش باز برگشتید[از آمدن به حدیبیة] **« یعذبکم عذاباً الیماً** (۱۶) **»** عذاب کند الله شما را عذابی دردنمای ،

« لیس علی الاعمی حرج » ، برنابینا تنگی نیست [درجهاد نا کردن] ، **« ولا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج »** ، و نه بر لنگ و نه بربیمار ، **« و من یطع الله و رسوله »** ، و هرکه فرمان برد الله را و رسول او را ، **«یدخله جنات تجری من تحتها الانهار »** ، درآرد اورا دربهشتهای زیر درختان آن جویها روان ، **« و من یتولّ »** ،وهرکه برگردد ازفرمان برداری ، **«یعذبه عذاباً الیما** (۱۷)**»** عذاب کند الله او را عذابی دردنمای.

النوبة الثانية

این **سورة الفتح** باجماع مفسران مدنی است. دوهزار و چهارصد و هشت حرف و پانصد و شصت کلمة و بیست و نه آیت جمله **بمدینه** فروآمد آنکه که از حدیبیّة بازگشته بودند و رسول خدا گفت : انزلت علیّ اللیلة سورة لهی احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . و روایة **انس بن مالک** قال ـ لما رجعنا **من الحدیبیة** و قد حیل بیننا وبین نسکنا فنحن بین الحزن والکابة انزل الله ، « انا فتحنا لک فتحاً مبینا » فقال النبی (ص) : لقد انزل علیّ آیة هی احب الیّ من الدنیا کلها ، و درخبر است که هرکه این سورة برخواند شب اول از ماه رمضان درنماز تطوّع ، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه داردواین سورة از آن سورتهاست که درآن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سورة یک آیت است : « لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر » نسخ قوله : « ما ادری ما یفعل بی »

قوله: «انّا فتحنا لک فتحاً مبینا»، خلافست میان علماء که این کدام فتح است.

قتاده گفت: فتح **مکه** است، **مجاهد** گفت: **فتح خیبر** است و جمهور مفسران بر آنند که این **صلح حدیبیه** است. معنی الفتح فتح المنغلق والصلح مع المشرکین بالحدیبیة کان متعذراً حتی فتحه الله عزوجل. کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب‌العزه بفضل خود آن کار فروبسته برگشاد و آن دشخواری آسان کرد و آنرا فتح نام کردند.

مصطفی (ص) را پرسیدند آنروز که: افتح هذا قال ـ عظیم. گفتند ـ یا رسول‌الله این فتحی است، گفت ـ فتحی عظیم، آنرا عظیم گفت که در آنروز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان را وعدهٔ نصرت و ظفر دادند و غنائم **خیبر** درآن پیوست و غلبهٔ **روم** بر **پارس** که پیغامبر خدای آنرا وعده داده بود درآن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند.

قال **الزهری**: لم یکن فی‌الاسلام فتح اعظم من **صلح‌الحدیبیه** و ذلک انّ المشرکین اختلفوا بالمسلمین فسمعوا کلامهم فتمکن الاسلام فی قلوبهم واسلم فی ثلث سنین خلق کثیر و کثر بهم سوادالاسلام.

روی **اسرائیل** عن **ابی‌اسحق** عن **البرآء** قال تعدّون انتم الفتح فتح **مکة** فتحاً و نحن نعدالفتح بیعةالرضوان کنا مع‌النبی (ص) اربع عشرة مأة، **والحدیبیة** بئر فنزحنا ها فلم نترک فیها قطرة فبلغ ذلک النبی فجلس علی شفیرها، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فیها فجاء بالمآء حتی عمهم و قیل ـ سمی یوم‌الحدیبیة فتحاً لانه کان سبب فتح **مکة** والمعنی دنا فتحه و کان یوم‌الحدیبیة فی‌سنة ستّ من‌الهجرة. **مجمع‌بن جاریة** الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می‌باز گشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می‌شتافتند و بنزدیک رسول خدا میشدند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیک رسول چیست؟ جواب دادند که وحی آمده از آسمان میشتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا ـ چون مردم فراهم آمدند، رسول خدا آغاز

کرد و برخواند: « انا فتحنا لک فتحاً مبیناً » **عمر خطاب** گفت: یا رسول‌الله اوفتح هو قال - نعم والذی نفسی بیده‌وانه لفتح قوله: - « انا فتحنا لک فتحاً مبینا» ، ای - قضینا لک قضاءً بیناً غیر مختلف و لاذا شبهة لکن علی خیرة والفتاح عندالعرب هوالقاضی و منه قوله عزوجل یمدح نفسه: « و هوالفتاح العلیم » ، و منه قوله: - « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» والمعنی قضینا لک بهذة المهادنة قضاءً مبینا. قال **مقاتل**: یسرنا لک یسراً مبیناً بغیرقتال « لیغفر لک‌الله » ، قیل - هذه‌اللام‌لیست بلام کی‌ولکنها لام‌عدة لیست من‌الکلام‌الاول کقوله عزوجل: « ولله ما فی‌السموات وما فی‌الارض- لیجزی‌الذین‌اساؤا بما عملوا» فهو کلام‌عدة مستأنف تأویله؛ فتح‌لک فتحاً و هو یغفر لک‌ماتقدم من ذنبک و ما تأخر . و قیل - اللام لام کی و معناه - انا فتحنا لک فتحاً مبینا لکی یجتمع لک من المغفرة تمام النعمة فی الفتح . و قیل هو مردود الی قوله: « و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات - لیغفرلک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر - و لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات » ، قوله: « ما تقدم من ذنبک » ، یعنی فی الجاهلیة قبل الرسالة ، « و ما تأخر » من ذنبک الی وقت نزول هذه‌السورة ، و قیل - « ما تأخر » مما یکون و هذا علی طریقة من یجوّز-

ارتکاب الصغائر علی‌الانبیاء و قال **سفیان‌الثوری**: « ما تقدم» ، ما عملت فی‌الجاهلیة«وماتأخر» کلّ شیئ‌لم تعمله ویذکرمثل ذلک علی‌طریق‌التأکید کمایقال- اعطی من رآه‌ومن لم یره‌وضرب‌من لقیه‌ومن لم یلقه و قال **عطاءالله‌الخراسانی** « ماتقدم من‌ذنبک » ، یعنی- ذنب ابویک **آدم وحوا** ببرکتک « وما تأخر» ذنوب امتک‌بدعوتک ، « ویتم نعمته‌علیک» تمام‌النعمة هاهنا النبوة وثوابهانظیره فی **سورة یوسف**« کما اتمها علی‌ابویک من‌قبل» . وقیل - « یتم نعمته علیک » ، باعلاء دینک و فتح‌البلاد علی یدک ، « و یهدیک صراطاً مستقیماً » ای - یثبتک علیه و قیل - « و یهدیک » ، ای - یهدی بک.

« وینصرک الله نصراً عزیزاً » ، ذاعزلاذل بعده. وقیل- « عزیزاً » ، ای - معزاً وقیل- ممتنعاً علی غیرک مثله.

« هوالذی انزل السکینة » ، هذه السکینة طمأنینة الایمان فی قلب‌المؤمن

التی بها یحمل القضایا ویقوی بالبلایا وهو قوله عزّوجل - « وتطمئن قلوبهم بذکر الله، الا بذکر الله تطمئن القلوب » وهوالذی لایهیجه شیئ ولا یرده مانع و هو فی قوله : « یا ایتها النفس المطمئنه » ، والایة نزلت فی **ابی بکر الصدیق** ثم فی مآثر اصحابه. وقیل -« السکینة » الصبر علی امر الله والثقة بوعدالله والتعظیم لامر الله. «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم » **قال ابن عباس** : بعث الله نبیه علیه‌السلام بشهادة ان لااله الاالله فلما صدّقوه زادهم الصلوة ثم الزکوة ثم الصیام ثم‌الحج ثم الجهاد حتی اکمل دینهم لهم فکلّما امروا بشیئ فصدقوه، از دادوا تصدیقا الی تصدیقهم و یقیناً مع یقینهم . «ولله جنودالسموات والارض» . . . الایة. جنودالسموات الملائکة وجنودالارض الانس والجن وقیل- کل مافی‌السموات والارض بمنزلة الجندله لوشاء لاانتصر به کمایُنتصر بالجند وتأویل الایة: لم‌یکن صدّ المشرکین رسول‌الله (ص) عن قلة جنودالله ولاعن وهن نصره لکن علی‌علم‌الله عزوجل واختیار قوله: « لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات» کان رسول‌الله(ص) قیل له : «قل ما کنت بدعاً من الرسل ومادری مایفعل بی ولا بکم» فکان رسول‌الله والمؤمنون فی‌علم‌الغیب شرّعاً فلما نزلت علیه «لیغفر لک‌الله» « ویتم نعمته علیک» وقال رسول‌الله(ص) انزلت علیّ سورة هی‌احب الیّ من الدنیا و مافیها قالواله - هنیأ لک یا رسول‌الله بین‌الله لک امرک فمالنا فنزلت :

« لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین‌فیها » ،

هذا فی ازاء قوله : « و یتم نعمته علیک » ، و « یکفر عنهم سیآتهم » هذا بازاء قوله : « لیغفر لک‌الله » التکفیر التغطیة و هو بمعنی المغفرة ای - «یکفر عنهم سیآتهم» قبل ان یدخلهم الجنة لیدخلوها معرین من الاثام ، « و کان ذلک عندالله » ، ای - فی‌الدارالاخرة و فی‌حکم‌الله ، «فوزاً عظیماً» لمانزلت هذه الایات قال‌المنافقون‌من‌اهل **المدینة** والمشرکون من‌اهل **مکة** - قداعلم مایفعل به و باصحابه فما عسی یفعل بنا فنزلت :

« ویعذب المنافقین والمنافقات و المشرکین والمشرکات الظّانّین بالله ظن السوء » ان لن ینصر **محمداً** والمؤمنین ، وقیل-ظنهم ان لن ینقلب‌الرسول‌والمؤمنون

الى اهليهم ابداً و قيل ـ ظنهم ان لله شريكا وان لن يبعث الله احداً . قوله : « عليهم دائرة السوء » ، اى ـ يدور عليهم ويعود اليهم ضرر ماد بّروا ويقع الفساد و الهلاك بهم ، هذا كقوله : « ويتربص بكم الدوائر » ، والدوائر ما يدور بالرجل من حوادث الدهر و نكباته ، « و غضب الله عليهم و لعنهم » ابعد هم من رحمته ، « و اعدّلهم جهنم » هيّاها لهم ، « و سائت مصيراً » .

« ولله جنود السموات و الارض » ، فيدفع كيد من عادى نبيّه والمؤمنين بماشاء منها . هو الذى جنّد البعوض على **نمرود** والهدهد على **بلقيس** ، « وكان الله عزيزاً » ، فى امره ، « حكيماً » فى فعله . روى انّ **عبدالله بن ابىّ بن سلول** قال هب **محمداً** هزم اليهود و غلبهم فكيف استطاعته **بفارس والروم** ، فانزل الله تعالى : « ولله جنود السموات والارض » اكثر عدداً من **فارس والروم** ، « وكان الله عزيزاً » ، منيعاً فى سلطانه ، « حكيماً » ، فى تدبيره و صنعه .

« انّا ارسلناك شاهداً » ، على امّتك يوم القيمة شاهداً لهم بعملهم و قيل شاهد اللانبياء بالتبليغ ، « و مبشراً » ، للمؤمنين ، « ونذيرا » للكافرين . « مبشراً » ، لمن اطاع . « نذيراً » لمن عصى . ثم رجع الى خطاب المؤمنين فقال :

« لتؤمنوا بالله و رسوله و تعز روه » اى ـ تطيعوه و تنصروه و تقاتلوا معه بالسيف . العزر والتعزير النصر مرةً بعد اخرى ، « و توقروه » اى تعظموه وتفخموه وتدعوه باسم الرسول و باسم النبى وهاهنا وقف تام ثم تبتدء فتقول : « وتسبّحوه » ، هذه الهاء واحدة راجعة الى الله سبحانه فى هذه الآية اى ـ تسبّحوا الله وتصلّوا له « بكرة واصيلاً » بالغداة والعشى . قرأ **ابن كثير وابو عمرو** ـ ليؤمنوا ويعزروه ويوقروه ويسبحوه بالياء فيهن لقوله : فى قلوب المؤمنين .

« الذين يبايعونك » ، بالحديبية ، « انما يبايعون الله » لانهم باعوا انفسهم من الله بالجنة كقوله : « اشترى من المؤمنين انفسهم » . روى عن **يزيد بن ابى عبيد** قال : قلت **لسلمة بن الاكوع** على اى شئ بايعتم رسول الله **يوم الحديبية** . قال ـ على الموت . و روى عن **معقل بن يسار** قال : لقد رأيتنى يوم الشجرة والنبى (ص) يبايع الناس و انا رافع غصناً من اغصانها عن رأسه ونحن اربع عشرة مائةً قال ـ لم نبايعه

علی‌الموت ولکن بایعناه علی‌ان لانفرّ. قال **ابوعیسی** - معنی الحدیثین صحیح فبایعه جماعة علی‌الموت ای - لا نزال نقاتل بین یدیک مالم نقتل، وبایعه آخرون و قالوا - لانفرّ فقال لهم النّبی (ص) - انتم الیوم خیر اهل الارض. قوله: «یدالله فوق‌ایدیهم»، قال ابن عباس: «یدالله» بالوفاء لما وعدهم من الخیر، «فوق ایدیهم»، بالوفاء. وقال **السدی**: کانوا یأخذون بید رسول‌الله (ص) ویبایعونه و «یدالله فوق‌ایدیهم»، عندالمبایعة. وقیل - عقدالله فی‌هذه البیعة فوق عقدهم، «فمن نکث»، ای‌نقض‌ولم یف‌به «فانماینکث علی‌نفسه»، ای علیها وبال ذلک، «ومن اوفی‌بماعاهد علیه‌الله»، اتی به وافیاً غیر منتقض «فسنؤتیه»، وقرأ اهل‌العراق «فسیؤتیه» بالیاء، «اجراً عظیماً» جزیلاً وهوالجنة ونعیمها.

«سیقول لک المخلّفون من‌الاعراب»، **ابن‌عباس** گفت - آیت درشأن قومی منافقان فرو آمد ازقبایل **عرب**: **جهینه** و**مزینه** و **نخع** و **اسلم** و**غفار**، قومی‌در **مدینة** مسکن داشتند وقومی درنواحی **مدینه**. **رسول خدا** (ص) شش‌سال ازهجرت گذشته او را آرزوی عمرة خاست و طواف **کعبه** وزیارت خانه، کس فرستاد باین‌قبایل **عرب** و ایشانرا بخواند تاچون روند جمعی بسیار باشند نباید که **قریش** ایشانرا از خانه منع کنند و پیش ایشان بحرب باز آیند، ازاین جهت ایشانرا میخواند وجمع‌میکرد. قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند وبیامدند و قومی که منافقان بودند باز نشستند وتخلّف کردند و عذردروغ آوردند که: «شغلتنا اموالنا واهلونا» رب‌العالمین ایشانرا مخلف خواند، یعنی که ایشان‌با پس کرده اند از صحبت رسول، همانست که جای دیگر فرمود: «کره الله انبعاثهم فثبّطهم و قیل اقعدوا»، و قال تعالی: «رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا»، گفتند - ما را اهل و عیالست وجز ما ایشانرا قیّم نیست و خرمابنان داریم درین نخلستان و آنرا تیمار برنیست، اکنون ما را آمرزش خواه ازخدای باین تخلف که ازما آمد. وکان رسول‌الله(ص) اذاقبل عذرانسان استغفرله واین‌سخن آنگه گفتند که رسول بازآمد از **حدیبیه** وایشانراعتاب کرد بآن تخلف که کردند. رب‌العالمین ایشانرا درآنچه گفتند دروغ زن کرد گفت - «یقولون بالسنتهم مالیس فی‌قلوبهم» من امرالاستغفار فانهم لایبالون استغفر لهم

النبی اولا یستغفرلهم. آنچ بزبان میگویند که ازبهرما آمرزش خواه دردلشان نیست که ایشان در بند آن نه اند که رسول از بهر ایشان آمرزش خواهد یا نخواهد. و گفته اند ـ معنی آنست که در دلشان جز زانست که بزبان گویند زیرا که عذرایشان نه شغل اهل وعیالست بلکه خبث نیت ایشانست ونفاق که در دل دارند،

«قل فمن یملک لکم من الله شیئاً ان ارادبکم ضراً اواراد بکم نفعاً» **قرأحمزة و الکسائی** ضُرّاً بضم الضاد والاخرون بفتحها.

ایشان ظن بردند که آن تخلف که نمودند وقت را سبب نفع ایشانست در نفس و مال وسبب دفع مضرت از ایشان. رب‌العالمین خبرداد که اگر از آن نفع وضر چیزی در راه شماست و بتقدیر وارادت ماست هیچ کس نتواند که آن دفع کند. آنگه فرمود: « بل کان الله بما تعملون خبیرا » نه چنانست که شما میگوئید و عذر کژ میارید که الله تعالی خود داناست و آگاه از عمل شما ونیت شما.

« بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی اهلیهم ابداً» ، ای ـ ظننتم ان العدو یستأصلهم فلا یرجعون ، « وزُیّن ذلک فی قلوبکم » ، ای زین الشیطان ذلک فی قلوبکم ، و « ظننتم ظن السوء » ، من علوّ الکفار وانتشار الفساد و ذالک انّهم قالوا ـ ان **محمداً** واصحابه اکلة رأس فلا یرجعون فاین تذهبون، انتظروا مایکون من امرهم، « و کنتم قوماً بوراً » هالکین فاسدین لاتصلحون لخیر. یقال للواحد والجمع والذکر والانثی ـ بور. بار الشی؛ هلک وفسد و بارت الارض؛ لم تثمر ولم تنبت. میگوید بازماندن شما از **حدیبیه** نه آنرا بود که گفتید بل که شما پنداشتید که ـ مشرکان **قریش** رسولرا ومؤمنان را از خان ومان و دیار خویش مستأصل خواهند کرد ، یا بکشند ایشانرا یا بگریزند ودر عالم پراکنده شوند ، واین ظن بد که بایشان بردید نمودهٔ شیطانست که برشما آراست ودردل شما افکند. و گفته اند ـ ظن بد ایشان آن بود که ـ بایکدیگر میگفتند که ـ هیچ مروید با ایشان وخویشتن را عشوه مدهید ومپندارید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل **مکه** ایشانرا هلاک کنند ونیست آرند.

رب‌العالمین فرمود: « و کنتم قوماً بوراً ». شما اید که هلاک کنند شما را ونیست آرند ، « ومن لم یؤمن بالله و رسوله فانّا اعتدنا للکافرین سعیراً » نارا مسعورة ملهبة.

« ولله ملک‌السموات والارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاءو کان‌الله غفوراً رحیماً ».

« سیقول‌المخلّفون » ، عن‌**الحدیبیة** ، « اذاانطلقتم » ، ایهاالمؤمنون ، «الی مغانم » ، **خیبر** ، « لتأخذوها ذرونا نتّبعکم» ، الی **خیبر** نشهدمعکم قتال اهلهاوذلک انهم لما انصرفوا من **الحدیبیة** وعدهم‌الله فتح **خیبر** و جعل غنائمها لمن شهد- **الحدیبیة** خاصة عوضاً من غنائم اهل **مکة** اذ انصرفوا منهم علی صلح و لم‌یصیبوا شیئاً منهم،قال‌الله عزوجل : «یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ، قرأ **حمزة والکسائی** : کلم‌الله بغیر الف جمع کلمة معناه یریدون ان یغیروا وعدالله تعالی لاهل**الحدیبیة** بغنیمة **خیبر** خاصة ، « قل لن‌تتبعونا » ،، تأویله: لن تستطیعوا ان تتبعونا ،«کذلکم قال‌الله من قبل » ، ای - من قبل مرجعنا الیکم ان غنیمة **خیبر** لمن شهد**الحدیبیة** لیس لغیرهم فیها نصیب ، « فسیقولون بل تحسدوننا » ، ای - لم یأمرکم‌الله به بل تحسدوننا ان نشارککم فی‌الغنیمة ، « بل کانوا لایفقهون الا قلیلا» ، ای - لایعلمون عن‌الله مالهم و علیهم من‌الدّین الا قلیلاً منهم وهو من‌صدّق‌الله والرسول وقیل -لا یفقهون من کلام‌الله الا شیئاً قلیلاً .

بیان این قصه آنست که: **رسول خدا** درماه ذی‌الحجه از**حدیبیه** باز گشت و در**مدینه** همی بود تا ماه‌محرم‌درآمد قصد **خیبر** کرد وجمله یاران **مهاجروانصار** که در **حدیبیه** با وی بودند باوی **بخیبر** رفتند ، چون دیدهٔ ایشان برحصار **خیبر** افتاد ، رسول - خدا گفت - خربت **خیبر** ، انا اذا نزلنا بساحة قوم، «فساء صباح‌المنذرین» بسمع منافقان رسید که در **خیبر** غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحی‌الله آن جمله قسمت میکند برایشان که در حدیبیه با وی بودند ، بعوض آنکه از آنجا بصلح بازگشتند وهیچ غنیمت نیافتند و دیگرانرا با ایشان در آن مشارکت نیست. منافقان چون این بشنیدند گفتند : « ذرونا نتّبعکم» ، گذارید ما را تا با شما بیاییم بقتال **خیبر** و مقصود ایشان نصیب غنیمت بود ، رب‌العالمین فرمود : « یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ، کلام اینجا فرمان‌الله است که جز اهل **حدیبیه** به‌خیبر نروند و غنیمت **خیبر** جز بایشان ندهند، منافقان خواستند که این حکم را تغییر کنند ،

ربالعالمین فرمود : یا **محمد** « قل لن تتّبعونا » ایشانرا گوی شما نتوانید که کلام خدایرا ووعدهٔ خدایرا دیگر گون کنید واین حکم بگردانید، منافقان گفتند:«بل تحسدوننا» فرمان خدای نه‌چنین است که شما این بحسد میگوئید تاغنیمت همه شمارا باشدومارا در آن نصیب نبود و **خیبر** ناحیتی بود در آن حصارهای بسیار و مال و غنیمت فراوان ، مسلمانان از آن حصارها یکان‌یکان می‌ستدند ومال همی برداشتند و **صفیه** دختر **حیی اخطب** و دو دختر ویرا اسیر گرفتند و در بعضی آن حصارها **بلال** مؤذّن ایشانرا نزدیک رسول آورد ، در راهی که کشتگان خود را دیدند افتاده ، یکی از ایشان فریاد برآورد و برروی تپانچه زد و برسرخاك همی کرد. رسول‌خدا **بلال** را گفت ؛ ای بی‌حاصل، رحمت نکردی برین ضعیفان که ایشانرا بدین راه‌آوردی که قرابت خویش‌را کشته دیدند وتقدیرالله‌چنان بود که آن **صفیه** دختر**حیی‌اخطب** جفت رسول خدای گشت وروزی ببر روی وی‌نشان زخم دید، پرسید ازوی که ـ این چیست؟ **صفیه** گفت ـ وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان درکنار من افتاد ، این‌خواب با شوی خویش **کنانةبن‌الربیع** بگفتم کنانة گفت: ترا همی باید که ملک حجازپادشاه **عرب و عجم ـ محمد** شوی تو باشد وبرروی من تپانچه زد ، این نشان ازآنست.

پس رسول قصد حصار **سعد معاذ** کرد حصاری عظیم که در همهٔ عرب حصاری از آن حصین‌تر نبود ، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند ، هردمشبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست ، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست ، **رسول خدا محمدبن مسلمه** پیش وی فرستاد بجنگ و گفت : اللهم‌انصره. ایشان روی بهم آوردند ، درختی بود میان ایشان ، هریکی ازایشان بآن درخت پناه‌همی برد ، آن جهود حمله آورد ، **محمدبن مسلمه** آن زخم وی بدرخت رد کرد،آنگه باجهود گشت وبرو ضربتی زد که یک نیمهٔ سرش باروی بدونیم کرد ، پس برادر آن جهود بیرون آمد ومبارزت خواست ، **زبیرعوام** پیش وی باز شد. مادر وی **صفیة** گفت ـ یارسول‌الله پسرم را بکشد رسول گفت نه که پسرت اورا کشد ، **زبیر**ضربتی زد که کتف وی با یک نیمهٔ پهلو بیرون انداخت ، پس رسول علم **بیوبکر** داد ،

آن روز و جهد کرد و حصار گشاده نیامد، دیگر روز **بعمر** داد هم گشاده نیامد رسول گفت: والله لاعطینّ الرایة غداً رجلاً یحبه‌الله و رسوله. پس دیگر روز **علی** را بخواند و علم بوی داد، **علی** رفت و علم بر در حصار **خیبر** بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من **علی**‌ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق **موسی** و **توریة**، پس **علی** بتأیید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر کند وبینداخت چنانکه زلزله در حصار **خیبر** افتاد، **بورافع** گوید مولی رسول که: با من هفت تن دیگر ازمبارزان عرب بودندخواستیم که در از یکجانب بدیگر جانب گردانیم نتوانستیم، گویند که حلقهٔ آن چهارصد من بود و بعداز آن **علی** رفت تا آن حلقه بر گیرد و نتوانست از آن که آنگه که می‌بر کند **جبرئیل** باوی بود بمعاونت، پس **علی** گفت: ما قلعتها بقوة جسمانية انما قلعتها بقوة ربانيه، پس آن اموال و غنائم که از حصار های **خیبر** یافتند باهل **حدیبیة** قسمت کردند.

قال**الزهري**: ان غنائم **خيبر** كانت بين اهل **الحديبية** من حضر منهم **خيبر** ومن غاب «قل للمخلفين من الاعراب» هم المخلفون عن **الحديبية**، «ستدعون»، يعني يدعوكم النبي (ص) «الى قوم» يعني - الى قتال قوم «اولى بأس شديد» هم هوازن و غطفان و قيل - هم الروم غزاهم رسول‌الله (ص) فى تبوك وقيل - يدعوهم **ابوبكر** الى **بني حنيفة** مع **مسيلمة الكذاب** وقيل - يدعوهم **عمر** الى **فارس** و قيل - المخلفون عن **تبوك** وكانوا ثلثة اصناف: صنف كفروا ونزل فيهم: «سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم» وصنف اسلموا و هم الذين اعترفوا بذنوبهم و صنف هم «آخرون مرجون لامرالله» وهم المعنيّون بهذه‌الاية: «تقاتلونهم او يسلمون»، يعني - اوهم يسلمون و قيل - معناه الى ان يسلموا فلما حذف ان رفع الفعل، «فان تطيعوا يؤتكم‌الله اجراً حسناً» فى الدنيا الغنيمة وفى الآخرة الجنة و قيل - الغنيمة فحسب فى قول من حمل هم على المنافقين وجعل الداعي غير النبي (ص) لانهم اذا اظهروا الايمان لزم - الخلفاء والمؤمنين اجرائهم مجرى المخلصين، «و ان تتولوا كما توليتم من قبل» عن غزوة الحديبية، «يعذبكم عذاباً «اليماً» فى الآخرة. فلما نزلت هذه الاية قال اهل الزمانة و كيف بنايا رسول‌الله فانزل‌الله تعالى:

«لیس علی الاعمی حرج » ، ای لیس علیه اثم فی التخلف عن الجهاد لانه کالطائر المقصوص الجناح لا یمتنع علی من قصده ، « و لا علی الاعرج » ، من العلة اللازمة احدی الرجلین او کلتیهما ، «حرج ولا علی المریض» الذی لاقوة به، «حرج». و تم الکلام ثم قال : « و من یطع الله و رسوله » ، فیما یأمره و ینهاه ، « یدخله جنّات تجری من تحتها الانهار و من یتولّ » ، ای ـ یعرض عن الطاعة ، « یعذبه عذاباً الیماً» وقرأ اهل **المدینة والشام** ـ ندخله ونعذّبه بالنون فیهما وقرأ الآخرون بالیاء لقوله: ـ «و من یطع الله ».

النوبة الثالثة

بدانکه صعب ترین احوال بندگان چهار حالت است :

یکی سکرات مرگ وجان کندن. دیگر درچهار دیوار لحد جواب منکر و نکیر بصواب دادن . سدیگر برستاخیز از خاك حسرت برخاستن . چهارم برسر دوزخ پل صراط باز گذاشتن.

بندهٔ مؤمن در حال نزع بگوید ـ بسم الله ، سکرات مرگ بروآسان شود. در ظلمت لحد بگوید ، خاك برو روضهٔ رضوان شود . در قیامت و رستاخیز بگوید ، رویش چون ماه دوهفته تابان شود. قدم بر پل صراط نهد بگوید : بسم الله ، آتش دوزخ از وی گریزان شود .

قال النّبی (ص) : ان فی الجنة جبلاً اسمه جبل السرور و فیه مدینةٌ اسمها مدینة الرحمة و فیها قصر اسمه قصر السلامة وفیه بیت اسمه بیت الجلال خلق الله تعالی لهذا البیت مائة الف باب من الدر و الیاقوت مابین کل باب مسیرة خمس مائة عام لایفتح بابها الا بقول بسم الله الرحمن الرحیم. مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) فرمود: جبار قدیم صانع حکیم جل جلاله و عظم شأنه درجنات عدن کوهی آفریده در نهایت لطافت وغایت ظرافت نام آن کوه جبل السرور است یعنی کوه شادی که هر که گام برو نهد برسریر سرور نشیند ، همه شادی و طرب بیند درآن کوه .

شارستانی است بنهایت جمال وغایت کمال ، نام آن شارستان مدینة الرحمة ،

هر که بوی رسید از زحمت رست و برحمت پیوست و اندرآن شارستان کوشکی است آراسته وپیراسته ، نام وی قصرالسلامة است، هر که درآن کوشک شد،آفتاب سلامت بروتافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست ، رب‌العزة آنرا بیت‌الجلال نام نهاده ، بدایع قدرت و صنایع فطرت درشکل وی بنموده ، صدهزار در از درّ و یاقوت بروی نهاده ، ازدری تا دری پانصد ساله راه و آن در ها را بند کرده و گفتار- « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » کلید آن‌درها ساخته ، چون بندهٔ مؤمن این نام باخلاص و صدق برزبان براند ، درها گشاده شود و ازحضرت عزت ندا آید که مُلک این خانه وولایت این شارستان بتو سپردیم و عزابدی و جلال سرمدی شعار روزگار توکردیم ، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت ازعالم میندیش واز افلاس باك مدار.

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص) ، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید ، جامهٔ درویشی در پوشید و از روی تواضع بردرگاه عزت ، نیاز خود عرضه کرد: احینی‌مسکیناًوامتنی‌مسکیناً واحشرنی فی‌زمرة‌المساکین،تالاجرم‌ازحضرت عزت او را خطاب‌آمد که ، اکنون خویشتن‌را بچشم حقارت مینگری و نام خود را مسکین می نهی ، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان وزمین بیاراستیم و درِ خزائن غیب برتوگشادیم که :

« انا فتحنا لك فتحاً مبیناً » چند سورة است در قرآن که مفتتح آن ، اِنّا است : « اِنّا انزلناه» ، « انّا ارسلنا » ، « انّا اعطیناك » « انّا فتحنالك» .

آن مهجور درگاه **عزازیل** گفت : انا خیر. دمار ازاو برآوردیم وهفتصد هزار ساله طاعت وخدمت او بباد بی‌نیازی‌بردادیم و داغ خذلان و هجران برجگر او نهادیم. **فرعون** بی‌عون گفت : الیس لی ملك مصر؟ » او را از نعمت و ملکت و شوکت فرد کردیم و بآب بکشتیم. **قارون** گفت : « علی علم عندی » ، بتیغ قهر سرش بر گرفتیم و نگونسار بزمین فرو بردیم.

فرشتگان گفتند : «و نحن نسبح » هزاران ازایشان بآتش جلال بسوختیم تا جهانیان بدانند که جزما کس را نرسد که گوید که ـمن، یا ما. زیرا که‌خداوند

مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا ، در ذات یکتا ، و در صفات بی‌همتا. با عزت و با کبریا ، با عظمت و با بها . الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار.

قوله : « لیغفر لک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر » ، یا **محمد** ما بحرمت وحشمت توگناه **آدم و حوا** آمرزیدیم. بدعوت و شفاعت توگناهان‌امت آمرزیدیم ، عاصیان امت در پناه تواند ، همهٔ عالم طفیل جاه تواند. آفتاب دولت توبر انبیا تافت ، تا هر کس‌ازشعاع توبهر(۱) یافت. تکریم **آدم** بجاه تو بود ،رفعت **ادریس** بسبب تو بود ، شرف **نوح** بطفیل تو بود ، خلت **خلیل** بنسب تو بود ، عز **موسی** بشوق تو بود ، عیش **عیسی** در عشق تو بود.

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسبّحان درگاه جبروت همه داغ مهراین مهتر بر دل نهید ، آتش شوق اودرجان زنید ودر راه‌انتظار اوبنشینید تا آخردور که ما اورا بفیض‌جود دروجود آریم وسراپردهٔ نبوت اوازقاف تا قاف باز کنیم وبرتخت بخت درصدر رسالت بنشانیم تا هر که‌برو بر گذرد ،خلعتی وکرامتی یابد وبهر که نظر کند رفعتی و عزتی بیند. مردی که با وی در سفرغار بود صدیق اکبرشود. مردی که ازبهروی تیغی بر کشد فاروق انورشود. مردی که لشکراورا جهازی سازد ، ذوالنورین ازهر شود. مردیکه علم اوبرداردو در پیش اوتیغ زند ، عالم اورا مسخر شود ، حبشئی که او را مؤذنی کند از دهر مخیر شود. رومی که بدرگاه او آید ، درعالم مشهر شود . سنگی که برو پای نهد ، در و گوهر شود . خاکی که برو گذرد مشک و عنبرشود . هر که‌بوی ایمان آرد ، نیک اخترشود . هر که‌دوست اوبود ازعیب مطهر شود. هر که ازامت اوبود گناهش مکفر شود ، دلش منور وجانش معطرشود ، و از رحمت نصیب اوموفر شود، شربت او ازحوض کوثرشود، جای او بهشت معنبر شود ، خلعت او دیدار خدای اکبر شود.

قوله : ـ « هوالذی انزل‌السکینة فی قلوب‌المؤمنین» سکینه آرامی است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش ، آزادی آن دلها را و آن دردو

---

۱ ـ در نسخه ج : بهره‌ای

چیز است: درخدمت و در یقین. اما سکینه درخدمت سه‌چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندك توانگر گشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وساوس آزاد گشت و خلق درآن فراموش کرد تا ازریا آزاد گشت. وسکینه دریقین دردل سه چیز کرد: بقسمت‌قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضر و نفع ازیکجا دید تا ازحذر فارغ گشت وو کیل بپسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فروآید آنستکه ـ مرد بخشاینده وبخشنده گردد ، بخشایشی که همهٔ دنیا بکافری بخشد ومنت ننهد ، بخششی که همه نعیم عقبی‌بمؤمنی بخشد و گربپذیرد منت دارد . اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. درخبر است که‌ـ**خالد ولید** ازسفری بازآمد ازجانب **روم**وجماعتی ازایشان اسیرآورده ، رسول خدا اسلام برایشان عرضه کرد ، قبول نکردند.بفرمود تا چند کس‌را از ایشان بکشتند ، بآخرجوانی آوردند تا او را بکشند ، **خالدبن‌ولید** گوید: تیغ بر کشیدم تا زنم. رسول گفت (ص) ـ این یکی‌را مزن یا **خالد** گفتم ـ یا رسول‌الله در میان این قوم هیچ کس درکفر قوی‌تر ازین جوان نبوده است ، سید فرمود (ص) : **جبرئیل** آمده ومیگوید اینرا مکش که او درمیان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست ، آن جوان همی گوید : چبوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند ـ درحق تووحی آمده که ـ ای سیّد ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را درآن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست ، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست ، ایمان بر من‌عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبرنداشتند. اکنون یقین همی‌دانم که این سید راستگوی است ، اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمداً رسول الله ، پس رسول گفت : این جوانمرد خلعت ایمان ببرکة جوانمردی یافت.

۲ ـ النوبة الاولى

« **لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین** » ، خشنود شد الله ازگرویدگان ، « **اذ یبایعونك تحت‌الشجره** » ، آنگه که بیعت میکردند باتو درزیرآن درخت ، « **فعلم مافی‌قلوبهم** » ، بدانست الله آنچه دردلهاء ایشان بود [از راستی] ، « **فانزل‌السکینة**

علیهم » ، آرام بردلهای ایشان فرو فرستاد [درآن کار بآن بزرگی] ، **« و اثابهم فتحاً قریباً** (۱۸) **»** و ایشانرا پاداش داد پیروزی نزدیک .

« ومغانم کثیرة تاخذونها » ، و غنیمتهای فراوان که بدست آرید ، **« وکان‌الله عزیزاً حکیما** (۱۹) **»** والله توانای داناست همیشه .

« وعدکم‌الله » ، وعده داد الله شما را ، **« مغانم کثیرة تأخذونها »** ، غنیمتهای فراوان که بدست آرید آنرا ، **« فعجّل لکم هذه »** ، این یکی فراشتابید شما را ، **« وکفّ ایدی‌الناس عنکم »** ، و دست مردمان از شما کوتاه کرد ، **« ولتکون آیة للمؤمنین »** ، وتا [آن کوتاه ماندن دستها ازشما **بمدینة**] نشانی بود مؤمنانرا [از رحمت خدای] ، **« و یهدیکم صراطاً مستقیماً** (۲۰) **»** وتا راه مینماید الله شما را برراه راست.

« و اخری لم تقدروا علیها » ، وچیزی دیگر که دست نیافتید برآن ، **« قداحاط الله بها »** ، والله رسیده است بآن ، **« و کان الله علی کل شیء قدیراً** (۲۱) **»** والله برهمه چیز توانا است .

« ولوقاتلکم الذین کفروا » ، واگر کشتن کردند با شما ایشان که کافر شدند ، **« لولّوا الادبار »** ، پشت بر گردانیدند بگریز ، **« ثم لایجدون ولیاً ولا نصیراً** (۲۲) **»** ، آنگه نه یاری یافتندید ونه فریادرسی.

« سنّة الله » ، این از نهادِالله است ، **« التی قدخلت من قبل »** ، آن سنت که روزگار گذشت برآن پیش باز ، **« ولن تجد لسنّة الله تبدیلا** (۲۳) **»** ، ونهادالله را تبدیل کردنی نیابی .

« و هوالذی کف ایدیهم عنکم » ، والله اوست که بازداشت دستهای ایشان از شما ، **« و ایدیکم عنهم »** ، ودستهای شما از ایشان ، **« ببطن مکة »** ، درمیان **مکة** ، **« من بعد ان اظفرکم علیهم »** ، پس آن دست که داد شما را برایشان ، **« وکان‌الله بما تعملون بصیراً** (۲۴) **»** والله بدانچه شما میکردید بیناست .

« هم‌الذین کفروا » ، ایشان آنند که کافر شدند بالله ، **« وصدّوکم عن‌المسجدالحرام »** و بازگردانیدند شما را **از مسجد حرام** [وعمره وطواف] ،

« والهدی » ، [وباز گردانیدند] شتران که بهدیه میآوردند ، **« معکوفاً ان یبلغ محله »** ، بازداشته که تابجای [کشتن نرسد]، **« ولولا رجال مؤمنون »** ، واگرنه آن بودید که مردانی بودند در **مکه** گرویدگان ، **« و نساء مؤمنات »** ، و زنانی بودند گرویدگان ، **« لم تعلموهم ان تطأوهم »** ، شما ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشانرا بکشتید بنادانی ، **« فتصیبکم منهم معرّة بغیر علم »** ، وبشما رسیدی از ایشان گزندی ، **« لیدخل الله فی رحمته من یشاء »** ، [آنرا کرد الله] تا پیش درآرد دررحمت خویش (ودر اسلام) او را که خواهد ، **« لوتزیّلوا »** ، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتندید(۱) وازمکه بیرون آمدید(۲)، **« لَعذّبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما (۲۵) »** ، ماعذاب کردیذ(۳) ناگرویدگان ایشانرا عذابی دردنمای.

« اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة » ، دردل گرفت آن ناگرویدگان روزکین ، **« حمیة الجاهلیة »** ، کین نادانانه ، **« فانزل الله سکینته »** ، فرو فرستاد الله آرام و آهستگی ایمان ، **« علی رسوله و علی المؤمنین »** ، بررسول خویش و بر گرویدگان ، **« والزمهم کلمة التقوی »** ، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیز ، **« وکانوا احقّ بها »** ، وایشان خودسزاتر بودند بآن ، **« واهلها »** ، وازدرِآن بودند ، **« وکان الله بکل شیئٍ علیماً (۲۶) »** ، والله بهمه چیز داناست همیشه.

« لقد صدق الله رسوله » راست نمودالله رسول خویش را ، **« الرؤیا بالحق »** ، آن خواب براستی ودرستی ، **« لتدخلن المسجد الحرام »** ، که ناچار در روید در **مسجد حرام** ، **« ان شاء الله »** ، اگر خدای خواهد **« آمنین »** ، ناترسندگان وبی‌بیمان ، **« محلقین رؤسکم »** ، [قومی ازشما] موی ازسرستردگان ، **« و مقصّرین »** ، [وقومی‌ازشما] موی ازسر کم کردگان ، **« لاتخافون »** ، شما از کس نترسید ، **« فعلم ما لم تعلموا »** ، الله آن دانست که شما ندانستید ، **« فجعل من دون ذلک فتحاً قریباً (۲۷) »** ، الله کرد وداد پیش از دخول **مسجد** فتحی نزدیک.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گشتندی . ۲ ـ درنسخهٔ ج : آمدندی ۳ ـ در نسخهٔ ج : کردیمی

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » ، الله اوست که فرستاد رسول خویش را براست راهی ، « **ودین الحق** » ، ودین درست راست ، « **لیظهره علی الدّین کلّه** » ، تا آنرا مه آرد و پیروز و غالب برهمهٔ دنیها ، « **وکفی بالله شهیداً** (۲۸) » ، والله رسول خویش را بگواهی بسنده است.

« **محمد رسول الله (ص)** » ، محمد رسول خداست و پیغامبر خدای ، « **والّذین معه** » ، و ایشان که باوی‌اند(از گرویدگان) ، « **اشدّآء علی الکفار** » ، سخت‌اند بر کافران ، « **رحمآء بینهم** » ، بایکدیگر بریکدیگر مهربان اند ، « **تریهم رکعاً سجداً** » ، ایشانرا [نمازگران] بینی راکعان وساجدان « **یبتغون فضلاً من الله و رضواناً** » ، ازخدای عزوجل نیکوئی وپاداش میجویند وخوشنودی او ، « **سیماهم فی وجوهم** » ، نشامندی ایشان دررویهای ایشان ، «**من اثر السجود**» ازنشان نماز ، « **ذلك مثلهم فی التورية** » ، صفت ایشان در **تورية موسی** اینست ، « **و مثلهم فی الانجیل** » ، و مثل ایشان در **انجیل عیسی** ، « **کزرع اخرج شطأه** » ، چون نوکشتی(۱) که بیرون داد تخ خویش ، الله بیرون آورد تخ آن ، « **فآزره** » ، و نیروی داد آنرا ، « **فاستغلظ** » ، تا محکم شد [و نیروی گرفت وبنه کرد که شاخ برتاوست] ، « **فاستوی علی سوقه** »، تا بربنهاء خویش راست ایستاد ، « **یعجب الزراع** » ، سخت خوش آید برزگران را تا ایشانرا بشگفت آرد ، « **لیغیظ بهم الکفار** » ، تاالله برسول خویش ویاران او کافرانرا بدردآرد. « **وعدالله الذین آمنوا** » ،وعده‌دادالله‌ایشانرا که‌بگرویدند،«**وعملوا الصالحات**» وکارهای نیک کردند ، « **منهم** » ، از ایشان ، « **مغفرة و اجراً عظیماً** (۲۹) » آمرزشی و مزدی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « لقد رضی الله عن المؤمنین اذیبایعونك تحت الشجرة » این آیت درشأن **اهل حدیبیه** فروآمد . **اصحاب بیعة الرضوان** وسبب این بیعت

۱ - در نسخه ج : کشتی است

آن بود که رسول خدا درسال ششم از هجرت قصد زیارت **کعبه** کرد و هفتاد شتر باخود میبرد که قربان کند. این خبر **بمکه** رسید **وقریش** هم جمع شدند، باسازحرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر باز گردانند و نگذارند که در**مکه** شود. رسول گفت: مارا کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند. دلیلی فراپیش آمد و ایشانرا بکوه و شکسته همی برد تا بهامون **حدیبیه** رسیدند. چون مکیان آگاه شدند، ایشان فروآمده بودند. مرکب رسول (ص) آنجا زانو بزمین زد. رسول گفت: حبسهاحابس الفیل، آنگه گفت: هرچه **قریش** از من درخواهند از تعظیم خانه وصلت رحم، ایشانرا مبذول دارم. درآن حال **عکرمه** با پانصد سوار کفار بحرب بیرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت. رسول خدا با**خالدبن‌ولید** گفت این‌عمّ تواست شرّوی ترا کفایت باید کرد. **خالد** بیرون آمد. و گفت: اناسیف‌الله وسیف رسوله. این نام بروی برفت و حقیقت شد، پس یاران ایشانرا بسنگ بتاختند وبهزیمت کردند. پس رسول خدا **خراش‌بن ابی‌امیّةالخزاعی بمکه** فرستاد تا با اشراف **قریش** سخن گوید و ایشانرا خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نیامده که بعمره آمده و زیارت کعبه، و **خراش** را بر شتر خود نشاند، شتری که نام وی **ثعلب** بود.

کافران بوی التفات نکردند و سخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست، آنرا پی زدند وخواستند که **خراش**را بکشند اما قومی دیگر ایشانرا ازقتل وی‌منع کردند واورا رهائی دادند. **خراش** بازآمد واحوال بارسول بگفت. رسول(ص) خواست که **عمرخطاب** را فرستد پیغام بایشان. عمر گفت یا رسول‌الله ایشان‌صلابت من دانند ومرا بنزدیک ایشان خویش و پیوند نیست، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند، اما **عثمان** مردی رفیق مشفق است و درمیان ایشان خویشان دارد که ویرا یاری دهند، فرستادن وی مگر صوابتر آید. رسول سخن **عمر** بپسندید و **عثمان** را گفت - ترا **بمکه** باید رفت و**قریش** را بباید دید و بوجه الفت ورفق سخن باید گفت مگر صلاحی پدید آید. یا **عثمان قریش** را گوی که **محمد** بحرب شما نیامده وقصد وی جز زیارت**کعبه** وطواف نیست وشتران آورده قربانی را او، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لابد باشما حرب کند.

عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء **مکه** برلشکر **قریش** رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت ، آنگه گفت ای جماعت **قریش** : این احلامکم و این عقولکم ؟ کجا رفت عقل وحلم شما که بجنگ **محمد** آمده‌اید ؟ یاد ندارید که روز **بدر** با اشراف شما چه کرد . گمان مبرید که نشستن وی در صحرا **حدیبیه** ازروی عجز است . او را عجز نیست اما برشما شفقت میبرد و حق خویشی نگه‌میدارد، ورنه اهلاك شما بر دست وی و بر یاران وی آسانست . وی از بهر عمره و زیارت **کعبه** آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پشیمان شوید . و در میان آن جمع مردی بود از خویشان **عثمان** ، نام وی **ابان‌بن سعیدبن ابی‌العاص**، برخاست و **عثمانرا** در بر گرفت و سخن وی بپسندید و گفت اشراف ما و مهتران‌ما درشهراند و این سخن با ایشان میباید گفت . ترا امان دادم تا این پیغام **محمد** (ص) بایشان برسانی . براین اسب نشین تا من ردیف تو باشم و **بمکه** اندررویم و این سخن که همی گوئی بسمع اشراف **مکه** رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند . **عثمان** رفت و سادات و اشراف **مکه** را دید ، مرایشانرا گفت ـ **محمد مصطفی** رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما وپیغام داد که ـ من نه بحرب وجنگ آمده ام ، ومقصود من زیارت **کعبه وحرم** است وعمره، شما مرا بعرب باز گذارید. اگر هلاك شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز وشرف شما را بود. جماعتی گفتند آنچه **محمد** میگوید طریق انصاف است وما را باوی حرب کردن روی نیست. باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما **محمد** را بگذاریم که در **مکه** آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز **مکه** او را خالی کنیم تا درآید بی‌سلاح ، وعمره کند و باز گردد.

آنگاه **عثمان** را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن. **عثمان** گفت من چون طواف کنم و آنکس که از من برخدای عزوجل عزیزتر است طواف نمیکند . پس **عثمان** را نگذاشتند که نزدیک رسول باز گشت روزی چند در **مکه** توقف کرد واندر **مکه** جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند وبدیدار **عثمان** شاد گشتند وسکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آنروز از شادی دیدار **عثمان** ایمان ظاهر

کردند. ودر آنروزها مر **عثمان** را تبع بسیار پدید آمد ازمؤمنان وبآن سبب گفت و گوی در **مکه** افتاد وعداوت **قریش** ظاهر گشت وجماعتی از لشکر **قریش** بشب برخاستند وبطرف لشکر اسلام آمدند وفرصت همی‌جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و بیکدیگر درآویختند و قومی از هردوجانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، پس خبر در افتاد که مکیان **عثمان** را بکشتند، رسول خدا عظیم دلتنگ شد. سوگند یاد کرد که اگر اورا کشته اند من باز نگردم الابحرب و بقتل هر که فرا پیش آید تا مکافات ایشان بایشان رسانم. آنگه رسول برخاست ودر زیر آندرخت شد که قرآن آنرا نام برده که: «تحت‌الشجرة» وکانت سمرة **و معقل‌بن یسارالمزنی** قائم علیه رافع غصناً من اغصانها. **عمر خطاب** را فرمود که بآواز بلند ندا کن تا یاران جمله حاضر آیند که **جبرئیل** آمده ازحضرت عزت وما را بیعت فرمود. **عمر** آواز برداشت وندا کرد. خروشی وجوشی درلشکر گاه افتاد. هر که در لشکرگاه بود روی برسول آورد مگر یک تن که در نفاق متهم بود و هو **جدبن قیس** فانه اختبأ تحت ابط ناقته. همه با رسول بیعت کردند که با **قریش** حرب کنند و از قتال نگریزند وپشت بندهند و این بیعت را بیعةالرضوان گویند وآن اصحاب را **اصحاب الشجرة** گویند. وکان علامة اصحاب رسول‌الله (ص) معه فی‌غزاة **یا اصحاب الشجرة**، **یا اصحاب سورة البقرة**. چون از بیعت فارغ شدند وساز حرب بساختند، **قریش** اندیشمند شدند. **عروة ابن مسعود الثقفی** قریش را گفت شما دانید که من با شما موافق ام و درمن تهمتی نیست اگر صواب باشد تا من بروم و از حال وی بررسم تا در هرچه کنیم بر بصیرت باشیم. **عروة** آمد بنزدیک رسول وگفت یا **محمد** کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آئی وترا ظفر بود، خلقی را از ایشان بکشی و مستاصل کنی. وهرگز شنیدی که کسی قوم و قبیلهٔ خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیائی این قوم تو بگریزند وترا تنها بگذارند وبهیچ حال ترا صواب نباشد. **با قریش** قتال کردن وبسبب این قوم رذال اهل خودرا مقهورداشتن. **بوبکر صدیق** خشم گرفت وبرو حرج کرد و بتان را دشنام داد وکسی را که با ایشان نازد وگفت شما برای بت

حرب همی کنید و جان فدا همی کنید و ما برای خدای حرب نکنیم. و **عروة** صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سر از پیش وی برنمیداشتند وباواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرك همی کردند و دست بدست همی دادند و **عروة** درحال سخن گفتن بارسول دست فراخ همی زد، **مغیرة بن شعبة** ایستاده بود تیغ کشیده، گفت - ای بی‌حرمت دست بجای دار وبحرمت باش ورنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. **عروة** برخاست و بنزدیك **قریش** باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوك جهان بسیار دیدم از **عرب وعجم**، **کسری** را دیدم و **قیصر** را دیدم وهرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم را ندیدم که توقیر و تعظیم و احترام کسی چنان دردل دارند که اصحاب وی از وی دارند مانا که اگر روی باهل شرق وغرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد. این حرب درباقی نهید وجنگ چندان کنید که آشتی را جای باشد. او میگوید- من بطواف **کعبه** وزیارت خانه آمدم وکس را نرسد که اورا از زیارت **کعبه** منع کند. مردی برخاست از **بنی کنانة** گفت: من بروم وحقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا تا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیك لشکر گاه اسلام رسید رسول(ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از **بنی کنانة** و ایشان قومی اند که شتران قربانی را نشان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آنرا تعظیم نهند، این شتران را پیش وی باز برید. یاران احرام گرفته و شتران قربانی درپیش کرده، لبیك گویان پیش وی باز شدند. آن مرد چون ایشانرا بدان حال دید گفت: سبحان الله ماینبغی لهؤلاء ان یصدّوا عن البیت. کسی را نرسد و نسزد که ایشان را از خانهٔ **کعبه** منع کند. دیگری بیامد نام وی **حلیس بن علقمة** سید اعراب، و یاران را درآن حال برآن صفت دید، بازگشت **قریش** را گفت - کسی که قصد خانه **کعبه** دارد برآن صفت که من دیدم شتران قربانی باقلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت **کعبه** و طواف خانه در دل داشته ازکجا روا بود منع ایشان کردن وباز گردانیدن. **قریش** گفتند- تو مردی اعرابیی دراین کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت- والله که من باشما درین کار همداستان نه‌ام ورشما **محمد**را ازخانه باز گردانید،

من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند تا چندان بهم آیند که شما طاقت ایشان ندارید ، **قریش** بترسیدند و راه صلح جستند . **سهیل‌بن‌عمرو** را فرستادند بنزدیک رسول تا صلح کند. رسول خدا چون **سهیل**را دید بنام‌وی فال‌زد برعادت عرب ، گفت ـ سهّل لکم من امورکم واین صلح آن فتح است که رب‌العالمین فرمود در ابتداء سورة :«انّا فتحنا لک فتحاً مبینا »

قوله : « لقدرضی الله عن المؤمنین اذیبا یعونک تحت‌الشجرة فعلم مافی قلوبهم » ، من‌الصدق والوفاء وصحةالعقاید ونصرة الرسول، « فانزل السکینة علیهم» یعنی الصبر وسکون النفس‌الی صدق‌الوعد وقوة‌القلب حتی‌اطمأنّت الی اطاعةالرسول، « و اثابهم فتحاً قریباً » یعنی فتح **خیبر** ، « ومغانم کثیرةً یأخذونها » من اموال **یهود خیبر** و کانت **خیبر**ذات عقار واموال فاقتسمها رسول‌الله (ص) بینهم، « و کان‌الله عزیزاً حکیما » .

« وعدکم الله مغانم کثیرةً تاخذونها » ، و هی‌الفتوح التی تفتح لهم مع النبی (ص) وبعده و کل مغنم یقسم فی‌هذه‌الامة الی یوم القیمة ، « فعجّل لکم هذه » ، یعنی غنیمة **خیبر** ، « و کفّ ایدی الناس عنکم » ، و ذلک ان النبی(ص) لما قصد **خیبر** وحاصر اهلها همّت قبائل‌من **بنی اسد** و **غطفان** ان یغیروا علی عیال المسلمین و ذراریهم **بالمدینة** فکفّ‌الله ایدیهم بالقاء الرعب فی‌قلوبهم وقیل ـ کفّ‌ایدی الناس عنکم یعنی ایدی اهل **مکة** بالصلح، « ولتکون » کفهم وسلامتکم، « آیةً » للمؤمنین علی صدقک و یعلموا ان الله هوالمتولی حیاطتهم و حراستهم فی مشهدهم ومغیبهم ، « ویهدیکم صراطاً مستقیماً» یثبّتکم علی‌الاسلام‌ویزیدکم بصیرة ویقیناً بصلح **المدینة** و فتح **خیبر**

«واخری لم تقدروا علیها» ، ای ـ وعدکم الله فتح بلدة اخری‌لم تقدروا علی فتحها فیما مضی ، « قد احاط‌الله بها » ، علماً انها ستصیر الیکم ، قال **ابن عباس** و **الحسن** و **مقاتل** هی غنائم **فارس** و **الروم** وقال **قتاده** هی فتح **مکة** ، « وکان الله علی کل شیءٍ قدیرا ».

« ولو قاتلکم الذین کفروا» ، معناه ـ لوقاتلکم **قریش** یوم **الحدیبیة** ،

«لولّوا الادبار» ، لانهزموا ، ای ـ لم یکن قتال و لو کان قتال لکان بهذه الصفة ، « ثم لایجدون ولیاً » ، ینصرهم ، « ولانصیراً » یلی امرهم.

« سنة الله» ، یعنی کسنة الله «التی قدخلت من قبل» ، فی نصرة رسله کقوله :ـ « انا لننصر رسلنا » و کقوله : « و کان حقاً علینا نصر المؤمنین » ، « ولن تجد لسنة الله » ، فی نصرة رسله « تبدیلاً » تغییراً وقیل ـ سن سنة قدیمة فیمن مضی من الامم انّ کل قوم قاتلوا انبیاءهم انهزموا ولن تجد لسنّة الله تبدیلاً

« و هوالذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، ظفر المسلمون یومئذ بقوم من اهل **مکة** یقال ـ کانوا اثنین و ثمانین رجلاً ، فأتوا بهم رسول الله و قد کانوا رموا عسکر المسلمین بالنبل و آذوهم و قتلوا منهم رجلاً یقال له ـ **ابن زنیم** فقال لهم رسول الله (ص) ـ الکم عهد او ذمام فقالوا لا فخلّی سبیلهم فانزل الله هذه الایة . وقال **عبدالله بن مغفل المازنی** ـ کنا مع النبی (ص) **بالحدیبیة** فی اصل الشجرة التی قال الله تعالی فی القرآن و علی ظهره غصن من اغصان تلک الشجرة فرفعته عن ظهره و **علی بن ابیطالب** بین یدیه یکتب کتاب الصلح فخرج علینا ثلثون شاباً علیهم السلاح فثاروا فی وجوهنا فدعا علیهم نبی الله (ص) فاخذالله بابصارهم فقمنا الیهم فاخذناهم فقال لهم رسول الله ـ هل جعل لکم احد اماناً، قالوا اللهم لافخلّی سبیلهم فذلک قوله :ـ «کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » وقیل ـ « کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، بالصلح من الجانبین وقیل ـ کفّ ایدیهم عنکم بالرعب لقوله : نصرت بالرعب و ایدیکم عنهم بقوله :ـ « ولولارجال مؤمنون » الایة. « ببطن مکة » ، **هوالحدیبیة** لانها من ارض الحرم وقیل ـ ببطن **مکة** ای ـ بارض **مکة** و الحرم کله **مکة** وقیل ـ «من بعد ان اظفرکم علیهم» بفتح **مکة** « و کان الله بما تعملون بصیرا ».

« هم الذین کفروا » یعنی **قریشا** « وصدّوکم » ، عام الحدیبیة ، «عن المسجد الحرام» ، ان تطوفوا للعمرة ، « والهدی » یعنی وصدّوا الهدی ، «معکوفاً » محبوساً ، « ان یبلغ محلّه » ، ای منحره و محل الهدی **منی** و قیل ـ محل هدی العمرة **مکه** و محل هدی الحج **منی** و الهدی جمع هدیة ولم یؤنث لان الجمع اذا لم یکن بین واحده وجمعه الا الهاء جاز تذکیره و تأنیثه و الهدی هی البُدن التی ساقها رسول الله (ص)

و کانت سبعین بدنة« معکوفاً » کانت تاکل الوبر من‌الجوع ، « ولولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات » ، یعنی المستضعفین بمکة ، « لم تعلموهم ان تطؤهم » ، یعنی ان تقتلوهم ، « فتصیبکم منهم » ای ـ من جهتهم ، « معرة » ، ای ـ اثم و قیل ـ دیة وقیل ـ کفارة لان‌الله عزوجل اوجب علی قاتل‌المؤمن فی‌دارالحرب اذالم یعلم ایمانه الکفارة فقال تعالی : « فان کان من قوم عدوّ لکم و هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة » . قوله : « بغیر علم » ، فیه تقدیم و تأخیر تقدیره ـ ان تطاؤهم بغیر علم فتصیبکم منهم معرة وجواب هذاالکلام محذوف تأویله: لاذن لکم فی‌دخول مکة و لسلّطکم علیهم و لکنّه حال بینکم و بین ذلک.

میگوید ـ اگرنه از بهر آن مستضعفان بودی که در**مکه** اند مردان وزنانی که ایمان خویش پنهان دارند وشما ایشانرا نشناسید وبنادانی ایشانرا بکشید وشمارا بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما رسد ، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خودرا کشتید اگرنه این بودید ما شما را برایشان مسلط کردید[1] ودر **مکه** گذاشتید[2] آنکه گفت : « لیدخل الله فی رحمته » ، ای ـ فی دین الاسلام ، « من یشاء » ، من اهل **مکه** بعد الصلح قبل ان تدخلوها ، این همه بآن کرد الله تا آنرا که خواهد از اهل **مکه** دردین اسلام آرد پیش از آنکه شما در**مکه** روید وفتح **مکه** باشد. ثم قال : « لوتزیّلوا » ، ای ـ تمیزّوا یعنی ـ المؤمنین من الکافرین، « لعذّبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما» بالسبی و القتل بایدیکم. اگرآن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافرانرا بدست شما عذاب کردید[3] بسبی وقتل قال قتاده فی هذه الایة : ان الله یدفع بـالمؤمنین عن الکفار کما دفع بالمستضعفین من‌المؤمنین عن مشرکی **مکه**.

روی ان **علیاً** (ع) : سأل رسول‌الله (ص) عن‌قول‌الله عزوجل : « لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً». قال ـ هم‌المشرکون من اجداد رسول‌الله وممّن

۱ ـ در نسخه ج ؛ کردیمی

۲ ـ در نسخه ج ؛ گذاشتیمی

۳ ـ در نسخه ج ؛ کردیمی

كان بعدهم في عصره ، كان في اصلابهم المؤمنون فلولا تزيّل المؤمنين عن اصلاب الكافرين لعذب‌الله الكافرين عذاباً اليماً.

« اذجعل الذين كفروا » معناه ـ و اذكر اذ جعل و قيل ـ هو متصل بقوله: ـ « لعذبنا » و« الحمية »الانفة و« حمية الجاهلية» انفتهم من الاقرار برسالة **محمد**(ص) و الاستفتاح ببسم‌الله الرحمن الرحيم وذلك انه لما امر رسول‌الله **علياً** ان يكتب كتاب ـ الموادعة بينه و بين اهل **مكة** املى عليه بسم‌الله الرحمن الرحيم فقال سهيل ـ انا لانعرف الرحمن ولو كنا نصدقك ما قاتلناك وما صددناك ولكن اكتب كما كنا نكتب : باسمك اللهم. ففعل رسول‌الله (ص) « فانزل‌الله سكينته على‌رسوله وعلى المؤمنين » اى وقاراً و صبراً حتى لم يدخلهم ما دخلهم من الحمية فيعصواالله في‌قتالهم ، « والزمهم كلمة ـ التقوى » قال **ابن‌عباس** و **مجاهد** و **قتادة** و **السدى** واكثر المفسرين : كلمةالتقوى لااله الاالله و روى عن **ابيّ بن كعب** مرفوعاً و قال **على** و **ابن‌عمر** : كلمة التقوى لااله الاالله و الله اكبر . وقال **عطاءبن ابى‌رباح** : هي‌لااله الاالله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شيْ قدير قال **عطاء الخراساني** : هى لا اله الاالله محمدرسول‌الله و قال **الزهرى** : هى بسم‌الله الرحمن الرحيم ».

و معنى « الزمهم » ، اوجب عليهم وقيل ـ الزمهم الثبات عليها ، « وكانوا احق بها » من غيرهم ، « و » كانوا « اهلها » ، في‌علم الله لان الله تعالى اختار لنبيه و صحبة نبيه اهل الخير ، و قيل ـ ان الذين كانوا قبلنا لايكون لاحد ان يقول لااله الاالله في‌اليوم والليلة الا مرة واحدة لايستطيع يقولها اكثر من‌ذالك وكان قائلها يمدّبها صوته حتى ينقطع‌النفس ، التماس بركتها و فضيلتها و جعل‌الله لهذه الامة ان يقولونها متى شاؤا و هو قوله : « و الزمهم كلمةالتقوى و كانوا احق بها » من ـ الامم‌السالفة. وقال **مجاهد**: ثلث لايحجبن‌عن الرب: لااله الاالله من‌قلب‌مؤمن ودعوة الوالدين ودعوة المظلوم ، « وكان الله بكل شيْ عليماً » فيجرى الاموعلى‌مصالحها.

« لقد صدق‌الله رسوله الرؤيا بالحق » ، رسول خداى پيش‌ازآنكه **بحديبيه** رفت در**مدينة** بخواب نمودند اوراكه فراوى گفتند: ليفتحن عليك مكة . اين‌شهر**مكه** بر تو گشاده شود و وقت آن فتح درخواب معين‌نكردند . رسول بایاران گفت كه‌فتح

مکه سرا درخواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال‌در**مکه** روند. پس چون از **حدیبیه** بصلح باز گشتند و رسول بصلح کردن وباز گشتن رغبت نمود یاران گفتند با یکدیگر : الیس کان یعدنا رسول الله (ص) ان‌نأتی البیت فنطوف به. در خبراست که **عمربن خطاب** گفت یا رسول‌الله نه تو باما گفته‌ای که درخانهٔ **کعبه** رویم وطواف کنیم ؟ رسول گفت بلی من گفته‌ام . اما با تو گفتم که امسال رویم یادیگر سال گفت - نه یا رسول‌الله که وقت آن معین‌نکردی رسول گفت- پس می‌دان که تو درخانهٔ **کعبه** روی وطواف کنی و بروفق این‌رب‌العالمین آیت فرستاد.

« لقد صدق الله رسوله الرؤیـا بالحق » راست نمود الله رسول خویش را آن خواب براستی و درستی ثم اخبرالله عن‌رسوله انه قال : « لتد خلن المسجدالحرام ان شاء الله آمنین » آنگه رسول خدای فرمود فرایـاران بحکم آن خواب که او را نمودندکه- شما ناچار درروید در مسجد حرام ناترسندگان وایمن گشته از دشمنان و هرچندکه در آن دخول بیقین بود اما کلمهٔ استثنا بحکم ادب گفت که او را گفته بودند- « ولا تقولن لشیٔ انی فاعل ذلک غداً الا ان‌یشاء الله » و قیل - الاستثناء واقع علی‌الامن لاعلی‌الدخول لان الدخول لم‌یکن فیه شک کقول النبی (ص) عند دخول - المقبرة: وانا ان شاءالله بکم لاحقون . فالاستثناء یرجع الی اللحوق لا الی الموت . قال **الحسین‌بن الفضل** : یجوزان یکون الاستثناء من‌الدخول لان بین‌الرؤیا وتصدیقها سنة ومـات منهم فی تلک‌السنة انـاس فمجازالایة - لتدخلن المسجدالحرام کلّکم ان شاء الله .قیل - ان ها هنا بمعنی اذ، کقوله تعالی : « وانتم‌الاعلون ان کنتم‌مؤمنین » یعنی- اذ کنتم . قال **عبدالله‌بن مسعود** -من قال لک‌انت مؤمن فقل ان شاءالله و هوقول جمیع اهل‌السنة فی‌الاسم ، اذاسئل امؤمن انت‌قال ان‌شاء الله .واما فی‌الفعل‌فاذا قیل‌له- آامنت فیقول آمنت‌بالله ولا یستثنی و اما الشاك فی‌ایمانه فلیس بمؤمن و انما یستثنی المؤمن لانه یعلم ایمانه ولا یعلم اسمه عندالله عزوجل . قوله : « محلقین رؤسکم ومقصرین » فالتحلیق و التقصیر تحلتاالاحرام ، و التحلیق افضل من‌التقصیر . حلق رسول‌الله (ص) رأسه بمنا واعطی شعرشق رأسه **اباطلحةالانصاری** و هو زوج**ام‌سلیم** هی‌والدة **انس‌بن‌مالك** فکان **آل‌انس** یتهادونها بینهم « فعلم مالم تعلموا » ای-

علم من تأخير ذلك مالم تعلموا و هو ما ذكر من قوله : « ولولا رجال مؤمنون » ، الاية . وقيل ـ علم الله انه سيكون فى السنة الثانية ولم تعلموا أنتم فلذلك وقع فى نفوسكم ماوقع . وقيل ـ علم من صلاح الصلح ، مالم تعلموا . و قيل ـ علم انه يفتح خيبر ولم تعلموا « فجعل من دون ذلك » اى ـ من قبل دخولهم المسجد الحرام ، « فتحاً قريباً » وهو فتح **خيبر** و قيل صلح **الحديبيه** اسمّاه « فتحاً قريباً » ، اى ـ تصلون بعده قريباً الى دخول **مكة** . قال **الزهرى** : مافتح فى الاسلام فتح كان اعظم من صلح **الحديبية** لانه انما كان القتال حيث التقى الناس فلما كانت الهدنة وضعت الحرب و امن الناس بعضهم بعضاً ، فالتقوا وتفاوضو فى الحديث و المناظرة فلم يكلم احد بالاسلام يعقل شيئاً الادخل فيه . لقد دخل فى تينك السنتين فى الاسلام مثل من كان فى الاسلام قبل ذلك واكثر ، قوله :

« هوالذى ارسل رسوله بالهدى » يعنى بالبيان الواضح وهوالقرآن وقيل شهادة ان لااله الاالله « و دين الحق » يعنى الاسلام ، « ليظهره على الدين كلّه » ، اى ـ ليظفره و يعليه كقوله : « فاصبحوا ظاهرين » اى ـ عالين . تقول ظهرت السطح اى ـ علوته ، والمعنى ـ ليظهر دين الاسلام ويبطل سائر الملك و ذلك كائن عند نزول **عيسى** (ع) وقيل قد فعل ذلك لانه ليس من اهل دين الا وقدقهرهم المسلمون وظهروا عليهم وعلى بلدانهم اوعلى بعضها و ظهورهم على بعض بلدانهم ظهورهم عليهم . ويحتمل ان تكون الهاء راجعة الى الرسول ، تأويله ليظهر **محمداً** على اهل الدين كلّه و قيل ـ ليطلع **محمداً** على كل الفرائض فيكون ظاهراً له كاملاً ، « و كفى بالله شهيداً » لنبيه و شهادته له ما آتاه من المعجزات و قيل ـ « و كفى بالله شهيداً » على انه نبى صادق فيما يخبر .

« محمد رسول الله » . قال **ابن عباس** : شهدله بالرسالة ثم قال مبتدئاً : « والذين معه » من المؤمنين يعنى الصحابة « اشدّاء على الكفار » ، غلاظٌ عليهم كالاسد على فريسته لاتأخذهم فيهم رأفة ، « رحماء بينهم » ، متعاطفون متوادّون بعضهم لبعض كالولد مع الوالد كما قال : اذلّة على المؤمنين اعزة على الكافرين » . « تريهم ركعاً سجداً » ، اخبر عن كثرة صلوتهم ومداومتهم عليها ، « يبتغون فضلاً من الله و رضواناً » ، ان يتقبل

اعمالهم التی اثوابها علی قدر امکانهم. و قیل - «یبتغون فضلاً من الله»، ان یدخلهم الجنة، «و رضواناً»، ان یرضی عنهم «سیماهم»، ای - علامتهم، «فی وجوههم من اثر السجود»، اختلفوا فی هذا السیماء فقال قوم - هونور و بیاض فی وجوههم یوم القیمة یعرفون به انهم سجدوا فی الدنیا و هو روایة **عطیة العوفی** عن **ابن عباس** و قال **الربیع بن انس** : استنارت وجوههم من کثرة ماصلّوا وقال **شهربن حوشب** : تکون مواضع السجود من وجوههم کالقمر لیلة البدر وقال **الثوری** : یصلون باللیل فاذا اصبحوا رای ذلک فی وجوههم. بیانه قوله - من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار. و قیل لبعضهم - مابال المتهجدین احسن الناس وجوهاً، فقال - لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره. و فی روایة **الوالبی** عن **ابن عباس** قال: هوالسمت الحسن والخشوع و التواضع والمعنی - ان السجود اورثهم الخشوع و السمت الحسن الذی یعرفون به. و قال **الضحاک** هو صفرة الوجه و امارة التهجد فی وجوههم من السهر و قال **الحسن** : اذا رأیتهم حسبتهم مرضی وماهم بمرضی وقال **سعیدبن جبیر** : هواثر التراب علی الجباه. قال **ابوالعالیة** - لانّهم یسجدون علی التراب لاعلی الاثواب.

و قال **عطاء الخراسانی** - دخل فی هذه الایة کلّ من حافظ علی الصلوات الخمس، «ذلک مثلهم»، ای - ذلک الذی ذکرت، صفتهم «فی التوریة» عُرّفوا الی بنی اسرائیل بهذا الوصف لیعرفوهم اذا ابصروهم ثم ابتدأ فقال «ومثلهم فی الانجیل کزرعٍ اخرج شطأه» **قرأ ابن کثیر و ابن عامر** شطأه بفتح الطاء وقرأ الاخرون بسکونها و هما لغتان کالنهر و النهر، والشط فراخ الزرع التی تنبت الی جانب الاصل، یقال - اشطأ الزرع فهو مشطی اذا افرخ «فآزره»، ای - اعان الزرع الشطأ و قوّاه والازر القوة «فاستغلظ» ای - غلظ الشطأ، «فاستوی علی سوقه»، ای - تناهی و تم وصار کالاصل و سوقه جمع ساق الزرع ای - قصبه وهذا مثل ضربه الله تعالی لاصحاب **محمد**(ص) یعنی - انهم یکونون قلیلاً ثم یزدادون ویکثرون ویقوون، «یعجب الزراع» ای - یسر الاکرة و یتعجبون من قوته، «لیغیظ بهم الکفّار» تأویله - لیغیظ الله بهم الکفار ای - ان النبی خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتی کثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل **مکة** و کفار العرب والعجم. قال **سفین بن عیینة** **لهرون الرشید** - من غاظه حسن حال

اصحاب رسول‌الله (ص) فهو كافر و عن **مبارك بن فضالة** عن **الحسن** قال: «والذين معه» **ابوبكر الصديق**، «اشدآء على الكفار» **عمر بن الخطاب**، «رحماء بينهم» **عثمان بن عفان**، «تريهم ركعاً سجداً» **علي بن ابيطالب**. «يبتغون فضلاً من الله ورضواناً» بقية العشرة المبشرون بالجنة، «كمثل زرع» الزرع **محمد** (ص) «اخرج شطأه» **ابو بكر** «فآزره» **عمر** «فاستغلظ» **عثمان** يعني ـ استغلظ **عثمان** للاسلام، فاستوى على سوقه **علي بن ابيطالب** استقام الاسلام بسيفه، «يعجب الزراع» المؤمنون، «ليغيظ بهم الكفار» قول **عمر** لاهل **مكة** بعدما اسلم ـ لانعبد الله سراً بعداليوم.

وفي الخبر الصحيح عن **عبدالرحمن بن عوف** عن النبي (ص) قال: **ابوبكر** في الجنة و **عمر بن الخطاب** في الجنة و **عثمان بن عفان** في الجنة و **علي بن ابي طالب** في الجنة و **طلحة** في الجنة و **الزبير** في الجنة و **عبدالرحمن بن عوف** في الجنة و **سعد بن ابي وقاص** في الجنة و **سعيد بن زيد** في الجنة و **ابوعبيدة بن الجراح** في الجنة. وعن **انس بن مالك** عن النبي (ص) ـ قال ارحم امتي **ابو بكر** واشدهم في امر الله **عمر** واصدقهم حياء **عثمان** و اقضاهم **علي** و افرضهم **زيد** و أقراهم **ابي** واعلمهم بالحلال و الحرام **معاذ بن جبل**. ولكل امة امين وامين هذه الامة **ابوعبيدة بن الجراح**. وعن **ابن عمر** قال قال رسول‌الله لعلي. يا **علي** انت في الجنة وشيعتك في الجنة وسيجئ بعدي قوم يدعون ولايتك. لهم لقب يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون: قال يارسول‌الله: ماعلامتهم قال يا **علي** انه ليست لهم جمعة ولا جماعة يسبون **ابابكر** و **عمر** و قال **ابن ادريس** ماآمن ان يكونوا قدضارعوا الكفار يعني **الرافضة** لان الله عزوجل يقول «ليغيظ بهم الكفار»، اي ـ انما كثرهم وقواهم ليكونوا غيظاً للكافرين. قال **مالك بن انس** ـ من اصبح وفي قلبه غيظ على اصحاب رسول‌الله (ص) فقداصابته هذه الاية قوله: ـ «وعدالله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» قال **ابوالعالية** ـ العمل الصالح في هذه الاية حب الصحابة، «منهم مغفرة واجراً عظيماً». الكناية في قوله ـ منهم راجعة الى معنا الشطأ وهم الداخلون في الدين بعدالزرع الى يوم القيمة، يعني ـ من يدخل في الاسلام بعدالصحابة الى يوم القيمة وفي جملتهم من يوصف بالعمل الصالح و منهم من لا يوصف به. وقيل ـ هي لبيان الجنس وقيل ـ هم الذين ختم (١) منهم الايمان وقيل ـ هذا الوعد لهؤلاء

١ ـ كذا و ظاهراً: حتم صحيح است.

الذین ذکروافی‌الآیة وهم‌اصحاب النبی (ص) و ان‌کان سائرالمؤمنین قدوعدهم‌الله المغفرة. و قیل ـقوله منهم کقوله یغفرلکم من ذنوبکم هی کلمة صلة کقول‌الشاعر :

ماضاع‌من کان‌له صاحب یقدران یصلح من شأنه

فـانمـاالـدار بسکـانهـا و انمـا المرء بـا خـوانه

النوبةالثالثة

قوله تعالی : «لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین اذیبا یعونک تحت‌الشجرة» بدان که قصهٔ بیعة الرضوان **اصحاب‌شجرة** قصه‌ای عظیم‌است و کاری بزرگ که درهیچ‌وقت از اوقات عهد اسلام ودرعصر رسالت مثل آن نرفت. وهی من‌معاقل‌السودد والشرف فی‌الاسلام و آنرا بیعةالرضوان از بهرآن خوانندکه الله تعالی خلعت رضاء خود نثار آن جمع کرد که در زیر آن درخت دست عهد بیعت گرفتند با رسول(ص) ، واندرآن ساعت فرمان آمد ازحق جل جلاله تادرهای آسمان بگشادند وفریشتگان ازذروهٔفلك بفرمان ملك نظاره کردند مرآن گروه‌را که با رسول خدا بعشق جان و صدق دل وعهدتن بیعت کردند و از الله تعالی فرمان‌بود برطریق مباهات که : ای مقربان افلاك و ای ساکنان ذروهٔ سماك نظاره کنید بآن جمع یـاران که از بهر اعزاز دین اسلام واعلاء کلمهٔ حق میکوشند مال بذل کرده وتن سبیل ودل فدا و دروقت قتال روی عزیز نشانهٔ تیر کرده وسینهٔ منور بنوراسلام سپر ساخته.

شراب‌ازخون‌وجام‌از کاسهٔ‌سر بجای بانگ رود آواز اسپان[1]

بجای دستهٔ گل دستهٔ تیغ بجای قرطه برتن درع و خفتان

هرچند که درویشان و دل ریشان اند لکن درجریدهٔ فضل من سطر، مقدم ایشان‌اند. گواه باشید ای مقرّبان که من ازایشان خوشنودم ودرحشرقیامت هریکی‌را ازایشان درامت **محمد** چندان شفاعت دهم که ازمن خوشنود گردند. وازاین‌عهد تا آخر دور هرمؤمنی که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان درقبول این بیعت سوافق بود، من آن مؤمن را همان خلعت‌دهم که این مؤمنانرا . و اندر آن ساعت بیعت جملهٔ

---

۱ ـ درنسخه ج : اسبان

صحابه می گفتند: اگر **عثمان** زنده است این بیعت **ازوی** فوت شد و ازاین کرامت‌بازماند. رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که **عثمان** از این کرامت بی‌بهره نبود، از بهر آن که وی باسر رسول خدا **بمکه** رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست‌راست خود برآورد گفت ـ هذه یمینی عنی ودست چپ برآورد و گفت ـ هذه شمالی عن **عثمان**. هردوبرهم نهاد و گفت ـ بیعت کردم ازبهر **عثمان**، زه‌ای کرامت و رفعت زه‌ای دولت و مرتبت که **عثمان** را برآمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت وحیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند ید[1] تا آن کرامت و مرتبت بیافتند ید[2]، غیبت **عثمان** زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت **عثمان** حضور شد از بهر آنکه **عثمان** بوفا امر رسول کمر بسته بود وازدل رسول اثرعنایت ورعایت داشت تا اندرحال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگر دست چپ رسول روزبیعت‌نیابت **عثمان** بداشت تاباآن کرامت رسید. شوق باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که **بابوبکر** میگفت: و اشوقاه الی اخوانی. شوق که زبانرا به‌بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست‌را به‌بیعت آرد. آثار آن عنایت درحق **عثمان** بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر درحق امت بزبان وحی گزار رسالت رسان پیدا گشت. این کرامت در حق امت زیادت از آن نیابت آمد. امیدانست که امت آخرالزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالی: « هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین‌الحق»: الایة. درقرآن چهار هزار جای، ذکر **مصطفی** است بتصریح وتعریض وانواع تشریف، چندان که رسیدیم ازنقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت وصفت وی کردیم و این آیت اشارت است ببدایت بعثت او و تحقیق نبوت ورسالت‌او ومبدء وحی‌پاك از علم بی‌نهایت بدو.

خبر درست است از **عایشه** قالت ـ اول مـا بدیٔ به رسول الله من الوحی

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : بودندی

۲ ـ درنسخهٔ ج : میافتندی .

الرؤ یا الصادقة فکان لایری رؤیا الاجائت مثل فلق‌الصبح . ابتداء وحی که برسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این‌خبر آنست که تاروح پاك وی ازظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت‌را با فاضت جود حق تلقی‌میکند تابلطائف مشاهدت مهذب ومقرب گردد.

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف، بتدریج وحی حق قبول همی کرد، چون نسیم وحی پاك بجان پاك وی رسیدی ، بآشیان صورت بازشتافتی وآن خواب که دیدی کفلق الصبح پیدا آمدی و در آن روز گـار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مدد همی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفـا و بها . آنگه پیغام و امر الهی بعداز کمال مدت شش‌ماه برشخص وی ظاهر گشت و روح‌القدس **جبرائیل** بعد از آن که مکاشف روح وی‌بود مشاهد حس وی شد وبچشم سربدید . چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت ازصحبت خلق دور شد و سلوت همه اندرخلوت جست وعزلت اختیار کرد بغار **حرا** بازشد و آن‌غار صومعهٔ شخص وی گشت ، ازخلق نفور گشته و از خویش وپیوند دورشده سرای وخانه یکبارگی وداع کرده . گاهی درهواء بسط جولان کردی، گاهی درعالم قبض میدان کردی. هفته ای بروبگذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی واز او سخن نشنیدی . دربوتهٔ اختیارش همی گداختند و درمیدان انتظارش همه تاختند. کس نمی دانست که آن مهتر عالم‌را چه دردست ، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند . یکی میگفت ـ عاشق‌است ،درمان او وصال بود . یکی میگفت ـ درویش است ، درمان اومال بود . یکی میگفت ـ یتیم است ودرمانده ، سامان او بخت واقبال بود . یکی میگفت ـ سوداش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش برچه حال بود . خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بدرسیده که در اندوه وغم چنین متحیرشده وزبان حال او میگوید :

اندوه این جهان بسرآید جز آن من　　　معروف شد بگیتی نـام و نشان من

بوطالب بروی مشفق و مهربان بود ، گفت ـ ای چشم و چراغ من وای میوهٔ دل من ، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می‌بینم . اگر ترا غمی است ، غم

خویش با من بگوی ، تا ترا درمان سازم ، اگر مراد تو حشمت و ریاست است ، **قریش** همه مطیع من‌اند. از ایشان ترا خدم وحشم سازم و اگر مراد تو توانگری است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگوی تا بقوت خود از تو دفع کنم . ما را دل و جان از بهر تو بی‌قرار شد . رخسار تو را زرد می‌بینم و باطن پردرد. رخسارت زرد چراست وباطنت پردرد چراست ؟

مهتر(ص) بگریست گفت ـ آن درد که مراست زبان من ازبیان آن عاجز است ومن درمان آن‌ندانم. دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد. من صبر کنم تاهمان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار این ترنم همی کند :

هم تو مگر سامان کنی   را هم بخود آسان کنی
وین درد را درمان کنی   زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید ببرآمد ، شب هجر بپایان رسید و نسیم صبح وصال بردمید و خورشید نبوت در فلک سعادت بنابید، آن مهتر درآن غار بنالید و درحق زارید ، گفت ـ یا دلیل المتحیرین وهادی الضالین‌ای دست‌گیر متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان ، بنده را صبر بیش نماند و با وی جز تن درویش و دل پرریش نماند چون قصهٔ نیاز بدرگاه برداشت، فرمان رسید با جزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند . سید عالم از غار بیرون آمد . بهرسنگی که بگذشت ، بهر درختی که رسید ، هر جانوری که او را پیش آمد ، روی بوی کرد که : السلام علیک یا نبی‌الله ، السلام علیک یا رسول‌الله . و آن مهتر متحیر شده که این چه حالست وچه کار ، این چه روز است وچه راز ، اندوه دلش یکی هزار شده و صبر ازسینهٔ وی بیزار شده ، هم درآن غم بخانه باز آمد. **خدیجه** را گفت ندانم که مرا چه بوده است، همی ترسم که شوریده خواهم گشت ، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود . دیگر روز در خود صبر نیافت ، هم بدان غار شتافت وبرعادت خود نوحه برآورد که : یا دلیل المتحیرین ندا آمد از جبار قدیم ، خداوند عظیم **بجبرئیل** پیک حضرت برید رحمت که ـ یا

جبرئیل پر طاوسی بر گشای و از کنگرهٔ عرش تا دامن فرش همه معطر و معنبر کن، پیغام وسلام ما بآن دوست ما برسان، یا **جبرئیل** یکبارگی ذات صورت خود بر آن دوست اظهار وجلوه مکن که آن دوست درنقطهٔ جمع، مستغرق مشاهدهٔ ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد، تا خوی کند و آرام گیرد وبتدریج حالاً بعد حال سینهٔاو قابل وحی گردد. **جبرئیل** بامر حق از آسمان فرو آمد برابر درغار، برتختی رفیع برهواء آواز داد که: السلام علیک یا رسول‌الله، رسول برو نگرست **جبرئیل** را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود، در خبر است که رسول (ص) خویشتن را از بالاء کوه درمیانداخت و **جبرئیل** او را بفرمان حق نگه میداشت، بعضی عامهٔ علما گویند ـ آن خویشتن انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار **جبرئیل** نداشت ودر نهایت حال **جبرئیل** طاقت صحبت وی نداشت. دراول حال رسول از زمین بر **جبرئیل** مینگرست برهوا و در آخر حال **جبرئیل** از سدرهٔ منتهی بررسول مینگرست برافق اعلی. در اول حال رسول **جبرئیل** را دید بیهوش شد ودر نهایت حال **جبرئیل** یک گام براثر رسول برداشت، باخود بگداخت، چون صعوه ای شد. در بدایت حال سید را در دیدن **جبرئیل** اثر در صفات آمد ودرنهایت **جبرئیل** را ازصحبت سید اثر درذات آمد. این خود سخن اهل ظاهر است دربیهوشی رسول (ص)، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنستکه آن مهتر اندر غار درمشاهدهٔ صفات جلال حق جمع گشته بود وجز کشف غیب مرورا حالی نبود، چون **جبرئیل** را درآن صورت بدید، تفرقه بوی راه یافت که سرّوی بعد از آن که جمع بود بمشاهدهٔ ملک متفرق شد وصعب باشد کسی که از جمع باتفرقه افتد. مهتر (ص) آن ساعت از مشاهدهٔ حق بنظر غیری محجوب گشت از غیرت که او را بود، بروقت خود خویشتن را از کوه درمیانداخت، گفت ـ اگر براین غیرت هلاك شوم دوست تر از آن دارم که لمحتی از دوست محجوب گردم و لهذا قال النبی ـ لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل. رسول بهوش باز آمد وراست بنشست بهوا برنگرست. دیگربار **جبرئیل** خودرا بدو نمود وبروی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجرهٔ **خدیجه** کرد وسلام فریشته اندرهمهٔ ذرات زمین سرایت کرد، بهرسنگ و کلوخ که میرسید باواز همی گفت که : السلام علیك یا رسول‌الله. همچنان متغیر و متحیر بدر حجرهٔ **خدیجه** آمد. رخسارش زرد گشته ، یک طرف عمامه گشاد شد(۱). گفت ـ یا **خدیجه** زمّلینی دثّرینی، مرا بخوابان، چادر برمن پوش، تازمانی آرام گیرم ، سر بربالین نهم من برخود می‌ترسم ، نباید که دیوانه باشم ، اندرهوا شخصی همی‌بینم که هرگز مثل وی ندیده ام ، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. بامن خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس معروف نیست. ندانم یا خدیجه که درزیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندرخواب شد وباز بیدار گشت. سر از بالین بر گرفت ، جبرئیل را درهوای حجره بدید ، علی کرسی بین‌السماء والارض ، بوی اشارت کرد که ـ السلام علیك یارسول‌الله. رسول مر **خدیجه** را گفت که انك آن شخص باجمال باکمال اندرهوا مرا تحیت همی آرد. **خدیجه** مرو را تنگ دربر گرفته گفت ـ اکنون اورا همی بینی گفت ـ همی‌بینم. خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده وصفت ملك وحال مقربان شناخته ، دست دراز کرد و مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را همچنان در بر داشت ، گفت ـ اکنون اورا همی‌بینی. رسول گفت ـ ناپیدا گشت ، **خدیجه** دیگربار مقنعه برسر افکند و موی بپوشید رسول گفت : یا **خدیجه** اکنون همان صورت خوب باز آمد و او را همی‌بینم. خدیجه برپای جست و بخندید گفت ـ یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا وخلق را همچنان میباید گفت، السلام علیك یارسول‌الله، آنچه جستم یافتم ، غم من بسر آمد درخت امید من ببر آمد ، همای عزم من بپر آمد. دیر بود تا این روز را همی جستم. اکنون روی از گرد ادبار بشستم ، یافتم آنچه همی‌خواستم درطلب این دولت بسی نشستم و خاستم.

وصل آمدو و زبیم جدائی رستم   با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار وخوش باش که آن شخص که تو می‌بینی فرشتهٔ امین است ورسول رب‌العالمین است ، همان فرشته است که برسالت نزدیك **موسی**

---

۱ ـ کذا و ظاهراً شده صحیح است

کلیم آمده است ومن این قصه از پسرعم خویش **ورقهٔ نوفل** شنیده ام و وی درحق تو خوابها دیده بشارتت باد که سید ولد **آدم** توئی، گزیدهٔ خلق عالم توئی، آنچه در کتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم ببیداری یافتم. **ورقهٔ نوفل** وقتی نزدیک **خدیجه** آمد و **خدیجه توراة و انجیل** خوانده بود و صفت رسول شنیده بود از کتب خوانده، **ورقه** گفت. یا **خدیجه** سه شب پیوسته بخواب دیدم که درزمین **مکه** حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی **محمد** و من در خلق و خلق همهٔ عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین **محمد** که شوی تو است نمی‌بینم. بروی از همهٔ آدمیان نیکوتر است، بخرد از همهٔ خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خوبتر است، بامانت از همه امین‌تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

فصل

بدانکه دراول وحی، روایات مختلف است یک روایت آنست که رسول خدا خفته بود درخانهٔ **خدیجه** و چادر درسر کشیده، **جبرئیل** بیامد و گوشهٔ چادر باز گرفت وخود را بوی نمود وباوی این خطاب کرد که: «یآایها المدثر». دیگر روایت آنستکه رسول خبر داد که من درغار **حرا** بودم اول که **جبرئیل** بمن آمد یکبار مرا دربر گرفت وتنگ بخود درکشید ونیک بمالید و بجنبانید وباز رها کرد و آنگه دوبار دیگر همچنان کرد وحکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد، آنگه گفت: «اقرأباسم ربک» یا **محمد** برخوان. رسول گفت: ما انا بقاری چه خوانم که من امیّ ام و خواندن ندانم، **جبرئیل** گفت: «اقرأ باسم ربک الّذی خلق» باین روایت چنانست که اول سورة که وحی آمد از قرآن، سورهٔ اقرأ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که **جبرئیل** برسول آورد آیت، «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بود و معنی «اقرأ باسم ربک» اینست که بگوی «بسم‌الله الرحمن الرحیم». پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سورهٔ: «یآ ایها المدثر»، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سورهٔ اقرأ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که اول «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، وحی

آمد وجمع میان این روایات آنست که اول آیة که وحی آمد آیت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود و اینست معنی آن خطاب که **جبرئیل** گفت علیه السلام : « اقرأ باسم ربک » ، و اول سورة که وحی آمد سورهٔ « یاایهاالمدثر» بود آن اول آیت باشد و این اول سورة تا جمله روایات درست بود والله اعلم .

« والذین معه اشدّآء علی‌الکفار رحماء بینهم » ، تا آخر سورة صفت صحابهٔ رسول است وبیان سیرت ایشان که درمجلس انس‌رسالت،خلفاء ووزراء بودند ودربساط عهد اسلام ، نقباء ونجباء بودند. بصحبت نبوّت ورأفت رسالت تأدیب وتهذیب یافته و از نظر جلال صمدیت توفیق و تقریب دیده ، رب‌العالمین هریکی را از ایشان بتشریفی وتقریبی مخصوص کرده: « والذین معه » ، **ابوبکر** ، « اشدّاء علی‌الکفار» **عمربن خطاب** ، « رحماء بینهم » **عثمان بن عفان** ، « تریهم رکّعاً سجداً » ، **علی بن ابیطالب** (ع) ، « یبتغون فضلاً من‌الله ورضواناً » ، بقیة العشرة المبشرون بالجنّة. همچنین‌ازدرگاه نبوت وصدر رسالت هریکی بروفق سعی و برقدر سبقت، خلعتی‌ومرتبتی یافتند.فقال (ص) : ارحم امتی **ابوبکر** و اشدّهم فی امرالله **عمر** . و اصدقهم حیاء **عثمان**.و اقضاهم **علی**. وبرعموم ایشانرا باین رفعت و اقبال ودولت‌مخصوص کرد که۔ الله الله فی اصحابی لاتتّخذونهم غرضاً من بعدی فمن احبّهم فبحبّی احبّهم و من ابغضهم فببغضی‌ابغضهم ، ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه.ولو ان احدکم انفق مثل اُحُد ذهباً ما ادرک مدّ احدهم ولانصیفه .

برکافّهٔ اهل ایمان واجب است حرمت ایشان نگاه داشتن و قدر ایشان بشناختن و اعتقاد کردن که بعداز انبیاء و رسل هیچ کس‌را درحضرت عزت ذوالجلال آن رتبت و قربت و منزلت نیست که ایشانرا است و از ایشان صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم **صدیق اکبر** بود ، پس **فاروق** انور ، پس **ذوالنورین** از هر ، پس **مرتضی** اشهر ، یکی منبع صدق ، یکی سایهٔ عدل ، یکی اصل حیاء یکی کان سخاء ، واجب برهرمؤمن موحّد که باطن خود باین صفات بیاراید . بصدق **باصدّیق** موافقت کند.بعدل **بافاروق** مرافقت کند.بحیاء **باذوالنورین** مشایعت کند. بسخا با **مرتضی** متابعت کند تا رب‌العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشانرا

شفیع وی گرداند. روی **علی بن ابیطالب** (ع) قال ـ قال رسول‌الله (ص) ـ یا**علی** ان‌الله عزوجل امرنی ان اتخذ **ابابکر** والداً و **عمر** مشیراً و **عثمان** سندا و انت یا **علی** ظهراً، فانتم اربعة قد اخذ میثاقکم فی‌الکتاب لایحبّکم الامؤمن و لا یبغضکم الا فاجر، انتم خلائف نبوّتی و عقدة ذمّتی لاتقاطعوا ولاتدابروا و تغافروا.

سورة الحجرات

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**»، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**یا ایها‌الّذین آمنوا**»، ای ایشان که بگرویدند، «**لاتقدّموا بین یدی‌الله و رسوله**»، پیش خدای و رسول درمشید، «**و اتّقوا الله**»، وبپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای، «**انّ الله سمیع علیم** (۱)» الله شنوای است دانا.

«**یا ایها‌الذین آمنوا**»، ای گرویدگان، «**لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی**»، برمدارید آوازهای خویش زبرِ آواز رسول، «**ولا تجهروا له بالقول**»، وبا او بلند سخن مگوئید، «**کجهر بعضکم لبعض**»، چنانک بایکدیگر بلند گوئید، «**انّ تحبط اعمالکم**»، که کردارهای شما همه تباه گردد ونیست، «**و انتم لاتشعُرون** (۲)» و شما نمیدانید.

«**انّ‌الذین یغضّون اصواتهم عند رسول‌الله**»، ایشان که فرو دارند آوازهای خویش نزد رسول خدای، «**اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی**» ایشانند که الله بدلهای ایشان بررسید [و باخلاص برد و پاك کرد] پرهیز را، «**لهم مغفرة واجر عظیم** (۳)» ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار.

«**انّ‌الّذین ینا دونك من‌وراء الحجرات**»، ایشان که ترا ببانگ میخوانند از پس حجره، «**اکثرهم لایعقلون** (۴)» بیشتر ایشان ندانند.

«**ولوانّهم‌صبروا**»، واگر ایشان شکیبائی کردند، «**حتی تخرج الیهم**»

تـا تو بیرون آمدید[۱] برایشان« **لکان خیراً لهم** » ، ایشانرا به بودید[۲] « **والله غفور رحیم (٥)** » و الله آمرزگاریست مهربان.

« **یا ایها الذین آمنوا اِن جائکم فاسق بنبأ** » ، واگر بشما آید دروغ زنی بخبری ، « **فتبیّنوا** » ، نیک بررسید ، « **اَن تصیبوا قوماً بجهالة** » ، که نرسانید بگروهی بنادانی،« **فتصبحوا علی مافعلتم نادمین(٦)** » که پشیمان شید بر آنچه کردید.

« **واعلموا اَنّ فیکم رسول الله** » ، وبدانید که رسول خدای درمیان شماست، « **لو یطیعکم فی کثیر من الامر** » ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی ازکارها ، « **لعنتّم** » ، دربتری وتباهی افتید، «**ولکن الله حبّب الیکم الایمان** » ، لکن الله دوست کرد بشما ایمانرا « **وزیّنه فی قلوبکم** » ، و برآراست آنرا دردلهای شما ، « **وکرّه الیکم الکفر** » ،و دشوار ونابایسته کرد بشما ناگرویدن، « **والفسوق والعصیان** » ، وسرکشی ونافرمانی،« **اولئك هم الراشدون (٧)** » وایشان[که چنین اند]راست راهانند و رستگان . « **فضلا من الله و نعمةً** » ، بنیکوکاری الله و نواخت او ، « **والله علیم حکیم (٨)** » والله داناییست[۳] راست دانش .

« **واِن طآئفتان من المؤمنین اقتتلوا** » ، واگر دو گروه از گرویدگان باهم درافتند ، « **فاصلِحوا بینهما** » ، میان ایشان آشتی سازید،« **فَاِن بغت احدیهما علی الاخری** » ، اگر یکی ازایشان افزونی جوید بردیگر ، « **فقاتلوا الّتی تبغی** » ، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی ، « **حتی تفیٓ الی امر الله** » ، تا آن افزونی جوی بازآید با فرمان خدای ، « **فان فآءت** » ، اگر افزونی جوی با دادآید ، « **فاصلحوا بینهما بالعدل** » آشتی سازیدمیان ایشان براستی، « **واقسطوا** » ، وداد کاربید[٤]وراست سخن ، « **اِنّ الله یحبّ المقسطین(٩)** » که الله دادگران دوست دارد.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : آمذی

۲ ـ درنسخهٔ ج : بوذی

۳ ـ در نسخهٔ ج : دانائیست

٤ ـ درنسخهٔ ج : باشید

النوبة الثانية

از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال النبی (ص) - ان الله اعطانی السبع الطول مکان **التورية** و اعطانی المایین مکان **الانجيل** و اعطانی مکان **الزبور** المثانی و فضلنی ربی بالمفصل. و فی روایة اخری قال (ص) : انی اعطیت **سورة البقرة** من الذکر الاول واعطیت **طه و الطواسين** من الواح **موسى** علیه السلام واعطیت فواتح الکتاب وخواتیم **البقرة** من تحت العرش والمفصّل نافلة.

بدانکه این سورة هزار و چهارصد و هفتاد وشش حرف است وسیصد و چهل و سه کلمت و هفده آیت. جملة **بمدينة** فرو آمد بر قول جمهور مفسران. **ابن عباس** گفت - مگر یک آیت : «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی»، این یک آیت **بمكه** فرود آمد و باقی **بمدينه**. و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست. ودر فضیلت سورة **أُبَيّ كعب** روایت کند از **مصطفى** (ص) قال : من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله ومن عصاه.

« یا ایها الذین آمنوا لاتقدّموا بین یدی الله و رسوله»، قرأ **يعقوب** : لاتَقَدَّموا بفتح التاء والدال من التقدم ای لاتتقدموا و قرأ الاخرون بضم التاء و کسر الدال من التقدیم وهو لازم بمعنی التقدّم. تقول العرب - قدم فلان بین یدی الامیر اذا سبقه بالکلام وغیره وقدّمت فلاناً وتقدمته وقدمته خفیفة بمعنی واحد و یجوز ان یکون متعدیاً فیکون المفعول محذوفاً والمعنی - لاتقدموا القول والفعل بین یدی رسول الله (ص). قال **ابن عباس** : نهوا ان یتکلّموا بین یدی کلامه بل علیهم ان یصغوا ولا یتکلموا. علماء تفسیر مختلف‌اند درمعنی این آیت ودرسبب نزول. **حسن** گفت - معنی آنست که - «لاتذبحوا» قبل ذبح النبی (ص)، وسبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش ازآن که رسول نماز عید کرد وقربان، پس این آیت فرود آمد و رسول ایشانرا فرمود تا اعادت قربان کردند - وفی الخبر عن **البراء بن عازب** قال - خطبنا النبی (ص) یوم النحر، قال - ان اوّل ما نبدأُ به فی یومنا هذا ان نصلّی ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلک فقد اصاب سنّتنا ومن ذبح قبل ان نُصلّی فانما هو لحم عجلّه لاهله لیس من النسک فی شیٔ.

قومی گفتند - این آیت در روزهٔ روزشک فروآمد و المعنی - لا تصوموا قبل ان یصوم نبیکم. وفی ذلک ما روی **مسروق** قال: دخلنا علی **عایشة** فقالت - یاجاریة خوضی شرابا، فخاضت فقالت لهم-ذوقوا فانّی لو کنت مفطراً لذقت‌لکم قالوا - نحن‌صیام قالت - وماصومکم،قالوا - ان کان من رمضان ادرکناه وان‌لم یکن منه تطوّعناه، فقالت - انما الصوم صوم الناس والفطر فطر الناس والذبح ذبح الناس وانی‌صمت‌الشهرفادرکنی رمضان وان ناساً کانوا یصومون حتی‌نزلت هذه الایة. **مقاتل‌بن‌حیان** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا جمعی یاران بیست و هفت کس بزمین **تهامه** فرستاد، **منذربن عمروالانصاری** بریشان امیر کرد، چون به**بئرمعونه** رسیدند قومی مشرکان **بنی‌عامر** برایشان رسیدند وهمه را بکشتند مگر سه کس باز گشتند تارسول خدا را ازآن حال خبر کنند، چون بدر**مدینه** رسیدند، دومرد رادیدند ازقبیلهٔ **بنی‌عامر** که از نزدیک رسول خدا میآمدند. ایشان آن دومرد را بی دستوری رسول بکشتند ورسول کشتن ایشان بی‌دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد که: «لا تقدّموا بین یدی‌الله ورسوله»، ای لاتقضوا امراً دون الله ورسوله. بی دستوری وبی‌فرمان رسول هیچ کار پیش‌مگیرید وهیچ‌حکم مکنید، درهیچ شرع ازشرایع‌دین ازقتل وقتال وغیرآن. وروی عن**ابن‌عباس**: قال - معناه: لاتقولواخلاف‌الکتاب والسنة وقیل - معناه - لاتمشوا بین یدی‌رسول‌الله وکذلک بین یدی العلماء فانهم ورثة الانبیاء، دلیله ماروی **عطآء** عن **ابی الدرداء** قال - رآنی‌رسول‌الله(ص)امشی امام **ابوبکر**فقال - تمشی امام من هو خیر منک فی‌الدنیا والاخرة ماطلعت الشمس ولاغربت علی‌احد بعد النبیّین والمرسلین خیر او افضل من **ابی‌بکر** «واتقوا الله» فی‌تضییع حقه ومخالفة امره، «ان الله سمیع»، لاقوالکم، «علیم» بافعالکم و احوالکم.

«یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت‌النبی» درخبراست که قوم **بنی‌تمیم** رسیده بودند بحضرت نبوت ومیخواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد. **بوبکر** یکی اختیار کرد نام وی **قعقاع‌بن‌معبد**. **عمرخطاب** دیگری‌اختیار کرد نام وی **اقرع بن حابس**. **بوبکر** گفت: مخالفت من خواستی باین اختیار که کردی. **عمر** گفت: من‌مخالفت تو نخواستم. سخن میان ایشان درازگشت و خصومت درگرفتند وبآواز بلند سخن گفتند.

انس بن مالک گفت: کادالخیران ان یهلکا. آنگه درشأن ایشان آیت آمد که: «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»، **بوبکر** گفت: آلیت علی نفسی ان لا اکلّم النبی (ص) ابدا الا کاخی السرار، سوگند یاد کردم که از این هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم، مگرچنانک با همرازی پنهان سخن گویند و **عمر** بعدازآن بارسول سخن چنان نرم گفتید[1] که رسول دشوار توانستی شنید. **انس مالک** گفت - **ثابت بن قیس بن شماس** خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی درمجلس رسول. ودرمجمع عرب آن‌روز که این آیت فروآمد بترسید ودرخانه نشست دلتنگ واندوهگن گریان وزاری کنان ومیگفت - اناالذی ارفع صوتی فوق صوت النبی وانا من اهل النار. مگراین آیت بشأن من فرودآمد که من آواز بلند میدادم بحضرت نبوت. آه که‌اعمال من حابط شد و من از آتشیانم و این سخن ازبهر آن میگفت که کان جهوری‌الصوت وفی اذنیه وقر، گوش وی گران بود وسخن بلند گفتید ([1]) پس باین سبب ازحضرت رسول بازماند و خانه برخود زندان کرد. این قصه با رسول گفتند، رسول برخاست و برخانهٔ وی آمد و اورا ببهشت اعظم بشارت داد. گفت: بل انت من‌اهل‌الجنة. وروی انه‌قال - یارسول‌الله لقد خشیت ان اکون قدهلکت قال - لم؟قال نهی‌الله ان‌نحبّ ان‌نحمدبمالم نفعل و انا رجل احب الحمد ونهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتک و انا رجل جهر الصوت ونهانا عن‌الخیلاء وانا رجل احب‌الجمال، فقال - یا **ثابت** اما تحبّ‌ان تعیش حمیدا و تقتل شهیداً، فقتل **یوم‌الیمامة**.

قال **سلیمان بن حرب** - ضحک انسان‌عند**حمّادبن زید** و هو یحدّث بحدیث‌عن رسول‌الله، فغضب **حمّاد** وقال - انی اری رفع‌الصوت عند حدیث رسول‌الله(ص)و هومیت کرفع الصوت عنده و هو حی وقام وامتنع عن‌الحدیث ذلک الیوم، «ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض»، ای - لاتخاطبوه باسمه و کنیته کما یخاطب بعضکم بعضا، بل خاطبوه بالنبوة والرسالة بتوقیر وتعظیم وقولوا یانبی الله یارسول‌الله کقوله:- «لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً». «ان تحبط اعمالکم»، یعنی لئلا تحبط اعمالکم لان ذلک اذا کان عن قصد بعدالنهی کفر لان فیه استخفاف النبی

١ - درنسخه ج : گفتی

و ذلک مُحبط ، « وانتم لاتشعرون » انّه‌محبط. **ابن‌عباس گفت** : پس‌ازآنکه این‌آیت فروآمد ، یاران همه متأدّب گشتند وبحضرت رسول بتعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند . رب‌العالمین آن بپسندید ، و ایشانرا در آن بستود و وعدهٔ ثواب نیکو داد ، **گفت** :

« ان الذین یغضّون اصواتهم عندرسول الله » ، اجلالاً له ، « اولئک‌الذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی » ، ای ـ اخلصها و اختبرها کما یمتحن الذهب بالنار ، فیخرج‌خالصاً ، وقوله‌ـ للتقوی، اللام لام‌العاقبة ای ـ ادّی‌الامتحان الی‌التقوی ، « لهم مغفرة » ، لذنوبهم ، « واجر عظیم » لطاعاتهم .

روی **ابوهریرة** قال‌ـ قال‌رسول‌الله (ص)‌ـ لن یزال قلب‌ابن‌آدم‌ممتلئاً حرصاً الّاالـذین امتحن‌الله‌قلوبهم‌للتقوی ، قـال راوی الحدیث‌ـ فلقد رأیت رجـلاً من اصحـاب رسول‌الله(ص) یرکب الی زراعة له وانّها منه علی‌فراسخ وقداتی علیه سبعون سنة . وروی انه قال(ص)‌ـلایزال قلب ابن‌آدم جدیداًفی‌حب‌الشیٔ وان‌التقت‌ترقوتاه‌من‌الکبر الاالذین امتحن‌الله قلوبهم للتقوی وهم‌قلیل .

« انّ‌الذین ینا دونک من وراءالحجرات » ، قرآءة‌العامة بضم‌الجیم ، وقرأ ابوجعفر بفتح‌الجیم وهمالغتان وهی جمع‌الحجر والحجر جمع‌الحجرة وهی‌جمع‌الجمع . الحجرة المکان یتحجر‌المرء لنفسه یمنع غیره من مشارکته فیه مشتقة مـن الحجر وهوالحبس .

ابن‌عباس گفت : این آیت درشأن قومی فروآمد ازقبیلهٔ **بنی‌العنبر** وهم‌حی من **بنی‌عمرو بن‌تمیم** . رسول‌خدا لشکری فرستاد بایشان‌و **عیینة‌بن‌حصن‌الفزاری**‌را برایشان امیرکرد . چون دانستند که **عیینة** نزدیک رسید ، عیال وفرزندان بگذاشتند وخود بگریختند . **عیینة** فرزندان ایشان برده‌گرفت **وبمدینة** آورد ، بعدازآن پدران ایشان آمدند وفدا آوردند تا فرزندان را باز خرند،وقت ها جرة بود چون در**مدینة** آمدند ورسول خدا آن ساعت درحجره‌بود درخلوت ودرقیلولة . فرزندان چون‌پدران خودرا دیدند ، فرا ایشان زاریدند وبگریستند . ایشان درآن وقت بشتافتند بدرحجرهٔ رسول وبآواز بلند میگفتند‌ـ یا **محمد** اخرج الینا ، رسول درقیلوله بود ، بآواز ایشان

از خواب بیدار گشت وبیرون آمد : ایشان گفتند. یا **محمد** فادنا عیالنا ، عیال ما بما بازفروش. **جبرئیل** آن ساعت فرو آمد ، گفت : یا **محمد** سلک میفرماید که هم از ایشان حاکم ساز تا این حکم کند ، رسول گفت راضی باشید که **سبرة بن عمرو** که بر دین شماست برشما حکم کند، ایشان گفتندی راضی باشیم ، **سبرة** گفت : عمّ من حاضر است واو مه من است تا وی حکم کند **وهو الاعور بن بشامة** .رسول ویرا فرمود تا حکم کند **اعور** گفت یک نیمهٔ ایشان آزاد کنی بی فدا و یک نیمه را فدا دهند. رسول خدا گفت ـ فعلت ورضیت. این آیت درشأن ایشان فرو آمد.

ابن عباس گفت : لوانهم صبر واحتی یخرج الیهم ، رسول‌الله (ص) لاطلق اسراهم کلهم بغیرفدی و قوله: «اکثرهم لا یعقلون» فیه قولان احدهما : لا یفعلون فعل العقلاء لقلّة اناتهم و کثرة تهورهم ، فان النبی(ص) لم یکن یحتجب عن الناس الا فی وقت یخلوفیه بامر نفسه، فمن ازعجه عن ذلک کان منسوباً الی قلة العقل وسوء الادب. والثانی: لا یعلمون عظم حرمتک و ان الصبر خیر لهم ، لانک کنت تعتقهم جمیعاً . و روی ان وفد **بنی تمیم** جائوا الی النبی(ص) فنادوا علی الباب یا**محمد** اخرج الینا فان مدحنا زین وان ذمنا شین. قال فسمعها ـ رسول‌الله (ص) ، فخرج علیهم وهو یقول ـ انما ذلکم الله الذی مدحه زین وذمه شین، قالوا نحن ناس من **تمیم** جئنا بشاعرنا و خطیبنا لنشاعرک ونفاخرک، فقال(ص) ـ ما بالشعر بعثت ولا بالفخار امرت، ولکن هاتوا .فقال **الزبرقان بن بدر** . لشاب من شبانهم ـ قم فاذکره فضلک وفضل قومک ، فقال ـ الحمدلله الذی جعلنا خیر خلقه فآتانا اموالاً نفعل فیها مانشاء فنحن خیر اهل الارض ومن اکثرهم عدة ومالاً وسلاحاً ،فمن انکر علینا قولنا فلیأت بقول هو احسن من قولنا وفعال خیر من فعلنا . فقال رسول‌الله (ص) **لثابت بن قیس بن شماس** و کان خطیب رسول‌الله ـ قم فاجبه فقال ـ الحمدلله احمده واستعینه و اومن به و اتوکل علیه و اشهدان لااله الاالله وحده لاشریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوهاً واعظمها احلاماً فاجابوه والحمدلله الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله وعزاً لدینه ، فنحن نقاتل الناس حتی یشهدوا ان لااله الاالله ، فمن قالها منع منّا ماله ونفسه ومن اباها قتلناه و کان زعمه فی الله علینا هیناً، اقول قولی هذا واستغفرالله للمؤمنین والمؤمنات. فقال **الزبرقان** لشاب من شبانهم

قم یا فلان فقل ابیاتاً تذکر فیها فضلک وفضل قومک فقام الشاب ، فقال :

نحن الکرام فلاحیّ یعادلنا منّاالرؤس و فینا یقسم الربع
ونطعم الناس عندالقحط کلهم من السدیف اذالم یونس القرع
اذا ابینا فلایأبی لنا احد انّا کذلک عندالفخر نرتفع

قال : فارسل رسول‌الله (ص) الی **حسان بن ثابت** فلما جاء امره لیجیبه فقال **حسان** :

ان الذوآئب من فهر و اخوتهم قد شرّعوا سنةً للناس تتبع
یرضی بها کل من کانت سریرته، تقوی الاله و کل الخیر یصطنع

قال ـ فقام **الا قرع بن حابس** ، فقال ـ ان **محمد** آلمؤتی له والله مادری ماهذا الامر تکلم خطیبنا فکان خطیبهم احسن قولاً و تکلم شاعر نا فکان شاعرهم اشعر واحسن قولاً .ثم دنا من النبی (ص) فقال ـ اشهد ان لااله الاالله وانک رسوله فقال له النبی (ص) : مایضرّک ماکان قبل هذا ، ثم اعطاهم ص) و کساهم . قوله : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ، ای ـ لوصبروا عما فعلوا و انظروا خروجک ، « لکان خیراً لهم » ، فی دینهم بما ینالون من الثواب فی تعظیم نبی‌الله وفی دنیاهم بما یکون فی ذلک من الدلالة علی وفور عقلهم باستعمال السکینة والوقار ، « والله غفور » ، ای ـ مع هذا غفور لمن تاب منهم ، « رحیم » فی قبول التوبة .

قال **ابوعبید قاسم بن سلام** ـ مادققت الباب علی عالم قط کنت[1] ا بر حتی یخرج الیّ لقوله عزوجل : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ... الایة.

قوله : « یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ » ، این آیت در شأن **ولیدبن عقبة بن ابی معیط** فروآمد که رسول خدا اورا فرستاد بوفد **بنی المصطلق**، تا از ایشان زکوة ستاند ، آن قوم چون خبر رسید بایشان که **ولید** میآید بطلب زکوة ، تعظیم فرمان خدایرا وحرمت داشت فرستادهٔ رسول را همه سلاح درکردند وبشادی و رامش باستقبال وی بیرون آمدند[2]. **ولید** چون ایشانرا برآن صفت دید

---

۱ ـ کذا . و صحیح چنین است : الاکنت اصبر... ۲ ـ در نسخهٔ ج : بیرون آمدند از سر عداوتی قدیم که ایشانرا باوی بوده در جاهلیت ولید از آن ترس ...

بترسید پنداشت که ایشان بقصد خون وی بیرون آمدند ، از آن ترس هم از راه باز گشت بامدینه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند ، زکوة ندادند وقصد خون من کردند. رسول از ایشان درخشم شد و خواست که لشکر فرستد بغزاء ایشان ، قومی از ایشان دررسیدند و احوال معلوم کردند ، برخلاف آنکه **ولید** گفت. رسول ایشانرا متهم داشت ، **خالد ولید** با جماعتی بایشان فرستاد تا از حال ایشان بررسد و حقیقت آن باز داند . **خالد** رفت و ایشانرا برایمان و طاعت دید و بربانگ نماز و جماعت ومال زکوة جمع کرده و فرمان خدای ورسول درآن بجای آورده، **خالد** حال و قصهٔ ایشان با رسول نمود ودر شأن **ولیدبن عقبه** آیت آمد که :

« یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ » ، ای ـ ان جائکم کاذب بخبر یعظم وقعه فی‌القلوب ، « فتبینوا » ، ای ـ قفوا حتی یتبین لکم ماجاء به اصدق هو ام کذب ، « ان تصیبوا » ، یعنی کی لاتصیبوا بالقتل و القتال ، « قوماً » ، برءآء « بجهالة » منکم بحالهم ، « فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین » علی عجلتکم وکان النبی (ص) یقول ـ التبین من‌الله ، والعجلة من‌الشیطان ، وقال بعض‌المفسرین ـ دلّت هذه الایة ان خبر الواحد العدل یجب‌العمل به لان الله تعالی امر بالتثبت فی خبر الفاسق ولو تثبّتنا فی خبر العدل لسوّینا بینهما .

و قال **ابن عباس** : ردّ رسول‌الله شهادة رجل فی کذبة واحدة و قال : انّ شاهدالزورمع العشّار فی‌النار . و قال (ص) من شهد بشهادة زور فعلیه لعنة الله و من حکم بین اثنین فلم یعدل بینهما ، فعلیه لعنةالله وما شهد رجل علی رجل بالکفر الا باء به احدهما ان کان کافراً فهو کما قال و ان لم یکن کافراً فقد کفر بتکفیره اياه.

« و اعلموا ان فیکم رسول‌الله » ، فاتقوا ان تقولوا باطلاً فان‌الله یخبره و یعرفه احوالکم فتفضحوا « لویطیعکم » الرسول ، « فی کثیر من‌الامر » مما تخبرونه به فیحکم برأیکم لکان یخطی فی‌افعاله کما لوقبل من**الولید** فقتل وقتلتم واخذالمال و اخذتم ، « لعنتّم » ، ای ـ لاثمتم وهلکتم . العنت ـ الهلاك والوقوع فیما لامخلص منه . قال‌الله تعالی : « ذلک لمن خشی العنت منکم » و قال تعالی : « عزیز علیه ماعنتّم » . « ولکن الله حبّب الیکم الایمان » ، فجعله احبّ الادیان الیکم ، « وزیّنه »،

ای ـ حسّنه ، « فی قلوبکم » ، حتی اخترتموه و تطیعون رسول‌الله و ذلک بتوفیقه ایّاکم و المعنی ولکن الله حبّب الیکم الایمان ـ فاطعتموه فوقاکم الله العنت ، « و کرّه الیکم الکفر » ، ای ـ بغّض الیکم الجحود بالله و الرسول ، « و الفسوق » ، یعنی الکذب و النفاق والعصیان ، جمیع معاصی‌الله ، « اولئک » ، ای ـ اهل هذه الصفة ، « هم‌الراشدون » المهتدون .

« فضلاً من‌الله » ، ای ـ کان هذا فضلاً من‌الله ، « و نعمة » ، رحمة ، « والله علیم » ، بکرامة المؤمنین ، « حکیم » فیما جعل فی قلوبهم حبّ‌الایمان و بغض الکفر والفسوق و العصیان.

قوله : « و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا » ، **سعید جبیر** گفت و **مجاهد** که ـ این‌آیت درشأن دوقبیلهٔ **انصار** فرو آمد : **اوس و خزرج** ، که درعهد رسول خلاف درمیان ایشان افتاد و بهم برآویختند ویکدیگر را زخم کردند بدست وچوب ونعلین ، رسول خدا این آیت بریشان خواند ومیان ایشان صلح افکند . قال **ابن‌بحر** ـ القتال لایکون بالنعال و الایدی و انما هذا فی‌المنتظر من‌الزمان ، **ابن بحر** گفت : الله تعالی درین آیت ذکر قتال و مقاتله کرد و جنگی که درآن دست زدن ونعلین زدن بود ، آنرا قتال نگویند ، پس مراد باین آیت اهل بغی اند که در روزگار پدید آیند وقتال با اهل عدل کنند ، حکم ایشان اینست که الله فرمود : « فاصلحوا بینهما » ، یعنی ادعوهما الی کتاب الله و الرضا بما فیه لهما و علیهما ، « فان بغت احدیهما علی‌الاخری » ، و ابت الاجابة الی حکم کتاب الله ، « فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٔ » ای ـ ترجع ، « الی امرالله » فی کتابه « فان فائت » ای ـ رجعت الی‌الحق ، « فاصلحوا بینهما بالعدل » ، بحملها علی‌الانصاف و الرضا بحکم‌الله « و اقسطوا » ، ای ـ اعدلوا ، « ان‌الله یحب‌المقسطین » بدان که اهل بغی ایشانند که برامام عدل خروج کنند و از فرمان وی بیرون شوند . و در ایشان سه چیز موجود بود : یکی آنست که جمعی انبوه باشند باقوت وبا شوکت. دیگر آنست که خودرا تأویلی نهند محتمل. سوم آنستکه امامی نصب کنند و مقتدای خود سازند ، چون این سه شرط در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند ، حکم ایشان آنست که امام اهل عدل نخست

ایشانرا باطاعت خود خواند، اگر ظلامه‌ای ظاهر کنند که برایشان میرود، ازایشان دفع کند و دست ظالم از ایشان کوتاه کند و اگر ایشانرا ظلامه ای نباشد و رنجی نبود و بربغی خویش مصرّ باشند امام عدل با ایشان قتال کند، تا بقهر ایشانرا باطاعت آرد و در قتال ایشان هر که پشت بداد، روا نیست که از پی وی روند و قصد وی کنند. و اسیر که دردست اهل عدل آید روا نیست که او را بکشند و مجروحی که بیفتد، روا نیست که او را تمام بکشند. **امیرالمؤمنین علی** (ع) درحرب جمل منادی را فرمود تا ندا کرد: الا لایتبع مدبرا ولایوقف علی جریح. و درحرب **صفین** اسیری آوردند پیش **علی** (ع). **علی** گفت: لااقتلك صبراً انی اخاف‌الله رب‌العالمین. اما هرچه از دو طائفه درحال قتال کشته شود یا مالی بتلف آید در آن حال ضمانی واجب نکند. اما قومی اندك که آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه کثرت ونه تأویل ونه نصب امام، حکم ایشان اگر تعرض مسلمانان کنند حکم قطّاع طریق بود نه حکم اهل بغی.

روی ان **علیا** (ع): سمع رجلاً یقول فی‌ناحیة المسجد- لاحکم الالله، فقال **علی**- کلمة حق ا یدبها باطل لکم علینا ثلث: لانمنعکم مساجدالله ان تذکروا فیها اسم‌الله ولانمنعکم الفیء مادامت ایدیکم مع ایدینا ولا نبداکم بقتال. وفی‌الایة دلیل ان البغی‌لایزیل اسم الایمان لان‌الله عزوجل سماهم مؤمنین مع کونهم باغین. یدل علیه ما روی **الحارث الاعور** ان **علی‌بن ابیطالب** سئل و هوالقدوة فی قتال اهل البغی، عن‌اهل **الجمل وصفین** امشرکون هم، قال -لا من الشرك فرّوا، فقیل- منافقون هم: قال- لا ان المنافقین لایذکرون الله الا قلیلاً، قیل- فما حالهم قال- اخواننا بغوا علینا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بسم الله الرحمن‌الرحیم، **جعفر صادق** را پرسیدند از معنی بسم گفت- اسم از سمة است و سمت داغ بود. چون بنده گوید- بسم الله، معنی آنست که داغ بندگی حق برخود میکشم تا ازکسان او باشم. هر سلطانی

که بود مرکب خاص‌خویش بسمت خویش دارد ، آنرا داغی مشهور برنهد ، تاطمع دیگران ازوّی بریده گردد ، هرمرکبی که داغ سلطان دارد ازدست نشست دیگران آسوده بود ، عزیز و مصون مکرم و محترم بود ، باز هرمرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول وذلیل بود. درآسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل‌جلاله همین است : داغ الهی برخواص اهل اخلاص، گفتاربسم‌الله است، هر که این‌داغ دارد درحمایت جلال است ودر رعایت جمال ودرخلعت قبول واقبال، وهرکه این داغ ندارد اسیر کسیراست و رنجورو‌مهجور،ظاهراوسخرهٔ دست‌سلاطین و باطن او پای سپردهٔ مَردَدهٔ شیاطین. پس جهد کن ، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق برسر خود کشی تا سعید هردو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن‌را درکسی از کسان او بندی تا عزیز هردو جهان گردی.

بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک

روز ها ایمنی از شحنه و شبها زعسس

هر که‌او‌نام کسی‌یافت ازاین‌درگه‌یافت

ای برادر کس او باش و میندیش‌ز کس

قوله : « یا ایها‌الذین آمنوالاتقدموابین یدی‌الله و رسوله » ای- لاتقضواامراً دون‌الله و رسوله و لاتفعلوا من ذات انفسکم شیئاً ، ای گرویدگان وحق‌را جویندگان و در راه اسلام پویندگان ، از ذات خویش هیچ مگوئید واز برِخویش درعرصهٔ دین هیچ اساس منهید و تکیه بردانش و خرد خود مکنید. هرچه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او درمگذرید ، عهداو دردل گیرید و حکم او بجان پذیرید، که حکم او حکم ماست وقول او وحی ماست و شریعت او نهادهٔ ماست وسنّت او پسندیدهٔ ماست و اتباع او دوستی ماست . شما که یاران اوئید و درامید شفاعت وتفخیم اورا خوانید ، «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهروا له بالقول » . خبرندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم درطینت آدم ننهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال و کمال و خلق و خَلق او خبر

داديم. گفتیم که - مارا دوستی خواهد بود که برمنوال ارادت چنونسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج ننماید، کلّ کمالست و جملهٔ جمال. قبلهٔ اقبالست و کعبهٔ آمال. جوهر صدف رسالت وثمرهٔ شجرهٔ خلت. سراو از برکت. چشم او ازحیا. گوش او ازحکمت. زبان او ازثنا، لب او ازتسبیح. روی او ازرضا. گردن او ازتواضع. سینهٔ او ازصفا. دل او ازرحمت. فؤاداو از وفا. جگراو ازخوف. شغاف او ازرجا. شکم او ازقناعت. پشت او از غناء. ساق او از خدمت. دست او ازسخا. استخوان او کافور. موی او مشک بویا.

قیمت عطار و مشک اندرجهان کاسد شود

چون برافشاند صبا زلفین عنبر سای تو

مقربان درگاه چون وصف آن سید شنیدند، همه شربت مهراو چشیدند وداغ عشق او بردل کشیدند، همهٔ آفاق عشاق او شدند. اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند. درهر گوشه ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی، در هردلی شوری و درهرجائی سوزی. زمینیان همه خستهٔ دیدار او، آسمانیان بستهٔ شوق بجمال او، آخر شب انتظار ایشان بپایان رسید وصبح روز وصال بر دمید، وقت وجود وی دررسید. آن سید از مادر خود **آمنه** جدا شد و چهرهٔ جمال او در عالم پیدا شد. همهٔ عالم درجمال او فتنه وشیدا شد. همه بفغان آمدند، **جبرئیل** گفت: کهتری کنم، **میکائیل** گفت: چاکری کنم. ماه گفت: دارندگی کنم. خورشید گفت: دایگی کنم. میغ گفت: خادمی کنم. چرخ گفت: بندگی کنم. اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب نداهمی آیدکه ای عالمیان که درآرزوی صحبت وپرورش **محمد** بیقرار شده‌اید، آرام گیرید که ما قضا رانده‌ایم وحکم کرده که این جوهر مطهر واین عزیز مکرم را درکنار زنی مشرک نهیم و ویرا بشیر او پروریم. ما آن کنیم که خود خواهیم، **سامری** منافق را در بر **جبرئیل** پروریم، و حبیب موافق درکنار **حلیمهٔ** مشرک بداریم. کس را بدانش این راه نیست و از سرّما کس آگاه نیست. آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسرآمد وصبح روز دولت وکرامت برآمد وروزگار بعثت وی درآمد، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سراپردهٔ دولت ملت او

از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بروجد محبت زیادت شد و خزینهٔ صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند - خداوندا فرمان ده تا از این عالم بلند بزمین شویم ودرپیش حجرهٔ نبوت **محمد** صف بر کشیم. تا باشد که گرد میدان او برما نشیند ونسیم حضرت او برما وزد. فرمان رسید که - ای مقربان حضرت آرام گیرید که رفتن شمابزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را برندارد و کس هست از شما که جملهٔ اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده‌ایم دررسد. آتشی درجان وی زنیم وسوزی دردل وی افکنیم وظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم وغم امّت بر وی گماریم تا باضطرار بیقرار شود و از بهر امّت قصد حضرت ما کند وشما بطفیل شفاعت امت اورا ببینید. پس چون آن میعاد مقدّر درآمد، ناگاه روزی سوزی دردل سید آمد. بیقرار وبی‌آرام گشت. یکی درعشق حضرت یکی در غم امّت. از عشق حضرت بتعریض تقاضاء رؤیت **جبرئیل** میکرد که: «هل رأیت ربک». و ازغم است همی گفت: «مادری ما یفعل بی ولابکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای مقربان وروحانیان، ای **جبرئیل**، پرطاوسی درپوش، تحفهٔ اقبال بر گیر، نثار افضال بردار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگرهٔ عرش تادامن فرش معطر کن. از سدرهٔ منتهی بزمین سفر کن، بحجرهٔ **امّ هانی** گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای **محمد** خیز و بیا تا مرا بینی. من منتظرم بی‌من چه نشینی.

شب هست و شراب هست وچاکر تنهاست
برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا **محمد** تا کی غم امّت در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز وبیا تاعذاب برامّت حرام کنم، نعمت وراحت و رحمت برایشان تمام کنم. کار ایشان بنظام کنم وجای ایشان دارالسلام کنم. و من که ملک‌العرشم بخودی خود برتوسلام کنم که: السلام علیک ایهاالنبی ورحمةالله وبرکاته.

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّماالمؤمنون اخوة** » ، مؤمنان برادرانند ، « **فاصلحوا بین‌اخویکم** » ، آشتی سازید میان دو برادر خویش ، «**واتقواالله** » ، و بپرهیزید از خشم و عذاب‌الله ، « **لعلّکم ترحمون**(۱۰) » تا مگر برشما ببخشایند.

« **یا ایها الذین آمنوا** » ، ای ایشان که‌بگرویدند ، « **لایسخر قوم من قوم** » ، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی ، « **عسی ان یکونوا خیراً منهم** » ، مگر که اینان خود به اندازایشان ، « **ولا نساء من نساء** » ، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا ، « **عسی ان یکنّ خیراً منهن** » ، مگر اینان خود به اندازایشان ، « **ولا تلمزوا انفسکم** » ، وبر یکدیگر طنزمدارید ومخندید، « **ولاتنابزوا بالالقاب** » ، ویکدیگررا بلقب مخوانید [بجز نام] ، « **بئس الاسم الفسوق بعد الایمان** » ، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد ، « **ومن لم یَتُبْ فاولئك هم الظالمون**(۱۱) » وهر که بازنگردد [ازجرم خویش] ستمکاران ایشان اند.

« **یا ایها الذین آمنوا** » ، ای گرویدگان ، « **اجتنبوا کثیراً من الظّن** » بپرهیزید ازفراوانی ازپنداره « **انّ بعض الظن اثم** » ، که هست ازپنداره لختی که دروغ است‌وبزه ، « **ولا تجسّسوا** » وپوشیده مجوئید ، « **ولا یغتب بعضکم بعضاً** »، و ار پس یکدیگر بد مگوئید ، « **ایُحبّ احدکم** » ، دوست میدارد یکی از شما ، « **ان یأکل لحم اخیه‌میتاً** » ، که گوشت برادرخویش خورد مرده ، « **فکرهتموه** » دشوار میدارید آن و نا بایسته ، « **واتقواالله** » و بپرهیزید از خشم وعذاب الله « **انّ الله توّاب رحیم** (۱۲) » ، الله توبه پدیراست مهربان.

« **یا ایها الناس** » ، ای مردمان ، « **انّا خلقناکم من ذکر و انثی** » ، بیافریدیم ما شما را از یک مرد و از یک زن ، « **و جعلناکم شعوباً** » ، و شما را شاخ‌شاخ کردیم ، « **وقبائل** » ، وخاندان خاندان ، « **لتعارفوا** » ، تا یکدیگر

بازشناسید رحم پیوستن‌را ، **« انّ اکرمکم عندالله اتقیکم »** ، گوهری تر شما[1] بنزدیک الله پرهیزکارتر شماست ، **« انّ الله علیم خبیر(۱۳) »** ،الله‌دانای است آگاه.

« قالت الاعراب آمنّا » ، تازیان گفتند ـ بگرویدیم ، **« قل لم تؤمنوا »** گوی نیز نگرویده‌اید ، **« ولکن قولوا اسلمنا »**، گوئید گردن نهادیم،**«ولمّایدخل الایمان فی‌قلوبکم »** نیزایمان دردلهای شما نیست ، **« وان‌تطیعوا الله‌ورسوله»** وا ار فرمان برید الله را و رسول او را ، **« لایلتکم من اعمالکم شیئا »** ، بنکاهد کردارهای شما هیچیز، **« انّ الله غفور رحیم(۱۴) »** که الله آمرزگاراست‌بخشاینده.

«انّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله » ، گرویدگان ایشانند که نگرویدند بالله و رسول او ، **« ثم لم یرتابوا »** ، و آنگه در گمان نیفتادند ، **« وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله »** ، و بازکوشیدند با دشمنان بمال خویش وتن خویش از بهرالله ، **« اولئك هم الصادقون (۱۵) »** ایشانندکه [اگر گویند گرویدگانیم] راست‌گویند.

« قل اتعلّمون‌الله بدینکم » ، گوی الله‌را می‌آگاه‌کنید که شما بر چه دین اید ، **« والله یعلم ما فی السموات وما فی‌الارض »** ، والله اوست که میداند چه درهفت آسمان است و درهفت زمین ، **« والله بکلّ شیْ علیم (۱۶) »** والله بهمه چیز داناست.

« یمنّون علیك ان اسلموا »، می سپاس نهند[2] بر توکه گردن نهادند ومسلمان شدند**« قل لاتمنّواعلیّ اسلامکم»** بگو سپاس منهید برمن بگردن نهادن ومسلمان شدن خویش ، **« بل‌الله یمن علیکم »** ، بلکه‌الله می‌سپاس نهد[3] برشما ، **« ان هدیکم للایمان »**، که راه نمود شمارا بایمان **« ان‌کنتم صادقین(۱۷) »** اگر می راست‌گوئید[4] [که گرویدگان‌اید]

« انّ الله یعلم غیب السموات والارض » ، الله میداند پوشیده‌های‌آسمان و زمین ، **« والله بصیر بما تعملون(۱۸) »** ، والله بیناست بآنچه شما میکنید.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گوهرتری شما . .   ۲ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهند .   ۳ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهد . . .   ۴ ـ در نسخهٔ ج : اگر راست میگویید

النوبة الثانية

قوله : «انّما المؤمنون اخوة» ، ای - متواخون علی الایمان والایمان اشرف انسابهم و قد قطع الله الولایة بینهم و بین من خالفهم فی الدین من انسابهم. قال **ابو عثمان الحیری** اخوة الدین اثبت من اخوة النسب . روی **الزهری** عن **سالم** عن ابیه عن النبی(ص) قال - المسلم اخو المسلم لایظلمه ولایشتمه ، من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من فرّج عن مسلم کربةً فرّج الله عنه بها کربة من کرب یوم القیمة ومن ستر مسلماً ستره الله یوم القیمة. وعن **ابی هریرة** قال - قال رسول الله : المسلم اخو المسلم لایظلمه ولا یعیبه ولایخذله ولا یتطاول علیه فی البنیان ، فیستر عنه الریح الا باذنه و لا یؤذیه بقتار قدره الا ان یغرف له ولایشتری لبنیه الفاکهة ، فیخرجون بها الی صبیان جاره ولایطعمونهم منها . قال رسول‌الله (ص) - احفظوا ولایحفظه منکم الا قلیل . «فاصلحوا بین اخویکم» ثنّی الاخوین لانّ اقل من یقع بینهم القتال اثنان والمعنی - اصلحوا بینهما اذا اختلفا واقتتلا وقیل - التثنیه قد یقع موقع الجمع کقوله : لبیک و سعدیک ولایدی لک و قیل - معناه ، فاصلحوا بین رئیسی الفریقین لانهما اذا اصطلحا اصطلح الفریقان وقیل - فاصلحوا بین کل مسلمین .

وفی الخبر عن **ابی ایوب** قال : قال رسول‌الله (ص) - یا **با ایوب** الا ادلّک علی صدقة یحبها الله ورسوله .قال - بلی فقال رسول الله(ص) - تصلح بین الناس اذا تفاسدوا. وفی روایة تسعی فی صلاح ذات البین اذا تفاسدوا وتقرب بینهم اذا تباغضوا. و عن **ابی الدردآء** قال - قال رسول الله(ص): الا اخبرکم بما هو افضل من کثیر من الصیام: اصلاح ذات البین و ایاکم والبغضة فانما هی الحالقة قال **ابوالدردآء** - لااقول حالقة الشعر ولکن حالقة الدین وقال (ص) - کل الکذب یکتب[1] علی ابن آدم الاثلثا : رجل کذب امراته لیرضیها عنه و رجل یحدث بین امرأین مسلمین لیصلح بینهما و رجل کذب فی خدعة حرب. وفی **التوریة** - الذین یصلحون بین الناس اذا تفاسدوا اولئک خصائص الله من خلقه ، قرأ **یعقوب** - بین اخوتکم بالتاء علی الجمع وقرأ **الحسن** بین اخوانکم والاکثر بالنسب[2] الاخوة ، و فی الصداقة الاخوان ویقع کلّ واحد منهما

---

۱ - در نسخهٔ ج : کل الکذب علی ابن آدم ۲ - در نسخهٔ ج : فی النسب

موقع الاخر، « واتقوا الله » فلاتعصوه ولا تخالفوا امره ، «لعلكم ترحمون ».

« يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم » **ابن عباس** گفت این آیت در شأن **ثابت بن قیس بن شماس** فرو آمد که نشست وی درهمه اوقات بجنب رسول بود از بهر آن که در گوش وی گرانی بود ، بنزدیک رسول ازآن می‌نشست تاسخن رسول آسان تواند شنید . روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند . **ثابت** پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت : تفسحوا تفسحوا . مردی اورا گفت : اصبت مجلساً فاجلس ، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نه نشینی ؟ **ثابت** از آن سخن درخشم شد و بنشست. آنگه فرا آن مرد گفت : تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که درُ جاهلیت بناشایست نام برده بود ، آن مرد دلتنگ گشت و ازشرم سردرپیش افکند ، آن ساعت **جبرئیل** آمد و این آیت آورد.

وقال **الضحاك** ـ نزلت فی وفد **تميم** الذين نادوا رسول الله من وراء الحجاب كانوا يستهزؤن بفقراء اصحاب النبی (ص) مثل **عمار** و **خباب** و **بلال** و **صهيب** و **سلمان** و **سالم** مولی **ابی حذيفة** لما راوا من رثاثة حالهم فانزل الله تعالی فی الذين آمنوا منهم. واما قوله : « ولانساء من نساء » قال **انس** ـ نزلت فی نساء رسول الله عيّرن ام سلمة بالقصر وقال **ابن عباس** ـ ان **صفية بنت حيی بن اخطب** اتت رسول الله فقالت ـ ان النساء يعيرنني ويقلن لی ـ يا يهودية بنت يهوديين فقال لها رسول الله ـ هلاّ قلت ان ابی **موسی** و عمی **هرون** و زوجی **محمد** عليهم السلام فانزل الله هذه الاية و المعنی ـ لا يستهزئ قوم بقوم عسی ان يكونوا خيراً منهم عندالله و افضل نصيباً ، « ولاتلمزوا انفسكم » ای ـ لاتعيبوا و لا تطعنوا اهل دينكم و قيل ـ اللمز العيب فی المشهد و الهمز فی المغيب و قيل ـ اللمز يكون باللسان و العين و الاشارة والهمز لايكون الا باللسان ، « ولاتنابزوا بالالقاب » ، التنابز التفاعل من النبز و هو اللقب وهو ان يدعی الانسان بغير ماسمی به ولايستعمل الافی القبيح . قال **عكرمة** ـ هو قول الرجل للرجل ـ يا فاسق يا منافق يا كافر وقال **الحسن** ـ كان اليهودی و النصرانی يسلم فيقال له بعد اسلامه ـ يا يهودی يا نصرانی وقال **عطاء** ـ هو ان تقول لاخيك ـ يا كلب يا خنزير يا حمار .

وقال **ابن عباس** -التنابز بالالقاب ان یکون الرجل عمل‌السیّئات ثم تـاب عنها فنهی‌الله ان یعیّر بما سلف من عمله ، « بئس‌الاسم الفسوق بعد الایمان » . فیه تأویلان احدهما : بئس‌الاسم اسم الفسق و هی ان یقول له یایهودی یا نصرانی یا فاسق یازانی یذکره باسم ذنبه بعد ایمانه و توبته . الثانی : انّ من فعل مانهی عنه من‌السخریة و اللمز و النبز فهو فـاسق و « بئس الاسم الفسوق بعد الایمان » ، ای مع الایمان او بعد دخوله فی الایمان فلاتفعلوا ذلک فتستحقوا اسم الفسق « و من لم یتب » ، عما نهی عنه ، « فاولئک هم‌الظالمون »

« یاایهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من‌الظن » ، رسول خدا چون بسفر بیرون شدی هر دو مرد توانگر را یکی درویش بـا ایشان فرا کردی ، تا وی ایشانرا خدمت کند و ایسان مؤنت وی کفایت کنند . **سلمان** درویش بود ومحتاج ودو کس‌را از ایشانرا درسفر خدمت میکرد ودر منزلها طعام و شراب ایشان میساخت وحاصل میکرد . در منزلی ازمنزلهای سفر ، **سلمان** از پیش برفت بمنزل تاازبهر ایشان طعام سازد ، چون بمنزل رسید از ماندگی و رنجوری خواب بروی غلبه کرد ز باطعام ساختن نه‌پرداخت، ایشان دررسیدند وطعام نیافتند . **سلمانرا** فرستادند برسول وازوی طعام خواستند . رسول او را **باسامة** فرستاد و **اسامة** خازن رسول بود . **اسامة** گفت طعامی مانده نیست بنزدیک ما . **سلمان** بی‌طعام و بی‌مقصود باز گشت . ان دو مرد گفتند نزدیک **اسامه** طعام بود ، لکن **اسامه** بخیلی کرد ونداد . **سلمانرا** بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی([1]) نگشاد . آنگه بطعن گفتند : لوبعثناه الی بئرسمیحة لغار ماء هـا ، اگر ما این **سلمانرا** بچاهی فرستیم که در آن آب بود ، آب بزمین فرو شود و **سلمان** محروم ماند . آنگه آن دومرد برخاستند و تجسس میکردند که تاخود بنزدیک **اسامة** طعام بود یا نبود . رسول خدا ایشانرا دید گفت چیست‌اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می‌بینم ، ایشان گفتند- یا رسول‌الله والله ماتناولنا یومنا هذا لحماً .

قال - ظللتم تاکلون لحم **سلمان** و**اسامة** فانزل‌الله تعالی :

---

۱ - در نسخه ج : هیچچیز

« يا ايهاالذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن » ، واراد ان يظن باهل الخير شرّا ، « انّ بعض انظن اثم » ، قال **سفيان الثورى :** الظن ظنّان ، احدهما: اثم وهو ان يظن و يتكلم به والاخر: ليس باثم وهو ان يظن ولا يتكلم به و قيل الظن على اربعة اوجه مامور به ومحظور ومندوب اليه ومباح . اما المأمور به فحسن الظن بالله ، قال النبى (ص) : لا يموتنّ احدكم الاّ و هو يحسن الظن بالله وكذلك حسن الظن بالمؤمنين من قوله عليه الصلوة والسلام ان حسن الظن من الايمان . ومن قوله سبحانه «ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خيراً» . و اما المحظور فهو ظن السوء بالله وبالمؤمنين وهو قوله تعالى : « ان بعض الظن اثـم » ،

قال مقاتل : هو ان يتكلم بما ظنه ، فان لم يتكلم به فلا يكون اثماً . واما المندوب اليه ، فقول النبى (ص): احترسوا من الناس بسوء الظن . و قال ـ الحزم سوء الظن والحزم مندوب اليه و اما المباح فكالظن فى الصلوة و الصوم والقبلة امر صاحبه بالتحرى فيها و البناء على غلبة الظن ولهذا الانقسام قال : « كثيراً من الظن » ولم يقل ـ اجتنبوا الظن مطلقاً قوله : « ولا تجسّسوا » ، التجسس هو البحث عما خفى حتى يظهر . وقرء فى الشواذّ ـ لا تحسسوا بالحاء فقيل ـ بالجيم البحث لغيرك و بالحاء البحث لنفسك و كلاهما منهى عنه و معنى الاية ـ خذوا ما ظهر و دعوا ماستر و لا تتبعوا عورات المسلمين . روى **ابو هريرة** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ اياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث ولا تحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدو ولا تباغضوا ولا تدابروا و كونوا عباد الله اخواناً . وعن **ابن عمر** ان النبى (ص) قال: يامعشر من آمن بلسانه ولم يفض الايمان الى قلبه لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع الله عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه ولو فى جوف رحله . و قال **زيد بن وهب** ـ قيل **لابن مسعود** ـ هل لك **فى الوليد بن عقبة** تقطر لحيته خمراً فقال : انّا نهينا عن التجسس فان يظهر لنا شيئاً ناخذ به . قوله: « ولا يغتب بعضكم بعضاً» يقول ـ لا يتناول بعضكم بعضاً بظهر الغيب بما يسوئه مما هو فيه . عن **ابى هريرة** انّ رسول الله قال ـ اتدرون ما ـ الغيبة قالوا ـ الله ورسوله اعلم قال: ذكرك اخاك بمايكره قيل ـ أفرأيت ان كان فى اخى ما اقول . قال ـ ان كان فيه ماتقول فقد اغتبته و ان لم يكن فيه ماتقول فقد بهتّه ، « ايحبّ

احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا» ، هذا مثل والمعنی - کما تکرهون اکل لحم اخیکم میتاً ، فاجتنبوا ذکره بالسوء غائبا وقیل - معناه - کما تترکون اکل لحمه میتاً فانه معصیة الله فاترکوا غیبته فانه معصیة الله و انما مثّله بالاکل لان المیت لایشعر بما یؤکل منه ولایحس به کذلک الغائب لایشعر به و لایحس و قوله : «فکرهتموه» ، یعنی بل عافته نفوسکم فکرهتموه وقیل - کرهتم ان تغتابوا ، فلاتغتابوا غیرکم .

عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله (ص) قال - لما عرج بی مررت بقوم لهم اظفار من نحاس یخمشون وجوههم و لحومهم ، فقلت - من هؤلاء یا جبرئیل قال: هؤلاء الذین یأکلون لحوم الناس ویقعون فی اعراضهم . وقال صلی الله علیه وآله وسلم الغیبة اشد من الزنا . قالوا - وکیف .قال - ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب‌الله علیه و انّ صاحب الغیبة لایغفرله حتی یغفرله صاحبه . و قال **میمون بن‌سیاه** - بینا انا نائم اذا انا بجیفة زنجی وقائل یقول - کل، قلت - یا عبدالله ولِمَ آکل ، قال - بما اغتبت عبدفلان قلت - والله ما ذکرت فیه خیراً ولاشرّاً قال - لکنک استمعت ورضیت فکان **میمون** لایغتاب احداً ولا یدع احداً ان یغتاب عنده احداً ، .

یکی از جملهٔ بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم ، مردی بمن برگذشت ، برزبان من برفت که هذا و امثاله وبال علی الناس ، این چنین کس برمردمان وبال باشد . همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه‌ای که برآن مرده‌ای بود ومرا گفتند : کل من لحم هذا ، گوشت این مرده بخور . چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من اورا غیبت کرده بودم گفتم - چون خورم گوشت این مرده ؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم . مرا جواب دادند که - فلم اغتبته اذاً ، پس چرا غیبت وی کردی ؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است . از خواب در آمدم اندوهگن و حزین . یکسال بآن گورستان میرفتم ، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که اورا باز دیدم ازدور بمن نگریست و گفت - تبت ، توبه کردی ازآن، گفتم - بلی توبه کردم ونیز نگویم ؟ گفت : ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش بازشو ونیز غیبت کس مکن .

ودر خبراست که **مصطفی** (ص) **ماعز**رارجم فرمود بحکم آنکه برنفس خویش چهار بارافرار کرد بر زنـا بعد از آن رسول خدا جائی میگذشت و دو تن بـا یکدیگر میگفتند ـ می بینی این **ماعز**را الله بروی ستر کرد و او خویشتن‌را رسوا کرد تا چنانک سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آندو مرد با وی میرفتند تا جائی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت ـ ازاین گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند ـ یا رسول‌الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود ـ آنچه شما خوردید از گوشت آن برادرشما ازاین صعبتر بود، اما انه الان فی‌انهار الجنة یتغمس فیها. **ماعز** اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هرساعتی نوطهارتی در خود می‌بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، «واتقوا الله»، فیما ینهیکم عنه وتوبواالیه عما قدسلف، «ان‌الله تواب رحیم».

«یا ایها النـاس انا خلقناکم من ذکر وانثی» **مقاتل** گفت ـ سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح **مکه** رسول خدا **بلال**را فرمود تا بربام کعبه بانگ‌نماز گفت، **عتاب بن اسید بن ابی‌العیص** ازسرعصبیت جاهلیت گفت: الحمدلله‌الّذی قبض ابی‌حتی‌لم‌یر هذا الیوم، **حارث بن هشام** گفت ـ اما وجد **محمد** غیر هذاالغراب‌الاسود مؤذّناً. **سهیل بن عمرو** گفت: ان یردالله شیئاً یغیره، **ابوسفیان** گفت: انی‌لااقول شیئاً اخاف ان یخبر به‌رب‌السماء، هریکی ازسرتکبّر وتجبّرخویش بزرگی مینمودند وعیب درویشان میجستند. **جبرئیل** فروآمد ورسول‌را ازآن گفتار ایشان خبر کرد، آنگه این آیت فرو آمد و ایشانرا از آن ناسزا گفتن وعیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن بازداشت و زجر کرد. **ابن‌عباس** گفت ـ درشأن **ثابت‌بن‌قیس** فرو آمد که در مجمع رسول آن مردرا گفته بود ـ پسرفلانه ودرویش‌را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من‌الذاکر فلانة، فقال **ثابت** ـ انا یارسول‌الله فقال ـ انظر فی وجوه‌القوم فنظرفقال مارایت یاثابت؟ قال رایت ابیض واحمر واسود، قال فانک لاتفضلهم الا فی‌الدین و التقوی فانزل‌الله فی **ثابت** هذه‌الایة و فی‌الذی لم‌یتفسح له: «یاایهاالذین آمنوا اذاقیل‌لکم تفسّحوا فی‌المجالس فافسحوا». الایة.

«انّاخلقناکم من ذکر وانثی» یعنی **آدم وحواء** ای ـ کلّکم بنواب واحد

و امّ واحدة متساوون فی النسب ، « و جعلناکم شعوباً » جمع شعب بفتح السین و هی رؤس القبائل مثل **ربیعة** و **مضر** و **الاوس** و **الخزرج** سموا شعوباً لتشعبهم واجتماعهم کشعب اغصان الشجر وهومن الاضداد ، یقال شعب ای ـ جمع و شعب ای ـ فرق «وقبایل» جمع قبیلة و هی دون الشعوب مثل **بکر** من **ربیعة** و **تمیم** من **مضر** . ودون القبائل العمائر و احدتها عمارة بکسر العین وهم **شیبان** من **بکر** و **دارم** من **تمیم** و دون العمائر البطون مثل **بنی غالب** و **لوی** من **قریش** و دون البطون الافخاذ واحدها فخذ **کبنی هاشم** و **امیة من بنی لؤی**. ثم الفصائل والعشائر واحدتها فصیلة و عشیرة ولیس بعد العشیرة حیّ یوصف به . قال **الزبیر بن بکار** ـ العرب علی ست طبقات: شعب ثم قبیلة ثم عمارة ثم بطن ثم فخذ ثم فصیلة. وقیل ـ الشعوب من العجم و القبایل من **العرب** والاسباط من **بنی اسرائیل** وقیل ـ الشعوب الذین لا یعزون الی احد بل ینتسبون الی المدائن والقری والارضین والقبائل العرب الذین ینتسبون الی آبائهم ، « لتعارفوا » یعنی لیعرف بعضکم بعضاً فی قرب النسب و بعده لا لتفاخروا وقیل ـ لکی تعرفوا اذا سئلتم ممن انتم فتقولوا ـ من **قریش**، من **کندة**، من **تمیم** . ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عندالله اتقیهم ، فقال : «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» فی الدنیا وهو **بلال** ، «ان الله علیم » ، بحسبکم ونسبکم «خبیر» باعمالکم واکرمکم عندالله.

قال **قتادة** فی هذه الایة ـ اکرم الکرم التقوی والام اللؤم الفجور . قال رسول‌الله (ص) ـ من سرّه ان یکون اکرم الناس فلیتق الله وقال : کرم الرجل دینه وتقواه واصله عقله وحسبه خلقه . وقال **ابن عباس** : کرم الدنیا الغنی و کرم الاخرة التقوی . و عن **ابن عمر** ان النبی (ص) طاف یوم الفتح علی راحلته یستلم الرکن بمحجنه فلما خرج لم یجد مناخا فخرج الی بطن الوادی فانیخت فیه ثم قام فخطبهم فحمدالله واثنی علیه ، ثم قال: « الحمدلله الذی اذهب عنکم عبیة الجاهلیة وفخرها بابائها انّما الناس رجلان برّتقیّ کریم علی الله و فاجر شقی هیّن علی الله ثم تلا : « یا ایها الناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی . . . » الایة ، قال ـ اقول قولی هذا واستغفرالله لی ولکم وقال (ص)ـ ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم وانما انتم بنو آدم « اکرمکم عندالله اتقیکم » سئل رسول‌الله (ص)

ایّ النّاس اکرم قال : اکرمهم عندالله اتقیهم قالوا ـ لیس عن هذا نسئلك ؟ قال فاکرم الناس **یوسف** بن نبی‌الله بن نبی‌الله بن خلیل‌الله قالوا ـ لیس عن هذا نسئلك ؟ قال: فمن معادن العرب تسئلونی ، قالوا : نعم ، قال‌ـفخیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی‌الاسلام اذا فقهوا .وروی عن **ابوهریره** : ان‌الناس یحشرون یوم القیمة ثم یوقفون ثم یقول‌الله عزوجل ـ لهم طالما کنتم تکلمون وانا ساکت فاسکتوا الیوم حتی اتکلّم انّی رفعت نسباً وابیتم الا انسابکم ، قلت ـ ان اکرمکم عندی اتقیکم وابیتم انتم‌فقلتم‌ـ لابل فلان بن فلان وفلان بن فلان فرفعتم انسابکم ووضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی و وضعت انسابکم سیعلم اهل الجمع الیوم من‌اصحاب الکرم این المتقون .

«قالت الاعراب آمنّا » ، این آیت در شأن **بنی‌اسدبن خزیمة** فرو آمد. قومی بادیه نشین بودند ، درسال **قحط بمدینه** آمدند و بظاهر کلمهٔ شهادت‌میگفتند و اسلام مینمودند ، اما بباطن نفاق داشتند ومخلص نبودند ودر راه **مدینه** تباه کاری کردند ونرخها گران میکردند وآنکه باسلام خویش منت بررسول نهادند ، گفتند ـ اتتك العرب بانفسها علی ظهور رواحلها و جئناك بالاثقال و العیال والذراری و لم نقاتلك کما قاتلك بنوفلان و بنوفلان ، گفتند ـ ما که آمدیم بجملگی آمدیم باعیال و فرزندان وباروبنهٔ خویش نه چون قومهای دیگر که تنها آمدند برراحلهاء خویش، و آنکه قتال کردند هر گروهی از عرب باتو وما قتال نکردیم . بررسول منت مینهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه میخواستند تا رب‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد : ، « قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا » یا **محمد** ایشانرا گوی ـ شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص وتصدیق و اخلاص نیزدردلهای شما نیامده ، بلی مسلمانان اید بظاهر ، برزبان کلمهٔ شهادت رانده وازبیم قتل وسبی طاعت را انقیاد نموده . از اینجا معلوم شد که آنچه برظاهر بنده میرود از طاعت داشتن وحکم را منقاد بودن آنرا اسلام گویند برمعنی استسلام، وآنچه برباطن میرود از تصدیق واخلاص آنرا ایمان گویند و **مصطفی** فرموده‌ـ الاسلام علانیة والایمان سریرة ، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو بینند ، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است وایمان با خالق. اسلام شریعت

است و ایمان حقیقت. اسلام پوست است و ایمان مغز. اسلام سود است و ایمان سایه. اسلام صدف است وایمان درّوی در، اسلام کالبد است وایمان دروی روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام خانه است و ایمان کدخدا. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قدح است وایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمة. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنی ام باتباع.

قال اهل‌اللغة: الاسلام هوالدخول فی‌السلم وهو الانقیاد و الطاعة. یقال ـ اسلم‌الرجل اذا دخل فی‌السلم کما یقال ـ اشتی اذا دخل فی‌الشتاء واصاف اذادخل فی‌الصیف و اربع اذا دخل فی‌الربیع. فمن الاسلام ماهو طاعة علی‌الحقیقة باللسان و الابدان و الجنان. کقوله عزوجل **لابراهیم** ـ «اسلم قال اسلمت لرب‌العالمین» ومنه ماهو انقیاد باللسان دون القلب و ذلک قوله: «قولو اسلمنا ولما یدخل الایمان فی‌قلوبکم»، وروی ان رسول‌الله (ص) قسم قسماً فاعطی رجالاً ومنع رجالاً، فقال له **سعدبن ابی وقاص** ـ یا رسول‌الله اعطیت فلاناً ولم تعط فلاناً و هو مؤمن فقال رسول‌الله(ص) ـ او مسلم مرّتین اوثلاثاً فعلم‌ان الاسلام اسم لظاهر الدین الذی یلزم به الاحکام و الایمان اسم للحقیقة التی یرجع الیها العبد وینطوی علیها العقد فالاسلام هوالذی منع الدّماء والاموال و اقام الذمم و الاحکام. و الایمان حقیقته التی نجّت من مقت‌الله و خلّصت من عذاب‌الله و المسلمون متساوون فی‌الاسلام و المؤمنون متفاوتون فی‌الایمان. فاحسنهم عملاً و اکثرهم ذکراً، اکملهم ایماناً. و قالت **المرجئة** ـ المؤمنون لایتفاوتون فی‌الایمان وذلک لانّهم لم‌یعدّوا الاعمال من‌الایمان و هذاخلاف‌السنة واصل‌البدعة وقد قال النبی(ص) ـ صنفان من‌امتی‌لیس‌لهمافی‌الاسلام نصیب **المرجئة** و **القدریة**. قوله: «و ان تطیعوا الله و رسوله»، ظاهراً و باطناً و سراً و علانیة، «لایلتکم» قرأ **ابوعمرو**: ولایالتکم بالالف کقوله تعالی: ـ «وما التناهم» وقرأالاخرون بغیرالف وهما لغتان بمعنی و احد یقال ـ الت یالت التاً ولات یلیت لیتاً اذا نقص و معنی الایة ـ لاینقصکم «من»، ثواب، «اعمالکم شیئاً ان الله غفور رحیم» ثم وصف المؤمنین المحقّقین المصدّقین فی‌ایمانهم فقال: ـ

«انّما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا» ، لم يشكّوا فی ايمانهم بل اخلصوا فی عقايدهم ثم حققوا بافعالهم و هوقوله : «و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبيل الله» ، ای ـ فی طاعة الله ، «اولئک هم الصادقون» فی ايمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح ، هذا هوالمؤمن الصادق لامن اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول الله فحلفوا بالله انهم مؤمنون فی السرّ و العلانية و عرف الله غير ذلک منهم فانزل سبحانه : «قل اتعلّمون الله بدينكم» ، دخلت الباء لالانّ هذا التعليم بمعنی الاعلام و المعنی ـ اتعلّمون و تخبرون الله بدينكم الذی انتم عليه ، «و الله يعلم مافی السموات و مافی الارض» ای ـ يعلم مافی قلوب اهل السموات و ما فی قلوبكم ، «و الله بكّل شیء عليم» لاتخفی عليه خافية فلا يحتاج الی اخباركم.

«يمنّون عليک ان اسلموا» و هم **بنو اسد بن خزيمة** و قدسبق بيانه و قيل ـ هم الاعراب الذين ذكرهم الله فی **سورة الفتح** : **جهينة** و **مزينة** و **اسلم** و **اشجع** و **غطفان** كانوا يقولون ـ آمنّا ليؤمّنوا علی انفسهم و اموالهم ، فلما استنفروا الی **الحديبية** تخلّفوا و هم الذين منّوا بايمانهم علی رسول الله و تقديره : يمنّون عليک باسلامهم «قل لاتمنّوا علی اسلامكم» ای ـ باسلامكم ، «بل الله يمنّ عليكم ان هديكم» يعنی بان هديكم ، «بالايمان ان كنتم صادقين» فی ايمانكم فلستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكانت المنّة لله لالكم . المّن يذكر و المراد به التحمّد بالنعمة و هو مذموم من العباد و يذكر و المراد به الانعام و عليه وصف الله بانه منان . قوله : «بل الله يمنّ عليكم» ، ای ـ انعم عليكم و قيل بل الله احق بالتحمد بالنعمة.

«ان الله يعلم غيب السموات و الارض» ماغاب فيها عنكم ، «و الله بصير بما يعملون» قرأ **ابن كثير** بالتاء لان فی الاية ذكر الحضور فحسن الوجهان و الله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله : «انّما المؤمنون اخوة» ای پديد آرندهٔ هر موجودی ای پذيرندهٔ هر دودی . ای كرمت بندگان را بروزی ضامن ، ای ملک تو از فنا و زوال ايمن .

عزیز کردهٔ تو کس خوارنکند بر کشیدهٔ تو کس نگو نسار نکند. بداغ گرفتهٔ تو کس دراوطمع نکند. مؤمنان همه بداغ تواند و درروش خویش باچراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، ازتارات خلقیت وحالات بشریت در دایرهٔ عهده قدم برنقطهٔ رضادارند. گاه چون سروی درچمن درمقام خلوت‌اند، گاه چون چفته‌چوگانی[1] بر مقام خدمت اند. ایشانند که در ازل رب‌العالمین ایشانرا نواخته و میان ایشان برادری افکنده که ـ «انّماالمؤمنون اخوة» برادری که هر گز منقطع‌نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد بپیوندد، همانست که خبر میآید: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم‌القیمة‌الّاسببی و نسبی. مراد باین نسب دین وتقوی است نه‌نسب آب و گل. اگر نسبت آب و گل‌بودی **بولهب و بوجهل** را درآن نصیب بودی وهوالمشارالیه فی‌قوله: «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم» ای جوانمرد چون می‌دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزاروشرط خویش بجای‌آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار وفتوت پیش گیر وخدمت بی‌معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظّ خود یکسر فروگذار ونصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای ورنه هجرت کن. **ذوالنون‌مصری** را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست وخاست با که کنیم، گفت: من لایملک ولاینکر علیک حالاً من احوالك ولایتغیر بتغیرك. فرمود[2] صحبت با کسی کن که ویرا ملك نبود یعنی آنچه دارد ازمال وملك نه حق خویش‌داند حق برادران در آن بیش ازحق خویش‌شناسد.

هرخصومت که درعالم افتاد از توئی ومنی خاست چون توئی ومنی ازراه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخاست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی‌دار که بهیچ حال برتو منکرنگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی‌عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست.

---

۱ درنسخهٔ ج: حقه چوگانی ۲ - در نسخهٔ ج: گفت

مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدیی درچشم بود وسرد ازفرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی درچشم تو کی پدید آمد، زن گفت آنگه که کمال عشق ترا نقصان آمد. **مصطفی**(ص)فرمود ـ حبّ الشي يعمي ويصمّ. دوستی مر سردرا ازدیدن عیب محبوب نابینا کند و ازملامت شنیدن کر گرداند تا نه‌عیب دوست بیند نه ملامت دردوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لایتغیر بتغیرك باین کلمت او را از صحبت خلق بـاز برید گفت ـ صحبت که کنی باحق کن نه باخلق زیرا کـه خلق بگردند چون توبگردی وحق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش وکمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

پیر طریقت گفت ـ الهی تومؤمنان را پناهی. قاصدانرا برسرراهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو اورایی، آیا که تا ازما خود کرائی.

ذوالنون‌مصری گفت ـ زنی‌را دیدم درین سواحل **شام**، زنی که‌بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا وذات وفا بود. ظاهراوهمه صفا صفت، باطن اوهمه بقا معرفت. نه درصورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن درجسم وجان منزل. که این دونست وآن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش ونه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در بـاخته، بصفات محبوب از صفـات خود بیزار شده.

ایهاالسائل عن قصتنـا	لوتـرا نا لم تفرق بيننا
فاذا ابصرتنی ابصرتـه	و اذا ابصرته ابصرتنـا

ای‌جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است وشرع محبت برخلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق ونفع ونواختن است ودرشرع محبت همه‌قهر وعنف و کشتن وخون ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست
کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

ذوالنون‌مصری گفت: آن زن را پرسیدم که - من این‌اقبلت واین تریدین؟ ای زن از کجا رفته ای و کجا قصد داری. گفتا - اقبلت من عند اقوام «تتجا فی جنوبهم عن‌المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا» الی «رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله». از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشانرا بصفت وسیرت معروف کردند نه بنام ونسبت. هر که او شرفی و کرامتی درجهان یافت از صفت وسیرت یافت نه از نام و نسبت، چه شرف دارد آن نسبت که فردا بریده گردد؟ والحق‌جل‌جلاله یقول: «فلاانساب بینهم یوسئذ ولایتساء لون» کدام کرامت است بزرگوار تر از این کرامت که رب‌العزة میفرماید[1]: «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم». آنگه صفت آن قوم، بیداری نهاد وبیخوابی که صفت مشتاقان است و آئین عاشقان، گفت - چون شب در آید و آفتاب نهان شود دلهای ایشان معدن اندوهان شود، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالندازخواری، گهی روزنامهٔ عشق‌باز کنند وسورهٔ شوق آغاز کنند، فریاد درگیرند وسوز بزاری[2] دوست را یاد کنند. همه‌شب سربرزانوی[3] حیرت نهاده یاروی برخاك حسرت مالیده و بدرد دل وسوز جگر این نوحه میکنند که:

تاریکتر است هرزمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج‌بیداری چه داند، هر که شبی بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هرگز ترا شبی بود که از درد نایافت مونس، مونس تو ماه بود وستاره باتوهمراز بود. ای شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده وروز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت‌را شب آمد، بهار جوانی درگذشت، گلنارت زرد شد، عقیقت کاه شده چراغت فرو مرد، حساب عمر فذلك شد، روز شمرده بآخر رسید وبرید دررسید. امروز ماتم خود بدار و اشک حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینائی، نه تن ماند نه توانائی، نه قوت ماند نه دانائی نه کمال ماند نه زیبائی.

---

۱ - در نسخهٔ ج: میگوید ۲ - درنسخهٔ ج: درگیرند وبزاری ۳ - در نسخهٔ ج: برزانوء

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
و ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عذر آورفرو ماند زنطق
پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند زکار

سوره ق

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **ق** » منم خداوند قادر وقهار قدّوس و قریب « **والقرآن المجید (۱)** » باین قرآن بزرگوار [که رسول راست گوی است ورستاخیز بودنی]. « **بل** » نیست چنانک کافران میگویند، « **عجبوا اَن جاء هم منذرمنهم** »، شگفت داشتند که بایشان آمد آگاه کننده‌ای هم ازایشان، « **فقال الکافرون** »، ناگرویدگان گفتند، « **هذا شیئ عجیب (۲)** » این چیزیست شگفت.

« **أ اِذا متنا وکنّا تراباً** »، باش که ما بمیریم و خاك گردیم [با حیوة خواهند برد ما را]، « **ذلك رجع بعید (۳)** » این باز بردی است دور[محال].

« **قدعلمنا ما تنقص الارض منهم** »، میدانیم هر چه زمین از ایشان کاهد، « **وعندنا کتاب حفیظ (۴)** » ونزدیک ما نوشته‌ای است آنرا نگه دارنده.

« **بل کذّبوا بالحق لما جاءهم** »، آری ایشان دروغ شمردند سخن راست که بایشان آمد، « **فهم فی امر مریج (۵)** » ایشان درکاری اند شوریده گمان آمیز.

« **افلم ینظروا الی السّماء فوقهم** »، درننگرند دراین آسمان زبر ایشان.
« **کیف بنیناها** »، که چون افراشتیم[1]، « **وزیّنّاها** »، وچون نگاشتیم.
« **وما لها من فروج (۶)** »، و آنرا هیچ شکاف وعیب نه.

---

۱ - در نسخهٔ الف : اوراشتیم.

« **والارض مددناها** » ، و زمین باز کشیدیم [پهن] ، « **و القینا فیها رواسی** » ، ودر آن او کندیم[1] کوهها بلند ، « **وانبتنا فیها من کلّ زوج بهیج** (۷) » ورویانیدیم در آن از هرصنفی نیکو.

« **تبصرة وذکری** » باز نمودن ودر یاد دادن را « **لکلّ عبد منیب** (۸) » هربنده[2] را بازگردانیده بدل با الله.

« **ونزّلنا من السماء** » ، وفرو فرستادیم از آسمان ، « **مآء مبارکاً** » آبی برکت کرده درآن ، « **فانبتنا به جنّاتٍ** » ، تا رویانیدیم بآن درختستانها ، « **وحبّ الحصید** (۹) » وتخم هرنبات درودنی.

« **و النخل باسقات** » ، و خرما بنان بلند بارور ، « **لها طلع نضید** (۱۰) » آنرا خوشهٔ[3] میوهٔ آن درهم نشسته.

« **رزقاً للعباد** » ، داشت بندگانرا ، « **واحیینا به بلدةً میتاً** » ، وزنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده ، « **کذلک الخروج** (۱۱) » همچنان رستاخیز [برما آسان].

« **کذّبت قبلهم قوم نوح** » ، دروغزن گرفتند پیش از ایشان [پیغامبر خویش را] قوم **نوح** ، « **و اصحاب الرّسّ** » ، و اصحاب چاه ، « **و ثمود** (۱۲) » و **ثمود** قوم **صالح**

« **وعادٌ** » : اول قوم **هود** ، « **و فرعون و اخوان لوط** (۱۳) » **و فرعون موسی** وکسان **لوط**.

« **و اصحاب الایکة و قوم تبّع** » ، وسردمان پیشه‌ایکه و قوم **تبّع** ، « **کلّ کذّب الرسل** » همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند ، « **فحقّ وعیدِ** (۱۴) » تاواجب گشت و سزا [رسانیدن بایشان] آنچه بیم داده بودم ایشانرا بآن.

« **افعیینا بالخلق الاول** » ، بماندیم یادرماندیم بآفرینش نخستین ، « **بل هم فی لبس من خلق جدید** (۱۵) » ، بلکه ایشان درگمان اند از این آفرینش نو.

---

۱ - در نسخه ج : افکندیم ۲ - در نسخه ج : هربندهٔ ۳ - در نسخه ج : خوشهٔ

« ولقد خلقنا الانسان » بیافریدیم مردمرا ، **« و نعلم ماتوسوس به نفسه »** ومیدانیم آنچه دردل او میاندیشد ، **«ونحن اقرب الیه من حبل الورید(۱۶)»** مانزدیکتریم باو از رگ جان.

« اذ یتلقّی المتلقّیان » سخن می‌ربایند آن دوسخن ربای ومی‌فرا گیرند(۱) از او ، **« عن الیمین وعن الشمال قعید(۱۷) »** یکی از راست سوی او نشسته ویکی ازچپ سوی او نشسته.

« مایلفظ مِن قول » ، بیرون ندهد هیچ سخن از دهن ، **« اِلّا لدیه رقیب عتید (۱۸) »** مگر نزدیک اوست گوشوانی(۲) ساخته.

النوبة الثانیة

این سورة را دونام است : سورهٔ « **ق** » وسورهٔ«**الباسقات**»، هزاروچهارصد و نود و چهارحرف است . سیصد و پنجاه وهفت کلمت و چهل و پنج آیت ، جمله **بمکه** فروآمد مگر یک آیت: « ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستّة ایام » این یک **آیت بمدینه** فرو آمد بقول **ابن عباس** و **قتاده** وباقی همه یکی است ودراین سورة دو آیت منسوخ است یکی : « فاصبر علی مایقولون » ، دیگر : « وما انت علیهم بجبّار » این هردو آیت منسوخ است بآیت سیف.

ودر فضیلت سورة **ابیّ بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة ق** هوّن الله علیه ثارات الموت و سکراته .

قوله تعالی : «ق» اقوال مفسران مختلف است در معنی « ق » **ابن عباس** گفت : نامی است از نامهای الله. سوگند بآن یاد کرده چنانک بقرآن یاد کرده . **محمدبن کعب القرظی** گفت ـ افتتاح نام‌الله است قادر وقاهر وقابض قدّوس وقریب و قیّوم و معنی آنست که ـ اناالله القادر القابض انا القدوس القوی ، و بریک حرف اختصار کرد برمذهب اختصار وعادت **عرب** که گفته اند :

قد قلت لها قفی فقالت قاف.

---

۱ ـ ج : فرا میگیرند .. ۲ ـ درنسخهٔ ج : نگهبانی ..

قتاده گفت نام قرآن‌است، **شعبی** گفت - نام سورة است ، **ضحاك** گفت - کوهی است گرد زمین درآمده از زمرد سبز وسبزی آسمان از فروغ آنست وهرچه درزمین بدست خلق افتاده از زمرد همه ازآنست. **وهب منبه** آورده که - **ذوالقرنین** گرد عالم میگشت تا بکوه **قاف** رسید و گرد کوه **قاف** کوههای خرد دید. رب‌العالمین کوه باوی بسخن آورد تااز وی پرسید که - ما انت؟ توچه باشی ونامت چیست؟ گفت : انا قاف ، منم قاف گرد عالم درآمده ، گفت - این کوههای خرد چیست ؟ گفت - این رگهای منست، ودرهربقعتی و درهرشهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته ، هرآن زمین که بارادت حق آنرا زلزله خواهد رسید مرا فرماید تارگی از رگهای خود بجنبانم که بآن زمین پیوسته تا آنرا زلزله افتد. **ذوالقرنین** گفت - یا**قاف** از عظمت الله باما چیزی بگوی گفت - یا**ذاالقرنین** انّ شأن ربنا لَعظیم کار خداوند ما عظیم است و از اندازهٔ وهم و فهم بیرونست. بعظمت او خبر کجا رسد و کدام عبارت بوصف او رسد . گفت - آخر آنچ[1] کمتر است و در تحت وصف آید چیزی بگوی ، گفت وراء من زمینی است آفریده پانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن ، همه کوهان‌اند پراز برف ، ورنه آن برف بودی من ازحرارت دوزخ چون ارزیر بگداختید[2] ، **ذوالقرنین** گفت - زدنی یا **قاف** ، نکته‌ای بگوی دیگر از عظمت وجلال حق گفت - **جبرئیل امین** کمر بسته درحجب هیبت ایستاده ، هرساعتی از عظمت و سیاست درگاه جبروت برخود بلرزد رعده‌ای بروی افتد. رب‌العالمین ازآن رعدهٔ وی صدهزارملك بیافریند، صفها بر کشیده درحضرت، بنعت هیبت سر درپیش افکنده و گوش برفرمان نهاده ، تایکبار ازحضرت عزت ندا آید که - سخن گوئید ، همه گویند - «لااله‌الاالله» و بیش از این نگویند ، اینست که رب‌العالمین گفت : « یوم یقوم الروح والملئکة صفّاً » الی‌قوله - « وقال صواباً » یعنی - لااله‌الاالله وقیل - معنی قوله : « ق » : قف یا **محمد** علی اداء الرسالة والعمل بما امرت. وقیل - معناه - قضی الامر کقوله : «حم» ، ای - حمّ ماهو کائن والاحسن ان یقال هو من‌الحروف المقطّعة علی ماسبق امثاله.

---

۱ - در نسخهٔ ج : گفت آنچ آخر کمتراست ... ۲ - در نسخهٔ ج : بگداختمی

«والقرآن المجيد» ، اى ـ الشريف الكريم على الله الكثير الخير ، العظيم الشأن ، هذا قسم جوابه محذوف لدلالة ما بعده من الكلام عليه ، تأويله : «والقرآن المجيد» ان الرسول صادق و الساعة حق . وبر قول ايشان كه گفتند قضى الامر جواب مقدم است تقديره : « والقرآن المجيد » ، قضى الامر باين قرآن بزرگوار كه كار گزاردند و حكم راندند در ازل وقيل ـ جوابه : « بل عجبوا » وجوابات القسم سبعة : انّ الشديدة كقوله : «والفجر وليال عشر» الى قوله: « انّ ربك لبا لمرصاد». وان الخفيفة كقوله: « تالله ان كنّا لفى ضلال مبين» ، وما النفى كقوله : « والضحى والليل اذا سجى ما ودّعك ربك»، و اللام المفتوحة ، كقوله : « فوربك لنسئلنّهم » ، ولا كقوله : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت » وقد كقوله : « و الشمس و ضحيها » ، الى قوله : « قد افلح من زكيها » ، و بل كقوله : « ق و القرآن المجيد » ، « بل عجبوا ان جاء هم منذر منهم » يعرفون نسبه و صدقه و امانته ، « فقال الكافرون هذا » ، اى ـ هذا الذى يقول ان نبعث ، «شئ عجيب » وقيل ـ اختيار الله **محمدا** للرسالة والانذار شئ عجيب . اگر كسى گويد ـ **درسورة ص** وقال الكافرون بواو و گفت و اينجا بفا گفت چه فرق است ؟ جواب آنست كه عرب استعمال فا جائى كنند كه ثانى باول متصل بود كه درفا معنى اتصال است و اينجا « شئ عجيب » متصل است بآنچه گفت ـ « عجبوا ان جاء هم » واين معنى اتصال **درسورة ص** نيست لاجرم بواو گفت نه بفا.

«أ اذا متنا و كنّا ترابا» ، استفهام انكار واستبعاد و العامل فيه مضمر تقديره ـ أنبعث؟ انرجع؟ اذا متنا و كنا ترابا « ذلك رجع بعيد »، عن الصدق لا يكون. وليس المراد بعد الزمان و قيل ـ بعيد اى ـ محال هذا ـ كقوله : « انه على رجعه لقادر » .

الرجع الجواب و الرجع الرد و الرجع المطر ، نطق بكلها القرآن ، فالرجع فى قوله تعالى : « فان رجعك الله الى طائفة منهم » ، و فى قوله : « و لئن رجعت الى ربى » ، معناهما الرد والرجع فى قوله : « لا يرجع اليهم قولا » معناه الجواب. والرجع فى قوله : « والسماء ذات الرجع » ، معناه ـ المطر .

« قد علمنا ما تنقص الارض منهم » ، اى ـ ما تاكل من لحومهم و دمائهم

و عظمهم لایعزب عن علمنا شیٔ. قال **السدی** - هوالموت یقول - قد علمنا من یموت منهم ومن یبقی« وعندنا » ای - ومع هذا عندنا« کتاب» کتب فیه ذلک و هواللوح المحفوظ مکتوب فیه موتهم و مکثهم فی‌القبور و مبعثهم یوم‌القیمة و الحفیظ بمعنی المحفوظ وقیل - الحفیظ بمعنی الحافظ ای - حافظ لعدّتهم واسمآئهم ، قال **الحسن** - هذا وعد من‌الله لنبیّه بنصرته و اظهار دینه علی سائرالادیان ، فقال : « قد علمنا ما تنقص منهم بان یقتلوا اویموتوا او ینتقلوا عن دینهم ، « وعندنا کتاب حفیظ » فیه نصرک علیهم فلاتضیقن صدرک. وقیل - قد علمنا ماتنقص‌الارض ، ای - مایبلی‌منهم ومایبقی. لانّ العصعص لاتأ کله الارض کماجاء فی الحدیث کلّ ابن‌آدم یبلی الاعجب الذنب وفیه یرکّب و ابدان الانبیاء و الشهداء ایضاً لاتبلی « و عندنا کتاب حفیظ » محفوظ من الشیاطین ومن ان یتغیر.

« بل کذّبوا بالحق » ، ای - بمحمد والقرآن ، «لمّا جاءهم فهم فی‌امرمریج» مختلط ملتبس ومعنی‌اختلاط امرهم انّهم یقولون للنبی(ص) - مرّة - ساحر ومرّة - کاهن مجنون و یقولـون للقرآن مرّة - سحر و مرّة رجز و مرّة مفتری و یقولون فی امر البعث مرّةً -« ان‌هی الاحیوتناالدینا » ومرّة - « لئن‌رجعت الی ربی» ومرّة - « ماندری ماالساعة ان‌نظن الاظنّاً» وقیل - « فی‌امر مریج » ای - متناقض بانکارهم القدرة علی الاعادة مع اقرارهم بالقدرة علی الابتداء فکان امرهم مختلطاً ملتبساً وکل کلام اوامرلیس بثابت مقید فهو مریج فعیل من مرج اذا اضطرب یقال - مرج‌الامر ومرج الدین ومرج الخاتم فی اصبعی اذا قلق من الهزال و فی الحدیث - مرجت عهودهم واماناتهم. وقیل - مریج فعیل بمعنی مفعول‌من‌قوله «مرج‌البحرین »معناه - خلّاهما. معنی‌آنست که - دو دریا فرا یکدیگر گذاشت. المرج المرعی لان‌السّرح فیه مخلاة لیس‌علیها لجم، مرغزاررا مرج گویند یعنی که چرندگان بی‌لگام سرفرا داده وآنجا فرا گذاشته. ثم دلّهم علی قدرته. فقال :

« افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها » ، بغیر عمد ، « وزیناها » ، بالکواکب والشمس‌والقمر ، «وما لها من فروج » شقوق وصدوع وعیوب. ای‌لیس فیهاتفاوت ولااختلاف. وقیل - مالها من فروج یمکن‌السلوک فیه واماالملئکة فینزلون

من الباب و يعرجون الى الباب ثم يطبق الباب. واحدها فرج و هوالشّق و لهذا سمى القباء المشقوق فرّوجاً لبس رسول‌الله (ص) فروجاً من حرير ثم نزع. قوله :

« والارض مددناها » ، اى ـ بسطناها على وجه الماء الى مالا يعلمون من غايتها وهذا دليل على ان الارض مبسوطة وليست على شكل الكرة ، « و القينا فيها رواسى » ، جبالاً ثوابت ، « وانبتنا فيها من كلّ زوج بهيج » . اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار والنبات وقال فى موضع آخر ـ ذات بهجة وقيل ـ الضمير يعود الى الرواسى. والزوج البهيج الذهب والفضة وسائر الفلزات.

« تبصرةً » اى ـ جعلنا ذلك تبصرةً ، « و ذكرى » ، اى ـ تبصيراً وتذكيراً وتنبيهاً ، «لكل عبد منيب» لان من قدر على خلق السموات والارض والنبات قدر على بعثهم. گفته‌اند ـ تبصرة وذكرى دونام‌اند شريعت وحقيقت‌را ، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است . شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت ، شريعت خدمت است برشريطة وحقيقت غربة است برمشاهده. شريعت بى بدى است وحقيقت بيخودى. اهل شريعت فريضه گزاران‌اند ، ومعصيت گذاران ، اهل حقيقت ازخويش گريزان وبيكى نازان . قبلهٔ اهل شريعت كعبه است ، قبلهٔ اهل‌حقيقت فوق العرش. ميدان حساب اهل شريعت موقف‌است ، ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان. ثمرهٔ اهل شريعت بهشت است ثمرهٔ‌اهل حقيقت لقاء ورضاء رحمن.

قوله : « و نزّلنا من السماء » ، اى ـ من السحاب من جانب السماء « ماءً مباركاً » ، اى ـ مطراً يلبث فى اجزاء الارض فينبع طول السنة وقيل ـ مباركاً للخلق فيه بركات ومنافع ، « فانبتنا » ، اى ـ اخرجنا من الارض ، « به » ، اى ـ بذلك الماء « جنات » ، اى ـ الاشجار و الفواكه و الثمار ، « وحب الحصيد » اى ـ و حباً يحصد كالبرّو الشعير وسائر الحبوب التى تحصدو تدّخر فاضاف الحب الى الحصد وهو اضافة الشىء الى صفته كمسجد الجامع وربيع الاول وحق اليقين وحبل الوريد ونحوها وقيل ـ معناه وحَبّ النبت الحصيد لان النبت يحصد لاالحبّ.

« والنخل باسقات » اى ـ طوالاعجيبة الخلق ـ يقال بسقت بسوقا اذا طالت. وقيل ـ باسقات ، اى ـ حوامل من قولهم ـ بسقت الشاة اذاحملت ، «لهاطلع» اى ـ ثمر

و حمل ، سمّی بذلک لانه یطلع و الطلع اول ما یظهر قبل ان ینشق ، « نضید » ای- متراکب متراکم منضود بعضه علی بعض فی اکمامه فاذا خرج من اکمامه فلیس بنضید و المعنی ثمارها فی حلوقها[1] و رؤسها لاکسائر الاشجار تتفرق ثمارها ، قال **ابوعبیدة** : نخل الجنة « نضید » ما بین اصله الی فرعه کلما نزعت رطبة عادت الین من الزبدواحلی من العسل.

« رزقاً للعباد » ، ای- جعلناها رزقا للعباد ، « واحیینابه » ای- بذلک الماء « بلدةً میتاً » ، فاهتزّت بالنبات وحییت ، روی **ابوهریرة** قال : کان النبی(ص) اذا جاءهم المطر فسالت المیازیب[2] قال: لامحل علیکم العام ای الجدب ، « کذلک الخروج» من قبورکم یوم البعث بعد ان کنتم امواتاً . قال **ابن‌عباس** : ینزل الله من السماء مطراً کنطف الرجال فینبت علیه اللحم والعظام والاجساد فیرجع کلّ روح الی جسده.

قوله : « کذّبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرّسّ» ، قوم من بقایا **ثمود** کانوا علی بئر بارض **الیمامة** ارسل الیهم نبیّ اسمه **خنظلة بن صفوان** فقتلوا نبیّهم ، و«ثمود» هم **ثمود بن عابر** وهو **عاد** الآخرة.

« وعاد » ، وهو **عاد ارم** وهو **عاد** الاولی « وفرعون » **موسی** اسمه **الولید بن مصعب بن الریان** ، « واخوان لوط » لفظ عربی لاعن اخوة نسب اودین.

« و اصحاب الایکة »الایکة الغیضة من الشجر ولیکة اسم لارض مدین وهم **قوم شعیب** ، «وقوم تبع » ، هوملک **الیمن** سمی **تبعاً** لکثره اتباعه و کان یعبدالنارفاسلم ودعا قومه الی الاسلام و هم حمیر فکذّبوه و ذکرنا قصته فی سورة الدخان ، « کلّ کذّب الرسل » ، ای- کلّ هؤلاء المذکورین ، « کذّب الرسل فحق وعید » ای وجب انزال ما توعدتهم علی السنة الرسل من العقاب ، ثم انزل جواباً لقولهم : « ذلک رجع بعید» :

« افعیینا بالخلق الاول » ، یعنی افعجزنا عن الخلق الاول فنعجزعن الخلق الثانی وهذا تقریرلهم لانهم اعترفوا ، بالخلق الاول الذی هوالابدآء وانکروا البعث الذی هوالخلق الثانی.

---

۱ - در نسخهٔ ج : حلوقها از حلقه بمعنی درع ۲ - المیازیب - جمع میزاب

قال **الحسن**- الخلق الاول خلق **آدم** من تراب ، « بل هم فی لبس» ، ای- فی شكّ ، « مّن خلق جدید » بعد الموت،لبس الشیطان علیهم بشبهة اللبس اختلاط الظن و التباس الامر تقول لبّس فلان هذا الامر تلبیساً و لبسه علیّ خفیفاً. قال الله عزوجل : « و للبسنا علیهم مایلبسون ».

قوله : « و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه » ، ای- یحدث به قلبه و یخطر بباله لم یفعله بعد ای- لا یخفی علینا سر آئره وضمآئره ، « ونحن اقرب الیه من حبل الورید » هذا قرب العلم ای- نحن اعلم بضمیره ممن کان فی القرب منه بمنزلة حبل الورید والحبل هوالورید فاضاف الی نفسه لاختلاف اللفظین وجمعه اوردة وهی العروق التی تجری فیها النفس والاوداج التی فیها الدم. ویقال-الوریدان عرقان خلف النیاط و یقال- خلف الودجین وهو فی العنق والصدر ورید و فی الساق نسا وفی الید ابجل وفی الظهر ابهر.

« اذیتلقّی المتلقّیان » ، التلقّی و التلقّن واحد قال الله تعالی : « فتلقّی آدم » معناه- تلقّن والمتلقّیان الملکان الموکّلان بالانسان وهما کاتباه و هوان الله عزوجل وکّل بالانسان مع علمه باحواله ملکین باللیل وملکین بالنهار یحفظان عمله ویکتبان اثره الزاماً للحجة ، احدهما عن یمینه یکتب الحسنات والاخرعن شماله یکتب السیّئات فذلک قوله : « عن الیمین و عن الشمال قعید » ولم یقل قعیدان لانه اراد عن الیمین « قعید » وعن الشمال « قعید » فاکتفی باحدهما عن الاخروالقعید المقاعد کالجلیس والاکیل والشریب. « ما یلفظ من قول » ، ای- ما یتکلم من کلام فیلفظه ای- یرمیه من فیه ، « الا لدیه رقیب » ، حافظ ، «عتید». حاضر اینما کان. قال **الحسن**: انّ الملئکة یجتنبون الانسان علی حالین عند غائطه وعند جماعه. و قال **مجاهد** : یکتبان علیه حتی انینه فی مرضه ، وقال **عکرمة** : لایکتبان الاما یوجر علیه اویوزرفیه. قال **الحسن**: عجبت لابن آدم ملکاه علی نابیه قعد هذا علی نابه وقعد هذا علی نابه، لسانه قلم لهما وریقه مدادلهما ،کیف یتکلم فیما لایعنیه. وعن **علی بن ابی طالب** (ع) قال : قال رسول الله (ص) ان مقعد ملکیک علی ثنیتیک لسانک قلمها و ریقک مدادهما و انت تجری فیما لایعنیک لاتستحیی من الله و لامنهما . و عن **ابی امامة** : قال- قال

رسول‌الله (ص)- کاتب الحسنات علی یمین الرجل و کاتب السیآت علی یسار الرجل و کاتب الحسنات امیر علی کاتب السیئات. فاذا عمل حسنة کتبها صاحب الیمین عشرا و اذا عمل سیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله یسبح اویستغفر، وعن **الحسن** عن **ابی‌هریرة** وانس قالا: قال رسول‌الله - ما من حافظین یرفعان الی الله ما حفظا فیری الله تعالی فی اول الصحیفة خیراً او فی آخرها خیراً الا قال لملئکته اشهدوا انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی الصحیفة، و عن **ثابت** عن **انس** ان رسول الله (ص) قال: ان الله تبارك و تعالی وکّل بعبده المؤمن ملکین یکتبان عمله فاذامات قال الملکان اللذان وکّلا به یکتبان عمله قدمات فلان فتأذن لنا فنصعد الی السمآء فیقول الله عزوجل - سمآئی مملوءة من ملائکتی یسبّحون فیقولان - فاین فیقول - قوما علی قبر عبدی فکبّرانی و هلّلانی واکتبا ذلك لعبدی الی یوم القیمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرحمن الرحیم». بدان که عناصر عالم چهار است: باد وآتش وآب وخاك. واین چهار عنصر، وجود که یافتند دربدو آفرینش ازین چهار کلمت یافتند: «بسم الله الرحمن الرحیم» نسیمی و شمیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید، تا این چهار عنصر درعالم پیدا آمد. آنکه در دور اول تا عهد آخراین چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی. در عهد **نوح** قوت آب بود و طغیان آن. لقوله تعالی: «انّا لما طغی الماء». و در عهد **هود** قوت باد صرصر بود لقوله - «بریح صرصر عاتیة». و در عهد **موسی** زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالتقام قارون ظاهر کرد که «فخسفنا به وبداره‌الارض». ودرعهد **یونس** شرارت آتش درهواء قدرت فروغ گرفت. همچنین درهرعهدی هرباد که بوزیدی وهرموجی که ازدریابخاستی یا کشتی غرق کردی یاشهری خراب کردی وهربرقی که بجستی ولایتی بسوختی وهمیشه زمین را زلزله همی بودی وخسف ومسخ ظاهر همی گشتی تاعهد این مهترعالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوّت بسر آمد و صبح روز

فطرت دین اسلام بر آمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندرهواء عالم آوازداد که ـ « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آوازوی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تاهرذره‌ای از ذرائر عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت وازوی طنینی وضجیجی‌شنیدند. قالت **عایشه** : لمّانزلت «بسم‌الرحمن‌الرحیم» ضجت‌الجبال حتی سمع اهل **مکة** دویّها فقالوا ـ سحر**محمد** الجبال وقال **ابن‌عباس** : لمّا نزلت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » سکنت الریاح و ماجت البحور واصغت البهائم بآذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف رب العزة لایسمی اسمه علی شیٔ الا بارك‌علیه. وآنکه هر کلمتی ازاین کلمات تسمیة یکی‌را ازآن عناصرجمالی و کمالی داد. ازکلمهٔ «بسم» بندی بر باد نهادند. و ازهیبت نام «الله» داغی برزبان آتش نهادند. واز رحمت « رحمن » شمّتی برآب زدند. واز رأفت « رحیم » نسیمی بخاك رسانیدند. باد شرّت بگذاشت. آتش شرر فرونشاند. آب ازطغیان توبت کرد. خاك زلزله بگذاشت وباستقامت درآمد. این همه بآنست که عهد عدل گذشت وعهد فضل آمد ، عهد خسف و مسخ گذشت وعهد رأفت ورحمت آمد « وما ارسلناك الا رحمة للعالمین». نسبت این امت که قدم بر بساط شرع **احمد** مرسل دارند چون اضافت کنی بامّت پیشینیان ، اضافت آدمی بود بحیوان ، ازآنکه درعهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ‌پذیر بود وعقد ایشان فسخ پذیر بود ، ازآنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهترعالم‌آمد ، فیض تنزیل الهی روایح خویش باسماع ذریت آدم رسانیدند. ندا درآمد که ای سید ، همهٔ شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همهٔ عقد ها را فسخ و عقد ترا فسخ نه . همهٔ امّتان را مسخ و امّت ترا مسخ نه.

قوله‌تعالی: «ق» قال **ابن‌عطاء** اقسم‌الله عزوجل بقوة‌قلب حبیبه **محمد**(ص) حیث حمل‌الخطاب ولم یؤثّر ذلك فیه لعلوّ حاله.

کسی که دوستی عزیز دارد درهمهٔ احوال رضاء وی جوید ، پیوسته دراو مینگرد ، رازش باوی بود ، سوگندانش بجان وسروی بود. حدیث وی بسیار گوید درحضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد وهرچه کند ازاو نیکو دارد

ودرهیچ جای ، حدیث و سلام ازوی بازنگیرد. پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی مرآن حبیب خویش‌را خاتم‌پیغامبران(ص) ارزانی داشت، تاعالمیان بدانند که بردرگاه عزت هیچکس را آن منزلت ومرتبت و منقبت نیست که آن مهتررا است. کائنات و موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست. « ما خلقکم و لا بعثکم الاّ کنفس واحدة » قیل معناه لنفس واحدة و مراد از این نفس ذات مصطفی(ص) است ، درهمه‌احوال رضای‌وی جست چنانک فرمود : «ومِن آناءاللیل فسبّح و اطراف‌النهارلعلّک ترضی ». درقبله رضاء وی جست : «فلنولّینّک قبلة ترضیها». درشفاعت امّت رضای وی جست : « ولسوف یعطیک ربک فترضی ». بحیوة وی قسم یاد کرد که : « لعمرك ». بقوت دل وی قسم یاد کرد که : « ق والقرآن‌المجید » بصفاء مودت وی قسم یاد کرد که : « ص والقرآن ذی الذکر » بقدمگاه وی قسم یاد کرد که : « لا اقسم بهذا البلد ». بروی و موی وی قسم یاد کرد که : « والضّحی واللیل اذا سجی ». هرگز او را ازنظرخود محجوب نکرد : « فانک باعیننا ـ الذی یریک حین تقوم ». درخواب وبیداری عصمت بروی داشت که : « والله یعصمک من‌الناس» جمله احوال او را کفایت کرد : « الیس‌الله بکاف عبده » درهرجای ودرهرحال وحی بدو پیوسته داشت. درخواب بود که وحی آمد : « یا ایهاالمدثّر » « یا ایهاالمزّمل ». برناقه بود که وحی آمد : « الیوم اکملت لکم دینکم ». در راه غزا بود که وحی آمد : « یاایهاالناس اتّقوا ربکم ان زلزلة‌الساعة شیٌ عظیم » . از مکه بیرون آمده بود بجحفه که وحی آمد : « ان الذی فرض علیک‌القرآن لرادّك الی معاد » در غار بود که رب العزة او را جلوه کرد : « ثانی اثنین اذهما فی‌الغار ». دراندوه بود که وحی آمد : « ولقد نعلم انّک یضیق صدرك بما یقولون ». درشادی بود که وحی آمد : « انّا فتحنا لک فتحاً مبینا ». شب معراج دربیت‌المقدس بود که وحی آمد : « وسل من ارسلنا ». درحضرت قاب قوسین بود که بی واسطه بربساط ناز راز شنید که : « فاوحی الی عبده مااوحی ».

عشق آمد و جان و دل فرا جانان داد
معشوق ز جان خویش ما را جان داد

زآنگونه شرابها که او پنهان داد
یکذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته‌اند در معنی « ق » گفتند : آن کوه قاف که گرد عالم درکشیده نمود ، کاری است ازآن قاف که گرد دلهای دوستان درکشیده ، پس هر که دراین دنیا خواهد که ازآن کوه قاف در گذرد قدم وی فرو گیرند، گویند ـ وراء[1] این قاف راه نیست وبروی گذرنیست. همچنین کسی که درولایت دل وصحرای سینه قدم زند چون خواهد که یک قدم ازصفات دل وعالم سینه بیرون نهدقدم وی درمقام دل فرو گیرند ، گویند ـ کجا میشوی ما خود همین جای باتوئیم : انا عندالمنکسرة قلوبهم من أجلی.

پیرطریقت گفت : الهی گردارم چون که بوی نمی بویم ورندارم من این حسرت با[2] که گویم. الهی او که یک نظر دید عقل او پاك برمید ، پس او که دائم بدیدهٔ دل ترا دید چون بیارمید. عجب کاریست کار او که مینگرد درو و میجوید اوراهم از او. او جل جلاله باجویندهٔ خود همراه است. پس این جستن او را چه بکار است. اینست که رب العالمین فرمود : « و نحن اقرب الیه من حبل الورید » این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را. اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود : « و اسجد و اقترب » و مصطفی گفت مخبراً عن الحق سبحانه ـ لا یزال یتقرب الیّ العبد بالنوافل حتی احبّه. قرب بنده مر حق را اول بـایمانست وتصدیق وآخر باحسانست و تحقیق. والاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراك.

این خبر اشارت است بملاقات دل باحق و معارضهٔ سرّ باغیب و مشاهدهٔ جان درمناجات نهان. اما قرب حق مربنده را دوقسم است :

یکی کافّهٔ خلق را بعلم و قدرت، کقوله : « و هو معکم اینما کنتم » .
دیگر خواص دزگاه را بخصائص برّ وشواهد لطف ، کقوله : « ونحن اقرب الیه » .
اول او را قربی دهد غیبی تا از جهانش بازبرد. پس اورا قربی دهد کشفی تا از

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : ورا این قاف ۲ ـ درنسخهٔ ج : وا

جهانیانش باز برد. پس او را قربی دهد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. ازشاهد بنده میکاهد وازشاهد خود، میافزاید تاچنانکه دراول خود بود درآخر هم‌خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل، حدود متلاشی و اشارت متناهی وعبارت منتفی وخبر منمحی و حق یکتا بحق خود باقی، «والله خیرٌ وابقی».

رأیت حِبّی بعین قلبی فقال من انت قلت انتا

انت‌الذی حزت کلّ حدّ بمحو این فاین انتا

قوله: «اذ یتلقّی‌المتلقّیان عن‌الیمین و عن‌الشمال قعید» در خبر است که این دوفریشته که بربنده موکّل‌اند چون بنده نشسته باشد یکی‌ازسوی راست حسنات وی مینویسد، یکی از سوی چپ سیّئات وی‌مینویسد. چون بنده بخسبد یکی برسر بالین وی‌بیستد، یکی برقدمگاه واورا نگاه میدارند. چون بنده درراه میرود، یکی از پیش میرود ویکی از قفا وآفات از وی دفع میکنند. و گفته‌اند ـ فریشتهٔ حسنات هرروز وشب‌ایشانرابدل کنند ودودیگر فرستند وحکمت درین‌آنستکه: تافردا گواهان طاعات و حسنات وی بسیار باشد و فرشتهٔ سیّئات بدل نکنند تاعیب وی جزآن یک فرشته نداند. نظیر این درقرآن: «قل یا عبادیَ‌الذین‌اسرفوا علی انفسهم» اسرفوا مجمل گفت سر بسته بی‌تفصیل، ای **جبرئیل** تو وحی میگزار که اسرفوا و بتفصیل مدان که چه کردند. ای **محمد** تو وحی میخوان که اسرفوا ومدان که چه کردند. کریما، خداوندا، رحیما، پادشاها نخواست که **جبرئیل** گناه بنده بداند و رسول معصیت او بخواند، کی روا دارد که شیطان بنده را از درگاه وی براند. قوله:

«ما یلفظ من قولٍ الّا لدیه رقیب عتید». فریشتهٔ دست راست فریشتهٔ فضل است و فریشتهٔ دست چپ فریشتهٔ عدل و چنانک فضل بر عدل سالار است فریشتهٔ دست راست برفریشتهٔ دست چپ سالار است. ای فریشتهٔ دست راست، تو امیر باش هر حسنتی ده مینویس. ای فریشتهٔ دست چپ تو رعیت باش. جز آنکه فریشتهٔ دست‌راست گوید منویس. چون بنده معصیت کند فریشتهٔ دست‌راست گوید ـ هفت روز بگذار و منویس مگرعذری بخواهد و توبه کند.

این همه چیست نتیجهٔ یک‌حکم که درازل کرد که ـ «سبقت‌رحمتی‌غضبی».

ازاین عجیب‌تر شنو : بنده معصیت میکند فرمان آید که ـ پردهٔ ایمان وی درکشید تاجرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آنگه چندان جرم ومعاصی بهم آید که گویند بارخدایا جرم بسیار است پردهٔ ایمان آنرا نمیپوشد ، گوید : اگر پردهٔ ایمان وی نمیپوشد پردهٔ کرم من درکشید تاپپوشد.

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : **« و جائت سکرة الموت بالحق »** ، آوردستی سرگ کار راست وداد پاك [مؤمن‌را بهشت وکافررا آتش] ، **« ذلك ماکنت منه تحید(۱۹) »** [اورا گویند] این آن کار و روز است که همهٔ عمر از آن دور باز میشدی.

« و نُفخ فی الصّور » ، ودردمند درصور ، **« ذلك یوم الوعید(۲۰) »** آنست آنروز وعید [که از اول دنیا خلق را بان روز میترسانند].

« وجائت کلّ نفس » و آمد هر تنی فردا **« معها سائق »** ، بااو رانندهٔ [بآتش یا روانندهٔ ببهشت] ، **« و شهید(۲۱) »** وگواهی بر [کافر بکفر و مؤمن را بایمان].

« لقدکنت فی غفلة من‌هذا» ، [اورا گویند] دربی‌آگاهی‌وناساخته‌بودی ازین کار و ازین روز ، **« فکشفنا عنك غطائك »** ، باز بردیم و برکشیدیم از تو پردهٔ گمان تو ، **« فبصرك الیوم حدید (۲۲)»** ، چشم تو امروز تیزبین است.

«وقال قرینه» ، فریشتهٔ او گوید دبیر و گواه او ، **«هذامالدیّ عتید(۲۳)»** این آن [کردار] است که بنزدیك من ساخته وکوشیده و نوشته بود.

« اَلقیا فی جهنّم » ، [آنگه فرمایدالله] که درافکنید دردوزخ ، **«کلّ کفار عنید(۲۴) »** هرناگرویدهٔ گردنکشی شوخ.

« منّاع للخیر » ، باز دارندهٔ ازگرویدن بخدای ، **« مُعتدٍ مریب(۲۵) »** اندازهٔ درگذرانندهٔ بایمان.

« الذی جعل مع الله » او که باالله خدائی دیگر می بجوید و میپرستد ، **«فالقیاه فی العذب الشّدید (۲۶)»** در افکنید او را در عذاب سخت.

«**قال قرینه**» ، دیـو او گوید ، «**ربّنا مااطغیته**» خداوند ما من اورا بر نافرمانی و گزافکاری نداشتم ، «**ولکن کان فی ضلال بعید**(۲۷)» لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور.

«**قال لاتختصموا لدیّ**» ، [الله ایشانرا] گوید نزدیک من جنگ مکنید وخصومت مگیرید ، «**وقد قدّمت الیکم بالوعید**(۲۸)» وپیش ازاین سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید.

«**مایبدّل القول لدیّ**» ، جزنگردانند[1] سخن من [نزدیک من بنیک بسختی وبدبختی بندگان] ، «**وما انا بظلام للعبید**(۲۹)» ومن ستمکارنیستم رهیگان خویش را.

«**یوم نقول لجهنم**» ، آنروز که دوزخ را گوئیم [پس آن که خلق را درآن افکنند] ، «**هل امتلأت**» ، پرشدی ؟ «**وتقول هل من مزید**(۳۰)» و دوزخ گوید انیز داری ؟

«**وازلفت الجنة للمتقین**» ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را ، «**غیر بعید**(۳۱)» نه دور.

«**هذاماتوعدون**» ، این آنست که شما را وعده میدادند ، «**لکلّ اوّاب حفیظ**(۳۲)» هرباز گردیده‌ای‌را باخدای‌نگه دارندهٔ [فرمان اورا] . «**من خشی الرحمن بالغیب**»،او که میترسد ازرحمن نادیده اورا[عذاب اورا] ، «**وجاء بقلب منیب**(۳۳)» و آید و دلی آرد گراینده با او.

«**ادخلوها بسلام**» ،[ایشانرا گویند] درروید درآن‌سرای‌بدرود وآزادی، «**ذلك یوم الخلود**(۳٤)» آن روز روز جاوید است کانرا شب ناید.

«**لهم مایشاؤن فیها**» ، ایشانرا در آن هرچه ایشان خواهند ،«**ولدینا مزید**(۳۵)» و نزدیک ما نیز از خواسته ونابیوسیده.

«**وکم اهلکنا قبلهم**» ، وچندنیست کردیم پیش ازایشان، «**من قرن هم اشدّ بطشاً**» ، ازینان بزور تربودند وبرکونیده[2] تر، «**فنقّبوا فی البلاد**» ، دور شدند وفراوان رفتند در زمین ، «**هل من محیص**(۳٦)» [نگرید] تا هیچ از مرگ رستند ؟

---

۱ - درنسخهٔ ج : بدل نگردانند ۲ - کذا ...

« **انّ فی‌ذلك لذكری** » ، درین سخن پند است ، « **لِمن كان‌له‌قلب** » ، آنکس را که او را دلی زنده است ، « **اوالقی‌السمع** »، ویا گوش فرادارد ، «**وهو شهید**(۳۷) » و او دریافت را حاضر است برجای.

« **ولقد خلقنا‌السموات والارض** » ، بیافریدیم هفت آسمان و هفت زمین « **ومابینهما** » ، و هرچه درمیان آنست ، «**فی‌ستة‌ایام**» ، درشش روز ، «**ومامسّنا من لغوب**(۳۸) » وماندگی بما نرسید.

« **فاصبر علی‌مایقولون** » ، شکیبائی کن بر آنچه[دشمنان] میگویند[مرا] ، « **وسبّح‌بحمدربك** » نماز کن بحمد خداوند خویش [برهدایت‌وتوفیق] ، « **قبل طلوع‌الشمس وقبل‌الغروب**(۳۹) » پیش از برآمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب .

« **ومن‌اللیل فسبّحه**» ، و از شب او را نماز کن ، «**وادبارالسجود**(۴۰)» وپس نماز شب بروقت دمیدن[صبح دورکعت سنت نماز بام کن] .

« **واستمع یوم‌ینادی‌المناد من مكان قریب**(۴۱) » گوش برروزی‌دارکه آواز دهنده آواز دهد از جائی سخت نزدیک.

« **یوم یسمعون‌الصیحة‌بالحق** » ، آنروزکه بانگ‌شنوند بکارپیش‌شدنی و فرمان روان ، « **ذلك یوم‌الخروج**۴۲ » آنست روز بیرون آمد ازگورها [روز رستاخیز] .

« **انّانحن نحیی ونمیت** » ، مائیم که مرده زنده کنیم و زنده میرانیم ، « **و الینا‌المصیر**۴۳ » و بازگشت با ماست.

« **یوم تشقّق‌الارض عنهم** » ، آنروزکه پاره پاره بازشکافد زمین ازایشان، « **سراعاً** »، [می‌بیرون‌آیند] زودازود ،« **ذلك حشر**»، آن فراهم‌آوردی است [فردا] وانگیختنی ، « **علینا یسیر**(۴۴) » برما آسان .

« **نحن اعلم بما یقولون** » ، مادانانریم ازتوبآنچه ایشان میگویند[مرا وترا] ، « **وما انت علیهم بجبّار** » ، و تو بر ایشان نه پادشاهی و نه کامران ، « **فذكّر بالقرآن من یخاف وعیدِ**(۴۵)» پند ده بقرآن اورا که ترسد از تهدید و وعید من .

النوبة الثانية

قوله: «وجائت سکرة الموت» ،ای ـ غمرة الموت وشدته الی ان تغشی الانسان وتغلب علی عقله «بالحق» یعنی ـ ببیان ما یصیر الیه الانسان بعد موته من جنة اونار وقیل ـ « بالحق » ، ای بامر الله و حکمه الذی عمّ به جمیع الاحیاء وقیل ـ بما یؤل الیه الامر من السعادة و الشقاوة .

روی اَنّ **ابابکر الصدیق** لما احتضر قالت **عایشة** : شعر :

لعمرک ما یغنی الثّرآء عن الفتی اذا حشرجت یوماً وضاق به الصدر

فقال **ابوبکر** : یا بنیّة لاتقولی ذلک ولکن قولی کما قال الله عزوجل : « وجائت سکرة الموت بالحق » . « ذلک » اشاره الی الموت ، « ما کنت منه تحید » ای ـ تکره ذکره وتستبعد وقوعه والمعنی ـ فاستعدّله .

قوله : « ونفخ فی الصور» ، یعنی ـ نفخة البعث ، « ذلک یوم الوعید » ای ـ ذلک الیوم یتحقق فیه الوعید .

« وجائت کلّ نفس معها سائق و شهید » السائق والشهید هما المتلقّیان یسوق الکافر سائقه الی النار و یشهد الشهید علیه بمعصیته ، و یسوق السائق المؤمن الی الجنة و یشهد الشهید علیه بمعصیته و یشهد الشهید له بطاعته . و قال **ابن عباس والضحاک** : السائق من الملئکة والشهید من انفسهم الایدی والارجل فیقول الله تعالی: « لقد کنت فی غفلة من هذا » الیوم فی الدنیا ، « فکشفنا عنک غطائک » الذی کان فی الدنیا علی قلبک وسمعک وبصرک .الغطاء الستر غطاه وغطّاه ثقیلاً وخفیفاً . قال الشاعر :

سلام قبل معذرتی سلام و ان لم آت ما فیه سلام

علی الشمس الطلوع فان غطاها غمام فالملیم هو الغمام

«فبصرک الیوم حدید» ای ـ حادّ هذا کقوله: «اسمع بهم وابصر یوم یأتوننا»، والمعنی ـ بصرک الیوم نافذ تبصر ما کنت تنکر فی الدینا . و قیل ـ اراد بالبصر العلم ای ـ علمک الیوم نافذ فی البعث علم حین لم ینفعه العلم وابصر حین لم ینفعه البصر .

وقال **ابن زيد** : «لقد كنت فى غفلة من هذا» خطاب للنبى اى ـ كنت قبل الوحى فى غفلة من هذا العلم ، « فكشفنا عنك غطاءك » بما اوحينا اليك ، « فبصرك اليوم حديد » يعنى ـ فعلمك ثاقب نافذ ، و هذا كقوله : « ما كنت تدرى ماالكتاب ولا الايمان » .

« وقال قرينه » ، هذا القرين هوالملك الموكّل به، « هذا ما لَدَىَّ عتيد » معدّ محضر، يعنى ـ عمله الذى يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان والجنة احضر كتاب حسناته لانّ سيئآته قد كفّرت ، و ان كان من اهل الكفر والنار احضر كتاب سيئآته لان حسناته حبطت بكفره. وقال **مجاهد** : يقول ـ هذا الذى وكّلتنى به من ابن **آدم** قد احضرته واحضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه :

« القيا فى جهنم » ، فى هذه الكلمة وجهان احدهما: انه امر الى الملكين السائق والشهيد وهذا الوجه اظهر . والثانى: انه امر لواحد وهو كلام عربى، يقولون ـ خليلىّ وصاحبىّ ومنه قوله : قفانبك. وقال **امرؤالقيس** :

خليلىّ مرّابى على امّ جندب لنقضى حاجات الفؤاد المعذّب
الم تر انّى كلّما جئت طارقاً وجدت بها طيباً وان لم تطيّب

فثنّى فى البيت الاول ووحّد فى البيت الثانى. « كلّ كفّار» مبالغ فى كفره «عنيد» معاند يعرف الحق فيجحده والعناد اقبح الكفر .

« منّاع للخير» ، يعنى ـ يمنع الزكوة المفروضة وكلّ حق اوجبه الله فى ماله، فعلى هذا الخير المال وقيل ـ الخير الاسلام والمراد به **الوليد بن المغيرة**، كان يمنع بنيه وبنى اخيه ولحمته من الاسلام ، « معتدٍ » ، يظلم الناس بلسانه ويده « مريب » اى . داخل فى الريب وقيل ـ هوالذى اتى الريبة ، « الذى جعل مع الله الهاً آخر فالقياه فى العذاب الشديد » الاول امر بالالقاء فى النار والثانى بالالقاء فى العذاب الشديد .

«قال قرينه» ، يعنى ـ الشيطان الّذى قيّض لهذا الكافر يدعوه الى الضلالة ، « ربنا ما اطغيته » و ذلك انه اذا القى فى النار ادّعى على قرينه من الشياطين فيقول قرينه ـ « ربنا مااطغيته » كما زعم ، « ولكن كان فى ضلال بعيد» فصحبته على طغيانه و ضلاله

قال ابن عباس و مقاتل و سعیدبن جبیر : هذا القرین هو الملک ایضاً یقول الکافر ـ ربِ انّ الملک زاد علیّ فی الکتابة فیقول الملک ـ « ربنا ماأطغیته » یعنی ـ مازدت علیه وما کتبت الاماقیل او عمل ، « ولکن کان فی ضلال بعید » طویل لایرجع عنه الی الحق فیقول الله تعالی :

« لا تختصموا لَدَیَّ » ، فقد قضیت ما اناقاض ، « وقد قدّمت الیکم بالوعید » فی القرآن و انذرتکم و حذّرتکم علی لسان الرسل فلاعذر لاحد عندی . قوله : ـ « لا تختصموا لَدَیَّ » ، یقال هذا للکافر و قوله : « ثم انّکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون » یقال للمسلمین و هذا فی الموقف. وامّا قوله : « انّ ذلک لحقّ تخاصم اهل النار » فی جهنم.

قوله : « ما یبدّل القول لدیّ » ای ـ لاتبدیل لقولی وهو قوله : « لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین » وقیل ـ هواخلاد الکفار فی النار وقیل ـ هوقوله : ـ « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ... الایة ، ای ـ لایحرّف ولایزاد ولاینقص، وقال قوم ـ معنی قوله : « ما یبدّل القول لَدَیَّ » ای ـ ما یغیّر القول عندی بالکذب لانّی اعلم الغیب و اعلم حقه من باطله و هذا قول الکلبی و اختیار الفرّآء لانه قال : « ما یبدّل القول لدیّ » ، ولم یقل ـ مایبدّل قولی ، « و ما انا بظلّام للعبید» فاعاقبهم بغیر جرم .

« یوم نقول لجهنّم » ای ـ انذرهم یوم نقول ، کقوله : « و انذرهم یوم الحسرة » ، قرأ نافع و ابوبکر یقول بالیاء ای ـ یقول الله لجهنم ـ « هل امتلأت » کما وعدتک یعنی ـ فی قوله: « لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین » وهذا السؤال من الله عزوجل لتصدیق خبره و تحقیق وعده والتقریع لاهل عذابه والتنبیه لجمیع عباده ، « و تقول هل من مزید » فیه قولان احدهما : انّها امتلأت و صارت بحیث لاتنجع فیها ابرة تصدیقاً لقول الله عزوجل : « لاملأنّ جهنم » فیکون استفهام انکار، ای ـ لم یبق فیّ موضع زیادة کقول النبی : هل ترک لنا عقیل من دار ای ـ لم یترک ، وهذا قول عطاء و مجاهد ومقاتل بن سلیمان . والقول الثانی: انها تستزید والاستفهام بمعنی الاستزادة وهذا قبل دخول جمیع اهلها فیها ، قال ابن عباس : ان الله تعالی

سبقت كلمته: « لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعين » ، فلمّا سيق اعداء الله الى النار لايلقى فيها فوج الا ذهب فيها و لا يملأها شئ فتقول ـ الست قدا قسمت لتملأنى فيضع قدمه عليها ثم يقول ـ « هل امتلأت » فتقول ـ قط قط قدا متلأت فليس فىّ مزيد. وروى عن ابن عباس ايضاً انه قال ـ لم يكن يملأها شئ حتى وجدت مسّ قدم الله تعالى فتضايقت فما فيها موضع ابرة ودليل هذا التأويل الخبر الصحيح وهوما روى قتاده عن انس بن مالك قال : قال رسول الله ـ لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد ، حتى يضع رب العالمين فيها قدمه فينزوى بعضها الى بعض وتقول ـ قط قط وروى قدقد بعزتك و كرمك ، ولا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقاً فيسكنهم فضل الجنة ، وفى رواية ابوهريره قال رسول الله: تحاقب الجنة والنار ، فقالت النار ـ اوثرت بالمتكبّرين و المتجبّرين وقالت الجنة فمالى لا يدخلنى الاضعفاء الناس وسقطهم فقال الله تعالى للجنة ـ انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى ، و قال للنار ـ انما انت عذابى اعذّب بك من اشاء من عبادى. ولكل واحدة منكما ملؤها فامّا النار فانّهم يلقون فيها « وتقول هل من مزيد » فلاتمتلئ حتى يضع الله تبارك وتعالى فيها رجله فتقول ـ قط قط قط. فهنالك تمتلئ و ينزوى بعضها الى بعض ولا يظلم الله من خلقه احداً و امّا الجنة فان الله عزوجل ينشئ لها خلقا . قوله : « و از لفت الجنة للمتقين غير بعيد » اى ـ قرّبت و ادنيت للذين يتّقون الشرك و الفواحش و هذا قبل الدخول، يرونها من قرب الى ان يدخلوها بعد الحساب و مثله: « و از لفت الجنة للمتّقين ـ و برّزت الجحيم للغاوين » و هذا بعد الدخول اى ـ قربت لهم مواضعهم فيها فلايطلبون منها بعداً .

«هذا ماتوعدون» ، قرأ ابن كثير : يوعدون بالياء ، اى ـ يقال لهم ـ هذا الذى ترونه ماتوعدون فى الدنيا على السنة الانبياء ، « لكلّ اوّاب حفيظ » هذا موضعه رفع بالابتداء «ماتوعدون» صفته « لكلّ اوّاب » خبره. الاوّاب الراجع من المعصية الى الطاعة. قال سعيد ـ هوالذى يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب وقال ابن عباس : هوالمسبّح من قوله : « ياجبال اوّبى معه » و قال قتادة : هوالمصلّى ، و الحفيظ ـ هوالحافظ لامر الله و قيل ـ هوالذى حُفظ ذنوبه حتى يرجع منها و يستغفر منها ، و قيل حفيظ لما

یسمع من کلام الله وسنّة رسول‌الله. وقیل- یحفظ نفسه فلا یشرع فی معصیة وقیل- الحفیظ المراقب المحافظ لاوقاته وهمّاته و خطراته. قوله:

«من خشی الرحمن بالغیب»، محلّ من حفظ علی نعت الاوّاب و المعنی- من خاف الرحمن بالغیب. ولم یره وقیل- من آمن بالبعث والجزاء ذلک غیب. و قال **السدی والضحاک**- «خشی الرحمن» فی الخلوة حیث لا یراه احد، «وجاء بقلب منیب» مخلص مقبل الی طاعة الله.

«ادخلوها بسلام»، ای- یقال لاهل هذه الصفة- ادخلوا الجنة بسلام ای- بسلامة من العذاب والهموم ومن زوال النعم. وقیل- بسلام من الله وملئکته علیهم، «ذلک یوم الخلود» اِمّا فی الجنة و اِمّا فی النار. والتقدیر- ادخلوها خالدین «ذلک یوم الخلود».

«لهم ما یشاؤن فیها»، هذا کقوله: «ماتشتهی الانفس و تلذّ الاعین». «ولدینا مزید» بالواحد عشرا وقیل- «ولدینا مزید» یعنی- الزیادة لهم فی النعیم مما لم یخطر ببالهم وذلک انّهم یسئلون الله حتی تنتهی مسئلتهم فیعطون ماشاءوا، ثم یزیدهم الله من عنده مالم یسئلوه.

قال **جابر** و **انس**- المزید ان یتجلّی لهم جل جلاله فینظرون الی وجه الله الکریم و هو مثل قوله: «للّذین احسنوا الحسنی و زیادة» وقیل- یتجلّی لهم کل جمعة، ولهذا سمّی الجمعة یوم المزید. قوله:

«وکم اهلکنا قبلهم من قرن»، ای- من القرون الذین کذّبوا رسلهم «هم اشدّ» من قومک، «بطشاً»، قوّةً و اقوی ابداناً و اشدّ سطوة علی الناس، «فنقّبوا فی البلاد»، ای- ابعدوا فیها السیر و ابحثوا عن الاسباب والامور. قال **امرؤالقیس**:

لقد نقّبت فی الافاق حتی رضیت من الغنیمه بالایاب

«هل من محیص» ای- لم یجدوا محیصاً من امر الله ولم یجدوا مفرّاً من الموت، تقول- حاص عن الامر وحاد ای- بعد. وقرء فی الشّواذ- فنقّبوا مکسورة القاف مشدودة علی الامر کقوله: «سیروا فی الارض فانظروا»، والنقب- الخرق والدخول فی الشیء.

والنقب ـ الطريق ايضاً، والمعنى ـ ساروا فى طرقها حتى نقبت دوابهم اى ـ صارت فى خفّها نقوب. وقيل ـ هو من النقابة وهى الرياسة و النقباء فوق العرفاء.

« انّ فى ذلك » اى ـ فيما ذكر فى هذه السورة. وقيل ـ فيما ذكر من العبر واهلاك القرى، « لذكرى»، اى ـ تذكيراً وعظةً ، « لمن كان له قلب» ، اى ـ عقل.

قال **ابن عباس** و كنّى عن العقل بالقلب لانّه موضعه ومنبعه وتقول العرب ـ مالك قلب اى ـ مالك عقل. وفى الخبر ـ لا يعجبنّكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقدة عقله. وقال (ص) ـ قد افلح من جعل الله له عقلاً، الناس يعملون بالخير وانما يعطون اجورهم على قدر عقولهم. و كان رسول الله (ص) اذا بلغه عن رجل شدّة فى عبادة، سأل ـ كيف عقله، فان قالوا ـ حسن قال ـ ارجوه وان قالوا ـ غير ذلك، قال: لم يبلغ صاحبكم حيث تظنّون. وعن **ابى الدرداء** انّ النبى (ص) قال ـ ياعويمر ازدد عقلاً تزدد من ربك قرباً، قلت ـ بابى وامّى يارسول الله ومن لى بالعقل قال ـ اجتنب مساخط الله وادّ فرائض الله تكن عاقلاً ثم تنفّل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قرباً وعليه عزّاً. وقيل **لعمرو بن العاص** ـ مابال قومك لم يؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول. قال ـ تلك عقول كادها الله اى ـ لم يصحبها التوفيق، «او القى السمع» اى ـ اصغى الى مواعظه وزواجره. القاء السمع واصغاؤه ـ صرفه كلّه الى القائل، «وهو شهيد» من الشهادة التى بها تثبت الحقوق. والمعنى ـ وهو شاهد على مايقرأ ويسمع فى كتاب الله من نعت **محمد** (ص) وذكره. وقيل ـ شهيد من الشهادة التى هى الحضور اى ـ حاضر القلب والفهم، ليس بغافل ولاساه. وقال **السدّى** ـ يسمع القرآن يُتلى وهو شهيد يعيه قلبه.

« ولقد خلقنا السموات و ارض وما بينهما فى ستّة ايام وما مسّنا من لغوب» اى ـ اعياء وتعب. روى **عكرمة** عن **ابن عباس**: انّ اليهود اتت البنى (ص) فسأله عن خلق السموات والارض فقال ـ خلق الله الارض يوم الاثنين وخلق الجبال ومافيها من المنافع يوم الثلثاء و خلق الشجر والنبات والماء والاقوات يوم الاربعاء و خُلق السموات يوم الخميس و خلق النجوم والشمس والقمر والملئكة يوم الجمعة. فقالت اليهود ـ ثم ماذا يا **محمد** قال: ثم استوى على العرش قالوا: قد اصبت لو اتممت، ثم استراح يوم السبت واستلقى على العرش، فانزل الله تعالى هذه الاية ردّاً عليهم وقال **قتادة** ـ فى الاية اكذب الله عزوجل **اليهود و النصارى** واهل القرى على الله عزوجل، و ذلك انّهم قالوا ـ انّ الله عزوجل:

خلق السموات و الارض و ما فیهـا فی ستّة ایام ، ثم استراح یوم السابع و ذلک عندهم یوم السبت و هم یسمّونه یوم الراحة. وعن **ابی مجلز** انّ **عمر بن الخطّاب** دخل حائطاً من حیطان **المدینه** فاستلقی ووضع احدی رجلیه علی الاخری ، وکانت الیهود تفتری علی الله عزوجل وتقول ـ انّ الله لما فرغ من الخلق فعل هذا وقد قال الله عزوجل :ـ « و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسّنا من لغوب » و کان ناس من الناس یکرهونه حتی رأوا **عمر** فعله .

قوله : « فاصبر علی ما یقولون » ، ای ـ علی ما قالت **الیهود** ، فانّ الله لهم بالمرصاد . وقیل ـ فاصبر علی اذی الکفار ولا تستعجل عذابهم وهو منسوخ بآیة القتال ، « وسبّح بحمد ربک » ، ای صلّ بامر ربک و توفیقه « قبل طلوع الشمس » ، یعنی ـ صلوة الظهر والعصر .

«ومن اللیل فسبّحه» ، یعنی ـ صلوة المغرب والعشاء . قال **مجاهد** : «ومن اللیل» یعنی ـ صلوة اللیل ایّ وقت صلّی ، « وادبار السجود » ، قرأ **ابن کثیر وحمزة** ـ وادبار بکسر الهمزه وهو مصدر ادبر ادباراً ، والباقون بفتحها وهو جمع دبر والمعنی واحد لانّ انقضاء الشئ انّما یکون بآخره وآخره انما یکون بانقضائه ، والتقدیر ـ وقت ادبار السجود .
قال عمر بن الخطاب وعلیّ بن ابیطالب (ع) والحسن والشعبی والنخعی والاوزاعی ـ «ادبار السجود» الرکعتان بعد صلوة المغرب و ادبار النجوم الرکعتان قبل صلوة الفجر . وعن **ابن عباس** مرفوعاً قال : قال رسول الله (ص) ـ **یا ابن عباس** رکعتان بعد المغرب ادبار السجود . وقال **انس** : قال رسول الله ـ من صلّی بعد المغرب رکعتین قبل ان یتکلّم کتبت صلوته فی علیّین .

قال **انس** ـ یقرأ فی الرکعة الاولی : « قل یا ایها الکافرون » وفی الاخری : « قل هو الله احد» ، قال **عبدالله بن مسعود** ـ ما احصی ما سمعت رسول الله یقرء فی الرکعتین بعد المغرب و فی الرکعتین قبل صلوة الفجر بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد . وعن **عایشة** قالت : قال رسول الله (ص) : رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و قال **مجاهد** : قوله ـ « و ادبار السجود» هو التسبیح باللسان فی ادبار الصّلوات المکتوبات . روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله ـ من سبّح فی دبر کلّ صلوة ثلثا و ثلثین و کبّر الله

ثلثاً وثلثين وحمدالله ثلثاً وثلاثين فذلك تسعة وتسعون. ثم قال تمام المأة ـ لااله الّاالله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كلّ شيء قدير. غفرت خطاياه و ان كانت مثل زبد البحر. وفي رواية اخرى عن **ابى هريرة** : قالوا ـ يارسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات والنعيم المقيم، قال ـ وكيف ذلك؟ قالوا ـ صلّوا كماصلّينا وجاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم، وليست لنا اموال. قال ـ افلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم وتسبقون من جاء بعدكم ولا يأتى احد بمثل ماجئتم به الّا من جاء بمثله، تسبّحون فى دبر كلّ صلوة عشرا وتحمدون عشراً وتكبّرون عشرا. قوله :ـ

«واستمع»، السمع ادراك المسموع والاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه، «يوم ينادى المناد»، اى صفة يوم ينادى، محذوف المضاف وهو مفعول به وليس بظرف و المنادى هو الملك النافخ فى الصور وهو **اسرافيل** والنداء نفخه، سمّى نداء من حيث انّ جعله للخروج والحشر وانّما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذّن وعلامات الرحيل فى العساكر. وقيل ـ هو النداء حقيقة، «من مكان قريب» يعنى ـ صخرة **بيت المقدس** هى اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا وموضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه فى اذنيه وينادى ـ أيتها العظام النخرة والاوصال البالية واللحوم المتمزّقة والشعور المتفرّقة قومى الى محاسبة ربّ العزّة وسمّى قريباً لان كلّ انسان يسمعه من طرف اذنه. وقيل ـ المنادى هوالله، والمكان القريب الاذن.

«يوم يسمعون الصيحة» يعنى ـ النفخة الاخيرة، «بالحق»، اى ـ بما هو حقّ من الجزآء والثواب والعقاب وقيل ـ «بالحق» اى ـ بالنداء المسمع و الامر النافذ، «ذلك يوم الخروج» من القبور. قال ابوعبيدة: يوم الخروج من اسماء القيامة و سمّى يوم العيد يوم الخروج ايضاً تشبيهاً به.

«انّا نحن نحيى»، الخلق للبعث، «و نميت» هم يعنى ـ فى الدنيا، «والينا المصير» بعد الموت.

«يوم تشقّق الارض عنهم سراعاً»، جمع سريع اى ـ يخرجون سراعاً

مسرعین، هذا کقوله : « مهطعین الی‌الداعی»،«ذلک حشر علینا یسیر» هیّن یقول‌له : - « کن‌فیکون ».

« نحن اعلم بما یقولون » ، هذا تعزیة للرسول(ص) وتصبیرله. یقول - نحن اعلم بما یقول المشرکون من تکذیبک والافتراء علی‌ربک ونحن‌لهم بالمرصاد ، « وما انت علیهم بجبّار » ، هذا عذر للرسول(ص) کقوله : «لست علیهم‌بمسیطر» ، والمعنی- « ما انت علیهم » بمسلّط تجبرهم علی الاسلام انّما بعثت مذکّراً محذّراً یقال - اجبر فهوجبّار کادرک فهو درّاك و قیل - الجبّار من قولهم جبرته علی‌الامر بمعنی اجبرته وهی لغة **کنانة** وهمالغتان والجبّار فی‌اسم‌الله عزوجل هوالذی‌جبر العباد علی ما اراد ، والجبّارمن‌النخل هو الطویل‌الغلیظ ، « فذکّر بالقرآن من‌یخاف وعید» هذا کقوله عز وجل : « انّما تنذر من‌اتّبع الذکر و خشی‌الرحمن بالغیب » ، ای - انّما تنذر فیقبل من اتّبع الذکر و خشی‌الرحمن قال **ابن عباس** : قال‌المؤمنون - یا رسول‌الله لو خوّفتنا وذکّرتنا فانزل‌الله تعالی : « فذکّر بالقرآن‌من یخاف وعید » .

النوبة‌الثالثة

قوله : « وجائت سکرة الموت بالحق » ، بدان ای جوانمرد که ازعهد **آدم** تا فناء عالم کس از مرگ نرست ، تو نیز نخواهی رست .

الموت کأس وکلّ الناس شاربه .

روزگاری که **آدم** را وفا نداشت‌ترا کی‌وفادارد ، عمری که **برنوح** بپایان رسید با توکی به بقا دار. اجلی که **برخلیل** تاختن آورد ترا کی فروگذارد. مرگی که **برسلیمان** کمین ساخت با توکی مسامحت کند . موکّلی که جان **مصطفی** را تقاضا کرد باتوکی مدارا کند. اگر عمر **نوح** و مال **قارون** و ملك **سلیمان** وحکمت **لقمان** بدست آری بدر مرگ سود ندارد وباتو محابا نکند. هفت‌هزارسال کم کسری گذشت تا آدمیان اندر این سفرند. از اصلاب بارحام میآیند واز ارحام بپشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین میروند. همهٔ عالم گورستان است ، زیراوهمه حسرت ، زبرا وهمه حسرت. سربرآر واز آسمان بپرس که - درشکم چند نازنین داری.

سل‌الطارم العالی الذّری عن قطینه نجا ما نجا من بؤس عیش ولینه

فلما استوی فی الملک واستعبد الوری رسول المنایا تلّه للجبینه

ای سخرهٔ امل، ای غافل از اجل، ای اسیر آز، ای بندهٔ نیاز. تا کی درزمستان غم تابستان خوری و درتابستان غم زمستان. و کاری که لامحالة بودنی است ازآن نه‌اندیشی و راهی که علی‌التحقیق رفتنی است زاد آن راه برنگیری. شغل دنیا راست میداری و برگ مرگ نسازی. ای مسکین مرگت در قفاست از او یاد آر. منزلت گوراست آباد دارد. امروز در خوابی، باش تا بیدار گردی. امروز مستی، باش تا هشیار گردی. حطام دنیا جمع میکنی و از مستحق منع میکنی، چه طمع‌داری که جاوید با آن بمانی. باش تا ملک‌الموت درآید و جانت غارت کند، وارث درآید و مالت غارت کند، خصم درآید وطاعتت غارت کند. کرم‌درآید وپوست و گوشتت غارت کند.

آه اگر با این غفلت وزلّت واندرین زحمت و ظلمت دشمن در آید وایمان غارت کند. مفلسا که تو باشی بی‌تن و بی‌جان بی‌مال و سود وزیان، بی طاعت و بی ایمان.

و گرترا در مرگ شکی هست برشمر که تا **بآدم‌صفی** چند پدر داشته‌ای که یکی از مرگ نرست. در عالم هیچ کس‌را بر درگاه عزت آن جاه وحشمت نبود که **مصطفی** عربی‌را، وباوی مسامحت نرفت خطاب‌آمد ـ « انّک‌میّت وانّهم میّتون ».

ای سیّدی که کلّ کمال نکته‌ایست ازکمال تو، جملهٔ جمال نقطه‌ایست از جمال تو، ای مهتری که ماه روشن سیاه گردد اگر بیندطلعت با جمال تو، خورشید عالم شیدا گردد از نسیم شمال تو، **رضوان** رضا دهد بدربانی **صهیب و بلال** تو. ملک از فلک نثار کند ستاره‌ای برخد وقد با اعتدال‌تو. مشک را رشک آید از زلف وخال تو. مجد وحمد وملّت ودولت پیوستهٔ‌میم وحامیم ودال تو. با این‌همه منقبت و مرتبت ای سید، راه فنات می‌باید رفت و در کف لحد می باید خفت. پدرت **خلیل** از این قهر نرست، برادرت کلیم از این زهر نجست.

ای **محمد** اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که: « الیوم اکملت لکم دینکم ». منشور رسالت برخواندی، **مکه** گشادی، براعدا ظفر یافتی،

دامن کفر چاك کردی ، صنادید **قریش** هلاك کردی ، **کعبه** را از بتان پاك کردی، **قیصرروم** از بیم تو در قصر خویش بی‌آرام است ، **نجاشی** در**حبشه** ترا بنده غلام است ، **هرقل** در **روم** ترا مطیع فرمان و پیامست ، آسمان بفرق تو مینازد ، زمین بخاك قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی بگذاری .کارچون بکمال رسد نقصان گیرد .

ماه درآسمان تاهلال بود در زیادت بود ، چون بدر گردد و شعاعش تمام شود نقصان گیرد .

شاخ درختان بوقت بهار هرروزی درزیادت‌بود، برگ‌میآراید گل‌میشکفاند، عالم معطر میدارد ، بوستان منوّر میدارد،چون بکمال رسد ومیوه دهد درنقصان افتد .

ای سید عالم و ای مهتر اولاد **آدم** ،گاه آن آمد که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی وقصد حضرت ما کنی ، تا ما آن کنیم که توخواهی .

و قد مضت قصة وفاته صلی‌الله علیه وآله فی‌سورة‌الانبیاء .

« وجائت سکرة الموت بالحق » ، هرچند که حالت مرگ بظاهر صعب می‌نماید ، لکن مؤمنانرا و دوستانرا اندرآن حال درباطن همه عز و ناز باشد و از دوست هر لمحتی راحتی و در هرساعتی خلعتی آید

مصطفی (ص) ازاینجا فرمود : تحفة المؤمن الموت. هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد .

حسین‌بن‌علی(ع) پدر را دید که بیک پیراهن حرب میکرد. گفت : لیس هذا زی المحاربین. **علی** گفت: مایبالی ابوك اسقط علی‌الموت ام سقط الموت‌علیه.

صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست. من احبّ لقآءالله احبّ‌الله لقاه .

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند . پیراهن خلق ازسر بر میکشند و خلعت نو درسرمیافکنند.مردی که هفتاد سال بریک پیراهن ببود و آن پیراهن خلق گشت آن پیراهن را از سروی برمیکشند و قرطهٔ ملك ابد دروی میپوشند ، جای‌شادی است نه جای زاری.

عمار یاسر عمروی بنود سال رسید نیزه در دست گرفتی دستش میلرزیدی **مصطفی**(ع) او را گفته بود آخر قوت تو ازطعام دنیا شیر باشد، درحرب **صفین عمار** حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بروی افتاده، شربتی آب خواست، قدحی شیر بوی دادند. یادش آمد حدیث **مصطفی**(ص)، گفت - امروز روزدولت **عمار** است. آن شربت بکشید وپیش رفت ومیگفت: الیوم القی الا حبّة **محمداً** و حزبه.

ای جوانمرد این حیوة دنیوی پرده‌ایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده، روز مرگ این پرده بدست لطف در کشند، تا تو بسر نقطهٔ حیوة ابدرسی و تا این حیوة برجای است بقاء ابدی در پرده است. چون این پرده بر گرفتند بقاءابدی روی بتوآرد. و ذلک قوله: «فلنحيينّه حيوة طيّبة».

گفته‌اند - مؤمن در گوو همچون آن کودك است دررحم مادر، بیندیش تا اول دررحم مادر حالت چون بود: ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت، نه‌رفتن و گرفتن، نه شنود و گفتن. ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادربسان آئینهٔ پیش روی تو بداشتم. شکل تو دروی پیدا آوردم تا هرچه ترا بایست بود ما در آن همی خورد وبتو همی رسید تو درناز و راحت و کس‌را ازتو خبر نه.

بآخر همان کنم که باول کردم. بینائی و گویائی وشنوائی و گیرائی وروائی بستانم، آنگه درلحد نهم، چنانك دراول جگر مادر آیینه ساختم، لحدآئینه سازم، تا چنانك آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس‌را خبر نه، بآخر راحت بوی بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیف‌ام.

بندهٔ من، قادر بودم که بی زندان رحم ترا پیدا آوردمی، قادر بودم که زندان لحد تو را بقیامت رسانیدمی، لکن نه ماه درزندان رحم بداشتم وسالهای دراز درخاك بداشتم چرا چنین کنم؟

بندهٔ من چون خواستم که **یوسف** را ازدست حسد برادران برهانم سه روز او را در زندان چاه بداشتم وچون خواستم که ملك مصر بدوسپارم هفت سال او را بزندان بداشتم.

ای **یوسف صدّیق**، راحت ازدست حاسدان سه روز زندان چاه ارزد. مملکت

و ولایت **مصر** هفت سال زندان **مصر** ارزد. مؤمن موحّد، دیدار جمال مادر و پدر، نه ماه زندان رحم ارزد. دیدار لم‌یزل ولایزال وجوار خداوند ذوالجلال، هزار سال زندان لحد ارزد.

قوله تعالی: «انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب» اگر صد بار روی درخاک مالی و عالم برفرق سر بپیمائی، تا آن نقطهٔ حقیقی که نام وی دل‌است رفیق این‌طاعت نباشد، همه را رقم نیستی در کشند که درخبراست: تفکّرساعة خیر من عبادة الثقلین.

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل همچنان گرفتار شغل دنیا مانده، رقم خذلان برآن طاعت کشند و بروی وی باز زنند که گفته اند: من لم یحضر قلبه فی‌الصلوة فلا تقبل صلوته، دلی که از قید عبو یت اغیار خلاص یافت آن دل مرحق را یکتا شد. نه رنگ ریاء خلق دارد نه گرد سمعت بروی نشیند، لکن درسفینهٔ خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که: والمخلصون علی خطر عظیم.

هر که مخلص تر، بحق نزدیکتر. و هر که بحق نزدیکتر لرزانتر. مقرّبان حضرت وملازمان درگاه صمدیّت وپاکان مملکت، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل‌جلاله: «وهم من خشیته مشفقون ـ انّما یخشی‌الله من عباده العلماء» و **مصطفی** (ص) فرموده: انا ارجو ان یکون اخشاکم لله اصدق لنبی‌الله.

نزدیکانرا بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر، پیوسته ازمراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه، زیرا که سینهٔ وزیرخزینهٔ اسرارسلطان است ومهز خزینه شکستن خطرناك بود.

حذیفهٔ یمان صاحب‌سرّ **رسول** بود، گفتا ـ روزی شیطان‌را دیدم که‌میگریست گفتم ـ ای‌لعین این ناله و گریهٔ تو چیست، گفت ـ از برای دو معنی یکی آنکه: درگاه لعنت بر ما گشاده، دیگرآنکه: درگاه دل مؤمنان برما بسته. بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم.

بداود وحی‌آمد: که ـ یا **داود**، زبانت دلّالی است که بر سر بازار دعوی

او را درصدر دارالملک دین محلّی نیست ، محلّی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیّت وازلیّت آید .

عزیزمصر با برادران گفت : رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دلهای شما بوی مهر یوسفی می نیاید . اینست سرّ آنچه رب العالمین فرمود :

« انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب » ... الآیة

قوله : « واسمع یوم ینادی المناد من مکان » ، ای ـ انتظر یا **محمد** صیحة القیامة و هول البعث حین ینادی‌المنادی ، « من‌مکان قریب » . گوش‌دار ای **محمد** ، منتظر باش صیحهٔ رستاخیز را و هول قیامت را ، آنروز که **اسرافیل** از صخرهٔ **بیت‌المقدس** ندا کند که ای‌استخوانهای ریزیده و گوشتهای پوسیده ، ای صورتهای نیست شده و اعضای ازهم جدا گشته ، همه جمع شوید بفرمان **حق** ، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است . چون این ندا در عالم دهد ، اضطراب درخلق افتد . آن گوشتها وپوستها پوسیده و استخوان ریزیده وخاک گشته و ذره ذره بهم برآمیخته ، بعضی بشرق و بعضی بغرب ، بعضی ببرّ وبعضی ببحر ، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده . همه با هم میاید و ذرّه ذرّه بجای خود باز میشود . هرچه درهفت‌اقلیم خاکی جانور بوده از ابتداء دورعالم تا روز رستخیز همه باهم آید ، تنها راست گردد ، صورتها پیدا شود ، اعضاء واجزاء مرتّب و مرکّب گردد . ذرّه‌ای کم نه و ذرّه‌ای بیش نه . موئی ازین با آن نیامیزد و ذرّه‌ای ازآن با این نپیوندد .

آه ، صعب روزی که روزرستاخیزاست . روز جزاء خیر و شرّ است . ترازوی راستی آویخته ، کرسیّ قضا نهاده ، بساط هیبت باز گسترده ، همهٔ خلق بزانو درآمده که : «وتری کلّ امّة جاثیة »

دوزخ می‌غرّد که : « تکاد تمیّز من‌الغیظ » زبانیه در عاصی آویخته که : « خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه » هرکس بخود درمانده و از خویش وپیوند بگریخته : « لکلّ‌امریٔ منهم یومئذ شأن یغنیه »

آورده‌اند که پیش‌از برآمدن خلق از خاك، **جبرئیل و میکائیل** بزمین آیند **براق** میارند و حلّه و تاج از بهر **مصطفی** (ص) واز هول آنروز ندانند که روضهٔ سید کجاست ؟ . اززمین میپرسند وزمین میگوید : من‌ازهول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم . **جبرئیل** شرق و غرب همی نگرد ازآنجا که خوابگاه سیّداست نوری برآید **جبرئیل** آنجا شتابد. سید از خاك برآید چنانکه درخبراست : انا اول من تنشقّ عنه الارض . اول سخن این گوید که ـ ای **جبرئیل** حال امّتم چیست؟ خبر چه داری ؟ گوید ـ ای سید اول تو برخاسته‌ای ایشان درخاکند . ای سید ، توحلّه درپوش وتاج برسرنه و بر **براق** نشین و بمقام شفاعت‌رو ، تا امّت در رسند **مصطفی** (ص) همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق راجل جلاله بستاید و حمد گوید ، از حق‌جل جلاله خطاب آید که :

ای سیّد ، امروز نه روز خدمت‌است ، که روزعطا ونعمت‌است . نه روز سجود است که‌روز کرم وجود است. سربردار وشفاعت کن هرچه تو خواهی آن کنم . تو در دنیا همه آن کردی که فرمودیم . ما امروز ترا آن دهیم که توخواهی-«و لسوف یعطیک ربک فترضی » .

سورة الذاريات

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **والذاریات** » ، بیادها که خرمن می پر کند ، « **ذروا**(۱) » پر کند گیی.

« **فالحاملات وقرا**(۲) » بمیغها که بار گران می کشد.

« **فالجاریات یسرا**(۳) » بکشتیها که باسانی میرود.

« **فالمقسّمات امرا**(٤)» بفرشتگان که روزی می‌بخشند بفرمان.

« **انّما توعدون لصادق** (٥) » که روز رستاخیز که شما رامی‌وعده دهند راست است.

« **وانّ الدین لواقعٌ**(٦) » وشمار وپاداش فرا سرنشستنی است وبودنی.

« **والسماء ذات الحُبُك** (۷) » باين آسمان بآرايش محكم آفرينش باحطها خاسته.

« **انّكم لفى قول مختلف** (۸) » كه شما درسخن گوناگون[ناراست] ايد .

« **يُؤفك عنه** » ، مى بر گردانند[1] ازايمان وتصديق ، « **من اُفك** (۹) » آنكس راكه بر گردانيده اند اورا [در ازل از شناختن وراه يافتن] .

« **قُتل الخرّاصون** (۱۰) » نفريده بادا آن دروغ زنان .

« **الّذين هم فى غمرةٍ ساهون** (۱۱) » ايشان كه در نايافت و بى سامانى بازماندگانند .

« **يسئلون ايّان يومُ الدّين** (۱۲) » ميپرسند كه روز پاداش و شمار كى؟

« **يومَ هم على النار يُفتنون** (۱۳) » آنروز در آتش ازايشان مى‌بررسند [كه دردنيا برچه بودند][2] .

« **ذوقوافتنتكم** » ، [ايشانرا گويند] چشيد پاداش آنچه پاسخ داديد ومقرّ آمديد ، « **هذاالذى كنتم به تستعجلون** (۱٤) » اين آنست كه بآن ميشتاويديد .

« **اِنّ المتّقين فى جنّاتٍ و عيون** (۱۵) » پرهيزكاران در بهشتها اند وچشمه‌هاى روان .

« **آخذين ما آتيهم ربّهم** » ، ميگيرند آنچه الله ايشانرا دهد در بهشت

« **انّهم كانوا قبل ذلك مُحسنين** (۱٦) » ايشان پيش‌ازروزآخرت نيكوكاران بودند .

« **كانوا قليلاً من الليل ما يَهجعون** (۱۷) » از شبهاى[3] اندك مى‌خفتند .

« **وبالاسحارِهُم يستغفرون** (۱۸) » و در آخر شبهـا آمرزش ميخواستند [و نماز ميكردند .]

« **وفى اموالهم حقٌّ لِلسّائل والمحروم** (۱۹) » و در مالهـاى خويش حقى ميدانند [برخويشتن] خواهنده را وفروگذاشته ناياونده را .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : برميگردانند   ۲ ـ در نسخه ج : بوديد   ۳ ـ در نسخهٔ ج : شبها اندك .

«وفی الارض آیاتٌ للموقنین (۲۰)» ودر زمین نشانهائی‌است [توانائی الله را] بی گمانان آن دانند وبینند.

«وفی انفسکم»، و درتنها شما [هم هست] ، **«افلا تُبصرون(۲۱)»** نمی‌نگرید ونمی‌بینید.

«وفی السّماء رزقکم»، ودرآسمانست روزیهای شما، **«وماتوعَدون(۲۲)»** وآنچه شما را می‌وعده[1] دهند.

«فَوربّ السماء والارض»، بخداوند آسمان و زمین ، **«انّه لحقٌ»** که این سخن راست است [که نسخت روزیهای شما درآسمانست وبهشت درآسمان].

«مثلَ ما انّکم تنطِقون (۲۳)» [راست است براستی] همچنانک شما سخن گوئید.

«هل اَتاك حدیث ضیف ابراهیمَ المُکرَمین (۲٤)» رسید بتو حدیث مهمانان ابراهیم، آن گرامیان.

«اذ دخلوا علیه»، آنگه که براودر شدند، **«فقالوا سلاماً»** گفتند سلام میکنیم برتو، **«قال سلام»**، [ابراهیم گفت]- پاسخ من هم سلام است، **«قومٌ منکَرون (۲۵)»** [با خویشتن گفت]- نمی‌شناسم این قوم را.

«فراغ الی اهله»، نهان با اهل خویش گشت، **«فجاء بعجلٍ سمینٍ(۲۶)»** گوسالۀ فربه آورد.

«فقرّبه الیهم»، پیش ایشان‌بنهاد آن گوسالۀ [بریان]، **«قال اَلا تأکلون(۲۷)»** [ایشانرا] گفت - نخورید ؟.

«فاَوجس منهم خیفة»، بترسید [وترس دردل خویش پنهان میداشت]

«قالوا لاتخف»، [فرشتگان] گفتند [**ابراهیم** را] که مترس، **«وبشّروه بغلام علیم (۲۸)»** وبشارت دادند او را به پسری دانا.

«فاقبلت امراته فی صرّة»، پیش آمد زن او باآوازی بلند، **«فصکّت**

---

۱ - درنسخۀ ج : وعده می‌دهند

وجهها » ، انگشتان‌دست خویش بر پیشانی خود زد وبانگ کرد ، **« وقالت عجوز عقیم** (۲۹) **»** و گفت [من فرزندی زایم]ومن پیرزنی اززادن‌در گذشته ونازاینده گشته .

« قالوا کذلكِ قال ربك » ، [فرشتگان] گفتند چنین [که ترا گفتند] خداوند تو گفت ، **« انّه هوالحکیم العلیم** (۳۰) **»** اوست آن خداونـد راست دان راست کار وبهمه چیزدانا .

جزء بیست و هفتم

« قال فما خطبکم ایها المرسلون (۳۱) **»** [چون **ابراهیم** بجای‌آورد که فرشتگان‌اند] گفت ـ پس بچه کار فرستاده‌اند شمارا ای‌فرستادگان ؟

« قالوا انّا أُرسلنا الی قوم مجرمین (۳۲) **»** گفتند مارا فرستادند بگروهی بدکاران .

« لنُرسل علیهم » ، تا فروگشائیم و ریشان **« حجارةً من طین** (۳۳) **»** سنگهائی از گل .

« مُسوّمةً » ، نشان کرده ونام برنوشته ، **« عند ربك »** ، نزدیك‌خداوند تو [در آسمان] ، **« لِلمسرفین** (۳۴) **»** گزاف کاران را .

« فاخرجنا مَن کان فیها مِن‌المؤمنین (۳۵) **»** بیرون‌آوردیم هر که در آن [شارستان] بود از گرویدگان .

« فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین (۳۶) **»** نیـافتیم در آن جز یك خاندان از مسلمانان .

« وترکنا فیها آیةً » ، گذاشتیم‌در آن[زمین]نشانی ، **« لِلّذین یخافون العذاب الالیم** (۳۷) **»** ایشانرا که میترسند از عذاب درد نمای .

« وفی موسی » ، ودرموسی [ودرشأن قوم اوعبرت است]**« اذ اَرسلناه الی فرعون »** ،که فرستادیم اورا بفرعون ، **« بسلطان مبین** (۳۸) **»** بحجتی آشکارا .

« فتولّی برکنه » ، او با سپاه خویش بر گشت [از فرمانبرداری] ، **« وقال ساحرٌ او مجنون (۳۹) »** و گفت جادویی است ودیوانه‌ای.

« فاخذناه وجنوده » ، فرا گرفتیم اورا وسپاه اورا ، **«فنبذناهم فی الیّم»** و او کندیم[1] [و کشتیم اورا دردریا ، **« وهو ملیم (٤۰) »** و او بجای ملامت بود واز درنکوهیدن.

« وفی عاد » ، و[نشانی وعبرتی آشکاراست] درعاد ، **« اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم (٤۱) »** آنگه که فرو گشادیم برایشان بادتیز.

« ما تذرمن شیْ اتت علیه » ، نگذاشت هیچ چیز که بر آن آمد ، **« الّا جعلته کالرمیم (٤۲) »** مگر که آن چیز خرد کرد.

« وفی ثمود » ، ودر **ثمود** هم نشانی وعبرتی است ، **« اذا قیل لهم تمتعوا حتی حین (٤۳) »** آنگه که ایشانرا گفتند زندگانی کوشید تا زمان [سی روز]

« فعتَوا عن امر ربّهم » بر گشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش واز [پذیرفتن پیغام او].

«فاَخذتْهم الصّاعقة» ،فرا گرفت ایشانرا بانگ باعذاب **«وهم ینظرون(٤٤)»** وایشان چشمها گشاده.

« فما استطاعوا من قیام » ، از آن افتادن هیچ برخاست نتوانستند ، **« وماکانوا منتصرین(٤٥) »** و [از کشندهٔ خویش] کین ستدن نتوانستند.

« و قومَ نوح من قبل » ، و[فرا گرفتیم] قوم **نوح** راپیش[قوم **لوط** وعاد وثمود]، **« انّهم کانوا قوماً فاسقین (٤٦)»** ایشان قومی‌بودند ازفرمانبرداری‌بیرون.

« والسماء بنیناها بایدٍ » ، و آسمانرا بر او داشتیم بنیروی و توان ، **« وانّا لَموسعون (٤۷) »** وما فراخ توانان وفراخ داران‌ایم.

« والارض فرشناها » ، وزمین را باز ساختیم وپهن باز کردیم ، **« فنعم الماهدون (٤۸) »** ونیک گسترانندگان که مائیم.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : افکندیم.

النوبة الثانية

اين سوره هزار ودويست و هشتاد و هفت حرف است ، سيصد وشصت كلمت وشصت آيت، جمله **بمكه** فروآمد باجماع مفسّران ودراين سورة دوآيت منسوخ است: يكى: «فتولّ عنهم فما انت بملوم» منسوخ است باين آيت كه بوى متصل است: «وذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين».

آيت دوم: «وفى اموالهم حق للسائل و المحروم»، منسوخ است بآيت زكوة. ودربيان فضيلت سورة **ابىّ بن كعب** گفت: قال رسول‌الله(ص)- من قرأسورة، «و الذاريات ذرواً» أعطى من الاجر عشرحسنات بعدد كل ريح هبّت و جرت فى الدنيا. قوله:

«والذاريات ذرواً» يعنى- الرياح التى تذروالتراب ذرواً كقوله: تعالى «تذروه الرياح»، تقول- ذروت الشئ ذرواً اذا اطّرته فى الهوآء و اذريت الشئ اذراء اذا نثرته بالارض وقوله: «ذرواً»، مصدر افادالمبالغة فى‌الكثرة وقيل- ذروا مفعول والمرادبه المذروّ.

«فالحاملات وقراً» يعنى-السحاب تحمل ثقلاً من الماء كقوله: «السحاب الثقال» وقوله: «سحابا ثقالاً».

«فالجاريات يسراً»، هى السفن تجرى فى الماء جرياً سهلاً كقوله: «له الجوار المنشآت فى‌البحر- ومن آياته الجوار فى البحر- حملناكم فى‌الجارية».

«فالمقسّمات امراً». يعنى- الملئكة **ميكائيل** وجنده يقسمون ارزاق المرتزقين بامرالله. وقيل-الملئكة تاتى بامورمختلفه: **جبرئيل** بالغلظة و **ميكائيل** بالرحمة و**عزرائيل** بالموت و **اسرافيل** بالنفخ. روى **انّ عبدالله بن كوّآء** سأل **علياً**(ع) عن «الذاريات» فقال-الرياح وعن «الحاملات وقراً» فقال- السحاب وعن «الجاريات يسراً» فقال- السفن وعن«المقسّمات امراً»فقال-الملئكة. وروى انّ رجلاً من اهل **البصرة** اسمه **صبيغ** جاء الى **عمربن الخطاب** فقال-ماالذاريات ذرواً؟ قال- الرياح ولولا انّى سمعت رسول‌الله(ص) يقول

ذلک لم اخبرک - قال - فما الحاملات وقراً قال - السحاب ولولا انی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرک، قال - فما الجاریات یسراً قال - السفن ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرک، قال - فما المقسّمات امراً قال - الملئکة ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرک، اقسم الله بهذه الاشیاء لما فیها من الدلالة علی صنعه، وقیل - فیها اضمار تقدیره: و رب الذاریات.

روی عن **کعب الاحبار** قال: لو حبس الله عز و جل الریح عن الارض ثلثة ایّام مابقی علی الارض شیٔ الانتن **وعن العوام بن حوشب** قال: تخرج الجنوب من الجنّة فتمرّ علی جهنم فغمها منها و برکاتها من الجنة وتخرج الشمال من جهنم فتمرّ علی الجنّة فروَحها من الجنة و شرّها من النار. و قیل - الشمال تمرّ بجنة عدن فتأخذ من عرف طیبها فتمرّ علی ارواح الصدّیقین. وعن **عبدالله شدّاد** قال: انّ الریح من رَوح الله عزوجل فاذا رایتموها فسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها وعن **جابر** رضی الله عنه قال: هاجت ریح کادت تدفن الراکب من شدّتها فقال النبی (ص): هذه ریح ارسلت لموت منافق، فقدمنا **المدینة** فاذاً رأس من رؤوس المنافقین قدمات. وروی انّ مساکن الریاح اجنحة الکروبیّین حملة الکراسی فتهیج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهیج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع فی البرّ فتأخذ الشمال حدها من کرسی بنات النعش الی مغرب الشمس و تأتی الدبور حدها من مغرب الشمس الی مطلع سهیل وتأتی الجنوب حدها من مطلع سهیل الی مطلع الشمس و تأتی الصبا حدها من مطلع الشمس الی کرسی بنات النعش، فلا تدخل هذه فی حدّ هذه ولا هذه فی حدّ هذه. وقال **ابن عمر** - الریاح ثمان، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة امّا الرحمة فالناشرات و المبشّرات و الذاریات و المرسلات و امّا العذاب فالعاصف و القاصف و الصّرصر و العقیم و اراد **ابن عمر** ما فی القرآن من الفاظ الریاح.

قوله: «فالحاملات وقراً» هی السحاب تحمل المطر، روی عن **خالد بن معدان** - قال انّ فی الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التی نضجت تحمل المطر والبیضاء التی لم تنضج لاتحمل المطر وقال **کعب** - السحاب غربال المطر ولولا السحاب

لافسدالمطرما اصاب من‌الارض . وفی روایة لولا ذلک لخد فی‌الارض اخدوداً وكان **الحسن** اذا نظر الی‌السحاب قال لله والله رزقكم ولكن تحرمونه بخطایا کم‌واعمالكم، وعن **عكرمة** قال : ما انزل‌الله عز وجل من‌السماء قطرة الا انبت بهافی‌الارض عشبة اوفی‌البحر لؤلؤة وقال **كعب** ـ المطر زوج الارض .

« فالجاريات يسراً » روی عن **عبدالله‌بن‌عمر** قال ـ البحر زق بیدملک لویغفل عنه الملک لطمّ علی‌الارض و قال النبی(ص) لایركبنّ رجل البحر الا غازياً او حاجّاً او معتمراً فانّ تحت‌البحر ناراً و انّ تحت‌النار بحراً وانّ تحت البحر ناراً .

و قال **الحسن** : البحر طبق‌جهنم . و قال **كعب**: ما من‌ليلة الاوالبحار تشرف علی‌الخلائق ، فتقول یارب‌ائذن‌لنا نغرق‌الخطّائين فيأمرها تبارك وتعالی‌فتسكن وسأل **سليمان بن داود** مُلک‌البحر فخرجت اليه دابّـة من البحر فجعلت تنسلّ من حيث طلعت‌الشمس حتی‌انتصف النهار، تقول ـ هذا ولمّا يخرج نصفی بعدُ فتعوّذ بالله‌من‌البحر و من مُلكه .

قوله : « فالمقسّمات امراً » هذا كقوله : « فالمدبّـرات امراً » . قال **عبدالرحمن‌بن‌سائط**: يدبّر امرالارض‌اربعة من‌الملكة **جبرئيل وميكائيل و اسرافيل و ملك الموت** عليهم‌السلام **فجبرئيل** علی‌الجنود‌والرياح **وميكائيل** علی‌القطروالنبات و **ملك الموت** علی قبض الارواح و **اسرافيل** يبلّغهم ما يؤمرون به و فی الخبر ـ انّ رسول‌الله(ص) سأل **جبرئيل** ان يترایاله فی‌صورته فغشی علی رسول الله حين‌رآه‌ثم افاق و **جبرئيل** يسنده واضعاً احدی يديه فی‌صدره والاخری بين كتفيه فقال ـ سبحان‌الله ما كنت اظن شيئاً من‌الخلق هكذا ، فقال **جبرئيل** ـ فكيف لورأيت **اسرافيل** وقال (ص) ـ رأيت **جبرئيل**وقد هبط قد ملأبين‌الخافقين عليه‌ثياب سندس معلّق به‌اللؤلؤ والياقوت و قيل ـ المراد بالكلّ‌الملئكة لاجماعهم علی انّ‌المقسّمات امراً‌هم‌الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها علی بعض بالفاء و ذلک يقتضی اتصالاً و تعقيباً فتصير‌التقدير ـ اقسم بالملئكة التی تذرو الرياح فتحمل‌السحاب فتجری بها و يقسّمها فی‌البلاد بين‌العباد ثم ذكر المقسم‌عليه . فقال : « انّما توعدون لصادق » ای ـ انّ ما

توعدون من الثواب و العقاب لصدق وقع اسم الفاعل موقع المصدر . و قیل ـ لصادق ای ـ ذوصدق « و انّ الدّین لواقع » ای ـ الحساب و الجزاء لکائن ، ثمّ ابتدأ قسماً آخر فقال :

« و السماء ذات الحبک » ، قال **ابن عباس** ـ حبکها حسنها واستوآءها ، یقال للنسّاج اذا نسج الثوب فاجاد ـ ما احسن حبکه وقال **سعیدبن جبیر** ـ ذات الحبک ای ـ ذات الزّینة ، معناه ـ النجوم وقال **مقاتل و الکلبی** : الحبک الطرائق الحسنة مثل ما یظهر علی الماء من هبوب الریح و علی الرمل و الشعر الجعد و لکنها لا ترٰی لبعدها من الناس ، واحدتها حبیکة کالطریقة و الطرق وقیل ـ الحبک الخطوط وقیل ـ جمع حباک کالمثال و المثل . ثم ذکر جواب القسم فقال :

« انّکم » ، یعنی ـ یا اهل **مکه** ، «لفی قول مختلف» . **فی القرآن . وفی محمد** (ص) ـ یقولون فی القرآن ـ سحر و کهانة واساطیر الاولین وفی **محمد** ـ ساحر و شاعر ومجنون وقیل ـ قول مختلف ای ـ مصدّق و مکذّب و مقرّ و منکر و محقّ و مبطل وقیل ـ اختلافهم فی الساعة بالتکذیب و الشک لقوله : « ان نظن الا ظناً » و قال تعالی:ـ « عمّ یتسآءلون عن النبأ العظیم ، الذی هم فیه مختلفون » .

قوله : «یؤفک عنه » هذه الهاء راجعة الی قوله : «لصادق» والافک الصرف تأویله ـ یصرف عن تصدیق ذلک الوعد الصادق من صرف عن الهدی فی الازل . وقیل ـ معناه ـ یصرف عن الحق من کذب و دعی الی الباطل .

« قتل الخرّاصون » ای ـ لعن الکذّابون المرتابون الظانّون بالله ظنّ السوء التخرّص التقوّل بالظن و هم المقتسمون الذین اقتسموا اعقاب **مکة** واقتسموا القول فی النبی (ص) لیصرفوا الناس عن دین الاسلام ، و قال **مجاهد** : هم الکهنة .

« الذین هم فی غمرة » ای ـ فی غفلة متناهیة والغمرة فوق الغفلة والسهو دون الغفلة والمعنی ـ هم فی غایة الجهل « ساهون » عن الحق غافلون عن امر الاخرة .

« یسئلون ایّان یوم الدین » ای ـ یقولون استهزاءً و تکذیباً ـ یا **محمد** متی الیوم الذی توعّدنا فیه بوقوع الجزاء ، ایّان کلمة معناها ـ متی و اصلها ـ ایّ اوان ، فحذفت الهمزة و الواو .

« يوم هم على النّار يفتنون » هذا جواب من الله لهم اى ـ تكون هذه الجزاء في يوم هم على النار اى ـ بالنار يفتنون ، يعذّبون ويحرقون بها كما يفتن الذّهب بالنار يقال ـ فتنت الشيء اى ـ احرقت خبثه ليظهر خلاصه ، والكافر كلّه خبث فيحرق كلّه .

« ذوقوا فتنتكم » اى ـ يقول لهم خزنة النار ـ ذوقوا عذابكم واحراقكم بالنار « هذا » العذاب وهذا اليوم « الّذى كنتم به تستعجلون » بقولكم : « متى هذا الوعد » ، و بقولكم : « فأتنا بما تعدنا » ، و قيل ـ « يفتنون » اى ـ يختبرون ، و يسئلون عمّا كانوا فيه في الدنيا كقوله : « ماذا اجبتم المرسلين ـ ماذا كنتم تفعلون » ، ثمّ بيّن مستقرّ المؤمنين فقال :

« انّ المتّقين في جنّات و عيون » . « آخذين ما آتاهم ربهم » فيه و جهان احدهما : انّه حال ثابت لهم في الدنيا اى ـ عاملين بما يأمرهم ربهم في الدنيا كقوله : « ما آتاكم الرسول فخذوه » و منه قولهم : اخذت بقول فلان في مسئلة كذا . والوجه الثاني : آخذين في الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم ، « انّهم كانوا قبل ذلك » ، اى ـ قبل دخول الجنّة كانوا « محسنين » مؤمنين مطيعين في الدنيا ثم فسّر فقال :

« كانوا قليلاً من اللّيل ما يهجعون » ما صلة والمعنى ـ قليلاً من اللّيل يناموت . قال **الحسن** ـ يمدّون الصلوة الى السحر ثم يستغفرون . وقال **قتادة** لا يناسون عن صلوة العشآء و قيل ـ يصلّون ما بين المغرب والعشآء و قيل معناه ـ قلّ ليلة تاتى عليهم الا صلّوا فيها شيئاً امّا من اوّلها او من اوسطها ، و وقف بعضهم على قوله ـ قليلاً ، اى ـ كانوا من الناس قليلاً ثم ابتدأ ـ « من الليل ما يهجعون » و جعله جحداً اى ـ لا ينامون بالليل البتّة بل يقومون للصلوة والعبادة و هو قول **الضحاك** و **مقاتل** .

« و بالاسحارهم يستغفرون » قال **الكلبى** و **مجاهد** و **مقاتل** : و بالاسحار يصلّون و ذلك انّ صلوتهم لطلب المغفرة وفي الخبر الصحيح روى **ابوهريرة** قال : قال النبى ـ ينزل الله الى السماء الدنيا كل ايلة حين يبقى ثلث الليل فيقول ـ انا الملك من الذى يدعونى فاستجيب له ، من الذى يسئلنى فاعطيه ، من الذى يستغفرنى فاغفرله . وعن **ابن عباس** قال : كان النبى (ص) اذا قام من الليل يتهجد قال ـ اللهم انت الحمد

انت نورالسموات والارض و من فیهن ولک الحمدانت ضیاءالسموات والارض ومن فیهن ولک الحمدانت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت ملک السموات والارض و من فیهن ولک الحمدانت الحق و وعدک حق و لقاؤک حق و قولک حق والجنّة حق والنار حق والنبیّون حق و محمد حق والساعة حق. اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر ما قدّمت و ما اخّرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدّم و انت المؤخّر لا اله الا انت و لاحول ولا قوة الا بالله.

قوله : « و فی اموالهم حق للسّائل و المحروم » فیه قولان ، احدهما : الزکوة والثانی : حق سوی الزکوة تصل به رحماً او تقری به ضیفاً او تحمل به کلاًّ و ذهب بعضهم الی انّه منسوخ بآیة الزکوة و السائل هوالذی یسئل الناس لحاجته و فاقته فیجب ان یُعطی من غیر تفتیش عن حاله لقوله : للسائل حق و ان جاء علی فرس والمحروم هوالذی حرم من الرزق مایکفیه وفیه اقوال احدها: انّ المحروم الذی لیس له فی الفیء نصیب ولا فی الزکوة سهم ، قاله **ابن عباس** وقیل ـ هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عزوجل : « بل نحن محرومون » وقیل ـ هوالمحارف الذی لاتستقیم له حرفة وقیل ـ هوالمتعفف الذی لایظهر فاقته بالسؤال ولا یفطن له فیتصدّق علیه، وقیل ـ هوابوالبنات. وفی الخبر ـ افضل الصدقة ، الصدقة علی ذی الرحم الکاشح . الکاشح ـ العدوّ . وعن **انس** انّ النبی (ص) قال: یا **انس** ویل للاغنیاء من الفقراء یوم القیمة یقولون ـ یاربنا ظلمونا حقوقنا التی فرضت لنا علیهم قال : فیقول ـ وعزتی لاقرّبنکم ولابعّدنّهم وتلا رسول‌الله (ص) هذه الایة : « وفی اموالهم حق للسائل والمحروم ».

« وفی الارض آیات » ، ای عبر وعظات اذا ساروا فیها . « للموقنین » یرید مافیها من الجبال و البحار و الاشجار و النبات و قیل ـ یرید ماوقع فیها من العذاب بالامم الخالیة .

« وفی انفسکم افلا تبصرون » یعنی « وفی انفسکم » . آیات و عبر و هی اقرب الاشیاء الیکم و آیاتها تربی علی آیات السموات و الارض ، منها : استواء

المفاصل و قيل ـ يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل ـآياتها انّها كانت نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظماً الى ان نفخ فيها الروح و قال **عطاء** : يريد اختلاف الالسنة والصور والالوان والطبايع ، « افلا تبصرون » . كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث ،

« و في السماء رزقكم » ، قال **ابن عباس** و **مقاتل** : يعني ـ المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل ـ في بمعنى على و تقديره ـ على رب السماء رزقكم كقوله : « ومامن دابة في الارض الاعلى الله رزقها » ، « وما توعدون » من الجنّة والنار والثواب و العقاب ، ثم اقسم بنفسه فقال :

« فورب السماء و الارض انّه » يعني ـ انّ الذى ذكرت من امر الرزق ، « لَحقّ » ، روى انّ النبى (ص) قال ـ قاتل الله اقواماً اقسم لهم ربهم ثم لم يصدّقوه ، « مثل ما انكم تنطقون » . قال **ابن عباس** :

معناه ـ انه لحق كما ان قول لا اله الا الله حق و قيل ـ كما لاشك انكم ناطقون كذلك لا شك في وقوع ما توعدون . و قال **الزجاج** ـ شبّه الله تعالى تحقق ما اخبر عنه بتحقق نطق الآدمى و وجوده وقيل ـ معناه ـ كما لايدرى احدكم من اين نطقه ومن اين يجتمع الكلام حرفاً حرفاً ، كذلك يأتيه رزقه قوتاً قوتاً ولا يدرى من اين يأتيه وقيل ـ كما انّ كلّ انسان ينطق بلسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فكذلك كلّ انسان ياكل رزق نفسه الذى قسم له ولايقدر ان يأكل رزق غيره .

قرأ **حمزة الكسائى** و **ابو بكر** عن **عاصم** مثلُ برفع اللام على انّه نعت للحق والباقون ـ بالنصب على انّه صفة مصدر محذوف اى ـ انّه لحقٌ حقاً مثل ما انّكم تنطقون .

قوله : « هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » سمّاهم مكرمين لانّهم كانوا ملائكة كراما وقد قال الله عزوجل : « بل عباد مكرمون » و قيل ـ لانّهم كانوا ضيف ابراهيم وكان **ابراهيم** اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون وقيل ـ لانّ **ابراهيم** (ع) اكرمهم بتعجيل قراء هم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه .

وقال **ابن عباس** : سمّاهم مکرمین لانّهم جاؤا غیر مدعوّین . وفی الخبر عن النبی (ص) قال : من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه .

« اذ دخلوا علیه فقالوا سلاماً » ، ای ـ سلّموا علیه سلاماً للتحیة ، **« قال سلام »** ، ای ـ ردّ علیهم السلام بمثل ماسلّموا وقیل ـ معناه ـ نحن سلم لک غیر محاربین لتسکن نفسه فاجابهم بمثل ذلک فقال ـ سلم ای ـ نحن ایضاً ، **« قوم منکرون »** ای ـ غرباء لااعرفکم . قال **ابن عباس** ـ ظنّ **ابراهیم** انهم بنو آدم فقال فی نفسه ـ هؤلاء قوم لانعرفهم ، وقیل ـ انّما انکر امرهم لانهم دخلوا علیه من غیر استیذان وقیل ـ لم یکن السّلام تحیتهم فی ذلک الزمان فلمّا سلّموا علیه نکرهم .

« فراغ الی اهله » ، اتاهم فی خفیة من ضیفه لئلا یعلموا بما یتکلّفه لهم ، راغ ای ـ اسرع فی خفآء ، « فجاء بعجل سمین » مشویّ و کان اکثر ماله (ص) ، البقر و اختار السمین زیادة فی اکرامهم .

« فقرّبه الیهم » لیأکلوا فلم یأکلوا لانّهم لایأکلون ولایشربون ، **« قال »** ابراهیم ، « الا تأکلون » لم یأمرهم بالاکل تعظیماً لهم ، **« فاوجس منهم خیفة »** ، اذرفعوا ایدیهم عن طعامه وظنّ انهم جاؤه بشرّ یریدونه ،

« قالوالاتخف » ، انّا رسل الله و قیل ـ انّ **جبرئیل** مسح العجل بجناحه فقام یدرج حتی لحق بامّه و کانت فی الدار فصدّقهم و امن ، « و بشّروه بغلام علیم » یعنی ـ اسحق علیه السلام .

« فاقبلت امرأته فی صرّة » ، ای ـ صیحة تقول ـ اوه ا ألد و انا عجوز والصرّة ـ الصیحة الرفیعة منها صریر الباب . وقیل ـ فی صرّة ای ـ فی حیآء لانّها رات اثر الحیض ، « فصکّت وجهها » ، ای ـ لطمت وجهها و قیل ـ جمعت اصابعها فضربت جبینها تعجّبا کعادة النسآء اذا انکرن شیئاً ، « وقالت عجوز عقیم » ای ـ انا عجوز وقیل ـ معناه ـ اتلد عجوز ولها تسع و تسعون سنةً و کانت فی شبابها عقیماً لم تلد .

« قالوا کذلک قال ربک » ، ای ـ کما قلنا لک قال ربک ـ انّک ستلدین غلاماً ، « انّه هوالحکیم » ، فی فعله ، « العلیم » بعباده .

« قال فما خطبكم ايها المرسلون » اى ـ ارسلتم لامر جليل و شأن عظيم فماذا كم .

« قالوا انّا أُرسلنا الى قوم مجرمين » يعنى ـ لاهلاكهم و هم قوم **لوط** و مدينتهم **سدوم** .

« لنرسل عليهم حجارةً من طين » اى ـ آجر فانّه طين طُبخ فصار حجارة وقيل ـ حجارة الارض كلّها كانت طيناً صارت حجارة على مرّ الدهور .

« مسوّمة » ، اى ـ معلّمة وكانت حجارة سوداء عليها خطوط حمر على كلّ واحدٍ منهـا اسم من رمى بها مكتوباً ، « عند ربّك للمسرفين » المشركين المجاوزين الحد فيه .

« فاخرجنا من كان فيها » اى ـ فى قرى قوم **لوط** ، « من المؤمنين » يعنى ـ **لوطاً** و من آمن به كقوله : « فاسر باهلك بقطع من الليل » .

« فما وجدنا فيها غير بيت » ، اى ـ غير اهل بيت ، « من المسلمين » يعنى ـ **لوطاً** وابنتيه، وصفهم الله تعالى بالايمان و الاسلام جميعاً لانّه مامن مؤمن الا وهو مسلم .

« و تركنـا فيها » ، اى ـ فى مـدينة قوم **لوط** ، « آيةً « للّذين يخافون العذاب الاليم » اى ـ علامة للخائفين تدلّهم على انّ الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم كقوله : « انّ فى ذلك لعبرة لمن يخشى » و كقوله : « ذلك لمن خاف مقامى » .

« و فى موسى » ، يعنى ـ و تركنا فى ارسال **موسى** ايضاً عبرة و قيل ـ هو معطوف على قوله : « و فى الارض آيات » . « اذ ارسلناه الى فرعون بسلطان مبين » بحجة ظاهرة .

« فتولّى بركنه» ، اى ـ اعرض **فرعون** عن الايمان بجموعه وجنوده وقيل ـ بركنه اى ـ بجانبه وجميع بدنه و هو كناية عن المبالغة فى الاعراض ، وقيل ـ بقوّته وقومه والركن مارکن اليه الانسان من مال وجند وقوة ، « وقال ساحر او مجنون » او هاهنا للعطف ، تأويله ـ ساحر ومجنون ، كقولهٌ : « الى مائة الف اويزيدون » يعنى ـ و يزيدون .

«فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی‌الیمّ »ای اغرقناهم‌فی‌البحر یعنی - **بحر اساف** «وهوملیم» اتی بما یلام علیه .

« وفی عاد » ، معطوف علی قوله : « وفی الارض آیات » ای - وفی اهلاک **عاد** ایضاً عبرة ، « اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم » وهی التی لاخیر فیها ولا برکة ولاتلقح شجراً ولاتحمل مطراً ولا تنشئ سحاباً وهی‌الدبور من قوله علیه‌السلام نصرت بالصبا واهلکت **عاد** بالدبور وقیل - هوالجنوب.

« ما تذرمن شئ اتت علیه » ، من انفسهم وانعامهم واموالهم، « الّا جعلته کالرمیم» یعنی - کالشئ الهالک البالی وهو نبات الارض اذا یبس و دیس و قیل - کالرماد وقیل- کالتراب المدقوق .

« وفی ثمود » یعنی - **قوم صالح** ، « اذ قیل لهم تمتّعوا حتی حین » ، یعنی الی وقت فناء آجالهم وذلک انّهم لما عقروا الناقة قیل لهم - تمتّعوا ثلثة ایام .

« فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة» بعد مضیّ الایام الثلثة، والصاعقة کلّ عذاب مهلک وقیل - هی‌الموت وقرأ الکسائی- الصّعقة وهی‌الصوت الذی یکون من الصاعقة ، « وهم ینظرون » ، ای - یرون ذلک عیانا .

« فما استطاعوا من قیام» ، فما قاموا بعد نزول العذاب بهم ولا قدروا علی نهوض وقیل - ما استطاعوا من ان‌یقیموا به فیدفعوه عن‌انفسهم : « وما کانوا منتصرین» ای - منتقمین منّا ولا ممتنعین من العذاب .

«وقوم‌نوح» قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **ابوعمرو** بکسرالمیم معطوفاًعلی‌قوله: « وفی الارض‌آیات » ، یعنی- وفی‌قوم **نوح** ایضاً آیة وعبرة، وقرأ الاخرون بالنصب معطوفاً علی قوله : « فاخذناه وجنوده » یعنی - فاغرقنا قوم **نوح** ، « من قبل » ، **عاد** و**ثمود** و قوم **فرعون** ، « انّهم کانوا قوماً فاسقین» .

« والسماء بنیناها باید » ، الاید- القوّة، تقول - ایّدک‌الله ای - قوّاک‌الله ومنه قوله : « عملت ایدینا انعاماً » « و انّا لموسعون » ای - قادرون ، وقیل - معناه - نحن فی سعة ممّا نرید ولایضیق عنّا شئ نریده .

« و الارض فرشناها » ، ای ـ بسطناها و مددناها ليستقرّوا عليها ، « فنعم الماهدون » نحن. قال **ابن عباس** : ای ـ نعم ما وطّأت لعبادی .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » « بسم الله » ، اخبار عن قدرته و عزّته بنعت الجلال ، « الرحمن الرحيم » اخبار عن رأفته ورحمته بوصف الجمال ، فبقدرته وجد من وجد من مراده وبرأفته وجد من وجد من عباده. بسم‌الله اخبار است ازعزت وقدرت ذوالجلال. الرحمن الرحيم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال بر کمال.

جمال الوهيّت صد هزار جان طالبان بسوخت. جمال صمديّت صد هزارجان عاشقان بيفروخت. قومی درقهر جلال ازبيم قطيعت ميسوزند. قومی درلطف جمال بر اميد وصلت ميفروزند ودلهای بندگان روزوشب ازتأثير اين دوصفت گاه درخوف و گاه دررجا ، و از قضيّت اين دواصل گاه در قبض است و گاه در بسط .

بگاه قبض همه فترت بيند و هيبت ، بگاه بسط همه لطف بيند و رحمت .

بگاه قبض صرصر قهر آيد ، شواهدجلال نمايد ، بنده بسوزد ، بزارد ، در خواهش آيد ، بگاه بسط نسيم لطف بوی وصال آرد ، شواهد جمال نمايد بنده بنازد ، در رامش آيد .

بگاه قبض بعظمت نگرد همه درد و گداز بيند ، بگاه بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بيند.

پير طريقت از اينجا گفت ـ بقرب می‌نگر تا ازاو انس‌زايد. بعظمت می‌نگر تا حرمت فزايد. ميان اين وآن منتظر می‌باش تا سبق ازل خود چه نمايد .

قوله : « والذاريات ذرواً » اشارة الی‌الرياح‌الصبحية تحمل انين‌المشتاقين الی ساحات العزّة ثمّ تأتی بنسيم القربة الی مشام اسرار اهل المحبّة فيجدون راحة من غلبات اللوعة وفی معناه انشدوا :

وانی لاستهدی الرياح نسيمكم   اذا اقبلت من نحوكم بهبوب

و اسئلها حمل السلام اليكم   فان هی يوماً بلّغت فاجيبی

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود ولشکر روشنائی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر درهواء عالم(۱)دمیدن گیرد، باد صبحی پیک‌وار ازجتاب جنّات عدن بر اه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رساند.

عزیزاست آن ساعت وبزرگوارآن وقت که بربساط «ونحن اقرب» درخلوت «وهومعکم» سرّاً بسرّ شراب انا جلیس من ذکرنی بی زحمت اغیار بدوستان خود رساند ومنادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشانرا که ـ من یقرض غیرعدوم و لا ظلوم. چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی «لاتخف انک من الآمنین».

«فالحاملات وقراً ـ فالجاریات یسراً ـ فالمقسّمات امراً ـ انّ ما توعدون لصادق ـ و انّ الدّین لواقع».

باین مخلوقات ومصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی است و هر کسی را جزا کردار خود بخیر وشرّ دادنی. معتقد کافۀ اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر ونشر خلائق را جمع کند، ارواح واشباح را بهم آرد چنانک در نشأۀ اول روح وشخص جمع بودند از بهر ابتلا، هم چنین در روزحشر ونشر جمع باشند از بهر یافت جزا. فالحشرحق وقراءة الکتاب حق والمیزان والسؤال حق ومرّالخلق علی الصراط حق و لواءالحمد حق و الشفاعة حق و الجنّة و النار حق. قال الله تعالی: «ویستنبئونک اَحقّ هو، قل ای وربی انّه لحق» وقال تعالی: «فورب السماءوالارض انّه لَحقّ» مؤمنان که باین غیبها ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند وبراست داشتند، جزا ایشان (۲) فردا درآن جهان چیست؟

«انّ المتّقین فی جنات و عیون ـ آخذین ما آتیهم ربهم»،

صفت وسیرت ایشان امروزدرین جهان چیست؟«کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون» «وبالاسحارهم یستغفرون» وفی بعض الاخبار ـ یقول الله عزوجل ـ ان احبّ احبّائی الیّ الذین یستغفرون بالاسحار. اولئک الذین اذا اردت باهل الارض شیئاً ذکرتهم

(۱) در نسخه ج: هوا عالم. (۲) در نسخهٔ ج: جزاء ایشان.

فصرفت بهم عنهم. بنده را هیچ کرامت بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک برخیزد متواری، بر درگاه باری. درمناجات وزاری.

شبی که وصفش اینست: لیل هادیٔ وقمر بادی ورب ینادی - عبادی عبادی.

فرمان آمد که ای **محمد** «ومن اللیل فتهجد» من کلمهٔ تبعیض است اینجا و معنی آنست که - ای **محمد** بعضی ازشب بیدارباش وبعضی ازشب درخواب بیاسای که اگر همه شب درخواب باشی امّت ضایع مانند و اگر شب بیدار باشی همه را بشفاعت تو بیامرزم، آنگه نصیب رحمت من پیدا نیاید. ای**محمد** ترا شفاعت است و مرا رحمت است و چنانک شفاعت ترا نصیب باید رحمت مرا نصیب باید. پس بعضی از شب بیدارباش و بعضی درخواب، تا بسبب بیداری تو بعضی را بیامرزم تصدیق شفاعت را وبحرمت خواب تو بعض بیامرزم(۱) تحقیق رحمت را تا هم نصیب شفاعت تو پدید آید وهم نصیب رحمت من.

قوله: «وفی السماء رزقکم وما توعدون» **اصمعی** گوید - در **بصره** بودم نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده که اعرابی را دیدم بر شتری نشسته ونیزه دردست گرفته، چون مرا دید گفت - تو از کجائی واز کدام قبیله‌ای. گفتم - ازقبیلهٔ **اصمع**. گفت: توآنی که ترا **اصمعی**، گویند: گفتم - آری من آنم. گفت: ازکجا می‌آیی؟ گفتم - ازخانهٔ خدای عزوجل گفت: اَوَللّه بیت فی الارض وخدایرا درزمین خانه‌ای هست، گفتم - آری خانهٔ مقدس معظم **بیت الله الحرام**. گفت آنجا چه میکردی گفتم - کلام خدا میخواندم گفت اَوَللّه کلام خدایرا کلامی هست، گفتم - آری کلامی شیرین وسخنی پرآفرین. گفت - چیزی ازآن برمن خوان، در گرفتم: «بسم الله الرحمن الرحیم». «والذاریات ذرواً» تا اینجا رسیدم: «وفی السماء رزقکم وما توعدون» گفت - یا **اصمعی** هذا کلام الباری. این کلام خداست وسخن او که گفته، گفتم - آری سخن او، خود گفته و **بمحمد** فروفرستاده، **اصمعی** گفت - گوئی آتشی ازغیب دروزدند سوزی در وی پدید آمد، دردی بوالعجب ازدرون وی سر برزد. نیزه وشمشیر داشت هر دو بشکست و شتر را بکشت و بدرویشان فرو گذاشت و جامهٔ لشکریان از تن

---

(۱) درنسخهٔ ج: بعضی‌را.

بیرون کرد و گفت : یا **اصمعی** تری یقبل من لم یخدمه فی‌شبابه ، چگوئی کسی که درجوانی خدمت او ناکرده امروز او را بپذیرد ، گفتم - چون که نپذیرد پیغامبرانرا سیفرستد که تا ناآمده را بیارند آمده را چون رد کنند.

پیر طریقت درمناجات خویش گفته: الهی هرچند که از بد سزای خویش بدردم لکن ازمفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدرتو نادانم وسزاء تو را ناتوانم. دربیچارگی خود سر گردانم وروزبروز برزیانم. الهی من کیم که بردرگاه تو زارم یا قصهٔ درد خود بتو بردارم.

درعشق تو من کیم که درمنزل من ازوصل رخت گلی دمد بر گل من

آنگه گفت- یا **اصمعی** این درد زده را داروئی بیفزای وخستهٔ معصیت را مرهمی نه. گفتا برخوان :

« فورب‌السماء والارض انّه‌لحق مثل ما انّکم تنطقون » ، چندبارخویشتن را بر زمین زده و نعره ای چند بکشید ، همچون والهی سر گردان و حیران روی نهاد بربیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم ورفتم ، بوقت طواف او را دیدم دراستار **کعبه** آویخته و میگوید :

من مثلی و انت ربی ، من مثلی و انت ربی.

گفتم یااعرابی - مردم را ازطواف مشغول داشته‌ای باین‌سخن که میگوئی گفت : یا **اصمعی** خانه خانهٔ‌او وبنده بندهٔ او ، بگذار تانازی کنم براو. آنگه‌اعرابی این بیتها بر گفت :

یارجال اللیل ما احسنکم بابی انتم و ما اجملکم
اقرعوا الباب علی سیّدکم و لعلّ الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت : بعد ازآن درمیان خلق نهان شد. بسی جستم اورا ونیافتم فبقیت متحیّراً مدهوشاً لاصبرلی الّاالبکاء والنحیب.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : **« و من کلّ شیء خلقنا زوجین »** ، و از هرچیز بیافریدیم

جفتی [جانور نر و ماده ، و بی جان دو رنگ ، و خوردنی دو رنگ و دو طعم] **« لعلّکم تذکّرون (۴۹) »** تامگر دریابید و پند بپذیرید.

« ففرّوا الی الله » ، [گوی ای **محمد** که ازخشم خدای یارحمت خدای] گریزید [بتوبه و اجابت وطاعت] ، **« انّی لکم منه نذیر مبین (۵۰) »** من شمارا آگاه کنندهٔ ترسانندهام آشکارا.

« و لاتجعلوا مع الله الهاً آخر » ،وباخدای، خدای دیگرانبازمکنید، **« انّی لکم منه نذیر مبین (۵۱) »** که من‌شمارا آگاه کننده‌ای‌ام ترسانندهٔ آشکارا.

« کذلك » ، همچنان [که ترا جادو و دیوانه گفتند] ، **« ما اتی الّذین من قبلهم من رسول »** ، نیامد بایشان که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده‌ای، **« الّا قالوا ساحر او مجنون(۵۲) »** مگر که گفتند جادوست و دیوانه.

« اتواصوا به » [همه پیشینیان پسینیانرا باین سخن گفتن] وصیت واندرز کردند ، **« بل هم قوم طاغون (۵۳) »** [نه جادوست و نه دیوانه] ، ایشان قومی‌اند از طاعت سر کش.

« فتولّ عنهم » ، روی گردان ، ازایشان فرا گذار، **«فماانت بملوم(۵۴)»** [چون پیغام رسانیدی] برتو جای ملامت و نکوهیدن نیست.

« و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین (۵۵) » وپند ده درياد که پند و یادکرد سود دارد گرویدگان را.

« و ما خلقت الجنّ والانس » ، نیافریدیم پری و آدمی را ، **« الّا لیعبدونِ (۵۶) »** مگر[آنرا فرمایم ایشانرا که] مرا پرستید ومرا خوانید .

« ما ارید منهم من رزق » ، نمی‌خواهم ازایشان که مرا روزی دهند، **« و ما ارید ان یطعمون۵۷ »** ونمی‌خواهم که مرا چیزی خورانند.

« انّ الله هو الرّزّاق » الله اوست که روزی ده است و روزی رسان ، **« ذوالقوّة المتین (۵۸) »** [اوست آن] بانیروی پاك صفت [پاینده نعت ، نه تغییر پذیر نه حال گرد].

« فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَموا ذَنوباً » ، ایشانراست که [نگرویدند وبرخود] ستم کردند بهره‌ای از عذاب ، **« مثل ذَنوب اصحابهم »** ، همچون بهرهٔ پیشینیان که چون ایشان بودند ، « **فلاتستعجلونِ** (۵۹) » ایدون باد که نشتاوانند مرا.

« **فويل للذين كفروا** » هلاك و نفرين وتباهی ایشانرا که کافرشدند ، **« مِن يومهم الّذى يوعَدون** (۶۰) » از آنروز که ایشانرا می وعده دهند[1] و می تهدید کنند.

النوبة الثانية

قوله : « و من كلّ شىء خلقنا زوجين » ، من الحيوان الذكر والانثى، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسماء والارض والشمس و القمر و الليل والنهار و البر والبحر و السهل والجواب والشتاء والضيف والنور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ وقيل ـ التلقيح للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذى بين الحيوان « لعلّكم تذكّرون » فتعلمون انّ الله فرد وترليس كمثله شىء

« ففرّوا الى الله » ، القول هاهنا مضمر تأويله ـ فقل: « ففرّوا الى الله » اى ـ فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان والطاعة ومجانبة العصيان. وقال **ابن عباس** : فرّوا منه اليه واعملوا بطاعته. وقيل ـ فرّوا من الجهل الى العلم ومن طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن ، « انّى لكم منه نذير مبين » ، «منه» ، اى ـ من العذاب ، « نذير مبين » و يحتمل انّ قوله منه صلة لنذير اى ـ انّى لكم نذير من عندالله و قيل فى الاية تقديم و تأخير تقديره : « ففرّوا الى الله » منه ، « انّى لكم نذير مبين » .

« ولاتجعلوا مع الله الهاً آخر انّى لكم منه نذير مبين » التكرار على تأكيد التوبيخ وهو ابلغ فى الوعيد وقيل ـ الاول متصل بالمعصية والثانى بالشرك واذا اختلفا لايكون تكراراً ،

---

[1] ـ درنسخهٔ ج : وعده می دهند و تهدید می کنند .

« كذلك » ، اى ـ كما كذّبك قومك و قالوا ساحر او مجنون ، « كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الّا قالوا ساحر اومجنون » قال الله تعالى :

«أتواصوابه» ، الالف للتوبيخ والمعنى ـ اوصى اولهم آخرهم واوصى بعضهم بعضاً بالتكذيب و تواطئوا عليهم ، « بل هم قوم طاغون » اى ـ متجاوزون الحد فى العصيان اى ـ لم يتواصوا ولكن اتّفقوا فيما اوجب ذلك و هو الطغيان .

« فتولّ عنهم » منسوخ بآية السيف وقيل ـ منسوخ بالاقبال عليهم بالموعظة ، و هو قوله : « بلّغ ما انزل اليك من ربك » ، و معنى الاية : « فاعرض عنهم فما انت بملوم » فقد ادّيت الرسالة وما قصّرت فيما امرت . قال المفسّرون ـ لمّا نزلت هذه الاية حزن رسول الله (ص) و اشتدّ ذلك على اصحابه و ظنّوا انّ الوحى قد انقطع و انّ العذاب قد حضر اذامر النبى (ص) ان يتولّى عنهم فانزل الله عزوجل :

« و ذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين » فطابت انفسهم . قال **مقاتل** : اى ـ عظ **بالقرآن** كفّار **مكة** ، فانّ الذكرى تنفع من فى علم الله ان يؤمن منهم ، و قال **الكلبى** : عظ بالقرآن من آمن من قومك فان الذكرى تنفعهم .

« و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدونِ » ليست هذا الكلام بكلمة الا رادة لواراد الله من خلقه كلّهم و شاء منهم توحيده لوحّدوه ، انّما تأويل الحرف اعنى اللام ـ لآمرهم ان يعبدونى و ادعوهم الى عبادتى . ثم امرهم بالعبادة ودعاهم اليها فقال تعالى : « يا ايها الناس اعبدوا ربكم » و قال تعالى : « واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً » ثم خصّ الانبياء من الخلق . فقال تعالى : « و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحى اليه انه لااله الا انا فاعبدون » ثم خصّ **المصطفى محمداً** (ص) من بين الانبياء فقال : «بل الله فاعبد وكن من الشاكرين » . وهذا قول **على بن ابى طالب (ع)** يؤيّده قوله عزوجل : « وماامروا الا ليعبدوا الهاً واحداً » . وقال **الكلبى والضحاك** ـ هذا خاص لاهل طاعته من الفريقين يدلّ عليه قراءة **ابن عباس** ـ «وماخلقت الجن والانس من المؤمنين الا ليعبدون » ثم قال فى آية اخرى لغير المؤمنين : « و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس » و قيل ـ معناه ـ وما خلقت السعداء من الجن والانس الا

لعبادتی و الاشقیاء الالمعصیتی وهذا معنی قول **زیدبن اسلم** قال ـ هم علی ماجبلوا علیه من‌الشقاء والسعادة و قیل ـ لم یخلقهم لعبادة خلق جبلّة و اجبار وانّما خلقهم لهاخلق تکلیف واختبار فمن وفّقه وسدّده اقام‌العبادة‌التی خلق لها ومن خذله وطرده حرمها وعمل بما خلق لها کقول‌النبی(ص) : اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له وقیل ـ معناه ـ ما خلقت الجن و الانس الا لیکونوا عباداً لی و مثله قوله : « ان کل من‌فی‌السموات والارض الّاآت‌الرحمن‌عبداً » و قال **مجاهد** ـ معناه ـ الالیعرفونی ولو لم یخلقهم لم یُعرف وجوده و توحیده. دلیله قوله : « و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ‌الله » وقیل ـ معناه ـ الا لیخضعوا لی ویتذلّلوا ومعنی العبادة فی اللغة ـ التذلّل والانقیاد وکلّ مخلوق من‌الجن والانس خاضع لقضاءالله متذلّل لمشیّته لایملک احد لنفسه خروجاً عما خُلق علیه.

« ما ارید منهم من رزق » ای ـ ما ارید منهم ان یرزقوا احداً من خلقی ولا ان یرزقوا انفسهم ، « و ما اریدان یطعمونِ » معناه ان یطعموا احداً من خلقی و انّما اسندالطعام الی نفسه لانّ‌الخلق عیال‌الله و من اطعم عیال احد فقد اطعمه کما جاء فی‌الحدیث ـ یقول‌الله تعالی: استطعمتک فلم‌تطعمنی ای ـ لم‌تطعم عبدی. ثمّ بیّن انّ‌الرازق هو لاغیره فقال :

«انّ‌الله هوالرزّاق» ، لجمیع خلقه‌النفّاع لغیره لاینفعه شیء ، «ذوالقوّة‌المتین» ذوالاقتدارالشدید ای ـ غالب لایغلب و قاهر لایقهر و قادر لا یعجزو قیل ـ معنی «ذوالقوّة» ، ای ـ القوّة‌التی یتقویّ بها جمیع خلقه له.

« فانّ لِلّذین ظلموا ذَنوباً » ، هذه ایضاً معطوفة علی قوله : « فتولّ‌عنهم» ای ـ للذین کفروا من اهل **مکّة** حظّاً و نصیباً من العذاب مثل ما کان للامم قبلهم و اصل‌الذنوب الدلوالعظیم. قال‌الشاعر :

لکم ذنوب ولنا ذنوب و ان ابیتم فلنا القلیب

قال**الزجّاج** ـ لاتسمی‌الدلو ذنوباً الا اذا کانت ملیء وقیل ـ اذا انحدر فهو دلو و اذا ارتفع فهو ذنوب وسجل لانها فی‌الانحدار فارغة وفی‌الارتفاع ملیء وقیل ـ

معناه - عذاباً بعد عذاب کالدلو یتبع الدلو ، « فلا یستعجلون » هذا جواب **للنضر بن الحرث** و اصحابه حین استعجلوا العذاب فلحقهم یوم بدر.

« فویل للذین کفرو امن یومهم الذی یوعدون» یعنی من عذاب یوم القیامة و قیل - یوم بدر.

النوبة الثالثة

قوله : « و من کلّ شیء خلقنا زوجین » در ضمن این آیت اثبات فردانیّت و وحدانیّت خداوند است جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته.

هرچه آفرید از محدثات و مکوّنات همه جفت آفرید قرین یکدیگر یا ضدّ یکدیگر چنانک نرینه و مادینه ، روز و شب ، نور وظلمت ، آسمان و زمین ، وبرّ وبحر ، شمس و قمر ، جن و انس ، طاعت و معصیت ، سعادت و شقاوت ، هدی وضلالت ، عزّوذلّ ، قدرت وعجز ، قوّة و ضعف ، علم وجهل ، زندگی و مردگی.

صفات خلق چنین آفرید ، جفت یکدیگر آفرید ویا ضد آفرید تا بصفات آفریدگار نماند ووحدانیت وفردانیت او بر خلق ظاهر گردد ، که عزش بی ذلّ است وقدرت بی عجز و قوت بی‌ضعف و علم بی‌جهل و حیوة بی‌موت و فرح بی‌غم و بقاء بی‌فنا.

خدای یگانهٔ یکتا یگانه درذات و صفات ، یکتا درسزا ، ازهمه کس منزّه وازهمه چیزجدا ، لیس کمثله شیء ، چواو کس نیست واو را مثل و مانند نیست. مانندگی از انبازیست والله جل جلاله بی‌شریک وبی انباز است ، بی‌نظیر و بی‌نیاز است. درِ منعش ببند و در جود واز است. گناه آمرز ومعیوب نواز است. پیدا کنندهٔ مهرخود ببنده نوازی ، دوست دار بنده بابی‌نیازی. ومهر او کننده[1] میان خود وبنده بی‌شرکت وبی انبازی. پس سزاء بنده آنست که درهرحال که بود اگرخستهٔ تیر بلا بود یا غرقهٔ لطف و عطا ، دست درکرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق باوی گریزد ، چنانک خود میفرماید جل جلاله : « ففّروا الی الله » ،

فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی. کسی که

---

۱ - در نسخهٔ ج : افکننده.

این‌مقام اورا درست شود نشانش آنست که همه نفس‌خود غرامت بیند ، همه سخن خود شکایت بیند ، همه کرد خودجنایت بیند ، امید از کردارخود ببرد وبراخلاص خودتهمت نهد. اگردولتی‌آید در راه وی ، ازفضل‌حق بیند وازحکم ازل،نه ازجهد واز کردار خود.

بو الحسین عبّادانی مردی بود از جوانمردان طریقت ، درویشی باوی محبّت داشت ، هردو رفتند از **رمله** تا بکران دریا رسیدند، ملّاح ایشانرا درمرکب نشاند و دو روز درآن مرکب بودند. درویشی را دیدند درآن مرکب در کنجی سر فروبرده وقت نماز برخاستید و فریضه بگذاردید باز سر بمرقّع فرو برديد وهیچ سخن نگفتید.

بوالحسین گفت : من فرا پیش وی‌شدم گفتم ـ ما یاران توایم ، اگر ترا چیزی بکار باید باما بگوی. گفت : فردا نماز پیشین ازدنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی بینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقّع من ضایع مکنید. در راه شهر **جبله** شما را جوانی ظریف نظیف پیش آید ، این مرقّع ازشما بخواهد بدو دهید. دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سرفرو برد چون فراز شدیم رفته بود ازدنیا چنانک خود گفته بود. رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود. دیدیم گوری کنده وکفن و حنوط وهرچه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده. اورا دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی **بجبله** نهادیم. آن جوان که نشان داده بود ، در راه آمد ، گفت ـ آن ودیعت بیارید ، گفتم ـ برای خدای باما بگوی که این چه **قصّه** است وچه حال و آن مرد که بود و تو کیستی ؟ گفت : درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد ، مرا بوی نمودند. شما میراث بمن سپارید ورویدآن مرقّع بوی سپردیم.

ساعتی ازچشم ما غائب گشت باز آمد مرقّع پوشیده و جامهٔ خویش همه ازتن بیرون کرده و گفت ـ این بحکم شماست و برفت. ما در مسجد **جبله** شدیم ، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره‌ای از آن جامه بآن یار خود دادیم ببازار برد تابفروشد و خوردنی آرد ، ساعتی بود و وی میآمد و خلقی عظیم در وی آویخته ،

درآمدند ومرا نیز گرفته و میکشیدند ، گفتم ـ چه بودست ، گفتند ـ پسر رئیس **جبله** سه روز گذشت تاناپدید است و اکنون جامهٔ وی باشما می بینیم .

پس ما را بردند پیش رئیس وازحال پسر پرسید ما قصهٔ وی بگفتیم ازاو تاآخرچنانک بود . آن رئیس بگریست وروی بآسمان کرد ، گفت ـ الحمدالله که ازصلب من کسی بیامد که شایستهٔ درگاه تو بود .

پیر طریقت گفت : ای باری ببرّ وهادی بکرم ، فروماندم درحیرت یک‌دم آن دم کدام است .

دمی که نه **حوا** درآن گنجد نه **آدم**. گرمن آن دم بیابم چون من کیست ، بیچاره زنده‌ای که بی‌نفسش میباید زیست. همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد .

این‌مردگی آنست که **مصطفی** (ص) از **ابوبکرصدّیق** نشان داد که ـ من اراد اَن ینظر الی میّت یمشی علی وجه‌الارض فلینظر الی **ابی‌بکر**.

« و ما خلقت‌الجن والانس الا لیعبدونِ » و الّذین سخطت علیهم فی‌آزالی و ربطتهم‌الیوم بالخذلان فیما کلّفتهم‌الیوم من‌اعمالی و خلقت‌النار لهم بحکم الهیتی و وجوب حکمی فی‌سلطانی ماخلقتهم الا لعذابی وانکالی والله اعلم.

سورة الطور

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله‌الرحمن‌الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والطور** (۱) » بآن کوه که الله درآن با **موسی** سخن گفت .

« **وکتاب مسطور** ۲ » وبنامهٔ نوشته .

« **فی رقّ منشور** ۳ » در ورقی گشاده.

« **والبیت المعمور** ۴ » وبآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن وگروندگان گرد آن.

« والسقف المرفوع [۵] » و باین کاز(۱) برداشته آسمان افراشته.

« والبحر المسجور [۶] » و بآن دریا از آب پر کرده.

«انّ عذاب ربك لَواقع [۷]» که عذاب خداوند تو بودنی است[ناگرویدگانرا].

« ماله من دافع [۸] »-آنرا باز دارنده نیست.

« یوم تمور السماء موراً [۹] » آن روز که درهم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی.

« وتسیر الجبال سیراً [۱۰] » و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی.

« فویلٌ یومئذ للمُکذّبین [۱۱] » ویل آن روز دروغ زن گیران را.

« الّذین هم فی خوض یلعبون [۱۲] » ایشان که دردروغ ونابکاری وباطل می بازی کنند.(۲)

« یوم یدعّون الی نارجهنم دعّاً [۱۳] » آن روز که ایشان‌را[زنند]وسی‌رانند راندنی‌بآتش دوزخ.

« هذه النار التی کنتم بها تکذّبون [۱۴] »[ایشان را گویند]این آن آتش است که شما سی‌آن را دروغ خواندید(۳).

«افسحر هذا » جادوی است این و دروغی **« ام انتم لاتبصرون [۱۵] »** یا شما نمی‌بینید.

« **اصلوها** » می رسید بآن آتش و می‌سوزید « **فاصبروا اولا تصبروا**» شکیبائی کنید یا نکنید « **سواء علیکم** » یکسانست بر شما « **انّما تُجزون ماکنتم تعملون [۱۶]**» شما را پاداش‌بآن خواهند داد که میکردید.

« **انّ المتقین فی جنات ونعیم [۱۷]**» پرهیزگاران دربهشتها اند با ناز وزید[۴].

« **فاکهین** » شادان و نازان، نیک روزان و میوه خواران.

« **بما آتاهم ربهم** » بآنچه الله داد ایشانرا. « **و وقیهم ربهم عذاب الجحیم [۱۸]**» و بازداشت از ایشان عذاب آتش.

---

۱ - کاز: خانهٔ چوبی و صومعه. رجوع به برهان قاطع و لغت‌نامهٔ دهخدا شود. ۲ - در نسخهٔ ج: بازی میکنند ۳ - در نسخهٔ ج: دروغ میخواندند ۴ - کذا: . ؟

«کلوا واشربوا» [ایشان را گویند] : می‌خورید و می‌آشامید.

« هنیأً » گوارنده ونوش ، **« بما کنتم تعملون ۱۹ »** بآنچه میکردید.

« **متّکئین** » تکیه زدگان وبازخفتگان، **« علی سرر مصفوفة »** بر تختها بر کنار ۱.

« وزوّجناهم بحور عین ۲۰ » وبا ایشان جفت کنیم سیاه‌چشمان فراخ چشمان.

«**والّذین آمنوا**» وایشان که گرویدگان‌بودند، **«واتبعناهم ذریاتهم»**(۲) ما پس ایشان‌فراداشتیم‌ودر ایشان‌رسانیدیم‌فرزندان‌ایشان **«بایمان الحقنا بهم ذریتهم»** بآنچه گرویده بودند فرزندان ایشان را درپدران رسانیدیم هرچند که درصلاح وعبادت چون پدران نبود، « **وما التناهم من عملهم من شیءٍ** » وازکرداربهینان [ازدریشان رسانیدن‌بترینان] چیزی نکاستیم. «**کلّ امریءٍ بما کسب رهین ۲۱**» هر مردی بآنچه خود کرد گروگانست.

«**وامددناهم بفاکهة**» وایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها، « **ولحم ممّا یشتهون ۲۲**» و هر گوشتی که ایشان را آرزو بود.

« **یتنازعون فیها کأساً** » می‌روانند(۳) از یکدیگر در آن سرای پیرایهای [پرمی]«**لا لغو فیها ولا تأثیم ۲۳**» و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگر نه.

« **ویطوف علیهم** » ومیگردد برسر ایشان« **غلمان لهم**» غلامان‌ایشان، «**کانّهم لؤلؤ مکنون ۲۴**» گوئی که ایشان مرواریدند از گرد و آلایش کوشیده.

« **واقبل بعضهم علی بعض** » روی فرا یک دیگر گردانند« **یتسائلون ۲۵**» یک دیگر را از گذشته ها می‌پرسند.

« قالوا انّا کنا قبل فی اهلنا مشفقین ۲۶ » گویند ـ ما هرچند که درمیان کسان خویش و جهانیان خویش بودیم پیش باز [از امروز] ترسنده بودیم.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بر تختها برهم زده. ۲ ـ درنسخ متداول از قرآن شریف واتبعتهم ذریتهم است، و قرائت اکثر قراء نیز چنین است چنانکه در النوبةالثانیه شرح آن بیاید. قرائتی که دراینجا برگزیده شده علاوه برآنکه شاذاست ترجمهٔ آن نیز نارسا و غیر سلیس است. ۳ ـ کذا. ؟ وشاید لجهه‌ایست در : میربایند از : ربائیدن.

« فمنّ الله علینا ». سپاس نهاد الله بر ما **« و وقینا عذاب السموم [۲۷] »** و بازداشت از ما عذاب آتش.

« **انّا کنا من قبل ندعوه** » ما پیشین بازمیخواندیم او را « **انّه هوالبرّ الرحیم [۲۸]** » که او آن نوازندهٔ مهربانست.

« **فذکّر** » یاد کن و پند ده **« فما انت بنعمة ربّك بکاهن و لامجنون [۲۹] »** که تو بآن نیکوئی که خداوند تو با تو کرد نه اختر گوئی و نه دیوانه.

« **ام یقولون شاعر** »می گویند شعر گوی است**« نتربّص به ریب المنون [۳۰] »** چشم بروز او نهاده‌ایم و در افتاد جهان.

« قل تربّصوا » گوی چشم بر هم نهید بروز من**« فانی معکم من المتربّصین [۳۱] »** که من چشم بر هم نهادم بروز شما.

« ام تأمرهم احلامهم بهذا » خردهای ایشان ایشان را باین سخن میفرماید، « **ام هم قوم طاغون [۳۲]** » بلکه ایشان قومی‌اند ناپاك شوخ از اندازه بیرون.

« **ام یقولون تقوّله** » میگویند او فرا نهاد این سخن و او فرا ساخت این قرآن **« بل لا یؤمنون »** نه ساخت که ایشان بنمی گروند.

« فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین [۳۴] » گوی تا سخنی آرند همچون این سخن اگر می راست گویند(۱).

« **ام خلقوا من غیر شیْ** » آفریده گشتند بی هیچ آفریدگار « **ام هم الخالقون [۳۵]** » یا خود را خود آوردند.

« ام خلقوا السموات والارض » یا آسمان وزمین ایشان آفریدند **« بل لا یوقنون [۳۶] »** بلکه ایشان بی گمان نمی‌باشند.

« ام عندهم خزائن ربك » یا نزدیك ایشانست خزانه‌هاي خداوند تو **« ام هم المصیطرون [۳۷] »** یا ایشان پادشاهان اندو کامکاران بر کام خویش.

« ام لهم سلّم یستمعون فیه » یا ایشان را نردوانیست که بآسمان نیوشند

---

۱ - درنسخهٔ ج : اگر راست می‌گویند .

بر آن. **« فلیأت مستمعهم بسلطان مبین ۳۸ »** گوی تا نیوشندهٔ ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.

« ام له البنات و لکم البنون ۳۹ » یا او را دختران و شما را پسران.

« ام تسئلهم اجرا » یا از ایشان مزدی میخواهی **« فهم من مغرم مثقلون ۴۰ »** که ایشان از تاوان مزد گران بارند.

« ام عندهم الغیب » یانزدیک ایشانست دانش آن چیز که ازخلق نهانست، **« فهم یکتبون »** تا ایشان بگویند و از آن خبر دهند.

« ام یریدون کیداً » یا دستانی میسازند و سازبدنهانی.

« فالذین کفروا هم المکیدون ۴۲ » ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و درماندهٔ ساز نهانی او.

« ام لهم اله غیرالله » یاایشان را خدائیست جز ازالله، **« سبحان الله عمّا یشرکون ۴۳ »** پاکی خدایرا از آن انبازان که ایشان میگویند.

« و ان یروا کِسفاً من السماء ساقطاً » و اگر پاره‌ای بینند که از آسمان فروافتد، **« یقولوا سحاب مرکوم ۴۴ »** گویند این میغی‌است توی بر توی افکنده.

« فذرهم حتی یلاقوا » گذار ایشان را تا پیش آید ایشان را و بینند، **« یومهم الذی فیه یُصعقون ۴۵ »** آن روز که در آن روز بر روی برعذاب افتند.

« یومَ لایغنی عنهم » آن روز که سود ندارد ایشان را **« کیدهم شیئاً »** دستانها که ایدرمی‌سازند هیچ، **« ولاهم ینصُرون ۴۶ »** وایشان رایارنرسندویاری‌ندهند.

« وانّ للّذین ظلموا عذاباً » و این ستمکاران برخویشتن‌را عذابی است [دردنیا ودر گور] **« دون ذلك »** پیش ازعذاب دوزخ، **« ولکنّ اکثرهم لا یعلمون ۴۷ »** لکن بیشتر ایشان نمی‌دانند.

« و اصبر لحکم ربك »، شکیبائی کن حکم خداوند خویشتن‌را وچشم‌دار کار برگزاردن او را، **« فانّك باعیننا »**، که تو بردیدار دوچشم مائی [نه غائب ونه فراموش]، **« و سبّح بحمد ربك »**. وخداوند خویش‌را بستای بپاکی، **« حین تقوم (۴۸) »**، آنگه که از خواب برخیزی.

«و من‌اللیل فسبّحه» و بشب نماز کن او را و به بی عیبی یاد کن ، **«و ادبارالنجوم (۴۹)»** و پسِ روی به ناپیدایی نهادن ستارگان.

النوبة الثانية

این سورة الطور باجماع مفسران مکّی است ، بمکه فرو آمد از آسمان . هزار و پانصد حرف است وسیصد ودوازده کلمت و چهل ونه آیت و در این سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« قل تربّصوا فانی معکم من‌المتربّصین » بآیت سیف منسوخ است و دیگر آیت : « و اصبر لحکم ربک » ، معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. ودرفضیلت سورة **ابیّ کعب** روایت کند از**مصطفی** (ص) قال ـ من قرأ سورة الطور کان حقّاً علی‌الله عزوجل ان یؤمنه من عذابه و ان ینعمه فی‌جنته. قوله :

« و الطور » نامی است از نامهای کوه بلغة سریانی ودرین موضع مراد آن کوه است که رب‌العالمین سخن فرمود با **موسی** بر آن کوه درآن زمین مقدسه درناحیهٔ **مدین** و گفته اند ـ نام آن کوه **زبیر**است همانست که رب‌العالمین‌جائی دیگر فرمود : « و طورسنین » یعنی ـ جبل‌المبارك. **مقاتل بن حیان** گفت ـ دو کوه اند در**شام** یکی **طورتینا**یکی **طور زیتا** و هماینبتان التین و الزیتون وقیل ـ هنّ اربعة **طورتینا** وهو **دمشق**و **طورزیتا** و هو **بیت‌المقدس** و **طورسینا** و هو جبل موسی **وطور تمینایا** و هو**مکه** و قیل ـ معناه ـ ورب‌الطور

قوله : « و کتاب مسطور » ، « فی رقٍّ منشور » السطر الکتابة والمسطور المکتوب و الرقّ و الورق واحد و المنشور المفتوح الذی نشر عن الطی للقراءة . واختلفوا فی‌هذا الکتاب. فقال **الکلبی** ـ هو ما کتب‌الله بیده لموسی (ع) **من‌التورية** و **موسی** سمع صریر القلم وقیل ـ هو اللوح المحفوظ و قیل ـ الکتاب المسطور آخر سطر فی‌اللوح المحفوظ و هو ـ سبقت رحمتی غضبی، من اتانی بشهادة ان لااله‌الاالله ادخلته الجنة وقیل ـ هو **القرآن** المکتوب فی المصاحف و قیل ـ هو دیوان الحفظة تخرج الیهم یوم‌القیمة منشورة فآخذ بمینه و آخذ بشماله ، نظیره قوله : « و نُخرج له یوم

القيمة كتاباً يلقاه منشوراً » وقال تعالى : « و اذا الصحف نشرت » ، و قيل ـ هو ما كتب الله في قلوب الاولياء من الايمان ، دليله قوله :«اولئك كتب في قلوبهم الايمان».

« والبيت المعمور» ، اى ـ المأهول و هو بيت في السماء السابعة حذآء العرش بحيال الكعبة يقال له ـ الضّراح ، حرمته في السماء كحرمة الكعبة في الارض يدخله كلّ يوم سبعون الف من الملئكة يطوفون به و يصلّون فيه ثم لا يعودون اليه ابداً ، وقيل ـ كان بيت المعمور من الجنة فحمل الى الارض لاجل آدم عليه السلام ثم رفع الىٰ السماء ايام الطوفان. وفي اخبار المعراج قال النبى (ص)ـ رايت في السماء السابعة البيت المعمور واذا امامه بحر واذا بزمر من الملئكة يخوضون البحر و يخرجون فينتقضون في اجنحتهم(۱) فيخلق الله من كل قطرة ملكاً يطوف به فدخلته وصلّيت فيه وقال الحسن ـ البيت المعمور **الكعبة** البيت الحرام الذى هو معمور من الناس يعمره الله كلّ سنة ، اوّل مسجد وضع للعبادة في الارض ، والمعمور ـ التاهول وقيل ـ هو من القصد وقيل ـ من العمارة .

« و السقف المرفوع » ، يعنى ـ السماء نظيره قوله : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً » وقيل ـ السقف المرفوع العرش .

«والبحر المسجور» يعنى المملوء ماء و هو البحر الذى عليه العرش وعن **على**(ع) قال ـ البحر المسجور بحر تحت العرش غمره كما بين سبع سموات الى سبع ارضين ، فيه ماء غليظ يقال له ـ بحر الحيوان يمطر العباد بعد النفخة الاولى اربعين صباحاً فينبتون في قبورهم و هذا قول **مقاتل** و قال **ابن عباس و الضّحاك** و **محمد بن كعب** : « البحر المسجور » ، اى ـ الموقد ناراً بمنزلة التنور المسجور و ذلك ماروى انّ الله عزوجل يجعل البحار كلّها يوم القيمة ناراً فيزاد بها في نار جهنم كما قال تعالى : « و اذا البحار سجّرت » وجاء في الحديث عن **عبدالله بن عمر** قال: قال رسول الله(ص)ـ لا يركبنّ رجل بحراً الا غازياً اومعتمراً اوحاجّاً فانّ تحت البحر ناراً وتحت النار بحراً وقال(ص)ـ البحر نار في نار.

اقسم الله بهذه الاشياء. « انّ عذاب ربك لواقع »، العذاب هاهنا هو الساعة لانها بما فيها للكافرين عذاب.

---

۱ ـ كذا ، و ظاهراً ينتفضون اجنحتهم ويا ينفضون اجنحتم صحيح است .

«ماله من دافع» هذا کقوله: «لا مردّ له من‌الله». قال **جبیر بن مطعم** -قدمت **المدینة** لاکلّم رسول‌الله (ص) فی اساری بدر. فدفعت الیه و هو یصلّی باصحابه المغرب وصوته یخرج من المسجد فسمعته یقرأ:

«والطور و کتاب مسطور» الی قوله: «ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع». فکانّما صدع قلبی حین سمعته فکان اول ما دخل قلبی الاسلام فاسلمت خوفاً من نزول العذاب وما کنت اظن انّی اقوم من مکانی حتی یقع بی العذاب. ثم بیّن انّه متی یقع فقال:

«یوم تمور السماء مورا». ای تدور کدوران الرحی وتتکفّأ باهلها کما تتکفّأ السفینة. قال **قتاده** -تتحرک وقال **عطاء الخراسانی**- تختلف اجزاؤها بعضها فی بعض وقیل- تضطرب، والمور جمیع هذه المعانی فهو فی اللغة، الذهاب والمجیء والتردد والدوران والاضطراب، هذا کقوله عزوجل- «فاذا هی تمور». یقال- تنقاض السماء ثم تمور فتنهار فتختلط بعض الملئکة ببعض. قوله:

«وتسیر الجبال سیرا» هذا کقوله- «یوم تسیر الجبال- واذا الجبال سیّرت» یعنی- فی الهواء وقیل- تزول عن اماکنها وتصیر هباء منبثاً.

«فویل یومئذ» - یعنی فشدة عذاب یومئذ للمکذبین.

«الذین هم فی خوض یلعبون»، ای یخوضون فی الباطل یلعبون غافلین لاهین، الخوض و اللعب و الکذب واحد و التاویل: الذین هم فی انکار البعث و تکذیب **محمد** (ص) و سائر الانبیاء یلعبون من غیر بیان و حجة و قیل- فی اسباب الدنیا یلعبون من غیر فکر فی ثواب وعقاب.

«یوم یدعّون الی نار جهنم» ای- یدفعون الیها «دعّا» ای- دفعاً بعنف وجفوة وذلک انّ خزنة جهنم یغلّون ایدیهم الی اعناقهم و یجمعون نواصیهم الی اقدامهم ثم یدفعونهم الی النار دفعاً علی وجوههم وزخاً فی اقفیتهم حتی یردوا النار فاذا دنوا من النار قال لهم الخزنة:

«هذه النار التی کنتم بها تکذّبون» فی الدنیا.

«افسحر هذا» يعني ـ اكان الوعيد بهذا العذاب والاخبار سحرا كما زعمتم في الدنيا، « ام انتم »ام كنتم«لاتبصرون» وقيل ـ عنفوا و وبّخوا بمثل ما كانوا ينسبون النبي(ص) اليه من السحر وتسكير البصر والاخذ بالاعين فقيل لهم ـ اتمويه هذا وحيلة ام غطّي على ابصاركم فلاتبصرون.

«اصلوها»ادخلوها وقاسوا شدتها «فاصبروا اولاتصبروا سواء عليكم» الصبر والجزع « انّما تجزون ما كنتم تعملون » اى هذا جزاء اعمالكم.

«انّ المتقين في جنات و نعيم ».

« فاكهين » اى ـ معجبين والفاكه المعجب وقيل ـ ناعمين فرحين وقيل ـ الفاكه الذى عنده الفاكهة والفاكهة طعام من ثمار يتناولون للّذة لاللغذاء « بما آتيهم ربهم و وقيهم ربهم عذاب الجحيم ويقال لهم.

« كلوا واشربوا هنيئاً» لاداء ولاغائلة ولااثم ولاموت فيه ولاتنقيص للذاته هنيئاً مصدر اى هنئتهم هنيئاً «بما كنتم تعملون».

« متكئين» جالسين«على سرر» جمع سرير «مصفوفة» اى ـ موصولة بعضها ببعض وقيل ـ مرمولة بالذهب و الفضة والصف مدالشيء على الولاء « وزوّجناهم » قرنّاهم «بحورعين» والمعنى ـ جعلنا ذكران اهل الجنة ازواجاً للحورالعين ومعنى الباء ـ انهم صاروا بسببهن ازواجاً وقيل ـ زوجت به لغة.

قوله«والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم»معناه ـ الذين آمنوا بمحمد والقران ندخلهم الجنة«واتبعناهم ذرياتهم»قرء **ابوعمر** ـ اتبعناهم بقطع الالف على التعظيم، ذرياتهم بالالف و كسر التاء فيها لقوله ـ «الحقنا بهم وما التناهم» ليكون الكلام على نسق واحد وقرأ الاخرون واتبعتهم بوصل الالف وتشديد التاء بعدها وسكون التاء الاخرة ثم، اختلفوا في ذريتهم قرأ **نافع** الاولى بغير الف وضم التاء والثانيه بالالف وكسر التاء وقرء **ابن عامر و يعقوب** كليهما بالالف وضم التاء في الاولى ونصبها في الثانيه.

و اختلفوا في معنى الاية فقال قوم والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان يعني ـ اولادهم الصغار و الكبار فالكبار بايمانهم بانفسهم و الصغار بايمان آبائهم فان الولد الصغير يحكم باسلامه تبعاً لاحد الابوين ، . . . « الحقنا ذريتهم »

المؤمنين بدرجاتهم وان لم يبلغوا باعمالهم درجات آبائهم تكرمة لآبائهم لتقرّ بذلك اعينهم وهى رواية **سعيد بن جبير** عن **ابن عباس** وقال آخرون - معناه - والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم البالغون بايمان الحقنا بهم ذريتهم الصغار الذين لم يبلغوا الايمان بايمان آبائهم و هوقول **الضحاك** .وروایة **العوفی** عن **ابن عباس** - اخبر الله عزوجل انه يجمع لعبده المؤمن ذريته فى الجنة كما كان يحب فى الدنيا ان يجتمعوا له و يدخلهم الجنة بفضله و يلحقهم بدرجته لعمل ابيهم من غيران ينقص الآباء من اعمالهم شيئاً فذلك قوله: «وماالتناهم» اى ما نقصناهم «من عملهم من شىء». الهاء والميم راجعتان الى الذين آمنوا، يقال- الت يالت والت يالت والات يليت ولات يليت اذا نقص. قرء **ابن كثير** - التناهم بكسر اللام والباقون - بفتحها وفى الخبر عن **ابن عباس** قال- قال رسول الله (ص) - ان الله يرفع ذرية المؤمن فى درجته وان كانوا دونه فى العمل لتقرّ بهم عينه ثم قرء-«والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم . . .» الايه وعن **على** (ع) قال- سألت **خديجه** النبى (ص) عن ولدين لها ما تافى الجاهلية فقال(ص)-هما فى النارفلما راى الكراهية فى وجهها قال - لورايت مكانهما لابغضتهما قالت - يارسول الله فولدى منك قال - فى الجنه ثم قال رسول الله (ص) - انّ المؤمنين واولادهم فى الجنة وانّ المشركين و اولادهم فى النار ثم قرء رسول الله (ص) - «والذين آمنوا واتبعناهم ذرياتهم» . . .الاية وعن **ابن عباس** عن النبى (ص) قال - اذا دخل اهل الجنة الجنة يسأل عن ابويه و زوجته و ولده فيقال انهم - لم يدركوا ما ادركت فيقول - لقد عملت لى ولهم فيؤمر بالحاقهم به وتلا **ابن عباس** هذه الآية - «كل امرى بما كسب رهين» اى- بما كسب من الخير و الشر مرهون فيؤخذ بذنبه ولا يؤخذ بذنب غيره هذا كقوله - «ولاتزروازرة وزراخرى» ، وقال تعالى- «كلّ نفس بما كسبت رهينة».

قوله: «وامددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون» اى- ذلك دائم لهم لا ينقطع وفى الخبر - انك لتشتهى الطير فى الجنة فيخرّ بين يديك مشويا وقيل يقع الطائر بين يدى الرجل فى الجنة فيا كل منه قديراً وقديرا وشواء ثم يطير الى النهر.

قوله: «يتنازعون فيها كأساً». يتعاطونها طرباً و الكأس كلها فى القرآن كاس الخمر «لالغوفيها»- اى لافضول فيها وقيل- لاسباب فيها ولاتخاصم ولا كذب ولا باطل

...«ولا تأثيم» ای ـ لااثم فی شربها کما فی الدنيا. قال **ابن عطاء** ـ ایّ لغو يکون فی مجلس محلّه جنة عدن والساقی فيه الملائکه وشربهم علی ذکر الله وريحانهم تحيّة من عندالله مبارکة طيّبة والقوم اضياف الله.

«ويطوف عليهم» بالخدمة وقيل ـ بالکأس والفاکهة «غلمان» لهم «کانّهم» فی الحسن والبياض والصفاء «لؤلؤ مکنون» مخزون مصون لم تمسّه الايدی وقيل ـ مصون يعنی ـ فی الصدف مستور عن الشمس والغبار وقيل ـ هم اولادهم الذين سبقوهم اقرّ الله بهم اعينهم. وقال **الحسن** ـ اولاد المشرکين ذکورهم غلمان اهل الجنة واناثهم هنّ الحور العين واولاد المؤمنين مع آبائهم علی هيئتهم التی کانوا عليها. روی **عايشه** قالت ـ قال رسول الله (ص) ـ انّ ادنی اهل الجنّة منزلة من ينادی الخادم من خدّامه فيجيبه الف ينادی کلّهم ـ لبيک لبيک وعن **عبدالله بن عمرو** قال ـ مامن احد من اهل الجنة الا يسعی عليه الف غلام کلّ غلام علی عمل ماعليه صاحبهُ روی ـ انّ **الحسن** تلا هذه الاية قال ـ قالوا ـ يا رسول الله الخادم کاللؤلؤ فکيف المخدوم قال ـ فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر ليلة البدر علی سائر الکواکب.

«و اقبل بعضهم علی بعض يتساءلون» ای يسئل بعضهم بعضاً عن سبب نيلهم الجنة.

«قالوا انّا کنّا قبل فی اهلنا مشفقين» موقنين بوعده و وعيده خائفين من عصيانه قال **ابن جرير** ـ انّ هذا التساؤل عند البعث من القبور.

«فمنّ الله علينا» بالمغفرة والرحمة وقيل ـ بالهداية والتوفيق فی الدنيا «ووقانا عذاب السموم» يعنی ـ الحرّ الشديد من نار او هواء او ريح وقال **الحسن** ـ السموم اسم من اسماء جهنم.

«انّا کنّا من قبل» يعنی ـ فی الدنيا «ندعوه». ان يتفضّل و يمنّ علينا بالمغفرة، «انّه هو البرّ الرحيم» قرء نافع والکسائی وابوجعفر ـ انه بفتح الالف ای ـ لانّه اوبانّه هو البرّ الصادق فی وعده، اللطيف الرحيم بالمؤمنين.

«فذکّر» يامحمد بالقران «فما انت بنعمة ربک» ای ـ برحمة ربک وقيل ـ برسالة ربک «بکاهن ولامجنون» کما زعموا، والتقدير ـ ماانت بکاهن ولامجنون بنعمة

ربک. الکاهن الذی یقول ان معی رئیاً من الجن ای - انّهم علموا انه لیس لک کهانة ولاجنون و انما قالوه علی جهة الاشتفاء کالسفیه اذابسط لسانه فیمن یسبّه مما یعلم انه بریء ممّا یقوله.

« ام یقولون شاعر » سمّوه شاعراً لانّ عندهم الشاعر یقول الشعر بمعاونة الجن ایاه ،فقالوا - لکلّ شاعر معین من الجن و کذلک المجنون عندهم من یکون معه جنّیّ یعلّمه و علی هذا قالوا -« معلّم مجنون» . « نتربّص به ریب المنون» ای - حوادث الدهر، والمنون الدهر وقیل- هو الموت، والمنّ - النقص، سُمیّا بذلک لان الدهر والموت کلاهما یقطعان الاجل وینقصان العمر . وفی بعض التفاسیر-ان المجتمعین فی دار الندوة قالوا - تربّصوا بمحمد الموت یکفکموه کما کفا کم شاعر بنی فلان و شاعر بنی فلان ، قالوا - انّ اباه مات شاباً ونحن نرجوان یکون موته کموت ابیه.

« قل تربّصوا فانّی معکم من المتربّصین» حتی یأتی امر الله فیکم، معناه- ماترجونه فی **محمد** لایکون و ماینتظره فیکم یقع عن قریب و جاء فی التفسیر انّ جمیعهم ماتوا قبل رسول الله. و قیل - الذی هدّدهم به نالهم یوم بدر وقیل - هذه الایة منسوخة بآیة القتال

« ام تامرهم احلامهم » فی هذه الآیات الزامات و هی خمسة عشر قبلته عقولهم ان لم یکابروا ، و ام فی هذه الایات للاستفهام بمعنی بل وبمعنی الالف و معنی اکثرها الانکار ومعنی بعضها الاثبات. « ام تامرهم احلامهم » ای - عقولهم والحِلم ای العقل.وقیل - الحلم اشرف فیوصف الله سبحانه بالحلم ولا یوصف بالعقل و قدینفی الحلم عمّن یوصف بالعقل وقیل - الحلم الامهال الذی یدعوالیه الحکمة. قال المفسرون -انّ عظماء قریش کانوا یوصفون بالاحلام والعقول فی الجاهلیة فازری الله بعقولهم حین لم تثمر لهم معرفة الحق من الباطل وقیل **لعمرو بن العاص**- ما بال قومک لم یؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول فقال- تلک عقول کادها الله ای-لم یصحبها التوفیق وفی الخبر-ان الله عزوجل لما خلق العقل قال له - ادبر فادبر ثم قال له - اقبل فاقبل فقال - انی لم اخلق خلقا اکرم علیّ منک ، بک اعبدو بک اعطی و بک آخذ. قال **ابو عبدالله المغربی**

ـ لمّا قال الله ذلک تداخله العجب فعوقب من ساعته فقیل له ـ التفت فلمّا التفت نظر الی ماهو احسن منه فقال ـ من انت قال ـ انا الذی لاتقوم الابی، قال ـ ومن انت، قال ـ التوفیق. روی انّ **صفوان بن امیّة** فخر علی رجل فقال ـ انا**صفوان ابن امیّة بن خلف** بن فلان فبلغ ذلک **عمر** فارسل الیه وغضب فلمّا جاء قال ـ ثکلتک امّک ماقلت، قال ـ فهاب **عمران** یتکلّم فقال عمر ـ ان کان لک تقوی فانّ لک کرماً وان کان لک عقل فانّ لک اصلاً و ان کان لک خلق حسن فانّ لک مروّة و الا فانت شرّ من الکلب.

...« ام هم قوم طاغون » معناه ـ بل هم قوم مجاوزون الحدّ فی الکفر وقیل ـ معناه ـ ام تأمرهم احلامهم بهذا ام طغیانهم یحملهم علی هذا.

« ام یقولون تقوّله » **محمد** من تلقاء نفسه، «بل لایؤمنون» ای ـ لیس الامر کما زعموا بل لایؤمنون بالقرآن استکباراً و عتواً.

«فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین». معناه ـ ان کانوا صادقین فی انّ محمداً تقوّله من نفسه فلیأتوا بکلام مثله فانّه بلسانهم وهم فصحاء زمانهم.

« ام خلقوا من غیر شیء» ای ـ من غیر خالق خلقهم فوُجدوا بلاخالق وذلک ممّا لایجوز ان یوجدوا بلاخالق « ام هم الخالقون » لانفسهم و ذلک فی البطلان اشدّ ، لانّ مالاوجود له کیف یخلق، فاذا بطل الوجهان قامت الحجة علیهم بانّ لهم خالقاً فلیؤمنوا به وقال **ابن کیسان** ـ ام خلقوا عبثا وترکوا سدی لایؤمرون ولاینهون فهو کقول القائل ـ فعلت کذا و کذا من غیر شیٔ ای لغیر شیٔ. « ام هم الخالقون» لانفسهم فلایجب علیهم لله امر.

« ام خلقوا السموات والارض » عطف علی قوله: «ام هم الخالقون» والمعنی ـ اخلقوا انفسهم ام خلقوا السموات والارض. «بل » ای لم یخلقوا شیأ منها «لایوقنون» ای ـ لایتدبّرون فی الآیات فیعلموا خالقهم وخالق السموات والارض وسائر المخلوقات وقیل ـ لایوقنون و عدالله فهان علیهم المعاصی.

« أم عندهم خزائن ربک» یعنی ـ خزائن العلم فیعلموا ان لابعث ولاحساب، و قیل ـ خزائن الرزق فلایحتاجوا الی من یرزقهم و قال **مقاتل** ـ معناه ـ ابایدیهم مفاتیح ربک بالرسالة فیضعوا حیث شاؤا، هذا کقوله: «اهم یقسمون رحمة ربک » یعنی ـ النبوة

«ام هم المسیطرون» ومنه قوله: «است علیهم بمسیطر ای-بمسلط، یقال - تسیطر علی فلان بالسین والصاد ای- تسلط. قرء **ابن عامر** بالسین هاهنا وفی قوله-بمسیطر وقرء **حمزه** باشمام الزای فیهما وقرء **ابن کثیر** هاهنا بالسین وقوله -«بمسیطر» بالصاد وقرء الآخرون بالصّاد فیهما،

« ام لهم سلّم یستمعون فیه» السلّم- المرقاة و کلّ سبب یصعد به،« یستمعون فیه» ای-علیه کقوله: «فی جذوع النخل» ای-علیها- والمعنی-الهم سلّم یرتقون الی السماء فیستمعون علیه الوحی و یعلمون انّ ماهم علیه حق بالوحی فهم متمسکون به لذلک ... « فلیأت مستمعهم » ان ادّعوا ذلک، «بسلطان مبین» حجة بیّنة وقیل - معناه - لیس معهم کتاب ، فهل لهم سلّم هو سبب الی بلوغ السماء واستماع ما یدعون الیه، وان ادّعوا انهم یستمعون من الملئکه مایستغنون به عن الانبیاء ، «فلیات مستمعهم بسلطان مبین » علی صدق دعواه .

« ام له البنات ولکم البنون » هذا انکار علیهم و تسفیه لاحلامهم حیث جعلوا لله مایکرهون واختاروا له(١) مایانفون هم عنه کقوله:

« فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون » .

« ام تسئلهم اجراً » ای جعلا علی تبلیغ الرساله « فهم من مغرم مثقلون » ای - من اداء ذلک مثقلون. المغرم الزام الغرم والغُرم المطالبة بالحاج(٢).

«ام عندهم الغیب» قال **قتادة**-هذا جواب لقولهم: «نتربص به ریب المنون» . یقول-اعندهم الغیب حتی علموا ان **محمداً** یموت قبلهم «فهم یکتبون » ای- یحکمون والکتاب - الحکم ومنه قول النبی (ص) لرجلین تخاصما الیه: ساقضی بینکما بکتاب الله ای- بحکمه وقال **ابن عباس**- معناه - اعندهم اللوح المحفوظ فهم یکتبون مافیه و یخبرون الناس به .

«ام یریدون کیداً» ای-مکراً بک فی دار الندوة، «فالذین کفروا هم المکیدون» الممکور بهم، یعود الضرر علیهم «ولا یحیق المکر السیّء الا باهله» ، وذلک انهم قتلوا ببدر.

« ام لهم اله غیر الله» یرزقهم و ینصرهم «سبحان الله عما یشرکون» قال **الخلیل** - ما فی هذه السورة من ذکر «ام» کلّها استفهام ولیس بعطف.

---

١ - در نسخهٔ ج : واختاروا لله . ٢ - الحاج .کذا و صحیح الحاح است.

«وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً» هذا جواب لقولهم: «فاسقط علیهم کسفاً من السماء» یقول۔لوعذّبناهم بسقوط بعض من السماءعلیهم لم ینتهوا عن کفرهم ویقولوا لمعاندتهم و فرط غباوتهم و درک شقاء هم ۔ « هذاسحاب مرکوم » بعضه علی بعض یسقینا.

«فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون » ای ۔ لاینفع انذار هؤلاء فذرهم حتی یلقوا یومهم الذی ۔ فیه یموتون . قرء **عاصم وابن عامر** ۔ « یُصعقون » بضم الیاء ای ۔ یهلکون.

«یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئاً ولاهم ینصرون» ای ۔ لاینفعهم کیدهم یوم الموت ولایمنعهم من العذاب مانع.

« و انّ للّذین ظلموا» ای۔کفروا «عذاباً دون ذلک » ای۔ عذاباً فی الدنیا، قبل عذاب الاخرة ، قال **ابن عباس**۔ یعنی۔القتل یوم بدر وقال **مجاهد**۔ یعنی۔الجوع والقحط سبع سنین وقال **البراء بن عازب** یعنی۔ عذاب القبر«ولکن اکثرهم لا یعلمون» انّ العذاب نازل بهم.

« و اصبر لحکم ربک » الی ان یقع بهم العذاب الذی حکمنا علیهم وقیل۔ و اصبر لحکم ربک ای ۔ لبلائه فیما ابتلاک بهمن قومک ولما حکم من تأخیرعذابهم «فانّک باعیننا» ای ۔ بمرئ منا و بعلمنا وحفظنا والمعنی۔ انک مراعی محفوظ محروس لایصلون الیک بمکروه وقال **ابن عباس**۔ ای ۔ نری مایعمل بک ۔ «وسبّح بحمدربک حین تقوم » قال **عطاء وسعید بن جبیر** ۔ ای ۔ قل ۔ سبحانک اللهم وبحمدک حین تقوم من مجلسک فان کان المجلس خیرا لازددت احسانا و ان کان غیر ذلک کان کفارة له. روی ابو هریرة عن النبی (ص) قال ۔ من جلس فی مجلس کثرفیه لغطه(۱) فقال قبل ان یقوم ۔ سبحانک اللهم وبحمدک لااله الا انت استغفرک واتوب الیک ، غفرله ما کان فی مجلسه ذلک.وقال **ابن زید** ۔ معناه۔وصلّ بامر ربک حین تقوم من المنام ، یعنی۔ صلوة الصبح وقال الکلبی۔ ای ۔ اذکر الله باللسان حین تقوم من فراشک الی ان تدخل الصلاة وقال **الضحاک** ۔یعنی۔ قل حین تقوم الی الصلوة ۔ الله اکبر کبیرا

---

۱ ۔ لغط اصوات مبهم است و در اینجاکنایه از سخن بیحاصل آمده .

والحمدلله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا . و قال الربیع اذا قمت الی الصلوة فقل سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی‌جدک ولااله‌غیرک. وقیل- هوسبحان ربی العظیم فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی فی السجود.

«ومن اللیل فسبّحه» یعنی- صلوة اللیل وقال **مقاتل**- یعنی- صلوتی المغرب والعشاء. قوله -« وادبار النجوم »یعنی- الرکعتین المسنونتین قبل صلاة الفجر وذلک حین تدبرالنجوم. وفی الخبر انّهما خیرمن‌الدنیا جمیعاً وقیل- هی فریضة صلوةالصبح و استدلّ بعضهم بهذا علی انّ الاسفار بصلوة الصبح افضل وکذلک قرآءة **یعقوب**: وادبار بفتح الالف لانّ‌النجوم لاادبار لها ولا ادبار وانّما ذلک بالاستتار عن العیون.

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » بسم الله آیین زبان است و چراغ جان وثناء جاودان. بسم‌الله کلید گوشهااست وآئینهٔ چشمها ویادگار دلها. بسم‌الله مجلسها معطّر کند ، جانها منوّر کند ، زبانها معنبر کند ، گناهها مکفّر کند.

دلها عارفان از شوق این نام برآتش است . وقتها دوستان درسماع این نام خوش است . سینها درویشان از مهر و محبت این نام منقش است. بیماری دوستان را جز الله طبیب نیست ، درماندگان و زارندگانرا جز الله مجیب نیست. مؤمنانرا درهمه احوال جزاو یار وحبیب نیست. ویل آنراکه ازلذت سماع نام او ویرا نصیب نیست.

نام خداوندی که از پارهٔ گل دلی بنگاشت و مرآن دلرا بمرتبت از هردو کون برگذاشت و انوار جمال و جلال خود بروگماشت و آنرا درکنف لطف خود نگه داشت ودرقبضهٔ صفت خود بداشت، همای همت او تاشرفات سرادقات حضرت برافراشت واز نظرخود بیرون نگذاشت. وفی الخبر - ان‌الله لاینظرالی صورکم ولا احسابکم ولکن ینظر الی قلوبکم.

قوله: « والطور»، اقسم الله عزوجل بالطورالذی کلّم علیه موسی لانه‌محل قدم‌الاحباب وقت سماع الخطاب. رب العزه‌قسم‌یاد میکند بقدم‌گاه **موسی**،آن وقت که

درسماع کلام حق بود ودر منزل: « وقرّبناه نجیاً» شراب شوق ازجام مهر نوش کرده ودر عشق حضرت مست و مخمور آن شراب گشته و از سرمستی وبی خودی نعرهٔ «ارنی» زده تا اورا گفتند که ـ یاموسی اگرمیخواهی که درمیدان مشاهدت نسیم قرب ازل ازجناب جبروت برجان تودمد ، «فاخلع نعلیک» ، چنانک دوتا نعلین ازپای برون کنند ، دو عالم از دل خود بیرون کن . از دو گیتی بیزار شو و دوست را یکتا شو.

بادوقبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هواء خویشتن
این جهان و آن جهانت را بیکدم در کشد گر نهنگ درددین ناگاه بگشاید دهن

در خبر است که همه ذرات موجودات وصفات متلاشیات دروقت سحر که درطلب درد دین از اوطان خویش هجرت کنند ، بعد ازاوج عُلی قصد تحت الثری کنند ، طائفهٔ ازتخوم زمین بدین گلشن بلند برخراسند وبایک دیگر این ندا می کنند که : هل مرّبک ذاکر ، هیچ ذاکری بتوبر گذشت ؟ هیچ جوینده در راه دین آمد؟ هیچ درد زده بطلب او برخاست.

آری هر که در آرزوی عیان بود پیوسته دوست را نشان پرسان بود .

« والطور » عزیز مکانی وشریف مقامی که حق جل جلاله با **موسی** بر آن مقام مناجات کرد و **موسی** را اهل خطاب و کرامات کرد ورب العزة قسم بدان مقام یاد کرد که« و الطور ».

دامغانی گفت ـ لمّا تمکّن موسی من ذلک المقام و سمع الکلام من الملک العلّام قال **موسی** بلسان الدلال علی بساط الوصال ـ یاذا الکرم (۱) والافضال والجمال والجلال ،ارنی انظر الیک ها انا ذابین یدیک ، فاجابه الجلیل سبحانه ـ لن ترانی الابدلائلی و برهانی وشواهدی وبیانی . فانک لاتحمل نور جلالی و سلطانی ولکن انظر الی الجبل تری قدرتی و برهانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع ، کذلک قلب **موسی** صار علی اربع قطع : قطعة سقطت فی بحر الهیبة وقطعة سقطت فی روضة الحجة و قطعة فی وادی القدر ، و قطعة فی نسیان روية المنة (۲) ثم صاح بلسان الحیاء ـ تبت الیک .

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : یاذی الکرم ۲ ـ المنه ... ؟

جعفرخلدی حکایت کند که ـ شاه‌طریقت **جنید** قدّس الله‌روحه باجماعتی فقرا قصد زیارت **طور سینا** کرد ـ چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز داد که ـ اصعد یا جنید فانّ هذا المکان مقام الانبیاء والمرسلین و مقام الاولیاء والاصفیاء برخرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدّیقان و دوستان گفتا ـ بر سر کوه شدیم و **جنید** چون قدمگاه **موسی** دید بشورید ودروجد آمد ، درویشی این بیت بـر گفت :

ان آثارنـا تدل علینـا فانظروا بعدنا الی الآثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند. هریکی را شوری و سوزی واز هر گوشه آوازی ونیازی ودرهر دلی دردی و گدازی. یکی ازحسرت ونیاز می‌نالد، یکی از راز وناز می گرید. این چنانست که **پیرطریقت** گفت :

الهی در سر گریستنی دارم دراز ، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز. گریستن ازحسرت بهرهٔ یتیم است و گریستن شمع بهره ناز، ازناز گریستن چون بود آن قصه ایست(۱) دراز .

راهبی آنجا درغاری نشسته چون ایشانرا بدان‌صفت دید، سوگند برنهید(۲) که ـ یاامة محمد بالله علیکم کلّمونی. بعاقبت که جماعت‌را سکون در آمد **جنید** را خبر کردند ازحال آن راهب. برخاست و پیش وی رفت . راهب گفت ـ این رقص شما واین وقت ووجد شما همه است راست‌برُعموم، یاقومی‌را برخصوص، **جنید** گفت ـ قومی راست برخصوص ، گفت ـ این قوم را صفت وسیرت چیست ، گفت ـ قومی که دنیا و عقبی در بادیهٔ وقت ایشان دو میل است ، بهشت ودوزخ برراه درد ایشان دومنزل ، وهرچه‌دون حق بنزدیک ایشان باطل.

بروز نظارهٔ ، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند.

بی‌خیل وحشم پادشاهانند ، بی گنج وخواسته توانگرانند . دردها دارند در دل م.ز گفتن آن بی زبان‌اند زبان جان حالشان بنعت افتقار می گوید :

الهی وقت را بدرد می نازیم و زیادتی را می‌سازیم ، بامید آنکه چون درین درد بگدازیم ، درد و راحت هردوبراندازیم.

---

۱ ـ درنسخهٔج : قصهٔی است ۲ ـ درنسخهٔ ج : سوگند برنهاد .

راهب گفت - ای شیخ راست است می گوئی و من در **انجیل عیسی** هم چنین خوانده ام که خواص امّت **محمد** قومی خرقه‌داران اند ، بصورت درویشان وبدل توانگران‌اند. دروطن خود غریب وازخلق بر کران‌اند. ازدنیا بلقمهٔ وخرقهٔ(۱) راضی وازتعلق آزادگان وآسودگان‌اند. وانا اشهد ان لااله الاالله وحده لاشریک له و انّ محمداً عبده و رسوله وانّکم اولیاءالله و اصفیائه و انّ دینکم دین الحق و انّ اصواتکم من صفاء اسرارکم .

قوله : «وکتاب مسطور» بلسان‌الاشارة - ما کتب علی نفسه جل جلاله - ان سبقت رحمتی غضبی. بزبان اشارت برذوق اهل حقیقت، کتاب مسطور آن نبشته است که درعهد ازل برخود نبشت که - سبقت رحمتی غضبی. هزار جان عزیز فداء آن وقت دل‌نواز باد که ما را بی‌ما خلوت‌گاه داد و درِ الطاف بی‌نهایت برما گشاد وبعنایت ازلی و لطف سابق لم‌یزلی می‌فرمود: **سبقت رحمتی غضبی.**

ای جوانمرد شکرکن مرآن خدای‌را که ترا پیش‌ازسؤال‌ومعارضه، آن داد که اگربتوبازگذاشتی وتوهزاران‌سال اندیشه کردی بتحکّم برسرآن نرسیدی ، **دعاك وانت غافل، علّمك وانت جاهل خلقك ولم تك شیئاً مذکورا ، سقاك بکأس برّه فی مجاسں سرّه شراباً طهورا.** این همه آثارسبقت رحمت‌است که‌می‌فرماید **جل‌جلاله- سبقت رحمتی غضبی .**

پیرطریقت گفت - الهی بعنایت ازلی تخم هدی‌کشتی ، برسالت انبیاء آب دادی ، بمعونت و توفیق رویانیدی ، بنظر لطف پرورانیدی . اکنون سزد که باد عدل نه وزانی ، (۲) وسموم قهر نه‌جهانی (۳) وکشتهٔ عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی .

«والبیت‌المعمور» اشارة الی قلوب‌العارفین المعمورة بالمعرفة والمحبة. بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت الله آبادان است ، بنظراو زنده ، وبلطف او شادان است.

پیر طریقت گفت - سه چیزاست که سعادت بنده درآن‌است وروی عبودیت

۱ - درنسخهٔ ج ، بلقمهٔی وخرقهٔی: ۲ - درنسخهٔ ج :نوزانی. ۳ - درنسخهٔ ج : نجهانی

روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. و امتلاء سرّ از نظر حق. نخست ازحق نظر آید ودل بمهر بیاراید وزبان برذکر دارد.

پیر طریقت گفت - الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفا دانی که چنین است. آن عزیزی گفته:

زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جائی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت‌المعمور بود. این‌حال را سه نشان است وکمال عبودیّت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

« یوم یدعّون الی نار جهنم دعّا » این آیت موجب خوف است.

« انّ‌المتقین فی‌جنّات ونعیم، فاکهین بماآتاهم ربهم » موجب رجا است. رب‌العالمین فراپی یکدیگر داشت تا بنده پیوستّه میان خوف ورجاء روان بود. این خوف و رجا جفت یکدیگراند، چون با یکدیگر صحبت کنند از میانه جمال حقائق ایمان روی نماید. هرروشی که ازاین دومعنی خالی بود، یا امن حاصل آید یاقنوط وهر دو صفت کفار است، زیرا که امن ازعاجزان بود و اعتقاد عجزدرالله کفر است و قنوط ازلئیمان بود و اعتقاد لوم در الله شرکت است. ونیزنه همه خوف ازعقوبت باید ونه همه رجاء و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد:

چراغی که دروی روغن نباشد روشنائی ندهد، چون روغن باشد وآتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش‌باشد تا بلیته[1] نباشد که هستی خود فدا کند تمام نبود.

پس خوف برمثال آتش است و رجا برمثال روغن و ایمان برمثال بلیته، و دل برشکل چراغ دان. اگرهمه خوف باشد چون چراغی بود که دروی روغن نیست. ور همه رجا بود، چون‌چراغی است که در وی روغن‌است وآتش نیست. چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمد که در وی هم روغن است که

۱ - در نسخهٔ ج : فتیله و آن معرب پلیتهٔ سریانی است . (از برهان قاطع مصحح دکتر معین).

مدد بقاء است ، هم آتش که مادهٔ ضیاء است ، آنگه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد ، ازیکی ببقا وازیکی بضیا ومؤمن ببدرقهٔ ضیاء راه می‌رود و ببدرقهٔ بقا قدم می‌زند. والله ولیّ التوفیق .

سورة النجم

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والنجم اذا هوی** (۱)» بپاره‌ای از قرآن هر گه که فرود آید ازآسمان .

« **ماضلّ صاحبکم وما غوی** (۲)» گم راه نگشت این مرد شما و راه گژ نرفت.

« **و ما ینطِق عن الهوی** (۳)» و هیچ سخن نگوید بوایست تن خویش .

« **اِنْ هو الا وحیٌ یُوحی**(٤)» نیست آن مگر پیغامی که میدهند.

« **عَلّمه شدید القوی** (۵) » درآموخت در وی آن سخت نیرویها .

« **ذوقوّة** » آن محکم نیروی « **فاستوی** (٦)». [1]

« **وهو** »[راست شدند و هام سر او[2] **محمد**] « **بالافق الاعلی** (۷) » بآن سوی برترین .

« **ثم دنا فتدلّی** (۸)» آنگه پس نزدیک شد و فرود آمد.

« **فکان قاب قوسین** »تا باندازهٔ دو کمان گشت درنزدیکی، « **او ادنی**(۹)» یـا نزدیک‌تر [در دیدار شما و دانش شما پندارهٔ شما] .

« **فاوحی الی عبده ما اوحی**(۱۰) » آگاهی او کند[3] بر هی خویش آنچه او کند[3] .

---

۱ ـ بطوریکه ملاحظه میگردد ترجمهٔ « فاستوی » پس‌از«وهو» آمده وممکن است این تقدیم وتأخیر بدست نساخ شده باشد . ۲ ـ درنسخهٔ ج : هم سراو ۳ ـ در نسخهٔ ج : افکند .

« ما کذب الفؤاد ما رای(۱۱) » دروغ ندید دل آنچه دید .

« اَفتُمارونه علی ما یَری (۱۲) » می پیکار کنید[1] با او بر آنچه[2] او دید می نا استوار گیرید[3] او را وران.

« ولقد رآه نزلةً اخری(۱۳) » و دید او را باز باری دیگر .

« عند سدرة المنتهی(۱٤) » بنزدیک درخت سدره آنجا که دانش خلق تا آنجا بیش نرسد ، چون آنجا رسد برنگذرد.

« عندها جنّة المأوی (۱۵) » بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی دوستانست و جانها شهیدان .

« اِذ یغشی السّدرة » آنگه که وران درخت می‌پیچد. **« مایغشی(۱٦) »** آنچه می‌پیچد [ازآن پروانهٔ زرین زنده] .

« ما زاغ البصر وماطغی(۱۷) » چشم [رسول (ص)] کژنشد و از راست دیدن در نگذشت .

« لَقد رأی » و حقاً که دید ، **« مِن آیات ربه الکبری (۱۸) »** از شگفتها و نشانها بزرگ [ازتوانائی خداوند خویش] .

« افرأیتم اللات و العزّی (۱۹) » **« و مناة الثالثة الاخری (۲۰) »** چه بینید این بتان شما که می‌پرستید: **لات** و **عزی** و **مناة** [این توانند که الله تواند] .

« اَلَکم الذّکر و له الانثی (۲۱) » باش شما را پسر و او را دختر .

« تلك اذاً قسمة ضیزی (۲۲) ». اکنون پس بخششی است سخت کژ و ستمکارانه .

« اِن هی » ، نیست این بتان که می پرستید، **« الّا اسماء سمّیتموها انتم وآباؤکم »** ، مگر نامهای که شما کردید و پدران شما. **« ما انزل الله بها من سلطان »** فرو نفرستاد الله بر آن [پرستکاران را] هیچ عذری و حجتی [و آنرا هیچ سزاواری بخدائی][4] .

« اِن یتّبعون الاالظن » نه می‌روند مگر به پی پنداشت، **« و ما تهوی الانفس »**

---

۱ ـ درنسخه ج : پیکارمیکنید ۲ ـ درنسخهٔ ج برنج . ۳ ـ در نسخهٔ ج : نااستوار گیرند ٤ ـ در نسخهٔ ج : سزاواری نخدائی .

وآنچه تن آدمی فراواید[1] «**ولقد جائهم من ربهم الهدی**(۲۳)» وآمد بایشان ازخداوند ایشان ،کار راست و پیغام درست و مزد استوار .

«**اَم للانسان ماتمنّی** (۲۴)» باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد .

«**فَلِلّه الآخرة و الاولی** (۲۵)» الله راست آن گیتی و این گیتی .

«**و کم من مَلَكٍ فی السموات**» وچند فرشته که درآسمانست. «**لاتُغنی شفاعتهم شیئاً**» هیچ سود ندارد و بکار نیاید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، «**الّا من بعد ان یاذن الله**» مگر پسِ آن که دستوری دهد،« **لمَن یشاء و یرضی** (۲۶)» که خواهد و که پسندد.

«**انّ الّذین لایؤمنون بآلاخرة**» ایشان که برستاخیز می‌نگروند[2] «**لَیُسَمّون الملائکه تسمیة الانثی** (۲۷)» فرشتگانرا می‌زنان نام کنند[3]

«**ومالهم به من علم**» وایشانرا بآن هیچ دانش نیست،« **ان یتّبعون الا الظن**» نمی روند مگر بر پی پنداشت ، «**و انّ الظن لایُغنی من الحق شیئاً** (۲۸)» وپنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ بکار نیاید

«**فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا**» روی گردان و فرا گذار ازآن کس که بر گشت ازپذیرفتن سخن ما وازیاد ما«**ولم یُرد الاالحیوة الدنیا** (۲۹)»ونخواست مگر همین جهان نزدیک خست.

«**ذلك مبلغهم من العلم**» تا این [جهان] رسید دانش ایشان و بس ، «**انّ ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله**» خداوند توسیداند واوداناتربهر که گم گشت ازراه خدای ، «**وهو اعلم بمن اهتدی** (۳۰)» و او داناتر داناست[4] که بر راه راست رفت.

«**ولله ما فی السموات ومافی الارض**» والله راست هر چه در آسمانها و زمینها چیز است، «**لیجزی الذین اساؤا**» تا پاداش دهد ایشانرا که بد کردند،

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : فرا باید. ۲ ـ در نسخهٔ ج : نمی‌گروند. ۳ ـ در نسخهٔ ج : زنان نام میکنند.
۴ ـ در نسخهٔ ج : داناثیست .

« **بما عملوا** » بآنچه کردند،« **و یجزی الذین اَحسنوا بالحسنی**(۳۱)» و پاداش دهد ایشانرا که نیکوئی کردند بپاداش نیکو.

« **الذین یجتنبون کبائرالاثم والفواحش**» ایشان که باز می پرهیزند ازبزرگیهابزه وزشتیها[1] .« **الا اللّمم** »مگر آهنگ و پیرامن گشت.« **انّ ربك واسع المغفرة** » خداوند توفراخ آمرزش است. « **هو اعلم بکم** » او داناتر دانای است بشما وبود،« **اذ انشأکم من الارض** » آنگه که می آفرید شماراورزمین، « **و اذ انتم اجنّة** » وآنگه که شما پوشیده بودید[2] ونازاد،« **فی بطون امّهاتکم** » در شکمهای مادران خویش،« **فلاتزکّوا انفسکم**» خویشتن بی گناه مدانید ومخوانید، « **هو اعلم بمن اتّقی** (۳۲)» الله داناتر دانایست باو که می‌پرهیزد از نا پسند.

« **افرایت الذی تولّی** (۳۳)» دیدی آن مرد که بر گشت[ازپذیرفتن حق] .

« **و اعطی قلیلاً** » و اندك بخشید، « **و اکدی** (۳۴)» وآنگه باز ایستاد.

« **اَعنده علم الغیب** » بنزدیك اواست آگاهی ازغیب، « **فهو یری** (۳۵)» ومی داند او [که چند خواهد زیست و روزگار او که چند خواهد کشید] .

« **ام لم ینبّأ**» یااورا آگاه نکردند،« **بما فی صحف موسی** (۳۶)» که چیست درصحیفهای **موسی**.

« **وابراهیم الذی وفّی**(۳۷)» ودرصحیفهای **ابراهیم** آن **ابراهیم** که سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و باز ایستاد و بازآمد آنرا که پذیرفت.

« **اَلّاتزر وازرة وزراخری** (۳۸) » نکشد هیچ بارکش بار کسی دیگر.

« **و اَن لیس للانسان اِلّا ماسعی**(۳۹) » ـ ونیست مردم‌را از پاداش مگر پاداش آنچه خود کرد.

« **و انّ سعیه سوف یری** (۴۰)» و کردار او آری باز نمایند او را.

« **ثم یُجزیه الجزاءالاوفی**(۴۱)» آنگه پاداش دهند اورا بان سپری تر پاداش.

« **و انّ الی ربك المنتهی** (۴۲)» وباز گشت هر کس با اوست وباز گشت

۱ ـ درنسخهٔ ج : « الذین یجتنبون» ایشان که باز می پرهیزند «کبائرالاثم » از بزرگیها بزه و زشتیها.
۲ ـ وآنکه شما پوشیده بود.

هر کار با حکم اوست وباز گشت هرچیز با علم اوست وباز گشت هر بودنی باخواست و مراد او است.

« **و انّه هو اضحکَ وابکی** (۴۳)» اوست که بخندانید و بگریانید.

« **و انّه هو اَمات واحیی** (۴۴)» و اوست که میراند و زنده گرداند.

« **و انّه خلق الزوجین الذکر والانثی** (۴۵)» واوست که بیافرید هر دوجفت: نرجفت ماده و ماده جفت نر[1].

« **مِن نطفة اذا تُمنی** (۴۶)» ازنطفهٔ آنگه که آنرا بازاندازند چهل روز آب وچهل روز خون و چهل روز گوشت.

« **و انّ علیه النشاة الاخری** (۴۷)»، وبر الله است آفرینش پسین

« **و انّه هو اغنی و اقنی** (۴۸)» و اوست که بی‌نیاز کرد و مال داد.

« **و انّه هو رَبّ الشعری** (۴۹)» و اوست خداوند شعر و آفریدگار او.

« **و انّه اهلک عاداً الاولی** (۵۰)» واوست که تباه کرد و هلاك **عاد** پیشین را.

« **و ثمودَ فما ابقی** (۵۱)» و **ثمود** را هیچ بازمانده نگذاشت.

« **و قوم نوح من قبل** » وقوم **نوح** راهم هلاك کرد پیش از **عاد** و **ثمود**.

« **انّهم کانوا هم اظلمَ و اطغی** (۵۲)» کایشان ستمگارتر بودند ونافرمان‌تر.

« **والمؤتفکة اهوی** (۵۳)» وآن نگونسارانرا درآن زمین نگونسار [بنهیب] در شیب او کند[2].

« **فغشّیها ماغشّی** (۵۴)» و فراسر ایشان نشاند آنچ نشاند.

« **فبایّ آلآء ربک تتماری** (۵۵)» بکدام ازنعمتها خداوند خویش می‌نگروی یا در گمان می‌باشی.

« **هذا نذیر من النُّذُر الاولی** (۵۶)» این **محمد** آگاه کننده ایست از آگاه کنندگان پیشینیان.

« **اَزفتِ الآزفة** (۵۷)» نزدیک آمد رستاخیز.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : « و انه خلق الزوجین «واوست بیافرید هردوجفت « الذکر والانثی » نرجفت ماده و ماده جفت‌نر. ۲ ـ در نسخهٔ ج : افکند.

« **لیس لها من دون‌الله کاشفة** (۵۸)» آن روز که پدید آید، نیست آنرا باز برنده‌ای جز ازالله ، نیست هنگام آنرا پیدا کننده‌ای جز ازالله .

« **اَفَمِن هذا الحدیث تعجبون** (۵۹)» ازین سخن شگفت می‌دارید وانکار همی کنید.

« **و تضحکون** » ، و می خندید « **ولا تبکون** (۶۰)»[و از این تهدید] نگرییید .

« **و انتم سامدون** (۶۱)» و شما می‌بازی و افسوس کنید[1] باین سخن .

« **فاسجد وا لله و اعبدوا**(۶۲) » سجودالله‌را کنید و او را پرستید.

النوبة الثانیة

این سورة هزار و چهارصد وپنج حرف است سیصد و هشت کلمه وشست و دو آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت :

« الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش » این یک آیت بقول **ابن عباس بمدینه** فرود آمد. و درین سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« فَاَعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » معنی اعراض منسوخ است بآیت سیف . دیگر آیت :

« و اَن لیس للانسان الا ما سعی » منسوخ است بقوله تعالی :

«والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم »

و در فضیلت سورة روایت کنند از **ابیّ بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص)- من قرء « والنجم اذا هوی » اُعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بمحمد وجحدبه. وعن **ابن مسعود** قال ـ هذا اوّل سورة اعلنها رسول‌الله (ص) **بمکه**.قوله:

« والنجم اذا هوی» مفسرانرا درمعنی « والنجم » قولهاست، بعضی گفته‌اند ـ اسم جنس است ومراد باین جمله ستارگان آسمان است. وهوی بمعنی ـ سقط ، قسم یاد می کند رب‌العالمین بجمله ستارگان آنگه که از هول قیامت و رستاخیز همه‌فرو ریزند ، همانست که‌جائی دیگر گفت:

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بازی میکنید و افسوس.

« و اذا الکواکب انتثرت ».

و گفته‌اند- مراد باین **ثریاست** که عرب بنجم مطلق **ثریا** گویند . **مصطفی** (ص) فرموده - اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی - الثریا ، وفی روایة - ما طلع النجم قطّ وفی الارض من العاهة شیٔ الارفع .وهویّها طلوعها و ارتفاعها . قسم یاد می کند بثریّا بآنگه که برآید و آفات وعاهات اززمین بردارد. و روی **عکرمة** عن **ابن عباس** - انه الرجوم من النجوم یعنی - ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع.

مجاهد گفت و **کلبی** و روایت از **ابن عباس** - « والنجم اذا هوی » یعنی - والقرآن اذا نزل. قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست وسه سال. همانست که آنجا گفت - « فلا اقسم بمواقع النجوم ».

جعفر بن محمد گفت (ع) - والنجم یعنی- **محمداً** (ص) « اذا هوی» ای - نزل من السماء لیلة المعراج .سمّاه نجماً کماسمّاه سراجاً فی قوله:«وسراجاً منیرا» .وقیل - النجم النبات «اذا هوی» ای - سقط علی الارض، فان النجم لیس له ساق کقوله : « والنجم والشجر یسجدان». ویحتمل من التأویل - المصلّی اذا سجد و الغازی اذا قُتل شهیدا والعالم اذا مات ، فانّ هؤلاء نجوم الارض والاخبار ناطقه بها .

گفته‌اند -آن روز که این آیت فرو آمد ورسول خدا بر **قریش** آشکارا کرد، **عتبة بن ابی لهب** گفت - کفرت برب النجم اذا هوی و دختر رسول را که زن وی بود طلاق داد ،رسول خدای دعا کرد گفت - اللهم سلّط علیه کلباً من کلابک. بعد ازآن این **عتبة** بتجارت **شام** رفت با پدر خویش **بولهب** ،در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری بود ، راهبی ازدیرفروآمد و گفت-هذا ارض مسبعة ، درین زمین سباع فراوان بود، نگرتا خویشتن را از شیرنگه دارید. **بولهب** گفت فرا اصحاب خویش- این پسرمرا نگه‌دارید که می‌ترسم که‌دعاء **محمد** دروی رسد. ایشان همه گرد وی درآمدند واورا درمیان گرفتند وپاس وی میداشتند . درمیانهٔ شب، رب العالمین خواب بر ایشان او کند و شیر بایشان در گذشت و لطمه بروی زد و او را هلاک کرد. قوله :

« والنجم اذا هوی » اصحاب معانی گفتند- قسم در قرآن بردو وجه‌است،

یکی : قسم بذات وصفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست ، که ذات وصفات وی را استحقاق آنست ، چنانکه فرمود - « فوربک لنسئلنّهم اجمعین - فورب‌السماء والارض - قل ای و ربی ».این قسم است بذات او جل جلاله. وقسم بصفات آنست که فرمود-« ق‌والقرآن‌المجید-ص‌والقرآن ذی‌الذکری»وکذلک قوله : « فبعزتک »، وهمچنین حروف تهجّی در اوائل سور، هرحرفی اشارتی است بصفتی از صفات حق‌جلّ جلاله و قسم بآن یاد کرده.

وجه دوم : قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است، یکی: اظهار قدرت‌را چنانک فرمود - « والذاریات ذروا - والمرسلات عرفاً - والنازعات غرقاً » هذا و امثاله نبّه‌العباد علی معرفة القدرة فیها. دیگر : قسم است برستاخیز اظهار هیبت‌را کقوله :

« لااُقسم بیوم‌القیمه »، اقسم بها لیعلم هیبته فیها. سدیگر: قسم‌یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را برخود بشناسند وشکر آن بگزارند، کقوله :

«والتین والزیتون». چهارم : قسم است ببعضی مخلوقات بیان تشریف‌را تا خلق شرف وعزّآن چیز بدانند که قسم‌بوی یاد کرده، کقوله : «لااقسم بهذا البلد» یعنی- **مکه** و کذلک‌قوله :

« و طور سینین و هذا البلد الامین » و من ذلک قوله **للمصطفی** (ص) - لعمرك. وهذا علی‌عادة العرب‌فانهاتقسم‌بکل‌ما تستعظمه وتریداظهارتعظیمه، وقیل- کلّ موضع اقسم فیه بمخلوق فالرب مضمر فیه کقوله :

« والنجم » یعنی - برب النجم و رب الذاریات و اشباه ذالك .

« ماضلّ صاحبکم و ماغوی » ای- ماضلّ عن‌التوحید قط ومازاغ عن‌المعرفة بالله سبحانه و عن‌الرشد قطّ. و قیل -مانکب عن الحق و الصدق والامانة قطّ و هذا دلیل علی انّ‌قوله : «ووجدك ضالّاً» لیس من ضلال الغیّ .وقیل-ماغوی‌ای-ماخاب سعیه وذلک ا**نّ‌قریشاً** قالوا- ضلّ**محمد** عن دین‌آبائه وغوی ثم‌تقوّل علی‌الله وافتری. فانزل‌الله تعالی - « ما ضلّ صاحبکم وما غوی » یا **محمد** اگر مکّیان نسبت ضلالت و غوایت با تو میکنند تودل بتنگ میاور، بالك مدارتوآن‌بین که ما لوح‌مدح وثناءتو

بقلم لطف قِدم می‌نویسیم،چون ایشان تختهٔ هجر تو خوانند توسورهٔ مدح وثنا ما آغاز کن :

« فسبّح بحمد ربک ».

قوله:« وما ینطق عن الهوی » ای ـ لم یأتکم بالقرآن من تلقاء نفسه وبهواه و مراده. وعن بمعنی الباء قد یتعاقبان کقوله: « فسئل به خبیراً » ای ـ عنه «وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک» ای ـ بقولک. درضمن این آیت تشریف وتخصیص **مصطفی** است (ص) رب العزة رتبت قربت وی بلند نهاد و تشریف عظیم داد که خصم ویرا بخودی خود جواب داد وبرسول باز نگذاشت . آنگه که اورا ضالّ گفتند، حق جل جلاله ازبهر وی جواب داد که :

«ماضلّ صاحبکم و ما غوی » ، نه چون دیگر پیغامبران که جواب خصم ایشان هم بایشان باز گذاشت، چنانک **نوح** ، قوم اورا گفتند ـ« انّا لنراك فی ضلال مبین » **نوح** خود جواب ایشان‌را داد که ـ«لیس بی ضلالة» و **هود**را گفتند ـ « انّا لنراك فی سفاهة » **هود** جواب داد که ـ «لیس بی سفاهة»، همچنین **داود** پیغامبررا فرمان آمد که ـ

« فاحکم بین الناس بالحق ولا تتّبع الهوی » یا **داود** نگر تا حکمی که میان خلق کنی بعدل وراستی کنی وبر پی هوا وسراد خود نروی. چون نوبت **بمصطفی** عربی (ص) رسید حق جل جلاله فرمود :

«وما ینطق عن الهوی »اوبر پی مراد و هوا خود نرود و آنچه گوید جزاز وحی و پیغام ما نگوید.

« ان هوالاوحی یوحی » ای ـ ما هذا القران الا وحی من الله یوحی الیه .

«علّمه شدید القوی » الهاء راجعة الی الرسول و شدید القوی هو **جبرئیل** علیه السلام و کان قوّته انّه اقتلع مدائن لوط من سبع ارضین و رفعها الی السماء ثم قلّبها علی الماء الاسود . و من قوّته انه ابصر ابلیس وهو یکلّم عیسی علی بعض العقاب، فنفخه بجناحیه نفخة القاه فی اقصی جبل **الهند** ، و کذلک صیحته **بثمود. فاصبحوا** جاثمین خاملین،و کذلک هبوطه من السماء علی الانبیاء وصعوده الیها فی اقلّ من الطرف.

«ذومرّة» یعنی- ذومنظرحسن، قیل- ذوقوّة وشدّة و قیل - «شدیدالقوی» اخبار عن قوّته فی‌امرالله و ذومرّة اخبارعن‌قوة جسمه. والمرّة-القوة، تقول حبل‌ممرّ ای-محکم‌الفتل وقیل-هی‌فعلة من‌المرور والمعنی- ذومرورفی‌البحر فی‌صعوده و هبوطه و قیل - شدید القوی ذومرّة هوالله‌عزوجل. هذا کقوله: «هوالرزّاق ذوالقوة المتین» قوله: «فاستوی» یعنی- **جبرئیل**- وهو یعنی **محمداً** (ص) والمعنی- استوی **جبرئیل** **ومحمد** لیلة المعراج بالافق‌الاعلی‌وهو اقصی‌الدنیا عند مطلع الشمس **وقال سعید بن المسیب** - الافق الاعلی‌قاع تحت‌العرش وقیل-«فاستوی» یعنی-**جبرئیل**وقوله: «وهو» کنایة عن **جبرئیل** ایضاً یعنی- استوی علی صورته التی خلقه‌الله علیها وهو اذ ذاک بالافق الاعلی و ذلک ان **جبرئیل** کان یأتی رسول الله (ص) علی صورة رجل من‌الادمیین کما یأتی الانبیاء فانه اتی **ابراهیم** علیه‌السلام فی‌صورة الاضیاف واتی **داود** علیه‌السلام فی صورة الخصم فسأله رسول‌الله (ص) ان یریه نفسه علی صورته التی جبل علیها، فاراه نفسه مرّتین، مرّة فی‌الارض و مرّة فی‌السماء فاما فی‌الارض ففی‌الافق الاعلی والمراد بالاعلی‌جانب‌المشرق وذلک ان **محمداً** (ص) کان **بحراء** فطلع له **جبرئیل** من‌المشرق فسدّ الافق الی‌المغرب فخرّ رسول‌الله (ص) مغشیّاً علیه فنزل **جبرئیل** فی‌صورة الآدمیین فضمّه الی‌نفسه وجعل یمسح الغبار عن‌وجهه، یدلّ علیه قوله.

«ولقد رآه بالافق المبین».

و اما فی‌السماء فعند سدرة المنتهی فذاک قوله: «ولقد رآه نزلة اخری عند سدرةالمنتهی» ولم یره احد من‌الانبیاء علی‌تلک الصورة الا **محمد** (ص).

فان قیل - کیف یجوزان یغیّرالملک صورة نفسه وهل یقدر غیرالله تعالی تغییر صورة المخلوقین وقد علم[1] ان **جبرئیل** علیه‌السلام اتی‌رسول‌الله مرّة فی‌صوررجل ومرّة فی‌صورته‌التی‌ابتدأه‌الله علیها. وانّ **ابلیس** اتی **قریشاً** فی‌صورة شیخ من‌اهل **نجد**.

فالجواب عنه - انّ تغییر الصورالذی هوتغییر الترکیب والتألیف لایقدر علیه الّاالله تعالی، فاما تغییرصفة **جبرئیل** ففعل‌الله تعالی‌تبییناً **للمصطفی** (ص) ولیعلم انه‌امر

---

۱ - درنسخهٔ ج : و قد قلتم .

من الله تعالى اذاراه فى صورمختلفه فان ذلك لا يقدرعليه الاالله تعالى وهوان يراه مرّة قدسدّ الافق واخرى يجمعها مكان ضيّق. واما **ابليس** فكان ذلك منه تخييلا للناظرين وتمويها دون التحقيق كفعل السحرة بالعصيّ و الحبال. قال الله تعالى ـ « فاذا حبالهم و عصيّهم يخيّل اليه من سحرهم انّها تسعى» ولم يقل ـ سعت.

وقيل ـ فاستوى و هو بالافق الاعلى من فعل الله عزوجل كقوله ـ « استوى على العرش »والافق الاعلى فوق السموات السبع يعنى ـ العرش. و گفته‌اند ـ فاستوى صفت **مصطفى** است (ص) معنى آنست که ـ راست بايستاد بنفس درمجاهدت و بدل درمشاهدت ، بروح درمکاشفت ، بسرّ درملاطفت. راست بايستاد ، ازامرماقدم بيرون ننهاد و بنهى ما قدم در ننهاد و بى فرمان ما دم نزد ، راست بايستاد ، مراد مارا ، هرچه مراد وى بود زيرقدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ماخود آن کرديم که مراد وى بود.

« فلنولّينّك قبلة ترضيها ـ و لسوف يعطيك ربك فترضى ».

راست بايستاد در دوستى که ازدوست جز دوست نخواست،راست بايستاد در نفس موافقت قلب را ، راست بايستاد قلب موافقت سرّ را ، راست بايستاد سرّ موافقت حق را ، راست رفت ، براست و چپ نگاه نکرد تا بمنزل « ثم دنا » رسيد بر بساط « فتدلّى » قدم نهاد.

بقاب قوسين قرب بر رفته ، برمتکاء عزت او ادنى تکيه زده ، بمشاهدت رسيده ، شراب چشيده ، راز شنيده دوست ديده.

دردى که من از عشق تو کردم حاصل
دل داند و من دانم و من دانم و دل

هر که تحفهٔ ـ « ما زاغ البصر وما طغىٰ » برد ، هديهٔ ـ « فاوحى الى عبده ما اوحى » آرد. شعر :

لايكتم السرّ الا كل ذى خطر — والسرّ عندالكرام الناس مكتوم
والسرّ عندى فى بيت له غلق — قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

قوله : « ثم دنا فتدلّى » ، هذا من المقلوب تأويله ـ تدلّى فدنا ، و التدلّى ـ

التنزّل، اخذ من ا‌ا لو. وصحّ عن رسول‌الله - (ص) فی حدیث **شریک بن عبدالله** بن **ابی نمر** عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله(ص) انه قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی و هو قول **الحسن البصری** : دنا ربنا فتدلی ، و روی موقوفاً علی **انس بن مالک** قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی. و هذا روایة **ابی سلمة** عن **ابن عباس** وقال **الضحاک** - دنا **محمد** من ربه فتدلّی فاهوی للسجود فکان منه قاب قوسین اوادنی وقیل - دنی **محمد** من ساق‌العرش فتدلّی، ای - جاوز الحجب و السرادقات لایقنّه مکان و هو قائم باذن‌الله عزو جل کالمتعلق بالشیء لایثبت فیه قدمه علی‌مکان وقیل - **دنوّ**الله من‌العبد علی نوعین احدهما: باجابة‌الدعوة واعطاء المنیة و رفع المنزلة کقوله تعالی :

«فانّی قریب‌اجیب دعوة الداع اذا دعانی».

والثانی: بمعنی‌القرب فی‌الحقیقة دون‌هذه المعانی کقوله: «ثم دنا فتدلی» کما قال **انس** و **ابن عباس** و کماجاء فی‌الخبر الصحیح عن‌النبی(ص): یدنوالمؤمن‌من ربه عزوجل... الحدیث.

قوله: « فکان قاب قوسین». هذا من کون الوقت. مجازه- صار قاب قوسین ای - قدر قوسین من‌قسی‌العرب المخاطبین بهذاالکلام و هذا اشارة الی تأکید القرب واصله ان‌الحلیفین‌من‌العرب کانااذاارادا‌عقدالصفاء والعهدخرجا بقوسیهما فالصقا بینهما یریدان بذلک انّهما متظاهران‌یحامی کل‌واحد منهماعن‌صاحبه وقیل - معناه - فی‌القرب من‌الوتر الی‌الکبد. وقال **عبدالله‌بن مسعود** و **سعیدبن‌جبیر**- قاب قوسین ای - قدر ذراعین وسمّی‌الذراع قوساً لانه یذرع بها الاشیاء ویقاس بها کل شیء وهی لغة بعض اهل الحجاز وفی‌الخبر- لقاب‌قوس احدکم من‌الجنة خیرمن‌الدنیا وما فیها.

وقوله: «او ادنی» هذا حکایة عن تخمین‌الناظر وحدسه یعنی- لو انتم عاینتم القرب لحرزتموه قاب قوسین او قلتم فی انفسکم انه ادنی. قیل - انما قال - او ادنی لانه لم یردان یجعل‌لذالک حدا محصوراً وسئل **ابوالعباس بن عطاء** عن‌هذه‌الایة فقال- کیف اصف لکم مقاماً انقطع عنه **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و لم یکن الا **محمد** و ربه.

قوله : « فاوحی الی‌عبده ما اوحی» ای - اوحی‌الله تعالی الی‌عبده **محمد** ما

اوحی وتکلم معه بما تکلّم و امره بما امر سرّاً بسرّ بلاواسطة ولا ترجمان و فیه یقول القائل شعر :

بين المحبين سرّ ليس يفشيه قول و لا قلم للخلق تحكيه
سرّ يمازجه انس مقابله نور تحيّر في بحر من التيه

قال **سعید بن جبیر** ـ اوحی الیه ـ الم اجدك یتیما فآویتک الم اجدك ضالا فهدیتک الم اجدك عائلا فاغنیتک الم اشرح لک صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لک ذکرك و قیل ـ اوحی الیه ان الجنة محرّمة علی الانبیاء حتی تدخلها و علی الامم حتی تدخلها امّتك.

و قال **علی**(ع) ـ اوحی الله الیه یا **محمد** لولا انی احب معاتبة امتک لما حاسبتهم وقال بعضهم ـ انه مفسر فی الاخبار ونطقت به الروایات من احوال القیامة وغیرها ولهذا قال (ص): لوتعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً. و قیل ـ ابهم ما اوحی تعظیما لشأن ذلک وتعبّدا للخلق بالایمان بکونه علی الجملة .وقیل ـ اوحی **جبرئیل** الی رسول الله (ص) ما اوحی الیه ربه.

« قوله ما کذب الفؤاد ما رای » ، قرأ **ابوجعفر** ـ ما کذّب بالتشدید ای ـ ما کذّب قلب **محمد** ما رآی بعینه تلک اللیلة بل صدّقه و حقّقه و قرء الاخرون بالتخفیف ای ـ ما کذب فؤاد **محمد** الذی رای بل صدقه یقال کذبه اذا قال له الکذب و قیل ـ ما جحد الفؤاد و ما انکر ما رآه الرسول و قیل ـ ما کذب **فؤاده** قبل ذلک ما رآه فی تلک اللّیلة ببصره لانه کان قد آمن بقدرة الله سبحانه علی امثال ذلک و اضعافه ثم اختلفوا فی الذی رآه فقال قوم رای **جبرئیل** و هو قول **ابن مسعود** و **عایشه** و قال آخرون هو الله عزوجل ثم اختلفوا فی الرؤیة فقال بعضهم رآه بقلبه دون عینه و هذا خلاف السنة. والمذهب الصحیح[1] انه (ص) رای ربه عزوجل بعین رأسه و هو قول

---

۱ ـ شیعهٔ امامیه ومعتزلة شدیداً منکر رؤیت بچشم اند وبگفتهٔ فریدوجدی(دائرة المعارف : رأی) بحث دربارهٔ امکان رؤیه خدا را نمیتوان یک بحث جدی تلقی کرد ووقوع آنرا میان علماء اسلام جز بر تفنن حمل نتوان کرد وقدروی فی تفسیر الخازن ومجمع البیان واکثر التفاسیر وکتب الاخبار انه «کانت عایشة تقول لم یر رسول الله(ص) ربه وتحمل الایه علی رؤیة جبرئیل قال مسروق قلت لعایشه یااماه هل رأی **محمد** ربه فقالت ـ وقف شعری مما قلت .این انت من ثلاث من حدثکهن فقد کذب.من حدثک ان محمداً رأی ربه فقد کذب ثم قرأت ـ لا تدرکه الا بصار.. الحدیث .

الحسن وانس وعکرمة، روی عن **ابن‌عباس** انه قال - ان‌الله اصطفی **ابراهیم** بالخلّة و اصطفی **موسی** بالکلام واصطفی **محمداً** بالرؤیة واماّ **عایشه** فانّها انکرت ذلک عن نفسها ولم تقل - سمعت رسول الله (ص) یقول فیه مقالاً کیف و قول **عایشه** نفی وقول **ابن عباس** اثبات والحکم للمثبت لاللنافی لان النا فی انّما نفاه لانـه لـم یسمع والمثبت لانه سمعه وعلمه .

قوله : «افتما رونه علی ما یری» قرأ **حمزة والکسائی ویعقوب** - افتمرونه بفتح التاء بلا الف ، یعنی - افتجحدونه وتدفعونه یقال - مریت الرجل حقه اذا جحدته، و اصل المری من مریت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج وقرأ الآخرون - افتما رونه بالالف وضم‌التاء علی معنی - افتجادلونه علی ما یری، وذلک انّهم جادلوه حین اسری به‌فقالوا صف لنا **بیت‌المقدس** واخبرنا عن‌عیرنا فی‌الطریق وغیر ذلک مما جادلوه به و المعنی - افتجادلونه جدالا ترومون به دفعه عماراٰه و علمه ، و المراء هوالجدال بالباطل و فی‌الحدیث :

لاتماروا فی **القرآن** فانّ المرآء فیه کفر .

«ولقد رآه‌نزلة اخری» الخلاف فیه کالخلاف فی الاول . قال **ابن مسعود** - رآی **جبرئیل** علی‌صورته مرّتین: مرّة «عند سدرة المنتهی» ومرّة «بالافق المبین» یعنی- باجیاد **مکه** وقد سدّ الافق وعلیه تهاویل الدّر والیاقوت وعلی‌قول **ابن عباس** رآی ربّه نزلة اخری وذلک انه کانت للنبی (ص) عرجات فی تلک اللیلة لمسئلة التخفیف فی اعداد الصلوات فتکون لکل عرجة نزلة فرآی ربه فی بعضها و تقدیره - رآه نازلانزلة اخری . وفی بعض الروایات عن النبی (ص) قال - کلّما رجعت الی ربی و جدته مکانه .

قوله : «عند سدرة المنتهی» السدرة شجرة النبق[1] سمّیت سدرة المنتهی لانه ینتهی الیها علم الخلائق واعمالهم لایعلم احد ماورآئها الّاالله و قیل - ینتهی الیها مقامات الانبیاء ، والملئکة ینتهی الیها من‌فوقها ویصعد الیها من تحتها و لم یجاوزها احد الّانبینا (ص). قال **کعب‌الاحبار** - سدرة المنتهی عن یمین العرش الیها انتهی علم العلماء لا یعلم احد ماوآءها .

---

۱ - نبق [نِ بِ (یا) ب] : بار درخت سدر .

فی‌حدیث المعراج قال (ص) - ثم صعد بی الی‌السماء السابعه فاذا **ابراهیم** فسلّمت علیه ثم رفعت الی سدرة المنتهی فاذا نبقها مثل قلال هجر[1] احلی من العسل و الین من الزبد و اذا ورقها مثل آذان الفیلة . و عن **ابی هریرة** - قال - لمّا اسری بالنبی (ص) انتهی الی السدرة فقیل له - هذه السدرة ینتهی الیها کل احد خلا من امّتک علی سنّتک فاذا هی شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غیر آسن الی قوله: «من عسل مصفّی » و هی شجرة یسیر الراکب فی ظلها سبعین عاما لا تقطعها .

وعن **اسماء بنت ابی بکر** قالت - سمعت‌النبی (ص)- یذکرسدرة المنتهی - قال - یسیر الراکب فی‌ظل‌الفنن فیها مائة عامٍ و یستظل فی الفنن منها مائة الف راکب، فیها فراش من‌ذهب کانّ ثمرها القلال وقال **مقاتل** - هی‌شجرة‌تحمل الحلیّ والحلل والثمار من جمیع الالوان ، لوانّ ورقة منها وضعت فی الارض لاضاءت لاهل الارض و هی طوبی التی ذکرها الله سبحانه فی **سورة الرعد** .

« عندها جنة الماوی » قال **ابن عباس** - جنة یاوی الیها **جبرئیل** والملئکة وقال**مقاتل والکلبی** -یاوی‌الیها ارواح‌الشهداء ،نظیره قوله: «فلهم‌جنات الماوی» وقیل- هی التی کان فیها **آدم** وقیل - هی الجنة التی‌وعدالمتقون والماوی مصدر تقدیره - جنة الرجوع . قیل - سمیت جنة الماوی لان ارواح الشهداء تسرح فی الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوی الی قنادیل فیها تحت العرش .

«اذ یغشی‌السّدرة مایغشی» قال **ابن مسعود** -یغشاها فراش من‌ذهب‌وقیل- جراد من ذهب و قال **مقاتل** - تغشیها الملئکة امثال الغربان حین یقعن علی الشجر و فی الحدیث - قال (ص) رایت علی کل ورقة منها ملکاً قائماً یسبّح الله عز وجل . وقال**الحسن** - غشیها نور رب العزّةفاستنارت وقال **ابن عباس** - یغشاها الرب سبحانه قیل - اراد **ابن عباس** بذلک نور الرب سبحانه .

و فی بعض الحدیث - ان النبی(ص) قال -یغشیها رفرف من طیرخضر وعن **انس** عن النبی (ص) قال - انتهیت الی السدرة وانا اعرف انها سدرة اعرف ورقها وثمرها واذا نبقها مثل الجرار و اذا ورقها مثل آذان الفیلة فلمّا غشیها من امرالله

---

[1] - هجر شهریست بنزدیک مدینة و یا اقلیم بحرین است و قلال نوعی کوزه است‌که از آنجا آرند .

ما یغشیها تحوّلت یاقوتاً وزمرداً حتی ما یستطیع احد یصفها. وفی الحدیث انه اعطی رسول‌الله (ص) عندهاثلثا: الصلوات الخمس و خواتیم البقرة و غفر لمن تاب من امّته لایشرک بالله شیئاً.

«مازاغ البصر و ماطغی» ای ـ ما مال بصر **محمد** (ص) ولا عدل یمیناً اوشمالاً ولاجاوز ما امر به وهذا وصف ادبه فی ذلک المقام اذلم یلتفت جانباً.

«لقدرای من آیات ربه الکبری» یعنی ـ الآیات العظام و هی الجنة والنار والانبیاء **و الکوثر** ورای **جبرئیل** فی صورته التی تکون فی السماء، له ستمأته جناح ورای رفرفاً اخضر من الجنّة قدسدّ الافق ورای اموراً من امور الغیب کقوله:

«لنریه من آیاتنا الکبری» و الکبری یجوزان یکون المفعول و المعنی ـ «لقدرای الکبری من آیات ربه» فیکون من للتبعیض و یجوز ان یکون صفة للآیات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنی ـ لقدرای آیات من آیات ربه الکبری، ویجوز ان یکون من زیادة و «آیات ربه الکبری» مفعول وزیادة من فی الاثبات قلیل.

«افرأیتم اللات والعزّی» سمّوااوثانهم باسماء الله فقالوا ـ من الله اللات ومن العزیز العزّی. **واللات** صنم کان **بالطائف** تعبده **ثقیف**. **والعزّی** سمرة[1] کانت تعبدها **غطفان** قطعها **خالد بن الولید** بالفاس وهو یقول:

کفرانک لاسبحانک   انی رایت‌الله قداهانک.

فخرجت منهاشیطانة فی صورة امراة عریانة ناشرة شعرها،داعیة ویلها، واضعة یدها علی راسها، فقتلها ثم رجع الی النبی (ص) واخبره بذلک فقال ـ تلک العزّی ولن تعبد ابداً، قرء **ابن کثیر** ـ اللاتّ بتشدید التاء و قال ـ هورجل کان یلتّ[2] السویق بالسّمن والزیت للحاجّ فلما مات عکفوا علی قبره فعبدوه.

«ومناة» حجر کان تعبده **خزاعة وهذیل**، یقولون ـ انه الحجر الذی نقله الامیر **محمود** من سومناة. قرأ **ابن کثیر** مناءة بالمد و الهمزه اشتقاقاً من. مناه یمنیه اذا قطعه، قیل ـ کانوا یذبحون عندها القرابین ومنه سمّی منا لانّ هناک تذبح النسائک[3] وفی الایة تقدیم وتأخیر مجازها:

۱ ـ سمرة درختی کوچک است دارای برگهائی خرد وخارهائی کوتاه، دانه هایی ریز ازآن بدست میآید.
۲ ـ یلتّ از لتّ بمعنی آمیختن سویق باچیزی ۳ ـ تذبح النسائک، کذا ..؟ وظاهراً یذبح الناسک است.

افرأيتم اللات والعزى الاخرى ومناة الثالثة ، و تأويل الاية :
افرأيتم هذه الاوثان والاصنام التى تعبدونها هل تقدرهى ان تخلق ماخلق الله بقدرته من الآيات الكبرى ، ثم قال للذين كانوا يعبدون الملئكة فيقولون هم بنات الله، منكراً عليهم :

« ألكم الذكر » ترضونه لانفسكم « و له الانثى » و انتم تكرهونها ولا ترضونها لانفسكم.

« تلك اذاً قسمة ضيزى » اى ـ قسمة عوجاء غير معتدله ان يكون لكم الذكور ولله الاناث. قرء **ابن كثير** ـ ضئزى بالهمزه وهمالغتان، يقال ـ ضاز يضيز ضيزا و ضاز يضوز ضوزا و ضأز يضأز ضأزاً اذا ظُلم و نقص وجار فى القضية و تقدير ضيزى من الكلام فُعلى بضم الفاء لانها صفة والصفات لاتكون الّا فُعلى بضم الفاء كالحبلى وبشرى وانثى اوفَعلى بفتح الفاء نحو غضبى وسكرى وعطشى وليس فى كلام العرب فعلى بكسر الفاء فى النعوت، انّمايكون فى الاسماء، مثل ذكرى وشعرى، غيرانهم كرهوا ضم الضاد و خافوا انقلاب الياء و اواً وهو من باب الياء فكسروا الضاد لهذه العلة كما قالوا فى جمع ابيض بيض واصله بُيض كالاحمر و الحمر و الاصفر و الصّفر. فاما من قال ضاز يضوز ، فالاسم منه ضوزى مثل شورى.

« ان هى الاسماء سمّيتموها انتم و آباؤكم » هذا دليل على قدم اسماء الله عزوجل وانها اسماء له لم تزل وليست من تسميةِ الخلق اياه بها. « ما انزل الله بها من سلطان » اى ـ من عذر وحجة لمن يعبدها « ان يتّبعون الا الظن » اى ما يتبعون فى ذلك الا الظن دون اليقين « وما تهوى الانفس » اى ـ ويتبعون ما يوافق اهواءهم فى عبادتهم الاصنام « و لقد جائهم من ربهم الهدى » اى ـ البيان بالكتاب و الرسول انها ليست بآلهة وان العبادة لا تصلح الا للواحد القهار.

« ام للانسان ماتمنّى » يظن الكافر انّ له مايتمى ويشتهى من شفاعة الاصنام كما ظنّوا وتمنّوا.

« بل لله الآخرة والاولى » خلقاً وملكاً يعطى مايشاء ويمنع ما يشاء لا ما تمنّى الانسان واشتهى.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : الا ماتمنّى آمنه و مسلماً غلط است وصحيح لاما تمنى است

و قیل -ام للانسان مااشتهی من طول الحیوة و ان لابعث ولاحشر.

« فلله الاخرة » یعنی- باعطاء الثواب والکرامة و الشفاعة « والاولی » یعنی - باعطاء المعرفة و التوفیق.

« و کم من ملک فی السموات » ممن یعبدهم هؤلاء الکفارو یرجون شفاعتهم عندالله ، «لاتغنی شفاعتهم شیأ الا من بعدان یاذن الله» فی الشفاعة «لمن یشاء و یرضی» من اهل التوحید. قال **ابن عباس**- یرید-لاتشفع الملائکه الالمن رضی الله عنه وقوله : « لمن » یجوز للشافع و یجوز للمشفوع له.

« انّ الذین لایؤمنون بالآخرة لیسمّون الملائکة تسمیة الانثی » ای- بتسمیة الانثی حین قالوا - ابهم بنات الله.

« وما لهم به » ای- بمایقولون « من علم ان یتّبعون الاالظن » وهو تقلید الآباء « وان الظن لایغنی من الحق شیئا » والحق بمعنی العلم ای- لایقوم الظن مقام العلم. وقیل- الحق بمعنی العذاب ای- ان ظنّهم لایدفع عنهم من العذاب شیأ.

« فأعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » هذا التولّی هو التکذیب و الصدّعن الایمان ومعنی الاعراض منسوخ بآیة السیف « ولم یُردالاالحیوة الدنیا» یعنی- **اباجهل** و اصحابه. ثم صغّر رأیهم فقال-

« ذلک مبلغهم من العلم » ای- ذلک نهایة علمهم وقدرعقولهم اَن آثروا الدنیا علی الاخرة. وقیل - لم یبلغوا من العلم الاظنّهم ان الملئکة بنات الله وانّها تشفع لهم،فاعتمدوا ذلک واعرضوا عن **القران** والایمان، وقیل - معناه- علموا مایحتاجون الیه فی معاشهم و نبذوا الآخرة من وراء ظهورهم.

« ان ربک » یا **محمد** « هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله » دینه « وهوا علم بمن اهتدی » لدینه ، هذا متعلّق بقوله : « فاعرض» ، والمعنی - کِلْهم الیّ فانّی عالم بالفریقین اجازی محسنهم و مسیئهم.

« ولله مافی السموات وما فی الارض» مُلکاً وملکاً « لیجزی الذین اسأوا بما عملوا»، ای- الذین اشرکوا علی شرکهم «ویجزی الذین احسنوا» ای- الذین آمنوا بالحسنی ای - بالجنّة یعنی - له الملک وله الحکم، یتصرّف فی ملکه بحسب مشیّته ، ثم وصفهم فقال-

« الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش » قيل۔ «كبائر الاثم » الشرك بالله و الفواحش المعاصی کلّها. و قیل۔ «کبائر الاثم » ماله حدّ فی الدنیا و الفواحش الزنا خاصّةً .وسئل النبی (ص) عن اکبر الکبائر فقال ۔ ان تدعولله نداً وهوخلقك، و ان تقتل ولدك مخافة ان یاکل معك وان تزانی حلیلة جارك وقوله : « الااللمم» قال **ابن عباس** ۔ معناه۔ الا ان یلمّ بالفاحشة مرّة ثم یتوب و لم یثبت علیها فانّالله یقبل توبته ، الم تسمع ان النبی (ص) کان یقول۔

ان تغفر اللهم تغفر جما و ایّ عبدلك لا المّا .

وقال**عبدالله بن عمرو بن العاص** ۔ اللمم ما دون الشّرك . وقال**ابوصالح**۔ سئلت عن قول‌الله عزوجل « الااللمم » فقلت ۔ هوالرجل یلمّ بالذنب ثم لایعاوده فذکرت ذلك **لابن‌عباس** ، فقال ۔ اعانك علیها ملك کریم. واصل اللمم والالمام ما یعمله الانسان الحین بعدالحین ولا یکون له عادة ولا اقامة علیه. فعلی هذا، الاستثناء صحیح ، واللمم من الکبائر و الفواحش ، وقال قوم ۔ هو استثناء منقطع مجازه ۔ لکن اللمم ولم یجعلوا اللمم من‌الکبائر و الفواحش، ثم‌اختلفوا فی‌معناه، فقال بعضهم ۔ هوماسلف فی‌الجاهلیّة فلا یؤاخذهم الله به و ذالك انّ المشرکین قالوا للمسلمین ۔ انّهم کانوا بالامس یعملون معنا ،فانزل‌الله هذه الایة، وقال‌بعضهم۔هوصغار الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة.

قال**عبدالله بن مسعود** ۔ العینان تزنیان وزناهما النظر، والشفتان تزنیان وزناهما التقبیل ، و الیدان تزنیان وزناهما اللمس ، و الرجلان تزنیان وزناهما المشی ویصدّق ذلك ویکذّبه الفرج فان واقع فذلك زناءٌ وان لم یواقع فهولمم. وقال **الکلبی** ۔ اللمم علی وجهین : کلّ ذنب‌لم یذکرالله علیه حدّاً فی الدنیا و لا عذاباً فی‌الآخرة فذلك الذی تکفّره الصلوات ما لم یبلغ الکبائر و الفواحش. والوجه الآخر هو الذنب‌العظیم یلمّ به المسلم المرّة بعد المرّة فیتوب منه وقال**الحسین‌بن‌الفضل** اللَمَم النظرة من غیر تعمّد فهو مغفور فان اعاد النظرة فلیس بلمم وهو مذنب وقیل ۔ اللمم النکاح.

و قال **محمدبن الحنفیّة** ۔ کلّ ماهممت به من خیر و شرّ فهولمم ودلیله

قوله (ص) : **ان** للشیطان لمّة و للملک لمّة،فلمّة الشیطان الوسوسة ولمّة الملک الالهام. **قوله** : «ان ربک واسع المغفرة» قال **ابن عباس** - واسع المغفرة لمن فعل ذلک وتاب تمّ الکلام هاهنا،ثم قال - «هوا علم بکم اذ انشأکم من الارض» ابتداکم فیها- یعنی- **آدم** علیه السلام «و اذانتم اجنّة» جمع جنین سمّی جنیناً لاجتنانه فی البطن ، «فی بطون امّهاتکم» قد علم الله فی هذا الاحوال مایکون منکم، «فلاتزکّوا انفسکم» فلاتبرّئوها عن الآثام ولاتمدحوها بحسن اعمالکم.

قال **الکلبی** و **مقاتل** - کان نابس یعملون اعمالاحسنة فزکّوا انفسهم وقالوا- صلوتنا و صیامنا و حجّنا، فانزل الله هذه الایة - «هواعلم بمن اتّقی» و بمن لم یتّق منکم. قال النبی (ص) - اذا رایتم المدّاحین فاحثوا فی وجوههم التراب و قیل - کانت الیهود تقول اذاهلک لهم صبیّ - هو صدّیق ، فبلغ ذلک النبی (ص) فقال - کذبت الیهود ما من نسمة یخلقه الله فی بطن امّه الّا هو شقیّ اوسعید فانزل الله «هو اعلم بکم اذ انشأکم من الارض»... الایة.

«افرایت الذی تولّی»

«واعطی قلیلاً واکدی» نزلت فی **ابی جهل** کان یستمع الی القرآن ثم یعرض عنه وکان یبخل ، قال الشاعر فیه و فی اخیه **الحارث** شعراً :

لعمرک مایغنی هشام غناهم ، ومایجمعان من مأین ومن الف
یقولان نستغنی ووالله ماالغنی من المال الامایعفّ ومایکف.

وقوله: «اکدی» ای- قطع العطاء ، واصله من قول العرب- اکدی الحافر ای- بلغ الکدیة وهی حجرصلب لایعمل فیه المعول فیترک الحفر ، فصار مثلا لکلّ من منع خیره ویقال للبخیل - مکدّ.

«اعنده علم الغیب فهویری» هذه الرؤیة هی العلم ، ای - فهو یعلم، یجوز للاعمی ان یقول - رایت فلاناً فصیحاً ای- علمته ووجدته فصیحاً وتاویل الایة- هذا المعطی قلیلاً المکدی عالم بالغیب فیعلم طول عمره فیبخل بماله..؟ وقیل - نزلت فی **الولید بن المغیرة** کان قد اتّبع النبی (ص) فی دینه فعیّره بعض المشرکین و قال له - اترکت دین الاشیاخ وضلّلتهم قال- انّی خشیت عذاب الله،فضمن الذی عاتبه ان هو

اعطاه كذا من ماله و رجع الى شركه ان يتحمّل عنه عذاب‌الله فرجع **الوليد** الى الشّرك واعطى الذى عيّره بعض ذلك‌المال‌الذى ضمن ومنعه تمامه ، فانزل‌الله ـ «افرايت الذى تولّى » ادبرعن الايمان و «اعطى» صاحبه « قليلاً » ثم «اكدى» بخل بالباقى « اعنده علم‌الغيب فهويرى »ماغاب عنه ويعلم ان‌صاحبه يتحمل عنه عذابه .؟وقيل ـ نزلت فى **العاص‌بن‌و ائل السّهمى** لانه كان ربما يوافق النبى (ص) فى بعض الامور وكان يقول ـ والله ما يامرنا **محمد** الا بمكارم‌الاخلاق فذلك قوله :

«اعطى‌قليلاً واكدى» اى ـ قطع ولم‌يؤمن به وقيل ـ هوالمنافق‌الذى يعين على‌الجهاد قليلا ثم يقطع ذلك « اعنده علم الغيب فهويرى » ماصنعه حقاً.

« ام لم ينبأ » لم يخبر « بما فى صحف موسى » .

« و ابراهيم‌الذى وفّى » ما ارسل به من تبليغ رسالة‌الله وهى قوله :

«الّاتزر وازرة وزراخرى» قال **ابن‌عباس** ـ كانواقبل **ابراهيم** يؤخذالرجل بذنب غيره يُقتل‌الاب بالابن والاخ بالاخ والزوج بامراته و السّيد بعبده حتى جاء **ابراهيم** فنهاهم عن ذلك وبلغهم عن‌الله « الّاتزر وازرة وزراخرى » اى ـ لايؤخذ احدٌ بذنب غيره .وفى‌الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال ـ نزلت على **ابراهيم** عشر صحائف و على **موسى** قبل‌**التوراة** عشرصحائف. قوله : «الذى‌وفّى» قرء مشدّداً و مخفّفاً فاذا شدّدت فهو توفية عدد الامور التى امر بها من ذبح الولد و الصبر على‌النار والاختتان والهجرة و ترك اهله وولده بواد غير ذى‌ذرع وتوفية عمل يومه باربع ركعات اوّل النهار و هى صلوة الضحى. عن**ابى‌ذر** عن النبى (ص) عن‌الله تبارك و تعالى قال ـ ابن آدم اركع لى اربع ركعات من اول النهار اكفك آخره. واذا خفّفت فهومن الوفاء وهوقضاء ما عهدونذر .

روى انّ **ابراهيم** كان قد عهد ان لايسئل مخلوقاً شيئاً ، فلمّا قُذف فى النار واتاه **جبرئيل** فقال ـ الك حاجة فقال ـ امّا اليك فلا فاثنى‌الله سبحانه‌عليه بقيامه بما قال و وفائه بما عهد فقال تعالى ـ « و ابراهيم الذى وفّى » و قيل ـ وفّى سهام الاسلام و هو قوله : « واذ ابتلى ابراهيم به بكلمات فاتمّهن ».

قوله : « و ان ليس للانسان الاماسعىٰ » يعنى ـ وكان فى صحف **موسى**

و **ابراهیم** ان لیس للانسان الاثواب ما عمل من خیر او شرّ وما عمل غیره فلیس له ولاعلیه. قال **ابن‌عباس** - هذا منسوخ بقوله :

« والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنابهم ذریاتهم. »

فادخل الابناء بصلاح الآباء الجنة. قال **عکرمه** - کان ذلک لقوم **ابراهیم وموسی** فامّا هذه الامّة فلهم ماسعوا وما سعی غیرهم ، فمن یصدّق عنه او یصام له او یحجّ عنه لاحق به وان لم یأمر. وفی الخبر - انّ سعداً سأل رسول‌الله (ص) - هل لامّی ان تطوّعت عنها قال - نعم و روی انّ امراة سالته فقالت - انّ ابی مات ولم یحجّ، قال- فحجّی عنه. و قال (ص) اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلث : صدقة جاریه اوعلم ینتفع به او وولد صالح یدعواله. وقال **الربیع بن‌انس** - « وان لیس للانسان الاماسعی » یعنی - الکافر فامّا المؤمن فله ما سعی و ماسُعی له. وقیل - لیس للکافر الاما عمله فیثاب علیه فی الدنیا حتی لایبقی له فی الآخرة خیر.

دعا **عبدالله بن طاهر** والی **خراسان** ، **الحسین بن الفضل** فقال - اشکل علیّ ثلث آیات دعوتک لتکشفهالی ، قال - وماهی ایها الامیر. قال - قوله تعالی فی وصف ابن آدم : « فاصبح من النادمین » وصحّ الخبر بانّ الندم توبة.

و قوله : « کلّ یوم هو فی شأن » وصحّ فی الخبر بانّ القلم جفّ بما هو کائن الی یوم القیامة.

و قوله : « و ان لیس للانسان الا ماسعی » فمابال الاضعاف.

فقال **الحسین بن فضل** - یجوز ان لایکون ندم **قابیل** توبة له و یکون ندم هذه الامّة توبة لان‌الله تعالی خصّ هذه الامّة بخصائص لم یشرکهم فیها الامم. و فیه قول آخر وهوان ندم **قابیل** لم یکن علی قتل **هابیل** انمّا کان علی حمله.

وامّا قوله : « وان لیس للانسان الاماسعی » یعنی - من طریق العدل و مجاز الآیة: « لیس للانسان الاماسعی» عدلا ولی ان اجزیه بواحد الفاً فضلا.

واما قوله : « کل یوم هو فی شأن » فانه شؤن یعیدها لاشؤن یبدئها و مجاز الآیة: سوق المقادیر الی المواقیت.

قال ـ فقام **عبدالله بن طاهر** و قبّل رأسه و سوّغ [1] خراجه قيل ـ و كان خراجه . خمسون الف درهم .

« وانّ سعيه سوف يرى » في ديوانه وميزانه يوم القيمة، هذا كقوله :
« فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره » .
« ثم يجزاه الجزاء الاوفى » يعني ـ الاكمل و الاتمّ بالحَسَن حسناً وبالسّيئ سيأً .

« و انّ الى ربك المنتهى » اي ـ منتهى الخلق ومصيرهم اليه وهويجازيهم باعمالهم .وقيل ـ منه ابتداء المنّة واليه انتهاء الآمال . وقيل ـ معناه ـ اذا انتهى الكلام الىالله فامسكوا ومن تعاطى ذلك هلك .

و في ذلك ماروى **انس** عن النبي (ص) قال ـ اذا ذكرالله فانتهوا . و روى **ابيّ بن كعب** عن النبي (ص) في قوله: «وانّ الى ربك المنتهى»قال ـ لافكرة فيالرب .
و هذا مثل ما روى عن **ابي هريرة** مرفوعاً ـ تفكّروا فيالخلق ولا تتفكّروا فيالخالق فانه لاتحيط بهالفكرة .

« وانّه هواضحك و ابكى » فهذا يدلّ على انّ كلّ مايعمله الانسان فبقضائه وخلقه حتىالضحك والبكاء .قال **مجاهد والكلبي** ـ اضحك اهل الجنة وابكى اهل النار في النار .وقال **الضحاك** ـ اضحك الارض بالنبات وابكىالسماء بالمطر .وقيل ـ معناه ـ افرح واحزن .لان الفرح يجلب الضحك و الحزن يجلب البكاء . روى عن **عايشه** قالت ـ مرّالنبي (ص) على قوم يضحكون، فقال ـ لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا ولضحكتم قليلاً ، فنزل عليه **جبرئيل** فقال ـ ان الله عزوجل يقول ـ « و انه هو اضحك و ابكى » فرجع اليهم فقال ـ ما خطوت اربعين خطوة حتى اتاني **جبرئيل** فقال ـ ائت هؤلاء فقل لهم ـ انالله عزوجل يقول ـ هواضحك وابكى .

و سئل **طاهر المقدسيّ** اتضحك الملئكة فقال ـ ماضحك من دون العرش منذ خلقت جهنم وقيل **لعمر** ـ هل كان اصحاب رسولالله (ص) يضحكون ،قال ـ نعم والله والايمان اثبت فيقلوبهم من الجبال الرواسى .

---

۱ ـ سوّغ الامر : بخشيد آن را و واگذاركرد (المنجد) .

وعن **سماك بن حرب** قال-قلت **لجابر بن سمرة**- اكنت تجالس النبی(ص) قال - نعم و كان اصحابه يجلسون فيتناشدون الشعر ويذكرون اشياء من امر الجاهلية فيضحكون ويتبسّم معهم اذا ضحكوا يعني- النبی(ص). وقال **ذوالنون** فی قوله: اضحك و ابكى - ای - اضحك قلوب العارفين بشمس معرفته و ابكى قلوب العاصين بظلمة معصيته. وقال **سهل**- اضحك المطيع بالرحمة وابكى العاصی بالسخطة. وقيل- اضحك المؤمن فی الآخرة و ابكاه فی الدنيا. واضحك الكافر فی الدنيا وابكاه فی الاخرة -وقيل- معناه- خلق القوّتين اللتين منهما ينبعث الضحك والبكاء والانسان لا يعلم ما تلك القوّة.

« وانّه هو امات واحيى» ای- امات فی الدنيا واحيى للبعث: وقيل- امات فی الدنيا واحيى فی القبر اِمّا للراحة واِمّا للاحساس بالعقوبة. وقيل - امات الآباء واحيى الابناء. وقيل- امات الكافر بالنكرة واحيى المؤمن بالمعرفة. وقيل - خلق الموت والحيوة.

« و انه خلق الزوجين الذكر والانثى » الذكر زوج الانثى و الانثى زوج الذكر.

« من نطفة اذا تمنى» ای- تصبّ فی الرحم، وقيل- يقدّر منها الولد، اذ ليس كلّ منّى يصير ولداً، يقال - منيت الشئ اذا قدّرته والمنىّ الماء يقدّر منه الولد وسمّيت المنيّة لانها مقدّرة و اصلها ممنيّة.

« وانّ عليه النشاة الاخرى» الاحياء بعد الموت. ای -عليه تصديق ما اخبر به من اعادتهم بعد الموت للجزاء ثواباً وعقاباً. والنشاة نشاتان: نشاة فی الرحم و هی النشأة الاولى فی **سورة الواقعه** و هذه نشاة الآخرة و هی نشاة البعث كقوله: « ثم الله ينشئ النشأة الاخرة ». تقول- انشاته نشأة و نشاءة كقوله : انبتته نباتاً.

« وانّه هو اغنى واقنى» اغنى الناس بالاموال[1] واقنى- اعطى القنية، وهی اصول الاموال و مايدّخرونه بعد الكفاية. وقيل -هو كلّ منتج اومغلّ من زرع اوضرع. وقال **ابن عباس** -اغنى بالمال واقنى، ای-ارضى بما اعطى وقال **الحسن**-اقنى ای- اخدم وقال **ابن زيد**- اغنى ای - اكثر، واقنى ای - اقلّ، وقرأ-« يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر».

« و انّه هو رب الشعرى » **الشعرى** كوكب خلف **الجوزآء** كانت **خزاعة**

---

۱ - در نسخهٔ ج : اغنى بالاموال بحذف كلمهٔ «الناس»

تعبده فی الجاهلیة فاعلم الله عزوجل انه خالقها. و هما شعریان: الغمیصاء و العبور(۱) و المجرّة بینهما وارادها هنا الشعری العبور و هی اشدّهما ضیاءً وخصّت بالذکر لان **اباکبشة** احد اجداد رسول الله(ص) من قبل امّه قال - لااری شمساً ولا قمرا ولا نجما یقطع السماء عرضا غیرها، فلیس شیٔ مثلها فعبدها، وعبدها **خزاعة**، فخالفوا **قریشاً** فی عبادة الاوثان، وکانت **قریش** سمّی[۱] **محمداً** (ص) **ابن ابی کبشة** ای - نزع الیه فی مخالفة دیننا کما خالف **ابوکبشة**.

« وانّه اهلک عاداً الاولی ». «انّ» فی هذه الآیات کلها فی محلّ الجرّ بدلا من «سافی صحف موسی». قرء اهل **المدینه** و **ابوعمرو** عاداالّولی بلام مشدّدة بعدالدال والعرب تفعل ذلک فتقول - قم الآن عنّا، ای - قم الآن عنّا وصم الآثنین، ای - صم الاثنین و**عاد** الاولی قوم **هود** اهلکهم الله بالریح.

« وثمود » یعنی - قوم - **صالح**، اهلکهم الله بالصیحة «فماابقی» ای - لم یترک منهم احدا.

« و قوم نوح من قبل » ای - اهلک قوم **نوح** من قبل **عاد** و **ثمود** «انّهم» یعنی - قوم **نوح** « کانوا هم اظلم واطغی » من **عاد** و**ثمود** لطول دعوة **نوح** ایاهم وعتوّهم علی الله بالمعصیة والتکذیب، دعاهم نوح الف سنة الا خمسین عاماً «فما آمن معه الا قلیل».

«والمؤتفکة» ای - المنقلبة یعنی - قری قوم **لوط**: **صبوا ایم وداد وما وعامورا وسدوم** ائتفکت باهلها ای - انقلبت «اهوی» ای - اهویها **جبرئیل**، یعنی - رفعها ثم قلّبها. وقیل - اهواها جعلها تهوی. وقیل - قلّبها فی موضعها فهوت خسفاً.

« فغشّیها » ای البسها الله «ماغشّی» یعنی - الحجارة المنضوده المسوّمة، وابهم لیکون اوقع فی القلوب.

« فبایّ آلآء ربک تتماری » ای - تشکّ و تجادل ایها الانسان بما اولاک من النعم او بما کفاک من النقم...؟ وقیل - بایّ نعم ربک الدالة علی وحدانیته تشکّ...؟. قیل - اراد بهذا المخاطب **الولید بن المغیرة** من عند اهل التفسیر(۲).

---

۱ - در نسخهٔ ج یکجا غبور و یکجا عبور آمده و صحیح عبور با عین است. ۲ - جملهٔ « من عند اهل التفسیر » در نسخهٔ ج وجود ندارد.

« هذا نذیر » یعنی **محمداً** (ص) « من النُّذُر الاولی» ای رسول من الرسل. و النذیر بمعنی المنذر ای -ارسل الیکم بالانذار کما ارسل غیره من الانبیاء الی قومهم. وقیل - معناه - هذا الذی انذرتکم به من وقایع الامم الخالیة العاصیة فی صحف **ابراهیم** و **موسی.**

« ازفت الازفة » ای - قربت القیامة.

« لیس لها من دون الله کاشفة » ای- دافعة، وقیل -لایکشف وقتها ولا یزیل غطاؤها احد دون الله، کقوله: « لا یجلّیها لوقتها الّا هو». والهاء فیه للمبالغة او علی تقدیر نفس کاشفة ،وقیل - هی مصدر کالطاغیة والکاذبة. ثم قال لمشرکی العرب :

« افمن هذا الحدیث» یعنی-آمن هذا **القرآن** الذی یقرء علیکم **محمد** «تعجبون» کقوله : «اکان للناس عجبا...» الایة.

« وتضحکون » استهزاء «ولا تبکون » ممّا فیه من الوعید.

« وانتم سامدون » لاهون غافلون. وقیل - السمود لغة یمانیّة لکل لاعب اوراقص فی شرب او لهو او نوح وقال **عبدالله بن الزبیر:**

و فی الحدثان نسوة آل حرب بمقدار سمدن له سمودا

فردّ شعورهن السود بیضا و ردّ وجوههن البیض سودا

سمدن ای -زفن[1] ونحن ورفعن ایدیهن والمعنی- انهم کانوا اذا سمعوا القرآن عارضوه بالغناء واللهو لیشغلوا الناس عن استماعه. وعن **ابی هریرة** قال - لمّا نزلت هذه الایة بکی اهل الصّفة حتی جری دموعهم علی خدودهم فلمّا سمع رسول الله (ص) حنینهم بکی معهم فبکینا ببکائه ، فقال (ص) - لایلج النار من بکی من خشیة الله ولا یدخل الجنة مصرّ علی معصیة الله ولولم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ثم یغفر لهم.

و روی ان النبی (ص) نزل علیه **جبرئیل** و عنده رجل یبکی فقال له - من هذا، فقال - فلان ، فقال **جبرئیل** -انّا نزن اعمال بنی آدم کلّها الا البکاء فان الله عزوجل لیطفی بالدمعة بحورا من نیران جهنم. وروی انّ النبی (ص) ما رؤی ضاحکاً بعد نزول هذه الایة وقال (ص) - انّ هذا **القرآن** نزل بحزن فاذا قرأتموه فابکوا فان لم تبکوا فتباکوا.

---

۱ - از زفن بمعنی رقص ودست افشانی.

« فاسجدوا لله واعبدوا » ای صلّوا لله و وحّدوه. روی **عکرمة** عن **ابن‌عباس** قال ـ قرأ رسول الله (ص) **سورة‌النجم** فسجد فیها وسجد معه المسلمون والمشرکون و الجن و الانس. وعن **عبدالله** قال ـ اول سورة انزلت فیها سجدة ، **النجم** فسجد رسول‌الله(ص) و سجد من خلفه الارجلا رایته اخذ کفّا من تراب فسجد علیه فرایته بعد ذلک قُتل کافراً وهو **امیّة بن خلف**.

وعن **زیدبن ثابت** قال ـ قرأت علی‌النبی (ص) **والنجم** فلم یسجد فیها و هذا دلیل علی‌انّ سجود التلاوة غیرواجب وقال **عمربن‌الخطاب** ـ انّ الله لم یکتبهاعلینا الا ان نشاء و هوقول **الشافعی واحمد** وذهب قوم الی وجوب سجود التلاوة علی القاریٔ والمستمع جمیعاً وهوقول **سفیان‌الثوری** واصحاب الرأی[1].

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. اسم یدلّ علی جلال من لم یزل. اسم یخبرعن جمال من لم یزل. اسم ینبّه علی اقبال من لم یزل. اسم یشیر الی افضال من لم یزل. فالعارف شهد جلاله فطاش والصفیّ شهد جماله فعاش والولیّ شهد اقباله فارتاش(۲).

نام خداوندی که اورا جلال بی‌زوال است وجمال بر کمال. جلال اوآتش عالم‌سوزاست وجمال او نور جهان‌افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال اوآسایش جان ممتحنان. جلال اوغارت کنندهٔ دلی که درو رخت نهد ، جمال اوچون جلوه‌گردد غمان از دل بر کند.

عارف بجلال او نگرد بنالد ، محب بجمال او نگرد بنازد. آن یکی مینالد از بیم فصال ، این یکی می‌نازد بامید وصال. بیچاره کسی‌که نام او شنود و نه ازجمال او خبردارد نه از جمال او اثر بیند.

می‌نداند که این نام کهسار را بلاله‌آرد ، و دل بیداران را بناله آرد. سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت رباید. دلهاء عارفان بجوش آرد عاصیانرا بفریاد وخروش آرد.

---

۱ ـ درفقه شیعهٔ امامیه نیز بهنگام قرائت و یا استماع و یامطالعت آخرین آیت سورهٔالنجم سجود واجب است ۲ ـ ارتیاش رفاه وخوشی وشاید مأخوذ از اراش‌الله زیداً. انمشه‌باشد.

نامِ تو بصد معنی نقاش نگارند　　　بر یاد تو و نام تومی‌جان بسپارند

آن عزیزی پیوسته درهمه حال بهمه اوقات این نام همی گفت ، بعد از وفات او بخواب دیدند که حالت چیست ، گفت ـ

نجوت من الجحیم و وصلت الی دارالنعیم ببرکة بسم‌الله الرحمن الرحیم.

رستم از جحیم. رسیدم بدارالنعیم ازبرکات این نامِ عظیم. و یاد کردیم : بسم الله الرحمن الرحیم.

« و النجم اذا هوی » بدان که حق جل و جلاله و تقدست اسماؤه اندرین سوره ، ازمعراج مهترعالم سیدولد **آدم** وسفر کردن وی بآسمان وباز گشتن ازمشاهده و عیان خبرداد تاامت وی بدانستن این قصه روح را روح دهندودل را نوروسرور افزایند. درابتداء سورهٔ **بنی‌اسرائیل** قصهٔ رفتن وی یاد کرد وتعظیم آنرا تنزیه خود جلّ جلاله درپیش داشت :

« سبحان‌الذی اسری بعبده ». واندرین سورة باز گشت وی ازحضرت بیان کرد و تشریف او را بشخص قسم یاد کرد گفت : « و النجم اذاهوی ».

بآن ستارهٔروشن،بآن‌ماه‌دو هفته، بآن چراغ افروخته،آنگه که ازحضرت عیان باز گشت ، شخص او مقامِ قربت دیده ، دل او روح مشاهدت یافته ، سرّ او بدولت مواصلت رسیده ، در خلوت او ادنی بر بساط انبساط راز شنیده.

و بدانک رفتن آن سیّد بآن منزل غریب نبود ، اما آرام وی درین منزل عجیب بود ، زیراکه خلق عالم درظلمت بعد بودند وآن مهتر درنور زلفت وقربت بود. چون آن مهتر عالم **جبرئیل** را درمقام معلوم خود بگذاشت و بر گذشت ، اسرار انوارظاهروباطنِ اورا بجذب حضرت سپرد ، تااندر دریا نور وبحرعظمت غوص کرد ورفرف شرف را بپای‌همت بسپرد وچنانک مغناطیس‌آهن را بخود جذب کند ، شرفات[1] عرش مجید آن مهتر را بخود جذب کرد وازعرش‌مجید قصد حضرت قاب قوسین کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهدهٔ جلال تکیه گاه ساخت ، تنزیل عزیز این اسرار در رموز این کلمات بیان کرد که :

۱ ـ شرفات جمع شرفه بمعنی‌قصر وبلندترین قسمت یک کاخ بزرگ.

« ثم دنا فتدلّی فکان قاب قوسین اوادنی ».

ازجمله خلایق ، درعالم حقایق، کسی بزر گوارتر از**محمد مصطفی**نبود.

مراد اصلی ازحکم الهی بروفق علم ازلی ابداع حالت واظهار جلالت آن مهتر بود. اول جوهری که از امر کن خلعت یافت وآفتاب لطف حق برو تافت، جان پاك آن مهتر بود.

هنوز نه‌عرش‌بود نه فرش، نه زحمت شب ونه رحمت روز ، که صنع الهی مرو را از مستودع علم ازل بمستقّر مجدابد آورد ودر روضهٔ رضا برمقام مشاهده اورا جلوه کرد وهرچه بعد ازو موجود گشت طفیل وجوداو بود وهرچه بوهم خلق درآید ازالفت وزلفت ورأفت ورحمت وسیادت وسعادت ، برفرق ذات وصفات او نثار کرد ، آنگه مر اورا بقالب **آدم صفی** درآود و بمدارج تلوین ومناهج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشاند و مرو را امر کرد تاخلائق را بحضرت دین دعوت کند. گم شدگان را براه بازآرد وروندگانرا بدرگاه خواند.

گوئی بازی بود آن مهتر بردست فضل آموخته ، بربساط قربت و زلفت پرورش داده ، وازجمعیت مشاهدهٔ اورابتفرقهٔ دعوت درآورده تاعالمی‌را صید کند، همه را پیش لطف وقهرحق بدارد. امروز همه را بشریعت شکارخود گرداند وفردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت کردند ، از هر گوشه[1] طلیعهٔ بلا سر بر آورد وازآسمان فطرت باران محنت باریدن گرفت، **قرآن** قدیم ازقصهٔ غصهٔ ایشان چنین خبرمیدهد که:

« ولنبلونّکم بشیء من الخوف والجوع » وقال تعالی- « لتبلونّ فی اموالکم وانفسکم... الآیة ».

ای جوانمرد ، هر که خیمه بر سر کوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن جفا چاره نبود. مادام تاقدم درعالم‌عافیت داری ، همه عالم بساط توبود ، چون قدم در عالم عشق نهادی ، بزنجیر زحیرت[2] برعقابین[3] بلا پیچند واز حلقهٔ درِبی نیازی، حلق نیازت را برآویزند.

---

۱ - درنسخهٔ ج : از بهرگوشه . ۲ - کذا .. ظاهراً زجرت ۳ - عقابین : خارهای آهنین .

اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار، ندآء هل من مزید می‌زنی ورنه که ازالم زخم تیغ قهر، لاطاقة برآری. تازیانهٔ عتاب برسرت فرو گذارند و گویند:

چون دانستی که‌نیست مهر تودرست   چندنیّت هوآء ما نبایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت وعزیزان حضرت نبوة بغایت رسید واذی کفار وطعن ایشان ازحد در گذشت، فرمان‌آمد **بجبرئیل** پیک حضرت، بریدرحمت سفیررسالت که - ای **جبرئیل** دلهاآن مؤمنان وعزیزان صحابه درحیرت و غصه مانده وسینهاشان‌معدن اندوه وحسرت شده، تاناکه خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف کرم[1] که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته ایم وآن طرف وغرف که نام زدایشان کرده ایم، برخیز وطبقات آسمان گذار کن وبعالم سفلی سفری کن، بدرگاه **محمد عربی** شو، آن مهتر عالم وسید ولد آدم که پیغامبر ایشانست وپیغام رسان ما، بگوی تا بحضرت آید ومآل و مرجع ایشان بیند وآن و ناز ونعیم وفوز عظیم که ایشانرا ساخته بازگوید ودل ایشانرا مرهم نهد، تا آن مشقت وبلا که دردنیا می‌کشند بامید این کرامت وعطا برایشان آسان شود.

ای**محمد**، یاران خودرا گوی - ازحلاوت حلوا وصال[2] کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد.

آنکس که طمع دارد بمُلک کبیر، درجوار خداوند کریم، برديدار ورضا ذوالجلال عظیم، کم ازآن نباشد که درین‌زندان دنیا، روزی چند، بارمحنت بکشد و بامید آن نعمت، این محنت دولت انگارد.

چنانک آن **پیرطریقت** گفته - الهی، برامید وصل چندان اشک باریدم که برآب چشم خویش تخم درد بکاریدم،

و رسعادت ازلی دریابم   این درد پسندیدم
وردیده من روزی برتو آید   آن‌محنت همه‌دولت انگاریدم.

درخبرست که - **مصطفی** (ص) بامداد آن‌روز که شبانگاه بمعراج‌بود از

---

۱ - کذا ... و ظاهراً انواع نعم صحیح است، تطابق قافیه نعم و کرم نیز مؤید آنست.
۲ - درنسخهٔ ج: حلواء وصال

بدایت سفر خود برزمین تابه **بیت مقدس** خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند وقبول کردند واین خبر در **مکه** منتشر گشت و **ابوبکرصدّیق** آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، **بوجهل** چون این خبر بشنید، باخود گفت - اگر هیچ ممکن شود که **بو بکر** را از اتّباع **محمد** بسببی برتوان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه **بوبکر** شد، مرورا گفت - ای پسر **بوقحافه**، این یارتو **محمد** محالی میگوید که هیچ عاقل مرآنرا قبول نکند، می گوید - دوش ازین مسجد برفته‌ام و به **بیت مقدس** شده‌ام وهم درشب بازآمده‌ام، یا **بابکر** تو باور کن که اندرشبی کسی از **مکه** به **بیت‌مقدس** شود وهم درشب بازآید..؟ که یک ماهه را هست مر کاروان را وسر مرد رونده را، اگرباور داری این خبرمحال، درنقصان عقل توهیچ شک نبود. صدّیق[1] **بوبکر** مرورا تلقین‌داد، جوابی‌محترز، ببیانی‌ملخص، گفت - ان‌قال هوفقدصدق. ای **اباجهل** اگراین‌چه[2] تومیگوئی **محمد** گوید، راست گوید. **بوجهل** از او نومید گشت و **بوبکر** بشتاب آمد بنزدیک رسول وپیش ازآنک بنشت، صادق‌وار وعاشق‌وار گفت - یا رسول‌الله مرا خبرده از آن سفر دوشین تو.

گفت - یا **بابکر** دوش **جبرئیل** آمد وبراق آورد ومرا به **بیت مقدس** برد، ارواح پاك انبیارا دیدم وسادات ملاء اعلی، و ایشانرا امامی کردم و از آنجا بخطّهٔ ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم وهم درشب بخطهٔ **مکه** باز آمدم.

بوبکر گفت - صدقت یا رسول‌الله، بعزت آن خداوند که ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت وشخص اندرین سفر ازمکانی بمکانی برده‌اند، جان مرا اندرصحبت وخدمت توهمی برده‌اند، سفرتو بصورت وقالب بوده و سفرمن درخدمت توبجان وسرّ بوده. مرا بخواب نمودند درخدمت تو وترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، **جبرئیل امین** آمد و آیت آورد - « والذی جاء بالصّدق و صدّق به »

ازاین روز[3] باز لقب **بوبکر**، صدّیق گشت وتاقیام الساعة اهل‌سنت وجماعت

---

۱ - در نسخهٔ ج: صدق آمده و مسلماً غلط است. ۲ - نسخهٔ ج: اگرآنچ ۳ - در نسخهٔ ج: از آنروز باز

اقتدا بوی دارند درتصدیق معراج، وتمامی قصّهٔ معراج ولطائف وحقائق‌آن درافتتاح **سورهٔ بنی اسرائیل** بشرح گفته‌ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید - روایت کرده‌اند که شب معراج چون آن مهتر عالم‌خواست که پای دررکاب نهد براق ازوی برمید، آن‌رمیدن براق ازچه بود..؟

جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر برآورد وبنازید وبخرامید، گفت - ای‌سید، مرا ازتوامیدی باید که بعدازاین روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانک‌امشب به **بیت مقدس** می‌شوی، باید که آنروز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هرکه درشب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد باوی تحقیق کرد و برأفت نبوّت وشفقت رسالت گفت که - درقیامت مرکب من توباشی. آنگه گفت - ای مهتر عالم بااین‌همه ازتو یادگاری خواهم تا برگردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دوتارموی بوی بخشید، براق آنرا بدست نیاز برگردن خود بست وتا قیام‌الساعة درخمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته اند که - براق گفت که - از آن برمیدم که ازدست‌وی بوی بت همی‌آید و **جبرئیل** ازرسول‌سؤال کرد که - این چون‌است ورسول گفت - روزی به بتی برگذشتم و دست فراکردم و گفتم بیچاره بت نداند که ویرا که می پرستد و بیچاره تر آنکس که ویرا پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده‌اند لکن ناقل معتمد نیست واین جواب درست نیست جواب درست‌آنست که اول گفتم.

اگر کسی گوید - چه حکمت بود که شب معراج **موسی** علیه‌السلام باوی سخن گفت درطلب تخفیف نماز وهیچ پیغامبردیگر نگفت.

جواب‌آنست که **موسی** صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت‌کس بلندتر ازمرتبت او نیست و معراج کس و رآء معراج او نیست، امامعراج **موسی** تا**طور** بود ومعراج **محمد** تابساط نور بود و **موسی** را چهل روز

روزه فرمودند وچون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتمسات او بعضی بایجاب مقرون داشتند بعضی نه.

و **محمد** (ص) که درّ یتیم بحر فطرت بود ، اورا خواب آلود بحضرت بردند و در یک لحظه چندین بار تخفیف خواست همه باجابت مقرون گردانیدند ، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت **مصطفی** (ص) و استغفار کند از آن گفت که ـ جوانی را از سرما در گذارنیدند.

واز این عجبتر که موسی چون دیدار خواست که ـ « ارنی انظر الیک » ، او را بصمصام غیرت « لن ترانی » جواب دادند ، پس چون تاوان زدهٔ آن سؤال گشت بغرامت « تبت الیک » وادید آمد، بازچون نوبت **بمصطفی**(ص) رسید دیدهٔ وی را توتیاء غیرت «لاتمدّنّ عینیک » در کشیدند ، گفتند ـ ای**محمد** دیدهٔ که بآن دیده ما را خواهی دید نگر بعاریت بکس ندهی. مهتر، عصابهٔ عزت: « مازاغ البصر وماطغی » بر دیدهٔ خود بست ، بزبان حال گفت :

بربندم چشم خویش نگشایم نیز تاروز زیارت تو ای یارعزیز

لاجرم چون حاضر حضرت گشت، جلال وجمال ذوالجلال بر دیدهٔ او کشف کردند که :

« ماکذب الفؤاد مارای » شعر:

همه تنم دل گردد چو با توراز کنم همه جمال توبینم چودیده باز کنم

ان تذکّرته فکلّی قلوب و ان تأمّلته فکلّی عیون[1]

گفته‌اند موسی چون ازحضرت مناجات باز گشت با وی نور هیبت بود وعظمت، لاجرم هر که دروی نگریست نابینا گشت ، باز **مصطفی** (ص) چون از حضرت مشاهدت باز گشت باوی نور انس بود ، تا هر که دروی نگرید بینائی وی بیفزود. آن مقام اهل تلوین است واین مقام ارباب تمکین.

قوله تعالی :« فاوحی الی عبده ما اوحی» هرچند که این سخن سربسته گفت ومبهم فروگذاشت تعظیم آن حال را وبزرگواری قدر**مصطفی**را(ص)، اما دربعضی

---

۱ ـ وجود واو در آغاز مصرع دوم مخل بوزن شعر است لکن در هردونسخه باواوضبط شده .

کتب آورده‌اند که ـ قومی از یاران پرسیدند از **مصطفی** (ص) که این وحی چه بود، و **مصطفی** آن قدر که حوصلهٔ ایشان بر تافت بیان کرد گفت ـ رب العالمین ازامت من گله کرد گفت ـ یا **محمد**، من که خداوندم بنیک عهدی‌خود برای امّت‌تو دردوزخ هیچ درك نیافریده‌ام وایشان به‌بد عهدی[1] خود خویشتن‌را بجهد در دوزخ افکنند[2]. یا**محمد**،معزّ ومذلّ منم. عزیز اوست که من‌عزیز کنم، ذلیل‌اوست که من ذلیل کنم، ایشان عزّ از جای دیگر می جویند وذلّ از جای دیگر می بینند.

یا **محمد**، عمل فردا امروزازیشان نمی‌خواهم و ایشان رزق فردا امروز می جویند از من.[3]

یا **محمد**، رزقی که ایشانرا نام زد کرده‌ام بدیگری ندهم وایشان عملی که حق‌ماست وسزا ما، بریا بدیگری می‌دهند.

یا **محمد**، نعمت از ماست ودیگری را شکر می کنند.

یا **محمد**؛با این همه اطلب العلل‌لغفران امّتك، بهانه جویم تا ایشانرابآن بهانه بیامرزم.

یا **محمد**، لولانی‌احب المعاتبة لماحاسبتهم، اگرنه آن بودی که‌دوست دارم با ایشان عتاب کردن وبا ایشان سخن گفتن ورنه خود حساب ایشان نکردمی.

یا **محمد**، با امّتهاء[4] پیشین چهارچیز کردم که با امت تونکردم:

قومی‌را بزمین فروبردم. قومی را صورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را بآتش حریق هلاك کردم، واز بهرشرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.

یا**محمد**،این خلوت که ساختم‌باتو،بآن کردم تا باخلق نمایم که تو کیستی و با تو نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون ازدرگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت بارخدایا، امّت مراجمله بمن بخش. فرمان آمد که ـ ای محمد امشب تنها آمده‌ای[5]

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : ببد عهدی. ۲ ـ درنسخهٔ ج : می‌افکنند. ۳ ـ در نسخهٔ ج : از من‌میخواهند.
٤ ـ در نسخهٔ ج : با امتها پیشین. ٥ ـ در نسخهٔ ج : آمده‌ئی

دندان مُزد[1] ترا ثلثی بخشیدم وفردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشم ، تا عالمیان مرتبت ومنزلت توبنزدیک ما بدانند والله الموفق والمعین.

سورة القمر

النوبة الاولى

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان.

«**اقتربت الساعة**» نزدیک آمد رستاخیز ، «**وانشقّ القمر** (١)» و باز شکافت ماه.

«**و ان یروا آیةً**» و اگرچه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ ، «**یُعرضوا**» روی گردانند [و از آن غافل نشینند و نپذیرند]، «**و یقولوا سحر مستمرّ**(٢)» و گویند ـ این جادوئی است شدنی وتباه گشتنی.

«**و کذّبوا**» ودروغ زن گرفتند[رسول را]. «**واتّبعوا اهواءهم**» وبر پی هواءخود رفتند[که کافر شدند]. «**و کلّ امر مستقرّ**(٣)» وهر کاری آخر ورجای[2] خویش آرام گیرد.

«**و لقد جآءهم من الانباء**» وآمد بایشان ازاخبار [پیشینیان]، «**مافیه مُزدَجر** (٤)» آنچ درآن جای آن هست که بآن [از تکذیب پیغامبر] وا ایستند.

«**حکمةٌ بالغة**» [ازین] سخنی راست بر جای خویشتن رسیده که بحاجت خلق سپری، «**فما تغن النُّذُر**(٥)» وچه بکارآید آگاه کنندگان وبیم نمایندگان.

«**فتولَّ عنهم**» روی گردان ازیشان و فروگذار. «**یوم یدعُ الدّاع**» آن روز که باز خواند باز خواننده‌ای، «**الی شیءٍ نُکُر**» با چیزی دشوارمنکر.

«**خُشّعاً ابصارهم**» فرو شکسته وفرو شده چشمها ایشان ، «**یخرجون من الاجداث**» بیرون آیند از گورهاء خود ، «**کأنّهم جراد منتشر**(٧)» گوئی که ایشان ملخان‌اند که می پراکنند.

---

١ ـ انعام پس از اطعام ٢ ـ درنسخهٔ ج برجای.

« مُهطعین الی الدّاع » بسوی **اسرافیل** می‌شتاوند ، چشمها دور بمانده، **« یقول‌الکافرون »** و ناگرویدگان می گویند - **« هذا یوم عَسِرٌ(۸) »** اینت روزی دشوار .

«کذّبت قبلهم قوم نوح » [دروغ شمردند پیغام را] قوم **نوح** ازپیش، « **فکذّبوا عبدنا** » دروغ زن گرفتند رهی مارا ، **« و قالوا مجنون »** و گفتند که- دیوانه‌است،**« وازدُجر(۹) »** ومی‌ترسانیدند اورا ومی‌راندند.

« فدعا ربه » خواند خداوند خویش را، « **انّی مغلوب** » که مرا کم آوردند و باز شکستند ، « **فانتصر (۱۰) »** [مرا ودین خویش] را کین کش.

« ففتحنا ابواب‌السماء » باز گشادیم در هاء[1] آسمان را . « **بماء منهمر(۱۱)** » بآبی سخت بار بزور.

« **و فجّرنا الارضَ** » و بر گشادیم زمین را . «**عیوناً**» چشمه چشمه.

« فالتقی‌الماء» بهم آمد و درهم رسید [هردو] آب [آب آسمان و آب زمین] ، « **علی‌امر قد قدر(۱۲)** » بر کاری وفرمانی بازانداخته وساخته [چندی‌اوودرنگ‌او] .

« و حملناه » و بر داشتیم **نوح** را **« علی ذات الواح و دُسُر (۱۳) »** بر کشتی ازتخته ومیخ ورسن.

« **تجری باعیّننا** » که می‌رفت برآب بردیدار دوعین ما. « **جزاءً لمن کان‌کفر(۱٤)** » پاداش را از بهر آن [مرْد] که بدو کافر شدند و ناسپاس.

« **ولقد ترکناها آیة** » گذاشتیم کشتی‌راتانشانی‌بوددرین‌جهان‌ازنخستین کین کشیدن ما ، **« فهل مِن مدّکر(۱۵) »** هیچ پند پذیر هست ..؟.

« فکیف کان عذابی و نذرِ (۱٦) » چون بود گرفتن من و سر انجام ترسانیدن من.

« ولَقد یسّرنا القران للذکر » آسان کردیم قرآن خواندن را و یاد گرفتن‌را ، « **فهل من مدّکر(۱۷)**» هست‌جویندهٔ علم[تایاری دهند اورا بریافت‌آن] .

« **کذّبت عاد** » دروغ زن گرفتند [رسول خویش را] **عاد**. **« فکیف کان عذابی ونذرِ (۱۸) »** چون بود گرفتن من وسرانجام ترسانیدن من.

---

[1] ـ درنسخهٔ ج : درها آسمان

«**انّا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً**» فرو گشادیم ورایشان[1] بادی سخت وسرد ، «**فی یوم نحس**» درروزی‌شوم «**مستمرٍ**(١٩)» شرّاوفراخ‌وشوم‌اوبرجای.

«**تنزع الناس**» می‌درکشید مردمانرا ، «**کانّهم اَعجاز نخل منقعر**(٢٠)» گوئی که ایشان بنهاء خرما بنان‌اند ، اززمین برافتاده.

«**فکیف کان عذابی ونذرِ**(٢١)» چون بود گرفتن من و بترسانیدن من.

«**و لَقد یسّرنا القران للذکر**» آسان کردیم [قرآن خواندن را و] یاد داشتن را ، «**فهل من مدّکر**(٢٢)» هیچ پند پذیرهست...؟.

«**کذّبت ثمود بالنُّذُر**(٢٣)» دروغ زن گرفتند **ثمود** بیم نمایان را.

«**فقالوا**» گفتند ـ «**اَبشرا منّا واحداً نتّبعه**» باش یک مرد[2]ازمیان ما آن بود که ما را بر پس او باید رفت وفرمان او باید برد ، «**انّا اذاً لفی ضلال وسُعُر**(٢٤)» پس ما اکنون در خطا ایم ودر بی هوشی.

«**أاُلقی الذّکر علیه من بیننا**» از میان ما همه ، راست این پیغام برو او کنند ، «**بل هو کذّاب اَشر**(٢٥)» نه که دروغ زنی است بطر گرفته.

«**سیعلمون غداً من الکذّاب الاشر**(٢٦)» آری آگاه شند[3] فردا که این کیست آن دروغ زن بطر گرفنه.

«**انّا مرسلواالناقة**» مافرستندهٔ ماده شتریم. «**فتنةً لهم**» آزمون‌ایشانرا ، «**فارتقبهم**» تو چشم وریشان دار[4] «**واصطبر**(٢٧)» وشکیبا باش.

«**و نبّئهم انّ الماء قسمة بینهم**» وخبر کن ایشانرا که آب بربخش‌است میان ایشان و میان شتر. «**کلّ شِرب محتضر**(٢٨)» هرنصیبی بآن آمدنی‌اند [یک روز شتر بآن آید ویک روز ایشان بآن آیند].

«**فنادوا صاحبهم**» آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را ، «**فتعاطی فعقر**(٢٩)» دست برد ناقه را وپی زد.

«**فکیف کان عذابی و نُذُرِ**(٣٠)» چون بود گرفتن من وترسانیدن من.

---

١ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ٢ ـ درنسخهٔ ج : یک مردم. ٣ ـ در نسخهٔ ج : شوند. ٤ ـ درنسخهٔ ج : بر ایشان دار..

« **انّا ارسلنا علیهم صیحةً واحدة** » فروگشادیم وراایشان[1] یک‌بانگ.

« **فکانوا کهشیم المحتظر** (۳۱) » همچون برگ ریزیده سایه وان، که سایه وان سازنده سازد[2] گشتند.

«**ولقد یسّرنا القرآن‌للذکر**» آسان‌کردیم [قرآن خواندن را] و یادداشت را. « **فهل مِن مُدّکر**(۳۲) » هست هیچ پند پذیر...؟.

« **کذّبت قوم لوطٍ بالنُّذُر**(۳۳) » دروغ زن گرفتند **قوم لوط** ترسانندهٔ خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را.

« **انّا ارسلنا علیهم حاصباً** » ما فروگشادیم ور ایشان[3] سنگ باران « **اِلّا آل لوط** » مگر کسان‌**لوط**، « **نجّیناهم بسحرٍ**(۳٤) » باز رهانیدیم ایشانرا واز میان ایشان بیرون بردیم باخر شب.

« **نعمةً من عندنا** » بنیکوکاری از نزدیک ما، « **کذلك نجزی مَن شکر**(۳۵) » همچنین پاداش دهیم سپاس دار را.

« **و لقد انذرهم بطشَتَنا** » و**لوط** ایشانرا ترسانید ازبگرفتن‌ما، « **فتماروا بالنذر**(۳٦) » پیکار کردند[4] باآگاه کنندگان ما.

« **و لقد راودوه عن ضیفه** » **لوط** را از مهمانان او می‌وا آموختند.

« **فطَمسنا اَعیُنهم** » ناپیدا کردیم چشمها ایشانرا، « **فذوقوا عذابی ونُذُر**(۳۷) » چشید عذاب من وترسانیدن من.

« **و لقد صبّحهم بکرةً** » بامداد کرد وریشان[5] بامدادان، « **عذاب مستقرّ**(۳۸) » عذابی پایندهٔ جاوید.

« **فذوقوا عذابی و نُذُر**(۳۹) » چشید عذاب من وترسانیدن من.

« **و لَقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر**(٤۰) » آسان کردیم این **قرآن** [خواندن را] ویادداشت را، هست هیچ پند پذیری...؟.

« **و لقد جاء آل فرعون النُّذُر**(٤۱) » آمد بکسان فرعون آگاه کنندگان.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ۲ ـ در نسخهٔ ج: سازند. ۳ ـ در نسخهٔ ج :برایشان ٤ ـ درنسخهٔ ج : بیکانه‌کردند ۵ ـ در نسخهٔ . ج : بریشان.

«**كذّبوا بآياتنا كلّها**» دروغ زن گرفتند [وكافر شدند] بنشانها وسخنان ما همه، «**فاخذناهم**» فرا گرفتیم ایشانرا، «**اَخْذَ عزيز مقتدر**(٤٢)» چنانك سخت گیر فراخ توان گیرد.

«**اَكُفّاركم خيرٌ من اولئكم**» باش ناگرویدگان شما به‌اند ازیشان همه، «**ام لكم براءةٌ**» یا شما را براءة نامه ایست[1] ازعذاب. «**في الزُّبر**(٤٣)» درنامها [که بر پیغامبران فرستادم].

«**ام يقولون نحن جميعٌ منتصر**(٤٤)» می گویند ما هام پشت ایم[2] یك دیگررا کین کش [ازمحمد]، «**سيُهزم الجمع**» آری بر تازند و باز شکنند آن هام پشتان[3] انبوه را، «**و يُولّونَ الدّبُرَ**(٤٥)» و پشت بر گردانند [گریختن را].

«**بل الساعة موعدهم**» بلکه رستاخیزروزوعدهٔ [ماست با] ایشان «**و الساعة اَدهى وامرُّ**(٤٦)» و رستاخیز صعبتر و بی سامان تر[4] وتلختر از همه.

«**اِنّ المجرمين في ضلال و سُعُر**(٤٧)» بدان دربی راهی‌اند ودر بیهوشی وسبکساری.

«**يوم يُسحبون في النار**» آن روز که ایشانرا می کشند در آتش، «**على وجوههم**» برروبها ایشان، «**ذوقوا مسّ سقر**(٤٨)» [وایشانرا گویند] چشید زور زخم دوزخ.

«**انّا كلّ شئٍ خلقناه بقدرٍ**(٤٩)» ما هرچیزی‌را بیافریدیم باندازهٔ ودانش.

«**وما امرنا اِلّا واحدة**» ونیست فرمان مامگر یکی، یك سخن، یك‌بار، «**كلمح بالبصر**(٥٠)» چون یکتا دیدن که نگریستن تاود.

«**و لقد اهلكنا اشياعكم**» وهلاك کردیم چون شمایان فراوان، «**فهل من مدّكر**(٥١)» هیچ پند پذیر هست..؟.

«**وكلّ شيء فعلوه**» وهر کردار که کردند [آن اشیاع] «**في الزُّبر**(٥٢)» آن همه درنامهاء کردار ایشانست نافراموش و بریشان نوشته.

---

١ ـ در نسخهٔ ج : برآة ، نامهٔی است. ٢ ـ در نسخهٔ ج : هم پشت. ٣ ـ در نسخهٔ ج : هم پشتان. ٤ ـ در نسخهٔ ج : بی‌پایان‌تر.

«**وکلّ صغیر و کبیر مستطرٌ**(۵۳)» وهر خرد وبزرگ[از کردار ایشان همه ورایشان][1] نوشته.

«**انّ المتّقین فی جنّات و نَهر**(۵۴)» پرهیزگاران دربهشتهااند ودرجویها.

«**فی مقعد صدق**» در نشستگاه براستی راست نشینان‌را، «**عند ملیك مقتدرٍ**(۵۵)» بنزدیک پادشاه فراخ توان.

النوبة الثانية

این سورة هزار وچهارصد وبیست وسه‌حرف است وسیصد ودو کلمه وپنجاه وپنج آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهورمفسران آنرا مکّی شمرند مگر **ابن عباس** که آنرا مدنی شمرد.

ودرین سورة منسوخ یک آیت است: «فتولَّ عنهم یوم یدع الدّاع الی شیء نکر» اول آیت منسوخ است بآیت سیف وآخر آیت محکم.

ودرفضیلت سورة، **ابیّ بن کعب** گفت - قال‌رسول‌الله(ص) - من قرأ سورة **اقتربت‌الساعةُ** فی کلّ غبّ، بُعث یوم القیمه و وجهه علی صورة القمر لیلةالبدر، و من قرأفی کلّ لیلة، کان افضل، وجاء یوم القیامة ووجهه مسفر علی وجوه‌الخلائق یوم القیمة.

قوله: «اقتربت الساعة وانشقّ القمر» خبر درست است از **عبدالله‌بن مسعود** گفت - اهل **مکة** از **رسول خدا** در خواستند - تا ایشانرا آیتی نماید، یعنی - بر صدق نبوّت خویش، گفتند - خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدونیم گشت. **ابن‌مسعود** گفت - **کوه حرّا** را دیدم میان دو نیمهٔ قمر، بروایتی دیگر گفت - یک نیمه بالاء کوه دیدم ویک‌نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر - یک نیمه بر کوه **قعیقعان**[2] دیدند ویک نیمه بر کوه **بوقبیس**، ورسول خدا در آن‌حال گفت - اشهدوا اشهدوا.

---

۱ - درنسخهٔ ج: بریشان. ۲ - قعیقعان کوهیست درمکة (ازاقرب‌الموارد)

انس مالك گفت - انشقّ القمر على عهد رسول الله (ص) و هو بمكة مرّتين يعنى - فى وقت واحد، كانّهما التأما ثم انشقّ المرّة الثانية. **انس مالك** گفت - دو بار شكافته شد ماه در آن يك شب، درآن يك وقت: يك‌بار شكافته گشت بدو نيم شد، سپس با هم شد هردو نيمه، وديگر باره هم درآن وقت شكافته گشت، **قريش** گفتند - هذا سحر **ابن ابى كبشة** سالوا السفار [1] فاسئلوهم فقالوا لهم - قدرايناه فانزل الله عزوجل - «اقتربت الساعة و انشقّ القمر». فى الكلام تقديم وتأخير تأويله والله اعلم - انشقّ القمر واقتربت الساعة، كان فى علم الله عزّوجل انّ من آيات اقتراب الساعة انشقاق القمر فى آخر الزمان.

روى انّ **حذيفة** خطب فقال - الا انّ الله يقول - «اقتربت الساعة وانشقّ القمر» الا وانّ الساعة قد قربت الا وانّ القمر قدانشقّ، الاوان الدينا قد آذنت بفراق، الاوانّ المضمار اليوم وغداً السباق، الاوان الغاية النّار والسابق من سبق الى الجنة. قيل لبعض الرواة - ايستبق الناس غدا فقال - انما هوالسباق بالاعمال.

«وان يروا آية» تدلّ على صدق النبى (ص) «يعرضوا» عنها و عن الايمان بها «ويقولوا سحر مستمرّ» اى - ذاهب يبطل لايبقى، من قولهم مرّ الشيء واستمرّ اى - ذهب، مثل قولهم: قرّواستقرّ، وقيل - مستمرّ اى - قوىّ شديد يعلو كلّ سحر من قولهم: مرّ الحبل اذا صلب واشتدّ وامرّه اذا احكم مثله. واستمرّ الشيء اذا قوى واستحكم.

«و كذّبوا واتّبعوا اهوائهم» اى - كذّبوا النبى (ص) وما عاينوا من قدرة الله عزوجل واتّبعوا ما زيّن لهم الشيطان من الباطل. «و كلّ امر مستقرّ» اما امر الدنيا فسيظهر فيثبت الحق ويزهق الباطل واما امر الآخرة فسيبقى من ثواب اوعقاب. هر كارى آخر ورجاى [2] خويش قرار گيرد آنچه اين جهانى است فرا ديدآيد، راستى كار راست وناراستى كار ناراست. و اما آن جهانى، قرار گيرد نيك بخت درپاداش نيك بختى خويش، وبدبخت درپاداش بدبختى خويش. وقيلّ - «و كل امر مستقرّ» اى - كلّ ما قدّر كائن واقع لامحالة وقيل - كل امر منته الى غاية لان الشيء اذاانتهى الى غايته استقرّ وثبت.

---

١ - عبارت مغشوش است وظاهراً چنين بوده: فسألواالسفار فقالوا. وسغار: مسافران (ازتاج العروس)
٢ - در نسخهٔ ج: برجاى

« ولقد جائهم » یعنی - مشرکی **مکه** « من الانباء » ای - من اخبارالامم المکذّبة فی **القران** « ما فیه مزدجر » ای- ازدجارعن الکفر والمعاصی، تقول - زجرته و ازدجرته اذانهیته و وعظته واصله مزتجر لانه‌مفتعل من الزجر،جعلت التاء دالا لانّ التاء مهموسة والزای مجهورة . قوله :« حکمة بالغة » هذا بیان ما فی قوله :« ما فیه مزدجر » وقیل-معناه - هوحکمة بالغة ، ای - **القران**حکمة تامّة فی الزجر وقیل - بالغة من‌الله الیکم « فماتغنی النذر ». یجوز ان یکون ما نفیاً والمعنی - فلیست تغنی النذر، و یجوزان یکون استفها ما والمعنی - فایّ شیء تغنی النذر اذا خالفوهم و کذّبوهم. و النذر له وجهان: احدهما - انه جمع النذیروالثانی - انه بمعنی‌الانذار کقوله: « فکیف کان عذابی ونذرِ» ای - عذابی‌وانذاری. وتمام هذا الکلام فی قوله:« وما تغنی‌الآیات والنذر عن قوم لایؤمنون » : چه بکار آید بیم نمودن و بیم نمایندگان قومی را که ایشان نمی‌خواهند گروید.

« فتولَّ عنهم » فقد ادّیت الرسالة ودعنی‌وایّاهم. وهذا تهدید وقیل - تولّ عنهم الی‌ان تؤمربالقتال وتم الکلام ، ثم قال - « یوم یدع الداع » ای - اذکریوم یدع الداع و هو **اسرافیل** یدعو الاموات بالنفخ[1] فی‌الصور و هوالمنادی فی‌قوله : « و استمع یوم ینادی المنادی » قال **مقاتل** - ینفخ[1] قائماً علی صخرة **بیت‌المقدس**. « الی‌شیءٍنُکُر » منکر فظیع‌لم یروا مثله فینکرونه استعظاماً .قرء **ابن‌کثیر**-نکربسکون الکاف و الآخرون بضمها و هوالشیء الکریه المنکر.

« خشّعاً ابصارهم » قرأ **ابوعمر** و **حمزة** و **الکسائی** و **یعقوب** - خاشعاً علی‌الواحد و قرأ الآخرون - خشّعاً بضم الخاء و تشدید السین علی‌الجمع ای - ذلیلة ابصارهم‌عند رؤیة العذاب وهو منصوب علی الحال واضاف الی البصر لان ذلّة الذلیل و عزّة العزیز یتبیّن فی نظره ، « یخرجون من الاجداث » من القبور « کانّهم جراد منتشر» منبثّ حیاری، ومثله قوله:« کالفراش المبثوث» واراد - انّهم یخرجون فزعین لاجهة لاحد منهم یقصدها کالجراد لاجهة لها تکون مختلطة بعضها فی بعض.

« مهطعین الی الداع » ای- مسرعین الی‌صوت **اسرافیل**. اهطاع الرجل اسراعه

---

۱ - در نسخهٔ ج :تنفخ آمده و چون مرجع ضمیر اسرافیل است مذکربودن فعل متعین است.

فى المشى شاخصاً ببصره، « يقول **الكافرون** هـذا يوم عسر » صعب شديد ، لتوالى الشدائد عليهم. كقوله : « يوم عسير على الكافرين غير يسير».

« كذّبت قبلهم » اى ـ قبل اهل **مكه** « قوم نوح فكذّبوا عبدنا » نوحاً والمعنى ـ كذّبت **قوم نوح** بآياتنا فكذّبوا رسولنا لاجل ذلك، « وقالوا مجنون » اى ـ هومجنون ، « وازدجر » اى ـ زجر عن اداء الرسالة بالشّتم وهدّد بالقتل.

«وقالوالئن لم تنته يا نوح لتكوننّ من المرجومين فدعاربه » جاءفى التفسير ان الرجل من قوم **نوح** يلقى نوحاً عليه‌السلام فيخنقه حتى يخرّ مغشيّاً عليه فاذا افاق قال : « اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون » فلمّا بلغ تسعمئة و خمسين سنة « دعا ربه انّى مغلوب فانتصر » اى ـ بانّى مغلوب مقهور « فانتصر » اى ـ فانتقم لى منهم.

« ففتحنا ابواب السماء » قال (ع) ـ فتحت السماء من المجرّة و هى شرج السماء «بماء منهمر» منصبٍّ انصباباً شديداً كما يسيل من افواه القرب. وقيل ـ بماء سائل خارج عن المعتاد لم ينقطع اربعين ليلة ولم يكن قطرات.

« وفجّرنا الارض عيوناً » معناه ـ شققنا الارض عن الماء عيوناً تنبع منها فصارت الارض كلّها كالعيون ، « فالتقى الماء» يعنى ـ ماء السماء وماء الارض، وانما قال ـ« فالتقى الماء » و الالتقاء بين الاثنين فصاعداً ،لانّ الماء يكون جمعاً وواحداً « على امر قد قدر » تاويله : قد قدّر يقال ـ قدرت الامروقدّرته. اى ـ قدر فى اللوح المحفوظ. وقال **مقاتل** ـ قدرالله ان يكون الماآن سواء فكانا على ما قدر . و قيل ـ معناه ـ على امر عرف الله مقداره ومبلغه .قال **محمدبن كعب** ـ كانت الاقوات قبل الاجساد و كان القدرقبل البلاء و تلا هذه الاية.

« وحملناه » يعنى ـ **نوحاً** ومن آمن معه « على ذات الواح » اى ـ على سفينة ذات الواح ، ذكر النعت وترك الاسم، اراد بالالواح، خشب السفينة العريضة « ودسر» هى المسامير التى تشدّبها الالواح واحدها دسارودسير .قال **ابن عباس والحسن** ـ الدسر ـ صدرالسفينة و كلكلها[2] و قال **الضحاك** ـ طرفاها.

« تجرى باعيننا » اى ـ بمرأى منا وبحفظنا. « جزاء لمن كان كفر » من كناية

---

١ ـ عرب مجره را شرج نيز مينامد. ٢ ـ كلكل. [كَ كَ] سينه‌ومابين دوتر قوة.

عن **نوح** علیه السلام وتقدیره - کفر به قال **الکسائی** - کفرته و کفرت به لغتان ای - فعلنا ذلک ثواباً لمن کفر و جحد امره وهو **نوح** علیه السلام . و قیل - بمعنی ماء المصدر، ای - جزاء لکفرهم وقرئ فی الشّواذّ - «جزاء لمن کان کفر» بفتحتین.

« ولقدترکناها» ای - ترکنا السفینة «آیة»عبرة، قال **قتاده** ابقاهاالله **بباقردا** من ارض **الجزیرة** عبرة «وآیة، حتی نظرت الیها اوائل هذه الامة نظراً و کم من‌سفینة کانت بعدها قد صارت رماداً، وقیل - بقیت خشبه من سفینة **نوح** هی فی **الکعبة** الآن وهی ساجة غرست حتی ترعرعت اربعین سنة ثم قطعت فترکت حتی یبست اربعین سنة. وقیل - معناه - ترکنا امثالها من‌السفن آیة،یعنی - سفن الدنیا هی تذکرة سفینة **نوح**. کانت هی اول سفینة فی‌الدنیا، علّم صنعتها **جبرئیل نوحاً** و کان **نوح** نجّارا، « فهل من مدّکر » ای - هل من متّعظ یتّعظ ویعتبر فیخاف مثل عقوبتهم،اصله مذتکر، مفتعل من الذکر.

« فکیف کان عذابی ونذرِ »ای -انذاری. قال **الفرّاء** - الانذاروالنذرمصدران، تقول‌العرب - انذرت‌انذارا ونذرا کقولهم : انفقت انفاقاً ونفقةوایقنت‌ایقاناً ویقیناً، اقیم الاسم مقام المصدر. و قیل - النذرجمع النذیر یعنی - فکیف کان‌حال نذری ، استفهام تعظیم و تخویف لمن یؤمن **بمحمد** (ص). وکرّر هذه‌الکلمات‌لان کلّ واحد وقع مع قصّةاخری فلم یکن تکراراً فی‌المعنی.

« ولقدیسّرنا القرآن » یسّرنا بلسانک وسهّلنا قرآئته و تلاوته ولولا ذلک ما اطاق العباد ان یتکلّموا بکلام‌الله ، و الذکر - التلاوة والحفظ کلاهما،لاتکاد تجد کتاباًمن کتب‌الله عزوجل محفوظاً غیر **القران** یحفظه الصبیّ والکبیروالعربیّ والعجمی والامّیّ والبلیغ ، وسائر کتب‌الله یقرأونه نظراً.وقیل - یسّرنا استنباط معانیه وسهّلناعلم ما فیه « فهل من مدّکر » ای - هل من‌طالب علم‌فیعان علیه. وهذاحثّ علی الذکر لانه طریق للعلم.

«کذّبت عاد فکیف عذابی ونذرِ ».

« انّا ارسلنا علیهم ریحاً صرصرا» الصرصر الشدیدالصوت‌البارد،والصّرّ البرد.

وقيل - هى ريح الدبور، « فى يوم نحس » اى- مشئوم «مستمر» دائم الشؤم ثابت الشر استمرّ عليهم سبع ليال وثمانية ايام .وقيل- استمرّ بهم العذاب الى نارجهنم، وقيل- مستمرّ شديد ماض على الصغير و الكبير ولم يُبق منهم احداً . وقيل- المستمرّ- المرّ وكان يوم الاربعاء آخر الشهر وروى انه كان آخر ايّامهم الثمانية فى العذاب يوم الاربعاء و كان سلخ صفر وهى الحسوم فى **سورة الحاقة**

« تنزع الناس » تقلع الناس من اماكنهم فترمى بهم على رؤوسهم فتدقّ رقابهم. و قيل- كانوا استتروا عن الرّيح بحُفَر حفروها وتغطّوا فيها،فنزعتهم الريح من تلك الحفر وصرعتهم موتى، « كانّهم اعجاز نخل منقعر » اى - اصول نخل منقلع من مكانه ساقط على الارض .وقيل- كانت الريح تقلع رؤوسهم من مناكبهم ثم تلقيهم اجساماً بلارؤوس كاعجاز النخل التى قطعت رؤوسها . والنخل يذكّر ويؤنّث فذكّر هاهنا وانّث فى **الحاقة** : « اعجاز نخل خاوية» . قال **مقاتل**- كان طول الواحد منهم اثنى عشر ذراعاً وقيل- اربعون وقيل- ستون وقيل - ثمانون .وفى القصة- ان سبعة فهم قاموا مصطفّين على باب الشعب يردّوا الريح عمّن فى الشعب من العيال فجعلت تجعفهم[1] رجلارجلاً حتى هلكوا .

« فكيف كان عذابى ونذر» اعاد فى قصة **عاد** مرّتين فقيل - الاول فى الدنيا والثانى فى العقبى كما قال فى موضع آخر:

«لنذيقهم عذاب الخزى فى الحيوة الدنيا ولَعذاب الآخرة اخزى».

و قيل - الاول - لتحذيرهم قبل هلاكهم والثانى- لتحذير غيرهم بهم بعد هلاكهم.

« ولقد يسّرنا القرآن للذكر فهل من مدّكر».

« كذّبت **ثمود بالنّذر**» النذر- الرسل وانمّا قال - بالنذر، لانّ من كذّب رسولاً واحداً كان كمن كذّب جميع الرسل .

« فقالوا ابشراً منّا واحداً» يعنى- **صالحاً** عليه السلام «نتبّعه » اى- نحن جماعة وهو واحد كيف نتبّعه وليس له فضل علينا« انّا اذاً لَفى ضلال» اى - ذهاب عن الصواب

---

١ - تجعف - از جعف بمعنى قلع و نزع.

« وسُعُر » ای - جنون. تقول **العرب** - ناقة مسعورة اذا کان بها جنون وقیل- السعر ها هنا جمع السعیر و هو نار جهنم فیکون هذا من قول الکفار کقوله: « قالوا تلک اذاً کرّة خاسرة ». وقال بعض مشرکی **قریش**- لئن کان ما یقوله محمد حقا فنحن شرٌ من الحمیر.

« أأُلقی الذکر علیه من بیننا » یعنی - ءانزل علیه الکتاب و الوحی من بیننا و کیف خصّ بالنبوة من بیننا، «بل هو کذّاب » فیما یدّعیه «اشر» ای بطر متکبّر یرید ان یتعظّم علینا بادّعائه النبوة من بیننا.

«سیعلمون غداًمن الکذّاب الاشر» قرا **ابن‌عامر و حمزة** - سیعلمون بالنار علی معنی - قال لهم صالح - سیعلمون غداً» یعنی-یوم القیمة حین ینزل بهم العذاب وقیل- غداً یرید به یوم العذاب فی الدنیا.

«انا مرسلوا الناقة فتنه لهم» قال **ابن عباس**- سالوا **صالحاً** تعنّتاً ان یخرج لهم ناقة حمرآء عشرآء[1] من صخرة ثم تضع حملها ثم ترد مآء هم فتشربه ثم تغدو علیهم بمثله لبنا ، فاجاب الله **صالحاً** الی ذلک فقال - «انا مرسلوا الناقة » ای- باعثوها ومخرجوها من الهضبة[2] التی سألوا «فتنةً لهم» ای - امتحاناً و اختباراً لهم ، یؤمنوا او لا یؤمنوا « فارتقبهم » ای انتظر امرهم مع الناقة وما هم صانعون. وما یأول الیه عاقبة امرهم من عقر الناقة و هلاکهم « واصطبر » حتی یاتی حکمنا.

« ونبّئهم انّ المآء قسمة بینهم » لهم یوم و للناقة یوم و انّما قال - «بینهم» علی جمع العقلاء ،لانّ **العرب** اذا اخبرت عن بنی‌آدم وعن البهآئم غلبت بنی آدم علی البهائم « کلّ شرب محتضر» الشرب - النصیب من الماء والمحتضر المحضور حضر واحتضر بمعنی واحد، ای - یحضره من کانت نوبته فاذا کان یوم الناقة حضرت شربها ولا یحضرون واذا کان یومهم حضروا شربهم ولاتحضر الناقة، ای - لا یزاحم البعض البعض کما قال فی **سورة الشعراء** - « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم ».

وقال **قتاده** و **مجاهد** - معناه - اذا غابت الناقة حضرتم الماء واذا حضرت الناقة الماء حضرتم اللبن فعلی هذا، الشرب النصیب من الماء واللبن فمکثوا علی ذلک زماناً ثم اجتمع تسعة نفر فتواطأوا علی عقرها «فنادوا صاحبهم » یعنی - **قداز بن سالف** و کان

---

۱ - عشراء، ناقه حامل که ده یا هشت ماهه باشد. ۲ - هضبة کوه که ارتفاع آن زیاد نباشد.

اشقر ازرق ولذلک یقال له ـ احمر **ثمود** وقیل ـ اشام عاد یعنی ـ **عادا** الاخرة تشأم به **العرب** الی الیوم « فتعاطی فعقر » یعنی ـ فتناول الناقة بسیفه فعقرها.

« فکیف کان عذابی ونذرِ » ای ـ عذابی ایاهم وانذاری لهم ثم بیّن عذابهم. فقال :

« انّا ارسلنا علیهم صیحة واحدة » ای ـ صاح بهم **جبرئیل** فما توا عن آخرهم. وقیل ـ کان صوت الفصیل، «فکانوا کهشیم المحتظر» هشیم بمعنی مهشوم. ای مکسور وهو ما هشمته الریح والسابلة[1] باقدامها من الورق الیابس. وعن **ابن عباس** فی قوله : « کهشیم المحتظر » قال ـ هو الرجل یجعل لغنمه حظیرة من الشجر والشوک دون السباع فما سقط من ذلک فداسته الُغنم فهو الهشیم فالمحتظِر صاحب الحظیرة والمحتظَر بفتح الظّاء اسم الحظیره وهو المکان الذی یجمع فیه من یابس النبت.

« ولقد یسّرنا القران للذکر فهل من مدّکر ».

« کذبت قوم لوط بالنذر ».

« انّا ارسلنا علیهم حاصباً » ای ـ ریحاً ترمیهم بالحصباء وهی الحصی و قیل ـ سحابة تمطر علیهم الحصباء «الا آل لوط » یعنی ـ بناته ومن آمن به من ازواجهن «نجّیناهم» من العذاب بسحر من الاسحار یعنی ـ عند السحر وهو آخر اللیل، « نعمة من عندنا » ای ـ جعلناه نعمة منّا علیهم حیث انجیناهم « کذلک نجزی من شکر » ای ـ کما انعمنا علی آل **لوط** نجزی من شکر نعمة ربه فاطاعه. وقیل ـ الشکر ها هنا التوحید وهو فی **القران** کثیر ،قال **مقاتل** ـ من وحّدالله لم یعذّبه مع المشرکین.

« ولقد انذرهم » لوط « بطشتنا » شدّة اخذنا و انتقامنا « فتماروا بالنذر » ای ـ فکذّبوا بانذاره وشکّوا فیه و قیل ـ جادلوا **لوطاً** فی الرسل الذین اتوه فی صورة الاضیاف لیمکّنهم منهم وقیل ـ تماریهم قولهم: « اولم ننهک عن العالمین » وقولهم : « مالنا فی بناتک من حق ».

« ولقد راودوه عن ضیفه » ای ـ طالبوه و سألوه ان یخلّی بینهم وبین اضیافه لما یریدونه من الفاحشة « فطمسنا اعینهم »، الطمس ـ محو الاثر ای ـ صیّرناها کسائر

---

[1] ـ سابلة : ابناء سبیل ، راه روندگان ،

الوجه لایُرى لها شقّ قيل فى التفسير. امّاقصدوا دار **لوط** وعالجوا الباب ليدخلوا، قالت‌الرسل **للوط**. خلّ بينهم وبين‌الدخول‌فدخلوا فمسح **جبرئيل** عليه‌السلام اعينهم بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحيّرين لايهتدون الى الباب.

« فذوقوا عذابى ونذرِ » اى - قال‌الله لهم‌عندذلک على‌لسان الملئكة. ذوقوا جزاء معصية انذارى.

« ولقد صبّحهم بكرةً » اى - جاء هم العذاب وقت الصبح بكرةً من‌الايام « عذاب مستقرّ » دائم استقرّ فيهم حتى اهلكهم. وقيل - استقرّ بهم الى يوم‌القيمه.

« فذوقوا عذابى و نذرِ » كرّر لان الثانى قام مقام قوله : «فكيف كان عذابى و نذرِ».

« ولقد يسّرنا القران للذكر فهل من مدّكر».

« ولقد جاء آل فرعون النذر » يعنى- **موسى و هارون** عليهما السلام.

« كذّبوا بآياتنا كلّها » يجوزان يكون الضمير لفرعون وآله والمراد بالآيات الآيات التّسع و عليه جمهور المفسرين و يجوزان يتمّ الكلام على قوله : «النذر» ثم قال - « كذّبوا بآياتنا » فيكون اخباراً عن‌جميع من تقدم ذكرهم و لهذا لم يأت بواو العطف «فاخذناهم» بالعذاب «اخذ عزيز» غالب لايغلب «مقتدر» قادر لايعجزه شىء كقوله : «ان اخذه اليم شديد. اخذة رابية - اخذاً وبيلاً » ثم خوف اهل **مكة** فقال -

« اكفّاركم » يامعشر العرب «خير» اى - اشدّواقوى « من‌اولئك » الكفار الذين ذكرناهم وقد اهلكناهم‌جميعاً يعنى- **عاداً وثمود** و **قوم لوط** و **آل فرعون** وهذا استفهام بمعنى الانكار اى - ليسوا باقوى منهم. « ام لكم برائة » من العذاب فى‌الكتب انه لن يصيبكم ما اصاب الامم الخالية.

«ام يقولون» يعنى- كفار**مكه** « نحن‌جميع منتصر» اى - نحن يد واحدة على من خالفنا، منتصرممّن‌عادانا . وقيل - نحن كثير مجمعون على‌الانتقام من **محمد** ولم يقل - منتصرون، لموافقة رؤوس‌الآى.

قال‌الله تعالى - «سيُهزم‌الجمع» قرأ **يعقوب** -سنهزم بالنون«الجمع» و نصب يعنى- جمع كفّار **مكه** « و يولّون الدبر» اى - الادبار.

فوحّد لاجل رؤوس الآی ، اخبرالله انهم یولّون ادبارهم منهزمین ، فصدّق‌الله وعده و هزمهم **یوم بدر** قال . **سعید بن المسیّب** ـ سمعت **عمر بن الخطاب** یقول ـ لمّا نزلت ـ « سیهزم الجمع و یولون الدبر » کنت لا ادری ایّ جمع یهزم ، فلمّا کان **یوم بدر** رأیت النبی (ص) یلبس الدرع ویقول : « سیهزم الجمع و یولون الدبر » . وعن **ابن عباس** قال ـ قال النبی(ص) **یوم بدر** ـ اللهم انی انشدك عهدك ووعدك اللهمّ ان شئت لم تعبد بعد الیوم .فاخذ **ابوبکر** بیده فقال ـ حسبك یا رسول‌الله فقد الححت علی ربك ، فخرج و هویقول ـ « سیهزم الجمع ویولّون الدبر »

« بل الساعة موعدهم » ای ـ القیامة موعدهم . ای ـ موعد عذابهم ، « والساعة ادهی وامرّ» ای ـ عذاب یوم القیامة اعظم بلیّةً وامرّ مذاقاً من الاسر والقتل **یوم بدر** .

« ان المجرمین » ، ای ـ المشرکین « فی ضلال» عن الحق یعنی ـ فی‌الدنیا « وسعر » ای ـ فی عذاب النارفی الاخرة .وقیل ـ فی ضلال وسعر ای ـ جنون ، جواب لقولهم : « انا اذا لفی‌ضلال وسعر» . قال **محمد بن کعب القرظی** ـ نزلت هذه الآیات الا ربع فی القدریة. ثم بیّن عذابهم فقال :

« یوم یسحبون فی النار علی وجوههم » ، ویقال لهم ـ « ذوقوامسّ سقر » ای ـ اصابة جهنم ایاکم بالعذاب . و سقرمن اسماء جهنم .

«انا کلّ شیء خلقناه بقدر » ای ـ کل ما خلقناه مقدور مکتوب فی اللوح المحفوظ ، وقیل ـ کل ما خلقناه جعلناه علی مقدار نعلمه ، کقوله :

« و کلّ شیء عنده بمقدار »

وقیل ـ کلّ شیء خلقناه فهوعلی قدرما اردناه ، لا زائداً ولا ناقصاً .

قال **ابوهریرة** ـ جائت مشرکوا **قریش** الی النبی(ص) یخاصمونه فی‌القدر فنزلت هذه الآیة .

« ان المجرمین فی ضلال وسعر » الی قوله : « انا کلّشیء خلقناه بقدر » .

و روی مرفوعاً الی النبی (ص) ان هذه الایة نزلت فی اناس من آخر هذه الامّة یکذّبون بقدرالله . وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص**، قال ـ سمعت رسول‌الله (ص)

یقول - کتب الله مقادیر الخلائق کلها قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة. قال - وعرشه علی الماء و قال رسول الله (ص) - «کل شیء بقدر» حتی العجز والکیس[1].

وعن **علی بن ابیطالب** (ع) قال - قال رسول الله (ص) - لایؤمن عبد حتی یؤمن با ربع: یشهد ان لا اله الا الله، وانی رسول الله بعثنی بالحق، و یؤمن بالبعث بعد الموت، ویؤمن بالقدر خیره و شره.

«و ما امرنا الا واحدة»، ای - مرّة واحدة والمعنی - «ما امرنا» للشیء اذا اردنا تکوینه، الا کلمة واحدة وهی - کن فیکون بلا مراجعة و لا معالجة، «کلمح بالبصر» ای - علی قدر ما یلمح احدکم ببصره فی السّرعة. و عن **ابن عباس** قال - معناه - ان قضائی فی خلقی اسرع من لمح البصر، و قیل - المراد بامرنا القیامة ای - ما امرنا لمجیء الساعة فی السرعة الا کلمح البصر کقوله: «وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب».

«ولقد اهلکنا اشیاعکم»، ای - امثالکم و نظرا کم فی الکفر من الامم المتقدمة، «فهل من مدّکر»، ای - متّعظ یعلم ان ذلک حق فیخاف ویعتبر.

«و کلّ شیء فعلوه»، ای - فعله الاشیاع من خیر وشرّ، «فی الزبر» ای - فی کتب الحفظة. وقیل - کان مکتوباً فی اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه، ثم فسّر فقال -

«و کلّ صغیر و کبیر»، من اعمالهم، «مستطر» مکتوب علیهم، فی اللوح المحفوظ المستطر المسطور و المحتضر المحضور و اعاد الذکر لانّ الاول خاص و هذا عام. و قیل - «و کل صغیر و کبیر» من الارزاق و الآجال و الموت و الحیاة و غیر ذلک مکتوب.

«انّ المتّقین فی جنات و نهر» ای - انهار. فوحّد لاجل رؤوس الآی واراد انهار الجنة من الماء والخمر و اللبن والعسل. وقال **الضحاک** - «فی نهر» ای - فی ضیاء و نور و سعة. و منه النهار و قرئ فی الشواذّ «و نهر» بضمتین جمع نهار یعنی - لالیل لهم.

---

۱ - کیس: کیاست.

« فی مقعد صدق » ، ای ـ فی مجلس حق لالغو فیه ولا تأثیم ، و قیل ـ فی صدق الله و عده اولیائه فیه فاکتفی بالمصدر . و المقعد موضع القعود و کذلک القعود . قال **الصادق** وقیل ـ سمّی الجنة مقعد صدق لان کلّ قاعد علی سرور اوفی نعیم یزعج عن مقعده یوماً و یزاح عن مکانه الا القاعد فی نعیم الجنّة ، تأویله ـ فی مقعد حقیقة ، « عندملیک مقتدر » ای ـ عندالله المالک القادر الذی لایعجزه شیء .

النوبة الثالثة

بسم‌الله الرحمن الرحیم ذابت اشباح الطالبین فی عرصة کبریائه . تفطّرت ارواح المریدین فی عزبقائه احترقت قلوب المشتاقین فی تعزز جلاله وجماله وبهائه . طربت اسرار الموحّدین فی ذکر صفاته و اسمائه .

الله است که گم شدگان را آرد برسرراه . شاهان ازدرگاه او برند حشمت و جاه . برهر چیزی قادر است و برهر شاهی شاه . دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه .

اوکه نه ویرا خواند ، خاسر کسی که اوست و کارش تباه .
آنست که رب العالمین فرمود : « ضلّ من تدعون الا ایاه » .

رحمن است روزی گمار ودشمن پرور ، خالق خیروشر ، مبدع عین واثر ، نگارندهٔ **آدم** نه از مادر نه از پدر .

یکی را بینی در دنیا با منزلت وخطروسینهٔ او از حق بی خبر ، دیگری را بینی درخت ایمان در دل وداغ آشنائی برجگر ، نه کفش درپای و نه دستاربرسر .
آنست که رب العزه میفرماید : « انا کلّشیء خلقناه بقدر » .

رحیم است اوکه ایمان دهد و قلب سلیم ، مؤمنانرا رهاند از نار جحیم ، بخلق فرستاد رسولی کریم . بستود اورا بخلق عظیم . بروخطبه کردکه :
« حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم » .

قوله : « اقتربت الساعة وانشق القمر » شور از جانها بیگانگان برخاست ، دود حسد ازسینهاهاشان برآمد ، غبار عداوت بررخسارشان نشست ، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت .

هریکی ازایشان باعتراض بیرون‌آمد ، یکی‌میگفت - «سحرمستمرّ». یکی میگفت - «هذا ساحر کذّاب». یکی‌میگفت - «معلّم مجنون»
باین بس نکردند ودرطعن‌بیفزودند ، یکی گفت - مال‌ندارد درویش‌است. یکی گفت- حشمت و جاه و تبع‌ندارد یتیم ودلریش است. درمانده وسر گشته درکار خویش است.

هرکسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر وشرك خودهمی مصرّ بود[1] ، و از درگاه جلال آن سید را نواخت و شرف همی فزود که : اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است ، معادن ورکاز[2] عالم خزینهٔ اوست ، درلشکر و سپاه می‌باید ، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست .ورحشمت و جاه میخواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست.

شرق و غرب مملکت گاه[3] اوست. آفرینش آسمان وزمین‌طفیل‌قدم‌اوست. جبرئیل امین ، سفیر درگاه اوست. محشرقیامت میدان شفاعت اوست. حوض کوثر مجلس انس اوست. قاب قوسین قدمگاه عز اوست . بقاء و رضاء خداوند ذوالجلال تحفه و خلعت اوست.

«اقتربت الساعة وانشقّ‌القمر» **موسی کلیم** را انفلاق بحر بود. **مصطفی** حبیب‌را انشقاق قمر بود. چه عجب گر بحر بر **موسی** به‌ضرب عصا شکافته گشت که بحر مر کوب و ملموس است ، دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثر دارد.
اعجوبهٔ مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آنکه باشارت دو انگشت مبارك ، **مصطفی** (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت.

و در انشقاق قمر اشارتیست ، و مؤمنانرا درآن بشارتی است. چنانکه قمر مقهور حق است ، آتش هم مقهور حق است. پس بوقت اظهار معجزهٔ رسول ، قمررا فرمود تا باشارت وی بدونیم گشت . اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا برگنه‌کاران سرد گردد چه عجب باشد.

---

۱ - در نسخهٔ ج : مصرهمی بود ۲ - رکاز محتویات معادن (از اقرب‌الموارد) . ۳ - درنسخهٔ ج : مملکت درگاه

قوله : « و کلّ امر مستقرّ » ـ « فالتقی الماء علی امر قدقدر » ـ « انا کلّ شیء خلقناه بقدر » .

این هر سه آیت در این سورة حجّت است بر **قدریان و معتزلیان وخارجیان** ورد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر ، همه از خود بینند و گویند ـ الله تعالی آلت آفرید وقوّت دروی نهاد وفرمان فرمود. بنده مستغنی شد ازحق جل جلاله واورا بتوفیق، و معونت حاجت نیست.

لاجرم لازم آید ایشانرا که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را[1] عز وجل در آفرینش شریک گفته باشند . و نیز کارها بخواست خود اضافت کنند نه بخواست الله جل جلاله .

و این مذهب **ثنویان** است واین سه آیت ردّ ایشان است.

و مذهب **اهل سنت** آنستکه نیکی و بدی هرچند کسب بنده است و بنده بآن مثاب و معاقب است اما بخواست الله است وبقضا و تقدیر او . چنانک رب العزة فرمود : «قل کل من عندالله » و**مصطفی** (ص) فرمود :

القدر خیره و شره من الله عزوجل. وقال تعالی و تقدس:

« انا کل شیء خلقناه بقدر ».

هرچه بود و هست و خواهد بود همه آفریدهٔ ماست ، بقضا و تقدیر ما ، بارادت و مشیّت ما. قضائی رفته وحکمی رانده و کاری پرداخته ، نه خواست تواست که امروز می دروا کند[2] ، کردهٔ ازلی است که می آشکارا کند.

یکی را رقم فضل بلطف ازل کشیده ، قبول وی ازعمل وی بیش، اجابت او از دعاء وی بیش. عطاء او از سؤال وی بیش. خلعت او از خدمت وی بیش. عفو او ازجرم وی پیش.

یکی را روز اول درعهد ازل داغ عدل برنهاده واز درگاه خود برانده. عذاب او از معصیت وی بیش ، عقوبت او ازجرم وی بیش.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : تاخدانرا ۲ ـ دروا : افراشتن، برپاداشتن باشد و با دربایست ازیک ریشه است رجوع به برهان قاطع مصحح دکتر معین شود.

ای مسکین ، از او جز او مخواه. خدمت بمقاطعت مکن ـ مقاطعه با الله مذهب **ابلیس** است. **ابلیس** گفت : اکنون که مرا مطرود وملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده : « انظرنی الی یوم یبعثون » همه دنیا بوی داد اما خویشتن را از او بازستد.

او که از او درماند اگرچه همه یافت هیچ نیافت واو که اورا یافت اگر هیچ چیز نیافت ، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی[1]ـ عبدی تونبودی ومن ترا بودم. خود را بعزت بودم ، مزدوررا برحمت بودم ، دوست را بصحبت بودم. ترافکنده دیدم بر گرفتم. ترا گذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن بر گرفتم برجاست ، برداشتهٔ خود بیفکنم[2]..؟ بعزّ عزّ خود نیفکنم.

« ان المتقین فی جنات و نهر » قیمت و عز آن بقعت نه بمرغ بریان است وجوی روان وخیرات حسان. قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدرّ شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقانه بآن است که دراومأکول ومشروب است. قیمت وشرف وی بآنست که رقم تقریب حق‌دارد وسمت تخصیص که :

« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » .

وفی معناه انشد وا شعرا :

وما عهدی بحب تراب ارض ولکن من یحل بها حبیب[3].

مقصود رهی ز کوی توروی تو بود.

کلمهٔ « عند » رقم تقریب وتخصیص دارد .

ما **مصطفی عربی** را (ص) درسرای حکم این خلعت قربت وشرف ورتبت دادیم که می گفت ـ ابیت عند ربی.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گفتی . ۲ ـ در نسخهٔ ج : نیفکنم . مآل هر دو تعبیر هر چند یکی است ، نسخه الف بذوق نزدیک‌تر است . ۳ ـ من در این شعر بمعنی ما استعمال شده است . و این را در نظم ونثر عربی نظائر فراوان است .

همین خلعت ورتبت ، برقدر روش مؤمنان فردا درکنار ایشان نهیم که: « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ».

روی **صالح بن حیان** عن **عبدالله بن بریده** انه قال فی قوله تعالی : « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » - ان اهل الجنّة یدخلون فی کل یوم مرّتین علی الجبّار تبارك وتعالی فیقرأون علیه **القرآن** وقد جلس کل امریء منهم مجلسه الذی هو مجلسه علی منابرالدر و الیاقوت و الزمرد و الذهب والفضة باعمالهم فلم تقرّاعینهم بشیء قط کما تقرّاعینهم بذالك ولم یسمعوا شیئاً اعظم و لا احسن منه. ثم ینصرفون الی رحالهم ناعمین قریرةً اعینهم الی مثلها من الغد.

سورة الرحمن

١ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **الرحمن**(١) » رحمن ، « **علّم القران**(٢) » درآموخت **قرآن** [یادداشتن و بدانستن را][1].

« **خلق الانسان** (٣) » : بیافرید مردم را.

« **علّمه البیان** (٤) » درآموخت به‌او[2] سخن گفتن‌وصواب‌دیدن‌وبازنمودن.

« **الشمس والقمربحُسبان** (٥) » آفتاب وماه میروند بشمار [درشبانروز در برجهاد ودرمنزلها].

« **والنجم والشجر یسجدان** (٦) » ودرخت خرد ودرخت بزرگ سجود میبرند هردو الله را.

«**والسماء رفعها**» و آسمانرا برداشت ، « **ووضع‌المیزان**(٧) » و ترازو نهاد [و داد فرمود].

---

١ - در نسخهٔ ج : « الرحمن علم القرآن » رحمن درآموخت قرآن یاد داشتن وبدانستن را .

٢ - در نسخهٔ ج : درآموخت ، و نسخهٔ الف اصح است ، زیرا در ترجمهٔ ، ضمیرحذف نشده است .

« اَن‌لاتطغوافی المیزان(۸) » ازبهر آن‌تا گزاف کارنبید[1] درترازوونکاهید و نه افزائید.

« واقیمواالوزن بالقسط »، راست دارید سختن[2] بداد ، **« ولا تخسروا المیزان(۹) »** و زیان منمائید در ترازو [خلق را] .

« والارض وضعها للانام(۱۰) » وزمین [برآب] نهاد جهانیانرا .

« فیها فاکهة » ، درآن‌زمین میوه‌هاست ، **«والنخل ذات‌الاکمام(۱۱)»** و خرما بنها خوشها آن در غلاف.

«والحَبّ ذوالعصف والریحان(۱۲)» و دانه باکاه و با آرد ورزق‌مردم.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۱۳)»بکدام ازنعمتها خداوندخویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید ای آدمیان و پریان.

« خلق الانسان من‌صلصال کالفخّار(۱۴) » بیافرید مردم را ازسفال خام.

« وخلق‌الجانّ » ، وبیافرید پری را ، **« من‌مارج من‌نار(۱۵) »**ازآمیغی[3] از آتش .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۱۶) »بکدام‌ازنعمتهای خداوندخویش خداوند خویش را می نااستوار گیرند.

« رب المشرقین » خداوند هر دو بر آمد جای آفتاب [در سال] ، **« وربّ‌المغربین[17] »** و خداوند هردو فرو شد جای آفتاب.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(۱۸) » [4] بکدام از نعمتها خداوند خویش ، خداوند خویش را می نا استوار گیرید .

« **مرج‌البحرین** » ، فراهم گذاشت دو دریا ، **« یلتقیان(۱۹) »** هر دو بر هم میرسند.

« **بینهما برزخ** » ، میان‌آن‌دودریاحاجزی‌است‌ازقدرت ، **« لایبغیان(۲۰) »** تا بریک دیگر زور نتوانند کرد.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : نباشید . ۲ ـ سختن : بفتح اول و سوم : سنجیدن ، وزن‌کردن (ازحاشیهٔ دکتر معین بربرهان قاطع). ۳ ـ ازآمیغ بمعنی‌آمیزش (برهان قاطع مصحح دکترمعین) . ۴ ـ درنسخهٔ الف ترجمه این آیت وجود ندارد .

« فبایّ آلاءربکماتکذّبان(۲۱) » ۱ .

« یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان(۲۲)» می بیرون آید از آن دو دریا مروارید بزرگ و مروارید خرد و بسّد .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(۲۳) » ۲ .

«وله» ، او راست [وچون نیکو وبآفرین خداست] ، **«الجوارالمنشآت»**، کشتیها ساخته در رفتن ، [ایستاده برروی آب] ، **« فی البحر کالاعلام (۲۴) »** در دریا چون کوه کوه .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۵) » ۲ .

« کلّ من علیهافان(۲۶) » هرچه برزمین است بسر آمدنی است.

« ویبقی وجه ربك » ، وخداوند تو ماند ، **« ذوالجلال والاکرام(۲۷) »** با شکوه و با بزرگواری با نواخت ونیکوکاری.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان (۲۸) » ۲.

« یسئله من فی السموات والارض » ازومیخواهد هرچه درآسمان وزمین کس است ، **« کلّ یوم هو فی شأن (۲۹) »** هرروز او در کاری است.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۳۰) ».

« **سنفرغ لکم** »۴ آری باز پردازیم با شما.

« **ایها الثقلان(۳۱)** » ای آدمیان و پریان.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان (۳۲) » .

« **یا معشرالجن والانس**» ، ای گروه آدمیان و پریان ، **« ان استطعتم ان تنفذوا »** ، اگر توانید که بیرون شوید تا دورشید۵ ، **« من اقطارالسموات والارض »** ، از کرانی ازکرانها آسمان وزمین ، **« فانفذوا »** بیرون شید ودورشید **« لاتنفذون الا بسلطان (۳۳) »** وبیرون نشید۶ مگر بسلطانی وبرهانی وحجتی.

---

۱ ـ در هیچیک از دو نسخه الف وج این آیه ترجمه نشده . ۲ ـ ترجمه این آیه نیزدر هیچکدام از دو نسخه نیست . ۳ ـ در نسخهٔ ج :آیهٔ ۳۱ قبل از آیهٔ ۲۹ ذکر وترجمه شده است . ۴ ـ در نسخهٔ ج : دور شوید ۵ ـ در نسخهٔ ج : نشوید .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۳٤) »

« یرسل علیکما » ، فروگشایند بر شما ، **« شواظ من نار »** ، شاخی آتش بی‌دود ، **« ونحاس »** ، وشاخی دود بی‌آتش ،**« فلاتنتصران (۳۵) »** باهیچکس نتاوید وبرنیائید و از کس کین نستانید .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان (۳٦) »

« فاذا انشقّت السماء » ، آنگه که باز شکافد آسمان .

« فکانت وردة » سرخ شود گلگون ، **« کالدّهان(۳۷) »** همچون ادیم رنگین یا روغن روز کرد .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(۳۸) »

« **فیومئذلایسئل‌عن‌ذنبه** » ، آنروز نپرسند از گناه او کس را جز زو[۲] ، **« انس‌ولاجان(۳۹) »** نه آدمی نه پری .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(٤۰) »

« یعرف‌المجرمون » ، بدان وناگرویدگان رابازشناسند ، **«بسیماهم»** ، بنشان ایشان ، [روی سیاه و چشم ارزق] ، **« فیؤخذ بالنواصی والاقدام[٤۱] »** پایها ایشان گیرند و موی سر .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(٤۲) »

« هذه جهنم التی یکذّب بهاالمجرمون(٤۳) » . اینست‌دوزخ، کافران آنرا دروغ زن می گرفتند .

« **یطوفون بینهاوبین‌حمیم آن(٤٤)** » . میگردندمیان‌آن ومیان‌آب‌جوشیده رسیده بغایت .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان٤۵ » . بکدام‌ازنعمتهای‌خداوندخویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید .

النوبة الثانیة

این **سورة‌الرحمن** هزاروششصدوسی‌وشش‌حرف است وسیصدوپنجاه و یک

---

۱ - ترجمهٔ این آیه در هیچیک از دو نسخه موجود نیست . ۲ - درنسخهٔ ج : جزازو

کلمت و هفتاد و هشت آیت . جمله **بمکه** فرود آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت :

« یسئله من فی السموات والارض » .

این یک آیت بقول **ابن‌عباس** و **قتاده** مدنی است و باقی سورة مکی . **مقاتل** گفت ـ سورة همه در **مدینه** فرودآمد وقول اول درست‌تراست والله‌اعلم .

ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست و در خبر است که این سورة عروس **قران** است. وذلک ما روی **علی بن الحسین** (ع) عن ابیه ، عن **علی** (ع) قال ـ سمعت النبی(ص) یقول : لکل‌شیء عروس وعروس **القرآن سورة الرحمن.** و عن **ابی بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص) من قرأ **سورة الرحمن** رحم‌الله ضعفه وادّی شکرما انعم‌الله علیه .

و گفته اند ـ اول چیزی از **قرآن** که در **مکه** بر **قریش** آشکارا خواندند بعضی آیات از اول این سورة بود. روایت کردند از **عبدالله مسعود** گفتا ـ صحابهٔ رسول مجتمع شدند گفتند ـ **قریش** تا این غایت از **قرآن** هیچ نشنیدند درمیان ما کیست که ایشان را **قرآن** شنواند آشکارا.

عبدالله مسعود گفت ـ آنکس من باشم که **قرآن** آشکارا بر ایشان خواند اگر چه از آن رنج و گزند آید . پس بیامد و در انجمن **قریش** بیستاد[1] و ابتداء **سورة الرحمن** در گرفت و لختی از آن آیات بر خواند. **قریش** چون آن بشنیدند از سر غیظ وعداوت او را زخمها کردند ورنجانیدند.

پس چون بعضی خوانده بود اورا فرا گذاشتند وبنزدیک اصحاب باز گشت فقالوا ـ :هذاالذی خشینا علیک یا **ابن مسعود** .

اما سبب نزول این سورة آن بود که **قریش** نام رحمن کم شنیده بودند، چون آیت فرو آمد که : « **واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن** » چون ایشانرا گویند که رحمن را سجود برید ،ایشان گویند ـ« و ما الرحمن» این رحمن کیست و چیست . رب العالمین بجواب ایشان فرمود :

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بنستاد .

« الرحمن علّم القرآن » ای ـ الرحمن الذی کفربه اهل **مکه** هوالذی ، « علّم القرآن » . «

الرحمن » اسم من اسماءالله لایقال لغیره ولایستطیع الناس ان ینتحلوه ومعناه مبالغة الوصف بالرحمة ، و هوالذی وسع کل شیء رحمةً هؤلاء و هؤلاء وفی بعض الدعاء ؛ رحمن الدنیا و رحیم الاخرة لانه عمّ الرزق فی الدنیا و خصّ المؤمنین بالعفو فی الآخرة .

« علّم القرآن » هذا رد علی من قال :

« انما یعلّمه بشر ـ وـان هذا الا اختلاق » .

ای ـ الرحمن علّم محمداً القرآن لیعلّمه امته وقیل ـ معنی « علّم القرآن » ای ـ مکّنهم من تعلّمه بان انزله عربیاً ویسّره لان یحفظ ویذکر . والتعلیم تبیین ما یصیر المرء به عالماً والاعلام ایجاد ما به یصیر عالماً .

« خلق الانسان علّمه البیـان » ، قال **ابن‌عباس** و **قتادة** معنـاه ـ خلق **آدم** (ع) وعلّمه اسماء کل شیء وعلّمه اللغات ، کلها کان **آدم**(ع) یتکلم بسبع مائة الف لغة افضلها العربیة . وقیل ـ الانسان اسم الجنس واراد به جمیع الناس .

« علّمه البیان » ، یعنیُ ـ النطق و الکتابة والخط بالعلم والفهم والافهام حتی‌عرف ما یقول وما یقال له .

وقیل ـ علّم کل قوم لسانهم الذی یتکلمون به . هذاقول **ابی‌العالیة** و **ابن زید** و **الحسن** .

وقال **ابن‌کیسان** ـ « خلق‌الانسان » یعنی ـ **محمداً** (ص) ، « علّمه‌البیان » یعنی‌ـ النطق و الکتابة ، یعنی ـ **القرآن** فیه بیان ما کان و ما یکون لانه کان ینبیء عن الاولین والآخرین وعن یوم الدین .

« الشمس‌والقمر بحُسبان » الحسبان قد یکون مصدراً مثل‌الغفران والکفران و الرجحان و النقصان ، تقول ـ حسب یحسب حساباً و حسباناً ، و قد یکون جمع الحساب کشهاب وشهبان والمعنی‌ـ « الشمس‌والقمر » یجریان‌بحساب ومنازل فالشمس

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گفت :

تقطع بروج السماء فی ثلثمائة وخمسة وستين يوماً ، والقمر يقطعها فی ثمانية وعشرين يوماً وقيل ـ ذاب کل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف واربعمائة فرسخ فی مثلها وسعة القمر الف فرسخ فی الف فرسخ والله اعلم.

وقيل ـ لها اجل وحساب کآجال الناس فاذاجاء اجلهما هلکا.

وقيل ـ لمدة نهايتهما اجل مضروب وحساب معدود لايزيد ولا ينقص.

وقيل ـ يعرف من جريهما حساب عدد الشهور و الاعوام کقوله : «لتعلموا عدد السنين والحساب».

و قيل ـ مکتوب فی وجه الشمس :

لااله الاالله محمد رسول‌الله خلق‌الله‌الشمس بقدرته واجراهابامره. وفی بطنها مکتوب: لا اله‌الاالله رضاه کلام وغضبه کلام ورحمته کلام. وفی‌وجه القمرمکتوب: لا اله الا الله محمد رسول‌الله خلق‌الله القمروخلق الظلمات والنور وفی بطنه مکتوب: لااله الاّالله خلق الخيروالشربقدرته ـ يبتلی بهمامن يشاء من خلقه فطوبی لمن اجری‌الله الشر علی يديه.

« والنجم والشجر يسجدان » « النجم » هاهنا کلّ نبات لا ساق له « والشجر» ماله ساق يبقی فی‌الشتاء و بيان سجود النجم والشجر فی قوله عزوجل : «يتفيّأظلاله عن اليمين والشمائل سجّدالله».

وقال **مجاهد** ـ النجم هوالکوکب وسجوده طلوعه وقد اثبت‌الله عزوجل الصلوة و السجود و التسبيح للجماد فی **القرآن** فی مواضع و حققها بقوله : « ولکن لاتفقهون تسبيحهم» کما اثبت الکلام للسماء والارض ـ «اذ قالتا اتيناطائعين » واثبت الکلام لجهنم انها ـ « تقول هل من مزيد » « و هوالذی انطق کل شیء » و اثبت الغيظ للنار والارادة للجدار واثبت الکلام والشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما فی معناه ممّا لم ينکره من المسلمين احد الا المعتزلة الذين ليسواهم بالمسلمين عند المسلمين.[1]

« والسماء رفعها » ای ـ رفعت من السفل الی العلو ، اذهی دخان فاربه

---

۱ ـ اين سخن را جزبرمبالغه حمل نتوان‌کرد ، زيرا هيچ يک ازعلماء اسلام معتزله را کافر ندانسته‌اند.

موج الماء الذی کان فی‌الارض ، « و وضع المیزان » یرید المیزان المعهود له لسان و عمود و کفّتان ای - الهم النـاس کیفیة اتخاذ المیزان لیتوصّل به الی الانصاف و الانتصاف .

قال **مجاهد** - المیزان هاهنا العدل، یقال - « وضع‌المیزان » ای - قام بالعدل و دعا الیه ، منه قوله : « و نضع الموازین » و قیل - المیزان **القرآن** ، فیه بیان کلّ شیء یحتاج الیه.

« ان لاتطغوا » التأویل : لان لاتطغوا ای - لان‌لاتجاوزوا الحد والانصاف فیما لکم و علیکم. وقیل- اَن للتفسیر ولا للنهی ای - لاتطغوا فی‌المیزان .

« و اقیمواالوزن » ای - اقیموالسان‌المیزان ،« بالقسط » ، ای - بالعدل. قال **ابن عیینة** : الاقـامة بـالید والقسط بالقلب ، « و لا تخسروا المیزان » ای - لاتدخلواالنقص فیه ولا تطغوا فی‌الکیل و الوزن ، یقال - اخسرت المیزان وخسرته ای نقصته وقیل-المیزان میزان القیامة ای-لاتخسروا میزان اعمالکم. وقیل-المیزان العقل فلاتخسروه بان یکون معطلا غیرمتّبع و اعید ذکر المیزان مصرحاً غیر مضمر لیکون‌النهی قائماً بنفسه غیرمحتاج الی‌الاول. و قیل - لانها نزلت متفرقة فی اوقـات مختلفة فتقتضی‌الاظهار .

و قال **قتادة** فی‌هذه‌الایة - اعدل یاابن‌آدم کما تحبّ ان‌یعدل علیک واوف کما تحبّ ان یوفی لک فان‌العدل صلاح‌الناس.

« والارض وضعها للانام » ای - بسطها علی‌وجه‌الماءللخلق لیکون قرارهم علیها. «والانام» الجن والانس. وقیل - الانام کل ذی روح من‌الخلق .

« فیها فاکهة » ، نکّر لکثرتها و عمومها ، یعنی- فیها انواع الفواکه. قال **ابن کیسان** - فیها ما یتفکّهون بـه من النعم التی‌لاتحصی و کل النعمة یتفکّه بها ، « والنخل ذات‌الاکمام » ای- ذات‌الاوعیةالتی تکون فیه‌الثمر لان‌ثمر النخل تکون فی غلاف مالم ینشقّ ، واحدها کمّ و کل ماستر شیئاً فهو کمّ و کمّة ومنه کم‌القمیص و کانت لرسول‌الله (ص) کمة بیضاء یعني- القلنسوة .

« و الحب » ، ای - حب‌البرّ والشعیر و غیرهما من‌الحبوب‌التی خلقه‌الله

سبحانه فی الدنیا قوتا للانام ، « ذوالعصف » العصف و العصیفة ورق الزرع . یقال یبدو اول ورقاً ثم یکون سوقا ثم یحدث الله فیه اکماماً ثم یحدث فی الاکمام الحب . و قیل ـ العصف ـ التبن . سمّی بذلک لان الریاح تعصفه بشدة هبوبها ، ای ـ تطیره و منه الریح العاصف و الریحان هوالرزق .

قال **ابن عباس** ـ کل ریحان **فی القرآن** فهو رزق ، تقول العرب ـ خرجنا نطلب ریحان الله ای ـ رزقه . قال **الحسن** و **ابن زید** ـ هوریحانکم الذی یشمّ وقیل ـ الریحان لباب القمح وقراءة العامة : « والحب ذوالعصف و الریحان » کلّها مرفوعات بالرد علی الفاکهة . و قرأ **ابن عامر** ـ « والحبَّ ذاالعصف و الریحانَ » بنصب الباء و النون وذا بالالف علی معنی ـ خلق الانسان و خلق هذه الاشیاء .

و قرأ **حمزة و الکسائی** : « والریحان » بالجرّ عطفاً علی العصف تقدیره : و الحب ذوعلف الانعام و طعام الانام .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » لما ذکر سبحانه مامضی ذکره من فنون نعمه ، قال ـ فبایّ نعمة من هذه النعم تجحدان ایها الثقلان .

والحکمة فی تکریر هذه الایة ماذکره **القتیبی** ـ ان الله تعالی عدّد فی هذه ـ السورة نعماءه و ذکّر خلقه آلائه ، ثم اتبع ذکر کل کلمة وصفها و نعمة ذکرها بهذه الآیة و جعلها فاصلة بین کل نعمتین لینبّههم علی النعم و یقررهم بها ، کقولک لرجل احسنت الیه و تابعت علیه بالایادی وهو فی کل ذلک ینکرک و یکفرک ـ الم تک فقیراً فاغنیتک ، افتنکر هذا . الم تک عریاناً فکسوتک ، افتنکر هذا . ام لم تک خاملا فعزّزتک ، افتنکر هذا . و مثل هذا التکرار سائغ فی کلام **العرب** ، حسن فی هذا الموضع .

و قال **الحسین بن الفضل** ـ التکرار لطرد الغفلة و تأکید الحجة .

روی **جابر بن عبدالله** قال ـ قرأ رسول الله (ص) **سورة الرحمن** فی صلوة الفجر فلمّا انصرف قال ـ للجن کانوا احسن ردّا منکم ، ما قرأت ـ « فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » الا قالوا ـ ولا بشیء من نعمک ربنا نکذّب .

واعلم ان فی‌بعض هذه‌السورة ذکر الشدائد والعذاب والنار. والنعمة فیها من وجهین.

احدهما: فی‌صرفها من المؤمنین الی‌الکفار وتلک نعمة عظیمة تقتضی‌شکراً عظیماً.

والثانی: ان فی التخویف منها و التنبیه علیها نعمة عظیمة، لان اجتهاد الانسان رهبة ممّا یؤلمه اکثر من اجتهاده رغبة فیما ینعمه، وکرّر هذه‌الایة فی‌السورة احدی و ثلثین مرّة، ثمانیة منها ـ ذکرها عقیب آیات فیها تعداد عجایب خلق‌الله عزوجل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم، ثم سبعة منها عقیب آیات فیها ذکر النار و شدائدها علی عدد ابواب جهنم، و بعد هذه‌السبعة ثمانیة فی‌وصف‌الجنان واهلها علی عدد ابواب‌الجنة، و ثمانیة اخری بعدها للجنتین اللتین‌دونهما، فمن اعتقد الثمانیة الاولی وعمل بموجبها استحق کلتی الثمانیتین من‌الله و وقاه السبعة السابقة والله اعلم.

« خلق‌الانسان » یعنی ـ **آدم**، « من صلصال» للصلصال معنیان: **احدهما**ـ هوالطین‌الیابس الذی اذا وطیء صلصل وصح عن رسول‌الله (ص) انه قال اذا تکلّم‌الله بالوحی سمع اهل‌السموات لصوته صلصلة کصلصلة‌الجرس علی‌الصفوان.

والثانی ـالطین المنتن و هوالحمأ المسنون. یقال ـ صل‌اللحم اذا انتن فاذقد جمعهما‌القرآن فهوالطین‌الیابس المنتن والله عزوجل خلق **آدم** من تراب صبّ علیه ماءً فصار طینا ثم ترکه حتی انتن و لزب ثم سلّه فصار سلالة ثم ترکه حتی یبس فصار کالفخّار والفخّار هوالطین‌المطبوخ بالنار و یکون له صوت[2] ثم صبّ علیه ماء قیل ـ ماءالاحزان، فلاتری ابن آدم الا یکابد حزنا.

« و خلق الجانّ من مارج من نار » المارج ـ اللهب المختلط بسواد النار من‌قولهم مرج امر القوم اذا اختلط وقوله: « فی‌امرمریج» ای ـ مختلط وقیل ـ المارج هی‌التی برأس الذبالة[3] من خضرة‌النار وحمرتها المختلطین بالدخان خلق‌الله عزوجل

---

۱ ـ درهردونسخهٔ این‌کلمه بایاء ضبط شده ومقتضای قواعد نحوآنست‌که‌کلا وکلتاً چون اضافه به ضمیر نشوند مبنی برالف‌اند. ۲ ـ درنسخهٔ ج : صوتاً... ۳ ـ ذبالة: فتیله (اقرب‌الموارد).

الجن منها والملئكة من نورها والشياطين من دخانها. **و الجانّ** ابوالجن كما انّ **الانسان** ابوالانس **و ابليس** ابوالشياطين. وقيل ـ خلق **ابليس** من النار التى تكون منها الصواعق و قيل ـ من نار الجحيم.

« رب المشرقين و رب المغربين » احد المشرقين : هو الذى تطلع منه الشمس فى اطول يوم من السنة . و الثانى : الذى تطلع منه فى اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقاً و كذلك الكلام فى المغربين.

و قيل ـ احد المشرقين للشمس والثانى للقمر. و كذلك المغربان.

و اما قول **عبدالله بن عمر** : مابين المشرق والمغرب قبلة. يعنى ـ لاهل المشرق و هوان تجعل مغرب الصيف على يمنيك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة.

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » يعنى ـ فباىّ آلاء ربكما التى انعم عليكما من اتيانه بالصيف اِثر الشتاء وبالشتاء اثر الصيف ومن تصريفه الازمان من حال الى حال ومن حرّ الى برد ، تكذّبان فتزعمان ان ربهما غير الله.

« مرج البحرين » ، اى ـ ارسل، من مرجت الدابة اذا ارسلتها للرعى. وقيل ـ مرج اى ـ خلط ، من قوله : « امر مريج » اى ـ مختلط والبحران فى بحر واحد وهو ماء عذب بجنب ماء ملح فى بحر واحد ، و قيل ـ هما **بحر فارس** و **الروم** ، « يلتقيان » فى معظم البحر.

« بينهما برزخ » ، البرزخ ـ الحائل بين الشيئين و منه سمّى القبر برزخاً لانه بين الدنيا و الاخرة و قيل ـ الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين ، « لايبغيان » اى ـ لايختلطان ولايتغيّران وقيل ـ « لايبغيان » على الناس فيغرقاهم.

وعن **ابن عباس** قال ـ بحر فى السماء و بحر فى الارض يلتقيان كل سنة مرّة ومنه المطر، بينهما حاجز يمنع بحر السماء من النزول وبحر الأرض من الصعود.

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » فتزعمان انّهما ليست من عندالله.

« يخرج منهما اللؤلؤ » قرأ اهل **المدينة** و **البصرة** : يُخرَج بضم الياء وفتح الراء وقرأ الآخرون ـ بفتح الياء وضم الراء ، واللؤلؤ اسم لكبار الدر، «والمرجان»

صغار اللؤلؤ . وقیل المرجان هوالبسّد وهوخزر حمر ، یقال یلقیه الجن فی‌البحر .

قال **ابن‌عباس** ـ یخرج منهما یعنی من ماء بحر السماء و بحرالارض لان ماء السماء اذا وقع فی‌صدف‌البحر انعقداللؤلؤفکان خارجاً منها .وقیل- یخرج من‌الاجاج والعذب جمیعاً. و ذهب اکثرهم الی‌انهما یخرجان من‌المالح ولایخرجان من‌العذب ولکن لما ذکرهما جمیعاً اضاف الاخراج الیهما کما قال تعالی : - « وجعل‌القمر فیهن نوراً » و انما هو فی‌السماء الدنیا لکن لما ذکر سبع‌سموات و ذکرالقمر بعدها اضافه الی ماجرا ذکره قبله .

وقال اهل الاشارة و حکی عن **سفیان‌الثوری**فی قول‌الله عزوجل : « مرج- البحرین یلتقیان » ، قال- **فاطمة** و **علی**(ع) « بینهما برزخ » **محمد**(ص) . «یخرج‌منهما اللؤلؤوالمرجان » **الحسن** و **الحسین**(ع) .وقیل-هما بحرالعقل‌والهوی « بینهما برزخ » لطف‌الله سبحانه « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» ای- التوفیق والعصمة . وقیل- بحری الحجة والشبهة ، بینهما برزخ النظر والاستدلال یخرج منهما الحق والصواب.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان » ابالعذب ام بالملح .

« وله الجوار» هذه اللام لها معنیان ؛ احدهما انها لام الملک . والثانی- انها لام الاستحسان و التعجب کقولهم : لله انت ، لله درّک والجواری جمع‌الجاریة وهی‌السفینة هاهنا ، اقام‌الصفة مقام الموصوف ، « المنشآت » قرأ **حمزة** و **ابوبکر** - المنشِآت بکسرالشین، ای ـ المبتدئات والآخذات فی‌السیر ، فیکون الفعل لهن و قرأ - الآخرون بفتح الشین ای ـ المصنوعات و المتخذات اللاتی انشئن و خلقن والمعنی - له السفن تجری ، « فی‌البحر کالاعلام» فی‌البرّ . والاعلام ـ الجبال الطوال ، واحدها عَلَم ، شبّه السفن فی‌البحر بالجبال فی‌البرّ .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان » ابالبحر تکذّبان ام بالسفن .

« کل من علیها فان » ای ـ کل من علی وجه‌الارض یموت .

« و یبقی وجه ربک » ، تأویله : و یبقی ربک بوجهه ، والعرب تضع‌الصفات موضع الذوات کقول رسول‌الله(ص) : یدالله علی‌الجماعه ، وقول‌الله عزوجل : « بیده ملکوت کلّ شیء»وقول‌العرب:انشدک بوجه‌الله‌یعنی‌بالله .وعین‌الله‌علیک .وقال‌الشاعر :

جزى‌الله خيراً من امير و باركت — يدالله فى‌ذاك الاديم الممزّق

قال **ابن‌عباس** ـ لمّا نزلت هذه‌الآية ، قالت الملئكة ـ هلك اهل الارض . فانزل‌الله عزوجل : «كلّ شيء هالك الا وجهه» ، فايقنت‌الملئكة بالهلاك ووجه‌النعمة فى‌فناء الخلق التسوية بينهم فى‌حكم‌الفناء من غير تخصيص بعضهم بالبقاء دون بعض . ويحتمل ان يكون وجه النعمة فيه مايبتنى عليه من‌الاعادة ليصل المؤمنون الى ماوُعدوا به من النعيم‌الدائم السرمد .

« ذوالجلال والاكرام»جلال‌الله سبحانه عظمته واستحقاقه لاوصاف‌الكمال . وقيل ـ الجلال‌التنزيه ، من قولهم: هواجلّ من هذا . ومعنى‌الاكرام ـ الاعظام بالاحسان وقيل ـ مكرم انبيائه و اوليائه بلطفه مع‌جلاله و عظمته .

روى ان رسول الله(ص) مر برجل يصلّى‌ويقول ـ يا ذاالجلال والاكرام . فقال رسول‌الله(ص) ـ قداستجيب لك .وعن **انس** قال ـ قال رسول‌الله(ص) ـ اَلِظّوا[1] بيا ذاالجلال والاكرام وعن **سعيدالمقبرى** قال ـ الحّ رجل فقعد ينادى ـ يا ذاالجلال والاكرام ، فنودى ان ـ قد سمعت فما حاجتك.

« يسئله من فى‌السموات والارض » من مَلَك وانس و جن لايستغنى عنه اهل‌السماء والارض طرفة عين . قال **ابن‌عباس** ـ اهل‌السموات يسئلونه المغفرة والقوة ، و اهل‌الارض يسئلونه الرزق والمغفرة ، وقيل ـ يسئلون الرزق والمغفرة للمؤمنين ،

« كلّ يوم هو فى شأن » اى ـ كل وقت له امر و هو اجراء المقادير الى مواقيتها من احياء و اماتة و اغناء وافقار و تحريك و تسكين وغير ذلك .

روى عن **ابى‌الدرداء** عن‌رسول الله(ص) : انه قال ـ يغنى فقيراً و يفقر غنياً و يذلّ عزيزاً ويعزّ ذليلاً . وفى الخبر الصحيح عن رسول‌الله(ص) قال ـ الميزان بيدالله يرفع اقواماً ويضع آخرين . و عن **ابن‌عباس** ـ ان مما خلق‌الله عز وجل لوحاً من درّة بيضاء دفّتاه يا قوتة حمراء قلمه نورو كتابه نور ، ينظر فيه كل يوم ثلثمائة وستين نظرة ، يخلق ويرزق و يحيى و يميت و يعزّ و يذلّ و يفعل مايشاء . فذلك قوله : « كلّ يوم هو فى‌شأن» .

---

١ ـ اَلِظّوا امراز اِلظاظ يعنى ملازمت كنيد (از اقرب‌الموارد).

و قیل - شأنه انه یخرج کل یوم و لیلة عسکراً من اصلاب الآباء الی ارحام الامهات و عسکراً من الارحام الی الدنیا و عسکراً من الدنیا الی القبور. ثم یرتحلون جمیعاً الی الله عز وجل.

وقیل - کلّ یوم هوفی شأن یبدیه لافی شأن یبتدئه.

قال **سفیان بن عیینة** - الدهر کله عندالله یومان، مدة الدنیا یوم فالشأن فیه الامر والنهی والاحیاء والاماتة والاعطاء والمنع و تدبیر العالم.

والآخر یوم القیامة فی الآخرة فالشأن فیه الجزاء والحساب والثواب والعقاب.

قال **مقاتل**- نزلت فی **الیهود** حین قالوا - ان الله لایقضی یوم السبت شیئا.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بسؤال اهل السماء ام بسؤال اهل الارض.

« سنفرغ لکم » قرء **حمزة و الکسائی** : سیفرغ بالیاء لقوله :

« یسئله من فی السموات - ویبقی وجه ربک - وله الجوار ».

فاُتبع الخبر الخبر. و قرأ الآخرون بالنون، ولیس المراد منه الفراغ عن شغل لانه سبحانه لیس له شغل یکون له فراغ ولایشغله شأن ولکنه تهدید و وعید من الله للخلق بالمحاسبة، کما تقول لمن تهدّده - سافرغ لک، و ما به شغل[1]. وقیل - معناه - سنقصد کم و نأخذ فی امر کم بعد ترک و امهال و ننجز لکم ما و عدنا کم و نوصل کلّاً الی ما وعدناه.

و فی الخبر- قددنا من الله فراغ لخلقه. و« الثقلان » الانس والجن اثقل بهما الارض احیاء و امواتاً. قال الله تعالی :

« واخرجت الارض اثقالها ».

وقال بعض اهل المعانی - کل شیء له قدر و وزن ینافس فهو ثقل، قال النبی (ص)- انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی.

فجعلهما ثقلین اعظاما لقدرهما، فکذلک سمّی الثقلان لعقلهم و رزانتهم وقدرهم. و قیل - لانهما مثقلان بالذنوب، وقیل - مثقلان بالتکلیف.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بقصد نا الی انجاز ما و عدناکم او بایصال الوعید الیکم.

---

۱ - مناسب سیاق سخن : ومابک شغل (باکاف خطاب) است.

« یا معشر الجن والانس » اختلفوا فی معنی هذه الآیة. قال بعضهم ـ خاطبهم به فی الدنیا فیقول ـ « ان استطعتم ان تنفذوا » ، ای ـ تجوزوا و تخرجوا ، « من اقطار ـ السموات والارض » ، من جوانبها واطرافها ، « فانفذوا » ، معناه ـ ان استطعتم ان تهربوا من الموت والخروج[1] من اقطار السموات والارض فاهربوا و اخرجوا منها. یعنی ـ حیث ما کنتم ادرککم الموت کقوله : « اینما تکونوا یدرککم الموت » ، « لا تنفذون الا بسلطان » یعنی ـ حیث خرجتم الیه فثمّ سلطانی. فلا تخرجون من سلطانی. و قال **الزجاج** ـ حیث ما کنتم شاهدتم حجةالله وسلطانه یدل علی انه واحد. و قال بعضهم ـ یخاطبهم به فی القیمة و القول هاهنا مضمر ای ـ یقال لهم یوم القیامة:

« یامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض » فتعجزوا ربکم حتی لایقدرعلیکم. « فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان ».

ای ـ حیث ماتوجّهتم کنتم فی ملکی وسلطانی ولا یمکنکم الهرب من الجزاء. وقیل ـ «لاتنفذون الا بسلطان» یعنی ـ الا بشهادة ان لااله الاالله و ارضاء الخصوم و بعفو من الله عزوجل. و قیل ـ لاتنفذون الا بعد معاینة سلطان الله فی محاسبته خلقه و مجازاته. قال **ابن عباس** ـ ان الله تعالی یأمر ملائکته یوم القیامة فتحفّ باقطار السموات والارض فلایستطیع انس ولاجان ان یخرج من اقطارها.

« فبأیّ آلاء ربکما تکذّبان » بملکه فی السماء ام بملکه فی الارض.

« یُرسَل علیکما شواظ » ، قرأ **ابن کثیر** ـ شواظ بکسر الشین و الآخرون بضمها وهما لغتان وهواللهب المتاجج[2] الذی لادخان فیه. والنحاس الدخان لالهب معه و قیل ـ النحاس الصفر المذاب یصبّ علی رؤوسهم. قرأ **ابن کثیر** و **ابوعمر** « و نحاس » بکسر السین عطفاً علی النار وقرأ الباقون برفعها عطفاً علی الشواظ وقیل ـ النحاس المهل وهودردی الزیت ، « فلا تنتصران » ای ـ لاتقدران علی الامتناع مما یعمل بکما ولا یکون لکما ناصر من الله.

« فبای آلاء ربکما تکذّبان » بارسال الشواظ اوالنحاس ـ وجه النعمة فی هذا دلالته ایانا علی ماینجینا من ذلک.

---

۱ ـ والخروج عطف است بر «ان تهربوا» یعنی ـ ان استطعتم الهرب والخروج. ۲ ـ شعلهٔ افروخته.

« فاذا انشقت‌السماء » ، ای - انفرجت فتصیر ابواباً لنزول الملئکة کقوله :
« و یوم تشقق‌السماء بالغمام و نزل‌الملئکة تنزیلا ».

و قیل - تصدعت السماء و انفک بعضها من بعض لقیام‌الساعة ، « فکانت وردة» یعنی - کلون‌الورد المشموم وقال **ابن‌عباس** - یصیر کلون‌الفرس الورد وهو الابیض الذی یضرب الی‌الحمرة و الصفرة ، ای - تتلون السماء یومئذ من الخوف کلون‌الفرس الوردة یکون فی‌الربیع اصفر و فی‌اول‌الشتاء احمرفاذا اشتدالشتاء کان اغبر فشبه‌السماء فی تلونها عند انشقاقها بهذا الفرس فی تلونه[1] ، «کالدهان» جمع دهن شبه تلون‌السماء بتلون‌الورد من‌الخیل و شبه‌الوردة فی‌اختلاف الوانها بالدهن یعنی- دهن‌الزیت فانه یتلون الواناً بین صفرة و خضرة وحمرة. هذا قول **الضحاک** و **مجاهد** و **قتادة** و **الربیع**. و قال **ابن جریح** - یصیر السماء کالدهن الذائب و ذلک حین یصیبها حر جهنم.

و قال **الکلبی** - «کالدهان » ، ای - کالادیم‌الاحمر وجمعه ادهنة.

« فبای آلاء ربکما تکذبان » بانشقاق‌السماء ام بتلونها و وجه‌النعمة فیه ، التخویف والزجر بما اخبرنا من ذلک.

«فیومئذ» یعنی- فیوم تنشق‌السماء. « لایسئل عن‌ذنبه انس ولا جان » وقال فی‌سورة اخری - « فوربک لنسئلنهم اجمعین » ولا تناقض لان‌التقدیر لایسئل سؤال استعلام و استفهام لانهم یعرفون بسیماهم ، لکن یسئلون سؤال توبیخ و تقریع ، لا یسئلون هل عملتم کذا و کذا لان الله تعالی علمها منهم و کتبت الملئکةعلیهم ، ولکن یسئلون - لم عملتم کذا و کذا.

و قال **ابو العالیة** - «لایسئل‌عن‌ذنبه» غیره من‌انس ولاجان. ای - لایؤخذ احد بذنب غیره. وقیل - ان یوم‌القیمة یوم مقداره خمسون الف سنة وله‌اوقات‌فوقت یسئلون و وقت لایسئلون و وقت ینطقون و یختصمون و وقت یصمتون.

« فبای آلاء ربکما تکذبان » بسئوال‌الانس ام‌بسؤال‌الجن ووجه‌النعمة فیه ما ذکرنا من‌التخویف.

---

١ - فرس ورده از رنگهای اسب است.

« یعرف المجرمون بسیماهم » ، بزرقة العیون وسواد الوجوه والمجرم هاهنا الکافر و اما المؤمن فاغرّ[1] محجل[2]. قال الله تعالی -

«یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه ، فیؤخذ بالنواصی والاقدام ».

قیل - یجمع بین نواصیهم واقدامهم فیسحبون الی النار. و قیل- تأخذهم الملئکة مرّة بنواصیهم فیجرّونهم علی وجوههم فی النار و تارة یأخذون باقدامهم فیقذفونهم فی النار ثم یقال لهم :

« هذه جهنم التی یکذّب بها المجرمون » - ای - کان یکذّب بها المشرکون.

« یطوفون بینها » ای - بین جهنم ، « وبین حمیم آن» ای- ماء حار قد انتهی حرّه یقال - انی یانی فهو آن اذا انتهی من النّضج. یطاف بهم بین الجحیم والحمیم و انهم یستغیثون فی النار من شدة حرّها و یسئلون قطرة من الماء فیذهب بهم الی حمیم آن فیغمسون فی ذلک الوادی فتنخلع اوصالهم هذا کقوله :

« ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل ».

فکلّ ما ذکر الله تعالی من قوله : «کل من علیها فان » مواعظ و زواجر و تخویف و کل ذلک نعمة من الله تعالی لانها تزجر المعاصی و لذلک ختم کل آیة بقوله :

« فبأیّ آلاء ربکما تکذّبان ».

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » ای عزیزی که اقبال محبان بر سر کوی طلب نعرهٔ عاشقان تست. در دریاء محبت سیاحت و غوص جویندگان تست ، در میدان بلا تاختن شیفتگان تست.

آن دل که تو سوختی تو را شکر آرد — وآن خون که تو ریختی بتو فخر کند
وان دماً اجریته بک فاخر — وان فؤاداً رعته لک حامد

ای جمالی که سوختگان فراق تو ثنا ومدح تو بر دفتر بی‌نیازی تو بخون حیرت می‌نویسند.

---

۱ - اغر : سپید روی ازغرة بمعنی سفیدی و روشنی . ۲ - محجّل: پیراسته .

ای جلالی که سر گشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت برفرق دهشت می گذارند .

آن کدام دل است که آتش خانهٔ حیرت تو نیست.
آن کدام جانست که درمخلب باز قهر تو نیست.

بایّ نواحي‌الارض ابغي وصالكم	و انتم ملوك ما لنحوكم قصد
ماها بکدام آسمانت جویم	سروا بکدام بوستانت جویم
حورا بکدام‌خان‌ومانت‌جویم	سر گشته‌منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق ، چه راهی که قدمها درتو واله شد.
ای آتش محبت حق ، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد.
ای قبلهٔ ناگزیر چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جانش برآوری. شعر ،

راه طلبت گر آشکا را بودی	هرمرحله‌ای زراه پیدا بودی
گرراه‌توافکنده بصحرا بودی	عشاق تو زنار چلیپا بودی

« الرحمن علّم القرآن » آسان آسان نرسد دست هیچکس بحلقهٔ درگاه **قرآن** مگر بتوفیق وتیسیر رحمن.

اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن، آنکس **مصطفی**[۱] بودی خاتم پیغامبران، که آن جلالت ومنزلت که او راست کس‌را نیست از آفریدگان. وحق جل جلاله در حق او میفرماید :

« الرحمن علّم القرآن » ای ـ علّم محمداً القرآن.

هرچند معلّمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند ، این همه اسباب‌اند وآموزنده بحقیقت خداست.

هر آموخته ای[۱] را آموزنده اوست . هر افروخته ای را افروزنده اوست. هر سوخته‌ای را سوزنده اوست. هرساخته‌ای را سازنده اوست.

آدم را علم اسامی درآموخت : « وعلّم‌آدم الاسماء کلّها » .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : آموختهٔ.

داود را زره گری درآموخت : « وعلّمناه صنعة لبوس لکم ».

عیسی را علم طب درآموخت : « ویعلّمه الکتاب والحکمة ».

خضر را علم معرفت درآموخت : « وعلّمناه من لدنّا علماً ».

مصطفی عربی را اسرارآلهیت درآموخت: « وعلّمك مالم تکن تعلم ».

عالمیانرا بیان درآموخت : « خلق الانسان علّمه البیان ».

قومی گفتند ـ « خلق الانسان » جملهٔ مردم میخواهد برعموم ، مؤمن و کافر ومخلص ومنافق ، صدّیق و زندیق ، هر چه مردم است در تحت این خطاب است. میگوید ـ همه را بیافرید وهمه رابیان درآموخت، یعنی همه‌را عقل داد وفهم وفرهنگ تا بمصالح خویش راه بردند ومیان نیك وبد تمیز کردند. وهر کسی را لغتی داد که بآن لغت مراد یکدیگربدانستند، درهرقطری لغتی، لابل درهرشهری لغتی،لابل در هر محلتی لغتی.

مردم را باین مخصوص کرد و ایشانرا از دیگر جانوران باین تخصیص وتشریف جدا کرد.

و گفته‌اند ـ « خلق الانسان » عامّهٔ مؤمنان امّت **محمد** اند و« علّمه البیان» راه حق است وشریعت پاك ودین حنیفی که ایشانرا درآموخت وبآن راه نمود.

همان راه که جائی دیگر فرمود ـ

« قل هذه سبیلی ادعوا الی‌الله ـ ادع الی سبیل ربک بالحکمة ».

وآنگه آن راه برسه منزل نهاد : یکی ـ معرفت شرع ظاهر، دیگرـ معرفت مجاهده وریاضت باطن. سدیگرـ حدیث دل ودل آرام وداستان دوستان.

وآنگه برسه‌قوم‌حوالت کرد وبرزبان این‌سه‌قوم ایشانرا تعلیم کردفرمود: سائل العلماء وخالط الحکماء وجالس الکبراء. ازعلماء علم شریعت‌آموز. از حکماء علم ریاضت ، از کبراء علم معرفت.

و گفته اند ـ « خلق الانسان علّمه البیان » انسان اینجا **آدم صفی** است. همان انسان که گفت ـ « خلق الانسان من صلصال کالفخّار » هر چند بصورت فخار وصلصال است ، بسیرت سزاسرا پردهٔ قرب و وصال است.

بظاهر نگاشتهٔ آب و گل است ، بباطن سلطان محبت را محمل است.
بظاهر « سلالة من طين » است، بباطن خاتم دولت را نگین است.
العبرة بالوصل لابالاصل. الوصل قربة والاصل تربة.
الاصل من حيث النطفة. والوصل من حيث النصرة.

« علّمه البیان » علم اسماست که ویرا در آموخت و بآن یک علم او را برفرشتگان پیشی‌داد تا ازبهروی بجواب فرشتگان گفت : « انّی اعلم مالا تعلمون ».

ای عجبا ، اسرار ربوبیّت جایهایی آشکارا شود که عقول عقلا هرگز بدان نرسد.

چگویی قبضهٔ[1] خاك را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد ، آنگه چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت[2] هستی از وی برفت. آنگه ملائکهٔ ملکوت را فرمان داد که ـ بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید و آستان‌جلال اورا ببوسید.

مشتی خاك را چه اهلیّت آن بود که سکّان حظائر قدس وخطباء منابرانس پیش وی سجده کنند.

نه‌نه ، که آن مرتبت ومنقبت ومنزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان دل را بود.

والقلب بين اصبعين من اصابع الرحمن.

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهاد وی دو بحر آفریده : یکی ـ بحرسرّ، دیگر ـ بحر دل، واليه الاشارة بقوله عزوجل : «مرج البحرين يلتقيان» .

از بحر سرّ لؤلوء مشاهدت ومعاینت برون آید واز بحردل مرجان موافقت ومکاشفت . وذلك قوله : « يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ».

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده وحاجز قدرت میان هردو بداشته :
« بينهما برزخ لايبغيان » نه آن برآن نیرو کند ، نه این آنرا بگرداند.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : قبضه‌ی ۲ ـ نداوت باقیماندهٔ رطوبت ،نم .

و گفته اند ـ بحرین اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانانرا ، وبحر قبض وبسط خواص مؤمنان را ، وبحر هیبت وانس انبیا را وصدّیقانرا.

از بحر خوف ورجا گوهر زهد ورع بیرون آید واز بحر قبض وبسط گوهر فقر و وجد آید واز بحر هیبت وانس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقاء بیاساید. اینست که گفت ـ « یخرج بنهما اللؤلؤ والمرجان » .

قوله : « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام » همانست که جای دیگر فرمود ـ « ما عندکم ینفدوما عندالله باق » .

و **مصطفی** (ص) فرمود ـ فآثروا ما یبقی علی ما یفنی.

دنیا دارالغرور است و عقبی دارالسرور. دنیا دارالفنا و عقبی دارالبقا . نسیم عقل بمشام آنکس نرسید که فانی بر باقی برگزیند ، دارالسرور بگذارد و دارالغرور عمارت کند.

گر مملکت عالم وملکت بنی آدم در زیر نگین تو نهند و مفاتیح خزائن دنیا بجملگی ترا دهند ، چون عاقبت آن فناست دل برونهادن ، خطاست.

بشنو این چند حکمت از وصایای حکیمان ونصیحت بزرگان :

بگفتار ـ از کردار کفایت کردن کار مغرورانست.

برمایهٔ دیگران اعتماد نمودن حرفت مفلسانست.

بجامهٔ عاریتی نازیدن عادت بطّالان است.

بخلعت دیگران شاد بودن سیرت بیخردان است.

جفا کردن و وفا طمع داشتن فعل زرّاقانست.

« یسئله من فی السموات و الارض » ، مؤمنان دو گروه اند : عابدان اند وعارفان ، سؤال هریکی برقدر همت او ونواخت هریکی سزاء حوصلهٔ او.

عابد همه ازو خواهد ، عارف خود او را خواهد .

احمد بن ابی الحواری حق را بخواب دید که گفت جل جلاله ـ یا احمد کلّ الناس یطلبون منی الا **ابایزید** یطلبنی.

عالمیان همه از ما میخواهند و**بویزید** خود ما را میخواهد.

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش

هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنائی کوی تو.

برین درگاه هر کسی را مقامیست و هریکی را سزاییست.

پیر طریقت گفت - الهی، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است، ازسعت رحمت تو هر کسی‌را تیری است.

هر یکی را جایی بداشته و هر یکی را برنگی رشته، اینست که میفرماید[1] - «کلّ یوم هو فی‌شأن» یرفع قوماً ویضع آخرین.

یکی‌را صدر قدر بنعت عزت‌داده، یکی‌را درصف نعال درحین مذلت‌بداشته، یکی را بر بساط لطف نشانده، یکی را در زیر بساط قهر آورده.

آدم خاکی را از خاك مذلت برمیکشد و تاج اقبال بحکم افضال بر هامهٔ همت وی مینهد، ولامیل.

عزازیل معلّم مَلَك بود از عالم علوی درمیکشد و برسر چهارسوی ارادت بی‌علت از عقابین[2] عقوبت میاویزد، ولاجور

قومی‌را میگوید - «فاستبشروا ببیعکم»، قومی‌را میگوید : «موتوابغیظکم».

موسی کلیم بطلب آتش برخاست، چون میشد شبانی بود در گلیم، چون میآمد پیغامبری بود کلیم.

بلعام باعورا که نام اعظم دانست، ولیبی بحکم‌صورت بکوه برشد، سگی بحکم معنی و صفت فرو آمد.

آدم هنوز گل بود که کلاه اجتباء وی ساخته بودند.

ابلیس مدبر هنوز سرباز نزده بود که تیر لعنت بزهرقهر آب داده بودند.

این‌را فرمودند که سجود کن، نکرد و آنرا فرمودند که گندم مخور، بخورد.

آدم را عذربنهاد که وی درازل دوست‌آمد وزلّت دوستان درحساب‌نیارند.

واذا الحبیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که در ازل دشمن آمد و طاعت دشمنان محسوب نبود.

---

۱ - در نسخهٔ ج : میگوید. ۲ - عقابین : دوچوب که انسان‌را برآن پیچند ونیزدو میلهٔ آهن خاردار گویند. (ازفرهنگ ناظم‌الاطباء)

من لم يکن للوصال اهلاً فکل احسانه ذنوب

٢ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: ـ **«ولمن خاف مقام ربه جنّتان(٤٦)»** آنرا که میترسد از ایستادنگاه پیش خداوند خویش، او راست دوبهشت.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٤٧) » بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می ناستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

« ذواتا افنان(٤٨) » آن دو بهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون نعمتها و شادیها.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٤٩) ».[١]

« فیهما عینان تجریان(٥٠)». در آن دوبهشت دوچشمه روانست.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥١) ».

« فیهما من کلّ فاکهة زوجان(٥٢) » در آن دوبهشت از هرمیوه دوجفت است، دوطعم و دورنگ و دوبوی.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٣) ».

« متّکئین علی فُرُش »، بازنشستگان اند خفتگان برجامها باز گسترده.

« بطائنها من استبرق » آستر ها آن فراش ازدیبا ستبر.

« و جنا الجنّتین دان(٥٤) » و میوهٔ آن دوبهشت از دست چنندگان نزدیک

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٥) ».

«فیهن قاصراتُ الطرف»، در آن فراشها کنیزکان اند فرو داشته چشمان [از جز شویان ایشان].

« لم یطمِثهنّ انس قبلهم ولاجانّ(٥٦)»، دست بایشان نبرده هیچ آدمی و نه پری.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٧) ».

---

١ ـ درهیچکدام ازنسخ ترجمهٔ این آیت و نیزمکررات آن تاآخرسوره تکرارنگردیده است.

کأنّهن الیاقوت والمرجان (٥٨) » ، گوئی که آن کنیزکان [بسپیدی] سروارید‌اند و [بروشنایی] یاقوت.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٥٩) ».

«**هل جزاء الاحسانِ الاالاحسانُ**(٦٠) » ، هست پاداش نیکویی مگر هم نیکویی . . ؟ .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦١) ».

« **ومِن دونهما جنّتان**(٦٢) » ، وجز از آن دو بهشت دو بهشت دیگرند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٣) »

« **مُدهامّتان**(٦٤) » دو بهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ.

«**فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٥) ».

« **فیهما عینان نضّاختان**(٦٦) » ، در آن دوچشمه اند که آب از بوم بهشت بر می‌اندازند و بر میجوشند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٧) ».

« **فیهما فاکهة و نخل ورمّان**(٦٨) » ، در آن دو بهشت میوهاست و خرما - ستان و انار.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٩) ».

« **فیهنّ خیراتٌ حِسان**(٧٠) » ، در آن بهشتها کنیزکان اند نیکان در آفرینش و درخوی ، نیکوان اند درچهره و در روی.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧١) ».

«**حورٌ مقصوراتٌ فی الخیام**(٧٢) » ، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان نگه داشته و درخیمها بداشته.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٣) ».

« **لم یطمثهن انس قبلهم ولاجانّ**(٧٤) » خالی ندید ایشان را پیش از خداوندان ایشان هیچ کس نه مردم نه پری.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٥) ».

« مُتّكئين على رفرف خُضْر » بناز نشستگان اند بر رفرف سبز در باغها رنگارنگ ، **« وعبقريّ حِسان(٧٦) »** ، و بساطها گران مایهٔ نیکو.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٧٧) ».

« تبارك اْسم ربك » ، چون پاك است و بی‌عیب خداوند تو ، **« ذوالجلال والاکرام(٧٨) »** ، خداوند با بزرگواری و بنده‌نوازی.

النوبة الثانية

قوله : « ولمن خاف مقام ربه » آیات مواعظ وزواجر وذکر عذاب وعقوبت کافران درپیش داشت تا مؤمنان بدان عبرت گیرند و پند پذیرند ودرخوف وخشیت بیفزایند و در طاعت وعبادت کوشش نمایند وفرا اسباب نجات خودبینند واین عظیم‌تر نعمتی است از حق جل جلاله بربندگان و لهذا ذکر عقیب کلّ آیة :

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان »

پس مآل و مرجع مؤمنان و بیان ثواب طاعات ایشان در گرفت فرسود[1] :

« ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

مقام هم مصدر است وهم مکان ، اگر مصدر نهی . معنی آنست که آنکس که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بحضری عـزت در مقام حساب ،وازآن ترس معصیت وشهوت بگدازد ، فردا اورا دوبهشت‌است ، یکی‌ثواب خوف را و دیگر ترك معصیت را.

واگر مقام برموضع ومکان نهی پس اینجا مضمری محذوف است یعنی ـ خاف مقام حساب ربه ،آنکس که ازمقام حساب حق بترسد داندکه او را در آن‌مقام بدارند و ازوی سؤال کنند کقوله تعالی :

« وقفوهم انهم مسئولون ». اورا دو بهشت است یکی جنة عدن ودیگر ـ جنةالنعیم . یکی ـ نشستگاه خویش و دیگر ـ نشستگاه جفتان و خادمان وی.

مفسران گفتند این آیت درشأن **بوبکر صدیق** فروآمد ، شرب لبناً فقیل له ـ انه من غیرحل فاستقاء. وقال **قتاده** ـ ان المؤمنین خافوا ذالك المقام فعملوالله وقاموا

---

۱ ـ نسخهٔ ج : گفت .

باللیل و النهار. وفی الخبرالصحیح عن **ابی‌هریرة** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ من خاف ادلج و من ادلج[1] بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالیة الا ان سلعة الله الجنة.

وعن **عطاء بن یسار** عن **ابی الدرداء** : انه سمع رسول‌الله(ص) یقصّ علی المنبروهویقول: « ولمن خاف مقام ربه جنتان ». قلت ـ وان زنا وان سرق یارسول‌الله فقال رسول‌الله (ص) الثانیة : « ولمن خاف مقام ربه جنتان ». فقلت الثانیة : و ان زنا وان سرق یا رسول‌الله. فقال رسول‌الله (ص) الثالثة : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » فقلت الثالثة : وان زنا وان سرق یا رسول‌الله. قال : و ان رغم انف **ابی الدرداء**.

قال بعض‌المفسرین فی قوله: جنتان ـ ای ـ جنة للانس وجنة للجن. معنی آنست که هرکه از مقام حساب پیش حق تعالی ترسد از آدمی وپری ، هریکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمانرا بهشتی وپرهیزکاران پریان‌را بهشتی.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بایّ نعمة من نعمه فی الجنتین ، ثم وصف الجنتین ، فقال ـ

« ذواتا افنان » ای ـ اغصان واحدها فنن وهوالغصن المستقیم‌طولاً وقیل ـ « ذواتا افنان » ای ـ الوان و انواع من الاشجارو الثماروا‌حدها فن یقال : هو الجنة[2] کله افنان الاشجار متکاوسة[3] غیرانها لا ترد شیأ. و قیل ـ جنتان من الیاقوت الاحمر و الزبرجد الا خضر ، ترابها الکافور و العنبر و حمأتها المسک الاذفر ، کل بستان مسیرة مأة سنة فی وسط کل بستان دارمن نور.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بالا غصان ام بالالوان.

« فیهما عینان تجریان» بالماء الزلال احدیها التسنیم والاخری‌السلسبیل. و قیل ـ احدیهما من ماء غیرآسن والاخری من خمرلذّة للشاربین ، تجریان من جبل من مسک.

قال **ابوبکر محمدبن عمرالورّاق** ـ فیهما عینان تجریان لمن کانت له فی الدنیا عینان تجریان بالبکاء.

---

۱ ـ ادلج ازادلاج : قیام درشب تاز برای عبادت. ۲ ـ درنسخهٔ ج : هواء الجنه آمده وظاهراً هوالجنة صحیح است. ۳ ـ متکاوسه : متوالیه.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بایّ العینین تجحدان.

«فیهما من کلّ فاکهة زوجان» ای - فیهما من کل مایتفکه به صنفان رطب ویابس کالرطب والتمر والعنب والزبیب.

قال **ابن‌عباس** - ما فی الدنیا ثمرة حلو و لامرّ الا وهی فی الجنة حتی الحنظل الا انه حلو.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان ». بایّ الصنفین تجحدان.

« متکئین » ای - جالسین جلسة الملوك جلوس راحة ودعة « علی فُرُش » جمع فراش وهو مااستمهد للجلوس والنوم.

« بطائنها من‌استبرق » جمع بطانة والاستبرق - الدیباج‌الثخین‌الغلیظ.

قیل **لسعیدبن جبیر** - البطائن من‌استبرق فماالظواهر.

قال - هذا مما قال‌الله تعالی - « فلا تعلم نفس مااخفی لهم من‌قرّة اعین ».

و قیل - بطائنها من‌استبرق وظواهرها من‌نور جامد.

و قال **ابن‌عباس** - وصف البطائن و ترك الظواهر لانه لیس فی‌الارض احد یعرف ما الظواهر « وجناالجنّتین دان» ای - مایجتنی من‌ثمرالجنتین قریب یناله القائم و القاعد والنائم.

و قیل - اذا ارادوه دنا من افواههم ، فیتناولون منّ غیرتعب.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان » بالظهارة ام بالبطانة.

« فیهن » ای - فی الجنان و قیل - فی الفرش « قاصرات الطرف » یعنی - الحواری قصرن اعینهن علی ازواجهن فلا یطمحن الی‌غیرهم وتقول لزوجها - وعزة ربی ما اری فی‌الجنة شیئاً احسن منك ، فالحمدلله‌الذی جعلك زوجی وجعلنی‌زوجك.

و قصرالطرف ایضاً من‌الحیاء و الغنج. قصرالطرف چون برمعنی حیا وغنج بود معنی قاصرات‌الطرف آنست که :

کنیزکان بهشتی نازنینان‌اند ، ازناز فروشکسته چشمان‌اند.

« لم یطمثهن». الطمث المجامعة بالتدمیه ای - ما ادماهن بالجماع احد.

قال **مجاهد** - اذا جامع‌الرجل فلم یسمّ‌الله انطوی الجانّ علی احلیله فجامع معه فذلك قوله : « لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان ».

گفته‌اند که - « انس قبلهم ولاجانّ » دلیل آنستکه مسلمان جن در بهشت باشند و از ایشان جماع بود با جنس خویش نه با جنس انس[1] و معنی الآیة : حور الانس لم یطمثهن انس وحورالجن[2] لم یطمثهن جن.

مقاتل گفت : مراد باین حور بهشتی‌اند که ایشان را در بهشت آفریدند و هرگز هیچ کس بایشان نارسیده ونه دست بایشان برده.

حسن گفت - زنان دنیوی‌اند که بعد ازآنکه ایشانرا درآن جهان باز نو آفریدند در بهشت هیچ کس بایشان نرسید پیش از شویان خویش.

دراین سورة دوجای فرمود - «لم یطمثهن». **کسائی** یکی از آن بضم میم خواند و آن دیگر بکسر میم. اگر اول بضم خواند آخر بکسر خواند و اگر اول بکسرخواند آخر بضم خواند والسبب فی‌ذلک ماروی **ابواسحق‌السبیعی** قال - کنت اصلّی خلف اصحاب **علی** (ع) فاسمعهم یقرأون : « لم یطمثهن » بضم المیم و کنت اصلّی خلف اصحاب **عبدالله‌بن مسعود** فاسمعهم یقرأون بکسر المیم فکان **الکسائی** یضم احدیهما و یکسرالاخری لئلّا یخرج عن هذین‌الاثرین.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بقصر اطرافهن ، ام بانهن « لم یطمثن » ،

« کانّهن‌الیاقوت و المرجان » ای - کانهن‌الیاقوت حمرة وصفاء ، والمرجان بیاضاً و ضیاء.

روی‌عن **ابی‌سعید** فی‌صفة اهل‌الجنة عن رسول‌الله (ص) - لکل رجل منهم روجان علی کل زوجة سبعون حلة یری مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما و حللهما.

و روی عن **ابی‌هریرة** ان رسول‌الله (ص) قال - اول زمرة تدخل الجنة علی صورة‌القمر لیلة‌البدر والذین علی‌اثرهم کاشدّ کوکب اضاءة. قلوبهم علی قلب رجل واحد لااختلاف بینهم ولاتباغض ، لکل امرئ منهم زوجتان کل واحدة منهما یری مخ ساقها من وراء لحمها من‌الحسن. « یسبّحون‌الله بکرة و عشیا » لایسقمون و لایمتخطون و لایبصقون ، آنیتهم الذهب و الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة[3] و ریحهم المسک.

---

۱ - درنسخهٔ الف جملهٔ : «باجنس خویش نه» ندارد ونسخهٔ ج : بامقصود ونیز بابقیت سخن انسب است.

۲ - درنسخهٔ ج : و حورالعین آمده ومسلماً غلط است. ۳ - الوة : نوعی عود بخور است.

وعن **عبدالله بن مسعود** عن النبی (ص) ان المرءة من اهل الجنة لیری بیاض ساقها من وراء سبعین حلة من حریر ومخّها. ان الله عزوجل یقول - «کانّهن الیاقوت والمرجان» فاما الیاقوت فانه حجر لوادخلت فیه سلکا ثم استصفیته لرأیته من ورائه.

وقال **عمرو بن میمون** - ان المرأة من الحور العین لتلبس سبعین حلة فیری مخّ ساقها من ورائها کمایری الشراب الاحمر فی الزجاجة البیضاء.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» بمشابهته الیاقوت ام بمشابهته المرجان.

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان» هل هاهنا بمعنی ما کقوله: «فهل علی الرسل الاالبلاغ المبین». یعنی - ماجزاء من احسن فی الدنیا الا ان یحسن الیه فی الآخرة.

و قال **ابن عباس** - هل جزاء من قال: لااله الاالله وعمل بما جاء به **محمد** (ص) الاالجنة.

عن انس بن مالک - قال - قرأ رسول الله (ص) «هل جزاء الاحسان الاالاحسان». ثم قال - هل تدرون ما قال ربکم قالوا - الله و رسوله اعلم، قال - یقول - هل جزاء من انعمت علیه بالتوحید الاالجنة.

و فی روایة **ابن عباس و ابن عمر** قالا - قال رسول الله (ص) - یقول الله تعالی - ماجزاء من انعمت علیه بمعرفتی وتوحیدی الا ان اسکّنه جنتی وحظیرة قدسی برحمتی.

و قال **محمد بن الحنفیّة** - هی مسجّلة للبرّ والفاجر ای - سواء فی هذا ابرار الخلق و فجّارهم، انه من احسن اُحسن الیه، للفاجر فی دیناه وللبر فی اخراه.

«فبایّ آلآء ربکما تکذّبان» - باحسان التوفیق فی الدنیا ام باحسان الثواب فی الآخرة.

«ومن دونها جنتان». ای - من دون الجنتین الاولیین جنّتان اخریان: جنتان من فضة آنیتهما ومافیهما و جنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما ولکل رجل و امرأة من اهل الجنّة جنتان، احدیهما - جزاء اعماله و الاخری - ورثوها عن الکفار وهوقوله عز وجل:

«اولئک هم الوارثون» الآیة وقوله: «نورث من عبادنا».

و فی الخبرالصحیح عن رسول الله (ص) ـ جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما و جنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما وما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الاّ رداء الکبریاء علی وجهه فی‌جنة عدن . و قیل ـ لکل واحد منهم اربع جنان فی الجهات الاربع : بین یدیه ومن خلفه و یمینه و شماله .

و قیل- اربع جنان علی‌التوالی لیتضاعف له‌السروربالتنقل من جنة الی‌جنة و یکون امتع لانه ابعد من‌الملک فیما طبع علیه‌البشر .

و قیل ـ الجنتان الاولیان[1] افضل منهما .

والاخریان ادون منهما فالاولیان : جنات عدن وجنةالفردوس والاخریان:جنةالنعیم و جنةالمأوی .

وقیل ـ الاولیان للمقربین‌السابقین ، فیهما من کل فاکهة زوجان والاخریان لاصحاب‌الیمین و التابعین فیهما فاکهة و نخل و رمان .

وقیل ـ الاولیان جنتان فی‌القصر و الاخریان خارج‌القصر .

وقیل ـ الاولیان للرجال والولدان و الاخریان للنساء و الحورالعین .

« فبایّ آلاء ربکما تکذبان » بایّ‌الجنتین تجحدان .

« مدهامتان » ، ای ، ناعمتان سوداوان من ریّهما و شدة خضرتهما لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الی‌السواد و الفعل منه ـ ادهامّ یدهامّ فهو مدهامّ وهما مدهامتان ای ـ الغالب علی هاتین‌الجنتین ـ النبات و الریاحین المنبسطة علی وجه‌الارض وفی‌الاولیین ـ الاشجار و الفواکه .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » ، منهما .

« فیهماعینان نضّاختان » ، تفوران بالماء لاتنقطعان. والنضخ ان‌تفورالعین بالمآء وهو اکثر من النضج و انما وصفها بالنضخ لان‌الماءالذی یفور و یجری امتع من‌المآء الراکد.

قال **ابن مسعود** ـ تنضخان علی اولیاء الله بالمسک و الکافور . و قال **ابن‌عباس** ـ تنضخان بالخیر والبرکة علی‌اهل‌الجنة. وقال **سعیدبن جبیر** : ـ بالمآء

---

۱ ـ درنسخهٔ الف و ج جنتان الاولیان آمده و قیاساً تصحیح گردید .

و الوان الفاكهة. وقال **انس بن مالك** ـ تنضخان بالمسك والعنبر فی دور اهل الجنة كطش[1] المطر.

« فبایّ آلاء ربكما تكذّبان » ، من العینین.

« فیهما فاكهة و نخل و رمّان » ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان وهما من جملة الفواكه للتفضیل وعن **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** قال ـ نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر وورقها ذهب احمر وسعفها كسوة لاهل الجنة ، منها مقطعاتهم وحللهم و ثمرها امثال القلال اوالدلاء اشد بیاضا من اللبن واحلی من العسل ، والین من الزبد لیس له عَجَم[2] كلما نزعت ثمرة عادت مكانها اخری و انهارها تجری فی غیر اخدود[3].

« فبایّ آلاء ربكما تكذّبان » ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان.

« فیهن خیرات حسان » ، «فیهن» ، ای : فی الجنان الاربع جوار « خیرات حسان »، واحدة الخیرات ـ خیرة، واصلها خیّرات ، واحدها خیّرة والرجل خیّر فخفف كهین و لین.

روی عن **ام سلمة** قالت ـ قلت لرسول الله (ص) ـ اخبرنی عن قوله : « خیرات حسان » ، قال ـ خیرات الاخلاق حسان الوجوه. وقیل ـ فی تفسیر الخیرات ، ای ـ لسن بدفرات[4] ولا بخرات[5] ولا متطلعات[6] ولا متشوفات[7] ولا ذربات[8] ولا سلیطات ولا طماحات[9] ولا طوافات فی الطرق.

---

۱ ـ طش بروزن و معنی رش : باریدن، مترشح شدن ، افشاندن . ۲ ـ هسته . ۳ ـ شكافها كه درزمین پدیدآید . ٤ ـ دَفرات جمع دفره زنی كه بدنش بوی ناخوش دهد . ٥ ـ ظاهراً بخراآت است جمع بخراء مؤنث ابخر : آنكه دهانش بوی ناخوش دهد. صفت از آن جز براین وزن درلغت نیامده . ٦ ـ متطلعات : زنانیكه حس كنجكاوی شدید دارند و با سعی و كوشش فراوان از اخبار نهانی و رازهای مردم اطلاع حاصل میكنند . ۷ ـ تشوف در لغت بمعنی زیور بخود بستن و خود آرایی ونیز بمعنی تطلع ازاخبار دیگران است و چون دراینجا ازپیش « متطلعات » ذكر شده مقصود از متشوفات زنان خود آرا است . ۸ ـ جمع ذربة : زن بد زبان . ۹ ـ جمع طماحة : زنی كه نظر جز باشوهر خویش دارد .

« فبایّ آلاء ربکما تکذبان » ، بالخیرات ام بالحسان.

« حور مقصورات » ، لاهل‌اللغه فی‌الحور قولان :

قال قوم - الحور البیاض و الحوّاری[1] سمّی لبیاضه ، و الحواریون کانوا قصارین ، یبیضون الثیاب. وخبز محوّر و الحواریات نساءالقری لبیاض لونهن.

و قال قوم - الحور - السواد.

و جمع المفسرون بینهما فقالوا - حورای - شدیدات سواد العین ، شدیدات بیاضها .

و قیل - معناه - شدیدات سوادالعین شدیدات بیاض‌الوجه.

« مقصورات » ، ای - محبوسات عن‌اعین ازواج غیرهن.

و قیل - « مقصورات » ای - مخدّرات مستورات فی‌الحجال.

یقال - امراة مقصورة ، اذا کانت مخدرة مستورة لاتخرج.

روی‌عن‌النبی (ص) ، قال - لوان‌امرأة من‌نسآءاهل‌الجنة اطلعت‌الی‌الارض لاضاءت مابینهما ولملأت مابینهما ریحاً.ولنصیفها علی راسها خیر من الدنیا وما فیها «فی‌الخیام»قیل فی‌التفسیر - خیمة[2] من درة مجوفة طولها فی‌السمآء ستون میلا وقیل - الخیمة لؤلؤة اربعة فراسخ فی‌اربعة فراسخ لها الف من باب ذهب.

وروی - لوان حوراء بزقت فی بحر،لعذب ذالک البحر من عذوبة ریقها - و روی انهن یقلن - نحن‌الناعمات فلا نبأس. الراضیات فلا نسخط نحن‌الخالدات فلا نبید. طوبی لمن کنّاله و کان لنا.

و فی‌الاثر - اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنیا - نحن المصلّیات وماصلیتن ، نحن الصائمات وماصمتن، نحن‌المتصدقات وماتصدقتن، فغلبنهن.

وقال **ابن‌مسعود** - لکل زوجة خیمة طولها ستون میلاً .

« فبای آلاء ربکما تکذبان » ، بالحور ام بالخیام.

« لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان » ای - لم یمسهن آدمی قبلهم ولاجان ، کرّر ذلک زیادة فی‌التشویق تاکیداً للرغبة فیها.

---

۱ - حوّاری : آرد سفید . ۲ - درنسخهٔ ج : الخیمه .

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» ، مما ذکرنا. قال **محمد بن کعب** - ان المؤمن یزوّج الف ثیب و الف بکر والف حوراء.

«متّکئین علی رفرف خضر» قال **سعیدبن جبیر** و **ابن عباس** - الرفرف ریاض الجنة ، خضر مخصبة. واحدتها - رفرفة ، والرفارف - جمع الجمع مشتق من رف النبت یرف اذا صارغضّاً نضراً.

وقیل -هی الوسائد والنمارق والبسط ای - کما اتکأ وا فی الاولیین علی فرش بطائنها من استبرق ، اتکأوا فی هاتین الجنتین علی رفرف خضر وعبقریّ حسان .

العبقریّ-الزرابی الطنافس[1] الثخان وقیل-هی الدیباج واحدتها عبقریة کما یقال: تمرة و تمر ولوزة ولوز والعبقری عندالعرب- کل ثوب موشی[2] منسوب الی **عبقر** و هی بلدة یعمل فیها الوشی .

و قیل- عبقر اسم ارض یسکنها الجن ، ینسب الیها خیار کل شیء

وقیل- عبقر اسم رجل کان **بمکة** یتخذ الزرابی و یجیدها فینسب الیه کل شیء جیّد حسن .

والعبقریّ ایضاً عندالعرب : القویّ الشدید القوة ، الحاذق فی الصنعة. قال رسول الله (ص) : رأیت **عمربن الخطاب** فی المنام یستقی من بئر فلم ار عبقریاً یفری فریه. ای - یعمل عمله.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بالرفرف ام بالعبقری .

« تبارك اسم ربك » ای - تبارك ربك والاسم صلة کقوله : «تبارك الذی» وقال لبید :

الی الحول ثم اسم السلام علیکما .

ای - ثم السلام علیکما . و الاسم صلة والاسم هوالمسمی ومن قال بغیر هذا قال بخلق اسماءالله « تبارك » ای -تقدس و تعظّم وتمجّد و تعالی و دام الذی لم یزل ولا یزال ، « ذوالجلال والاکرام » قرأ اهل **الشام** : « ذوالجلال » بالواو و کذالك فی مصاحفهم اجراء علی الاسم والجلال لایستعمل الالله سبحانه وتعالی. « والاکرام » هوان یکرم اولیائه بالانعام علیهم والاحسان الیهم.

---

۱ - طَنفسه وطُنفسه نوعی فرش رنگارنگ .   ۲ - جامهٔ منقوش. وشی : نقش جامه .

ختم‌الله سبحانه هذه السورة بذکر تمجیده و تحمیده کما عدّد فنون نعمه و صنوف مبرته و روی عن **عایشه** قالت- کان رسول‌الله(ص) اذا سلم من الصلاة لایقعد الا مقدار مایقول - اللهم انت السلام و منک‌السلام تبارکت ذاالجلال والاکرام.

النوبة الثالثة

قوله : « ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

نعیم باقی و ملک جاودانی وقرب حضرت الهی کسیرا بود که در همه‌حال از الله ترسد و احوال و اهوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد.

خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح وتازیانهٔ حق و حصار دین .

تخم خوف صبراست وآب آن ورع وثمرهٔ آن نجات.

یقول الله تعالی - « و خافونی ان کنتم مؤمنین ».

مالك دینار گفته : ولیّ که در وخوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد.

بوالقاسم حکیم گفته که- ترس ازخالق دیگراست وترس‌ازمخلوق دیگر. هر که از مخلوق ترسد از وی بگریزد و هر که ازخالق ترسد با وی گریزد.

یقول الله تعالی : « ففرّوا الی‌الله ».

ترس ازالله با شهوات دنیا به نسازد[1] هر که اسیر شهوات گشت ترس‌ازدل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهر دری که خواهد او را میکشد.

درآثار بیارند که **یحیی زکریا** صلوات‌الله علیهما بر **ابلیس** رسید و بر دست ابلیس بندها دید ازهرجنس و هررنگ. گفت - ای شقی، این‌چه‌بندهاست که دردست‌تو می بینم ، گفت - این انواع شهوات فرزند **آدم** است که ایشانرا باین دربندم آرم و برمراد خویش میدارم . گفت - **یحیی زکریا** را هیچ بندداری که او را بآن بند درحکم خود آری..؟ گفت - نه که او را از ما معصوم داشته اند ودست ما بدو نرسد

۱ - در نسخهٔ ج : بنسازد .

گفت ـ آخر از وی هیچیز شناسی که بان دروی طمع کنی.؟ گفت ـ نه مگر یک چیز ـ هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز وذکرالله مشغول دارد.

یحیی گفت ـ ازخدای عزوجل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هرگزطعام سیر نخورم.

درخبر است که ـ هر که اندك خورد وصوف پوشد چنانك بلقمه‌ای وخرقه‌ای[1] از دنیا قناعت کند، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد. وآنکس که طعام بسیار خورد ازتفکر بازماند ودل‌وی سخت گردد. والقلب القاسی بعید من‌الله بعید من‌الجنة قریب من‌النار.

«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان ـ ومن دونهما جنتان» ترسندگانرا و اندوهگنانرا چهاربهشت است: دوبهشت زرین ودوبهشت سیمین **مصطفی** (ص)ازاین‌چهاربهشت خبرداده و گفته ـ جنتان‌من‌فضة آنیتهما وما فیهما وجنتان من‌ذهب آنیتهما و ما فیهما، وما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الارداء الکبریاء علی وجهه فی‌جنة عدن.

ترسی باید که روزگار مرد همه عین‌اندوه‌گرداند. چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بردل وی نتابد که ـ ان‌الله یحبّ کل قلب حزین.

عالمیان قدر اندوه ندانستند، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی وطرب اختیار کردند.

اگر بجملگی روی بعالم اندوه نهادندی، بهر میلی که در بادیهٔ اندوه رفتندی جزحدقهٔ کروبیان و روحانیان قدمگاه ایشان نبودی.

چهرهٔ ترس وصورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برسازد. هرنفسی که بترسی بر کشیده باشند نوری گردد. و هرقدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند.

عالمیان همه درعتاب وحساب رستاخیز باشند. واندوه خوارگان بر بساط انس درخیمهٔ «وهو معکم» با حق درمناجات باشند که یکی ازایشان را نیزازبهشت یاد نیاید.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج: بلقمهٔی وخرقهٔی

بزرگی‌را پرسیدند که - خدای عزوجل بااندوهگنان‌وترسندگان چه‌خواهد کرد. گفت - اگر اندوه برای او دارند ومحمل ترس از بهر او کشند ، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بردستشان نهند بر آن نبشته که - «الا تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنه».

گاه آن آمد که بادی خوش برجان شما وزد . نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید وشاد باشید. شعر :

اندوه غریبان بسرآید روزی در کار غریبان نظر آید روزی

سورة الواقعه

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**»- بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**اذا وَقعت الواقعة** (۱)» آنگه‌که بوذنی ببود و افتادنی بیفتد.

«**لیس لِوَقعتهاکاذبة** (۲)» در بودن آن نه شک بود و نه در افتادن آن دروغ .

«**خافضةٌ**» ، فرو برنده ناگرویدگان را ، «**رافعةٌ** (۳)» بر دارنده گرویدگان را.

«**اذا رُجّت الارض رجّاً** (۴)» آنگه‌که بجنبانند جنبانیدنی.

«**وبُسّت الجبال بسّاً** (۵)» وبر کنند کوهها بر کندنی.

«**فکانت هبآء مُنْبثّاً** (۶)» تا گردی شود از زمین خیزان ریزان.

«**وکنتم ازواجاً ثلاثة** (۷)» و شما سه گروه بید[1] از سه گونه.

«**فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة** (۸)» خداوندان راست دست آن چه مردمان‌اند که مردمان راست دست‌اند وراست سوی.

---

۱ - در نسخهٔ ج : باشید .

« **و اصحاب المَشأمة ما اصحاب المشأمة** (٩) » و خداوندان چپ سوی وچه سرد ساناند خداوندان چپ سوی.

« **والسابقون** » ، وپیشوایان ، « **السابقون** (١٠) ».

« **اولئك المقرَّبون**(١١) » « **فی جنات النعیم**(١٢) » پیشوایان[بفرمان برداری] ایشانند آن مقربان ونزدیکان که در بهشتها با نازاند.

« **ثُلّة من الاوّلین** (١٣) » گروهی از پیشینان.

« **وقلیل من الآخرین** (١٤) » واندکی از پسینان.

« **علی سُرُرٍ موضونة** (١٥) » بر تختها زربافت.

« **متکئین علیها متقابلین** (١٦) » نشستگان بر آن تختها بی‌بیم، پشت باز نهادگان روی در روی.

«**یَطوف علیهم**»، برسر ایشان میگردد[بخدمت] « **وِلدان مخلَّدون**(١٧)» غلامان جوانانْ آراسته، جوانی وجاودانی‌را آفریده.

« **بِاَکواب** » ، می‌گردانند بر سر ایشان صراحی وکوزآوریها[1] بی‌گوشه « **واباریق** » ، وآب دستانها با گوشه ودسته، « **وکَاْس من مَعین** (١٨) » و جام از می از چشمهٔ روان.

« **لایصدّعون عنها** » ، ایشان‌را ازآن شراب[وآن مجلس]بازنه پراکنند « **ولا یُنزِفون** (١٩) » وهیچ از می درنمانند.[2]

« **وفاکهة ممّا یتخیّرون** (٢٠) » و از هرمجلس که گزینند.

« **ولحم طیرممّا یشتهون** (٢١) » واز هر گوشت مرغ که خواهند.

« **و حورٌ عین** (٢٢) » و سیاه چشمان و فراخ چشمان ، « **کَاَمثال اللؤلؤ المَکنون** (٢٣)» مانندگان مروارید درصدف[پرده پوشیده، گرد بادْ نرسیده] .

« **جزآءً بماکانوا یعملون** (٢٤) » پاداش آن کردار که میکردند.

«**لایسمعون فیها لغواً**» آنجا درآن بهشت نابکارنشنوند «**ولاتأثیماً** (٢٥)» ونه هیچ بزه.

---

١ ـ کوزاورها : صراحی . ٢ ـ در نسخهٔ ج : درنمی‌مانند .

« **الاّ قیلاً سلاماً سلاماً** (۲۶) » مگر سخنی بی رنج سخنی از جفا آزاد .

« **واصحابُ الیمین ما اصحاب الیمین** (۲۷) » و خداوندان راست دست چه مردمان که ایشانند.

« **فی سِدر مخضود** (۲۸) » در درختستانی پربارخار از میوهٔ آن چیده.

« **و طَلح منضود**(۲۹) » و درخت موز میوهٔ آن درهم نشسته.

« **وظلّ ممدود** (۳۰)»وسایهٔ درختان کشیده.

« **و مآء مسکوب** (۳۱) » و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان بی کنده.

« **وفاکهة کثیرة** (۳۲) » و میوه‌ها فراوان.

« **لامقطوعة** »نه بسر آمده وبازبریده [اززمستان].« **ولا ممنوعة** (۳۳) » نه از خوردن باز داشته [از خاسی ونارسیدنی] .

« **وفُرُش مرفوعة** (۳۴) » و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آلایش و کاهش .

« **انّا انشأناهن انشآءً** (۳۵) » بیافریدیم ایشانرا همچنان آفریدنی [پرورده و رسیده و آراسته] .

« **فجعلنا هنّ ابکاراً** (۳۶) » ما ایشانرا دوشیزگان آفریدیم. « **عرُباً** » شوی دوستان ، « **اترابا** (۳۷) » هام بالا هام آسا[1] یک دیگر .

« **لاصحاب الیمین** (۳۸) » [این همه] خداوندان راست دست راست.

« **ثلّة من الاولین** (۳۹) » جوکی از پیشینان.

« **و ثلّة من الاخرین** (۴۰) » وجوکی از پسینان.

« **و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال** (۴۱) » و خداوندان چپ دست وچپ سوی چه مردمان که ایشانند.

« **فی سَموم** » درآتش وتفت باداند، بادی سخت گرم وبادی سخت سرد، « **وحمیم** (۴۲) » و آبی جوشیده.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج :هم بالا هم‌آسا.

« **وظلٍّ من يَحموم** (٤٣) » وسایهٔ دود صعب سیاه.

« **لابارِدٍ ولاكريم** (٤٤) » نه خنک ونه آسان[1].

« **انّهم كانوا قبل ذلك مُترفين** (٤٥) » ایشان پیش از آنروز منعمان و گردن کشان بودند.

« **وكانوا يُصِرّون على الحنث العظيم** (٤٦) » ومی‌سهیدند پیش‌ازآنروز بر آن بزه‌ی بزرگ.

« **وكانوا يقولون** » ، ومیگفتند ، « **أَاِذامتنا** » ، باش آنگه که ما بمیریم « **وكنّاتراباً وعظاماً** » و خاك گردیم و استخوان ، « **أَاِنّا لمبعوثون** (٤٧) » ما برانگیختنی‌ایم..؟.

« **أَوَ آباؤنا الاوّلون** (٤٨) » وپدران پیشین ما هم برانگیختنی‌اند..؟.

« **قل انّ الاوّلين والآخرين** (٤٩) » گوی[1] پیشینان و پسینان‌جهانیان،

« **لَمجموعون** » همه با هم آوردنی‌اند ، « **الى‌ميقات يَوم معلوم**(٥٠) » هنگام روزی دانسته نامزد را .

« **ثم انّكم ايهاالضّالون المكذّبون** (٥١) » پس شما ای گمراهان دروغ‌زن گیران.

« **لَآكلون من شجر من زقّوم**(٥٢) » میخورید آن درخت زقوم را.

« **فمالئون منها البطون**(٥٣) » تا پرمیکنید از آن شکمها.

« **فشاربون عليه من‌الحميم** (٥٤) » آنگه برزبرآن آب جوشان می آشمید[2]

« **فشاربون شرب‌الهيم** (٥٥) » می آشمید [2] آشمیدن [3] ریگ خشک با شتران تشنه.

« **هذا نُزُلهم يوم‌الدين** (٥٦) » برین فرود آیند ایشان روز پاداش و روز داوری.

« **نحن‌خلقناكم** » ، ما بیافریدیم شمارا نخست ، « **فلولاتصدِّقون**(٥٧) » پس[آفرینش پسین] چرا استوار نمی‌دارید.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : بگو. ۲ ـ درنسخهٔ ج :می‌آشامید . ۳ ـ آشامیدن .

النوبة الثانية

این سورة هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش آیة جمله **بمکه** فرو آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت بقول **ابن عباس :** «افبهذا الحدیث انتم مدهنون - وتجعلون رزقکم انکم تکذّبون»

گفت - این یک آیت **بمدینه** فرودآمد وباقی **بمکه**.

و قیل - الّا قوله : « ثلة من‌الاولین » « و ثلة من‌الآخرین ».

ودراین‌سورة ناسخ ومنسوخ نیست مگریک آیت[۱] بقول **مقاتل بن سلیمان:** «ثلة من‌الاولین وقلیل من‌الاخرین ». **مقاتل** گفت : این یک آیت منسوخ است بآیت دیگر که « ثلّة من‌الاولین و ثلّة من‌الاخرین ».

درخبراست که - **عثمان‌بن عفان** عیادت کرد **عبدالله مسعود** را دربیماری مرگ ، گفت - یا **عبدالله** این‌ساعت ازچه می‌نالی. گفت - اشتکی ذنوبی ، بر گناهان خود می نالم گفت - چه آرزوست ترا در این وقت گفت : رحمة ربی، آرزوی من آن است که الله برمن رحمت کند وبرضعف وعجزمن ببخشاید.

عثمان گفت : افلاندعوالطبیب ، طبیب‌را خوانیم تادرد ترا مداوات کند؟ گفت - الطبیب امرضنی. طبیب خود مرا بروز بیماری افکند.

گفت خواهی تاترا عطائی فرمایم که ببعضی حاجتهاء خود صرف کنی . گفت لاحاجةلی به وقتی مرا باین حاجت نیست وهیچ دربایست نیست.

گفت - دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشانرا حاجت بود ، گفت - نه ، که ایشانرا حاجت نیست و اگرحاجت بود به از این من‌ایشانرا عطائی داده‌ام ، گفته‌ام که- بوقت حاجت وضرورت ، **سورة الواقعة** بر خوانید که من از رسول خدا(ص) شنیدم:

من قرأ **سورة الواقعة** کل لیلة لم تصبه فاقة ابداً. هر که **سورة الواقعة** هرشب برخواند فقر وفاقت هر گز بدو نرسد.

---

۱ - این تعبیر مسامحه است زیرا منقول ازمقاتل دوآیت است .

وعن **هلال بن يساف** عن **مسروق** قال ـ من اراد ان يعلم نبأ الاولين والآخرين و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار ونبأ الدنيا ونبأ الآخرة فليقرأ **سورة الواقعة**.

قوله تعالى: «اذا وقعت الواقعه» تقديره: اذكر اذا وقعت الواقعه اى ـ قامت القيامة ونزلت صيحتها وهى النفخة الاخيرة، هذا كقوله: «فيومئذ وقعت الواقعه» وكقوله: «انّما توعدون لصادق ـ وان الدين لواقع».

«ليس لوقعتها كاذبة» اى ـ ليس لكونها اكذوبة و لا مثنوية. وكاذبة هاهنا فى موضع المصدر كقوله عز وجل: «لا تسمع فيها لاغية» الكاذبة ـ الكذب واللاغية ـ اللغو. تقول ـ كذب يكذب كذباً وكاذبة كالعافية و العاقبة. والمعنى ـ من اخبر عنها صدق ولم يكذب. وقيل ـ ليس الخبر عن وقوعها كذباً.

ياد كن اى **محمد** آن روز كه دردمند درصور درآن نفخهٔ آخر كه قيامت بپاى شود و صيحهٔ رستاخيز و زلزله ساعت پديد آيد، روزى كه درآن شك نيست، و عدهٔ كه در وى خلاف نيست. هر كه ازو خبر دهد راست گويد، كه درآن گفت وى دروغ نيست، بودنى كه آنرا مردّ نيست. افتادنى كه دروغ گمان نيست و وقت وقوع آن جز بعلم الله نيست.

«خافضة رافعة» هذه صفة القيامة. اذا وقعت تبلغ وتسمع من بعد كمن قرب.

وقيل ـ تخفض اعداء الله فى النار وان كانوا اعزّة فى الدنيا وترفع اولياء الله الى الجنة وان كانوا اذلّاء فى الدنيا.

قال **ابن عطاء** ـ خفضت قوما بالعدل و رفعت قوماً بالعدل.

«اذا رجّت الارض رجّاً» اى ـ حرّكت الارض تحريكاً شديداً، كقوله: «اذا زلزلت الارض زلزالها» قال **الكلبى** ـ وذلك ان الله عزوجل يوحى اليها فتضطرب فرقاً. و قيل ـ ترجّ كما يرجّ الصبىّ فى المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل من عليها من الجبال وغيرها، تقول ـ رججته فارتجّ اى ـ حرّكته فتحرك.

«و بست الجبال بسّاً» قال **الحسن**: اى ـ نسفت و قلعت من اصلها كقوله: «ينسفها ربى نسفاً» و قال **مقاتل** و **مجاهد** ـ فتّت فتّاً و كسرت كسراً حتى صارت كالدقيق وقال **الكلبى** ـ سيّرت على وجه الارض تسييراً، كقوله: «ويوم نسيّر الجبال».

قوله : «فکانت هباء منبثاً » ، صارت‌الجبال هباء و هوحشوالجو. والمنبث المنتسف المتفرّق. وقیل -الهباء المنبث ما -طع من سنابک[1] الخیل وقیل- ما تطایر من شررالنار و قال فی‌موضع آخر- « و تکون الجبال کالعهن‌المنفوش » و فی‌التفسیر ان‌الله سبحانه یبعث ریحاً من تحت‌الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض ولاتزال کذالک حتی تصیر غباراً ویسقط ذالک‌الغبار علی وجوه‌الکفار وذالک قوله: «وحملت‌الارض والجبال‌فدکّتا دکّةً واحدة» وقال فی‌صفة‌الکفار- «وجوه یومئذ علیها غبرة .»

« و کنتم ازواجاً » ای - صرتم اصنافاً «ثلثة» و عند **العرب** کل ماله نظیر فهو زوج ، فردا کان اوشفعاً ثم فسّرهم فقال :

« و اصحاب‌المیمنة ما اصحاب‌المیمنة » . ای - ماهم وایّ شیءهم. و هذا اللفظ فی‌العربیة تجری مجری‌التعجب و هو من‌الله تعظیم‌الشأن عند من یخاطبه به فکانه عجّب نبیه(ص) وعظّم‌شأن‌المذکورین عنده. وفی‌تفسیر هذه‌الکلمة اربعةاقوال.

احدها: انهم‌هم‌الذین یؤخذ بهم‌عن‌الموقف ذات‌الیمین الی‌الجنة واصحاب الشمال هم‌الذین یؤخذ بهم ذات‌الشمال الی‌النار.

والقول‌الثانی وهو قول **ابن‌عباس** : هم‌الذین اخرجوا من‌الکتف الیمنی من **آدم** (ع) حین اخرج‌الله ذریته من صلبه. و قال‌الله لهم-هؤلاء للجنه ولا ابالی واصحاب‌المشأمة‌اصحاب‌الشمال‌الذین‌اخرجوا من‌الکتف‌الیسری من **آدم** (ع) وقال‌الله لهم-هؤلاء للنار ولاابالی.

و القول‌الثالث وهو قول **الضحاك** : «اصحاب‌المیمنة» ، هم‌الذین یعطون کتبهم بایمانهم. « و اصحاب المشأمة » ، هم‌الذین یعطون کتبهم بشمائلهم.

والقول‌الرابع وهو قول **الحسن** و **الربیع**: «اصحاب المیمنة» ، هم‌الذین کانوا میامین مبارکین علی انفسهم وکانت اعمارهم فی طاعةالله ، و هم التابعون باحسان و« اصحاب‌المشأمة » هم‌المشائیم علی‌انفسهم وکانت اعمارهم فی‌المعاصی. تقول - یمین و شمال و یمنی و شؤمی و الایمن والاشأم.

---

۱ - سنابک جمع سنبک : قسمت جلو سم .

وصحّ في الحديث ان الكافر يسئل يوم القيمة فيقال له ـ ماذا قدّمت فينظر ايمن منه فلايرى الاالنار و ينظر اشأم منه فلايرى الى النار.

و جمع الميمنة ـ الميامن وجمع المشأمة ـ المشائم وكان رسول الله(ص) اذا توضّأ يبدأ بميامنه وكان يحب التيامن فى كل شىء . تقول ـ تيامن الرجل اذا بدأ بيمينه و اصل اليمن السعادة و اصل التيمن الزجر والفال الحسن واما الشمال فجمعه ـ شمائل و شُمل و اشمُلة و شمالات و سمى **اليمن** لان **اليمن** عن يمين **الكعبة والشام** عن شمال **الكعبة** و ذلك اذا دخل الحجر تحت الميزاب.

« والسابقون السابقون ـ اولٓئك المقرّبون » يحتمل ان يكون السابقون مبتداء وخبره السابقون الثانى و معناه ـ والسابقون الى طاعة الله فى الدنيا هم السابقون غداً الى الجنة والرضوان. ويجوز ان يكون السابقون الثانى تأكيداً لالاول وخبر الابتداء قوله : « اولئك المقرّبون » .

ويحتمل ان يكون تقدير الآية ـ والسابقون ما السابقون فحذف ما لان الاولبين تدلّان عليه فيكون الكلام فى الثلثة على نسق واحد.

وفى التفسير ـ انهم السابقون الى الاسلام ثم السابقون الى الهجرة ثم السابقون الى التكبيرة الاولى فى الصلوة الخمس ثم السابقون الى الخيرات. قال الله عز وجل ـ « وهم لها سابقون » وقال تعالى ـ « فاستبقوا الخيرات » وهذا هو التقسيم الذى فى قوله عزوجل : « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله».

ويقال ـ السابقون ـ الذين سبقت لهم من الله الحسنى فسبقوا الى ماسبق لهم .

« اولٓئك المقرّبون » لم يقل ـ المتقرّبون بل قال ـ المقرّبون وهذا عين الجمع و علم الكثرة انهم بتقريب ربهم سبقوا لابتقرّ بهم.

« اولئك المقرّبون » من الله.

« فى جنات النعيم ». و قيل ـ الناس ثلثة رجل: ابتكر الخير فى حداثة سنّه ثم داوم عليه حتى خرج من الدنيا فهو السابق المقرب. ورجل ابتكر عمره بالذنوب وطول الغفلة ثم يراجع بتوبة فهذا صاحب يمين. ورجل ابتكر الشر فى حداثته ثم لم يزل عليه حتى خرج من الدنيا فهذا صاحب شمال.

« ثلّة من الاولین » ، ای ـ هی ثلة من الاوّلین و الثلّة فی اللغة ـ الجماعة من الناس ، و الثَلّة بفتح الثاء الجماعة من النساء.

و تکلّموا فی الثلّة الاولین فقالوا ـ هم اتباع الانبیاء قبلنا ، «و قلیل من الآخرین» عنینا بها فنحن فی کثرتهم قلیل ، قال **الزجاج** ـ الذین عاینوا جمیع النبیّین من لدن **آدم** و صدّقوهم اکثر ممن عاین النبی(ص) لکثرة الانبیاء.

و قیل ـ « ثلّة من الاولین ـ و قلیل من الآخرین » کلاهما من امة **محمد**(ص) فقد روی انه قال(ص) کلتا الثلّتین امّتی.

روی عن **ابی هریرة** قال ـ لما نزل ـ « ثلة من الاولین ـ و قلیل من الآخرین » شقّ ذلک علی اصحاب النبی(ص) و استوحشوا حتی بکی **عمر** و قال ـ یا نبی الله آمنّا بک و صدّقناک و ما ینجومنا[1] الاقلیل فا نزل الله تعالی ـ « ثلة من الاولین ـ و ثلة من الاخرین » فصارت هذه الایة ناسخة لقوله : « و قلیل من الاخرین ». ثم قال(ص) ـ انی لارجو ان تکونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونهم فی النصف الثانی. و روی انه قال(ص) ـ اهل الجنة مئة و عشرون صفّاً ثمانون صفاً منها امّتی و هم الفائزون الاخیار.

و روی انه قال ـ تبعث هذه الامّة یوم القیامة تسدّ الافق و انی مکاثر بکم الامم. و قال (ص) مثل امّتی مثل المطر لایدری اوله خیر ام آخره.

قوله : « علی سرر موضونة » الموضون المنسوج مضاعفاً یقال للدرع ـ موضونة اذا کانت بحلقتین حلقتین.

قال اهل التفسیر ـ « علی سرر موضونة » منسوجة بقضبان الذهب و الجواهر و قیل ـ جعل کل سریر بجنب سریر طول کل سریر ثلاثمائة ذراع فاذا اراد العبد ان یجلس علیها تواضعت فاذا جلس علیها ارتفعت.

« متّکئین علیها متقابلین » ینظر بعضهم الی بعض لایری بعضهم قفا صاحبه، وصفوا مع نعیمهم بحسن العشرة و صفاء المودّة و تهذیب الاخلاق.

« یطوف علیهم » ، ای ـ یخدمهم و ینقلب الیهم « ولدان » غلمان جمع

۱ ـ کذا فی النسختین و صحیح : ماینجومنا الاقلیل.

وليد. وخدمة الغلمان امتع من خدمة الكبار وهم ولدان انشأهم الله لخدمة اهل الجنة. و قال **الحسن** : هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها ولا سيئات فيعاقبو عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

وجاء في بعض الاخبار : ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة ، « مخلّدون » ، اى ـ باقون لا يموتون ، خلقوا للخلد. و قيل يبقون على غلومتهم لا يتغير نضارتهم ولا يحولون من حالة الى حالة. وقيل ـ «مخلّدون » مستورون مقرّطون يقال خلد جاريته اذا زيّنها وحلّاها بالخلد وهو القرط. و الخلادة ـ القلادة لغة قحطانية. قال الشاعر :

و مخلّدات باللجين كانما   اعجاز هن اقاوز الكثبان

اى ـ مزينات محليات.

« باكواب و اباريق » و الاكواب جمع كوب و هى الاقداح المستديرة الافواه لا آذان لها ولا عرى والاباريق جمع ابريق ، وهى ـ ذوات الخراطيم ولها عروة سميت اباريق لبروق لونها من الصفاء و قيل ـ انها عجمية معرّبة آب ريز ، « و كأس من معين » اى ـ قدح مملوء من خمر. الكأس ـ القدح فيه الشراب والمعين الخمر تجرى من العيون يقال ـ الكوب للماء وغيره ، والابريق لغسل الايدى والكأس لشرب الخمر.

« لا يصدّعون عنها ». اى ـ تطربهم و لا تؤذيهم بصداع . تقول ـ صُدِع الرجل وصَدَع اذا اصابه الصداع . وقيل ـ « لا يصدّعون » ، اى ـ لا يفرّقون ، «عنها» تقول ـ صدّعهم فانصدعوا اى ـ فرّقهم فتفرقوا ، « ولا ينزفون » اى ـ لا يسكرون فتذهب عقولهم ، يقال ـ نزف الشارب فهو نزيف ومنزوف اى ـ سكر . و قيل ـ لا يتقيّأون ولا يبولون .

قال **ابن عباس** : فى الخمر اربع خصال : السكر والصداع والقىء والبول والله عزوجل نزّه خمر الجنة عنها كلّها.

و قرىء ـ « ينزفون » بكسر الزاى ، يعنى ـ لا تفنى خمرهم تقول ـ انزف القوم اذا فنى شرابهم وقيل ـ انزف سكر .

« وفاكهة ممّا يتخيّرون » اى ـ يختارون فكلّها خيار.

« و لحم طیر ممّا یشتهون ». قال **ابن‌عباس** - یخطر علی قلبه لحم الطیر فیصیر بین یدیه علی ما اشتهی و یقال- انه یقع علی صحفة الرجل فیاکل منه ما یشتهی ثم یطیر فیذهب.

« وحور عین » قرأ **ابوجعفر وحمزة** و **الکسائی** بکسر الراء والنون ای - و بحور عین. و قرأ الباقون بالرفع یعنی- ولهم حور عین ای - بیض عین ، ای - ضخام العیون هذا تفسیر النبی (ص) فی جواب **ام‌سلمه**.

« کامثال اللؤلؤ المکنون » المخزون فی‌الصدف لم تمسّه الایدی.

روی انه سطع نور فی الجنة فقالوا - ما هذا قالوا - حوراء ضحکت فی وجه زوجها. و روی ان الحورآء اذا مشت سمع تقدیس الخلاخیل من ساقیها و تمجید الاسورة من ساعدیها وان عقد الیاقوت یضحک من نحرها وفی‌رجلیها نعلان من ذهب شراکهما من لؤلؤ تصرّان بالتسبیح.

و کان **یحیی بن معاذ** یقول - اخطب زوجة لاتسلبها منک المنایا واعرس بها فی‌دار لایخربها دوران البلایا و شبّک لها حجلة لاتحرقها نیران الرزایا.

و روی انهن خلقن من الزعفران.

قوله : « جزآء بما کانوا یعملون » ای - یفعل ذلک بهم لجزآء اعمالهم. قوله : « جزاء » منصوب علی‌انه مفعول له وقیل - منصوب علی‌المصدر ای - یجازون جزاء باعمالهم.

« لا یسمعون فیها » ای - فی‌الجنة ، « لغواً » ، ای - باطلاً من القول ولاصیاحاً وصخباً وعبثاً ، « ولا تأثیماً » ای - اثماً وقیل - « ولا تأثیما » ای - لایقال لهم - اثمتم واسأتم. و لیس التأثیم مما یختصّ بالسماع و انما جاز بمجاورة اللغو کقول القائل: اکلت خبزاً ولبناً ، اللبن مشروب لامأکول وانما جاز بمجاورة الخبز.

قوله : « الا قیلاً سلاماً سلاماً » یعنی-الا قولاً ذاسلامة یعنی - قولاً یسلم من اللغو والاثم و فی نصب سلاماً ثلثة اقوال:

احدها - ان یکون صفة للقیل کما ذکرت.

و الثانی - ان ینتصب بالقول ای - الا ان یقولوا سلاماً.

والثالث ـ على المصدر وتقديره الا ان يقولوا ـ سلّمك الله سلاماً.

ثم ذكر اصحاب اليمين على التعجب ممالهم ، فقال :

« و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين » تقديره ـ ماالاصحاب اليمين . قال **ابوالعالية و الضحاك** : نظر المسلمون الى **وجّ** و هو واد مخصب **بالطائف** فاعجبهم سدرها فقالوا ـ ياليت لنا مثل هذا فانزل الله تعالى هذه الآيات.

« فى سدر مخضود » السدر شجر النبق و المخضود الذى لاشوك له والخضد القطع كانه قطع شوكه ويجوز فى العربية ان يقال ـ هذا شجرة مخضودة الشوك ولم يكن لها شوك اصلا يجب خضده كقوله عزوجل : « من عسل مصفى » و هو عسل لم يكن فيه شمع قط يجب تصفيته منه . وقال **ابن كيسان** : هوالذى لا اذى فيه . قال : و ليس شيء من ثمر الجنة فى غلف كما يكون فى الدنيا من الباقلى و غيره بل كلها مأكول ومشروب ومشموم ومنظور اليه.

« و طلح منضود » جاء فى التفسير انه شجر الموز لان ثمره يكون منضوداً بعضه فوق بعض قيل ـ شجر الجنة موقر بالحمل من اسفله الى اعلاه ليست له سوق بارزة و قال **الحسن** ليس هو بالموز و لكنه شجر عظيم ناضر رفيف له ظل بارد طيب وقيل ـ هوام غيلان[1] والعرب تحبه لنوره اى ـ لطيب نوره . وخوطبوا بما عقلوا وانما فضله على ما فى الدنيا كفضل سائر ما فى الجنة على ما فى الدنيا .

« وظلّ ممدود » دائم تامّ لاتنسخه الشمس كما بين الفجر الى طلوع الشمس . وقال **مقاتل** ـ هوظل العرش وصحّ عن رسول الله (ص) انه قال ـ ان فى الجنة شجرة يسير الراكب فى ظلها مئة عام لا يقطعها و عن **ابن عباس** فى قوله : « وظل ممدود » قال ـ شجرة فى الجنة على ساق يخرج اليها اهل الجنة فيتحدّثون فى اصلها و يتذكر بعضهم و يشتهى لهو الدنيا فيرسل الله عزوجل ريحاً من الجنة فتحرّك تلك الشجرة بكل لهو كان فى الدنيا .

ويحتمل ان الظل عبارة عن الحفظ . تقول ـ فلان فى ظلّ فلان اى ـ فى كنفه لانه لاشمس هناك .

---

١ ـ ام غيلان درخت سمره است .

« وماء مسکوب » مصبوب یجری دائماً فی غیر اخدود ویصعد الی القصور والعلالی وینسکب منحدراً لایلطخ شیأ وقیل - یسکب علی الخمر فیشرب ممزوجاً .

« و فاکهة کثیرة » ای - کثیرة الاجناس و الانواع لا مقطوعة بالزمن ولا ممنوعة بالثمن وقیل - ثمرة الدنیا فی الشتاء مقطوعة وفی الربیع ممنوعة لم تینع .

قال **ابن عباس** : لاتنقطع اذا جنیت ولاتمتنع من احد اراد اخذها .

و قیل - «ولاممنوعة» ای - لامحصورة بالجدار کما یحصر علی بساتین الدنیا و جاء فی الحدیث - ماقطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مکانها ضعفین .

و « فرش مرفوعة » ای عالیة بعضها فوق بعض .

قال رسول الله (ص) فی قوله: « وفرش مرفوعة» ای - عالیة قال - ارتفاعها لکما بین السماء والارض و ان مابین السماء والارض لمسیرة خمس مئة عام و قیل - اراد بالفرش - النساء والعرب تسمی المرأة فراشاً ولباسا علی الاستعارة .

قال النبی (ص) - الولد للفراش . فسمّی المرأة فراشا . « مرفوعة» رفعن بالجمال والفضل علی نساء الدنیا و قیل : رفعن عن ان یبلن اویحضن او یتغوّطن او یمتخطن اویشین . دلیل هذا التاویل قوله فی عقبه : « انا انشاناهن انشاء » ای - خلقناهن خلقا جدیداً .

قال **ابن عباس** - یعنی - الآدمیات العجائز الشمط یقول - خلقنا هن بعد الهرم خلقا آخر فجعلناهن ابکاراً عذاری .

قال **مجاهد** - روی عن رسول الله (ص) انه قال فی امرأة عند **عایشه** من **بنی عامر** و کانت عجوزا - ان الجنة لاتدخلها العجز ، فولّت تبکی فقال (ص) - اخبروها انها یومئذ لیست بعجوز . ان الله تعالی یقول : « انا انشأناهن انشاء » الایة .

وعن **انس بن مالک** عن النبی (ص) فی قوله : « انا انشاناهن انشاء » قال : عجائز کن فی الدنیا عمشا رمصا[1] فجعلهن ابکاراً .

قال بعض المفسرین - وقد فعل الله سبحانه فی الدنیا **بزکریّا** فقال تعالی - «واصلحناله زوجه » سئل **الحسن** عن ذالک الصلاح ، فقال - جعلها شابة بعد ان کانت عجوزاً ، و ولداً بعد ان کانت عقیما .

۱ - جمع عمشاء ورمصاء : زنیکه دیده‌اش کم بین و یا مبتلا به بیماری رمص باشد .

وقال **مقاتل** و غيره ـ هن الحور العين انشأهن الله عزوجل على جهة الابتدآء لم تقع عليهن ولادة .

« فجعلناهن ابكاراً » عذارى لايأتيها الرجل الا وجدها بكراً.

« عُرُباً » جمع عـروب وهى المتحبّبة الى زوجها بغنجها و قيل ـ « عربـا » مشتهيات للازواج ، يقال ـ ناقة عروبة اذا اشتهت الفحل وقيل ـ هى الحسنة التبعّل وقيل ـ هى الخفرة[1] المتبذلة لزوجها، و قيل ـ هى اللعوب بزوجها انسآبه.

وفى بعض التفاسير ـ « عرباً » اى ـ كلامهن عربى « اترابا » جمع ترب. اى ـ مستويات على سن واحد، بنات ثلث وثلثين ، وقيل ـ هن لدات[2] فى شكل ثلث عشره سنة فى قدصاحبها .

« لاصحاب اليمين » اى ـ خلقنـاهن لاصحاب اليمين . وعن **ابى هريرة** عن النبى (ص) قال ـ يدخل اهل الجنة الجنة جردا ومردا بيضا جعادا مكحّلين ابنـاء ثلث و ثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعاً فى سبع اذرع .

وعن **ابى سعيد الخدرى** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ ادنى اهل الجنة الذى له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ وزبرجد و ياقـوت كمابين **الجابية**[3] الى **صنعآء**.

وفى بعض الروايات ـ ينظر الى وجهه فى خدها اصفى من المرآة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضىء مابين المشرق والمغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوباً ينفذها بصره حتى يرى مخّ ساقها من وراء ذالك.

وروى ـ ان فى الجنة غرفة يقال لها ـ العالية فيها حورآء يقال لها ـ الغنجة اذا اراد ولى الله ان يأتيها اتاها **جبرئيل** فآذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذيالها وذوائبها يبخرنها بمجامر بلانار.

وعن **عبدالرحمن البيلمانى** قال ـ ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيهـا سبعون غرفة فى كل غرفة زوجة من الحور العين ينظر فى وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه فى وجهها و ترى هى وجهها فى وجهه من الحسن ، مكتوب فى نحر كل واحدة

---

١ ـ خفرة : زن باحياء . ٢ ـ كذا .. ٣ ـ جابيه دهى است در دمشق (از معجم البلدان) .

منهن - انت حِبّی و انا حِبّک بیا ضهن کبیاض المرجان و صفا ؤهن کصفاء الیاقوت .

و عن **انس بن‌مالک** قال - قال رسول‌الله(ص) - تقول‌الحورآء یوم القیامة لولیّ‌الله - کم‌من مجلس من‌مجالس ذکر الله قداکرمک به‌العزیز اشرفت علیک بدلالی وغنجی واترابی وانت قاعدبین اصحابک تخطبنی‌الی‌الله عزوجل ، فتری شوقک کان یعدل شوقی او حبک کان یعدل حبی والذی اکرمنی بک واکرمک بی ماخطبتنی الی الله عز و جل مرّة الاخطبتک الی‌الله سبعین مرة فالحمدلله الذی اکرمنی بک واکرمک بی

«و ثلّة من الاخرین» من مؤمنی هذه الامّة. هذا قول‌بعض‌المفسرین .ویروی عن‌النبی(ص) قال - من **آدم**(ع) الیناثلة ومنّی‌الی‌یوم القیمة ثلّة ولایستتمّها الاسودان من‌رعاة الابل ممن قال‌لااله‌الاالله.

و عن **سعیدبن‌جبیر** عن **ابن‌عباس** قال - خرج رسول‌الله(ص) یوماً فقال- عرضت علیّ‌الامم فجعل یمرّالنبی معه الرجل و النبی معه‌الرجلان و النّبی معه‌الرهط والنبی لیس معه رهط والنبی لیس معه احد ورایت سوادا کثیراً سدّالافق فقیل لی - انظر هکذا و هکذا فرأیت سواداً کثیراً سدّالافق فقیل -هؤلاء امّتک ومع هؤلاءسبعون الفاً یدخلون‌الجنة بغیر حساب.

وفی روایة **عبدالله‌بن مسعود** عن‌رسول الله(ص) قال - عرضت علیّ‌الانبیاء اللیلة باتباعها حتی اتی علی‌**موسی**فی کبکبة **بنی‌اسرائیل** فلما رایتهم اعجبونی فقلت ای رب من هؤلاء قیل-هذا اخوك **موسی** ومن معه من **بنی‌اسرائیل** ، قلت فاین امّتی قیل-انظر عن یمینک فاذا ظراب[1] **مکه** قد سدّت بوجوه الرجال فقیل-هؤلاء امّتک‌ارضیت قلت-رب رضیت قیل- انظرعن‌یسارك فاذاالافق قدسدّبوجوه الرجال، قیل-هؤلاء امّتک ارضیت قلت-رب رضیت رب‌رضیت فقیل- ان‌مع هؤلاء سبعین‌الفاً یدخلون‌الجنة‌بلاحساب علیهم. فقال نبی‌الله (ص) - ان استطعتم ان تکونوا من‌السبعین فکونوا وان عجزتم وقصرتم فکونوامن اهل‌الظراب و ان عجزتم فکونوامن اهل‌الافق فانی قدرأیت ثم اناساً یتهاوشون کثیراً.

---

۱ - ظراب: رابیه. درصفحهٔ ٤٠٧ س۲ این‌جلد از کشف‌الاسرار کلمهٔ نامفهوم «ذاب» خراب شدهٔ «ظراب» است .

وروى انه قال(ص)- انى لارجوان تكونوا شطر اهل الجنة ثم تلا رسول الله(ص): «ثُلّة من الاولين - وثلّة من الاخرين ».

و قال **ابوالعالية و مجاهد و عطاء بن ابى رباح و الضحاك** - « ثلّة من الاولين» ، يعنى- من سابقى هذه الامّة «وثلّة من الاخرين» من هذه الامّة فى آخر الزمان يدل عليه قول النبى (ص): هما جميعاً من امّتى.

قوله : « و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال » المشأمة و الشمال واحدو هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم طريق الشمال الى النار و يلزمهم الشوم و النكدة.

«فى سموم»، و هو الريح الحارة تدخل فى المسامّ وجمعه سمائم وقيل- السموم حرّ جهنم وفيحها و هو بالنهار والحرور بالليل وقيل- سموم جهنم ريح باردة شديدة البرد تخرج من تحت صخرة فى جهنمَ تقطع الوجوه و سائر اللحوم و منه قول الشاعر :

اليوم يوم بارد سمومة من جزع اليوم فلا نلومه

«وحميم» و هو الماء الحار فى النهاية.

« و ظلّ من يحموم » دخان شديد السواد تقول العرب- اسود يحموم اذا كان شديد السواد. قال **الضحاك** - النار سوداء و اهلها سود و كل شىء فيها اسود. و قيل - يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار. قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة.

«لابارد ولا كريم » اى - لا بارد المدخل ولا كريم المنظر .وقيل- لا ماؤهم بارد ، و لا مقيلهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشىء نفت عنه الكرم ، و قال فى موضع آخر- « لاظليل ولا يغنى من اللهب » و هذا الظل هو سرادق جهنم يجمع الخلق يوم القيامة ، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب شعبة تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم ، و تنطبق عليهم شعبة فتملأ اجواف الكفار و مسامّهم و يأخذ المؤمن كهيئة الزكمة.

«انهم كانوا قبل ذلك مترفين » متنعّمين فمنعهم ذلك عن الانزجار و شغلهم عن الاعتبار. المترف - الجبار المتنعّم المعجب بنفسه و الترف السرف فى العيش.

« و کانوا یصرّون علی الحنث العظیم »ای-یقیمون علی الذنب العظیم لا یتوبون ولایستغفرون ، و الحنث العظیم هاهنا - الشرك ، یقال- بلغ الغلام الحنث ای - بلغ مبلغاً بحیث یسیء العمل و التحنث من الاضداد - التحنث التأثم و التحنث التبرر و التحرّج عن الاثم . و کان رسول‌الله (ص) یتحنّث فی غار حراء ای - یتعبّد .

و قیل-الحنث العظیم الیمین الغموس و معنی هذا: انهم کانوا یحلفون انهم لا یبعثون و ذلك فی قوله : « اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت » یقویه مابعده:

« و کانوا یقولون اءذا متنا و کنا تراباً وعظاماً اءنّالمبعوثون» قرأ **ابوجعفر** و **نافع** و **الکسائی** : «اذامتنا»بالخبر، «اءنّا لمبعوثون » بالاستفهام . و قرأ الباقون بالاستفهام فیهما « اوآبائنا»قرء **نافع وابن عامر** بسکون‌الواو و الباقون بفتح الواو، من فتح الواو جعله عطفاً و استفهاماً و من سکنه جعله عطفاً . و کانوا یقولون ، ذالك تکذیباً للبعث .

« قل ان‌الاولین والآخرین » ای - قل لهم یا **محمد** ان‌الاولین والآخرین .

« لمجموعون » ، محشورون ، « الی‌میقات یوم معلوم » وهو **یوم القیمة** معلوم‌لله سبحانه وتعالی متی یکون.

«ثم انکم ایهاالضالون » ، ای -«ثم » یقال‌لهم ذالك‌الیوم-انکم«ایهاالضالون» عن‌الدین‌الذاهبون عن‌الحق ، «المکذّبون» بالله و رسله .

« لآکلون من شجرمن زقوم» شجرةالزقوم هی الشجرةالملعونة فی **القرآن** وهی شجرة تنبت فی‌النار ترعرع وتورق وتثمر کانّ طلعها رؤس‌الحیّات.

« فمالئون منها » ای - من الشجر ، « البطون » لان‌الله یسلّط علیهم جوعاً شدیداً فیملأون بطونهم‌رجاء زوال‌الجوع فاذا امتلأوا منه وجدوا عطشاً شدیداً فیعرض علیهم‌الحمیم .فیشربون شرب‌الهیم وهی - العطاش من‌الابل وقیل - هی ابل تصیبها دآء فلا تروی من‌الماء فلاتزال تشرب حتی تهلك. وقیل- الهیم جمع الاهیم وهو الرمل‌الذی لایرویه‌المطر .

و قوله : « فشاربون علیه » ، ای - علی‌الزقوم اوعلی‌الاکل اوعلی‌الشجر

قرأ **اهل المدينة** و**عاصم** و **حمزة**- شرب الهيم بضم الشين والباقون بفتحها، وهما لغتان فالفتح على المصدر والضم اسم بمعنى المصدر كالضَّعف والضُّعف.

« هذا نزلهم يوم الدين » اى - هذا الطعام و الشراب ما اعدّ لضيا فتهم يوم الجزآء وقوتهم وغذآؤهم ابداً.

« نحن خلقنا كم » ، خطاب لمشركی **قريش** ای - نحن خلقنا كم ولم تكونوا شيأً و انتم تعلمون ذلك ، « فلولا تصدّقون » فهلا تصدّقون بالله و رسوله و هلاّ تصدّقون بالبعث بعد ان علمتم النشأة الاولى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ای - نامی كه بهرجائی قدم زنی وبهر كوئی قدم نهی ورنگ كس نگيری وهمه را برنگ خود برآری.

بر ملكوت گذر كردی ملك و ملائكه زير و زبر كردی. بديوان ديوان رسيدی لشكر تلبيس ابليس را هزيمت كردی. بميدان سلطان درآمدی ، سرسروران و گردن كشان را بچنبر طاعت آوردی. ببازار راغبان دنيا برآمدی ، ساكنان دكان رغبت را برانگيختی. هنگامها مخلوقات را تاراج كردی. بجمع عاشقان رسيدی نعرهٔ عاشقان بعيوق رسانيدی. از كنشت و كليسا ، مسجد وصومعه ساختی. ببت كده آمدی بت را با بت گر بسجود آوردی. در عقبهٔ عاقبت بی حرمتانرا « لابشری » و حرمت داران را « لاتخف » شنوانيدی.

تو آنی كه در حجرهٔ تنگ وتاريك لحد چراغ معرفت و توحيد دوستانرا افروزی. در قيامت زبانهٔ آتش و زبانيهٔ دوزخ را از گويندهٔ خود باز داری. بنور خود نائرهٔ « نارالله الموقدة » بنشانی، اينست كه دوزخ بندهٔ مؤمن را گويد : جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبی :

قوله: « اذا وقعت الواقعة » معناه- اذكر يا **محمد** - « اذا وقعت الواقعة ». ياد كن ای **محمد** آنروز كه افتادنی بيفتد. قيامت را واقعه فرمود[1] از زودی كه بيفتد

---

١ - در نسخهٔ ج : گفت.

چون فرا دیدآید. نه بینی که هرچه‌بیفتد زودتر ازآن بزمین رسد که بنهند. همانست که جایی دیگر فرمود: «وما امرالساعة الاکلمح البصر اوهواقرب».

روز شیاست و هیبت است روزتغابن وحسرت است، **یوم‌الآزفة و الغاشیة یوم‌القارعة و الواقعة**.

آن روز قبهٔ اخضر فروگشایند و بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند، چهرهٔ ماه وخورشید سیاه کنند. اخترانرا از فلك فرو ریزند. سما را برسمك زنند. زمین را بجنبانند.

«رجّت الارض رجّا» کوهها را از بیخ برکنند «بسّت الجبال بسّاً» تاهمچون دودی وگردی شود برهوا.

«فکانت هباء منبثاً» آنروز **بلال** درویش‌را میآرند با تاج وحله ومرکب بردابرد میزنند تا بفردوس اعلی برند وخواجهٔ اورا **امیة بن خلف** با اغلال وانکال وسلاسل بروی میکشند تا بدرك اسفل برند.

اینست که رب العالمین فرمود[1]-«خافضة رافعة»، یکی‌رابردارنده تاباعلی علیین برند یکی را فرو برنده تا باسفل السافلین. آن طیلسان پوش منافق را بآتش میبرند وآن قبا بستهٔ مخلص را ببهشت میفرستند. آن پیر مناجاتی مبتدع را بآتش قهر میسوزند وآن جوان خراباتی معتقد را برتخت بخت می‌نشانند.

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند
بسا رند خراباتی که زین برشیر نربندد

آنروزعالمیان سه گروه باشند چنانك حضرت رب العزة فرمود: «وکنتم ازواجاً ثلثة - فاصحاب المیمنة ما اصحاب‌المیمنة - واصحاب المشأمة مااصحاب المشأمة والسابقون».

همان تقسیم است که درآخر سورة فرمود:
«فاما ان کان من المقربین - فروح وریحان وجنة نعیم».
سابقان که دراول سورة فرمود مقرّبان‌اند که درآخر سورة فرمود ایشانرا

---
۱ - در نسخهٔ ج: گفت.

چه کرامت است وچه دولت « فروح و ریحان و جنة نعیم، اولئك المقربون،فی جنات النعیم» .ایشانرا منازل با رفعت است ومساکن باسعت. میان غرف وطرف ، درریاض اریض وغیاض عریض مطاف ساخته، براطراف سریرواعطاف جریرتکیه زده، غلمان مخلّدون و ولدان چون درمکنون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق واکواب بخدمت میان بسته ، مطربان ملیح با اوتار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل وماء معین‌وشیروسی وانگبین پیش آن مقربان وسابقان درباغ معرفت درظل‌درخت محبت‌برحافات جوی قربت شراب زلفت و الفت‌نوش‌همی کنند و بر بساط انبساط در خلوت «وهو معکم» با دوست مهرهٔ مهر همی بازند.

« وحورعین کامثال اللؤلؤالمکنون » حوران بهشتی‌را بمروارید مانند کرد آن مروارید خوشاب که در صدف پوشیده باشد، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب. همچنین کنیز کان بهشتی در میوهٔ بهشت تعبیه‌اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان نیفتد تا آنکه بندهٔ مؤمن ببهشت رسد ، میوه بازکند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

مصطفی (ص) در وصف این کنیز کان فرموده درتفسیر « حور مقصورات فی‌الخیام » قال۔ علی کل امراة سبعون حلة لیست منها حلةعلی لون الاخری وسبعون لوناً من الطیب لیس منها لون علی لون الاخر لکل امراة سبعون سریراً من یاقوتة حمرآء منسوجة بالدر،علی کل سریر سبعون فراشاً بطائنها من استبرق وفوق‌السبعین فراشاً سبعون ایکة لکل امراة منهن سبعون وصیفة بیدکل وصیفة صحفتان من ذهب فیهما لون من طعام یجدلاخر لقمة منها لذة لایجدلاولها ویعطی زوجها مثل ذلك علی سریر من یاقوت احمر علیه سواران من ذهب موشح بیاقوت احمر ثم قال الله تبارك وتعالی : «جزاء بما کانوا یعملون».

اینست پاداش کردار مؤمنان وثواب طاعات وعبادات ایشان. واین صفت مزدوران است که کار کنند ومزد خواهند.

اما خدایرا دوستانی‌اند که ایشان سر ببهشت رضوان فرو نیارند و حور

وقصور وانهار واشجار ایشانرا صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند وساکنان عالم عشق وسلاطین جهان معرفت ومشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت وجمال خود بریشان عرضه میکند وایشان یقین ومعرفت خود برو جلوه میکنند.

بهشت جوی می وشیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و دریاهای تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد وحیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدّرات معرفت ومخبآت مشاهدت بروجلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل بازگردد وایشان درگذرند وتابه «مقعد صدق عند ملیك مقتدر» دیدهٔ همت بکس باز نکنند.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «اَفرأیتم ما تمنونَ (۵۸)» چه بینید این آب زه که می‌او کنید؟.

«ءَانتم تخلقونه ام نحن الخالقون (۵۹)»؟ شما آن فرزند میافرینید یا ما آفریدگار آنیم.

«نحن قدّرنا بینکم الموت»، ما اجلهای شما بازانداختیم، مرگ برشما تقدیر کردیم، «وما نحن بمسبوقین (۶۰) علی ان نبدّل امثالکم» و ما نتوان نیستیم که امثال شما برشما بدل آریم، «وننشئکم فیما لا تعلمون (۶۱)» وشما را باز در صورتی دیگر آفرینیم، از هرصورت که خواهیم وشما ندانید.

«و لقد علمتم النشأة الاولی»، و خود دانسته اید آفرینش اول، «فلولا تذکّرون(۶۲)» چرا آفرینش نخست در یاد نیارید؟

«افرأیتم ما تحرثون (۶۳)» چه بینید این کشت که می‌ورزید؟.

«**ءَانتم تزرعونه**» ، شما آنرا میرویانید ، «**ام نحن الزّارعون**(٦٤)» یا رویانندهٔ آن منم.

«**لونشآء لَجعلناه حُطاماً**» ، اگرخواهیم آن برراکاه کنیم ، «**فظَلتم تفکّهون**(٦٥)» تا شما در نفریغ خوردن آیید.

«**انّا لمُغرمون**(٦٦)» [و میگویید] آن رنج که در زمین بردیم بر ما تاوان آمد.

«**بل نحن محرومون**(٦٧)» بلکه ما را بی روزی گذاشتند.

«**اَفرأیتم المآء الذی تشربون**(٦٨)» چه بینید این آب که میاشمید.[1]

«**ءَانتم انزلتموه من‌المزن**» ، شما آنرا می‌فرو آرید ازمیغ ، «**ام نحن المنزِلون**(٦٩)» یا ما فرو بارندگان آنیم ؟.

«**لو نشآء جعلناه اُجاجاً**» ، اگرما خواهیم آن بارانرا تلخ کنیم یاشور، «**فلَولا تشکرون**(٧٠)» چرا از من آزادی نکنید ؟

«**افرأَیتم النار الّتی تورون**(٧١)» چه بینید این‌آتش که میاوروزید.[2]

«**ءانتم انشأتم شجرتها**» ، شما میرویانید ومی‌فرا برآرید درخت آتش «**ام نحن المنشئون**(٧٢)» یا ما آفریدگار آنیم.

«**نحن جعلناها تذکرةً**» ، ما این آتش‌را یادگار[آن آتش]کردیم.

«**ومتاعاً للمُقوین**(٧٣)» وبکار دروایست دشتیان را.

«**فسبّح باسم ربک العظیم**(٧٤)» یادکن بپاکی آن خداوند بزرگوار خویش را.

«**فلا اُقسم بمواقع النّجوم**(٧٥)» ، سوگند میخورم بافتاد نگهها[3] **قرآن**.

«**وانه لقسم لوتعلمون عظیم**(٧٦)» واین سوگندیست کاشک شما دانید که بزرگوار است.

«**انّه لَقرآن‌کریم**(٧٧)» این قرآنیست نیکو آزادهٔ آسان.

«**فی کتاب مکنون**(٧٨)» در نامهٔ پوشیدهٔ نوشته ویاد داشته وشنیده.

---

١ ـ نسخهٔ ج : می‌آشامید. ٢ ـ در نسخهٔ ج : می‌افروزید. ٣ ـ در نسخهٔ ج : افتادنگاهها.

« **لا یمسّه الا المطهّرون** (۷۹) » نه پاسد آنرا مگر پاك كردگان و پاکیزگان.

« **تنزیل من رب العالمین** (۸۰) » فرو فرستاده است از خداوند جهانیان.

« **اَفبهذا الحدیث انتم مُدهنون** (۸۱) » باین سخن می‌دروغ زن گیرید[1]

« **وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون** (۸۲) » و [آزادی] روزی خویش آن میکنید که روزی ده رامی دروغ زن گیرید ؟[1]

« **فَلولا اذا بلغت الحُلقوم**(۸۳) » چرا آنکه که جان بگلو رسد.

« **وانتم حینئذ تنظرون** (۸۴) » و آنکه شما مینگرید [بچشم خویش درمیرنده].

« **ونحن اقربُ الیه منکم** » ، و ما نزدیک‌تریم باو از شما [ببالین] ، « **ولکن لاتبصرون** (۸۵) » لکن شما نمی‌دانید ونمی‌بینید.

« **فلولا اِن کنتم غیر مَدینین**(۸۶) **ترجعونها** »چرا اگرشما نه‌انگیختنی‌اید وپاداش دادنی آن جانرا ازگلوباپس نیارید ، « **ان کنتم صادقین** (۸۷) » اگر راست میگویید [که توانید که مرا در زنده کردن عاجز آرید.].

« **فامّا ان کان من المقرّبین** (۸۸) » اما آنکس که ازنزدیک کردگانست.

« **فرَوح** » ، اورا آسایشی است وآسانی وزندگانی، « **وریحان**» ، وروزیی وتن آسانئی و بوئی خوش ، « **وجنة نعیم** (۸۹) » و بهشت بازید[2] وناز و شادی.

« **واما ان کان من اصحاب الیمین** (۹۰) » و اما ایشان که از خداوندان راست دست اند.

« **فسلامٌ لَکَ من اصحاب الیمین** (۹۱) » تو رستی از اندوه خداوندان راست دست.

« **وامّا ان کان من المکذّبین الضّالین** (۹۲) » واما آنکس که ازدروغ زن گیران است و گمراهان.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : دروغ زن میگیرید . ۲ ـ در نسخهٔ ج : وبهشت نازیدن .. ؟ ولی درچند موضع ازکشف الاسرارزید ردیف نازوشادی آمده .

« **فنزلٌ من حميم** (٩٣) » فرو آمدن وی بر شرابی است از آب جوشیده.

« **و تصلية جحيم** (٩٤) » و [منزل او و فرو آمدن او بر آتش و نخست کارکه بیند] رسانیدن او بآن.

« **انّ هذا لَهوحق اليقين**(٩٥) » این سخن راست بی گمان است و گفتار درست .

« **فسبّح باسم ربك العظيم** (٩٦) ».

النوبة الثانية

قوله: « افرأيتم ما تمنون» ای ـ تصبّون فی الارحام من النطف يقال ـ امنى الرجل يُمنى لاغير و منيت الشیء اذا قضيته وسمى المنى منياً لانّ الخلق منه يقضى وتقول ـ مذى الرجل يمذى و امذى يُمذى لغتان : و اما الودى فلا اشتقاق منه وهو عند **ابی عبيدة** بالدال غير المعجمة وعند **الماستوی** بالذال المعجمة قال ـ وبالدال غير المعجمة هوغرس النخل. احتجّ الله عليهم بابتداء الخلق على صحة البعث فقال ـ

« ءانتم تخلقونه » ای ـ انتم تخلقون « ما تمنون » بشرا ، « ام نحن الخالقون» وقد كانوا مقرّين بان الله خالقهم.

« نحن قدّرنا » ، قرأ **ابن كثير** بتخفيف الدال و الباقون بتشديد ها . و هما لغتان. التقدير: ترتيب الشیء على مقداروالموت يجرى بين الخلق على مقدارمايقتضيه علمه وحكمه فسوّى بينهم وجعل اهل السماء والارض والشريف والوضيع فيه واحداً و قيل ـ « قدّرنا بينكم الموت » ، بان كتبناه على مقدار لا زيادة فيه ولا نقصان فمنهم من يموت صغيراً و منهم من يموت كبيراً ، « و ما نحن بمسبوقين » لايسبقنا احد الى اماتتكم قبل الوقت.

«على ان نبدّل امثالكم » على بمعنى اللام و هو متصل بقوله : « قدّرنا». .. « ومانحن بمسبوقين» اعتراض والمعنى : قدّرنا بينكم الموت ، لنبدّل امثالكم وقيل ـ السّبق بمعنى الغلبة و« على ان نبدّل » متصل بالغلبة ، يعنی ـ وما نحن بمغلوبين عاجزين عن اهلاككم وابدالكم بامثالكم. هذا كقوله تعالى : « ان يشأيذهبكم و يأت بخلق

جديد ». « و ننشئكم فيما لاتعلمون » اى ـ لايعيينا احد لواردنا ان ننشئكم فى خلق آخر مما لا تعلمونه من اعادتكم فى الوقت الذى اريده و على الوجه الذى اريده . و قيل ـ ننشئكم فيما لا تعلمون » اى ـ ان اردنا ان نجعل منكم القردة والخنازيرلم نسبق ولا فاتنا ذلك . وقيل ـ معناه ـ نحن قادرون على احيائكم وانشائكم ثانياً وان كنتم لا تعلمون النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت فى بطون الامهات نطفة ثم علقة ثم مضغة الى تمام الخلقة وليست الاخرى كذلك « فلولا تذكرون » فتعلمون انى قادر على اعادتكم كما قدرت على ابدائكم و قيل ـ النشأة الاولى خلق آدم من طين .

« افرأيتم ما تحرثون » اى ـ تثيرون الارض وتلقون فيها البذر .

« ءانتم تزرعونه » ، تنبتونه ، « ام نحن الزارعون » المنبتون ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله وحده و لهذا قال النبى (ص) ـ لايقولنّ احدكم ـ زرعت وليقل ـ حرثت ، وقدسمّى الحارث زارعاً على انه فعل اسباب الزرع والانبات .

« لونشاء لجعلناه حطاماً » اى ابطلناه حتى‌يكون متحطماً اى ـ تبناً لاحب فيه ولا قمح اى ـ جعلناه يابساً بعد خضرته بآفة تصيبه حتىّ لايكون فيه الحب ، « فظلتم تفكّهون » اى ـ صرتم تتعجبون لهلاكه ويبسه بعد خضرته و قيل ـ تفكّهون اى ـ تندمون على نفقاتكم كقوله :

« فاصبح يقلّب كفّيه على‌ما انفق فيها » . وقال **الحسن** تندمون على‌ماسلف منكم من المعصية التى اوجبت تلك العقوبة .

«انا لمغرمون » قرأ **ابوبكر عن عاصم** « اءنّا » بهمزتين ، وقرء الآخرون على الخبر و مجاز الاية : « فظلتم تفكهون » و تقولون « انا لمغرمون » اى ـ غرمنا اموالنا وصارما انفقنا فى حراثتنا غرماً علينا والمغرم الذى ذهب ماله بغير عوض .

« بل نحن محرومون » ممنوعون عن الرزق اى ـ حرمنا ما كنّا نطلبه من الريع والزرع .

روى عن **انس بن مالك** قال ـ مررسول الله بارض‌الانصار فقال ـ ما يمنعكم من الحرث قالوا ـ الجدوبة قال : فلاتفعلوا فان‌الله عزوجل يقول ـ انا الزارع ان‌شئت

زرعت بالماء وان شئت زرعت بالريح وان شئت زرعت بالبذر. ثم تلا رسول‌الله(ص):

«افرأيتم ما تحرثون . ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون».

«افرأيتم الماء الذى تشربون» يعنى ـ الماء العذب.

«ءانتم انزلتموه من المزن» وهو السحاب واحدتها مزنة ، «ام نحن المنزلون» بقدرتنا .

«لو نشاء جعلناه اجاجاً» ملحا شديد الملوحة و قيل ـ مرّا و المرّ الذى اذا شرب احرق الخلق، من تاججت النار اذا استعرت «فلولا تشكرون» اى ـ هلاّ تشكرون على عظيم منتى عليكم حيث لم اجعل ذلك اجاجا.

«افرأيتم النار التى تورون» اى ـ تقدحون و تستخرجون من زندكم يقال ـ ورى الزند يرى وريا فهو وار اذا انقدحت و اوريت الزند اى ـ قدحتها.

«ءانتم انشأتم شجرتها» التى تقدح منها النار و هى المرخ و العفار ، «ام نحن المنشئون» الخالقون.

و فى المثل: فى كل شجر نار واستمجد المرخ و العفار.

يقال ـ يثقب الراعى عود احدهما ويدخل رأس الآخر فى الثقبة فيولد النار .

«نحن جعلناها تذكرة» ، اى ـ جعلنا نار الدنيا تذكرة للنار الكبرى اذا رآها الراءى ذكر جهنّم . قال **مقاتل** و **مجاهد** «جعلناها تذكرة» ، اى ـ موعظة يتعظ المؤمن. و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) قال : نار **بنى آدم** التى يوقدون جزء من سبعين جزءاً من نار جهنم. قالوا ـ يا رسول‌الله : ان كانت لكافية قال : فانها فضلت عليها بتسعة و ستين جزءاً.

وقيل ـ معناه ـ جعلنا النعم التى تقدمت تذكرة لحق الله و ما يجب من طاعته «ومتاعاً» ، اى ـ بلغة و منفعة «للمقوين» اى ـ المسافرين الذين نزلوا بالقوآء والقى و هى الارض الخالية البعيدة من العمران و الاهلين ففى النار اعظم نفع للمسافر اذا نزل بالارض القفر ، يخبز بها خبزه و يصلح طعامه و يستدفىء بها فى حال برده فحاجة المسافر اليها اعظم من حاجة المقيم.

ثم ان الله تعالى اجرى السعادة باظهار النار و خلقها اذا اورى الزند لانه لو

احتاج المسافر الی حملها مع نفسه لشق علیه ذالک ففی هذا اعظم عبرة و اعظم حجة.

و قیل - المقوی الذی نفد زاده من قولهم اقوت الدار اذا خلت من سا کنیها.

و قیل - المقوی المسافر الذی معه دابّة قویة.

بدأالله تعالی بذکر «خلق الانسان» فقال - «افرأیتم ما تمنون» لان النعمة فیه سابقة علی جمیع النعم ثم بما فیه قوام الناس و هوالحَبّ فقال - «افراتیم ماتحرثون» ثم بالماء الذی یعجن به و یشرب علیه، فقال - «أفرایتم الماء الذی تشربون» ثم بالنارالتی یخبز بها، فقال - «أفرایتم النار التی توورون» فصار بمجموع الثلثة طعاماً لا یستغنی عنه الجسد مادام حیاً و ذکر عقیب کل واحد ما یأتی علیه و یفسده.

فقال فی الاول: «نحن قدّرنا بینکم الموت».

و فی الثانی: «لو نشاء لجعلناه حطاماً». وفی الثالث «لونشاء جعلناه اجاجا»

و لم یقل فی الرابعة ما یفسدها بل قال: «نحن جعلناها تذکرة» یتّعظون بها، «و متاعاً للمقوین» المسافرین ینتفعون بها.

ثم قال - «فسبّح باسم ربک العظیم» امر بتنزیه الله تعالی و تقدّس عمّا لا یلیق بوصفه بعد ما ذکرما یدل و حدانیّته من عظیم آیاته، و قیل - معناه - قل سبحان ربی العظیم.

وجاء مرفوعاً - انّه لما نزلت هذه الآیة قال علیه السلام - اجعلوها فی رکوعکم و لما نزلت: «سبّح اسم ربک الاعلی»، قال - اجعلوها فی سجودکم.

«فلا اقسم بمواقع النجوم» معناه - فاقسم و دخلت لاصلة للتوکید و قیل - لا نفی و معناه: لیس الامر کما قال الکفار **فی القرآن** انه سحر و شعر و کهانة ثم ابتدأ فقال - «اقسم بمواقع النجوم».

قرأ **حمزة و الکسائی**: بموقع النجوم علی التوحید. وقرأ الباقون: «بمواقع النجوم» علی الجمع.

قال **ابن عباس**: اراد نجوم **القرآن** وسوره فانه کان ینزل علی رسول الله (ص) متفرّقاً نجوماً فکانّه اقسم بنزول **القرآن** نجوماً علی رسول الله (ص) و قیل - اقسم

بقلب **محمد** (ص) لانه محل وقوع نجوم **القرآن** وقيل ـ مواقع النجوم قلوب العلماء و قيل ـ هى مغارب كواكب السماء وقيل ـ منازلها، فكانه اقسم بقدرته على مساقطها و مجاريها فى افلاكها، وقيل ـ هى الارض تسقط عليها الكواكب و تتناثر ليوم القيامة و يحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته .

« و انه لقسم لو تعلمون عظيم » اى ـ القسم ، بنجوم **القرآن** قسم عظيم القدر لو تعلمون.

«انّه لقرآن كريم» كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا والاخرة والرؤية والنعيم و قيل ـ « كريم » اى ـ عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين و قيل ـ كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه ،وقيل ـ كريم يكرمه المؤمنون والملئكة المقرّبون و قيل ـ كريم لانّ يسره يغلب عسره.

«فى كتاب مكنون» اى ـ محفوظ مصون محروس عند الله فى اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين وقيل ـ «فى كتاب مكنون» اى ـ محفوظ فى المصاحف عن التبديل فلا يغيّر منه حرف و لا لفظ كقوله : « انّا له لحافظون ».

«لا يمسّه الا المطهّرون» قال **قتاده** ـ هى المصاحف التى فى السماء بايدى الملائكة السفرة الكرام البررة لا يمسّها الّا ملك مطهّر ،اما المصاحف فى الدنيا فيمسّه الكافر النجس و المنافق الرجس و قيل ـ ظاهر الآية نفى و معناه نهى اى ـ لاينبغى ان يمسّه جنب او حائض او محدث وهو قول **عطاء** و **طاووس** و اكثر اهل العلم و به قال **مالك** و **الشافعى** و قال **ابوحنيفه** ـ يجوز للمحدث والجنب حمل المصحف و مسّه و الاول قول اكثر العلماء لما روى عن **عبدالله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم** ـ ان فى الكتاب الذى كتبه رسول الله (ص) **لعمرو بن حزم** ـ ان لا يمسّ **القرآن** الا طاهر و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآناً على قرب الجوار و الاتساع كما روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن ، الى ارض العدو و اراد به المصحف .

و روى **سالم بن عبدالله بن عمر** عن ابيه ان النبى (ص) قال ـ لا تمسّ **القرآن** الا و انت طاهر .

ولانه اجماع الصحابه، وسئل **علی** (ع) - ایمسّ المحدث المصحف ؟ فقال - لا. و قال **عطاء** : لا یقلّب‌الورق من‌المصحف الا المتوضّی.

و اما الصبیان فلا صحابنا فیه وجهان:

احدهما - انهم یمنعون منه کالبالغین.

و **الثانی**- انهم لا یمنعون لمعنیین :

احدهما- ان‌الصبی لومنع ذلک ادّی الی ان لاینعلّم **القرآن** و لا یحفظه لان وقت تعلّمه و حفظه حال‌الصغر.

و**الثانی**- ان الصبی و ان کان له طهارة فلیست بکاملة لان النیّة لا تصح منه فاذا جاز ان یحمله علی غیرطهر کامل جاز ان یحمله محدثاً و الله اعلم.

« تنزیل من رب‌العالمین » ای - **القرآن** من عند رب‌العالمین. سمّی‌المنزل تنزیلاً علی‌اتساع اللغة کالقدر للمقدور و الخلق للمخلوق.

«افبهذاالحدیث»، ای - بهذا **القرآن**، سمّاه حدیثاً لان فیه ذکرحوادث‌الامور،

« انتم مدهنون » ای - مکذّبون کافرون والمدهن المنافق الذی یجری فی‌الظاهرعلی خلاف ما هو فی‌الباطن .ادهن‌وداهن اذا اسرّخلاف ما اظهر . وقیل - المدهن‌المنافق الذی یلین جانبه لیخفی کفره و اصله من الدهن .

« و تجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» ای - تجعلون شکر رزقکم ان تکذّبوا رازقکم، نزلت‌فی‌المستمطرین‌بالانوآء وذلک انهم کانوا یقولون اذامطرواابعدالجدوبة- امطرنا بنوء[1] کذا ولا یرون ذلک من قبل‌الله عزوجل ،

و روی عن **ابن عباس** : ان‌النبی (ص) خرج فی بعض اسفاره فعطش‌اصحابه و احتاجوا الی‌الماء. فقال (ص) - ارایتم ان دعوت لکم ، فسقیتم فلعلکم تقولون سقینا هذا المطر بنوء کذا ، فقالوا - یا رسول‌الله ما هذا بحین الانوآء ثم صلّی رکعتین و دعا فهاجت ریح هیّمت سحابة فمطروا حتی سالت الا ودیة و ملأ وا الا سقیة ، ثم رکب النبی علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات ، فمرّ برجل یغترف بقدح له

۱ - نوء : فصل باران‌که از لحاظ اوضاع طبیعی انتظار باران درآن فصل میرود.

و یقول- سقینا بنوء کذا ولم یقل- هذا من رزق‌الله فانزل‌الله سبحانه تعالی و تقدس- «و تجعلون رزقکم انکم تکذبون».

و کان علیه‌الصلوة والسلام یقول- لوحبس‌الله سبحانه القطرعن امتی عشر سنین ثم انزل لاصبحت طائفة منهم یقولون: سقینا بنوء کذا.

و عن **زیدبن خالد الجهنی** قال: صلّی لنا رسول‌الله (ص) صلوة الصبح بالحدیبیة فی اثر سماء کان من‌اللیل فلما انصرف اقبل علی‌الناس، فقال- هل‌تدرون ماذا قال ربکم قالو- الله و رسوله اعلم- قال- اصبح من عبادی مؤمن بی و کافر فاما من قال- مطرنا بفضل‌الله و رسوله وبرحمته فذلک مؤمن بی کافر بالکوکب واما من قال- مطرنا بنوء کذا و کذا، فذالک کافر بی مؤمن بالکوکب.

و عن **ابی هریرة** عن رسول‌الله (ص) قال: ما انزل‌الله من‌السماء من برکة الا اصبح فریق من‌الناس بها کافرین ینزل‌الله الغیث فیقولون- بکوکب کذا و کذا. و قیل- «و تجعلون رزقکم» ای- حظکم و نصیبکم من **القرآن**، «انکم تکذبون».

قال **الحسن**- خسرعبد لایکون حظه من کتاب‌الله الاالتکذیب به. ویروی انه (ص) قال: انّ اخوف ما اخاف علی امتی ثلث: حیف‌الائمة و تکذیب بالقدر و ایمان بالنجوم ثم حذرهم فقال:

«فلولا اذا بلغت‌الحلقوم» الحلقوم مجری‌النفس والبلعوم مجری‌الطعام. یقول تعالی- فهلااذا بلغت‌الحلقوم عندالنزع «وانتم» یااقرباء المیت‌الذین حوله «تنظرون» الیه متی تخرج نفسه و قیل- تنظرون الی امری وسلطانی لایمکنکم‌الدفع ولاتملکون شیأ و قیل- و انتم تنظرون ان یحلّ بکم ما حلّ به.

و فی‌الخبر- لایموت احد حتی یعلم اهو من اهل‌الجنة ام من اهل‌النار.

«و نحن اقرب الیه منکم» یعنی- بالقدرة والعلم، «ولکن لاتبصرون» قربنا منه. و قیل- نحن اقرب الیه و اقدر منکم علیه، «ولکن لاتبصرون» قربی‌ولا تعرفون قدرتی.

«فلولا ان کنتم غیر مدینین- ترجعونها ان کنتم صادقین» ای- هلا ان کنتم غیرمجزیین، محاسبین «ترجعونها»، ای- تردّون روح هذاالمیت الی‌جسده،

«ان کنتم صادقین» فی قولکم : «لوکانوا عند ناما ماتوا و ما قتلوا».

و قیل - «ان کنتم صادقین» فی ان لا بعث. و قوله : «ترجعونها»، جواب لولا الاولی والثانیة و مثل هذا جائز فی کلامهم کقوله :

«فامّا یأتینّکم منّی هدی فمن تبع هدای فلاخوف علیهم»

اجیبا بجواب واحد وتقدیر الآیة: ان کان الامر کما تقولون - انه لابعث ولا حساب ولا آله یجازی فهلا تردّون نفس من یعزّ علیکم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم یمکنکم ذلک فاعلموا ان‌الامر الی غیرکم و هوالله عزوجل فآمنوا.

ثم ذکر طبقات الخلق عندالموت و بیّن درجاتهم فقال :

«فامّا ان کان من‌المقرّبین» هذا رجوع الی‌التقسیم فی‌اول‌السورة فالمقرّبون[1] هم‌السابقون و هم اهل جنة عدن.

«فروح»، قرأ **یعقوب** : فُروح بضم‌الراء والباقون بفتحها. فمن قرأ بالضم فمعناه - الحیوة الدائمة لهم.

و قال **الحسن** : معناه - تخرج روحه فی‌الریحان ای - یشمّ‌عندالموت‌ریحانة فتخرج بها روحه.

و من قرأ بالفتح فمعناه - فله رَوح ای - راحة وفرح عندالموت.

و قیل - الروح‌الاستراحة والریحان الرزق وقیل - الروح فی‌القبر والریحان فی‌الجنة معدّلهم - وقیل - الروح‌النجاة من‌النار والریحان دخول دارالقرار.

وقال **الزجاج** : الریحان هاهنا التحیة لاهل جنة عدن.

«و اما ان کان»، المتوفی، «من‌اصحاب‌الیمین»

«فسلام لک من‌اصحاب‌الیمین» ای - سلامة لک **یامحمد** منهم فلاتهتم‌لهم فانهم سلموا من عذاب‌الله عزوجل وانک تری فیهم ماتحب من‌السلامة.

و قیل - «فسلام لک»، ای - امن لک من شقاوتهم.

آورده اند دربعضی کتب که - **عایشه** از حضرت سلطان کونین وامام الثقلین

---

١ - در نسخهٔ ج : فالمقربین و نسخهٔ الف اصح است.

النبی الهاشمی اعنی النبی الامی العربی **محمد المصطفی** (ص) پرسید[۱] که ـ یارسول‌الله از آن رازها که شب معراج رفت وحضرت احدیت جل جلاله وعم‌نواله وعظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید[۲] که «فاوحی الی عبده ما اوحی» چه بود ؟ اگر لختی که گفتنی است با من گوئی .

رسول هاشمی و نبیّ مطلبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود[۳]:

یاعایشه گفتم ـ خداوندا امّتهای گذشته[٤] چون سر از اطاعت[٥] بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی ، قومی را بزمین فروبردی، قومی را صورت بگردانیدی ، خداوندا با امت من چه خواهی فرمود و ایشانرا حکم چه رانده ای ؟

حضرت عزت جل و علا فرمود[٦] « فسلام لک من اصحاب‌الیمین » .

تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت دان و دل خویش ازایشان بسلامت دار و ایمن باش .

اگر گذشتگان را سنگ باران فرستادم ، امت تورا رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده‌ام[۷] وحکم رانده که :

« عسی ربکم ان یرحمکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة » .

و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را بآسمان برآرم وبجنّات مأوی رسانم که من در ازل فرموده‌ام[۷] :

« فلهم جنّات المأوی نزلاً » .

و اگر ایشانرا صورت خلقت بگردانیدم ، اینان را صورت عمل بگردانم ، سیّئات را حسنات کنم . که من در ازل فرموده‌ام[۷] .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : عایشهٔ صدیقه از مصطفی(ص) پرسید . بقیه عبارت درنسخهٔ ج نیست .

۲ ـ در نسخهٔ ج : شب معراج رفت و حق میگوید . .

۳ ـ در نسخهٔ ج : رسول(ص) گفت . بقیه عبارات وسط « بین این دو کلمه » را نسخهٔ ج فاقد است .

٤ ـ در نسخهٔ ج : امتها گذشته .

٥ ـ در نسخهٔ ج : سر از چنبر اطاعت .

٦ ـ در نسخهٔ ج : گفت (با حذف جملهٔ : حضرت عزت . . .) .

۷ ـ نسخهٔ ج : گفته ام .

« فاولئک یبدّل‌الله سیئاتهم حسنات ».

یا **محمد** و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با امت تو سخن گویم و عتاب کنم ، خود با ایشان من حساب نکردی[1] ، لولا انی احب معاتبتهم لما حاسبتهم .

و قیل ـ قوله : « فسلام لک » ، هذا خطاب لکل من مات منهم یقول له الملئکة یبشرونه عند قبض روحه ـ سلام لک انک من اصحاب الیمین وقیل یبشرونه عندالخروج من‌القبر وقیل ـ هذا من‌المقلوب ای ـ سلام لاصحاب الیمین منک ای ـ انک تلقاهم فی‌الجنة .

« و اما ان کان من المکذّبین » ، بالبعث ، « الضالّین » عن‌الهدی وهم اصحاب المشأمة « فنزل من حمیم » ای ـ له نزل من‌حمیم ای ـ غذاؤهم ومعاشهم و نصیبهم من‌جهنم ماء حار .

« و تصلیة جحیم » ای ـ اقامة فی جحیم وهو ما عظم من‌النار .

«ان هذا» الذی ذکرت لهؤلاء الفرق الثلث و قیل ـ کل ماذکرنا فی‌هذه السورة ، « لَهُو حق‌الیقین » ای ـ هویقین حق الیقین ، ای ـ الخبرالذی لاشک فیه اضاف الی نفسه کیوم القیامة و مسجد الجامع .

وقیل ـ التقدیر : حق‌الامرالیقین .والیقین علم یحصل به‌ثلج الصدر ویسمی بردالیقین وقیل ـ هوعلم یحصل بالدلیل .

وقال **قتادة** ـ ان الله عز وجل : لیس تارکاً احداً من‌الناس حتی یقفه علی الیقین من هذا **القرآن** . فاما المؤمن فایقن فی‌الدنیا فنفعه ذلک یوم‌القیامه واماالکافر فایقن یوم القیامه حین‌لاینفعه .

« فسبّح باسم ربک العظیم » فیه دلالة علی‌ان‌الاسم هوالمسمّی لانه لایجوز ان یکون المسبّح غیرالله‌والمعنی ـ اذکره باسمائه العلی وصفاته‌الحسنی وقیل ـ نزّه‌الله عمانسب‌الیه من‌السوء .

روی **صلة بن زفر** عن **حذیفة** : انه صلّی مع النبی(ص) ، فکان‌یقول‌فی‌رکوعه:

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : با ایشان حساب نکردیمی .

«سبحان ربی العظیم» وفی سجوده: «سبحان ربی الاعلی». وما اتی علی آیة رحمة الاوقف وسأل و ما اتی علی آیة عذاب الاوقف وتعوّذ.

[وعن **جابر** قال ـ قال رسول‌الله ص: من قال ـ سبحان‌الله العظیم و بحمده غرست له نخلة فی الجنة[1]].

و عن **ابی‌هریرة**[2] قال ـ قال رسول الله ص: کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن: سبحان‌الله و بحمده، سبحان‌الله العظیم.

وعن **عبدالله بن مسعود** قال ـ سمعت رسول‌الله (ص): من قرأ[3] سورة الواقعة کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا.

النوبة الثالثة

قوله: «أفرأیتم ماتمنون ـ ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون». حضرت حق جل جلاله و تقدّست اسمائه وتعالت صفاته، درین آیت کریمه کلام قدیم ازلی اظهار قدرت خویش میکند برعالمیان درآفرینش ایشان. تا بدانند که صانع بی‌علت او است، کردگار بی آلت اوست قهار بی علت اوست غفار بی‌مهلت اوست. ستّار هرزلّت اوست.

خداوندی که بیافرید از آب ضعیف صورتی لطیف. بنمود صنعتی متین از نطفهٔ مهین. نقشهاء گوناگون راست کرده بکن فیکون. اعضاء متشاکل، اضداد متماثل.

هرعضوی بنوعی ازجمال آراسته. نه برحد او فزوده نه از قدر او کاسته. هریکی را صفتی داده و درهریکی قوّتی نهاده.

حواسّ در دماغ، بها درپیشانی، جمال دربینی، سحر درچشم، ملاحت درلب، صباحت درخد، کمال حسن درموی، حسد درجگر، حقد درسپرز، شهوت درعروق، ایمان در دل، محبت درسر، معرفت درجان.

---

١ ـ این قسمت در نسخهٔ ج وجود ندارد. ٢ ـ در نسخهٔ ج: عن جابر ٣ ـ کذا ... وصحیح: یقول من قرأ.

نه پیدا که صنایع درطبایع نیکوتر یاتدبیر درتصویرشیرین‌تر.

میان آب لطیف و خاك کثیف چنین نگار چیست. چون نگارنده یکیست درکس کس این خوار چیست. چندین غرائب وعجائب از قطرهٔ[1] آب..؟ عاقل در نظارهٔ صنعت، وغافل درخواب.

ای جوانمرد تاچند بدیدهٔ ظاهر بنشان شواهد نگری، یکبار بدیدهٔ باطن بنشان لطائف نگر.

چنانستی که رب‌العزة فرمودی[2]: عبدی رویت آراستم و دلت آراستم، رویت آراستم از بهر نظارهٔ خلق. دلت آراستم ازبهر نظارهٔ خود. رویت خلق ببیند و دلت من بینم.

بروی تو که نظاره گاه خلق‌است حد شریعت راندن روا نداشتم. دردلت که نظاره گاه من است درد قطیعت رسانیدن کی روا دارم.

ما آن خداوندیم که درصفت قدرت ما هم آفریدن است، هم میرانیدن

از آفریدن خبرداد که: «ءانتم تخلقونه ام نحن‌الخالقون».

از میرانیدن خبرداد که: «نحن قدرنا بینکم‌الموت».

درآفریدن صفات لطف نمودم. درمیراندن کمال قهر نمودم.

بیافریدم، تاقدرت و لطف بینیٔ، بمیرانم، تا سیاست و قهر بینی، باز زنده‌گردانم تاهیبت و سلطنت بینی.

چون میدانی که قادر و تواناام، حکیم وداناام. و در توانائی و دانائی بی‌همتام، «فسبّح باسم ربک‌العظیم». بپاکی مرا بستای و بیکتائی و بزرگواری مرا یادکن تافردا ترا در زمرهٔ مقربان «روح و ریحان» پیش آرم که من درازل حکم چنین کرده‌ام وخود درکلام قدیم فرموده‌ام[3]:

«فاما ان‌کان من‌المقرّبین ـ فروح و ریحان و جنة نعیم».

یکی ازبزرگان دین گفته که ـ روح وریحان هم دردنیاست وهم درعقبی.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج: قطرهٔی. ۲ ـ درنسخهٔ ج: کفتی. ۳ ـ در نسخهٔ ج: گفته.

روح در دنیاست و ریحان درعقبی. روح آنست که دل بندهٔ مؤمن را بنظر خویش بیاراید تا حق از باطل واشناسد. آنگه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آنگه بینا کند تابنور منت می‌بیند . شنوا کند تاپند ازلی می نیوشد. پاك کند تا همه صحبت او جوید . بعطر وصال خوش کند تا درآن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند تا از او باو نگرد. بصیقل عنایت بزداید تا در هرچه درنگرد او را بیند.

بنده چون برین صفت بسرای سعادت رود آنجا ریحان کرامت بیند. نسیم انس دمیده ، زیر درخت وجود تخت رضا نهاده ، بساط انس گسترده ، شمع عطف افروخته .بنده ملك وار نشسته ودوست ازلی پرده بر گرفته بسمع بنده سلام رسانیده[1] و دیدار ذوالجلال نموده.

« و امّا ان کان من اصحاب‌الیمین ـ فسلام لك من اصحاب‌الیمین »

اصحاب‌الیمین از سابقان و مقرّبان بمنزلت و مرتبت فروتراند عابدان‌اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بناز و نعیم بهشت رسند و عاملان‌اند ، در دنیا عمل میکنند تا در عقبی.ثواب یابند و رب‌العزه میفرماید[2] : « انا لا نضیع اجر من‌احسن عملاً » .

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهرچه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملك کریم ایشانرا نومید نکنیم. مزدکارشان تمام دهیم. « فیو فّیهم اجورهم » و فضل خود برسر نهیم « و یزیدهم من فضله » .

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته ، انوار لطفها افروخته ، انواع عطرها سوخته ،غلمان و ولدان ،خدم و حشم بخدمت ایستاده ، ساقیان‌دل‌فریب جامهای شراب بر دست نهاده ، مطربان شورانگیز نغمهای[3] دلربای در گرفته.

هریکی چون ملکی نشسته ، درغرف و شرف و ریاض و غیاض خویش برتخت عز تکیه زده ، تاج ولایت مرصع بجواهر عنایت برسرنهاده ، بربساط انبساط

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بسمع بنده رسانیده . ۲ ـ در نسخهٔ ج میگوید . ۳ ـ در نسخهٔ ج : نعمتهای و بدون تردید صحیح نغمه‌ها است.

از مشاهدهٔ مشهود داد بداده، طوق جمال در گردن وصال قلاده کرده، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته : مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر نقد گشته،

بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان ننوازد که الله تعالی بندهٔ عاصی را نوازد بوقت عیان.

سورة الحديد

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : **«بسم الله الرحمن الرحیم»** . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« سبّح لله » بپاکی وبی‌عیبی بستود و نام برد خدایرا ، **« مافی السموات والارض »** هرچه در آسمانهاست و در زمینهاست ، **« وهو العزیز الحکیم(۱) »** و اوست آن توانا ، دانا.

« له مُلك السّموات والارض » او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، **« یُحیی ویمیت »**[مرده] زنده‌میکند و[زنده]می‌میراند**« وهو علی کلّ شیء قدیر(۲) »** و اوست بر همه چیز توانا.

« هو الاوّل والآخر » اوست آن پیشین وپسین ، **« والظّاهر والباطن »** و آشکارا و نهان ، **« وهو بکلّ شیء علیم(۳) »** و او بهمه‌چیز داناست.

« هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام » اوست که بیافرید هفت آسمان وهفت زمین‌درشش روز ، **« ثُمَّ استوی علی العرش »** پس مستوی‌شد برعرش ، **« یعلم مایلج فی الارض »** میداند هرچه درزمین شود ، **« و ما یخرج منها »** و هرچه بیرون آید از آن ، **« وما ینزل من السماء »** و هرچه فرود آید ازآسمان ، **« و مایعرُج فیها »** وهرچه برشود برآسمان ، **« وهومعکم اینما کنتم »** و او [بتوانائی ودانائی] باشماست هرجاکه باشید ، **« والله بماتعملون بصیر(۴) »** و الله بکرد شما بیناست.

« **له مُلك السموات والارض** » او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، « **والی الله تُرجع الامور**(۵) » و باالله [وباخواست او] گردد همه کار.

« **یولج اللیل فی النهار** » میدرآرد[1] شب در روز ، « **و یولِج النهار فی اللیل** » و می درآرد[1] روز در شب ، « **و هو علیمٌ بذات الصّدور** (٦) » و او داناست بهرچه در دلهاست .

« **آمنوا بالله و رسوله** » بگروید باالله وفرستادهٔ او، « **وانفِقوا** » ونفقه کنید و صدقه دهید ، « **ممّا جعلکم مستخلَفین فیه** » ازین مرده باز مانده که از پیشینیان باز گرفته بشما دادند وشمارا درآن درازدست کردند ،«**فالذین آمنوا منکم**» ایشان که بگرویدند ازشما بخدا ورسول ، « **وانفقوا** » وزکوة وصدقه دادند ازمال خویش ، « **لهم اجر کبیر**(۷) » ایشانراست مزدی بزرگ.

« **و مالکم لا تؤمنون بالله** » و چیست شمارا [و چه رسید وچه بود] که بنگروید بخدای ،« **والرسول یدعوکم** » ورسول میخواند شما را، « **لتؤمنوا بربکم** » تابگروید بخداوند خویش ، « **و قد اخذ میثاقکم** » وپیمان از شمابستده آمده است [آن روز که گفتید بلی] ، « **ان کنتم مؤمنین** (۸) » اگر گرویدگانید.

« **هوالذی ینزّل علی عبده** » اوست که فرو می‌فرستد بربندهٔ خویش ، « **آیات بینات** » سخنانی پیدا روشن درست ،« **لیخرجکم من الظلمات الی النور**» تا بیرون آرد شما را از تاریکها [بیگانگی و نادانی و ناپاکی] بروشنایی [ایمان و دانش وپرهیزکاری] ، « **و ان الله بکم لرؤف رحیم** » والله بشما مهربان است سخت بخشاینده.

« **و مالکم اَلّا تنفقوا فی سبیل الله** » و چیست شما را و چه رسید که نفقه نمی کنید در سبیل خدا [و جنگ کردن بادشمنان او] ، « **ولله میراث السموات والارض** » والله راست میراث آسمانها و زمینها[می‌بازستاند و می‌بخشد ومی گیرد[2] ومیرساند] ،« **لاتستوی منکم** » یکسان نیست ازشما ، «**مَن اَنفق من قبل الفتح وقاتَل**» آنکس که نفقه کرد و مال داد در سبیل خدای پیش ازگشادن[**مکه**] و جنگ کرد

---

۱ ـ نسخهٔ ج.: درمی‌آورد. ۲ ـ در نسخهٔ ج : و بازمیگیرد .

با ایشان ، « **اولئك اعظم درجةً** » ایشان مهترانند در درجه ، « **مِن‌الذین انفقوا مِن بعدُ و قاتلوا** » ازیشان که از پس نفقه کردند و جنگ ، « **و کُلّاً وعدالله الحسنی** » و همه را بهشت وعده داد ، « **والله بما تعملون خبیر** (١٠) » والله بدانچه شما می کنید داناست و آگاه .

« **مَن ذاالذی یقرض الله قرضا** » آن کیست که وام دهد بالله عز وجل ، « **قرضاً حسناً** » وامی نیکو ، « **فیضاعفه له** » تا آن وام او را اندتوئی کند و اند باره[1] ، « **و له اجرکریم** (١١) » و او راست مزدی نیکو .

« **یوم تری‌المؤمنین و المؤمنات** » در آن روز که گرویدگانرا بینی « **یسعی نورهم** » روشنائی ایشان ، « **بین ایدیهم و بایمانهم** » در پیش ایشان و دست راست ایشان ، « **بشریکم الیوم جنات** » [ایشانرا گویند]-بشارت شما امروز بهشتهایی است ، « **تجری من تحتهاالانهار** » در زیر درختان آن جویها روان ، « **خالدین فیها** » و شما جاوید در آن ، « **ذالك هو الفوز العظیم** (١٢) » آنست آن رستگی و پیروزی بزرگوار .

« **یوم یقول المنافقون و المنافقات** » آن روز که دورویان گویند مردان و زنان ، « **لِلّذین آمنوا** » مؤمنین و گرویدگانرا ، « **انظرونا** » درنگ کنید ما را ، « **نقتبس من نورکم** » تا از روشنائی شما خویشتن را روشنائی فروزیم ، « **قیل ارجعو ورآءکم** » ایشان‌را گویند-باز گردید وبادنیا روید ، « **فالتمسوانوراً** » و نور جوئید از آنجا که مؤمنان آورند ، « **فضُرب بینهم بسور** » میان آن دو قوم دیواری زنند باروئی « **له باب** » بر آن باروی دری بود « **باطنه فیه‌الرحمة** » اندرون آن باروی بهشت ، « **و ظاهره من قِبَله العذاب** (١٣) » و بیرون آن‌باروی دوزخ .

« **ینادونهم** » منافقان مؤمنانرا آواز دهند از پیش خویش و خوانند و گویند: « **الم نکن معکم** » نه ما باشما بودیم [در مسجدها ودرعرفات ودررمضان] « **قالوا بلی** » پاسخ کنند مؤمنان و گویند - آری « **ولکنکم فتنتم انفسکم** » لکن

---

١ - کذا ...

شما دلها خویش تباه کردید و تنها خویشتن ، **«و تربّصتم»** و توبه در درنگ نهادید و چشم بر بد افتاد رسول من نهـادید و مؤمنان ، **«و ارتبتم»** و در گمان افتـادید **«و غرّتکم الامانیّ»** و دروغهاء شما که در آن بودید شما را فرهیفته کرد [۱] ، **«حتی جاء امرالله»** تـا آنگاه که کار خدای و فرمان او در رسید ، **«و غرّکم بالله الغرور (۱٤)»** و فرهیفته کرد [۱] شمـا را بخدای آن دیو فرهیونده [۲] .

« فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة » امروز آن روز است که نه از شما باز خرید پذیرند ونه باز فروشند ، **«و لا مِن الذین کفروا»** و نه ازیشان که کافر شدند ، **« مأویکم النار »** جایگاه و بنگاه شما آتش است ، **« هی مَولیکم »** آن بشما نزدیکتر و شما را حق‌تر **« و بئس المصیر (۱۵) »** و بد جایگاه و شدن گاه که آن است .

النوبة الثانیة

این سورة الحدید بیست ونه آیت است و پانصد وچهل کلمه و دو هزار وچهارصد وهفتاد وشش حرف ، جمله **بمدینه** فرود آمده است.

مفسران آن را مدنی شمردند ، مگر **کلبی** که اواین سورة از مکیات شمرد ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست.

ودر فضیلت سورة روایت کند **ابی کعب از مصطفی** (ص) قال ـ من قرأ **سورة الحدید** کُتب من الذین آمنوا بالله و رسوله .

قوله : « سبّح لله » در **قرآن** ذکر تسبیح بچهار لفظ بیـاید : بلفظ مصدر وماضی و مستقبل وامر ، مصدر آن است که گفت: «سبحان الذی اسری » ، ماضی آن است که گفت : سبح لله مستقبل آنستکه: «یسبح لله» امر آنست که: «سبح اسم ربک».

واین کلمه براختلاف الفاظ بردومعنی حمل کنند یابرمعنی صلوة یا برمعنی تنزیه وتمجید **ابن‌عباس** برمعنی صلوة نهاد «سبّح لله » ای ـ صلّی لله«یسبّح لله»ای ـ

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : فریفته کرد ۲ ـ در نسخهٔ ج : فریبنده

یصلّی‌لله «سبح اسم ربک» ای- صلّ لربک وباین قول « ما فی السموات » معنی آن است که من فی السموات تا برعقلا افتدکه نماز میکنند.

و بر قول دیگر مفسران تسبیح تنزیه است و تمجید و « ما فی السموات والارض » از بهر آن گفت که عقلا و غیرعقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت- « وان من شیء الّا یسبّح بحمده ».

سئل عن **علی بن ابی طالب**(ع) عن سبحان فقال- کلمة رضیهاالله لنفسه. و سئل **ابن‌عباس** عن‌التسبیح فقال - انزاهالله عن‌السوء.

و الاسم منه سبّوح ای - طاهر لاسوء به و لادام وقال **امیّة** :

سبّحواالله وهوللمجد اهل ربنا فی‌السماء امسی کبیرا

« وهوالعزیزالحکیم » العزیز هوالمتین فی صنعه الشدید فی بطشه المنیع فی‌قدره‌الغالب علی غیره‌الذی لانظیرله.

و قیل - « هوالعزیز» فی‌امره «الحکیم» فی‌قضائه و قیل-العزیز فی‌انتصاره الحکیم فی‌تدبیره.

« له ملک‌السموات والارض » ای - القدرة علی ابداعها و اتقانها ومافیها من‌المطر والارزاق والدفائن والنبات «یحیی ویمیت » یحیی‌النطف‌المیتة ویمیت‌الحی. و قیل - یحیی‌للبعث ویمیت فی‌الدنیا. وقیل- یحیی‌الارضین بالنبات ویمیتها عنه بیبسها و قیل - یحیی قلوب المؤمنین بالایمان و یمیت قلوب الکافرین بالکفر ، « وهوعلی کل شیء قدیر » من‌الاحیاء والاماتة وغیرذالک.

« هوالاول و الآخر والظاهر و الباطن » «هوالاول » یعنی- قبل کل شیء بلا ابتداء کان هو ولم یکن شیء موجود والآخر بعد فناء کل شیء بلا انتهاء یفنی الاشیاء ویبقی هو والظاهر الغالب‌العالی علی کل شیء ، والباطن‌العالم بکل شیء. هذا معنی قول **ابن‌عباس**.

و قال **السّدی** : «هوالاول» ببره اذعرّفک توحیده والآخربجوده اذعرفک التوبة علی ما جنیت ، « والظاهر » بتوفیقه اذ وفّقک للسجود له « الباطن » بستره اذ عصیته فستر علیک.

و قال **ابن‌عمر** ـ «هوالاول» بالخلق «والآخر» بالرزق «والظاهر» بالاحياء «والباطن» بالاماتة.

وقال **الضحاك** ـ هوالذى اول الاول وآخر الاخر واظهر الظاهر وابطن الباطن.

و قال **مقاتل بن حيان** ـ «هوالاول» بلاتاويل احد «والآخر» بلاتاخير احد، «والظاهر» بلااظهار احد «والباطن» بلاابطان احد.

وقال **يمان** ـ هوالاول القديم والآخر الرحيم والظّاهر الحليم. والباطن العليم.

و قال **ابن عطاء** ـ «هوالاول» بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها «والآخر» بكشف احوال العقبى حتى لا يشكّوا فيها «والظاهر» على قلوب اوليائه حتى يعرفوه «والباطن» عن قلوب اعدائه حتى ينكروه.

و قيل ـ هذه الواوات متحمة و المعنى ـ هوالاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولا لايكون آخراً و من كان ظاهراً لايكون باطنا.

و قيل ـ «هوالاول» كان قبل كل شيء باسمائه وصفاته وكلامه لم‌يكن شيء غيره «والآخر» بعد كل شيء يمضى ماقد اراد و يجبر على مشيته العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً ولايزال اولا كما يكون آخراً «والظاهر» الغالب العالى عزوجل وهوالبارى فى صنعه الدال على قدرته و حكمته «و الباطن» الذى بطن كل شيء علماً فهو يبطنها و يرى سرائرها و يعلم خفاياها وهوعزوجل خفى كنهه و كيفه وقدره.

و قيل ـ «هوالاول» علما و حكما «والآخر» امضاء وقسما «والظاهر» صنعاً و رسما «والباطن» كيفا وقدرا.

و سأل **عمر كعبا** عن هذه الآية فقال ـ معناها: ان علمه بالاول كعلمه بالآخر وعلمه بالظاهر كعلمه بالباطن «وهو بكل شيء عليم» ما كان منها وماهو كائن مما لم يكن لايخفى عليه شيء.

روى عن **ابى‌هريرة** قال ـ دخلت **فاطمة** بنت رسول‌الله على النبى (ص)، فسالته خادماً فقال لها رسول‌الله (ص) ـ الا ادلّك على ماهوخير لك من ذلك ان تقولى ـ اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزّل التورية

و الانجیل و الفرقان فالق الحب و النوی اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته انت‌الاول فلیس قبلک شیء وانت‌الاخر فلیس بعدک شیء وانت‌الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنّی الدین و اغننی من الفقر.

« هوالذی خلق‌السموات والارض فی ستّة ایام »قال **ابن‌عباس** : کل یوم کالف سنة ممّا تعدّون وقال **الحسن** : ستة ایام من ایام‌الدنیا ولواراد ان یجعلها فی طرفة عین لکان قادراً علی ذلک ، « ثم استوی علی‌العرش» ، الاستواء اذا عقّبته علی فهوفی‌العربیة‌استقرار کقوله عزوجل: «واستوت علی‌الجودی ـ لتستووا علی ظهوره ـ اذاا ستویتم علیه ـ فاذا استویت أنت»هو فی‌هذه المواضع‌الاربع استقرار.

قال **یزیدبن هرون** ـ من وضع استقراء الله علی‌العرش علی غیر ما یقرر فی‌قلوب‌العامة فهو **جهمی**.

و الاستقراء اذا عقّبته الی فهو الصعود و العمد کقوله تعالی فی موضعین من القرآن:« استوی الی‌السماء ».

وعن **علی‌بن‌الحسین بن شقیق** ، قال : قلت **لعبدالله‌بن المبارک** : کیف نعرف ربنا عزوجل. قال : فی‌السماء‌السابعة علی‌عرشه ولانقول کما تقول **الجهمیة** هناهنا فی‌الارض وقد شرحنا الکلام فی‌هذه‌المسئلة فیما تقدم.

« یعلم مایلج فی‌الارض » من عرق اودابة اوماء اوبذر او کنز، « ومایخرج منها» من دابة اونبات اوماء اوجوهر، « وما ینزل من‌السماء » من‌امر اوقضاء اوملک او قطر، « وما یعرج فیها » من ملک او عمل، « وهومعکم اینما کنتم » اتّفق‌العلماء قدیما و حدیثا ان معناه ـ علمه معکم و قیل ـ هو معکم اینما کنتم بالقدرة و العلم علی‌العموم ومع‌المؤمنین بالرحمة والنصرة علی‌الخصوص، « والله بماتعملون بصیر» فیجازیکم علی اعمالکم.

« له ملک‌السموات والارض » کرر لان المراد بالاول حالة‌الدنیا والمراد بالثانیة‌الدارالآخرة و لهذا ختم بقوله: « والی‌الله ترجع‌الامور» ای ـ له‌الملک اولاً و آخراً فالاول فی‌الدنیا وهو وقت الاحیاء والا ماتة و الآخر فی‌الآخرة حین ترجع الیه‌الامور ولا یملک احد سواه لاملکاً و لا ملکا فقرن بالاول یحیی و یمیت و قرن

بالاخر مايكون فى‌الآخرة من مرجع‌الخلق اليه وجزائه اياهم بالثواب والعقاب.

«يولج‌الليل فى‌النهار» اى- ينقص من‌الليل ويزيد فى‌النهار، «ويولج‌النهار فى‌الليل» اى -ينقص‌من النهار ويزيد فى‌الليل «وهو عليم بذات الصدور» اى- بما فى‌القلوب من خير و شرّ و توحيد و جحد.

«آمنوا بالله وسوله وانفقوا» من‌الزكوة والجهاد و وجوه‌البرّ، «ممّاجعلكم مستخلفين‌فيه» اى - جعلكم خلفاء فى‌المال بالوراثة ممن قبلكم. وقيل- جعلكم‌مملكين فيه بتمليكه اياكم ذالك و حقيقة الاستخلاف استدعاء القادر الى ان يقوم بالامر بدلا من قيام غيره.

«فالذين آمنوا منكم وانفقوا» فى‌سبيل‌الله «لهم اجر كبير» ، جزاءحسن.

«ومالكم لا تؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم» فى‌هذادلالة على الزام الايمان بالسمع والمعنى - اىّ عذر لكم فى حال تركم الايمان و دعاء الرسول اياكم الى الايمان حاصل موجود، «و قد اخذ ميثاقكم» قرأ **ابو عمرو** اُخذ على‌مالم يسم فاعله، «ميثاقُكم» بضم‌القاف و قرأ الآخرون، بفتح‌الهمزة والخاء ميثاقكم بفتح القاف اى - اخذ الله ميثاقكم حين اخرجكم من ظهر **آدم** عليه‌السلام بان‌الله ربكم لااله لكم سواه «ان كنتم مؤمنين» ، باخذ ذلكم الميثاق و قيل: اخذ ميثاقكم باقامة الحجج والدلائل التى تدعو الى متابعةالرسول ان كنتم مؤمنين يوماً فاليوم احرى‌الاوقات ان تؤمنوا لقيام الحجج والاعلام ببعثة **محمد** (ص) و نزول **القرآن**.

«هوالذى ينزل على عبده» يعني- على **محمد** (ص) «آيات بينات» يعنى **القرآن** «ليخرجكم» ، الله بالقرآن «من‌الظلمات الى‌النور» ، و قيل- ليخرجكم‌الرسول بالدعوة من ظلمات الشرك الى نورالايمان ، «و ان‌الله بكم لرؤف رحيم» ،

«و ما لكم الا تنفقوا فى‌سبيل‌الله ولله ميراث‌السموات والارض» ، يقول - اىّ شىء لكم فى ترك الانفاق فيما يقربكم الى‌الله و انتم ميتون تاركون اموالكم كانه يحثّهم على‌الانفاق فى‌سبيله بتنبيههم على انهم مخلفون ما يملكونه وانهم لا يخلدون فى‌الدنيا وان ما فى ايديهم يأول الى‌الله سبحانه بعد فنائهم ثم بيّن فضل‌من

سبق بالانفاق فی‌سبیل‌الله وبالجهاد فقال : « لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح » ، یعنی ـ فتح **مکه** و قیل ـ فتح **الحدیبیة** و « قاتل » ، یعنی ـ لا یستوی فی‌الفضل من انفق ماله و قاتل‌العدو مع رسول‌الله (ص) قبل فتح **مکه** مع من انفق و قاتل بعده « اولئک اعظم درجة من‌الذین انفقوا من بعد و قاتلوا » ، و ذلک لان **العرب** کانت تعتز **بمکه** فلما فتحت قویت قلوب المؤمنین و انکسرت قلوبهم و کان الانفاق قبل فتح **مکه** افضل و کذلک‌الجهاد لما کان فیها من‌المشقة و لما کان بالمؤمنین الیها من‌الحاجة ،

قال **الکلبی** ـ نزلت‌هذه‌الایة فی‌**ابی‌بکر الصدّیق** و فیها دلالة واضحة‌وحجة ظاهرة علی‌تفضیل **ابی‌بکر** وتقدیمه فانه اول من سلم و ذلک فیما روی ان **ابا امامة** قال‌**لعمرو بن عبسه** : بایّ شیء تدّعی انک ربع‌الاسلام قال ـ انی کنت اری‌الناس‌علی الضلالة و لا اری للاوثان شیئاً ثم سمعت عن رجل یخبرنا اخبار **مکة** فرکبت راحلتی حتی‌قدمت علیه قال: قلت ما انت قال ـ انا نبی ، قلت ـ وما نبی ، قال ـ رسول‌الله قلت ـ بای‌شیء ارسلک قال ـ اوحّدالله لااشرک به‌شیئاً وکسرالاوثان وصلة‌الارحام قلت :من معک علی هذا ، قال: حر وعبدو اذا معه **ابوبکر** و **بلال** فاسلمت عند ذلک فرایتنی ربع‌الاسلام .

و انه اول من اظهرالاسلام علی ما روی عن **عبدالله** قال ـ کان اول من اظهرالاسلام‌رسول‌الله(ص)و **ابوبکر** و **عمار** وامّه‌**سمیة**و**صهیب**و**بلال** و**المقداد** و لانه اول من قاتل علی‌الاسلام .

روی عن **عبدالله** قال : اول من اظهر اسلامه بسیفه‌النبی (ص) و**ابوبکر** و انه اول من انفق علی رسول‌الله (ص) .

روی عن **ابن‌عمر** قال ـ کنت عندالنبی و عنده **ابوبکرالصدیق** و علیه عباءة قد خلّها فی صدره بخلال فنزل **جبرئیل** فقال مالی اری **ابابکر** علیه عباءة قد خلها فی صدره بخلال فقال ـ انفق ماله علیّ قبل‌الفتح . قال ـ فان‌الله عزوجل یقول اقرأ علیه السلام و قل‌له ـ اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط ، فقال رسول الله (ص) ـ یا **ابابکر** ان‌الله عزوجل یقرأ علیک‌السلام ویقول لک ـ اراض‌انت‌فی فقرک ام ساخط ، فقال : اسخط علی ربی .. ؟ انی عن ربی راض .

و لهذا قدّمه الصحابه على انفسهم و اقرّواله بالتقدم والسبق و ذلك فيما روى **عبدالله بن سلمة** عن **على** (ع) قال: سبق رسول‌الله (ص) و صلى **ابوبكر** و ثلّث **عمر** فلا اوتى برجل فضلنى على **ابى‌بكر وعمر** الا جلدته جلدالمفترى وطرح الشهادة و قوله: «وكلا وعدالله‌الحسنى» السابق واللاحق وعدهم‌الله الجنة. قال **عطا** ـ درجات‌الجنة يتفاضل فالذين انفقوا قبل‌الفتح فى افضلها.

و قرأ **ابن عامر**: وكلٌّ بالرفع اى ـ كل وعدالله‌الحسنى «والله بماتعملون خبير». فيثبت كلا على ما يستحقه.

«من ذا الذى يقرض‌الله قرضاً حسناً» كل من قدم عملا صالحاً يستحق به مثوبة فقد اقرض و منه قولهم: الايادى قروض وكذالك كلّ من قدّم عملاً سيّئاً يستوجب به‌عقوبة فقد اقرض. لذالك قال عزوجل: «قرضاً حسناً» لان‌المعصية قرض سيء قال **اميّة**:

لا تخلطن خبيثات بطيبة ... واخلع ثيابك عنها وانج عريانا

كل امرىء سوف يجزى قرضه حسناً ... او سيّئاً و مدين مثل مادانا

و قيل ـ المراد بالقرض ـ الصدقة.

و اختلفوا فى القرض الحسن فقيل: ان يكون من الحلال وقيل ـ لاربافيه و قيل: طيبة بها نفسه و قيل ـ القرض الحسن ان يقول:

«سبحان‌الله والحمدلله و لااله الاالله والله اكبر».

روى ـ انه لما نزلت هذه‌الاية جعل **ابوالدحداح** يتصدق بنصف كل شيء يملكه فى‌سبيل‌الله حتى‌انه خلع احدى نعليه ثم‌جاء الى **ام‌الدحداح** فقال: انى بايعت ربى فقالت: ربح بيعك، فقال النبى (ص): كم من نخلة مدلاة عذوقها فى الجنة **لابى‌الدحداح** «فيضاعفه» بالرفع على الاستيناف على معنى ـ فهو يضاعفه وبالنصب على‌جواب‌الاستفهام «وله اجر كريم». ثواب‌حسن وقيل ـ كريم لانه لم‌يتبذل فى‌طلبه و قيل ـ كريم صاحبه.

«يوم ترى‌المؤمنين والمؤمنات» اى ـ لهم اجر كريم، فى ذلك‌اليوم «يسعى نورهم بين ايديهم» لان طريق اهل‌الجنة يمنة وتجاههم و طريق اهل‌النار

یسرة ذات‌الشمال. رفت بهشتیان سوی بهشت میان دست راست است و پیش روی و رفت دوزخیان سوی دوزخ میان پس پشت است ودست چپ و قال‌النبی (ص) : بینا انا علی‌الحوض انادی - هلمّ ، فاذا ناس اخذبهم‌ذات‌الشمال فاختلجوا دونی فانادی - الا هلم فیقال - انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول- سحقاً.

قال **ابن مسعود**- نورهم علی قدر اعمالهم یمرّون علی الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل ومنهم من نوره مثل النخلة ومن نوره کالرجل القائم وادناهم نوراً من نوره فی ابهامه یتّقد مرّة ویطفأ اخری.

قال **الضحاک** - لیس من احد الا یعطی یوم القیامة نورا فاذا انتهوا الی الصراط طفیء نور المنافقین فلما رأی المؤمنون ذلک اشفقوا ان یطفأ نورهم کما طفیء نور المنافقین فیقولون - « ربنا اتمم لنا نورنا» ای - بلّغنا به الی جنّتک وقیل- الباء بمعنی فی یعنی- فی ایمانهم کتبهم‌التی‌اعطوها بایمانهم دخلها نورهم وقیل- الباء بمعنی عن و التقدیر: یسعی نورهم بین ایدیهم وعن ایمانهم ، اراد جمیع جوانبهم فعبّربالبعض عن الکل و قیل- بایمانهم یعنی- بسبب صدقاتهم التی اعطوها بایمانهم لان الغالب فی اعطاء الصدقات ان یکون بالایمان و قوله : « بشراکم الیوم » ، ای - تقول لهم الملئکة بشراکم الیوم ، « جنات » ای - بشارتکم من الله الیوم جنات فیکون مبتداء وخبرا، « ذلک هوالفوز العظیم » ای - النجاة العظیمة.

« یوم یقول المنافقون » ، ای - اذکر ذلک الیوم وهو یوم القیامة ، « یقول المنافقون و المنافقات » اذا رأوا المؤمنین و هم فی ضیاء و نور و المنافقون خلفهم فی ظلمة لایبصرون مواقع اقدامهم، «انظرونا » ای - انتظرونا ،وقرأ **حمزة** : اَنظرونا بفتح الهمزة وکسر الظاء ای - امهلونا وقیل - انتظرونا یقول **العرب**- نظرته وانتظرته کقوله عزوجل : « غیر ناظرین اناه » ، ای - منتظرین و قوله عزوجل:«فنظرة الی میسرة » ای - فانظار. قال الشاعر :

فان یک صدرهذا الیوم ولّی فانّ غداً لناظره قریب

ای - لمنتظره و تأویل الآیة : قفوا لنا « نقتبس من نورکم » ، نأخذ من نورکم قبساً سراجا او شعلة و قیل - معنی « نقتبس من نورکم » : نمش فیه معکم

و ذلك ان الله تعالى يعطى المؤمنين نوراً على قدر اعمالهم يمشون به على الصراط ويعطى المنافقين ايضاً نوراً خديعة لهم وهوقوله عزوجل : « وهوخادعهم » فبيناهم يمشون اذ بعثالله ريحاً وظلمة فاطفأ نور المنافقين.

و قال **الكلبى** : بل يستضيءالمنافقون بنور المؤمنين ولا يعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون وبقوا فى الظلمة قالوا للمؤمنين: « انظرونا نقتبس من نوركم، قيل ارجعوا وراءكم ».

قال **ابن‌عباس** - يقول لهم المؤمنون . و قال **قتادة** - يقول لهم الملئكة ، « ارجعوا و رآءكم » ، اى - ارجعوا الى الموضع الذى اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لاسبيل لكم الى الاقتباس من نورنا فيرجعون فى طلب النور ولا يجدون شيأ فينصرفون اليهم فيميز بينهم وبين المؤمنين وهوقوله : « فضرب بينهم بسور » وقيل- معناه - ارجعو الى حكم الازل واطلبوا النور من القسمة وهذا على جهة ضرب المثل واستبعاد ذلك و قيل « ارجعوا وراءكم » يعنى - الى الدنيا فاعملوا عملاً يجعله الله بين ايديكم « نوراً » فان نورنا انما اقتبسنا، فى الدنيا وقيل-«ارجعوا وراءكم» هذا استهزائهم جزاءً على استهزآئهم فى الدنيا كقوله : « لا تركضوا و ارجعوا الى ما اُترفتم فيه » وكقوله : «ذق انك انت العزيز الحكيم - فذوقوا ما كنتم تكنزون » و قوله : « فضرب بينهم بسور » الباء صلة و معناه: فضرب بينهم سور وهو سور بين الجنة والنار ويقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون على اهل الجنة واهل النار وهو السور الذى يذبح عليه الموت يراه الفريقان معاً وقيل - هو سور **بيت المقدس** باطنه المسجد وظاهره وادى جهنم.

روى عن **ابى سنان** قال - كنت مع **على بن عبدالله بن عباس** عند وادى جهنم يحدث عن ابيه وقرأ : « فضرب بينهم بسور له باب » ، ثم قال - قال ابى - هذا موضع السور يعنى- وادى جهنم.

وعن **عبدالله بن عمرو** قال - ان السور الذى ذكرالله عزوجل فى **القرآن** : « فضرب بينهم بسور له باب » - سور **بيت المقدس** الشرقى، باطنه منه المسجد وظاهره وادى جهنم.

وقام **عبادة** على سور **بيت المقدس** الشرقى فبكى‌فقال بعضهم - ما يبكيك يا **با الوليد** فقال من هاهنا اخبرنا رسول‌الله (ص) انه رأى جهنم وقيل - «له باب» هوالباب الذى سمّى باب الرحمة **ببيت المقدس**، «باطنه فيه الرحمة» ، اى - ينتهى الى الجنة ، «وظاهره من قبله العذاب» اى - من قبل‌ذلك الظاهر العذاب يعنى النار وهوالجانب الذى يلى المنافقون.

« ينادونهم اى - ينادى المنافقون المؤمنين حين حجز بينهم السور فبقوا فى‌الظلمة والعذاب وصارالمؤمنون فى‌النور والرحمة، «الم نكن معكم» ، يعنى-فى‌الدنيا نصلّى كما تصلّون ونصوم كما تصومون و كنّا معكم فى المناكحة والموارثة ، « قالوا بلى و لكنّكم فتنتم انفسكم » ، اى - اهلكتم انفسكم بالنفاق ، « و تربّصتم » اى - انتظرتم موت **محمد** (ص) و قلتم- يوشك ان يموت فنستريح منه وانتظرتم نزول الدوابربالمؤمنين . وقيل - « تربّصتم » بالايمان والتوبة ، « وارتبتم » ، اى - شككتم فى كتاب‌الله ونبوّة **محمد**(ص) وقيل - « ارتبتم » يعنى- فى‌قوله عزوجل : « ويقولون فى‌انفسهم لولا يعذّبنا الله بمانقول» ، « وغرّتكم الامانىّ» يعنى- ما كنتم‌تمنّون على‌الله من‌الجنة و المغفرة و هوقوله : «سيغفرلنا » ، و قيل- ما كنتم تمنّون من نزول‌البلاء بالمؤمنين وطول الحيوة لكم وان تكون لكم السلامة فى‌الدنيا وان لابعث بعدالموت « حتى‌جاء امرالله » ، يعنى- الموت وقيل - ظهورالاسلام ونصرة المؤمنين،« وغرّكم بالله الغرور » اى - غرّكم الشيطان اى - اطمعكم فى بطلان الاسلام و ان لابعث ولا حساب ، والغرورالشيطان الذى يغرّ كثيرا و هومن اسماء المبالغة كالاكول‌الذى ياكل كثيراً.

قال **قتادة** - مازالوا على خدعة من الشيطان حتى قذفهم الله فى النار.

وقيل - الغرور هوالدنيا تغر اهلها فى‌طول الحياة ودوام السلامة.

روى **انس بن مالك** ان النبى (ص) خط خطوحاً و خط خطا منها ناحية فقال - تدرون ما هذا ، هذا مثل ابن **آدم** و مثل التمنى وذلك الخط الامل ، بينما هو يتمنى اذجاءه الموت.

« فاليوم لايؤخذ منكم فدية » ، قرأ **ابوجعفر وابن عامر** و **يعقوب** : تؤخذ

بالتاء ، و قرأ الباقون : بالياء ، و الفدية الفدآء و المعنى : « لايؤخذ منكم » ايها المنافقون ، « ولامن الذين كفروا » ، فداء بنفس ولا فدآء بمال يعني ـ « لا يؤخذمنكم» دية ولا نفس اخرى مكان انفسكم ، « مأويكم النار » اى ـ مصير كم ومنقلبكم اليها ، « هى موليكم » ، اى ـ هى اولى بكم لما اسلفتم من الذنوب ، « وبئس المصير» اى ـ المرجع و المنقلب.

النوبة الثالثة

« بسم‌الله الرحمن الرحيم » بنام او که سزاوار است. در ذات بی نظیر و در صفات بی‌یار است. در کامرانی با اختیار ودر کارسازی بی‌اختیار است.

فضایح زلّات را غفّار و قبایح علّات را ستّار است . عاصیانرا آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است.

آرندهٔ ظلمات و بر آورندهٔ انوار است ، بینندهٔ احوال و دانندهٔ اسرارست.

با رنگ رخ تو لاله بی‌مقدار است   با بوی سر زلف تو عنبر خوارست
آنرا صنما که با وصالت کار است   ازجان و تن و دیده و دل بیزارست

«سبّح لله ما فی‌السموات والارض» ، آفریدگار جهان وجهانیان ، پروردگار انس و جان ، خالق زمین و زمان ، مبدع مکین و مکان خبر میدهد که هر چه در آسمان و زمین است باد و آتش و خاك و آب و کوه و دریا ، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان وجملهٔ جانوران وبی جان ، همه آنند که ما را بپاکی میستایند و به بزرگواری نام میبرند و بیکتائی گواهی میدهند.

تسبیحی و توحیدی که دل آدمی در آن میشورد و عقل آنرا رد میکند اما دین اسلام آنرا می‌پذیرد و خالق خلق بدرستی آن گواهی میدهد.

هر کرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد ، آنرا نا دریافته ، بجان و دل قبول کند و بتعظیم و تسلیم و اقرار پیش آید تا فردا در انجمن صدّیقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جای یابد.

زینهار ای جوانمرد ، نگر تا یک ذره بدعت بدل خود راه ندهی و آنچه شنوی و عقل تو د رمی‌نیابد تهمت جز بر عقل خود ننهی.

راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار ، خار از پای برون کردن است.

مرد دانا زهر نیازماید داند که آن درهلاك خود شتافتن است . بخار،خار از پای برون نکند ، داند که درد افزودن است.

نیکو گفت آن جوانمردی که گفت :

راه توحید را بعقل مجوی دیدهٔ روح را بخار مخار
بخدای ار کسی تواند بود بی خدای ازخدای برخوردار
سایق و قاید صراط الدین به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست دل **محمد** نیست حل و عقد خزینهٔ اسرار

« له ملك السموات و الارض » هفت آسمان و هفت زمین مُلك وملك اوست ، جل جلاله .

داشتِ آن بعون او ، نافذ در آن مشیّت او ، روان بر آن حکم او.

خلق همه عاجزاند قادر وقدیر او، ضعیف‌اند قاهر وقویّ او.همه جاهل‌اند عالم و علیم او.

مصنوعات ومقدورات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات ازحکمت او بیانست ، موجودات ومعلومات بروجود او برهانست . نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست قدیر و قدیم ، علیم و حکیم خدای همگانست.

« هو الاول والآخر والظاهر و الباطن » ، اوست اول که نبودها دانست، آخر که میداند آنچ دانست ، ظاهر بآنچ ساخت باطن از وهمها پنهان.

اولست پیش‌ازهمه آفریده بود وابتدا. نه‌آخرست ، پس ازهمه باشد انتها نه . ظاهر است بر هر کس وهرچیز ، غالب ومانع نه . باطن‌است ، همه پوشیده‌ها داند و حجاب نه.

اول است بازلیت. آخرست بابدیت. ظاهر باحدیت باطن‌بصمدیت.

اول بهیبت ، آخر برحمت ، ظاهر بحجت ، باطن بنعمت.

اول بعطا ، آخر بجزا ، ظاهر بثنا ، باطن بوفا.

اول بهدایت، آخر بکفایت، ظاهر بولایت، باطن برعایت.

اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت.

از روی اشارت میگوید ـ ای فرزند **آدم** خلق عالم در حق تو چهار گروه‌اند:

گروهی در ابتدا حال و اول زندگانی ترا بکار آیند ایشان پدرانند.

گروهی در آخر عمر و ضعف پیری ترا بکار آیند ایشان فرزندان‌اند.

سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان که درظاهر با تو باشند و شفقت نمایند.

چهارم گروه عیال و زنان اند که در باطن و اندرون تو باشند و ترا بکار آیند.

رب العالمین گفت ـ اعتماد و تکیه بر اینان مکن وکارساز و تیماردار از خود ایشانرا مپندار که اول و آخر منم، ابتدا وانتهاء کار و حال تو من شایم، ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهایتهاء تو من راست کنم.

اول منم که دلهاء عاشقان بمواثیق ازل محکم ببستم.

آخر منم که جانهای صادقان بمواعید خود صید کردم.

ظاهرم که ظواهر را با خود درقید شریعت آوردم.

باطنم که سرایر بحکم خود درمهد عهد حقیقت‌نهادم.

چون مرد سفر در اولیت کند آخریت تاختن می‌آرد و چون سفر درصفت ظاهریت کند باطنیت سرمایهٔ او بتاراج بر میدهد.

بیچاره آدمی، میان دو صفت مدهوش گشته، میان دو نام بیهوش شده.

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی
گه گمان گردد یقین وگهٔ یقین گردد گمان

حضرتش عز و جلال و بی نیازی فرش او
منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

« وهو بکل شیء علیم » او بهمه چیز داناییست[۱] کارگزار وراست کار[۲] و تیماردار، بینا بهر چیز ، دانا بهر کار، آگاه بهر گاه .

درآیت دیگر فضل و کرم بیفزود گفت : « وهو معکم اینما کنتم » .

بندگان من ، رهیگان من، هر جا که باشید من بعنایت و رحمت و عنایت با شماام .

هر جا که درعالم درویشی است خستهٔ جرمی ، درمانده دردست خصمی من مولی او ام .

هر جای که خراب عمریست ، مفلس روزگاری من جویاء او ام .

هر جا که سوخته‌ایست ، اندوه زده‌ای[۳] من شادی جان او ام .

هرجا که زارنده‌ایست[۴] ازخجلی ، سر گذارنده‌ای ازبی کسی من برهان او ام .

من آن خداوندم که ازطریق مکافات دورم وهمه افکندگان ورمیدگان را برگیرم ازآنکه بر بندگان رئوف و رحیم‌ام: « و ان الله بکم لرؤف رحیم» .

از رأفت و رحمت اوست که بنده درکتم عدم و او جل جلاله سازندهٔ کار او .

بکمال فضل و کرم، بنده درکتم عدم و او ویرا برگزیده برکل عالم .

از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا از خفا یا شرك و دقائق ریا تحرّز کند .

گفت من رؤف ورحیم ام ، تا عاصیان نومید نگردند واومید بفضل و کرم وی قوی دارند .

یحیی معاذ گفت تلطّفت لاولیائك فعرفوك ولو تلطّفت لاعدائك ما جحدوك .

عبهر لطف و ریحان فضل در روضهٔ دل دوستان برو یا نیدی تا بلطف و فضل تو بسرّ معارف و اداء وظائف رسیدند اگر با اعدادین همین فضل و کرم بودی ،دارالسلام جای ایشان بودی .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : داناست ۲ ـ در نسخهٔ ج : کارگزار او است و تیماردار ۳ ـ نسخه ج : سوختهٔی اندوه زدهٔی .

ولکن قومی بفلک رسیده وقومی بمغاك ،فریاد زتهدید تو با مشتی خاك.

قومی را ازاین تاج کرامت بر فرق نهاده که - «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ».

قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که : « فضُرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله‌العذاب ».

سحرهٔ **فرعون** در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهبّ لطف و کرامت بوزید ، نه سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری .

شیخ ابوسعید بوالخیر گفت- هر که بار ازبوستان‌عنایت بر گیرد بمیدان ولایت فرو نهد.

هر کرا چاشت آشنائی دادند، اومید داریم که شام آمرزش‌بوی رسانند ، والله الموفّق .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **الم یأن للذین آمنوا** » ، هنگام نیامد اینانرا که بگرویدند، « **ان تخشع قلوبهم لذکرالله** » ، که آگاه شود و فرو ماند دلهای ایشان یاد و سخن خدایرا ، « **ومانزّل من‌الحق** » ، و آنچه فرو فرستاد ازپیغام راست درست ، « **ولایکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل** » و هنگام نیامد گرویدگانرا که همچون ایشان‌نباشند که ایشانرا **توریة و انجیل** دادند پیش ازاین، « **فطال علیهم الامد** » ، دراز شد ورایشان[1] درنگ وروزگار وفرا گذاشت ، « **فقست قلوبهم** » ، تا دلهای ایشان سخت شد ، « **وکثیر منهم فاسقون** (۱۶) » و بیشتر آنان آن اند که کافر شدند از طاعت و از ایمان بیرون.

« **اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها** » ، بدانید که الله زنده میکند زمین را پس سرگ آن ، « **قد بیّنالکم الآیات** » ، پیدا کردیم نشانها[ی زنده کردن مردگان] ، « **لعلّکم تعقلون** (۱۷) » ، تا مگر دریابید.

۱ - در نسخه ج : برایشان

« ان المصّدّقین و المصّدّقات » ، ایشان که صدقه دهندگانند مردان وزنان ، **« واقرضوا الله قرضاً حسناً »** ، ووام مینهند بالله وامی نیکو ، **« یضاعف لهم »** ، آن ایشانرا توی برتوی کنند در پاداش ، **« و لهم اجر کریم (۱۸) »** و ایشانراست مزدی نیکو .

« والذین آمنوا بالله ورسله » ، وایشان که بگرویدند بخدای وفرستادگان او ، **« اولئک هم الصّدّیقون »** ایشانند آن راست‌سخنان راست ایمانان ، **« والشهدآء عند ربهم »** ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش ، **« لهم اجرهم و نورهم »** ، ایشانراست مزد ایشان و روشنائی ایشان [برصراط] ، **« والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا »** ، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما دروغ شمردند ، **« اولئک اصحاب الجحیم (۱۹) »** ایشان دوزخیان اند .

« اعلموا انما الحیوة الدنیا » ، بدانید که زندگانی این جهانی ، **« لعب و لهو »** ، بازی است و نابکاری ، **« وزینة »** ، و آرایشی ، **« و تفاخر بینکم »** ، ولافی میان شما ، **« و تکاثر فی الاموال والاولاد »** ، و نورد کردنی درسوزیان[1] و فرزندان ، **« کمثل غیث »** ، راست برسان بارانی ، **« اعجب الکفار نباته »** ، که نیکو آمد وخوش برزگرانرا نبات که از آن است ، **« ثم یهیج »** ، پس خشک گردد ، **« فتراه مصفرّاً »** ، تا آنرا بینی زرد گشته ، **« ثم یکون حطاماً »** ، پس کاه گردد [رفته و خشک کرده وخرد[2]] ، **« وفی الآخرة عذاب شدید »** ، و آن جهان [نه بازی است نه نابکار] یا عذابی است سخت ، **« و مغفرة من الله و رضوان »** ، یا مغفرت از خدای و خشنودی ، **« وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور (۲۰) »** و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب[3] .

« سابقوا الی مغفرة من ربکم » ، بشتابید و بریکدیگر پیشی جوئید با آمرزش از خداوند خویش ، **« و جنّة عرضها کعرض السمآء والارض »** ، و بهشتی که فراخی آن چون فراخی آسمان و زمین است ، **« اُعدّت للذین آمنوا بالله و رسله »** ، ساخته آن بهشت ایشانرا که بگرویدند بخدای وفرستادگان او ،

---

۱ ـ سوزیان مخفف سود و زیان است . ۲ ـ در نسخهٔ ج : رفته و خردکرده ۳ ـ در نسخه‌ج : بفریب .

« **ذلك فضل الله** » ، آن نیکو کاریست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد او را که خود خواهد ، « **والله ذوالفضل العظیم** (۲۱) » والله بانیکوکاری بزرگوار است.

« **ماأصاب من مصیبة** » ، نرسد هیچ رسیدنی بد ، « **فی الارض ولا فی انفسکم** » ، در زمین و در تنهای شما ، « **الا فی کتاب من قبل ان نبرأها** » ، مگر درنامه ایست[۱] پیش از آنک زمین آفریدم وتنهای شما ، « **ان ذلك علی الله یسیر** (۲۲) » و دانستن و شمردن آن وکوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازهٔ آن و بازداشت آن بر الله آسانست.

« **لکیلا تأسوا علی مافاتکم** » ، تا مگر اندوه نبرید برآنچه از دست شما شد ، « **ولا تفرحوا بما آتاکم** » ، و شادی نبرید بآنچ الله شما را از این جهان داد ، « **والله لا یحب کل مختال فخور** » (۲۳) والله دوست ندارد هیچ درخودلاف زنی ، خرامان ، خویشتن ستای.

« **الذین یبخلون** » ، آنان که دست‌می‌فروبندند ازبخشیدن ، « **ویأمرون الناس بالبخل** » ، ومردم را ببخل میفرمایند ، « **و من یتولّ** » ، وهر که برگردد [ازدست گشادن ببخشیدن] ، « **فان الله هوالغنی الحمید** (۲۴) » الله بی‌نیازست راد بخود ستوده .

« **لقد ارسلنارسلنا بالبینات** » ، فرستادیم فرستادگان خویش را به پیغامهای روشن و حق درو پیدا ، « **و انزلنا معهم الکتاب** » ، وفرو فرستادیم با ایشان نامها ، « **والمیزان** » و ترازو ، « **لیقوم الناس بالقسط** » ، تا مردمان بر ایستاد کنند بدادگری ، « **و انزلنا الحدید** » ، وفرو فرستادیم آهن ، « **فیه بأس شدید** » ، در آن است زور سخت رسانیدن ، « **و منافع للناس** » ، و منفعتها مردمانرا ، « **ولیعلم الله** » ، تا الله بیند ، « **من ینصره ورسله** » ، که آن کیست که [آن تیغ زند از بهر او با دشمن تا دین] او را و فرستادهٔ او را یاری دهد ، « **بالغیب** » ، از بهر خدای نادیده باومید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده ، « **ان الله لقوی عزیز** (۲۵) » الله تاونده است[۲] تمام توان سخت‌گیر.

---

۱ ـ در نسخه ج : در نامهٔ ی است . ۲ ـ در نسخه ج : تا وندهٔ ی است

«**ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم**» ، و فرستادیم **نوح** و **ابراهیم** را [به پیغام] ،«**وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب**»، ودرفرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین ، «**فمنهم مهتد**» ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود ، «**وکثیر منهم فاسقون**(۲۶) » و فراوانی از ایشان از فرمان برداری بیرون اند .

«**ثم قفّینا علی آثارهم برسلنا**»آنگه از پس ایشان فراداشتیم دیگران پیغمبران خویش را «**وقفّینا بعیسی‌بن مریم**» ، وازپس همه فراداشتیم **عیسی‌بن مریم** «**وآتیناه الانجیل**» واورا کتاب **انجیل** دادیم ، «**وجعلنا فی‌قلوب‌الذین اتّبعوه**» ، و نهادیم و کردیم در دلهاء ایشان که پی بران بودند باو ، «**رأفة ورحمةً**» ، مهربانی سخت و دلسوزی «**و رهبانیة ابتدعوها**» ، و رهبانیة که ازخود فرا گرفتند وبخود ساختند ، «**ماکتبناها علیهم**» ، ننوشتیم ، آنرا ورایشان[۱] هیچ «**الا ابتغاء رضوان‌الله**» ، مگر آنکه خشنودی الله بجویند ، «**فما رعوها حق رعایتها**» ، بنه کوشیدند و بسر نبردند آنرا بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن ، «**فآتیناالذین آمنوا منهم اجرهم**» ، ایشان که بگرویدند از **ترسایان** ، مزد ایشان بایشان دادیم ، «**وکثیرمنهم فاسقون**» وازایشان فراوانی ازفرمان‌برداری بیرون اند .

«**یا ایهاالذین آمنوا**» ، ای‌ایشان که‌بگرویدند ، «**اتقواالله**»بپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای ، «**و آمنوا برسوله**» ، وبگروید برسول او[وبیائید برایمان برسول او] ، «**یؤتکم کفلین من رحمته**» تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش ، «**ویجعل لکم نوراً تمشون به**» ، و شمارا نوری دهد و کند تا میروید باآن ، «**و یغفر لکم**» وبیامرزد شما را ، «**والله غفور رحیم**» والله پوشنده‌ایست[۲] بخشاینده آمرزگار مهربان.

«**لئلا یعلم اهل‌الکتاب**» ،تابدانند**جهودان**و**ترسایان** ،«**الّا یقدرون علی شیء من‌فضل‌الله**» ، که ایشان برهیچیز پادشاه نیستند ازپاداش‌الله ، «**و انّ**

۱ - در نسخه‌ج : بر ایشان . ۲ - در نسخهٔ : پوشندهٔ است .

الفضل بیدالله » ، و بدانند که پاداش نکوبید خداست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد آنرا باو که خود خواهد ، **« والله ذوالفضل العظیم »** والله بافضل و پاداش و نیکوکاری بزرگوار است.

النوبة الثانیة

« الم یان للذین آمنوا » ، علماء تفسیر مختلف اند ، درسبب نزول این آیة، **مقاتل** و **کلبی** گفتند- در شأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بیک سال ، منافقان از **سلمان** درخواست کردند که ما را از **تورات** سخنی گوی که در تورات عجائب است ، بجواب ایشان آیة فرود آمد که- « نحن نقصّ علیک احسن القصص » ، **سلمان** ایشان را گفت- **القرآن** احسن من غیره **قرآن** از همه نیکوتر و با بیان تر ، چه حاجت است بغیر **قرآن**،

ایشان مدتی فرو گذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند از **سلمان** و بجواب ایشان آیت فرود آمد که - « الله نزّل احسن الحدیث » ، نیکوتر سخنی که الله از آسمان فرو فرستاد این **قرآن** است .

ایشان یکچند از این سؤال خاموش گشتند ، آنگه سیم بار همین درخواست کردند از **سلمان** که : حدّثنا عن **التوریة** فان فیها العجائب ، این آیة فرود آمد : « الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزّل من الحق » ، یعنی - اما حان لهم وقت الاخلاص و قد ظهرت لهم الآیات والمعجزات ، این منافقان که ایمان بظاهر آورده‌اند بر زبان ، بی اخلاص دل ، هنوز وقت آن نیامد که دلهاشان باخلاص ایمان آرد و سر برخط قرآن نهند که فرستادهٔ خداست براستی و درستی.

ابن عباس و جماعتی گفتند که- عتابی است که از الله تعالی بمؤمنان صحابه فرود آمد بعد از نزول قرآن بسیزده سال از آنک طبیعت فراوان و خنده و نشاط لختی درایشان پدید آمد و **عبدالله مسعود** گفت: ما بین اسلامنا و بین ان عوتبنا بهذه الایة الاربع سنین و قدروی سبع سنین ، والمعنی - الم یحن للذین آمنوا ان تخشع وترقّ و تتواضع و تلین قلوبهم لذکر الله ، « وما نزل » قرأ **نافع** و **حفص** عن **عاصم** : نزل بالتخفیف وقرأ الباقون بالتشدید « من الحق » و هو **القرآن** تقول - انی وقت کذا یانی

اناء و اینا و آن یأین مثل حان یحین والخشوع هوالخبوع والخضوع واصله - الاتضاع للحق مع‌الخلق و اخبات القلب و سمی‌الله‌الارض خاشعة والابصار خاشعة یوم‌القیامة «و لا یکونوا» یعنی - و ان لایکونوا محله نصب بالعطف علی تخشع و قرأ یعقوب بروایة **رویس** - «ولاتکونوا» بالتاء علی‌النهی‌ای -لاتکونوا ایهاالمؤمنون «کالذین اوتوا الکتاب من قبل» و هم الیهود والنصاری، فطال علیهم الامد ای - الزمان بینهم و بین انبیائهم فقست قلوبهم، والمعنی - ان‌الله عزوجل ینهی‌المؤمنین ان‌یکونوا فی‌صحبة**القرآن** کالیهود الذین قست قلوبهم یعنی - لما طال علیهم‌الدهر.

روی ان**ابا موسی‌الاشعری** بعث الی قرّآء **البصرة** فدخل علیه ثلثمائة رجل و قد قرأوا **القرآن** فقال- انتم خیار اهل**البصرة** و قرّآوهم فاتلوه‌ولا یطولنّ علیکم الامد فتقسو قلوبکم کما قست قلوب من کان قبلکم.

دربعضی اخبارست که- **بنی‌اسرائیل** چون روزگار دراز بی پیغمبر برایشان بگذشت دلهاء ایشان سخت شد و کتاب خدا بگذاشتند و از برخویش کتابی بنهادند بهوا و مراد خویش، آنگه گفتند- این کتاب برفلان عالم از علماء ایشان عرضه کنید اگر متابعة ما کند و الا بکشید اورا که بعدازوی کس در آن مخالفت ما نکند. آن مرد عالم ورقی ازکتاب الله تعالی زیرجامهٔ خویش‌تعبیه کرد، چون ایشان گفتند - ایمان داری باین کتاب یعنی- این که‌ساختهٔ ماست، عالم دست بزیرجامه‌برد واشارت بکتاب خداوند کرد گفت- باین کتاب ایمان آوردُم، ایشان باین فریفته گشتند وازوی بازگشتند. پس‌این عالم را اصحاب بودند وازین قصه بعد از وفات وی خبر بداشتند و اتباع دین وی **بنی‌اسرائیل** مختلف شدند تا هفتاد واند فرقت گشتند وبهینهٔ ایشان اصحاب‌آن عالم بودند. حق‌تعالی‌با مؤمنان‌صحابه خطاب میکندکه -درصحبت**قرآن** چون آن**جهودان** مباشید که درنگ و روزگار برایشان دراز شد تا دلهاشان سخت شد و از طاعت و فرمان ما بیرون شدند.

روی - ان**عیسی**(ع) قال - «لاتکثروا الکلام بغیر ذکرالله عزوجل فتقسو قلوبکم فان‌القلب القاسی بعید من‌الله ولا تنظروا فی ذنوب‌العباد کانکم ارباب وانظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فانماالناس رجلان: مبتلی و معافی، فارحموا اهل‌البلاء واحمدوا الله علی‌العافیة.

« اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون » اى ـ كما احيا الارض بعد موتها كذلك يحيي الموتى و قيل ـ كما احيا الارض يحيى الكافر بالايمان و قيل ـ كما احيا الارض يلين القلوب القاسية ليتفكروا فى الآيات.

« ان المصّدّقين والمصّدّقات » ، قرأ **ابن كثير** و **ابو بكر** عن **عاصم** بتخفيف الصاد فيهما من التصديق يعنى ـ المؤمنين والمؤمنات و قرأ **الآخرون** بتشديد الصاد اى ـ المتصدقين والمتصدقات فادغمت التاء فى الصاد ، «و اقرضوا الله قرضاً حسناً» بالصدقة والنفقة فى سبيل الله ، « يضاعف لهم » ، ذلك القرض الحسنات من عشر امثالها الى ما شاء الله من الاضعاف.

قرأ **ابن كثير** و **ابوجعفر** يضعّف بالتشديد ، «ولهم اجر كريم» ثواب حسن فى الجنة و قيل ـ «اجر كريم» ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماه ،

« والذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصّدّيقون » ، الصدّيق هو الذى يصدق قوله و فعله و عهده تقول ـ صدق فلان القتال اذا ثبت فيه ، « و لقد صدقكم الله وعده » ، اى ـ فى وعده قال **الضحاك** ـ الصدّيقون ثمانية نفر من هذه الامّة سبقوا اهل الارض فى زمانهم الى الاسلام : **ابو بكر** و **على** و **زيد** و **عثمان** و **طلحه** و **الزبير** و **سعد** و **حمزة بن عبد المطلب** و تاسعهم **عمر الخطاب** الحقه الله بهم لما عرف من صدق نيته ، « والشهداء عند ربهم » ، اختلفوا فى نظم هذه الآية منهم من قال ـ هى متصلة بما قبلها و الواو واو النسق والآية عمّت جميع المؤمنين والمؤمنون كلّهم صدّيقون شهداء ،

قال **مجاهد** ـ كل مؤمن صدّيق شهيد و تلا هذه الآية ومعنى قوله : « عند ربهم » ، على هذا التأويل اى ـ فى علمه وحكمه والشهداء هم عدول الآخرة كقوله : « وتكونوا شهدآء على الناس ».

وقال قوم ـ تمّ الكلام عند قوله : «هم الصدّيقون» ثم ابتدأ فقال : «والشهداء عند ربهم » و الواو واو الاستيناف ، والشهدآء هم المقتولون فى سبيل الله لان الشهيد اذا اطلق تناول المقتول فى سبيل الله و هم الذين قال تعالى ـ « ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتاً » ، الى قوله : « عند ربهم يرزقون » ،

وقیل- الشهدآء علی ثلث درجات • الدرجة‌الاولی الشهید بین‌الصفین وهو اکبرهم درجة ثم کل من قضی بقارعة او بلیة، وهی‌الدرجة الثانیة مثل الغریق والحریق والهـالک فی‌الهدم والمطعون والمبطون والغریب والمیتة فی نفاسها و المیتة بجمع والمیت یوم‌الجمعة و لیلة‌الجمعة والمیت علی‌الطهارة والدرجة الثالثه ما نطق به‌هذه الآیة‌العامة للمؤمنین .

روی عن **البرآءبن عازب** انّ‌النبی (ص) قال - مؤمنوا امّتی شهداء ثم تلاهذه‌الآیة و قوله : « لهم اجرهم و نورهم » الذی یعطون فی‌القیامة لیهتدوا به الی طریق‌الجنة و یجوزوا به علی‌الصراط ،

و قیل - نورهم فی‌الدنیا ، « والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا ای - بالقرآن ، « اولئک اصحاب الجحیم » ای - سکّان‌النار .

« اعلموا انّما الحیوة الدنیا » ای - ان الحیوة الدنیا و ماصلة ای - الحیوة القربی فی‌الدار الاولی ، « لعب » ، ای - عبث و باطل لاحاصل له ، « و لهو » ، ای - فرح ینقضی لابقاء له ، « وزینة » ، هوان تتزین المرء فیها بما لایحبه الله ولا یرضاه ، « و تفاخر بینکم » ، هوان تفاخر الرجل جاره وقرینه ، « وتکاثر فی‌الاموال والاولاد » ، ای - مباهاة بکثرة المال والولد .

قال **ابن عباس** - هوان یتطاول علی اولیاء الله بما له و اولاده و قیل - لعب ، کلعب الصبیان و لهو کلهو الفتیان ، و زینة ، کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران ، و تکاثر ، کتکاثر الدهقان .

وقال **علی** (ع) **لعمار** - لاتحزن علی‌الدنیا فان الدنیا ستة اشیاء : مطعوم و مشروب و ملبوس و مشموم و مرکوب و منکوح . فاکبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة، و اکبر شرابها الماء ویستوی فیه جمیع الحیوان، واکبرالملبوس الدیباج وهو نسیج دودة، واکبر المشموم المسک و هودم فارة ظبیة ،و اکبر المرکوب الفرس و علیها یقتل الرجال ، و اکبر المنکوح النساء وهو مبال فی مبال .

ثم ضرب لها مثلاً و اخبر انها و ان کانت بهذه الصفة فانها غیرباقیةولا هم

مخلدون فيها ، فقال : « كمثل الغيث » ، الكاف فى موضع رفع على معنى۔ انماالحيوة مثل غيث « اعجب الكفار » ، اى ۔ الحرّاث نباته وسمّى الحراّث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل ۔ هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجاباً بالدنيا و اشدهم حرصاً عليها و قيل ۔ لان المؤمن يعرف موجبه فلا يعجبه و الكافر لايعرف الموجب فيعجبه ، « ثم يهيج » ، ييبس ويأخذ فى الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج ، « فتراه مصفرّاً » ، بعد خضرته ، «ثم يكون حطاماً» ، متحطّماً متكسّراً بعد يبسه ، « و فى الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله ورضوان » ، اى ۔ صار الناس كلهم فى الآخرة الى هذين الحرفين ۔ اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه واهل طاعته ، « و ما الحيوة الدنيا الامتاع الغرور » قال **سعيد بن جبير**۔ « متاع الغرور » لمن لم يستعمل فيها بطلب الآخرة ومن استعمل بطلبها فله متاع بلاغ الى ماهو خير منه .

قال **ابن بحر** ۔ الغرور جمع غر الثوب و هو طيّه اى ۔ متاع ينطوى و ينقضى سريعاً .

« سابقوا الى مغفرة من ربكم » ، اى ۔ سارعوا وبادروا الى عمل يوجب لكم ، « مغفرة من ربكم » ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالى و التوبة اليه . قال **انس بن مالك** ۔ يعنى۔ الى التكبيرة الاولى من الصلوة مع الامام و قيل ۔ الى الصف الاول وكان النبى (ص) يقول ۔ ان الله وملئكته يصلون على المصلين فى الصفوف الاول .

وقيل ۔ الى متابعة **محمد** (ص) فان متابعته محبة الله عزوجل: « وجنة عرضها كعرض السماء والارض » وصف الله تعالى عرضها ولم يذكر طولها تنبيهاً بذكر العرض على مايليق بها من الطول .

قال **القتيبى** ۔ ليس هو العرض الذى هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها ، يقال۔ فضاء عريض اى ۔ واسع و انما شبّه عرضها بعرض السموات والارض تمثيلاً للعباد بما يعقلونه و يقع فى نفوسهم مقدار السموات و الارض فلذلك قال ۔ « كعرض السماء والارض » .

و قيل۔ انما قال ۔ هاهنا كعرض السماء و الارض و قال فى **آل عمران** ۔

« وجنة عرضها السموات والارض » ، لان‌الجنان اربع قال‌الله تعالی : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » وقال : « ومن دونهما جنتان » ، فالذی هاهنا اراده به جنة من‌الجنان وذکران عرضها کعرض سماء وارض و الذی فی **آل عمران** عنی به‌الجنان ، کلها « اعدّت للذین آمنوا بالله ورسله » . هذا دلیل علی انها مخلوقة وهو مذهب اهل السنة و الجماعة ، « ذلک فضل‌الله » ، اخبر وبیّن ان ذلک الثواب غیرمستحق علی الطاعات فان ذلک عطاؤه یعطیه من یشاء من‌خلقه المؤمن « والله ذوالفضل‌العظیم » ، ای ـ المنّ الکبیروقیل ـ المراد بالفضل النبوة.

وقال **ابن‌عباس** ـ ذلک اشارة الی‌الدّین یعطیه من یشاء من عباده.

« ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم » ، المصیبة فی الارض و الانفس نقص الانفس و الثمرات و ظهور الفساد فی‌البرو البحر و الموت والاوجاع « الا فی کتاب » یعنی ـ فی‌اللوح المحفوظ « من قبل ان نبرأها » ای ـ من قبل ان نخلق تلک الارض و تلک الانفس ، « ان ذلک علی‌الله یسیر » ، ای ـ حفظ ذلک علی‌الله یسیر هیّن و هو تنفیذ القضاء علی ماسبق به العلم و حق فیه الحکم فانه هین عندالله لانه خالقها و ان ذلک مقضیّ فی‌الکتاب قبل ان خلقهالا یشغله شأن عن شأن.

« لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما آتاکم » ، ای ـ هذاالذی بیّنت لکم من حکم القضاء و القدر انمابینت لکم لکیلا تأسوا علی مافاتکم من‌الدنیا ونعمها «ولا تفرحوا بما آتاکم» قرأ **ابوعمرو** بقصرالالف ای ـ بما جائکم من‌الدنیا اعتبارا بقوله : «علی ما فاتکم» ولم یقل ـ افاتکم فذکرالله سبحانه ان التأسف علی فوات الدنیا ونعیمها و الفرح بما ینال منها مذموم و ان الامرصا درعن القضاء و القدر فلا التاسف یردّ فائتاً ولاالفرح و الحرص یقرب معدوماً وانما ذم تأسفاً یوجب الجزع والخروج عن حدالصبر الی الاعتراض و الشکایة وکذلک ذم فرحاً یوجب بطرا و اشرا ولذلک قال تعالی ـ « والله لایحب کل مختال فخور » ، فالفرح الذی یؤدّی الی التفاخر بالدنیا و التکاثر فیها و یوجب الخیلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغیر مذموم لانه یوجب الشکر و یعین علی‌الطاعة بل هوعبادة الله حیث علم نعمةالله علیه.

قال**ابن مسعود** ـ لان الحس جمرةً[1] احرقت ما احرقت و ابقت ما ابقت

---

۱ ـ الحس از لحس : بدهان گرفتن .

احب الی من ان اقول لشیء کان ـ لیته لم یکن او لشیء لم یکن ـ لیته کان.

و قال **جعفربن محمد** ـ یا بنی **آدم** مالک تأسف علی معدوم لایرده الیک الفوت و مالک تفرح بموجود لایترکه فی یدیک الموت ، و قال الشاعر :

لا تطل الحزن علی فائت / فقل ما یجدی علیک الحزن

سیان محزون علی ما مضی / و مظهر حزنا لما لم یکن

« الذین یبخلون » من صلة قوله : « و الله لا یحب کل مختال فخور » الذین صفتهم انهم «یبخلون و یأمرون الناس بالبخل».

قیل ـ هم **الیهود** ، بخلهم کتمان صفة **المصطفی محمد** (ص) و کانوا یأمرون اتباعهم بکتمان صفته لئلا یکسد سوقهم و لا یبطل ریاستهم ولا ینقطع عن اموال السفلة مأکلتهم .

و قیل ـ کان بخلهم ـ منع الصدقات و ذلک ان الله سبحانه و تعالی امرهم باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و **الیهود** و امروا اصحابهم بالبخل « و من یتولّ » یعنی ـ عن الایمان و اعطاء الصدقات « فان الله هو الغنی» یستغنی عنهم فلا یعود الیه شیء من معاصیهم « الحمید » لا یلحقه نقص و لا عیب و قیل ـ حمید یحمد عباده المؤمنین .

قرأ اهل **المدینة** و **الشام** ـ فان الله الغنی باسقاط هو کما فی مصاحفهم .

«لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات» ، ای ارسلنا الانبیاء بالمعجزات الدالة علی صدقهم فی دعوی النبوة «و انزلنا معهم الکتاب» ای ـ مع الانبیاء الکتب التی یتضمن مصالح دینهم و دنیاهم یُعرف منها مئة کتاب و اربعة کتب .

وقیل: الرسل هاهنا الملائکة لقوله : « معهم» والانبیاء ینزل علیهم والیهم «والمیزان» فیه ثلاثة اقوال :

احدها ـ انزل عین المیزان زمن نوح (ع) و قیل ـ علی **آدم** (ع)

و القول الثانی : انزل علیهم و صفه و عرّفهم کیف یتخذونه. **و القول الثالث** المیزان هوالعدل ای ـ امرهم باقامة العدل و بالعدل فی المیزان و الدلیل علیه انه

ذکر «معهم» بلفظ‌الجمع والمیزان الذی یتعامل علیه انما نزل‌علی‌واحد منهم والامر باقامة‌العدل مع جمیع‌الانبیاء «لیقوم‌الناس بالقسط» ، ای ـ بالعدل فی معاملاتهم ایفاء و استیفاء و لا یظلم احد احداً فی ذلک.

« وانزلنا الحدید » ، جمهور المفسرین علی‌ان **آدم** (ع) نزل الی الارض و معه‌العلاة [1] و المطرقة والکلبتان والابرة وعن **ابن عباس** قال: ثلثة اشیاء نزلت مع **آدم** (ع): الحجر الاسود و کان اشدّ بیاضا من‌الثلج. وعصا **موسی** و کانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع. و الحدید.

و عن **ابن عمر** عن‌النبی (ص) قال ان‌الله عز و جل انزل اربع برکات من‌السماء الی‌الارض و الحدید و النار و الماء و الملح.

و قیل ـ معنی انزل هاهنا ـ خلق واظهر کقوله: «وانزل‌لکم من‌الانعام».

و قیل: انزل‌الماء فانعقد به جوهر‌الحدید فاصله من‌الماء و هو منزل «فیه باس شدید» ، ای ـ یتحصّن به عن‌العدو باتخاذ‌الدرع و المغفر منه وباتخاذ السیف والسنان و غیر ذلک منه « ومنافع للناس » ، فی الحرث و الحصود و سائر الصناعات.

و قیل ـ لا یتم فی‌الدنیا من امورها الا بالحدید و منفعتها ، « و لیعلم الله من ینصره و رسله » ای ـ لیری‌الله من ینصر دینه و من یضرب بالسیف و الزجّاج [2] و النصّال فی سبیله و ینصر اولیاءه و رسوله « قوله بالغیب » یعنی ـ و هم مؤمنون بالله بظهر غیب منهم لم یعاینوه وانما یحمد ویثاب من اطاع بالغیب « ان‌الله قوی عزیز » ، ای ـ قدیر منیع منتقم من عباده غالب لا یغلبه احد اشار بهذا الی غناه فی نصرة دینه عن‌الانصار والضاربین فی سبیله بالسیف.

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » خصّا بذکر لانهما ابوان للانبیاء فالبشر کلهم من ولد **نوح** و**العرب** والعبرانیون کلهم من‌ولد **ابراهیم** «وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب» ای ـ الکتب فهو للجنس وقیل‌ـ‌الخط بالقلم «فمنهم»ای ـ من‌الذریة «مهتد» ای ـ من اهتدی باتباع الرسل و اخذ بما فی الکتاب « و کثیر منهم فاسقون » خارجون عن‌الایمان و الطاعة.

---

۱ ـ علاة : سندان ۲ ـ زجّاج ظاهراً سازندهٔ زج است (آهنی‌که در کعب نیزه قرار میدهند).

« ثم قفّينا على آثارهم برسلنا » ، اى ـ ارسلنا رسولاً بعد رسول على اثر **نوح** و **ابراهيم** و من مضى من الانبياء ، « و قفّينا بعيسى بن مريم » ، اى ـ اتبعنا آثار هؤلاء الرسل **بعيسى بن مريم** « و آتيناه الانجيل » ، جاءه دفعة واحده « وجعلنا فى قلوب الذين اتبعوه » على دينه « رأفة » ، هى اشد الرحمة « ورحمة » لبعض على بعض كانوا متوادّين متراحمين كما قال الله تعالى فى وصف اصحاب النبى (ص) ـ « رحماء بينهم » و قيل ـ امروا بالصفح عن اذى الناس و قيل لهم ـ من لطم خدّك الايمن فولّه خدّك الايسر ومن سئلك رداءك فاعطه قميصك ، وصفوا بالرحمة خلاف **اليهود** الذين وصفوا بالقسوة ، « ورهبانية ابتدعوها » ليس هذا بعطف على ما قبله وانتصابه بفعل مضمر كانه قال ـ و ابتدعوا رهبانية والرهبانية من الرهبة ومعناها ـ البلوغ فى النسك اعلى المبالغ مع الانقطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فى الصوامع و البيوت و ترك المطاعم الترفة . « ابتدعوها » من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها .

قال **ابن عباس** ـ هم قوم رأوا المنكر فلم يقدروا على تغييره فساحوا فى الارض و لزموا البرارى .

وقال قتادة : رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع « ما كتبناها عليهم » اى ـ لم نامرهم ولم نوجبها عليهم « الا ابتغاء رضوان الله » يعنى ـ لكنهم ابتغوا رضوان الله بتلك الرهبانيه التى حملوها انفسهم من المشاقّ « فما رعوها حق رعايتها » وضيعوها و كفروا بدين **عيسى** فتهودوا وتنصروا ودخلوا فى دين ملوكهم وتركوا الترهيب واقام منهم اناس على دين **عيسى** (ع) حين ادركوا **محمداً** (ص) فآمنوا به وذلك قوله : « فآتينا الذين آمنوا منهم اجرهم » وهم الذين ثبتوا عليها و هم اهل الرأفة والرحمة و قيل ـ هو **النجاشى** و من آمن من قومه و من **نصارى نجران** و **تغلب** و **لخم** و **تميم** و **الروم** « و كثير منهم فاسقون » ، و هم الذين تركوا الرهبانية و كفروا بدين **عيسى** (ع) .

وفى ذلك ما روى **ابن مسعود** قال ـ كنت رديف رسول الله (ص) على حمار فقال ـ **يابن ام عبد** هل تدرى من اين اتخذت **بنواسرائيل** الرهبانية قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال ـ ظهرت عليهم الجبابرة بعد **عيسى** (ع) يعملون بمعاصى الله فغضب اهل

الایمان فقاتلوهم فهزم اهل الایمان ثلث مرات فلم یبق منهم الا القلیل فقالوا ان ظهرنا لهؤلاء افنونا ولم یبق للدین احدید عواالله فتعالوا نتفرق فی الارض الی ان یبعث الله النبی الذی وعدنا **عیسی** یعنون ـ **محمداً** (ص) فتفرقوا فی غیران الجبال واحدثوا رهبانیة فمنهم من تمسک بدینه ومنهم من کفر، ثم تلا هذه الآیة:« ورهبانیة ابتدعوها » .. الآیة ، « فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم » یعنی ـ من ثبتوا علیها ثم قال النبی (ص) ـ **یابن ام عبد** اتدری ما رهبانیة امتی ، قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال الهجرة والجهاد والصلاة والصوم والحج والعمرة والتکبیر علی التلاع[1] .

قال **الزجاج** ـ قوله : « الا ابتغاء رضوان الله » ، موضعه نصب لانه بدل من الهاء فی قوله: « ما کتبنا ها » و التقدیر: « ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله » فیکون مفعولاً به و المعنی ـ ما کتبنا علیهم الائتمار ما امرناهم به و ما رعوا ما امرناهم به من ابتغاء الرضوان حق رعایتها ، ای ـ انهم قصروا فی طاعتنا وفیما امرناهم بها وقیل ـ « فما رعوها حق رعایتها » اذ بدّلوا دینهم ولم یؤمنوا **بمحمد** ، فیکون المراد بهم من کان منهم فی زمن النبی (ص) « فآتینا الذین آمنوا »، **بمحمد** (ص) ، « منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون » ، کافرون.

روی عن **ابن مسعود** قال ـ دخلت علی رسول‌الله (ص) فقال ـ **یابن مسعود** اختلف من کان قبلکم علی اثنتین وسبعین فرقةً نجا منها ثلاث وهلک سائرهن:

فرقه آذت الملوک وقاتلوهم علی دین **عیسی** (ع) فاخذوهم فقتلوهم **وفرقه** لم یکن لهم طاقة بموازاة الملک ولابان یقیموا بین ظهرانیهم یدعوهم الی دین الله عز وجل و دین **عیسی** (ع) فساحوا فی البلاد وترهبوا و هم الذین قال‌الله تعالی : « و رهبانیة ابتدعوها ما کتبنا ها علیهم » ، قال النبی (ص) ـ من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقدرعاها حق رعایتها ومن لم یؤمن بی فاولئک هم الهالکون ، فلما بعث النبی (ص) ولم یبق منهم الاقلیل ، حط رجل من صومعته وجاء سائح من سیاحته وصاحب الدیر من دیره وآمنوا به فقال‌الله عزوجل: « یاایهاالذین آمنوا » ، **بموسی وعیسی**

---

۱ ـ تلاع ، جمع تلعة قسمت مرتفع زمین .

« اتّقوا الله وآمنوا » ، **بمحمد** (ص) ، « يؤتكم كفلين من رحمته » ، يعني ـ يؤتكم اجرين لايمانكم **بعيسى** و **الانجيل** و **بمحمد** و **القرآن** .

و فى‌الحديث الصحيح عن رسول‌الله (ص) قال : ثلثة يؤتون اجرهم ، مرتين : رجل كانت له جارية فادّبها فاحسن ادبها ثم اعتقها وتزوّجها ورجل من‌اهل الكتاب آمن بكتابه و آمن **بمحمد** (ص) و عبداحسن عبادة‌الله و نصح سيّده.

سعيد بن جبير گفت: **رسول خداى** (ص) **جعفررا** فرستاد **بحبشه** با هفتاد كس از اصحاب خويش تا **نجاشى** را وقوم ويرا بدين اسلام دعوت كنند. **نجاشى** با چهل مرد از قوم وى ايمان آوردند و دين اسلام قبول كردند ، چون خواستند كه باز گردند ، آن چهل مرد گفتند راه ايشان بحراست ، و احوال بحر ما بهتر دانيم تا با ايشان برويم و ايشانرا بحر باز گذرانيم ، و نيز پيغامبر (ص) به‌بينيم و بديدار وى بياساييم و فائده گيريم ، ايشان بيامدند ودرويشان صحابه را ديدند سخت درويش و بى‌نوا و بى‌حال از رسول خدا دستورى كردند ، تا بروند واز مال و نعمت خويش بهره اى بيارند براى درويشان صحابه و مواساة با ايشان . رسول خدا ايشانرا دستورى داد تا برفتند ومال آوردند وبصحابه تفرقه كردند ، رب‌العالمين در شأن ايشان آيت فرستاد :

« والذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون » . قومى ازاهل كتاب كه ايمان نياورده بودند بامسلمانان گفتند كه ـ الله تعالى ايشانرا كه بهردو كتاب ايمان آوردند ازمزد دوبهرداد . ما كتاب خويش‌را ايمان آورديم از مزد يك بهره است همچون مزد شما ، پس شما را برما فضل نيست.

رب‌العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد :

« يا ايهاالذين آمنوا اتّقوا الله و آمنوا برسوله ، يؤتكم كفلين من‌رحمته » .

يعنى كه ـ اندو بهره ازمزد كسى‌را بود كه ايمان آرد **بمحمد** (ص) ونيز اورا نور دهند ومغفرة . اما كسى كه ايمان **بمحمد** نيارد ، اورا هيچ مزد نيست .

---

۱ ـ از اين جا تاپايان تفسير سورهٔ حديد كه عبارت است از اندك بقيت نوبت دوم وتمام نوبت سوم از تفسير آخرين قسمت سورة‌الحديد منحصر به نسخهٔ الف است وگويا از نسخهٔ ج ساقط شده و لذا اغلاط اسقاط اين قسمت قياساً تصحيح ميگردد .

قوله: «و یجعل لکم نوراً تمشون به» یعنی - علی‌الصراط کما قال‌الله تعالی: «نورهم یسعی بین ایدیهم»، وقیل - النور هوالقرآن یحمله المؤمن یقظان ونائماً و قاعدا و قائما.

وقیل - هوالهدی و البیان ای - یجعل لکم سبیلاً واضحاً فی‌الدین تهتدون به، «و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم».

«لئلّا یعلم اهل الکتاب»، لا فی هذه الکلمة زائدة کهی فی قوله: «مامنعک ان لاتسجد» - یعنی - ان تسجد و انما یحسن ادخالها فی کلام یدخل فی آخره اواوله جحد، و المعنی: لیعلم الذین لم یؤمنوا انهم لااجر لهم ولانصیب لهم فی الفضل.

وقیل - نزلت هذه الآیة فی ان اهل‌الکتاب اطول زماناً واکثر اجتهاداً واقل اجراً وهذه الامّة اقصر مدة و اقل سعیاً و اعظم اجرا و به قال رسول‌الله (ص): انّما مثلنا ومثل الذین اوتوا الکتاب من قبلنا مثل رجل استأجر اجیراً فقال: من یعمل لی الی آخرالنهار علی قیراط قیراط فعمل قوم ثم ترکوا العمل نصف‌النهار ثم قال: من یعمل لی نصف‌النهار الی آخرالنهار علی قیراط قیراط، فعمل قوم الی العصر علی قیراط قیراط ثم ترکوا العمل، ثم قال: من یعمل لی الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فعمل قوم الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فقال الطائفتان الاولیان: مالنا اکثر عملاً و اقل اجراً. فقال: هل نقصتکم من حقکم شیئاً، قالوا: لاقال: «ذلک فضلی اوتیه من اشاء و معنی الآیة: ان **القرآن** و الاجر و النبوة و الرزق بیدالله یملکه دونهم، «یؤتیه من یشاء»، ای - یعطیه من هو اهل لذلک، «والله ذوالفضل العظیم» ای - ذوالافضال علی من یشاء من عباده المؤمنین.

النوبة الثالثة

قوله: «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله»، الآیة. فرمان درگاه عزت است و خطاب حضرت الهیت بساکنان سرای آدمیت و خویشتن بینان عالم انسانیت که - هنوز گاه آن نیامد که عمامهٔ خواجگی از سر بنهند وجامهٔ خویشتن بینی از تن برکشند و خود را برعتبهٔ عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را گردن نهند.

نمیدانندکه خود بینان وعادت پرستانرا بردرگاه ما آب روئی نیست و از الطاف کرم ایشانرا هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك كف پای ز خود بیزار زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و درسر سودای عجب و بازمانه تکبراست ، چون ستارگانند که بآفتاب درروشنی شرکت میجویند ، لاجرم همچنان که چون ، آفتاب از مطلع خود سر برزند ستاره نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد ، و رظهور نور خود تبری[1] کند ،

همچنین خویشتن بین که تکیه برپنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرد چون آفتاب جلال الهیت ازبرج کمال صمدیت طالع گردد ، روی در نقاب خجالت کشد وانگشت تحیر بدندان تحسر گیرد ومعلومش گرددکه بدست وی جز باد نیست. وآن درویش دلریش بی‌خویش ، شکستهٔ عجز و گرفتهٔ ذل ، بدل خاشع وبتن خاضع ، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده ، مثل وی مثل آن ذره است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده ، وی بصفت عجز ونعت تذلل پیش آفتاب به خدمت آید لاجرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی دروی پوشاند تا درآن نور وضیا بردیده‌ها روشن گردد .

همچنین درویش سر او کندهٔ شکسته ، خویش را بر درگاه عزت سرکنده بزانوی تذلل وخشوع درآمده و دست نیاز برداشته تاکرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص دروی پوشاند که درآن خلعت بردیده‌ها آشکارا گردد بزبان‌حال گوید:

خورشید توئی بذره من مانندم چون ذره بخورشید همی بینندم

« الم یأن للذین آمنوا » ، سبب توبهٔ **فضیل عیاض** میگویند که سماع این آیت بود :

دربدو کار مردانه راه زدید و برناشایست قدم‌نهادید. وقتی سودای‌عشق صاحب جمالی درسر وی افتاد و باوی میعادی نهاد ، درمیانهٔ شب بسر آن وعده باز شد بدیوار برسیکشید که گوینده گفت :

---

۱ ـ درنسخهٔ الف : تبرا . قیاسا تصحیح گردید

« الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله » .

این آیت تیروار در نشانهٔ دل وی نشست ، دردی وسوزی از درون وی سر برزد. کمین عنایت بر وی گشاده ، اسیر کمند توفیق گشت ، از اینجا بازگشت و همی گفت :

بلی والله قدآن ، بلی والله قدآن .

از آنجا بازگشت درخرابه شد ، جماعتی کاروانیان آنجابودند وبایکدیگر میگفتند ـ **فضیل** بر راه است ، اگر برویم راه بر ما بزنند و رخت ما ببرد . **فضیل** خود را ملامت کرد ، گفت : ای بدمردا که منم این‌چه شقاوت است ، روی بمن نهاده درسایهٔ میانهٔ شب بقصد معصیت ازخانه بدر آمده و قومی مسلمانان ازبیم من دراین کنج گریخته ، روی سوی آسمان کرد و ازدلی صافی توبهٔ نصوح کرد. گفت:

اللهم انی تبت الیک وجعلت توبتی الیک جوار بیتک‌الحرام .

الهی ازبدسزای خود دردردم وازناکسی خود بفغان ، دردم‌را درمان‌ساز ای درمان‌ساز همهٔ دردمندان ، ای پاك صفت ازعیب ، ای‌عالی‌صفت ازشوب ، ای‌بی‌نیاز از خدمت من ، ای بی‌نقصان از حسابت من .

من بجای رحمتم ببخشای برمن ، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند .

الله تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کرامتها کرد . ازآنجا بر گشت و روی بخانهٔ **کعبه** نهاد سالها آنجا مجاور شد و ازجملهٔ اولیاء گشت.

« ما اصاب من مصیبة فی‌الارض ولافی‌انفسکم الا فی کتاب » .

آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد وایمان آرد که هرچه بوی رسد نعمت یا مصیبة ، آسانی یا دشواری ، سعادت یاشقاوت ، همه بتقدیر وتدبیر خداوند است ، بارادت ومشیت او بدانش وخواست او .

سابقه رانده چنانک خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانک خود خواسته .

مؤمن چون این‌اعتقاد کرد ودرین بیایید ازحضرت عزت سه کرامت‌یافت: یکی عاقبت ، دیگر دولت ، سیم سعادت.

طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.
عافیت بهرهٔ تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل ودین.
عافیت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.
این هرسه جمع باید، همیشه تاکاردل، ودین برنظام بود.
ازاینجا گفت **مصطفی** (ص): اللهم انی اسئلک العفو والعافیة والمعافاة فی‌الدنیا والاخرة. ویروی: اللهم انی اسألک الیقین والعافیة. وروی: اللهم‌ارزقنی الفقروالعافیة والمعافاة فی‌الدین.

یکی از بزرگان دین گفته: که عافیت تنی بود بی‌بلا وعلت دمی بی‌هوا و بدعت دلی بی‌حسد وعداوت دیوانی بی‌جفا وزلت، طاعتی بی‌ریا وسمعت.
چون این پنج معنی مرد را مسلم گردد نعمت دین ودنیا بروی تمام گردد.
و گفته اند که: عافیت آنست که امروز همهٔ خلق ازدست وزبان‌تو سلامت یابند و فردا تو از دست دعوی وزبان خصومت خصمان سلامت یابی چون برین‌جمله باشد عافیت دنیا و آخرت درحق تو جمع شد.

اما دولت، بزرگان گفته اند که: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلائل دولة اتفاقهای نیکوست.
مردی را بینی از کار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همی‌ناگاه طلعهٔ دولت بسر وی‌آید. دست دولت دردل وی بکوبد، وی ازخواب غفلت‌درآید. رسول دولت برسر خود بیند، لباس دولت برتن خود بیند.

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته:
الهی دانی بچه شادم بانکه نه بخویشتن بتو افتادم.
الهی تو خواستی نه من خواستم. دوست بربالین دیدم چواز خواب برخاستم.

شعر:

اتانی هواها قبل ان‌اعرف الهوی فصادف[1] قلبا فارغاً فتمکنا

آن دولتی بود که ناگاه بدردل **بلال حبشی** آمد. آن بی دولتی بود که **بوطالب قریشی** را دریافت.

---

۱ ـ نسخه الف: فصادق مسلما غلط است

هیچ قدم از روی صورت برسول خدا نزدیکتر از قدم **بوطالب** نبود لکن چه‌سود داشت چون دولت دستگیر نبود[۱]. دولت **بلال** را بر تخت بخت‌نشاند و بی‌دولتی **بوطالب** را در وهدهٔ مذلت وهوان افکند. « یفعل مایشاء ویحکم مایرید » . اما سعادت حکمی است ازلی و کاری‌ابدی. جد وجهد بنده را درآن‌مجال نیست آنها که بدان رسیدند ، لابل که بقضیت ربوبیت ومشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر لیس یدرکها اهل السعادة الا بالمقادیر
مکتوبة عن اناس طالبین لها و قد تساق الی قوم بتقدیر

سعادت تاج و هاج است تا برسر که نهند ، طراز اعزاز است تا برآستین که کشند. کمر عزاست تا برمیان که بندند ، قباء بقاست تا درتن که پوشند.

نشانش آنست که گفته اند : الطاعة بعد الطاعة علامةالسعادة والمعصیة بعد المعصیة علامة الشقاوة .

علم سلطان سعادت چون درعالم نهاد بند بندهٔ برزنند ، علامتها براهوال او ظاهر شود تا بدلیل و سؤال حاجت نبود .

فرکونه بدی باشه آنرا که سها بود عاشق بهمه جائی انگشت نما بود

پایان مجلد ۹ ازکشف‌الاسرار
شامل سورةالشوری تا پایان سورةالحدید

---

۱ - ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه میگوید :

« اسلام ابوطالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از مشایخ معتزلی ما نیز مانند شیخ ابوالقاسم بلخی وابوجعفر اسکافی نیز بر این عقیده‌اند ادله‌ای فروان و اخباری بسیار ازطریق عامه وخاصه برای اثبات اسلام ابوطالب آورده‌اند» .

سید ابوعلی فخاربن معد موسوی رساله‌ای مستقل درباب اسلام ابوطالب پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و ازآن جمله است روایت مسند ابوالفرج اصفهانی ازعکرمه از ابن عباس بدین مضمون : ابوبکر روزی پدر کورخود ابوقحافه‌را بخدمت رسول‌الله (ص) کشانید تامسلمان شود. و درپاسخ سخنی ازحضرت رسول (ص) گفت :

اسلام ابوطالب بیش ازاسلام پدرم مرا شادمان ساخت » .

درکافی شریف اخباری صریح دراسلام ابوطالب آمده ودر عده‌ای ازاین‌اخبار تصریح شده است که - ابوطالب مانند اصحاب‌کهف اسلام خود را نهان میداشته است . ۲ - کذا .

فهرست آیات وسور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

فهرست آیات و سور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

۴۲ ـ سورة الشوری (۵۳ آیة)

۱ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات از ۱ تا ۱۸ ازسورهٔ شوری . ۱ ـ ۴

النوبة الثانیة

بیان نامها و تعدادآیات وکلمات وحروف سورة و محل نزول و تعیین ناسخ ومنسوخ و فضیلت آن . ۴

تفسیر «حممعسق» ازاخبار وآراء مفسران ۵ ـ ۶

تفسیر آیهٔ (۳) «کذلک یوحی ... » . ۶

تفسیر آیهٔ (۴) « له مافی‌السموات ... » . ۶

تفسیر آیهٔ (۵) « تکادالسموات ... » . ۷

تفسیر آیهٔ (۶) « والذین‌اتخذوا .. » ۷

تفسیر آیهٔ (۷) « وکذالک اوحینا ... » ۷ ـ ۸

تفسیر آیهٔ (۸) « ولو شاءالله لجعلهم ... » ۸

تفسیر آیهٔ (۹) « اماتخذوا من دونه ... » ۸

تفسیر آیهٔ (۱۰) « وماالختلفتم فیه ... » ۸ ـ ۹

تفسیر آیهٔ (۱۱) « فاطرالسموات ... » ۹

تفسیر آیهٔ (۱۲) « له مقالیدالسموات ... » ۹

تفسیر آیهٔ (۱۳) « شرع‌لکم من‌الدین ... » ۹ ـ ۱۰

تفسیر آیهٔ (۱۴) « وماتفرقوا الامن‌بعد ...» ۱۰

تفسیر آیهٔ (۱۵) « فلذالک فادع واستقم » ۱۱ـ۱۲

تفسیر آیهٔ (۱۶) « والذین یحاجون ... » ۱۲ـ۱۳

تفسیر آیهٔ (۱۷) « الله‌الذی انزل‌الکتاب..» ۱۳

تفسیر آیهٔ (۱۸) « یستعجل بهاالذین لایؤمنون .. » ۱۳

النوبة الثالثه

تأویل «بسم‌الله» ۱۴

تأویل آیهٔ « حم عسق » ۱۴ـ۱۵

تأویل آیهٔ « وکذالک اوحینا الیک » ۱۵

تأویل آیهٔ « فاطرالسموات والارض .. » ۱۵ـ۱۷

۲ ـ النوبة‌الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۹ تا ۳۵ از سورهٔ شوری ۱۷ـ۲۰

النوبة‌الثانیه

تفسیر آیهٔ (۱۹) « الله لطیف بعباده .. » ۲۰

تفسیر آیهٔ (۲۰) «من‌کان یریدحرث‌الدنیا..» ۲۰ـ۲۱

تفسیر آیهٔ (۲۱) « ام لهم شرکاء .. » ۲۱

تفسیر آیهٔ (۲۲) « تری‌الظالمین مشفقین.. » ۲۱ـ۲۲

تفسیر آیهٔ (۲۳) « ذلک‌الذی یبشرالله ..» ۲۲ـ۲۴

ذکر سه‌وجه درمعنی مودة فی‌القربی ۲۳

اخبار داله برآنکه مقصود علی و فاطمه

و حسن وحسین علیه‌السلام‌اند ۲۳
تفسیر آیهٔ (۲۴) « ام یقولون افتراه ..» ۲۴-۲۵
تفسیر آیهٔ (۲۵) « وهوالذی یقبل‌التوبة ..» ۲۵-۲۶
تفسیر آیهٔ (۲۶) « ویستجیب‌الذین‌آمنوا..» ۲۶-۲۷
تفسیر آیهٔ (۲۷) « ولو بسط‌الله‌الرزق .. » ۲۷-۲۸
تفسیر آیهٔ (۲۸) « و هوالذی ینزل‌الغیث ..» ۲۸
تفسیر آیهٔ (۲۹) «ومن‌آیاته خلق‌السموات..» ۲۸-۲۹
تفسیر آیهٔ (۳۰) « وما اصابکم من مصیبة ..» ۲۹
تفسیر آیهٔ (۳۱) « ومااَنتم بمعجزین ... » ۲۹-۳۰
تفسیر آیهٔ (۳۲) « ومن‌آیاته‌الجوار... » ۳۰
تفسیر آیهٔ (۳۳) « ان یشأ یسکن‌الریح .. » ۳۰
تفسیر آیهٔ (۳۴) « ویعلم‌الذین یجادلون .. » ۳۰

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ « الله لطیف بعباده .. » ۳۰-۳۲
شرح برخی‌اسرار ورموز لطف وتوفیق‌الهی ۳۲
تأویل آیهٔ «وهوالذی یقبل‌التوبة..» ۳۲-۳۳
تأویل آیهٔ « ویستجیب‌الذین‌آمنوا..» ۳۳-۳۴
سخن پیر طریقت در تناسب آغاز و انجام کار آدمی ۳۴
تأویل آیهٔ (۲۸) « وهوالذی ینزل‌الغیث..» ۳۵

۳ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۳۶ تا ۵۳ ازسورهٔ شوری ۳۵-۳۸

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ (۳۶) « فما اوتیتم من‌شیء...» ۳۵-۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۷) « والذین یجتنبون .. » ۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۸) « والذین‌استجابوا لربهم..» ۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۹) «والذین اذا اصابهم‌البغی..»۳۹-۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۰) « وجزاء سیئة سیئة مثلها..» ۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۱) « ولمن‌انتصر بعد ظلمه ..» ۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۲) « انماالسبیل علی‌الذین یظلمون ..» ۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۳) « ولمن صبر وغفر.. » ۴۰ ۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۴) « و من یضلل‌الله فماله من ولی .. » ۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۵) « و تراهم یعرضون علیها خاشعین .. » ۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۶) « و ما کان لهم من‌اولیاء ینصرونهم .. » ۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۷) « استجیبوا لربکم من‌قبل ان یأتی ... » ۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۸) « فان‌اعرضوا فماارسلناك ..» ۴۲
تفسیر آیهٔ (۴۹) « ولله ملك السموات والارض ... » ۴۲
تفسیر آیهٔ (۵۰) « او یزوجهم ذکرانا و اناثا .. » ۴۲-۴۳
تفسیر آیهٔ (۵۱) « وماکان لبشران یکلمه‌الله » ۴۳-۴۴
بیشترین وحی پیغامبران پیش ازمصطفی ازاین دو وجه بوده .. ۴۳-۴۴
اختصاص پیغمبر اسلام (ص) بطریقی خاص ازوحی‌که دیگر پیامبران را نبوده. ۴۴
تفسیر آیهٔ (۵۲) « وکذلك‌اوحینا الیك» ۴۴-۴۵
تفسیر آیهٔ (۵۳) « صراط الله الذی له مافی‌السموات .. » ۴۵

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ (۳۶) « فمااوتیتم من‌شیء .. » ۴۵-۴۶
بشنو وصف‌الحال شبلی را ...
(پایان‌سورهٔ شوری) ۴۶-۴۷

۴۳ ـ سورة الزخرف (۸۹ آیه)

۱ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱تا۳۱ ازسورة‌الزخرف ۴۷-۵۱

النوبة الثانیة

بیان نام ، شمارهٔ آیات کلمات وحروف محل نزول ،ناسخ ومنسوخ وفضیلت سورهٔ ۵۱
تفسیر آیهٔ (۱و۲) « حم والکتاب‌المبین.. » ۵۱-۵۲

تفسیر آیهٔ (۳) « انا جعلناه قرآناً عربیا ..» ۵۲
تفسیر آیهٔ (۴) « وانه فی ام الکتاب لدینا.. » ۵۲
تفسیر آیهٔ (۵) «افنضرب عنکم الذکر صفحا..» ۵۲-۵۳
تفسیر آیهٔ (۶) « وکم ارسلنا من نبی فی الاولین .. » ۵۳
تفسیر آیهٔ (۷) « ومایأتیهم من نبی الاکانوا..» ۵۳
تفسیر آیهٔ (۸) « فاهلکنا اشد منهم بطشاً ..» ۵۳
تفسیر آیهٔ (۹) « ولئن سألتهم من خلق.. » ۵۳-۵۴
تفسیر آیهٔ (۱۰) « الذی جعل لکم الارض مهداً .. » ۵۴
تفسیر آیهٔ (۱۱) « والذی نزل من السماء ماءً..» ۵۴
تفسیر آیهٔ (۱۲) « والذی خلق الازواج کلها » ۵۴
تفسیر آیهٔ (۱۳) « لتستووا علی ظهوره.. » ۵۴
تفسیر آیهٔ (۱۴) « واناالی ربنا المنقلبون.. » ۵۴-۵۵
تفسیر آیهٔ (۱۵) « وجعلوا له من عباده .. » ۵۵
تفسیر آیهٔ (۱۶) « ام اتخذ ممایخلق بنات.. » ۵۵
تفسیر آیهٔ (۱۷) « واذا بشر احدهم بالانثی..» ۵۵
تفسیر آیهٔ (۱۸) « اومن ینشؤ فی الحلیه .. » ۵۵-۵۶
تفسیر آیهٔ (۱۹) « وجعلوا الملائکة الذین..» ۵۶
تفسیر آیهٔ (۲۰) « و قالوا لوشاءالله ماعبدناهم .. » ۵۶
تفسیر آیهٔ (۲۱) « ام آتیناهم کتاباً من قبله..» ۵۶
تفسیر آیهٔ (۲۲) « بل قالوا اناوجدنا آباءنا ..» ۵۷
تفسیر آیهٔ (۲۳) « وکذالک ما ارسلنا من قبلک .. » ۵۷
تفسیر آیهٔ (۲۴) « قل اولوجئتکم باهدی..» ۵۷
بیان دو وجه مختلف درتفسیر این آیت. ۵۷
تفسیر آیهٔ (۲۵) «فانتقمنامنهم فانظر...» ۵۷
تفسیر آیهٔ (۲۶) « واذقال ابراهیم لابیه... » ۵۷
تفسیر آیهٔ (۲۷) « الاالذی فطرنی ... » ۵۷-۵۸
تفسیر آیهٔ (۲۸) « و جعلها کلمة باقیه فی عقبه .. » ۵۸
تفسیر آیهٔ (۲۹) «بل متعت هؤلاء وآبائهم..» ۵۸
تفسیر آیهٔ (۳۰) « ولماجائهم الحق قالوا.. » ۵۸
تفسیر آیهٔ (۳۱) « وقالوالولانزل هذاالقرآن» ۵۸
تعیین مقصود ازعظیم مکه وطائف. ۵۸

النوبة الثالثة

سخن دربارهٔ بسم‌الله ونام خدای. ۵۸-۵۹
سخن پیرطریقت. ۵۹
تأویل آیات « حم والکتاب المبین .. » ۵۹
تأویل آیهٔ « افنضرب عنکم الذکر .. » ۵۹
سخن پیر طریقت ۵۶
تأویل آیات« وکم ارسلنا ... و ما یأتیهم من نبی .. » ۶۰
پیرطریقت گفت آدمی را سه حالت است ..

۳ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۳۲ تا ۶۶ ازسورةالزخرف ۶۱-۶۶

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ (۳۲) «اهم یقسمون رحمة ربک» ۶۵-۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۴) «ولبیوتهم ابواباًوسرراً..» ۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۵) «وزخرفاً وان کل ذلک..» ۶۷-۶۸
تفسیر آیهٔ (۳۶) «ومن یعش عن ذکرالرحمن..» ۶۸
تفسیر آیهٔ (۳۷) «وانهم لیصدونهم عن السبیل.» ۶۸
تفسیر آیهٔ (۳۸) «حتی اذاجائنا قال یالیت..» ۶۸
تفسیر آیهٔ (۳۹) « ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم .. » ۶۸-۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۰) « افانت تسمع الصم اوتهدی العمی .. » ۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۱) « فاما نذهبن بک .. » ۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۲) «اونرینک الذی وعدناهم.» ۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۳) « فاستمسک بالذی اوحی الیک .. » ۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۴) «وانه لذکر لک ولقومک.» ۶۹-۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۵) « و سئل من ارسلنا من قبلک .. » ۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۶) «ولقدارسلناموسی بآیاتنا..» ۷۰

تفسیر آیة (٤٧) « فلماجائهم بآیاتنا .. » ٧٠
تفسیر آیة (٤٨) « ومانریهم آیة الا .. » ٧٠-٧١
تفسیر آیة (٤٩) « وقالوا یاایها الساحر.. » ٧١
تفسیر آیة (٥٠) « فلماکشفناعنهم العذاب.. » ٧١
تفسیر آیة (٥١) « ونادی فرعون فی قومه.. » ٧١
تفسیر آیة (٥٢) « ام انا خیر من هذا .. » ٧١-٧٢
تفسیر آیة (٥٣) « فلولا القی علیه اسورة من ذهب .. » ٧٢
تفسیر آیة (٥٤) « فاستخف قومه فاطاعوه.. » ٧٢
تفسیر آیة (٥٥) « فلماآسفونا انتقمنامنهم.» ٧٢
تفسیر آیة (٥٦) « فجعلناهم سلفاً ومثلاً .. » ٧٢
تفسیر آیة (٥٧) « ولما ضرب ابن مریم مثلاً .. » ٧٢-٧٣
تفسیر آیة (٥٨) « وقالواءآلهتنا خیر.. » ٧٣-٧٤
تفسیر آیة (٥٩) « ان هوالاعبدانعمناعلیه.. » ٧٤
تفسیر آیة (٦٠) « ولونشاء لجعلنامنکم.. » ٧٤
تفسیر آیة (٦١) « و انه لعلم للساعة .. » ٧٤
تفسیر آیة (٦٢) « ولایصدنکم الشیطان.. » ٧٤
تفسیر آیة (٦٣) « ولماجاء عیسی بالبینات..» ٧٤-٧٥
تفسیر آیة (٦٤) « ان الله هو ربی .. » ٧٥
تفسیر آیة (٦٥) « فاختلف الاحزاب من بینهم .. » ٧٥
تفسیر آیة (٦٦) « هل ینظرون الاالساعة .. » ٧٥

النوبة الثالثة

تأویل آیة « اهم یقسمون رحمة .. » ٧٥-٧٦
سخن شیخ الاسلام انصاری در بارهٔ اقسام توانگران. ٧٦-٧٢
تأویل آیة « و من یعش عن ذکر الرحمن .. » ٧٧-٧٨
داستان ترک سلام سلمان هنگامیکه در حالت بیخودی بر رسول خدا گذر کرد. ٧٧-٧٨

٣ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ٦٧ تا ٨٩ از سورة الزخرف. ٧٨-٨١

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (٦٧) « الاخلاء یومئذ بعضهم.. » ٨١-٨٢
خبری از امیرالمؤمنین علی (ع) و چندین خبر دیگر دربارهٔ حب فی الله وبغض فی الله ٨٢
تفسیر آیة (٦٨) « یاعباد لاخوف .. » ٨٢
تفسیر آیة (٦٩) « الذین آمنوا بآیاتنا .. » ٨٢
تفسیر آیة (٧٠) « ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم .. » ٨٢-٨٣
تفسیر آیة (٧١) «یطاف علیهم بصحاف..» ٧٣-٨٤
تفسیر آیة (٧٢) « و تلک الجنة التی اورثتموها .. » ٨٤
تفسیر آیة (٧٣) « لکم فیهافاکهة کثیره.. » ٨٤
تفسیر آیة (٧٤) « ان المجرمین فی عذاب جهنم .. » ٨٤
تفسیر آیة (٧٥) « لایفتر عنهم .. » ٨٤
تفسیر آیة (٧٦) « و ما ظلمناهم ولکن کانوا .. » ٨٤
تفسیر آیة (٧٧) « ونادوا یامالک .. » ٨٤-٨٥
تفسیر آیة (٧٨) « لقد جئناکم بالحق .. » ٨٥
تفسیر آیة (٧٩) « ام ابرموا امراً .. » ٨٥
تفسیر آیة (٨٠) « ام یحسبون انا لانسمع.. » ٨٥
شأن نزول آیت فوق.. ٨٥
تفسیر آیة (٨١) « قل ان کان للرحمن.. » ٨٥-٨٦
تفسیر آیة (٨٢) « سبحان رب السموات و الارض .. » ٨٤
تفسیر آیة (٨٣) « فذرهم یخوضوا ویلعبوا .. » ٨٦
تفسیر آیة ٨٤ « وهوالذی فی السماء اله.. » ٨٦
تفسیر آیة ٨٥ « تبارک الذی له ملک السموات .. » ٨٦
تفسیر آیة (٨٦) «ولایملک الذین یدعون..» ٨٦-٨٧
تفسیر آیة (٨٧) « و لئن سألتهم من خلقهم .. » ٨٧
تفسیر آیة (٨٨) « وقیله یارب ان هؤلاء .. » ٨٧

تفسير آية (۸۹) «فاصفح عنهم وقل سلام..» ۸۷-۸۸

النوبة الثالثة

تأويل آية « الاخلاء يومئذ .. » ۸۸-۸۹
تأويل آية « يطاف عليهم بصحاف.. » ۸۹-۹۰
سخن پیرطریقت درتحیر. ۸۹
سخن پیرطریقت درحقیقت الله ۸۹-۹۰
(پایان سورة الزخرف).

۴۴ ـ سورة الدخان (۵۹)

۱ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۱ تا ۳۱ ازسورة الدخان. ۹۰-۹۳

النوبة الثانية

بیان نام ، شمارهٔ آیات ، کلمات ، حروف ، محل نزول ، ناسخ و منسوخ وفضیلت سورة الدخان. ۹۳-۹۴
تفسير آية (۱ و ۲) «حم والكتاب المبين..» ۹۴
تفسير آية (۳) « انا انزلناه فی ليلة مباركة .. » ۹۴-۹۵
بیان وجوه مختلف درنزول قرآن بتدریج یادفعةً واحدة. ۹۴
تفسير آية (۴) « فيها يفرق كل امر.. » ۹۵
تفسير آية (۵) « امراً من عندنا .. » ۹۵
تفسير آية (۶) « رحمة من ربك .. » ۹۵
تفسير آية (۷) « رب السموات والارض..» ۹۵-۹۶
تفسير آية (۸) «لااله الاهو يحيى ويميت..» ۹۶
تفسير آية (۹) « بل هم فی شك .. » ۹۶
تفسير آية (۱۰) «فارتقب يوم تاتی السماء .» ۹۶-۹۷
تفسير آية (۱۱) « يغشى الناس هذا .. » ۹۷
تفسير آية (۱۲) « ربنا اكشف عنا العذاب.. » ۹۷
تفسير آية (۱۳) « انی لهم الذكرى .. » ۹۷
تفسير آية (۱۴) « ثم تولوا عنه وقالوا .. » ۹۷
تفسير آية (۱۵) « انا كاشوا العذاب.. » ۹۷-۹۸
تفسير آية (۱۶) « يوم نبطش البطشة .. » ۹۸
تفسير آية (۱۷) « ولقد فتنا قبلهم .. » ۹۸
تفسير آية (۱۸) « ان ادوا الى عباد الله.. » ۹۸
تفسير آية (۱۹) « وان لاتعلوا على الله .. » ۹۸
تفسير آية (۲۰) « وانی عذت بربی .. » ۹۸-۹۹
تفسير آية (۲۱) « وان لم تؤمنوا لی .. » ۹۹
تفسير آية (۲۲) « فاسر بعبادی ليلاً .. » ۹۹
تفسير آية (۲۴) « واترك البحر رهواً ... » ۹۹
تفسير آية (۲۵) « كم تركوا من جنات.. » ۹۹
تفسير آية (۲۶) « و زروع و مقام .. » ۹۹
تفسير آية (۲۷) « و نعمة كانوا فيها .. » ۹۹
تفسير آية (۲۸) «كذلك واورثناها .. » ۹۹
تفسير آية (۲۹) « فمابكت عليهم السماء .. » ۹۹-۱۰۰
نقل سدی گریه آسمان را در روزطف. ۱۰۰
خبری ار رسول الله که .. الشمس والقمر آیتان .. لاینکسفان لموت احد... ۱۰۰
تفسير آية (۳۰) «ولقدنجينابنی اسرائيل..» ۱۰۰
تفسير آية (۳۱) « من فرعون انه كان .. » ۱۰۰

النوبة الثالثة

سخن دربارهٔ اسم الله ۱۰۰-۱۰۱
تأويل آية « اناانزلناه فی ليلة مباركة.. » ۱۹۱-۱۰۲
تأويل آية « فيها يفرق .. » ۱۰۲
تعیین سرنوشتها و تقدیر حوادث درشب نیمهٔ شعبان ، نامهای شب نیمه شعبان. ۱۰۲
مناظرهٔ جبرئیل ومیکائیل دربارهٔ مقصود ازآفرینش. ۱۰۲
روایات نبوی دربارهٔ اسرار شب نیمه شعبان اهمیت آن ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴

۲ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات (۳۲تا۵۹) ازسورهٔ الدخان ۱۰۴-۱۰۶

النوبة الثانية

تفسير آية (۳۲) « ولقد اخترناهم.. » ۱۰۶
تفسير آية (۳۳) « وآتيناهم من الايات.. » ۱۰۶

تفسير آية (۳۴) « ان هؤلاء ليقولون .. » ۱۰۷
تفسير آية (۳۵) «انهى الاموتتنا الاولى..» ۱۰۷
تفسير آية (۳۶) « فأتوا بآبائنا .. » ۱۰۷
تفسير آية (۳۷) « اهم خير ام قوم تبع.. » ۱۰۷
داستان تبع مهينه و كهينه وميانه. ۱۰۸-۱۰۷
داستان تبع آخر: (اسعد) ۱۱۲-۱۰۸
تفسير بقية آية ۳۷ ۱۱۲
تفسير آية (۳۸) « وما خلقنا السموات و الارض .. » ۱۱۲
تفسير آية (۳۹) « ماخلقناهما الا بالحق..» ۱۱۲
تفسير آية (۴۰) «ان يوم الفصل ميقاتهم..» ۱۱۲
تفسير آية (۴۱) « يوم لايغنى مولى.. » ۱۱۲
تفسير آية (۴۲) « الا من رحم الله .. » ۱۱۲
تفسير آية (۴۳) « ان شجرة الزقوم .. » ۱۱۳
تفسير آية (۴۴) « طعام الاثيم » ۱۱۳
تفسير آية (۴۵) «كالمهل يغلى .. » ۱۱۳
تفسير آية (۴۶) « كغلى الحميم » ۱۱۳
تفسير آية (۴۷) « خذوه فاعتلوه .. » ۱۱۳
تفسير آية (۴۸) « ثم صبوا فوق رأسه .. » ۱۱۳
تفسير آية (۴۹) «ذق انك انت العزيز..» ۱۱۴-۱۱۳
تفسير آية (۵۰) « ان هذا ماكنتم .. » ۱۱۴
تفسير آية (۵۱) « ان المتقين فى مقام.. » ۱۱۴
تفسير آية (۵۲) « فى جنات وعيون » ۱۱۴
تفسير آية (۵۳) « يلبسون من سندس .. » ۱۱۴
تفسير آية (۵۴) «كذلك وزوجناهم.. » ۱۱۴
تفسير آية (۵۵) « يدعون فيها بكل.. » ۱۱۴
تفسير آية (۵۶) «لايذوقون فيها الموت..» ۱۱۵-۱۱۴
تفسير آية (۵۷) « فضلاً من ربك .. » ۱۵۵
تفسير آية (۵۸) «فانما يسرناه بلسانك..» ۱۱۶
تفسير آية (۵۹) «فارتقب انهم مرتقبون..» ۱۱۶

النوبة الثالثة

تأويل آية « ولقد اخترناهم .. » ۱۱۸-۱۱۶
عظمت خلقت انسان واسرار نهفته در سرشت آدمى. ۱۱۸-۱۱۷
تأويل آيات: « وآتيناهم من الايات .. » ۱۱۸
تأويل آيات: « ان شجرة الزقوم ... كغلى الحميم » (پايان سورة دخان) ۱۱۸

۴۵ ـ سورة الجاثية (۳۷)

۱ ـ النوبة الاولى

ترجمة آيات ۱ تا ۱۷ از سورة الجاثية ۱۲۱-۱۱۹

النوبة الثانية

نامها ، شمارة آيات ، حروف ، كلمات ، محل نزول ، ناسخ ومنسوخ و فضيلت سورة الجاثيه. ۱۳۱
تفسير آية « حم » ۱۲۱
تفسير آية (۲) « تنزيل الكتاب .. » ۱۲۱
تفسير آية (۳) « ان فى السموات و الارض .. » ۱۲۲-۱۲۱
تفسير آية (۴) « وفى خلقكم ومايبث.. » ۱۲۲
تفسير آية (۵) «واختلاف الليل والنهار..» ۱۲۲
تفسير آية (۶) « تلك آيات الله نتلوها.. » ۱۲۲
تفسير آية (۷) « ويل لكل افاك .. » ۱۲۳
تفسير آية (۸) «يسمع آيات الله يتلى عليه..» ۱۲۳
تفسير آية (۹) « و اذا علم آياتنا .. » ۱۲۳
تفسير آية (۱۰) « من ورائهم جهنم.. » ۱۲۳
تفسير آية (۱۱) « هذاهدى والذين .. » ۱۲۳
تفسير آية (۱۲) « الله الذى سخر لكم.. » ۱۲۳
تفسير آية (۱۳) « و سخر لكم مافى السموات .. » ۱۲۴-۱۲۳
تفسير آية (۱۴) « قل للذين آمنوا .. » ۱۲۴
اختلاف دربارة شأن نزول اين آيت . ۱۲۵-۱۲۴
تفسير آية (۱۵) « من عمل صالحاً .. » ۱۲۵
تفسير آية (۱۶) «ولقد آتينا بنى اسرائيل..» ۱۲۵
تفسير آية (۱۷) « وآتيناهم بينات من الامر .. » ۱۲۵

النوبة الثالثة

اسرار « بسم‌الله » ۱۲۵-۱۲۶
تأويل حروف « حا ميم » ۱۲۶
تأويل آية « تنزيل‌الكتاب .. » ۱۲۶
داستانى از شبلى. ۱۲۶-۱۲۷
تأويل آية « انفى‌السموات‌والارض.. » ۱۲۷
تأويل آية « وفى‌خلقكم ومايبث .. » ۱۲۷.۱۲۸
سخن پيرطريقت وتمثل به‌بيتى ازسنائى ۱۲۸

۲ ـ النوبة‌الاولى

ترجمة آيات ۱۸تا۳۷ ازسورة‌الجاثية ۱۲۸-۱۳۱

النوبة‌الثانية

تفسير آية (۱۸) « ثم‌جعلناك على شريعة ۱۳۱
تفسير آية (۱۹) « لن يغنواعنك .. » ۱۳۱-۱۳۲
تفسير آية (۲۰) « هذا بصائرللناس .. » ۱۳۲
تفسير آية (۲۱) « ام حسب‌الذين يجترحون . » ۱۳۲-۱۳۳
تفسير آية (۲۲) « وخلق‌الله‌السموات.. » ۱۳۳
تفسير آية (۲۳) « افرأيت من‌اتخذ .. » ۱۳۳-۱۳۴
تفسير آية (۲۴) «وقالوماهى‌الاحيوتنا..» ۱۳۴
تفسير آية (۲۵) «واذاتتلى‌عليهم‌آياتنا..» ۱۳۴
تفسير آية (۲۶) « قل‌الله يحييكم .. » ۱۳۴
تفسير آية (۲۷) «ولله ملك‌السموات..» ۱۳۴-۱۳۵
تفسير آية (۲۸) «وترى كل امة‌جاثيه..» ۱۳۵
تفسير آية (۲۹) «هذاكتا بناينطق..» ۱۳۵
تفسير آية (۳۰) « فاماالذين آمنوا .. » ۱۳۵
تفسير آية (۳۱) « واماالذين‌كفروا.. » ۱۳۵
تفسير آية (۳۲) « اذاقيل‌ان وعدالله.. » ۱۳۵-۱۳۶
تفسير آية (۳۳) «وبدالهم‌سيئات‌ماعملوا..» ۱۳۳
تفسير آية (۳۴) « وقال‌اليوم ننساكم.. » ۱۳۶
تفسير آية (۳۵) «ذالكم‌بانكم‌اتخذتم..» ۱۳۶
تفسير آية (۳۶) « فلله الحمد رب‌السموات .. » ۱۳۶
تفسير آية (۳۷) « وله الكبرياء فى‌السموات .. » ۱۳۶

النوبة‌الثالثة

تأويل آية « ثم جعلناك على شريعة .. » ۱۳۷
تأويل آية « انهم‌لن‌يغنواعنك .. » ۱۳۷
تأويل آية « ام حسب‌الذين اجترحوا.. » ۱۳۸
تأويل آية « اليوم ننساكم .. » ۱۳۸
تأويل آية « وله‌الكبرياء فى‌السموات.. » ۱۳۸

(پايان سورة‌الجاثيه)

«جزء ۲۶»

۴۶ ـ سورة‌الاحقاف (۵۳)

۱ ـ النوبة‌الاولى

ترجمة آيات ۱تا۱۹ ازسورة‌الاحقاف ۱۳۹-۱۴۲

النوبة‌الثانية

نام ، شمارۀ آيات ، حروف وكلمات ، ناسخ و منسوخ ، محل نزول و فضيلت سورة. ۱۴۲-۱۴۳
تفسير آية (۱و۲) « حم‌تنزيل‌الكتاب.. » ۱۴۳
تفسير آية (۳) « ما خلقنا السموات والارض .. » ۱۴۳
تفسير آية (۴) « قل‌ارأيتم ماتدعون.. » ۱۴۳-۱۴۴
تفسير آية (۵) « ومن‌اضل ممن يدعو.. » ۱۴۴
تفسير آية (۶) «واذاحشرالناس‌كانوا..» ۱۴۴
تفسير آية (۷) «واذا تتلى عليهم‌آياتنا..» ۱۴۴
تفسير آية (۸) « ام يقولون‌افتراه .. » ۱۴۴-۱۴۵
تفسير آية (۹) «قل‌ماكنت‌بدعامن‌الرسل..» ۱۴۵-۱۴۷
تفسير آية (۱۰) « قل‌ارأيتم‌ان‌كان .. » ۱۴۷
تفسير آية (۱۱) « وقال‌الذين‌كفروا.. » ۱۴۷-۱۴۸
تفسير آية (۱۲) «ومن‌قبله‌كتاب‌موسى..» ۱۴۸
تفسير آية (۱۳) « ان‌الذين قالواربنا.. » ۱۴۸
تفسير آية (۱۴) «اولئك‌اصحاب‌الجنه..» ۱۴۸
تفسير آية (۱۵) « ووصيناالانسان..» ۱۴۸-۱۵۱

داستان بحیراء راهب. ۱۴۹
تفسیر آیهٔ (۱۶) «اولئک الذین نتقبل..» ۱۵۱
تفسیر آیهٔ (۱۷) «والذی قال لوالدیه..» ۱۵۱-۱۵۱
اختلاف درشأن نزول این آیت. ۱۵۲
تفسیر آیهٔ (۱۸) « اولئک الذین حق.. » ۱۵۲
تفسیر آیهٔ (۱۹) « ولکل درجات مماعملوا .. » ۱۵۲

النوبة الثالثة

سخن در بارهٔ اسم الله. ۱۵۲-۱۵۳
تأویل حروف مقطعهٔ « حامیم » ۱۵۳-۱۵۴
تأویل آیهٔ « تنزیل الکتاب » ۱۵۴
تأویل آیهٔ «ماخلقنا السموات والارض..» ۱۵۴-۱۵۵
سخن پیر بوعلی سیاه. ۱۵۵

۲ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۲۰ تا ۳۵ ازسورهٔ الاحقاف ۱۵۵-۱۵۹

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ (۲۰) « و یوم یعرض الذین کفروا . . » . ۱۵۹
تفسیر آیهٔ (۲۱) « و اذکر اخاعاد . . » ۱۶۰
تفسیر آیهٔ (۲۲) « قالوا اجئتنا لتأفکنا .. » ۱۶۰
تفسیر آیهٔ (۲۳) «قال انما العلم عندالله .. » ۱۶۰
تفسیر آیهٔ (۲۴) « فلما راوه عارضاً .. » ۱۶۰-۱۶۱
تفسیر آیهٔ (۲۵) « تدمر کل شیء بامر .. » ۱۶۱
تفسیر آیهٔ (۲۶) « ولقد مکنا هم فیها .. » ۱۶۱-۱۶۲
تفسیر آیهٔ (۲۷) «ولقداهلکناماحولکم..» ۱۶۲
تفسیر آیهٔ (۲۸) « فلولانصرهم الذین .. » ۱۶۲
تفسیر آیهٔ (۲۹) « واذصرفنا الیک نفراً..» ۱۶۲-۱۶۳
داستان اسلام عداس غلام عتبه وشیبة . . ۱۶۳-۱۶۴
شان نزول آیه ۱۶۳-۱۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۰) « قالوا یاقومنا اناسمعنا کتاباً . . » ۱۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۱) «قالوا یاقومنااجیبوا ..» ۱۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۲) « ومن لم یجب داعی الله..» ۱۶۶-۱۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۳) « اولم یروا ان الله . . » ۱۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۴) « و یوم یعرض الذین کفروا . . » ۱۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۵) « فاصبر کما صبر اولوا العزم . . » ۱۶۷-۱۶۸
اختلاف درتفسیروتعیین انبیاء اولواالعزم. ۱۶۸

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ « و یوم یعرض الذین کفروا .. » ۱۶۹-۱۷۱
سخن پیر طریقت . ۱۷۱
تأویل آیهٔ « فاصبر کماصبر اولوا العزم . .» ۱۷۱-۱۷۲
سخن پیر طریقت . ۱۷۲

۴۷ ـ سورهٔ محمد (۳۸)

۱ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱ تا ۱۸ از سورهٔ محمد . ۱۷۳-۱۷۶

النوبة الثانیة

شمارهٔ آیات ، کلمات ، محل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت سوره ۱۷۶
تفسیر آیهٔ (۱) « الذین کفروا وصدوا.. » ۱۶۶-۱۷۷
نامهای مطعمان روز بدر. ۱۷۷
تفسیر آیهٔ (۲) « والذین آمنوا وعملوا .. » ۱۷۷
تفسیر آیهٔ (۳) «ذلک بان الذین کفروا..» ۱۷۷
تفسیر آیهٔ (۴) « فاذالقیتم الذین کفروا..» ۱۷۷-۱۸۰
تفسیر آیهٔ (۵) « سیهدیم و یصلح .. » ۱۸۰
تفسیر آیهٔ (۶) « و یدخلهم الجنه . . » ۱۸۰-۱۸۱
تفسیر آیهٔ (۷) « یاایها الذین آمنوا . . » ۱۸۱
تفسیر آیهٔ (۸) « والذین کفروا فتعساً لهم . . » ۱۸۱
تفسیر آیهٔ (۹) « ذلک بانهم کرهوا . . » ۱۸۱
تفسیر آیهٔ (۱۰) «افلم یسیروا فی الارض..» ۱۸۱
تفسیر آیهٔ (۱۱) « ذلک بان الله مولی الذین آمنوا . . » ۱۸۱-۱۸۲
تفسیر آیهٔ (۱۲) « ان الله یدخل الذین آمنوا . . » ۱۸۲

تفسیر آیهٔ (۱۳) «وکاین من قریة هی اشد..» ۱۸۲
تفسیر آیهٔ (۱۴) « افمن کان علی بینة من ربه . . » ۱۸۲
تفسیر آیهٔ (۱۵) « مثل الجنة التی وعد المتقون . . » ۱۸۲-۱۸۳
تفسیر آیهٔ (۱۶) «ومنهم من یستمع الیک .» ۱۸۳-۱۸۴
تفسیر آیهٔ (۱۷) «والذین اهتدوا زادهم..» ۱۸۴
تفسیر آیهٔ (۱۸) «فهل ینظرون الا الساعه..» ۱۸۴

النوبة الثالثة

تأویل « بسم‌الله . . » ۱۸۴-۱۸۵
تأویل آیهٔ « الذین کفرو وصدوا . . » ۱۸۵
تأویل آیهٔ « سیهدیهم ویصلح . . » ۱۸۵
تأویل آیهٔ « والذین کفروا . . » ۱۸۵
تأویل آیهٔ « ذالک بان الله . . » ۱۸۵-۱۸۶

۲ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۹ تا ۳۸ از سورهٔ محمد(ص) ۱۸۷-۱۹۰

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ (۱۹) « فاعلم انه لااله الا الله ..» ۱۹۰-۱۹۲
اخباری دربارهٔ توبه و استغفار و کلمهٔ توحید. ۱۹۱-۱۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۰) « ویقول الذین آمنوا .. » ۱۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۱) «طاعة وقول معروف .. » ۱۹۳
تفسیر آیهٔ (۲۲) « فهل عسیتم ان تولیتم ..» ۱۹۳
تفسیر آیهٔ (۲۳) «اولئک الذین لعنهم الله..» ۱۹۴
تفسیر آیهٔ (۲۴) «افلایتدبرون القرآن ..» ۱۹۴
تفسیر آیهٔ (۲۵) « ان الذین ارتدوا . . » ۱۹۴
تفسیر آیهٔ (۲۶) « ذالک بانهم قالوا .. » ۱۹۴
تفسیر آیهٔ (۲۷) « فکیف اذا توفیتهم ..» ۱۹۵
تفسیر آیهٔ (۲۸) « ذالک بانهم اتبعوا .. » ۱۹۵
تفسیر آیهٔ (۲۹) «ام حسب الذین فی قلوبهم..» ۱۹۵
تفسیر آیهٔ (۳۰) «ولونشاء لاریناکهم .. » ۱۹۵
تفسیر آیهٔ (۳۱) « ولتعر فنهم فی لحن القول . . » ۱۹۵
تفسیر آیهٔ (۳۲) « ولنبلونکم حتی . . » ۱۹۵-۱۹۶
تفسیر آیهٔ (۳۳) «ان الذین کفروا وصدوا..» ۱۹۶
تفسیر آیهٔ (۳۳) « یاایها الذین آمنوا . . » ۱۹۶
تفسیر آیهٔ (۳۵) « ان الذین کفروا و صدوا عن السبیل . . » ۱۹۶
تفسیر آیهٔ (۳۶) « فلا تهنوا و تدعوا الی السلم . . » ۱۹۶-۱۹۷
تفسیر آیهٔ (۳۷) «انما الحیوة الدنیا لعب..» ۱۹۷
تفسیر آیهٔ (۳۸) « هاانتم هؤلاء تدعون.. » ۱۸۷-۱۹۸

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ « فاعلم انه لااله الا الله . . » ۱۹۸-۲۰۲

(پایان سورة الاحقاف)

۴۸ ـ سورة الفتح (۲۹)

النوبة الاولی

ترجمهٔ « بسم‌الله » و آیات ۱ تا ۱۷ از سورهٔ الفتح . ۲۰۲-۲۰۵

النوبة الثانية

نام ، شمارهٔ آیات ، حروف ، کلمات ، تعیین محل نزول ، ناسخ ومنسوخ وفضیلت سوره ۲۰۵
تفسیر آیهٔ (۱) « اناا فتحنالک فتحاً مبیناً..» ۲۰۵-۲۰۷
بزرگترین فتح اسلام. ۲۰۶-۲۰۷
تفسیر آیهٔ (۲) « لیغفر لک الله ماتقدم .. » ۲۰۷
تفسیر آیهٔ (۳) « وینصرک الله نصراً . . » ۲۰۷
تفسیر آیهٔ (٤) « هوالذین انزل السکینة ..» ۲۰۷-۲۰۸
تفسیر آیهٔ (۵) « لیدخل المؤمنین والمؤمنات . . » ۲۰۸
تفسیر آیهٔ (٦) « ویعذب المنافقین . . » ۲۹۸-۲۰۹
تفسیر آیهٔ (۷) « ولله جنود السموات والارض . . » ۲۰۹
تفسیر آیهٔ (۸) « انا ارسلناك شاهداً . . » ۲۰۹
تفسیر آیهٔ (۹) « لتؤمنوابالله ورسوله .. » ۲۰۹

تفسیر آیهٔ (۱۰) « انالذین یبایعونک تحت‌الشجره . . » ۲۰۹-۲۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۱) «سیقول‌لک‌المخلفون..» ۲۱۰-۲۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۲) « بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول . . » ۲۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۳) « و من لم یؤمن بالله و رسوله . . » ۲۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۴) « ولله ملک‌السموات والارض . . » ۲۱۲
تفسیر آیهٔ (۱۵) « سیقول المخلفون اذا انطلقتم .. » ۲۱۲-۲۱۴
داستان جنگ خیبر و واگذاری علم به علی (ع) وفتح خیبر بدست وی ۲۱۴
تفسیر آیهٔ (۱۶) « قل للمخلفین من‌الاعراب ..» ۲۱۴
تفسیر آیهٔ (۱۷) «لیس‌علی‌الاعمی‌حرج..» ۲۱۵

النوبةالثالثة

تأویل « بسم‌الله » و برخی اسرارآن ۲۱۵-۲۱۶
تأویل آیهٔ « انا فتحنا لک فتحاً .. » ۲۱۶-۲۱۷
تأویل آیهٔ « لیغفرلک‌الله ماتقدم.. » ۲۱۷
تأویل آیهٔ « هوالذی انزل‌السکینه .. » ۲۱۷-۲۱۸

۴ - النوبةالاولی

ترجمهٔ آیات ۱۸تا۲۹ ازسورهٔ محمد(ص) ۲۱۸-۲۲۱

النوبةالثانیة

تفسیر آیهٔ (۱۸) « لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین .. » ۲۲۱-۲۲۲
داستان صلح حدیبیه و اصحاب بیعت‌الرضوان » ۲۲۲-۲۲۶
تفسیر آیهٔ (۱۹) « مغانم کثیرة تأخذونها .. » ۲۲۶
تفسیر آیهٔ (۲۰) « وعدکم‌الله مغانم کثیره .. » ۲۲۶
تفسیر آیهٔ (۲۱) «واخری‌لم‌تقدروا‌علیها..» ۲۲۶
تفسیر آیهٔ (۲۲) « ولو قاتلکم الذین کفروا .. » ۲۲۶-۲۲۷
تفسیر آیهٔ (۲۳) « سنةالله‌التی‌قدخلت.. » ۲۲۷
تفسیر آیهٔ (۲۴) «وهوالذی کف‌ایدیکم..» ۲۱۷
تفسیر آیهٔ (۲۵) « هم‌الذین‌کفروا وصدوا .. » ۲۲۷-۲۲۹
تفسیر آیهٔ (۲۶) «اذجعل‌الذین‌کفروا..» ۲۲۹
تفسیر آیهٔ (۲۷) «لقد صدق‌الله رسوله..» ۲۲۹-۲۳۱
تفسیر آیهٔ (۲۸) «هوالذی‌ارسل‌رسوله..» ۲۳۱
تفسیر آیهٔ (۲۹) « محمدرسول‌الله والذین معه .. » ۲۳۱-۲۳۴
نامهای عشرهٔ مبشره ۲۳۳

النوبةالثالثة

تأویل آیهٔ « لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین.. » ۲۳۴-۲۳۵
تأویل آیهٔ « هوالذی ارسل رسوله بالهدی .. » ۲۳۵
داستان آغاز نزول وحی برپیغمبر ۲۳۵-۲۴۰
فصل : «دراول‌وحی‌روایات‌مختلف‌است..» ۲۴۰-۲۴۱
تأویل آیهٔ « والذین معه اشداء علی‌الکفار .. » ۲۴۱-۲۴۲
سخن ازعشرهٔ مبشره (پایان سورةالفتح) ۲۴۱

۴۹ - سورةالحجرات (۱۸)

- النوبةالاولی

ترجمهٔ « بسم‌الله .. » وآیات ۱ تا ۹ ازسورةالحجرات ۲۴۱-۲۴۳

النوبةالثانیة

ازسورةالحجرات تاآخرقرآن مفصل گویند ۲۴۴
نام ، شمارهٔ آیات ، کلمات و حروف
تعیین محل‌نزول،ناسخ ومنسوخ وفضیلت سورة ۲۴۴
تفسیر آیهٔ (۱) « یا ایهاالذین‌آمنوا.. » ۲۴۴-۲۴۵

نقل اختلاف درشأن نزول آیة ۲۴۵
تفسیر آیة (۲) « یا ایهاالذین آمنوا لاترفعوا .. » ۲۴۵-۲۴۷
شأن نزول این آیت ۲۴۶-۲۴۷
تفسیر آیة (۳) « انالذین یغضون .. » ۲۴۷
تفسیر آیة (۴) « انالذین ینادونک من وراءالحجرات.. » ۲۴۷-۲۴۸
شأن نزول اینآیت ۲۴۷-۲۴۸
تفسیر آیة (۵) «ولوانهمصبروا حتی..» ۲۴۸-۲۴۹
وفدبنی تمیم وشأن نزولآیه ۱۴۸-۲۴۹
تفسیر آیة (۶) « یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم .. » ۲۴۹-۲۵۰
داستان ولیدبن عقبة بابنیالمصطلق وشأن نزولآیة ۲۴۹-۲۵۰
تفسیرآیة (۷) « و اعلمواان منکم رسولالله (ص) .. » ۲۵۰-۲۵۱
تفسیر آیة (۸) « فضلاً من الله ونعمةً » ۲۵۱
تفسیر آیة (۹) « وان طائفتان من المؤمنین . . » ۲۵۱-۲۵۲
امیرالمؤمنین علی (ع) با اهل بغی درجمل وصفین ۲۵۲

النوبة الثالثة

تأویل بسمله ۲۵۲-۲۵۳
تأویل آیة « یا ایها الذینآمنوالاتقدمو ..» ۲۵۳-۲۵۵
برخی اسرار معراج پیغمبر (ص) ۲۵۵

۲ - النوبة الاولی

ترجمة آیات ۱۰ تا ۱۸ ازسورة الحجرات ۲۵۶-۲۵۷
تفسیر آیة (۱۰) « انماالمؤمنوناخوة ..» ۲۵۸-۲۵۶
روایاتی چند ازپیغمبردربارة دوستی وبرادری میان مسلمانان ۲۵۸-۲۵۹
تفسیر آیة (۱۱) « یا ایها الذین آمنوالاتنابزوا..» ۲۵۹-۲۶۴
شأن نزول این آیت و تفسیر « تنابز » ۲۵۹-۲۶۰
تفسیر آیة (۱۲) « یا ایها الذین آمنوا اجتنبواکثیرامنالظن..» ۲۶۰-۲۶۳
شان نزول آیت وتفسیر غیبت وتجسس ۲۶۰-۲۶۱
تفسیر آیة (۱۳) « یا ایها الناس اناخلقناکم شعوبا وقبائل .. » ۲۶۳-۲۶۵
تفسیر آیة (۱٤) « قالت الاعرابآمنا ..» ۲۶۵-۲۶۶
این آیت در شأن بنی اسد بن خزیمه فرود آمد .. ۲۶۵
تحقیق فرق میان اسلام وایمان ۲۶۶
تفسیر آیة (۱۵) « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله . . » ۲۶۷
تفسیر آیة (۱٦) « قل اتعلمونالله بدینکم.. » ۲۶۷
تفسیر آیة (۱۷) « یمنون علیک ان اسلموا..) ۲۶۷
تفسیر آیة (۱۸) ان الله یعلم غیب السموات..» ۲۶۷

النوبة الثالثة

تأویل آیة « انما المؤمنون اخوة .. » ۲۶۷-۲٦۵
اشارتی به تأویل . « ان اکرمکم عندالله اتقاکم ۲۶۸
سخن پیر طریقت ۲۶۹
داستانی از ذوالنون مصری ۲۶۹-۱۷۰
سخنانی در ذیل داستان ذوالنون ۲۷۰-۲۷۱
(پایان سورةالحجرات) .

۵۰ - سورة ق (۴۵ آیه)

۱ - النوبة الاولی

ترجمة بسمله وآیات ۱ تا ۱۸ از سورة ق ۲۷۱-۲۷۲

النوبة الثانیة

نامها ، شمارة آیات ، حروف ، کلمات محل نزول ، ناسخ ومنسوخ وفضیلت سورة ۲۷۲
اقوال مفسران مختلف است درمعنی « ق» ۲۷۳-۲۷٤
تفسیر بقیه آیة (۱) « .. والقرآن المجید » ۲۷۵
تفسیر آیة (۲) « بل عجبوا ان جائهم منذر منهم . . » ۲۷۵
تفسیر آیة (۳)« اذا متناوکناوترا باوعظاماً..» ۲۷۵
تفسیر آیة (٤) « قد علمنا ما تنقص الارض . . » ۲۷۵-۲۷۶

تفسیر آیهٔ (۵) « بل کذبوا بالحق لما جائهم..» ۲۷۶
تفسیر آیهٔ (۶) « افلم ینظروا الی السماء فوقهم .. » ۲۷۶-۲۷۷
تفسیر آیهٔ (۷) « والارض مددناها والقینافیها .. » ۲۷۷
تفسیر آیهٔ (۸) « تبصرة وذکری لکل عبد.. » ۲۷۷
تفسیر آیهٔ (۹) « ونزلنا من السماء ماءمبارکا..» ۲۷۷
تفسیر آیهٔ (۱۰) « والنخل باسقات لها طلع . . » ۲۷۷-۲۷۸
تفسیر آیهٔ (۱۱) « رزقاً للعباد واحیینا به بلدة . . » ۲۷۸
تفسیر آیهٔ (۱۲) « کذبت قبلهم قوم نوح .. » ۲۷۸
تفسیر آیهٔ (۱۳) « وعاد وفرعون . . » ۲۷۸
تفسیر آیهٔ (۱۴) « واصحاب الایکة وقوم تبع . . » ۲۷۸
تفسیر آیهٔ (۱۵) « افعیینا بالخلق الاول..» ۲۷۸-۲۷۹
تفسیر آیهٔ (۱۶) « ولقد خلقنا الانسان ونعلم ماتوسوس .. » ۲۷۹
تفسیر آیهٔ (۱۷) « اذیتلقی المتلقیان .. » ۲۷۹
تفسیر آیهٔ (۱۸) « ما یلفظ من قول الالدیه . . » ۲۷۰-۲۷۹

النوبة الثالثة

تأویل بسمله ۲۸۰-۲۸۱
تأویل « ق » ۲۸۱-۲۸۳
سخن پیر طریقت ۲۸۳
تأویل آیه « اذ یتلقی المتلقیان .. » ۲۸۴
تأویل آیهٔ « مایلفظ من قول .. » ۲۸۴-۲۸۵
(پایان سورهٔ « ق »)

۳- النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۹ تا ۴۵ از سورهٔ ق احقاف ۲۸۵-۲۸۷

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ (۱۹) « وجائت سکرة الموت بالحق . . » ۲۸۸
تفسیر آیهٔ (۲۰) « ونفخ فی الصور.. » ۲۸۸
تفسیر آیهٔ « وجائت کل نفس معها .. » ۲۸۸
تفسیر آیهٔ (۲۲) « لقد کنت فی غفلة من هذا..» ۲۸۹
تفسیر آیهٔ (۲۳) « وقال قرینه هذا .. » ۲۸۹
تفسیر آیهٔ (۲۴) « القیا فی جهنم کل کفار.. » ۲۸۹
تفسیر آیهٔ (۲۵) « مناع للخیر معتد .. » ۲۸۹
تفسیر آیهٔ (۲۶) « الذی جعل مع الله .. » ۲۸۹
تفسیر آیهٔ (۲۷) « قال قرینه ربنا ما اطغیته .. » ۲۸۹-۲۹۰
تفسیر آیهٔ (۲۸) « قال لاتختصموا الدی .. » ۲۹۰
تفسیر آیهٔ (۲۹) « مایبدل القول لدی .. » ۲۹۰
تفسیر آیهٔ (۳۰) « یوم نقول لجهنم ..» ۲۹۰-۲۹۱
تفسیر آیهٔ (۳۱) « وازلفت الجنة للمتقین.. » ۲۹۱
تفسیر آیهٔ (۳۲) « هذا ماتوعدون لکل اواب . . » ۲۹۱-۲۹۲
تفسیر آیهٔ (۳۳) « من خشی الرحمن بالغیب..» ۲۹۲
تفسیر آیهٔ (۳۴) « ادخلوها بسلام ..» ۲۹۲
تفسیر آیهٔ (۳۵) « لهم ما یشاء ون .. » ۲۹۲
تفسیر آیهٔ (۳۶) « وکم اهلکنا قبلهم.. » ۲۹۲-۲۹۳
تفسیر آیه (۳۷) « ان فی ذلک لذکری ..» ۲۹۳
روایتی چند در بارهٔ قلب وعقل ۲۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۸) « ولقد خلقنا السموات والارض . . » ۲۹۳-۲۹۵
شأن نزول این آیت ۲۹۴
تفسیر آیهٔ (۳۹) « فاصبر علی مایقولون.. » ۲۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۰) « ومن اللیل فسبحه .. » ۲۹۴-۲۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۱) « واستمع یوم یناد المناد ..» ۲۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۲) « یوم یسمعون الصیحه بالحق . . » ۲۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۲) « انا نحن نحیی ونمیت ..» ۲۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۴) « یوم تشقق الارض عنهم. . » ۲۹۶-۲۹۶
تفسیر آیهٔ (۴۵) « نحن اعلم بما یقولون ..» ۲۹۶

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ « وجائت سکرة الموت بالحق» ۲۹۶-۳۰۰
تأویل آیهٔ « ان فی ذلک لذکری لمن.. » ۳۰۰-۳۰۱
تأویل آیهٔ « واستمع یوم یناد المناد . » ۳۰۱-۳۰۲
(پایان سورهٔ ق) ۳۰۲

۵۱ - سوره الذاریات (۶۰ آیه)

۱ - النوبة الاولی

ترجمه بسمله و آیات ۱ تا ۴۸ از سورهٔ ق ۳۰۲-۳۰۵

النوبة الثانیة

شمارهٔ آیات ؛ حروف و کلمات ، محل نزول
وناسخ ومنسوخ وفضیلت سورهٔ ذاریات ۳۰۷
تفسیر آیهٔ (۱) « و الذاریات ذرواً ». ۳۰۷-۳۰۸
تفسیر آیهٔ (۲) « فالحاملات و قرا » ۳۰۷-۳۰۹
تفسیر آیهٔ (۳) « فالجاریات یسراً » ۳۰۷-۳۰۹
تفسیر آیهٔ (۴) « فالمقسمات امراً » ۳۰۷-۳۰۹
تفسیر آیهٔ (۵) « انما توعدون لصادق » ۳۰۹-۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۶) « وان الدین لواقع » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۷) « والسماء ذات الحبک » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۸) « انکم لفی قول مختلف » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۹) « یؤفک عنه من افک » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۰) « قتل الخراصون » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۱) « الذین هم فی غمرة ساهون » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۲) « یسئلون ایان یوم الدین » ۳۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۳) « یوم هم علی النار یفتنون » ۳۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۴) « ذوقوا فتنتکم هذا ..) ۳۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۵) « ان المتقین فی جنات وعیون» ۳۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۶) « آخذین ما آتاهم ربهم..) ۳۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۷) «کانوا قلیلاً من اللیل.. » ۳۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۸) « وبالاسحارهم
یستغفرون » ۳۱۱-۳۱۲
تفسیر آیهٔ (۱۹) « وفی اموالهم حق للسائل..» ۳۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۰) « وفی الارض آیات للموقنین» ۳۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۱) « وفی انفسکم
افلاتبصرون » ۳۱۲-۳۱۳
تفسیر آیهٔ (۲۲) « وفی السماء رزقکم » ۳۱۳
تفسیر آیهٔ (۲۳) « فورب السماء والارض ..» ۳۱۳
تفسیر آیهٔ (۲۴) « هل اتاک حدیث
ابراهیم . » ۳۱۳-۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۲۵) « اذ دخلوا علیه فقالوا . » ۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۲۶) فراغ الی اهله فجاء..» ۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۲۷) « فقر به الیهم قال.. » ۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۲۸) « فاوجس منهم خیفة.. » ۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۲۹) « فاقبلت امرأته.. » ۳۱۴
تفسیر آیهٔ (۳۰) « قالوا کذالک قال ربک ۳۱۴

جزء بیست و هفتم

تفسیر آیهٔ (۳۱) « قال فما خطبکم... » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۲) «قالوا انا ارسلنا... » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۳) « لنرسل علیهم حجارة... » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۴) « مسومة عند ربک
للمسرفین» ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۵) « فاخرجنا من کان.. » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۶) « فما وجدنا فیها غیر
بیت.. » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۷) « و ترکنا فیها آیة.. » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۸) « و فی موسی اذ ارسلنا.. » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۹) « فتولی برکنه و قال.. » ۳۱۵
تفسیر آیهٔ (۴۰) « فاخذناه و جنوده
فنبذناهم.. ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۱) « و فی عاد اذ ارسلنا.. » ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۲) « ما تذر من شئی اتت..» ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۳) « و فی ثمود اذا قیل لهم..» ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۴) «فعتوا عن امر ربهم.. » ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۵) « فما استطاعوا من قیام... » ۳۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۶) « و قوم نوح من قبل.. » ۳۱۶
تفسیر آیه (۴۷) « والسماء بنیناها باید.. ۳۱۶

تفسیر آیهٔ (۴۸) « والارض فرشناها فنعم الماهدون.. » ۳۷۱

النوبة الثالثه

تأویل بسمله ۳۱۷
سخن پیر طریقت ۳۱۷
تأویل آیهٔ « والذاریات ذرواً » ۳۱۸-۳۱۷
تأویل آیهٔ « فالحاملات وقرا ».. تا آیهٔ « وان الدین لواقع » ۳۱۸
تأویل آیهٔ « ان المتقین فی جنات، وبالاسحارهم یستغفرون » ۳۱۹-۳۱۸
تأویل آیهٔ « و فی السماء رزقکم.. » ۳۲۰-۳۱۹
سخن پیر طریقت ۳۲۰
داستانی از اصمعی ۳۲۰-۳۱۹

۲ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۴۹ تا ۶۰ ازسورهٔ ذاریات (پایان سورهٔ ذاریات) ۳۲۲-۳۲۰

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ (۴۹) « و من کل شئی خلقنا زوجین.. » ۳۲۲
تفسیر آیهٔ (۵۰) « ففروا الی الله انی.. » ۳۲۲
تفسیر آیهٔ (۵۱) « ولا تجعلوا مع الله الهاً آخر.. » ۳۲۲
تفسیر آیهٔ (۵۲) «کذالک ما اتی الذین من قبلهم.. » ۳۲۳
تفسیر آیهٔ (۵۳) « اتواصوابه بل هم.. » ۳۲۳
تفسیر آیهٔ (۵۴) « فتول عنهم فما انت بملوم.. » ۳۲۳
تفسیر آیهٔ (۵۵) « و ذکر فان الذکری تنفع..» ۳۲۳
تفسیر آیهٔ (۵۶) « و ما خلقت الجن والانس.. » ۳۲۴-۳۲۳
نقل اخبار و اقوال مختلف در باره فطرت و جبر و اختیار ۳۲۴-۳۲۳
تفسیر آیهٔ (۵۷) « ما ارید منهم من رزق..» ۳۲۴
تفسیر آیهٔ (۵۸) « ان الله هوالرزاق ذوالقوة.. » ۳۲۴
تفسیر آیهٔ (۵۹) « فان للذین ظلموا ذنوباً.. » ۳۲۵-۳۲۴
تفسیر آیهٔ (۶۰) « فویل للذین کفروا من یومهم.. » ۳۲۵

النوبة الثالثة

تأویل « و من کل شئی خلقنا زوجین..» ۳۲۷-۳۲۵
داستانی از ابوالحسین عبادانی با یکی از اهل الله. ۳۲۷-۳۲۶
سخن پیر طریقت ۳۱۷
تأویل « و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون.. (پایان سورهٔ ذاریات) ۳۲۷

۵۲ ـ سورة الطور (۴۹ آیه)

۱ ـ النوبة الاولی

ترجمهٔ بسمله و آیات ۱ تا ۴۹ از سورهٔ طور (پایان سورهٔ طور) ۳۳۲-۳۲۷

النوبة الثانیه

تعیین نام ، شمارهٔ آیات ، حروف وکلمات، محل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت سورة طور ۳۳۲
تفسیر آیهٔ (۱) « والطور » ۳۳۲
تفسیر آیهٔ (۲) « وکتاب مسطور » ۳۳۲
تفسیر آیهٔ (۳) « فی رق منشور » ۳۳۳-۳۳۲
تفسیر آیهٔ (۴) « والبیت المعمور » ۳۳۳
بیان مقصود از بیت المعمور ۳۳۳
تفسیر آیهٔ (۵) « والسقف المرفوع » ۳۳۳
تفسیر آیهٔ (۶) « والبحر المسجور » ۳۳۳
تفسیر آیه (۷) « ان عذاب ربک لواقع » ۳۳۳
تفسیر آیهٔ (۸) « ماله من دافع » ۳۳۴

تفسیر آیهٔ (۹) « یوم تمور السماء موراً » ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۰) « و تسیر الجبال سیراً» ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۱) « فویل یومئذ للمکذبین » ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۲) « الذین هم فی خوض یلعبون » ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۳) « یوم یدعون الی النار دعا» ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۴) « هذه النار التی کنتم.. » ۳۳۴
تفسیر آیهٔ (۱۵) « افسحر هذا ام انتم لاتبصرون . . » ۳۳۵
تفسیر آیهٔ (۱۶) « اصلوها فاصبرو ولاتصبروا .. » ۳۳۵
تفسیر آیهٔ (۱۷ و ۱۸) « ان المتقین فی جنات ونعیم فاکهین .. » ۳۳۵
تفسیر آیهٔ (۱۹) « کلوا واشربوا هنیئاً بما کنتم .. » ۳۳۵
تفسیر آیهٔ (۲۰) « متکئین علی سرر مصفوفة .. » ۳۳۵
تفسیر آیهٔ (۲۱) « والذین امنوا واتبعتهم..» ۳۳۵-۳۳۶
نقل اختلاف در قرائت این آیة ۳۳۶
تفسیر آیهٔ (۲۲) « وامددناهم بفاکهة » ۳۳۶
تفسیر آیهٔ (۲۳) « یتنازعون فیها کاساً..» ۳۳۶-۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۴) « ویطوف علیهم غلمان.. » ۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۵) « واقبل بعضهم علی بعض..) ۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۶) « قالوا اناکنا قبل فی اهلنا..» ۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۷) « فمن الله علینا ووقانا عذاب السموم .. » ۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۸) « اناکنا من قبل ندعوه .. » ۳۳۷
تفسیر آیهٔ (۲۹) « فذکر فما انت بنعمة ربک .. » ۳۳۷-۳۳۸
تفسیر آیهٔ (۳۰) « ام یقولون شاعر نتربص..» ۳۳۸
تفسیر آیهٔ (۳۱) « قل تربصوا فانی معکم.. » ۳۳۸
تفسیر آیهٔ (۳۲) « ام تأمرهم احلامهم بهذا .. » ۳۳۸-۳۳۸
سخن دربارهٔ عقل وحلم وعقل با توفیق وعقل بدون توفیق ۳۳۸-۳۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۳) « ام یقولون تقوله.. » ۳۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۴) « فلیأتوا بحدیث مثله .. » ۳۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۵) « ام خلقوا من غیر شیء .. » ۳۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۶) « ام خلقوا السموات والارض ..) ۳۳۹
تفسیر آیهٔ (۳۷) « ام عندهم خزائن ربک.. » ۳۳۹-۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۳۸) « ام لهم سُلم یستمعون فیه..» ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۳۹) « ام له البنات ولکم البنون ..» ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۰) « ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم .. » ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۱) « ام عندهم الغیب . . » ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۲) « ام یریدون کیداً .. » ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۳) « ام لهم اله غیر الله .. » ۳۴۰
تفسیر آیهٔ (۴۴) « وان یروا کسفاً من السماء..» ۳۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۵) « فذرهم حتی یلاقوا یومهم. » ۳۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۶) « یوم لایغنی عنهم کیدهم..» ۳۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۷) « وان للذین ظلموا عذاباً ..» ۳۴۱
تفسیر آیهٔ (۴۸) « واصبر لحکم ربک فانک تقوم .. » ۳۴۱-۳۴۲
تفسیر آیهٔ (۴۹) « ومن اللیل فسبحه .. » ۲۴۲

النوبة الثالثة

برخی اسرار بسمله وخواص نام الله . ۳۴۲
تأویل « الطور » ۳۴۲-۳۴۵
خبری در برکات سحرگاه ۳۴۳
سخن پیر طریقت ۳۴۴
داستان شاه طریقت جنید با رهب کوه طور ۳۴۴-۳۴۵
تأویل آیهٔ « وکتاب مسطور » . ۳۴۵
سخن پیر طریقت ۳۴۵
تأویل آیهٔ « والبیت المعمور » ۳۴۵
سخن پیر طریقت ۳۴۵-۳۴۶
سخنی دیگر از پیر طریقت ۳۴۶
تأویل آیهٔ « یوم یدعون الی نار جهنم.. » ۳۴۶

تأویل آیهٔ « ان المتقین فی جنات .. »
(پایان سورهٔ طور) ۳۴۶-۳۴۷

۵۳ - سورة النجم (۶۲ آیه)

۱ - النوبة الاولی

ترجمهٔ بسمله و آیات (۱ تا ۶۲) از سورهٔ نجم (پایان سورهٔ النجم) ۳۴۷

النوبة الثانیة

شمارهٔ آیات ، حروف ، کلمات ، محل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت سوره . ۳۵۲
تفسیر آیهٔ (۱) « والنجم اذا هوی » . ۳۵۲-۳۵۴
قسم درقرآن بردو وجه است .. ۳۵۴-۵۲۳
تفسیر آیهٔ (۲) « ماضل صاحبکم وماغوی » ۳۵۴-۳۵۵
تفسیر آیهٔ (۳) « وماینطق عن‌الهوی » ۳۵۵
تفسیر آیهٔ (۴) « ان هو الا وحی یوحی » ۳۵۵
تفسیر آیهٔ (۵) « علمه شدیدالقوی » ۳۵۵
تفسیر آیهٔ (۶) « ذومرة فاستوی » ۳۵۶
تفسیر آیهٔ (۷) « وهو بالافق‌الاعلی » ۳۵۶-۳۵۷
تفسیر آیهٔ (۸) « ثم دنی فتدلی » ۳۵۷-۳۵۸
تفسیر آیهٔ (۹) « فکان قاب قوسین اوادنی » ۳۵۸
تفسیر آیهٔ (۱۰) « فاوحی الی عبده مااوحی » ۳۵۸-۳۵۹
تفسیر آیهٔ (۱۱) « ماکذب‌الفؤاد مارأی » ۳۵۹-۳۶۰
رؤیت بعین است یا به قلب ۳۵۹-۳۶۰
تفسیر آیهٔ (۱۲) « افتمارونه علی مایری » ۳۶۰
تفسیر آیهٔ (۱۳) « ولقد رآه نزلة اخری » ۳۶۰
تفسیر آیهٔ (۱۴) « عند سدرة‌المنتهی » ۳۶۰-۳۶۱
تفسیر آیهٔ (۱۵) « عندنا جنة‌المأوی » ۳۶۱
تفسیر آیهٔ (۱۶) « اذ یغشی‌السدرة مایغشی » ۳۶۱-۳۶۲
تفسیر آیهٔ (۱۷) « مازاغ‌البصر وماطغی » ۳۶۲
تفسیر آیهٔ (۱۸) « ولقد رأی من‌آیات ربه » ۳۶۲
تفسیر آیهٔ (۱۹) « افرأیتم‌اللات والعزی » ۳۶۲
تفسیر آیهٔ (۲۰) « ومناة‌الثالثة‌الاخرین » ۳۶۲-۳۶۳
تفسیر آیهٔ (۲۱) « الکم‌الذکر وله‌الانثی » ۳۶۳
تفسیر آیهٔ (۲۲) « تلک اذا قسمة ضمیری » ۳۶۳
تفسیر آیهٔ (۲۳) « ان هی‌الااسماء سمیتموها.. » ۳۶۳
تفسیر آیهٔ (۲۴) « ام للانسان ماتمنی » ۳۶۳
تفسیر آیهٔ (۲۵) « فلله الاخرة والاولی » ۳۶۳-۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۲۶) « وکم من‌ملک فی‌السموات.. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۲۷) « ان‌الذین لایؤمنون بالاخرة .. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۲۸) « ومالهم به من علم .. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۲۹) « فاعرض عمن‌تولی عن‌ذکرنا.. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۳۰) « ذلک مبلغهم من‌العلم.. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۳۱) « ولله مافی‌السموات ومافی‌الارض.. » ۳۶۴
تفسیر آیهٔ (۳۲) « الذین یجتنبون کبائرالاثم والفواحش .. » ۳۶۵-۳۶۶
تفسیر «کبائر» و «لمم» ۳۶۵-۳۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۳) « افرأیت‌الذی تولی » ۳۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۴) « واعطی قلیلاً واکدی » ۳۶۶
تفسیر آیهٔ (۳۵) « اعنده علم‌الغیب » ۳۶۶-۳۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۶) « ام‌لم‌ینبأ بمافی‌صحف موسی.. » ۳۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۷) « وابراهیم‌الذی وفی » ۳۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۸) « الا تزر وازرة وزر اخری » ۳۶۷
تفسیر آیهٔ (۳۹) « وان لیس للانسان الا ماسعی » ۳۶۷-۳۶۹
تفسیر حسین‌بن فضل سه‌آیت مشکل را درپاسخ عبدالله بن طاهر والی خراسان ۳۶۸-۳۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۰) « و ان سعیه سوف یری » ۳۶۹
تفسیر آیهٔ (۴۱) « ثم یجزاه‌الجزاء الاوفی » ۳۲۹
تفسیر آیهٔ (۴۲) « و ان الی ربک‌المنتهی » ۳۶۹

تفسیر آیهٔ (۴۳) « و انه هواضحک و ابکی » ۳۶۹-۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۴) « و انه هوا مات و احیی » ۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۵) « و انه خلقالزوجینالذکر .. » ۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۶) « من نطفة اذا تمنی » ۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۷) « و ان علیهالنشأةالاخری » ۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۸) « وانه هو اغنی واقنی » ۳۷۰
تفسیر آیهٔ (۴۹) « وانه هو ربالشعری» ۳۷۰-۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۰) « وانه اهلک عادا الاولی » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۱) « و ثمود فما ابقی » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۲) « وقوم نوح من قبل .. » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۳) « و المؤتفکة اهوی » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۴) « فغشیها ماغشی » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۵) « فبای آلاء ربک تتماری » ۳۷۱
تفسیر آیهٔ (۵۶) « هذا نذرمن منالنذر » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۵۷) « ازفتالازفة » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۵۸) « لیس لها من دونالله .. » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۵۹) « افمن هذا الحدیث تعجبون » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۶۰) « وتضحکون ولاتبکون » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۶۱) « و انتم سامدون » ۳۷۲
تفسیر آیهٔ (۶۲) « فاسجدوالله واعبدوا » ۳۷۳

النوبةالثالثة

تأویل بسمله وبرخی اسرار بسم الله ۳۷۳-۳۷۴
تأویل آیهٔ « والنجم اذا هوی » و برخی اسرار معراج ۳۷۴
تأویل آیهٔ « ثم دنا فتدلی » ۳۷۵-۳۷۶
سخن پیر طریقت ۳۷۶
خبری طولانی دربارهٔ قصهٔ معراج . ۳۷۶-۳۷۸
برخی سئوالات دربارهٔ اسرار معراج واشارت بهامتیازمعراج مصطفی(ص) ازمعراج موسی(ع) ۳۷۸-۳۷۹
تأویل آیهٔ « ماکذبالفؤاد ماارای » ۳۷۹
تأویل آیهٔ « فاوحی الی عبده ما اوحی » ۳۷۹-۳۷۱

۵۴ - سورةالقمر (۵۵ آیه)

۱ ـ النوبةالاولی

ترجمهٔ بسمالله و آیات (۱تا۵۵) ازسورةالقمر ۳۸۱-۳۸۶

النوبةالثانیة

بیان شمارهٔ آیات ، حروف ، کلمات ، محل نزول ، ناسخ ومنسوخ وفضیلت سورة ۳۸۶
تفسیر آیهٔ (۱) « اقتربت الساعة وانشقالقمر » وشأن نزول آن . ۳۸۲-۳۸۷
تفسیر آیهٔ (۲) « و ان یروا آیة یقولوا .. » ۳۸۸
تفسیر آیهٔ (۳) « وکذبوا واتبعوا اهواءهم.. » ۳۸۷
تفسیر آیهٔ (۴) « ولقد جاءهم منالانباء مافیه مزدجر » ۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۵) « حکمة بالغة فماتغنیالنذر » ۳۸۸
تفسیر آیهٔ (۶) « فتول عنهم یومالداع .. » ۳۸۸
تفسیر آیهٔ (۷) « خشعاً ابصارهم یرجون .. » ۳۸۸
تفسیر آیهٔ (۸) « مهطعینالیالداعیقولالکافر.. » ۳۸۸-۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۹) « کذبت قبلهم قوم نوح .. » ۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۱۰) « فدعا ربه انی مغلوب فانتصر » ۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۱۲) « وفجرناالارض عیونا .. » ۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۱۳) « و حملناه علی ذات الواح و دسر » ۳۸۹
تفسیر آیهٔ (۱۴) « تجری باعیننا جزاء لمن کان کفر » ۳۸۹-۳۸۰
تفسیر آیهٔ (۱۵) « ولقد ترکناها آیة فهل من مدکر » ۳۹۰
تفسیر آیهٔ (۱۶) « فکیف کان عذابی ونذر » ۳۹۰
تفسیر آیه (۱۷) « ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر » ۳۹۰

تفسیر آیهٔ (۱۹) « انا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً » ۳۹۰-۳۹۱
تفسیر آیهٔ (۲۰) « تنزع الناس کانهم اعجاز نخل » ۳۹۱
تفسیر آیهٔ (۲۱) « فکیف کان عذابی .. » ۳۹۱
تفسیر آیهٔ (۲۳) «کذبت ثمود بالنذر » ۳۹۱
تفسیر آیهٔ (۲۴) فقالوا ابشرا منا واحداً ۳۹۱-۳۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۵) « ا القی علیه الذکر من بیننا .. » ۳۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۶) « سیعلمون غداً من الکذاب .. » ۳۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۷) « انا مرسلوا الناقة فتنة .. » ۳۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۸) « ونبئهم ان الماء قسمة بینهم .. » ۳۹۲
تفسیر آیهٔ (۲۹) « فنادوا صاحبهم فتعاطی .. » ۳۹۲-۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۰) « فکیف کان عذابی ونذر » ۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۱) « انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة » ۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۴) « انا ارسلنا علیهم حاصبا الا آل لوط .. » ۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۵) « نعمة من عندنا کذلک نجزی من شکر » ۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۶) « ولقد انذرهم بطشتنا.. » ۳۹۳
تفسیر آیهٔ (۳۷) « ولقد راودوه عن ضیفه .. » ۳۹۳-۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۳۸) « ولقد صبحهم بکرة عذاب .. » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ «۳۹» « فذوقوا عذابی ونذر » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۱) « ولقد جاء آل فرعون النذر » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۲) « کذبوا بآیاتنا کلها .. » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۳) « اکفارکم خیر من اولئک .. » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۴) « امیقولون نحن جمیع منتصر » ۳۹۴
تفسیر آیهٔ (۴۵) « سیهزم الجمع و یولون الدبر » ۳۹۴-۳۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۶) « بل الساعة موعدم والساعة..» ۳۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۷) « ان المجرمین فی ضلال وسعر» ۳۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۸) « یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ... » ۳۹۵
تفسیر آیهٔ (۴۹) « انا کل شیء خلقناه بقدر » ۳۹۵-۳۹۶
شأن نزول آیه وخبری از علی (ع) دربارهٔ ایمان به تقدیر ۳۹۶
تفسیر آیهٔ (۵۰) « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » ۳۶۹
تفسیر آیهٔ (۵۱) « ولقد اهلکنا اشیاعکم .. » ۳۹۶
تفسیر آیهٔ (۵۲) « وکل شیء فعلوه فی الزبر » ۳۹۶
تفسیر آیهٔ (۵۳) « وکل کبیر وصغیر مستطر » ۳۹۶
تفسیر آیهٔ (۵۴) « ان المتقین فی جنات و نهر » ۳۹۶
تفسیر آیهٔ (۵۵) « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر .. » ۳۹۷

النوبة الثالثة

تأویل بسمله و برخی اسرار اسم الله ۳۹۷-۳۹۸
تأویل آیهٔ « اقتربت الساعة .. » ۳۹۸
تأویل آیات « وکل امر مستطر ـ فالتقی الماء علی امر قد قدر ـ وانا کل شیء خلقناه بقدر » ۳۹۹-۴۰۰
تأویل آیهٔ « ان المتقین فی جنات و نهر » ۴۰۰
تأویل آیهٔ « فی مقعد صدق .. »
(پایان سورهٔ قمر) ۴۰۱

۵۵ - سورة الرحمن (۷۸ آیه)

۱ - النوبة الاولی

ترجمهٔ بسمله و آیات (۱ تا ۴۵) از سورهٔ الرحمن . ۴۰۱-۴۰۳

النوبة الثانية

شمارهٔ آیات ، حروف ، کلمات ، محل و سبب ، وقت نزول ، ناسخ و منسوخ وفضیلت سورة ۴۰۴ـ۴۰۵
گفته‌اند اول چیزی ازقرآن که درمکه برقریش آشکارا خواندند بعضی آیات ازاول این سوره بود .. ۴۰۵
تفسیر آیهٔ (۱و۲) « الرحمن ـ علم‌القرآن » ۴۰۶
تفسیر آیهٔ (۳و۴) « خلق‌الانسان ـ علمه‌البیان » ۳۰۶
تفسیر آیهٔ (۵) « الشمس‌والقمربحسبان » ۴۰۶ـ۴۰۷
تفسیر آیهٔ (۶) « والنجم والشجر یسجدان » ۴۰۷
تفسیر آیهٔ (۷) « والسماء رفعها ووضع‌المیزان » ۴۰۷ـ۴۰۸
تفسیر آیهٔ (۸) « الا تطغوا فی‌المیزان » ۴۰۹
تفسیر آیهٔ (۹) « واقیموا الوزن ولاتخسروا.. » ۴۰۸
تفسیر آیهٔ (۱۰) « والارض وضعها للانام » ۴۰۸
تفسیر آیهٔ (۱۱) « فیها فاکهة والنخل ذات‌الاکمام » ۴۰۸
تفسیر آیهٔ (۱۲) « والحب ذوالعصف والریحان » ۴۰۸ـ۴۰۹
تفسیر آیهٔ (۱۳) « فبای آلاء ربکما تکذبان » ۴۰۹ـ۴۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۴) « خلق‌الانسان من صلصال .. » ۴۱۰
تفسیر آیهٔ (۱۵) « و خلق‌الجان من مارج .. » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۷) « رب‌المشرقین و المغربین » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۸) « فبای‌آلاء ربکما .. » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۱۹) « مرج‌البحرین یلتقیان » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۲۰) « بینهما برزخ لایبغیان » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۲۱) « فبای‌آلاء ربکما .. » ۴۱۱
تفسیر آیهٔ (۲۲) « یخرج منهما اللؤلؤ .. » ۴۱۱ـ۴۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۳) « فبای‌آلاء ربکما .. » ۴۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۴) « وله‌الجوار المنشآت فی‌البحر .. » ۴۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۵) « فبای‌آلاء ربکما .. » ۴۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۶) « کل من علیها فان » ۴۱۲
تفسیر آیهٔ (۲۷) « ویبقی وجه ربک ذوالجلال ..) ۴۱۲ـ۴۱۳
تفسیر آیهٔ (۲۹) « یسأله من فی‌السموات والارض .. » ۴۱۳ـ۴۱۴
تفسیر آیهٔ (۳۰) « فبای‌آلاء ربکما تکذبان » ۴۱۴
تفسیر آیهٔ (۳۱) « سنفرغ لکم ایهاالثقلان » ۴۱۴
تفسیر آیهٔ (۳۲) « فبای‌آلاء .. » ۴۱۴
تفسیر آیهٔ (۳۳) « یامعشرالجن و الانس ان استطعتم » ۴۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۴) « فبای آلاء .. » ۴۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۵) « یرسل علیکما شواظ .. » ۴۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۶) « فبای آلاء ربکما .. » ۴۱۵
تفسیر آیهٔ (۳۷) « فاذا انشقت‌السماء .. » ۴۱۶
تفسیر آیهٔ (۳۸) « فبای آلاء .. » ۴۱۶
تفسیر آیهٔ (۳۹) « فیومئذ لایسئل .. » ۴۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۰) « فبای‌آلاء ربکما .. » ۴۱۶
تفسیر آیهٔ (۴۱) « یعرف‌المجرمون بسیماهم .. » ۴۱۷
تفسیر آیهٔ (۴۳) « هذه‌جهنم‌التی .. » ۴۱۷
تفسیر آیهٔ (۴۴) « یطوفون بینها و بین حمیم آن » ۴۱۷

النوبة الثالثة

تأویل بسمله ۴۱۷ـ۴۱۸
تأویل آیهٔ « الرحمن ـ علم‌القرآن » ۴۱۸ـ۴۱۹
تأویل آیات « خلق‌الانسان ـ علمه‌الانسان » ۱۱۹ـ۴۲۰
تأویل آیهٔ « مرج‌البحرین .. » ۴۲۰
تأویل آیهٔ « یخرج منهمااللؤلؤ .. » ۴۲۰
تأویل آیهٔ « بینهما برزخ لایبغیان » ۴۲۰ـ۴۲۱

تأويل آية « كل من عليها فان و يبقى وجه ربك .. » ۴۲۱-۴۲۲
سخن پير طريقت ۴۲۲
تأويل آية « كل يوم هو فى شأن » ۴۲۲-۴۲۳

۲ ـ النوبة الاولى

ترجمة آيات (۴۷ تا ۲۷۸ م ۴۲ ـ ۴۲۵)

النوبة الثانية

تفسير آية (۴۶) « ولمن خاف مقام ربه .. » ۴۲۵-۴۲۶
تفسير آية (۴۷) « فباى آلاء ربكما .. » ۴۲۶
تفسير آية (۴۸) « ذواتا افنان » ۴۲۶
تفسير آية (۴۹) « فباى آلاء .. » ۴۲۶
تفسير آية (۵۰) « فيهما عينان تجريان » ۴۲۶
تفسير آية (۵۱) « فباى آلاء .. » ۴۲۷
تفسير آية (۵۲) « فيهما من كل فاكهة .. » ۴۲۷
تفسير آية (۵۳) « فباى آلاء .. » ۴۲۷
تفسير آية (۵۴) « متكئين على فرش .. » ۴۲۷
تفسير آية (۵۵) « فباى آلاء .. » ۴۲۷
تفسير آية (۵۶) « فيهن قاصرات الطرف .. » ۴۲۷-۴۲۸
تفسير آية (۵۷) « فباى آلاء .. » ۴۲۸
تفسير آية (۵۸) « كانهن الياقوت .. » ۴۲۸-۴۲۹
تفسير آية (۵۹) « فباى آلاء .. » ۴۲۹
تفسير آية (۶۰) « هل جزاء الاحسان .. » ۴۲۹
تفسير آية (۶۱) « فباى آلاء .. » ۴۲۹
تفسير آية (۶۲) « ومن دونهما جنتان » ۴۲۹-۴۳۰
تفسير آية (۶۴) « فباى آلاء .. » ۴۳۰
تفسير آية (۶۵) « مدهامتان » ۴۳۰
تفسير آية (۶۶) « فيها عينان نضاختان » ۴۳۰-۴۳۱
تفسير آية (۶۷) « فباى آلاء .. » ۴۳۱
تفسير آية (۶۸) « فيها فاكهة .. » ۴۳۱
تفسير آية (۶۹) « فباى آلاء .. » ۴۳۱
تفسير آية (۷۰) « فيهن خيرات حسان » ۴۳۱
تفسير آية (۷۱) « فباى آلاء .. » ۴۳۲
تفسير آية (۷۲) « حور مقصورات .. » ۴۳۲
تفسير آية (۷۳) « فباى آلاء .. » ۴۳۲
تفسير آية (۷۴) « لم يطمثهن انس .. » ۴۳۲
تفسير آية (۷۵) « فباى آلاء ربكما .. » ۴۳۳
تفسير آية (۷۶) « متكئين على رفرف .. » ۴۳۳
معانى مختلف عبقرى .. ۴۳۳
تفسير آية (۷۷) « فباى آلاء .. » ۴۳۳
تفسير آية (۷۸) « تبارك اسم ربك .. » ۴۳۳-۴۳۴

النوبة الثالثة

تأويل آية « ولمن خاف مقام ربه .. » ۴۳۴-۴۳۶

۵۶ ـ سورة الواقعة (۹۶ آيه)

۱ ـ النوبة الاولى

ترجمة بسمله وآيات (۱تا۵۷) از سورة الواقعة .

النوبة الثانية

شمارة آيات ، حروف ، كلمات ، محل نزول ، ناسخ ومنسوخ وفضيلت سورة ۴۴۰-۴۴۱
تفسير آية (۱) « اذا وقعت الواقعه » ۴۴۱
تفسير آية (۲) « ليس لوقعتها كاذبه » ۴۴۱
تفسير آية (۳) « حافضة رافعة » ۴۳۲
تفسير آية (۵) « و بست الجبال بسا » ۴۴۱
تفسير آية (۶) « فكانت هباء منبثا » ۴۴۲
تفسير آية (۷) « وكنتم ازواجاً ثلثة » ۴۴۲
تفسير آيات (۸ و ۹) « و اصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشأمة . . » ۴۴۲-۴۴۳
نقل چهار قول درتعيين اصحاب الميمنه واصحاب المشأمة ۴۴۲-۴۴۳
تفسير آية (۱۱) « والسابقون السابقون» ۴۴۳
تفسير آية (۱۲) « اولائك المقربون » ۴۴۳
تفسير آية (۱۲) « فى جنات النعيم » ۴۴۳
تفسير آية (۱۳) « ثلة من اولين » ۴۴۴
تفسير آية (۱۴) « وقليل من الاخرين » ۴۴۴
تفسير آية (۱۵) « على سرر موضونة » ۴۴۴

تفسیر آیهٔ (۱۶) « متکئین علیها متقابلین » ۴۴۴
تفسیر آیهٔ (۱۷) « یطوف علیهم ولدان مخلدون » ۴۴۴-۴۴۵
تفسیر آیهٔ (۱۸) « باکواب واباریق وکأس . . » ۴۴۵
تفسیر آیهٔ (۱۹) « لایصدعون عنها ولا ینزفون » ۴۴۵
تفسیر آیهٔ (۲۰) « و فاکهة مما یتخیرون » ۴۴۴
تفسیر آیهٔ (۲۱) « و لحم طیر مما یشتهون » ۴۴۶
تفسیر آیهٔ (۲۲) « و حور عین » ۴۴۶
تفسیر آیهٔ (۲۳) « کامثال اللؤلؤالمکنون » ۴۴۶
تفسیر آیهٔ (۲۴) « جزاء بماکانوا یعملون » ۴۴۶
تفسیر آیهٔ (۲۵) « لا یسمعون فیها لغواً و لا تأثیما » ۴۴۶
تفسیر آیهٔ (۲۶) « الا قیلا سلاماً سلاما » ۴۴۶-۴۴۷
تفسیر آیهٔ (۲۷) « و اصحاب الیمین و اصحاب الیمین » ۴۴۷
تفسیر آیهٔ (۲۸) « فی سدر مخضود » ۴۴۷
تفسیر آیهٔ (۲۹) « وطلح منضود » ۴۴۷
تفسیر آیهٔ (۳۰) « و ظل ممدود » ۴۴۷
تفسیر آیهٔ (۳۱) « وماء مسکوب » ۴۴۸
تفسیر آیهٔ (۳۲) « و فاکهة کثیره » ۴۴۸
تفسیر آیهٔ (۳۳) « لامقطوعة ولا ممنوعة » ۴۴۸
تفسیر آیهٔ (۳۴) « و فرش مرفوعة » ۸۴۸
تفسیر آیهٔ (۳۵) « انا انشأناهن انشاء » ۴۴۸-۴۴۹
تفسیر آیهٔ (۳۶) « فجعلناهن ابکارا » ۴۴۹
تفسیر آیهٔ (۳۷) « عرباً اترابا » ۴۴۹
تفسیر آیهٔ (۳۸ « لاصحاب الیمین » ۴۴۹-۴۵۰
تفسیر آیهٔ (۴۰ و ۴۱) « ثلة من‌الاولین وثلة من الاخرین ۴۵۰-۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۱) « و اصحاب‌الشمال ما اصحاب الشمال » ۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۲) « فی سموم و حمیم » ۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۳) « وظل من یحموم » ۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۴) « لابارد ولاکریم » ۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۵) « انهم کانوا قبل ذلک مترفین » ۴۵۱
تفسیر آیهٔ (۴۶) « وکانوا یصرون علی الحنث العظیم » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۴۷) « وکانوا یقولون ااذا متنا وکنا ترابا » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۴۸) « وآباءنا الاولون » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۴۹) « قل ان الاولین والاخرین » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۵۰) « لمجموعون الی میقات یوم معلوم » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۵۱) « ثم انکم ایهاالضالون .. » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۵۲) « لاٰکلون من شجر من زقوم » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۵۳) « فمالئون منها البطون » ۴۵۲
تفسیر آیات (۵۴ و ۵۵) « فشاربون علیه من‌الحمیم فشاربون . . ۴۵۲-۴۵۳
تفسیر آیهٔ (۵۶) « هذا نزلهم یوم‌الدین » ۴۵۲
تفسیر آیهٔ (۵۷) « نحن خلقناکم فلولا تصدقون » ۴۵۳

النوبة الثالثة

تأویل بسمله ۴۵۳
تأویل آیهٔ « اذا وقعت‌الواقعة » ۴۵۳-۴۵۴
تأویل آیهٔ « اذا رجت الارض رجا » ۴۵۴
تأویل آیهٔ « فکانت هباء منبثا » ۴۵۴
تأویل آیات « وکنتم ازاواجاً ثلاثة تا و السابقون . . » ۴۵۴-۴۵۵
تأویل آیهٔ « وحورعین کامثال‌اللؤلوء.. » ۴۵۵-۴۵۶

۱ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات (۵۸ تا ۲۹۶) ازسورة‌الواقعه ۴۵۶-۴۵۹
(پایان سورة الواقعة) ۴۵۹

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ (۵۸) « افرأیتم ما تمنون » ۴۵۹

تفسير آية (٥٩) « اانتم تخلقونه . . » ٤٥٩
تفسير آية (٦٠) « نحن قدرنا بينكم الموت » ٤٥٩
تفسير آية (٦١) « على ان نبدل امثالكم » ٤٥٩-٤٦٠
تفسير آية (٦٢) « ولقد علمتم النشأة اولى » ٤٦٠
تفسير آية (٦٣) « افرأيتم ما تحرثون » ٤٦٠
تفسير آية (٦٤) « اانتم تزرعونه ام نحن .. » ٤٦٠
تفسير آية (٦٥) « لو نشاء لجعلناه حطاما .. » ٤٦٠
تفسير آية (٦٦) « انا لمغرمون » ٤٦٠
تفسير آية (٦٧) « بل نحن محرومون » ٤٦٠-٤٦١
تفسير آية (٦٨) « افرأيتم الماء الذى تشربون » ٤٦١
تفسير آية (٦٩) « اانتم انزلتموه من المزن .. » ٤٦١
تفسير آية (٧٠) « لو نشاء جعلناه اجاجا . . » ٤٦١
تفسير آية (٧١) « افرأيتم النار التى تورون » ٤٦١
تفسير آية (٧٢) « اانتم انشاتم شجرتها . . » ٤٦١
تفسير آية (٧٣) « نحن جعلناه تذكره . . » ٤٦١-٤٦٢
تفسير آية (٧٤) « فسبح باسم ربك العظيم » ٤٦٢
تفسير آية (٧٥) « فلا اقسم بمواقع النجوم » ٤٦٢-٤٦٣
تفسير آية (٧٦) « و انه قسم لو تعلمون عظيم » ٤٦٣
تفسير آية (٧٧) « انه لقرآن كريم » ٤٦٣
تفسير آية (٧٨) « فى كتاب مكنون » ٤٦٣
تفسير آية (٧٩) « لا يمسه الا المطهرون » ٤٦٣-٤٦٤
تفسير آية (٨٠) « تنزيل من رب العالمين ٤٦٤
تفسير آية (٨١) « افبهذا الحديث انتم مدهنون » ٤٦٤
تفسير آية (٨٢) « وتجعلون رزقكم انكم تكذبون » ٤٦٤-٤٦٥
تفسير آية (٨٣) « فلولا اذا بلغت الحقوم » ٤٦٥
تفسير آية (٨٤) « وانتم حينئذ تنظرون » ٤٦٥
تفسير آية (٨٥) « ونحن اقرب اليه منكم ..» ٤٦٥
تفسير آية (٨٦ و٨٧) « فلولا ان كنتم غيرمدينين ترجعونها .. » ٤٦٥-٤٦٦
تفسير آية (٨٨) « فاما ان كان من المقربين » ٤٦٦
تفسير آية (٨٩) « فروح وريحان وجنة نعيم » ٤٦٦
تفسير آية (٩٠) « واما ان كان من .. » ٤٦٦
تفسير آية (٩١) « فسلام لك من اصحاب اليمين » ٤٦٦-٤٦٨
تفسير آية (٩٢) « واما ان كان من المكذبين.. » ٤٦٨
تفسير آية (٩٣) « فنزل من حميم » ٤٦٨
تفسير آية (٩٤) « وتصلية جحيم » ٤٦٨
تفسير آية (٩٥) « ان هذا لهو .. » ٤٦٨
تفسير آية (٩٦) « فسبح باسم ربك العظيم » ٤٦٨-٤٦٩

النوبة الثالثة

تأويل آية « افرايتم ماتمنون » ٤٦٩-٤٧٠
تأويل آيات « انتم تخلقونه.. تا نحن قدرنا ..» ٤٧٠
تأويل آيات « فاما ان كان من المقربين ـ فروح وريحان .. » ٤٧٠-٤٧١
تأويل آيات « فاما ان كان من اصحاب اليمين فسلام لك .. » ٤٧١-٤٧٢
(پايان سورهٔ واقعة) ٤٧٢

٥٧ـ سورة الحديد (١٩ آيه)

١ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ بسمله وآيات (١ تا ١٥) از سورة الحديد ٤٧٢-٤٧٥

النوبة الثالثة

شمارهٔ آيات ، حروف ، كلمات ، محل نزول ، ناسخ ومنسوخ وفضيلت سوره ٤٧٥
تفسير آية (١) « سبح لله ما فى السموات وما فى الارض » ٤٧٥-٤٧٦
معانى تسبيح وتفسير كلمهٔ سبحان به نقل از اميرالمؤمنين (ع) ٤٧٦
تفسير آية (٢) « له ملك السموات والارض يحيى ويميت .. » ٤٧٦

تفسير آية (۳) « هوالاول والاخر والظاهر و الباطن .. » ۴۷۶-۴۷۸
تفسير آية (۴) « هوالذى خلق السموات والارض فى ستة ايام .. » ۴۷۸
تفسير آية (۵) « له ملك السموات والارض والى الله ترجع الامور» ۴۷۸-۴۷۹
تفسير آية (۶) « يولج الليل فى النهار..) ۴۷۹
تفسير آية (۷) « آمنوا بالله ورسوله وانفقوا » ۴۷۹
تفسير آية (۸) « وما لكم لاتؤمنون بالله والرسول يدعوكم.. » ۴۷۹
تفسير آية (۹) « هوالذين ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم.. » ۴۷۹
تفسير آية (۱۰) « وما لكم الاتنفقوا فى سبيل الله » ۴۷۹-۴۸۱
اختلاف در شأن نزول اين آيت ۴۸۰
تفسير آية (۱۱) « من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا .. » ۴۸۱
تفسير آية (۱۲) « يوم ترى المؤمنين والمؤمنات..» ۴۸۱-۴۸۲
تفسير آية (۱۳) « يوم يقول المنافقون والمنافقات للذين آمنوا انظرنا..» ۴۸۲-۴۸۴
تفسير آية (۱۴) « ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى .. » ۴۸۴
تفسير آية(۱۵) «فاليوم لايؤخذ منكم فدية..) ۴۸۴-۴۸۵

النوبة الثالثة

تأويل بسمله ۴۸۵
تأويل آية « سبح لله ما فى السموات ...» ۴۸۵-۴۸۶
تأويل آية « هوالاول والاخر.. » ۴۸۶-۴۷۹
سخنى از ابوسعيد ابوالخير ۴۸۹

۲ - النوبة الاولى

ترجمة آيات (۱۶ تا ۱۷) ازسورة الحديد ۴۸۹-۴۹۳
(پايان سورة حديد) ۴۹۳

النوبة الثانية

تفسير آية (۱۶) « الم يآن للذين آمنو.. » ۴۹۲-۴۹۴
تفسير آية (۲۹) « اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها ..» ۴۹۵
تفسير آية (۱۸) « ان المصدقين والمصدقات و اقرضوا الله . . » ۴۹۵
تفسير آية (۱۹) « والذين آمنوا بالله ورسله اولائك هم الصديقون ..» ۴۹۵-۴۹۶
تفسير آية (۲۰) « اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهو..» ۴۹۶-۴۹۷
تفسير آية (۲۱) « سابقوا الى مغفره من ربكم .. » ۴۹۷-۴۸۸
تفسير آية (۲۲) « ما اصاب من مصيبة فى الارض .. » ۴۹۸
تفسير آية (۲۳) « لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا .. » ۴۹۸-۴۹۹
تفسير آية (۲۴) « الذين يبخلون و يأمرون الناس بالبخل.. » ۴۹۹
تفسير آية (۲۵) « لقد ارسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب .. » ۴۹۹-۵۰۰
تفسيرهاى مختلف « ميزان » ۴۹۹
تفسير آية (۲۶) « ولقد ارسلنا نوحا و ابراهيم .. » ۵۰۰
تفسير آية (۲۷) « ثم قفينا على آثارهم برسلنا..» ۵۰۱-۵۰۲
داستان نخستين هجرت در اسلام . ۵۰۳
تفسير آية (۲۸) « يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله..» ۵۰۳-۵۰۴
تفسير آية (۲۹) « لئلا يعلم اهل الكتاب.. » ۵۰۴

النوبة الثالثة

تأويل آية « الم يآن للذين آمنوا .. » ۵۰۴-۵۰۶
داستانى از فضيل عياض ۵۰۵-۵۰۶
تأويل آية « ما اصاب من مصيبه .. » ۵۰۶-۵۰۸
سخن پير طريقت ۵۰۷
(پايان سورة حديد) ۵۰۸

پايان فهرست